

کتابخانه
نظمی گنجوی

اقبال نامه نظامی گنجوی

(متن علمی و انتقادی)

از روی قدیمی ترین نسخه های خطی قرن هشتم

با ذکر اختلاف نسخ



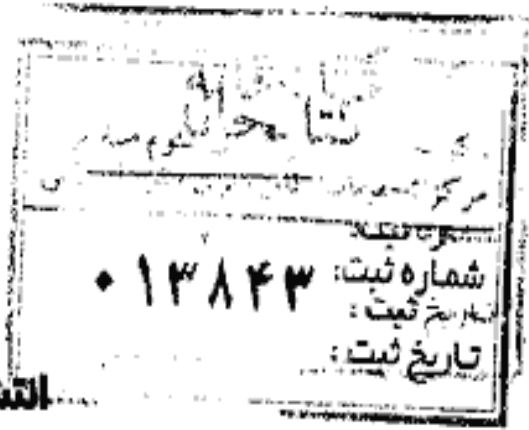
مرکز تحقیقات کتب و تاریخ علوم اسلامی

و شرح ابیات و معنی لغات و ترکیبات و

کشف الابیات

تصحیح: دکتر برات زنجانی

استاد دانشگاه تهران



انتشارات دانشگاه تهران

شماره ۲۵۶۷

شماره مسلسل ۴۵۴۰

زنجانی، برات، ۱۳۰۳ -
 اقبالنامه نظامی گنجوی (متن علمی و انتقادی) از روی قدیمی ترین نسخه های خطی قرن
 هشتم با ذکر اختلاف نسخ و شرح آیات و معنی لغات و ترکیبات و کشف الایات / تصحیح
 برات زنجانی - تهران: دانشگاه تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ، ۱۳۸۱.
 ۵۲۶ ص - (انتشارات دانشگاه تهران؛ شماره ۲۵۶۷)
 ISBN 964-03-4539-3: ۳۲۰۰۰ ریال
 فهرستی بر اساس اطلاعات فیما.
 نمایه
 ۱. نظامی، الیاس بن یوسف، ۲۵۳۰ - ۲۶۱۲ ق. اقبالنامه - نقد و تفسیر، ۲. شعر فارسی -
 قرن هفتم، - تاریخ و نقد، الف. نظامی، الیاس بن یوسف، ۲۵۳۰ - ۲۶۱۲ ق. اقبالنامه، شرح، ب.
 دانشگاه تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ، ج. عنوان، د. عنوان: اقبالنامه.
 ۷ الف ۹ ز / PIR ۵۱۲۶ / ۸ الف / ۳۳
 ب ش / الف ۲۸۹ ن
 کتابخانه ملی ایران
 ۸۱-۱۱۹۵۰

شابک ۹۶۴-۰۳-۲۵۴۰-۷ ISBN 964-03-4540-7

عنوان: اقبالنامه نظامی گنجوی

تصحیح: دکتر برات زنجانی

ناشر: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

تاریخ انتشار: تابستان ۱۳۸۱ (چاپ اول)

چاپ و صحافی: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران

مسئولیت صحت مطالب کتاب با مصحح است.

«کلیه حقوق برای دانشگاه تهران محفوظ است»

بها: ۳۲۰۰۰ ریال

پست الکترونیک: Press@ut.ac.ir - آدرس سایت: Press.ut.ac.ir

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست

۵ (مقدمه مؤلف)
۹ اقبالنامه
۱۰ مناجات
۱۱ در نعت خاتم النبیین
۱۲ در صفت حال خود و نظم کتاب
۱۷ ستایش سخن و نصیحت ملوک
۱۸ ستایش ممدوح
۲۰ خطاب زمین بوس
۲۴ اسکندر را چرا ذوالقرنین خوانند و داستان او با سر تراش
۲۶ داستان اسکندر با شبان
۲۹ داستان ارشمیدس با کنیزک چینی
۳۱ داستان ماریه قبطی و کیمیا ساختن
۳۴ داستان خراسانی و اکسیر ساختن او
۳۶ داستان توانگر شدن ناتوا
۴۰ انکار کردن حکما درباره هر مس و هلاک شدن ایشان
۴۲ افغانی ساختن افلاطون
۴۵ سخن گفتن افلاطون از متقدمان
۴۷ احوال اسکندر با سقراط
۵۲ مناظره کردن حکیم هند با اسکندر
۵۷ خلوت ساختن اسکندر با هفت حکیم
۵۸ گفتار ارسطو
۵۹ گفتار والیس
۵۹ گفتار بلیناس
۶۰ گفتار سقراط
۶۰ گفتار فرفور یوس
۶۱ گفتار هر مس
۶۱ گفتار افلاطون
۶۲ گفتار اسکندر
۶۲ گفتار نظامی
۶۳ رسیدن اسکندر به پیغمبری

- ۶۶ خرد نامه ارسطو
- ۷۰ خردنامه افلاطون
- ۷۳ خردنامه سقراط
- ۷۶ سفر کردن اسکندر به پیغامبری
- ۷۷ بیرون رفتن اسکندر بعزم سفر
- ۸۷ رسیدن اسکندر به قریه سرپرستان
- ۹۲ رسیدن اسکندر به بتخانه قندهار
- ۱۰۱ رسیدن اسکندر به شمال و ساختن سد یا جوج
- ۱۰۷ بازگشتن اسکندر به روم
- ۱۰۹ وصیت کردن اسکندر
- ۱۱۳ نامه نوشتن اسکندر به مادر خویش
- ۱۱۹ رسیدن نامه اسکندر به مادرش
- ۱۲۰ نالیدن اسکندروس در وفات پدر
- ۱۲۱ انجامش روزگار ارسطو
- ۱۲۲ انجامش روزگار هرمس
- ۱۲۳ انجامش روزگار افلاطون
- ۱۲۳ انجامش روزگار والیس
- ۱۲۴ انجامش روزگار بلیناس
- ۱۲۵ انجامش روزگار فروریوس
- ۱۲۵ انجامش روزگار سقراط
- ۱۲۶ انجامش روزگار نظامی
- ۱۲۶ در مدح ملک نصره الدین
- ۱۲۸ در خاتمت کتاب
- ۱۳۳ معانی لغات و ترکیبات
- ۲۹۹ اختلاف نسخه ها
- ۳۹۳ فهرست لغات و ترکیبات معنی شده با اشاره به شماره بیت
- ۴۴۷ کشف الایات با شماره بیت
- ۵۱۹ ضرب المثل ها
- ۵۲۹ آیات قرآن کریم
- ۵۳۰ احادیث و عبارات عربی که در شرح ابیات از آنها استفاده شده است
- ۵۳۱ اعلام (با شماره بیت)
- ۵۳۵ منابع و مأخذی که در شرح ابیات و معنی لغات از آنها استفاده شده است

(مقدمه مؤلف) اقبال نامه نظامی گنجوی

بنام خدا
مقدمه مؤلف

سپاس و ستایش خدایا که بنده ناچیز خود را فرصت و توفیق داد تا تصحیح و شرح عبارات خمسۀ نظامی گنجوی را بپایان ببرد و برای جویندگان ادب گنجینه‌ای بیادگار گذارد. هیچ‌ده سال به این کار پرداختم و پیچیدگیهای لفظی و معنوی را با مطالعه نسخه های خطی متعدّد گشودم. اگر توضیحاتی را که برای مثنوی های نظامی نوشته ام جمع کنند و در کنار هم قرار دهند فرهنگ نامه ای کم نظیر خواهد بود. زیرا در شرح ها از دانش ریاضی و فیزیک و شیمی و پزشکی و نجوم و روانشناسی کمک گرفته ام و علاوه بر آن عادات و سنن و اعتقادات مردم زمان نظامی را هم از نظر دور نداشته ام. بجزأت می توان گفت خمسۀ نظامی دایرة المعارف تاریخ اجتماعی قرن ششم جمعیتی است که در آذربایجان و شهرهای شکی و شروان و گنجه زندگی می کرده اند. نظامی با تصویر زندگی عامه محبوبیت بزرگ بدست آورده است. شعر او آئینه تمام نمای اجتماع آن روزگار است. و هر کسی که در آن نگرسته تصویر خود را یافته است و همین اشتراک معنوی خواننده و شنونده را عاشق آثار نظامی کرده است. نظامی این نکته را می دانسته و اشاره ظریفی دارد:

شاپور نقاش از دربار خسرو پرویز برای آوردن شیرین به ارمنستان می رود. او تصویری از چهره خسرو پرویز را نقاشی می کند و در سر راه شیرین قرار میدهد. شیرین آن را مشاهده می کند و آنچه را که دلش می خواست در آن تمثال می بیند. اشاره ظریف نظامی این بیت است:

در آن آئینه دید از خود نشانی چو خود را دید بی خود شد زمانی

شاعری که این ریزه کاری را بداند مسلماً مثنوی هایی خواهد سرود که آئینه همه باشد تا خواست های خود را در آن بچویند و بیابند. شیرین مهندسی می خواهد که از سنگ جویی بتراشد تا شیر پهای خود از محل گله گوسفندان به کاخ او برسد، زیرا او شیر را دوست می داشت و بکار می برد. مهندسی بنام فرهاد را که انجام این کار از او ساخته است به حضور شیرین می برند، فرهاد چون زیبایی شیرین را می بیند خود را می باز در جواب سؤال شیرین که آیا این کار را او می تواند انجام بدهد یا نه؟ عاجز میماند و ناچار موافقت خود را با نهادن انگشت بر روی دیده بجا می آورد، که قرن هاست مردم با آن آشنا هستند و در موقع قبول پیشنهادی انگشت بر چشم می نهند. نظامی پاسخ فرهاد را چنین تصویر کرده است:

زبانش کرد پاسخ را فرامشت نهاد از عاجزی بر دیده انگشت
بچه‌ها دیوانگان را مشغله بر می آرند زیرا بقول صائب :

بر نمی‌تابد شراکت ملک تنگ بیغمی زین سبب اطفال دایم دشمن دیوانه‌اند

عده‌ای دنبال مجنون راه می‌افتادند و هم صدا می‌شدند و او را، مجنون، مجنون، صدا می‌کردند. مجنون اعتراضی نمی‌کرد و سکوت علامت رضا بود و با این رفتار برای خود صفت دیوانگی را محقق می‌ساخت.

نظامی این نکته ظریف را چنین تصویر کرده است :

او می‌شد و می‌زدند هر کس مجنون، مجنون زپیش و از پس

او نیز فسار سست می‌کرد دیوانگیی درست می‌کرد

ظرفیت معنوی «فسار سست کردن» را نمی‌توان در یک یا دو کلمه شرح داد و باید واقعه را نقل کرد و در پیش دیده آورد، وقتی کسی شتر و یا اسبی را بدنبال می‌کشد اگر شتر مقاومت کند و دنبال شخص نیاید ریسمان (افسار) کشیده می‌شود و خط راست ایجاد می‌کند. اما اگر دنبال او براه بیفتد افسار سست و آویزان می‌گردد و بصورت منحنی در می‌آید. در همین مثنوی لیلی و مجنون در تعریف عشق می‌فرماید :

عشق آینه بلند نور است شهوت زحساب عشق دور است

ظرفیت «آینه بلند نور» را نمی‌توان در یک لغت گنج‌ناید ناچار باید شرح داد تا عمق معنا بدست آید. آینه بلند نور آفتاب است، آفتاب در دین مبین اسلام از مطهرات است و ناپاکیها را می‌شوید و پاک می‌کند، شهوت ناپاکی است بنابراین عشق حقیقی ناپاکیها را می‌سوزاند و پاک می‌کند و شهوت را در آن جای نیست. داستانی در مخزن الاسرار آمده که شخصی به زیارت خانه خدا می‌رفت، اندوخته خود را به زاهدی می‌سپارد تا بعد از مراجعت در اختیار او قرار دهد. زاهد طلاها را خرج می‌کند و چیزی باقی نمی‌گذارد. حاجی از سفر می‌آید و پیش زاهد می‌رود و سپرده را از او می‌خواهد : این بیت از گفتگوی آنهاست :

گفت بیاور به من ای تیز هوش گفت : چه؟ گفتا زره، گفتا خموش

مرحوم دکتر خیام پور استاد دانشگاه تبریز می‌گفتند نظامی در این بیت شعر نگفته بلکه گفتگو کرده است. این بیت مانند سکه دورویه است یک طرفش گفتگوی عادی است و طرف دیگرش شعر بسیار پخته و پر معنی در حقیقت شعری است به نثر و نثری است بشعر درآمده.

باغبان نهال کوچک درختان میوه را در باغ می‌نشانند. با دیدن این نهالها نمی‌توان به اصل و نسب آنها پی برد ناچار خود باغبان نسل آنها را برای بیننده بیان می‌کند : که این، نهال گلابی است و آن یکی گیلان سیاه است و سومی سیب سرخ است. اما وقتی که این نهالها بزرگ شد و به ثمر نشست دیگر به معرفی باغبان نیاز نیست زیرا از میوه‌اش همه میدانند که درخت گلابی است و یا گیلان است. نظامی این مطلب و نتیجه آن را در نظر داشته و در نصیحت فرزند می‌فرماید :

نام و نسبت بخرد سالی است نسل از شجر بزرگ خالی است
 چون شیر بخود سپه شکن باش فرزند خصال خویشان باش
 او آثار گویندگان پیش از خود را مطالعه و نکات باریک آن‌ها را بذهن خود سپرده و به
 موقع د ر اشعار از آن‌ها متأثر شده است. استفاده از آثار گذشتگان گاهی آنچنان پوشیده و مرموز
 است که وجه اشتراک دو سخن را بسختی میتوان یافت مثلاً همین نصیحت بفرزند را که از آن
 سخن گفتیم از قابوسنامه متأثر شده است آنجا که می‌گوید:

بدان نام که مادر و پدر نهد هم داستان مباش که آن نام نشانی باشد، نام آن باشد که تو به
 هنر بر خویشان نهی (=فرزند خصال خویشان باش) تا از نام جعفر و زید و عمر و عثمان و علی
 به استاد و فاضل و حکیم اوفتی که اگر مردم را با گوهر اصل هنر نباشد صحبت هیچکس را نشاید
 (قابوسنامه به تصحیح دکتر یوسفی ص ۱۶) برای اینکه سخن به ملال نینجامد همین جا خاتمه
 می‌دهم و از کسانی که بنده را مورد تشویق قرار داده‌اند صمیمانه سپاسگزارم و از کارکنان محترم
 موسسه چاپ و نشر دانشگاه که بی ریا یاری و همکاری فرموده‌اند قدردانی می‌نمایم.

و من الله التوفیق - برات زنجانی اردیبهشت ۱۳۸۱



مرکز تحقیقات و نشر علوم اسلامی



بِسْمِ اللَّهِ
 جناب آقای دکتر برات سنجانی
 استاد محترم دانشکده ادبیات و علوم انسانی

سلام علیکم

بر نیویسیده مراتب قدر دانی و سپاس خود را از تلاشهای بی دریغ شما در انجام فعالیت های
 آموزشی و پژوهشی ابراز میدارم. از آنجا که بنا بر پیشنهاد شورای انتخاب عضو هیات
 علمی نمونه بعنوان استاد نمونه در سال ۸۰ انتخاب شده اید این لوح سپاس بجا بکار
 تقدیم می گردد. امید دارم همواره در راه خدمت به دانش و دانشگاه و انقلابی
 ایران اسلامی موفق و مؤید به تأییدت الهی باشید.

رئیس هیات مدیره
 رئیس دانشگاه تهران
 حسین حسینی

اقبالنامه

«نظامی گنجوی»

خرد هر کجا گنجی آرد پدید
خدای خرد بخش بخرد نواز
رهایی ده بستگان سخن
نهان و آشکارا درون و برون
برآرنده سقف این بارگاه
ز دانستش عقل را ناگزیر
[سزای پرستش پرستنده را
ورای همه بوده بود او
به حکم آشکارا به حکمت نهفت
یکی کز دویی حضرتش هست پاک
همه بود را، هست از او ناگزیر
همه آفریده است در هفت پوست
بدو هیچ پیوند را راه نیست
گرت مذهب آن شد که بالا بود
وگر ذات او زیرگویی که هست
چو از ذات معبود رانی سخن
چو در قدرت آید سخن ران دلیر
به هرچ آمد از زیر و بالا پدید
دلی را فروزان کند چون چراغ
یکی را ز گردون دهد بارگاه
همه پیری پیش او اندکی است
چه کوهی بر او چه یک گاه برگ
نه گوینده خاکی کس آرد بدست
جز او کیست کز خاک آدم سرشت
چو ره یاوه گردد نماینده اوست
[تواناست بر هر چه آن ممکن است

ز نام خدا سازد آن را کلید
همان ناخردمند را چاره ساز
توانا کن ناتوانان کن
خرد را به درگاه او رهنمون
نگارنده نقش این کارگاه
بزرگی و دانائیش دلپذیر
تولا بدو مرده و زنده را]
همه رشته جوهر آمود او
شناسنده حیران از او وقت گفت
نه از آب و آتش نه از باد و خاک
بس بود کس او نیست نسبت پذیر
بر او آفرین کافریننده اوست
خردمند از این حکمت آگاه نیست
ز تعظیم او زیر تنها بود
خدا را نخواند کنسی زیردست
به زیر و بالا دلیری مکن
که بی قدرتش نیست بالا و زیر
سر از خط فرمان نشاید کشید
نهد بر دلی دیگر از درد داغ
یکی را ز کیوان درآرد به چاه
بزرگی و خردی به نزدش یکی است
چه با امر او زندگانی چه مرگ
نه بر آب نقشی توان نیز بست
بر آب این چنین نقش داند نوشت
چو در بسته گردد گشاینده اوست
گر آن چیز جنبنده یا ساکن است]

تنومند از او جمله کاینات
همه بودی از بود او هست نام
بدو زنده هر کس که دارد حیات
تمام اوست دیگر همه ناتمام

مناجات

خدایا تویی بنده را دستگیر
تویی خالق بوده و بودنی
به بخشایش خویش یاریم ده
ترا خواهم از هر مرادی که هست
دلی را که از خود نکردی گمش
چو تو هستی از چرخ و انجم چه باک
جهانی چنین خوب و خرم سرشت
از این خوبتر خود نباشد دگر
در آن روضه خوب کن جای ما
نه من چاره خویش دانم نه کس
طلبکار تو هر کسی بر امید
بدان تا ز باغ تو یابد بری
نبینم من آن زهره در خویشتن
کنم حاجت از هر کسی جست و جوی
تو مستغنی از هر چه در راه تست
[سروش مرا دیو مردم مکن
چو بر آشنایی گشادی درم
به چشم من از خود فروغی رسان
چو پروانه شب چراغ توام
مبین گر چه خردم من زبردست
] چو ذره به گرد بزرگان دوید
من آن ذره خردم از دیده دور
به نیروی تو چون پدید آمدم
به سر بردم اول بساط سخن
به اول سخن دادیم دستگاه
صفایی ده این خاک تاریک را

۴۰
۴۵
۴۰
۴۵
۵۰

بود بنده را از خدا ناگزیر
ببخشای بر خاک بخشودنی
ز غوغای خود رستگاریم ده
که آید بتو هر مرادی به دست
نه از چرخ ترسد نه از انجمش
چو هست آسمان بر زمین ریز خاک
حوالت چرا شد بقا بر بهشت
چو آن خوبتر گفتمی آن خوبتر
بسر نقش ناخوبی از رای ما
تو دانی چنان کن که دانی و بس
یکی در سیاه و یکی در سپید
تضرع کنان هر کسی بر دری
که گویم ترا این و آن ده به من
چو باهم تو بخشیده باشی نه اوی
نیاز همه سوی درگاه تست
سر رشته از راه خود گم مکن
مکن خاک بیگانگی بر سرم
که باهم فراغی ز چشم کسان
چنان دان که مرغی ز باغ توام
بزرگی کن آخر بزرگیت هست
بدان خردی آورد خود را پدید
که نیروی تو بر من افکند نور
در گنجها را کلید آمدم
دگر ره کنم تا زه درج کهن
به آخر قدم نیز بنمای راه
که به بیند این راه باریک را

۵۵ بر آنم کز این ره در این تنگنای
حفاظت چنان باد در کار من
چو از راه خشنودی آیم برت
به خشنودی تو زلم دست و پای
که خشنود گردی ز گفتار من
نپیچم سر از قول پیغمبرت

در نعت خاتم النبیین

۶۰ محمد که بی دعوی تخت و تاج
غلط گفتم آن شاه سد ره سریر
تنش محرم تخت افلاک بود
فرشته نمودار ایزد شناس
[رساننده ما را به خرّم بهشت
سپیده دمی در شب کاینات
گر او بر نکردی سر از طاق عرش
ره انجام روحانی او دادمان
نیرزد به خاک سر کوی او
ز ما رنجه و راحت اندوز ما
درستی ده هر دلی کان شکست
سرامدترین همه سروران
گر آدم ز مینو درآمد به خاک
گر آمد برون ماه یوسف ز چاه
اگر خضر بر آب حیوان گذشت
وگر کرد ماهی ز یونس شکار
ز داود اگر دور درعی گذاشت
سلیمان اگر تخت بر باد بست
اگر مهد عیسی به گردون رسید
وگر طارم موسی از طور بود
زهی روغن هر چراغی که هست
تو آن چشمه ای کاب تو هست پاک
۸۰ زمین خاک شد بوی طیبش تویی
طیبب بهی روی با آب و رنگ
تویی چشم روشن کن خاکیان
طراز سخن سگه نام تست

ز شاهان به شمشیر بستد خراج
که هم تاجور بود و هم تخت گیر
سرش صاحب تاج لولاکی بود
که ما را بدو هست از ایزد سپاس
رهاننده از دوزخ تنگ زشت [
سیاهی نشینی چو آب حیات
که برقع دریدی بر این سبز فرش
ره آورد عرش او فرستادمان
سر ما همه یک سر موی او
چراغ شب و مشعل روز ما
شفاعت کن هر گناهی که هست
گزیده تر جمله پیغمبران
شد آن گنج خاکی به مینوی پاک
شد آن چشمه از چاه بر اوج ماه
محمد ز سرچشمه جان گذشت
زمین بوس او کرد ماهی و مار
محمد ز درّاعه صد درع داشت
محمد ز بسازبچه باد رست
محمد خود از مهد بیرون پرید
سراپرده احمد از نور بود
به در یوزه شمع تو چرب دست
به آن آب شسته شده روی خاک
جهان درد زد شد طیبش تویی
ز حکم خدا نوش دارو به چنگ
نوازنده جان افلاکیان
بقای ابد جرعه جام تست

کسی کو ز جام تو یک قطره خورد
همه ساله ایمن شد از داغ و درد
مبادا کز آن شربت خوشگوار
نباشد چو من خاکبوی جرعه خوار

در صفت حال خود و نظم کتاب

به هر مدتی گردش روزگار
 سرآهنگ پیشینه کز رو کند
 به بازی درآید چو بازیگری
 بدان پیکر از راه افسونگری
 چو پیری در آن پیکر آرد شکست
 بدین گونه بر نو خطان سخن
 زمان تا زمان خامه نخل بند
 چو کم گردد از گوهری آب و رنگ
 عروس مرا پیش پیکر شناس
 در این نامه گر هم نرفتی بیوس
 من آن تو سنم کز ریاضت گری
 چه گنج است کان ارمغانیم نیست
 جوان را چو گل نعل برابرش است
 در آن کوره کاینه روشن کنند
 دل هر که را کو سخن گستر است
 از این پیشتر کان سخنهای نغز
 سراینده‌ای داشتم در نهفت
 کنون آن سراینده خاموش گشت
 نبوشنده‌ای نیز کان می شنید
 چو شاه ارسلان رفت و در خاک خفت
 مگر دولت شه کند یاری
 در اندیشه این گذرهای سنگ
 چو طوفان اندیشه راهم گرفت
 شبی از دل تنگ تاریکتر
 در این شب چگونه توان کرد راه
 فلک پاسگه را بر اندوده نیل
 بر این سبزه کاهو برانگیخته
 ز طرزی دگر خواهد آموزگار
 نوایی دگر در جهان نو کند
 ز پرده بسرون آورد پسیری
 کسند خلق را مدتی دلبری
 جوان پیکر دیگر آرد به دست
 کسند تازہ تاریخهای کهن
 سر نخل دیگر برآرد بسند
 دگر گوهری سر برآرد ز سنگ
 همین تازہ رویی بس است از قیاس
 سخن گفتن تازہ بودی فسوس
 رسیدم ز تندی به فرمانبری
 دریغا جوانی جوانیم نیست
 چو پیری رسد نعل در آتش است
 چو بشکست از آینه جوشن کنند
 سسروشی سراینده یاریگر است
 برآوردی اندیشه از خون مغز
 که با من سخنهای پوشیده گفت
 مرا نیز گفتن فراموش گشت
 هم از شقه کار شد ناپدید
 سخن چون توان در چنین حال گفت
 درآرد به من تازہ گفتاری
 هم از تن توان شد هم از روی رنگ
 شب آمد در خوابگاهم گرفت
 رهسی از سسر موی باریکتر
 در این ره چگونه توان دید چاه
 سر پاسبان مانده در پای پیل
 ز نواف زمین نافه‌ها ریخته

- نه پروانه‌ای داشت پروای نور
سپه‌تر ز سودای آن شب به رنگ
گه اندوختن گناه انداختن
دو پاس دگر مانده هر یک دراز
خروسان شب را زیان بسته شد
همی بافتم حله هفت رنگ
گه ازرق برآوردم و گاه زرد
ولینعمتی در دهش یار بود
که شد قد قایل بدو سربلند
ز درج سخن بر سخا بسته در
که دارد جز او هم سخا هم سخن
بدین مهر بردارد انگشتی
بتزدیک خود دارد از من نهان
نه کس غمگساری نه کس همدمی
چه خرما گشاید ز یک نخل بن
شاور در این برکه لاجورد
فتاده در او رخت خورشید و ماه
کز نور در تهمت سایه بود
گرفته بسی آهوی شیر مست
به طرح اندرون ماهیان شگرف
سخن کرده با طالع نیک یار
برانگیخته خیل چین از حبش
گرو برده هم صبح و هم شام را]
شده دولت شه مرا دستگیر
جگر خوردن دل به پایان رسید
به خرپشته کوه بر زد طناب
به آسودگی بزمی آرامم
زدم بر سر کوی روحانیان
بر او کردم اندیشه را پیشرو
ضمیر و سخن بود و دل بود و بس
سخن با سخا هم نشستی گرفت
فرو ریخت گوهر به گوهر پسند
- نه شمعی که باشد ز پروانه دور
من آن شب نشسته سوادی به چنگ
به غواصی بحر در ساختن
چو پاسی گذشت از شب دیرباز
شتاب فلک را تک آهسته شد
من از کله شب در این دیر تنگ
مسیحا صفت زین خم لاجورد
مرا کاوّلین پرورش کار بود
عماد خوی آن خواجه ارجمند
جهان را ز گنج سخا کرده پر
نشدیدم کسی در سرای کهن
عطارد که بیند در او مشتری
بود مدبری کان حسب را جهان
فرو بسته کاری پیایی غمی
ز یک قابله چند زاید سخن
من آن شب نهی مانده از خواب و خورد
شبی و چه شب چون یکی ژرف چاه
شبی کز سیاهی بآن پایه بود
من از دولت شه کمندی به دست
درافکنده طرحی به دریای ژرف
رصد بسته بر طالع شهریار
بدان تا کنم شاه را پیشکش
[به منزل رسانده ره انجام را
در آن وحشت آباد فترت پذیر
گهرجوی را تیشه بر کان رسید
چو ز زین سراپرده آفتاب
من شب نیاسوده برخاستم
سریری به آیین سلطانیان
بساطی کشیدم به ترتیب نو
می و نقل و ریحان مرا هم نفس
سرم چون ز می تاب مستی گرفت
درآمد به غریدن ابر بلند

- ۱۳۵ [دلم آتش و طالعش شیر بود
 دو جا مرد را بود باید دلیر
 مگر آتش و شیر هم گوهرند
 چو بر دست من داد نیک اختری
 گه از لطف بر ساختم زیوری
 جهان بی جوهر بر آراستم
 ۱۵۰ دگر باره بر کان گشادم کمین
 به دعوی دروغی نباید نمود
 شرفنامه را تازه کردم نورد
 دگر باره این نظم چین با طراز
 ۱۵۵ به اول چه کشتم به آخر چه رست
 بسی سالها شد که جوهر پرست
 فروشنده جوهر آمد پدید
 چو فرمود شه باغی آراستن
 به سرسبزی شاه روشن ضمیر
 ۱۶۰ یکی سرو پیراستم بر چمن
 [سخن زین نمط هر چه دارد نوری
 [دلی باید اندیشه را تیز و تند
 سخن گفتن آسان بر آن کس بود
 کسی کو جواهر بر آرد ز سنگ
 غلط کاری این خیالات نغز
 ۱۶۵ ز گرمی سرم را پر از دود کرد
 به ترتیب این بکر شوهر فریب
 سخن بین کجا بارگه می زند
 ندانم که این جادویهای چست
 که آموخت این زهره را زیر زند
 ۱۷۰ بدین سحر کو آب زردشت برد
 کجا قطره تا در به دریا برد
 من آن ابرم این طرفه شش طاق را
 همه چون گیا جرعه خواران من
 ۱۷۵ چو سایه که هنجار دارد بنور
 ز من گر چه شوریده شد خوابشان
- زیانم در آن شغل شمشیر بود]
 یکی نزد آتش یکی نزد شیر
 که از دام و دد هر چه باشد خورند
 دف زهره و دفتر مشتری
 گه از گنج حکمت گشادم دری
 که چون شاه جوهر خری داشتم
 برانداختم مغز گنج از زمین
 زر و آتش ایسنگ توان آزمود
 سپید آب را ساختم لاجورد
 بسین تا کجا می کند ترکناز
 شکسته چنین کرد باید درست
 نیاورد از این گونه گوهر به دست
 متاع از فروشنده باید خرید
 سمن کاشتن سرو پیراستن
 به نیروی فرهنگ فرمان پذیر
 که بر یاد او می خورند انجمن
 بدین شیوه نو کند پیروی]
 برینش نیاید ز شمشیر کند]
 که نظم تهییش از سخن بس بود
 به دشواری آرد سخن را به چنگ
 بر آورد جوش دلم را به مغز
 ز خشکی تنم را نمک سود کرد
 مرا صابری باد شه را شکیب
 چه می گویم او خود چه ره می زند
 چگونه در این بابلی چاه رست
 که سازد نواهای هاروت بند
 بسازند را کاتش زنده مرد
 خر آرد وز این بصره خرما برد
 که آب از جگر بخشم آفاق را
 ز من سیر و تشنه به باران من
 وز او دارد آمیزش خویش دور
 هم از فیض جوی من است آبشان

- همه صرف خواران صرف مانند
 من ادرار این فیض از آن یافتم
 به خلوت زدودم ز پولاد زنگ
 ۱۸۰ چو من کردم آینه را تابناک
 نخواندی که آن صیقل چین نگار
 چو خواهی که بر گنج یابی کلید
 مثل زد زدود آنکه فرزانه بود
 بسا خواب کاؤل بود هولناک
 ۱۸۵ بسا چیز کو در دل آرد هراس
 جهان پر شد از دعوی انگیختن
 چو باران فراوان بود در تموز
 چو باد هوا تر بماند در آب
 چو بر عادت خود در آید خریف
 ۱۹۰ و بسا خیزد از تری آب و ابر
 بسباید یکی آتش افروختن
 من آن عود سوزم که در بزم شاه
 خدای از پی بستدگیم آفرید
 به نیک و به بد مرد آموزگار
 ۱۹۵ [به هرچش رسد سازگاری کند
 ندارد جهان خوی سازندگان
 چو ابریشمی بسته بیند به ساز
 دو کرم است کان در بریشم کشی
 یکی کارگاه بریشم تند
 ۲۰۰ دو باشد مگس انگبین خانه را
 کند یک مگس مایه خورد و خفت
 یکی زان مگس کانگبین گر بود
 از آن پیش کارد شبیخون شتاب
 ز حرصی چه باید طلب کرد کام
 ۲۰۵ اگر جوش گیری بسوزی ز درد
 سپهر ازدهایست با هفت سر
 در این طشت غربالی آبگون
 گر او با تو چون طشت شد آب ریز
- قباله نویسان حرف مانند
 که روی از دگر چشمها تافتم
 که مینا پذیرد ز یاقوت رنگ
 پذیرنده پاک شد جای خاک
 چگونه ستد رومیان را حصار
 نباید عنان از ریاضت کشید
 که برناید از هیچ ویرانه دود
 نشاط آورد چون شود روز پاک
 سرانجام از آن کرد باید سپاس
 بر این نطع ترسم ز خون ریختن
 هوا سرد گردد چو برد العجوز
 نسوزاند آن چرک را آفتاب
 هوا دور باشد ز باد لطیف
 که باشد نفس را گذرگه سطر
 بر او صندل و عود و گل سوختن
 ندارم جز این یک وظیفه نگاه
 بجز بستدگی نباید از من پدید
 نییچد سر از گردش روزگار
 فلک بر ستیزنده خواری کند]
 نسازد نسوا با نوازندگان
 کند دست خود بر بریدن دراز
 کنند دعوی آبی و آتشی
 یکی کاروان بریشم زند
 فریبنده چون شمع پروانه را
 به دزدی خورد دیگری در نهفت
 به از صد مگس کانگبین خور بود
 چو دراج در ده صلاهی کباب
 که گه سوخته داردت گاه خام
 وگر بر نجوشی شوی خام و سرد
 به زخمی که اندازد از پا به سر
 تو غربال خاکی فلک طشت خون
 تو با او چو غربال شو خاک بیز

- کجا خاکسدان باشد و آگیر
 فسونگر خم است این خم نیلگون ۲۱۰
 اگر جادویی بر خمی شد سوار
 حساب فلک را رها کن ز دست
 گهی زیر ما گاه بالای ماست
 در این پرده با آسمان جنگ نیست
 چه بازیچه کاین چرخ بازیچه رنگ ۲۱۵
 کسی را که گردون برآرد بلند
 چو روباه سرخ از کلاهش دهد
 بر این چار سو چند سازیم جای
 سر آنگاه بر چار بالش نهیم
 رباطی دو در دارد این دیر خاک ۲۲۰
 نیامد کسی زان در اینجا فراز
 فسرده کسی کو در این چاه پست
 خنک برق کو جان بگرمی سپرد
 نه افسرده شمعی که چون بر فروخت
 کسی را که کشتی نباشد درست ۲۲۵
 [نبینی که ماهی به دریای ژرف
 شتابنده را اسب صحرا خسرام
 جهان آن جهان شد که از مکر و فن
 سپهر آن سپهر است کز داغ و درد
 بر این ره کسی پرده داند نواخت ۲۳۰
 به رهبر توان راه بردن بسر
 چنان وقت وقت آیدم مرگ پیش
 دگر باره غفلت سپاه آورد
 خیالی به خوابی بدر می برم
 به این پر کجا بر توانم پرید ۲۳۵
 بر این چار سوی مخالف روان
 اگر وقع پیران در آرم به کار
 وگر با چنین تن جوانی کنم
 همان به که با هر کهن تازه
- ز غربال و طشتی بود ناگزیر
 که صد گونه رنگ آید از وی برون
 خمی بین تو بر جادوان صد هزار
 که پستی بلند و بلند پست
 اگر زیر بالاش خوانم رواست
 که این پرده با کس هماهنگ نیست
 نیارد در این چار دیوار تنگ
 همش باز در گردن آرد کمند
 بخورد سگان سیاهش دهد
 شکم چارسو کرده چون چارپای
 کز این گنده چار بالش رهیم
 دری در گریوه دری در مفاک
 کز این در برونش نکردند باز
 چو برف اندر افتاد و چون یخ ببست
 به یک لحظه زاد و به یک لحظه مرد
 شبی چند جان کند و آنگاه سوخت
 شناور شدن واجب آمد نخست
 نیندیشد از هیچ باران و برف [
 برق داده به ز آن که باشد جمام
 گه آب تو ریزد گهی خون من
 گه ازرق کند رنگ ما گاه زرد
 که هنجار این ره تواند شناخت
 سسر راه دارم کججا راهبر
 که امید بردارم از عمر خویش
 سرم بر سر خوابگاه آورد
 به افسانه عمری بسر می برم
 به پای چنین در چه دانم رسید
 نیم رسته گر پیرم و گر جوان
 جدا مانم از مردم روزگار
 به جان کسان زندگانی کنم
 نمایم به قدر وی اندازه

۲۴۰ مگر تا رها کردن این بند را نیازم این همی چند را

ستایش سخن و نصیحت ملوک

چو فیاض دریا درآمد به موج
 [از آن ابر کاتش در آب افکند
 دگر باره دولت درآمد بکار
 فرو رفت شب روز روشن رسید
 دگر باره بختم سبک خیز شد ۲۳۵
 چو دولت دهد بر گشایش کلید
 همه روز را روزگار است نام
 چو فرمان ده نقش پرگار من
 برانداختی کردم از رای چست
 در این شهر کاقبال یاری کند ۲۵۰
 خرد گفت کانکس بود شهریار
 به داد و دهش چیره بازو بود
 به مور آن دهد کو بود مورخوار
 نه چون جام کاری که مستی کنند
 ره آورد موری فرستد به پیل ۲۵۵
 همه کار شاهان شوریده خواب
 که یک ره، سر از نیزه نشناختند
 بزرگ اندکی برد و بسیار خرد
 سخایی که بی دانش آید بجوش
 مراتب نگهدار تا وقت کار ۲۶۰
 کم و بیش کالا چنان بر مسنج
 مکش بر کهن شاه نوخیز را
 مزن لزه بر سال خورده درخت
 جهاندار چون ابر و چون آفتاب
 به دریا رسد دُر فشانند ز دست ۲۶۵
 به هر جا که رایت برآرد بلند
 بحمدالله این شاه بسیار هوش
 ز بر سختن کوه تا برگ کاه

ز کام صدف دُر برآمد به اوج
 زمین سایه بر آفتاب افکند [
 دل دولتی با سخن گشت یار
 شبانگ را صبح صادق دمید
 نشاط سخن بر دلم تیز شد
 ز سنگ سیه گوهر آید پدید
 یکی روز دانه است و یک روز دام
 به فرمان من کرد ملک سخن
 که این مملکت بر که آید درست
 که باشد که او شهر یاری کند
 که باشد پسندیده در هر دیار
 جهان بخشیش بی ترازو بود
 دهد پیل را طعمه پیل وار
 به خیامه زدن خام دستی کند
 دهد پشه را راتب جبرئیل
 از اندازه نشناختن شد خراب
 به مستی کلاهی برانداختند
 شکوه بزرگان از این گشت خرد
 ز طبل دریده برآرد خروش
 شمردن توانی یکی تا هزار
 که حمال هر ساعت آید برنج
 کز این کشت شیرویه پرویز را
 که ضحاک از این گشت بی تاج و تخت
 باندازه بخشد هم آتش هم آب
 کند گرده کوه را لعل بست
 سر کیسه را برگشاید ز بسند
 که نازش خراست و نوازش فروش
 شناسد همه چیز را پایگاه

۲۷۰ به اندازه هر گران مایه‌ای
 از آن شد بر او آفرین جایگیر
 ز من هر کس این نامه را باز جست
 جز او هر که را دیدم از خسروان
 سری دیدم از مغز پرداخته
 دری پر ز دعوی و خوانسی تهی
 ۲۷۵ همه صیرفی طبع بازارگان
 همین رشته را دیدم از لعل پر
 خریداری الحق چنین ارجمند
 ده‌ها و ده‌ها را دهد پایه‌ای
 که در آفرینش ندارد نظیر
 به عنوان او نامه آمد درست
 ندیدم در او جای خلوت روان
 بسی سر به ناباکی انداخته
 همه لاغرهای بی فربهی
 جگر خواره جامگی خوارگان
 ضمیری چو دریا و لفظی چو در
 سخنهاى من چون نباشد بلند

ستایش مدوح

۲۸۰ شنیدم که بالای این سبز فرش
 چو او برزند طبل خود را دوال
 همانا که آن مرغ عرشی منم
 بر آواز من جمله مرغان شهر
 نظامی ز گنجینه بگشای یسند
 برون آر اگر صیدی افکنده‌ای
 چنین گنج اگر بخت روزی نمود
 چو بر سکه شاه بستی زرش
 ۲۸۵ شهبی کانچه در دور ایام اوست
 سر سرفرازان و گردنکشان
 طرفدار موصل بفرزانگی
 چو محمود با فرّ و فرهنگ و شرم
 به طغرای دولت ز محمودیان
 بهاری است هم میوه هم گل بر او
 نبینی که در بزم چون نوبهار
 چو در جام ریزد می سال خورد
 چو شمشیرش آتش بر آرد ز آب
 ۲۹۰ کجا گشت شاهین او صید گیر
 عقابش چو پر برزند بر سپهر
 که باشد کسی تا بدوران او
 خروسی سپید است در زیر عرش
 خسروسان دیگر بکوبند بال
 که هر بامدادی نوایسی زخم
 بر آرند بانگ اینت گویای دهر
 گرفتاری گنجه تا چند چند
 روان کن اگر گنجی آکنده‌ای
 سسزاوار گیتی فروری نمود
 همان خطبه خوان بر سر منبرش
 بر او خطبه و سکه نام اوست
 ملک نصره‌الدین سلطان نشان
 قدر خان شاهان بمردانگی
 چو داود از او گشته پولاد نرم
 به توقع نسبت ز داودیان
 سراینده قمری و بلبل بر او
 دم ریزد و در فشانند نثار
 شبیخون برد لعل بر لاجورد
 میانجی کند ابر بر آفتاب
 ز شاهین گردون برآرد نسفیر
 شکارش نباشد مگر ماه و مهر
 کنند دزدی سیرت و سان او

- ۳۰۰ سرو روی آن دزد گردد خراب
سراب از سر آب نشناختن
کلیچه گمان بردن از قرص ماه
دهد دیو عکس فرشته ز دور
در این مهربان شاه ایزد پرست
نه من مانده‌ام خیره در کار او
چرا بیشکین خواند او را سپهر
اگر بیشکین بر نویسنده راست
۳۰۵ سزد گر بود نام او کی پشین
به احیای او زنده شد ملک دهر
از آن زلزله کاسمان را درید
چنان لرزه افتاد بر کوه و دشت
زمین گشته چون آسمان بی قرار
۳۱۰ برآمد یکی صدمه از نفع صور
فلک را سلاسل زهم برگست
در اعضای خاک آب را بسته کرد
رخ یوسفان را برآورد میل
[زمین را چنان درهم افشرد سخت
نه یک رشته را مهره بر کار ماند
نمانده یکی دیده بر جای خویش
ز بس گنج کان روز بر باد رفت
ز چندان زن و مرد، برنا و پیر
چو ماند این یکی رشته گوهر بجای
۳۲۰ به اقبال این گوهر گوهری
به کم مدت آن مرز ویرانه بوم
در آن رخنه منگر که از رنج و ناب
نگر تا بدین شاه فرخ سریر
گلین با رویش را ز بس برگ و ساز
۳۲۵ برآراست ویرانه‌ای را به گنج
ز هر گنجی انگیخت صد گونه باغ
چو ز آبادی آن ملک را نور داد
- که خود را رسن سازد از ماهتاب
کشد تشنه را از تک و تاختن
فکنند ست بسیار کس را به چاه
ولیک آن ز ظلمت بود این ز نور
ز مهر و وفا هر چه خواهند هست
که گفت آفرینی سزاوار او؟
که هست از دگر خسروان بیش مهر
بود کی پشین حرف بر وی گواست
که هم کی نشانت و هم کی نشین
گواه من اینک ز ژوای آهز
شد آن شهرها در زمین ناپدید
که گرد از گریبان گردون گذشت
معلق زن از بازی روزگار
که ماهی شد از گوهه گاو دور
زمین را مفاصل بهم در شکست
ز بس کوفتن کوه را خسته کرد
در مصریان را براندود نیل
کز افسردگی کوه شد لخت لخت [
نه یک مهره در هیچ دیوار ماند]
جهان در جهان سر مه ز اندازه بیش
شب شنبه را گنجه از یاد رفت
بسون نامد آوازه جز نفیر
دگر ره شد آن رشته گوهرگرای
از آن دایره دور شد داوری
به فرّوی آبادتر شد ز روم
شد آن مملکت - دور از اکنون - خراب
دگر باره چون شد عمارت پذیر
به دیوار زرین بدل کرد باز
ز بیماری مملکت برد رنج
برافروخت در خانه‌ای صد چراغ
خرابی ز درگاه او دور باد

خطاب زمین بوس

- زهی آفتابی که از دور دست
 چراغ ار چه باشد هم از جنس نور ۳۳۰
 نه آن شد کله داری پادشاه
 کله داری آن شد که بر هر سری
 دماغی که آن در سر آرد غرور
 چو عالی بود رایت و رای شاه
 تویی رایت از نصرت آراسته ۳۳۵
 [ز منصورى رایت و رای خویش
 کیان گر گذشتند از این بزمگاه
 تو کامروز بر خلق فرماندهی
 کله دار عالم تویی در جهان
 [ز کاووس و کیخسرو و کیقباد ۳۴۰
 [چو درداد بیشی و پیشیت هست
 [برآری بر این هفت پیروزه کاخ
 [به یاد نظامی یکی طاس می
 [ستانی بدان طاس طوسی نواز
 دو وارث شمار از دو کان کهن ۳۴۵
 به فامی که ناداده باشد نخست
 من آن گفته‌ام کان چنان کس نگفت
 به گفتن مرا عقل توفیق داد
 چو توفیق ما هر دو همراه شود
 بدین گل که ریحان باغ من است ۳۵۰
 برآرای مجلس برافروز جام
 تو می‌خور بهانه ز در دور دار
 [بدان جام کارد به اندیشه هوش
 دلت تازه بادا و دولت جوان
 قران تو در گردش روزگار ۳۵۵
 بلندی بادا چو چرخ کبود
 دو تیغی تو از صبح شمشیر تو
 درفشنده تیغت عدو سوز باد
- به نور تو می‌بینم از هر چه هست
 جز او را به او دید نتوان ز دور
 که دارد به گنجینه در صد کلاه
 نهد هر زمان از کلاه افسری
 ز سرها به شمشیر کردی تو دور
 همش بزم فرخ بود هم سپاه
 به دور تو جور از جهان خاسته
 همه کارها کرده بر جای خویش [
 به سرسبزی اینک تو داری کلاه
 بسنس خود از آفرینش بهی
 که از تست بر سر کلاه مهان
 تویی بیشداد ای به از پیشداد [
 سزد گر شوی بر کیان پیشدست [
 از این پرده تنگ صیتی فراخ [
 خوری هم به آیین کاووس کی [
 حق شاهنامه ز محمود باز [
 ترا در سخا و مرا در سخن
 حق وارث از وارث آید درست
 تو آن کن که آن نیز نتوان نهفت
 به خواندن ترا نیز توفیق باد
 سخن را یکی پایه در ده شود
 در ایوان تو شبچراغ من است
 که جلاب پخته است در خون خام
 مرا لب به مهرست معذور دار
 همه ساله می خوردنت باد نوش [
 تو بادی جهان را جهان پهلوان
 میفتاد چون چرخ گردان ز کار
 که چرخ از بلندی نیاید فرود
 سپهر از زمین رام تر زیر تو
 درفش کیان از تو پیروز باد

- اگر چه من از بهر کاری بزرگ
 ۳۶۰ مبادا ز تو جز تو کس یادگار
 سر فیلسوفان یونان گروه
 که چون یک ره آن شاه گیتی نورد
 به یونان زمین آمد از راه دور
 ز رامش سوی دانش آورد رای
 ۳۶۵ دماغ فلک را به اندیشه سفت
 سخن را نشان جست بر رهبری
 از آن پارسی دفتر خسروان
 ز دیگر زبانهای هر مرز و بوم
 بفرمود تا فیلسوفان همه
 ۳۷۰ ز هر در به دانش دری در کشید
 نخستین طرازی که بست از قیاس
 دگر دفتر رمز روحانیان
 همان سفر اسکندری کاهل روم
 [کسانی که آن سفر برخوانده‌اند
 ۳۷۵ خسبر یافتند از ره کین و مهر
 کنون زان صدفهای گوهر فشان
 چنین چند نوبه‌ء عقل و رای
 به آن کاردانی و کاراگهی
 اشارت چنان شد ز تخت بلند
 ۳۸۰ نجوید کسی بر کسی برتری
 ز هر پایگاهی که والا بود
 قرار آنچه‌ان شد که نزدیک شاه
 چو دولت به دانش روان کرد مهد
 [همه رخ به دانش برافروختند
 ۳۸۵ ز فرهنگ آن شاه دانش پسند
 کنون کان نواحی ورق در نوشت
 سر نویتی گر چه بر چرخ بست
 نهان خانه‌ای داشتی از ادیم
 یکی خرگه از شوشه سرخ بید
- فرستادمت یسادگاری بسزرگ
 وز این یادگار این سخن یاد دار
 جواهر چنین آرد از کان کوه
 ز گردش به گردون برآورد گرد
 وطن گاه پیشینه را داد نور
 پژوهشگری کرد با رهنمای
 در بستگیها گشاد از نهفت
 ز یونانی و پهلوی و دری
 که بر یاد بودش چو آب روان
 چه از جنس یونان چه از جنس روم
 کنند آنچه دانش بود ترجمه
 وز آن جمله دریایی آمد پدید
 کتابی است کان هست گیتی شناس
 کز او زنده ماندند یونانیان
 بدو نرم کردند آهن چو موم
 به اکسیر از او حرفها رانده‌اند]
 که در هفت گنبد چه دارد سپهر
 برون ز انطیاخس نبینی نشان
 پدید آمد از شاه کشور گشای
 چو بنشست بر تخت شاهنشهی
 که داناست نزدیک ما ارجمند
 مگر از طریق هنرپروری
 هنرمند را پایه بالا بود
 به دانش بود مرد را پایگاه
 همه سوی دانش نمودند جهد
 ز فرزنانگان دانش آموختند]
 شد آواز یونان به دانش بلند
 زمان گشت و زو نام دانش نگشت
 به طاعتگهش بیش بودی نشست
 بر او هیچ بندی نه از زر و سیم
 در آن خرگه افشانده ریگ سپید

- ۳۹۰ دلش چون شدی سیر از این دامگاه
 نهادهی کلاه کیانی ز سر
 زدی روی در روی آن ریگ پاک
 ز رفته سپاسی برآراستی
 هر آن فتح کاقبالش آورد پیش
 دعا کردنش بین چه در پرده بود
 ۳۹۵ دعا کاید از راه آلودگی
 چو صافی بود مرد مقصود خواه
 سکندر که آن پادشاهی گرفت
 نه زان غافلان بود کز رود و می
 به کس بر جوی جور نگذاشتی
 ۴۰۰ اگر پیرزن بود و گر طفل خرد
 بدین راستی بود پیمان او
 به تدبیر کاراگهان دم گشاد
 وگرنه یکی ترک رومی کلاه
 شنیدم که هر جا که راندی چو کوه
 ۴۰۵ ز پولاد خایان شمشیرزن
 وز افسونگران چند جادوی چست
 زبان آورانی که وقت شتاب
 حکیمان باریک بین بیش از آن
 ز پیران زاهد بسی نیک مرد
 ۴۱۰ به پیغمبران نیز بودش پناه
 چو کاری گره پیش باز آمدی
 ز شش کوکبه صف برآراستی
 به اندازه جهد خود هر کسی
 به چندین رقیبان یاریگرش
 ۴۱۵ به تدبیر پیران بسیار سال
 چو زین گونه تدبیر ساز آمدی
 کجا دشمنی یافتی سخت کوش
 به پیغام اول زر انداختی
 اگر دشمن زر بُدی دشمنش
 ۴۲۰ [گر آهن نبودی بدان در کلید
 در آن خرگه آوردی آرامگاه
 به خدمتگری چست بستی کمر
 برآوردی از دل دمی دردناک
 به نابوده هم یاریی خواستی
 ز فضل خدا دید نزجهد خویش
 همانا که شاهی دعا کرده بود
 نیارد مگر مغز پالودگی
 دعا زود بابد به مقصود راه
 جهان را بدین نیک راهی گرفت
 بد و نیک را برنگیرند پی
 جهان را به میزان نگهداشتی
 گه دادخواهی بدو راه برد
 که شد هفت کشور به فرمان او
 ز کاراگهی کار عالم گشاد
 به هند و به چین کی زدی بارگاه
 نبودی درش خالی از شش گروه
 کمر بسته بودی هزار انجمن
 کز ایشان شدی بند هاروت سست
 کلیچه ریسودندی از آفتاب
 که رنجانم اندیشه خویش از آن
 که در شب دعایی توانند کرد
 وزین جمله خالی نبودش سپاه
 به مشکل گشادن نیاز آمدی
 ز هر کوکبی یاریی خواستی
 در آن شغل یاری نمودی بسی
 گشاده شدی آن گره از درش
 به دستوری اختر نیک فال
 دو اسبه غرض پیشباز آمدی
 که پیچیدی از سخت کوشیش گوش
 به زر کار خود را چو زر ساختی
 به آهن شدی کارها روشنش
 به افسونگران چاره کردی پدید]

به مرد زبان دان فرج یافتی
 ز رای حکیمان شدی بهره مند
 به زهد و دعا سختی آسان شدی
 به پیغمبران بردی آن کار پیش
 به ایزد پناهییدی انجام کار
 شدی یار او ساختی کار او
 نمودار عبرت به کار آمدی
 ندیدی به بازیچه در هیچ کار
 در خرمی بر جهان باز کرد
 کشیدند بزمی کران تا کران
 که شه را در او بیش بودی نگاه
 چو گل تار و پودش برآورده تنگ
 دل شاه را داد بر وی طواف
 ز کرباس خام آستر دوخته
 بر آن جامه بگذاشت بس روزگار
 وشی پوش را حله شد سالخورد
 سراینده را آخر آمد سرود
 وشی زیر کرد آستر بر زیر
 بدو گفت کای مدبر بدسرشت
 به خار مفیلان در آویختی
 چه داری شبه پیش گوهرشناس
 به جان و سر شاه سوگند خورد
 ز بومش دگرگونه نقشی نرست
 درون را به بیرون بدل کرده ام
 خلق تر شدم چون درون یافت راه
 فرو ماند سرگشته لختی به جای
 به خلقش کرم بیش از اندازه کرد
 که پوشیده به راز ما در نهفت
 بگیرد جهان در جهان بوی گند
 سر عیبه زینسان گشایند باز
 چو عود سیه بر نیاریم جوش
 کنند از سر خنده دندان سپید

گر افسون از آن چاره سر تافتی
 چو زخم زبان هم نبودی پسند
 حکیم از ز چاره هراسان شدی
 گر از زاهدان بودی آن کار پیش ۲۲۵
 وگر زین همه بیش بودی شمار
 پسناهنده بخت بیدار او
 ز هر پرده کان در شمار آمدی
 ز بزم طرب تا به شغل شکار
 یکی روز می خوردن آغاز کرد ۲۳۰
 به رامش نشستند رامشگران
 سراینده ای بود در بزم شاه
 وشی جامه ای داشتی هفت رنگ
 تماشای آن حله نغز باف
 بر آن جامه چون گل افروخته ۲۳۵
 خداوند آن جامه نغز کار
 ز بس رخسند دود و تاراج گرد
 چو خندید بر یکدگر تار و پود
 کهن جامه را داد سازی دگر
 چو در چشم شاه آمد آن خام رشت ۲۴۰
 چرا پره سرخ گل ریختی
 حرپوت چرا گشت بر تن پلاس
 زمین بوسه داد آن سراینده مرد
 که این جامه بود آنکه بود از نخست
 جز آن نیست کز تو عمل کرده ام ۲۴۵
 خلق بود بیرون نهفتم ز شاه
 شه از پاسخ مرد داستان سرای
 از آن پس که خلقان او تازه کرد
 زگریه بیچید و درگریه گفت
 گر از راز ما برگشایند بند ۲۵۰
 چو از نقش دیبای رومی طراز
 به ار ما در این مجمر نقره پوش
 که خوبان به خاکستر عود و بید

اسکندر را چرا ذوالقرنین خوانند و داستان او با سر تراش

- بساز ای مغنی ره دل پسند
 ۲۵۵ رهی کان ز محنت رهایی دهد
 بسر اوتار این ارغنون بسند
 * * * به تاریک شب روشنایی دهد
- سخن را نگارنده چسرب دست
 که صاحب دو قرنش بدان بود نام
 [به قول دگر آنکه بر جای جم
 به قول دگر کان بسیجیده داشت
 ۲۶۰ همان قول دیگر که در وقت خواب
 دگر داستانی زد آموزگار
 دگرگونه گوید جهان فیلسوف
 که چون بر سکندر سرآمد زمان
 ز مهرش که یونانیان داشتند
 ۲۶۵ چو بر جای خود کلک صورتگرش
 دو نقش دگر بست پیکر نگار
 دو قرن از سر هیکل انگیخته
 لقب کردشان مرد هیئت شناس
 که در پیکری کایزد آراستش
 ۲۷۰ چو آن هر سه پیکر بدان دلبری
 ز یونان به دیگر سواد افتاد
 ثنا رفت از ایشان به هر مرز و بوم
 عرب چون بر آن دیده بگماشتند
 گمان بودشان کانچه قرنش بر است
 از این روی در شبهت افتاده اند
 ۲۷۵ جز این گفت با من خداوند هوش
 بر آن گوش چون تاج انگیخته
 دگر گوش را گنجدان داشتی
 به جز سر تراشی که بودش غلام
 ۲۸۰ مگر کان غلام از جهان در گذشت
 تراشنده استادی آمد فراز
 چو موی از سر مرزبان باز کرد
- بنام سکندر چنین نقش بست
 که بر مشرق و مغرب آورد گام
 دو دستی زدی تیغ چون صبحدم]
 دو گیسو پس گوش پیچیده داشت
 دو قرن فلک بستند از آفتاب
 که عمرش دو قرن آمد از روزگار
 ابو معشر اندر کتاب الوف
 نبود از خلل خلق را در گمان
 به کاغذ برش نقش بنگاشتند
 بر آراست آرایشی در خورش
 یکی بر یمین و یکی بر یسار
 بر او لاجسورد و زر آمیخته
 دو فسرخ فرشته ز روی قیاس
 فرشته بود بر چپ و راستش
 که برد از دو پیکر بهی پیکری
 حدیث سکندر بدو کرد یاد
 بسر آرایش دستکاران روم
 سکندر دگر صورت انگاشتند
 نه فرسخ فرشته که اسکندر است
 که صاحب دو قرنش لقب داده اند
 که بیرون از اندازه بودش دو گوش
 ز در داشتی طوقی آویخته
 چو گنجش ز مردم نهان داشتی
 سوی گوش او کس نکردی پیام
 بدیگر تراشنده محتاج گشت
 بپوشیدگی موی او کرد باز
 بدو مرزبان نرمک آواز کرد

- بگوش آورم کاورد کس بگوش
 که ناگفتنی را نگویی بکس
 سخن چه، زبان را فراموش کرد
 چو کفرش همی داشت در دل نهان
 که پوشیده رازی، دل آرد بدرد
 ز دلتنگی آمد به دشتی فراخ
 فکند آن سخن را در آن چاه ژرف
 چو گفت این سخن دل نهی شد ز جوش
 نگهداشت مُهر زبان بستگی
 بر آهنک آن ناله نالی برست
 همان دست دزدی به کالا کشید
 نیی دید بر رسته از قعر چاه
 بسازیدش از پرده زیر و زار
 نخستین یزد زخم و آنگه نواخت
 بدان نی دل خویش خوش داشتی
 در آن دشت بر پیر چوپان گذشت
 شد آن مرز شوریده بر مرزبان
 که دارد سکندر دو گوش دراز
 که پولاد با خشم او نرم گشت [
 بر آهنک و سامان او پی نبرد
 شبان راز آن نی بدو گفت باز
 که شیرین تر است از نیستان قند
 نشد زخمه زن تا نشد زخمناک
 بدین بی زبانی زبان من است
 به سر برد سوی وطن راه را
 تراشنده را سوی خود خواند و بس
 سخنهای سر بسته را برگشای
 سخن را بگوش که انداختی؟
 وگرنه سرت را ببرم به تیغ [
 به از راست گفتن جوابی ندید
 دعا کرد و با آن دعا کرده گفت
 که برقع کشم بر عروسان مهد
- که گر راز این گوش پیرایه پوش
 چنانست دهم گوشمال آن نفس
 شد آن مرد و آن حلقه در گوش کرد
 ۲۸۵ نگفت این سخن با کسی در جهان
 ز پوشیدن راز شد روی زرد
 یکی روز پنهان برون شد ز کاخ
 به بیغوله ای دید چاهی شگرف
 که شاه جهان را دراز است گوش
 ۲۹۰ سوی خانه آمد به آهستگی
 شنیده چنین شد کز آن چاه چست
 ز چه سر بر آورد و بالا کشید
 شبانی بیابانی آمد ز راه
 ۲۹۵ بریدنی زان لب چاهسار
 برسم شبانان ازو نیشه ساخت
 دل خود در اندیشه نگذاشتی
 برون رفته بد شاه روزی به دشت
 نیی دید کز دور می زد شبان
 چنان بود آواز آن نی برآز
 ۵۰۰ [شه از ناله نی چنان گرم گشت
 در آن دآوری ساعتی پی فشرد
 شبان را به خود خواند و پرسید راز
 که این نی ز چاهی برآمد بلند
 به زخم خودش کردم از گرد پاک
 ۵۰۵ در او جان نه و عشق جان من است
 شگفت آمد این داستان شاه را
 چو بنشست خلوت فرستاد کس
 بدو گفت ای مرد آهسته رای
 که راز مرا با که پرداختی
 ۵۱۰ [اگر گفتم آزادی از تند میخ
 تراشنده کاین داستان را شنید
 نخستین به نوک مژه راه رفت
 که چون شاه با من چنان کرد عهد

۵۱۵ از آن راز پنهان دلم سفته شد
 نگفتم جز این با کس ای نیک رای
 چو شه دید راز جگر سفت او
 بفرمود کارد رقیبی شگرف
 چو در پرده نی نفس یافت راه
 شد آگه که در عرض گاه جهان
 به نیکی سراینده را یاد کرد
 چنان دان که از غنچه لعل و در
 بخاری که در سنگ خارا شود

داستان اسکندر با شبان

۵۲۵ مغنی بیار اول صبح بام
 از آن زخمه کو در دل آب آورد
 بسزن زخمه پخته بر رود خام
 ز سودای بیهوده خواب آورد
 * * *

۵۳۰ چنین گوید آن نغز گوینده پیر
 که رومی کمر شاه چینی کلاه
 به طاق دو ابرو برآورده خم
 مهی داشت تابنده چون آفتاب
 شکسته جهان کام در کام او
 دل شه که آینه‌ای بود پاک
 بفرمود تا کاردانان روم
 مگر چاره آن پریوش کنند
 کسانی که در پرده محرم شدند
 در آن تب بسی چاره‌ها ساختند
 نه آن سرخ سیب از تبش گشت به
 از آنجا که شه دل در او بسته بود
 فرود آمد از تخت و بر شد به بام
 یکی لحظه پیرامن بام گشت
 در آن پستی از بام حصن بلند
 ۵۳۵ همایون یکی پیر با فر و هوش
 در آن دشت می‌گشت پی مشغله
 دلش زان شبان اندکی برگشاد

که در فیلسوفان نبودش نظیر
 نشست از برگاه روزی پگاه
 گره بسته بر خنده جام جم
 ز بحران تب یافته رنج و تاب
 رسیده بنومیدی انجام او
 از آن دردمندی شده دردناک
 خرامند نزدش ز هر مرز و بوم
 دل ناخوش شاه را خوش کنند
 در آن داورینگه فراهم شدند
 تنش را ز تابش نپرداختند
 نه ز ابروی شه دور گشت آن گره
 ز تیمار بیمار دل خسته بود
 که شوریده کمتر پذیرد مقام
 نظر کرد از آن بام در کوه و دشت
 شبان دید و در پیش او گوسفند
 کلاه و سرش هر دو کافور پوش
 گهش در گیا روی و گه در گله
 که زیبامنش بود و زیرک نهاد

- فرستاد کارندش از جای پست
 ۵۳۵ رقیبان بفرمان شه تاختند
 [برآمد شبانه به نزدیک شاه
 خبر داشت کان سد اسکندر است
 زمین بوسه دادش که پرورده بود
 پس آنگاه شاهش بر خویش خواند
 ۵۵۰ بدو گفت کز قصه کوه و دشت
 که دل تنگم از گردش روزگار
 شبان گفت کای خسرو تخت گیر
 ز تخت زرت ملک پر نور باد
 نخستم خبر ده که تا شهریار
 ۵۵۵ بدان تا سخنگو بدان ره برد
 پسندید شاه از شبان این سخن
 نگفت - از سر داد و دین پروری -
 بدو حال آن نوش لب باز گفت
 دگر باره خاک زمین بوسه داد
 ۵۶۰ چنین گفت کانگه که بودم جوان
 از آن بزم داران که من داشتم
 ملک زاده‌ای بود در شهر مرو
 سهی سرو را کرده با لاش پست
 عروسی ز پایین پرستان او
 ۵۶۵ شد از گونه چشم زخمی نژند
 در آن تب که جز داغ دودی نداشت
 سهی سرو لرزنده چون بید گشت
 ملک زاده چون دید کان دلستان
 از آن پیش کان زهر باید چشید
 ۵۷۰ ز نومیدی او به یکبارگی
 در آن ناحیت بود از اندیشه دور
 بسی وادی و غار ویران در او
 در او رستی را نه بیخ و نه برگ
 کسی کوشدی ناامید از جهان
- بر آن خسروی بام عالی نشست
 شبان را بخواندن سر افراختند
 سراپرده‌ای دید بر اوج ماه [
 نمودار فالش بلند اختر است
 دگر خدمت خسروان کرده بود
 به گستاخیش نکته‌ای چند راند
 فرو خوان به من بر یکی سرگذشت
 مگر خوش کنم دل به آموزگار
 به تاج تو عالم عمارت پذیر
 ز تاج سرت چشم بد دور باد
 ز بهر چه در خاطر آرد غبار
 سخن گفتن او بدان در خورد
 که آن قصه را باز جست اصل و بن
 سخن چون بیابانیان سرسری
 شبان چون شد آگه ز راز نهفت
 وزان به دعائی دگر کرد یاد
 نکردم بجز خدمت خسروان
 وز ایشان سر خود برافراشتم
 بهی طلعتی چون خرامنده سرو
 دماغ گل از خوب رویش مست
 کز او بود خرّم شبستان او
 تب آمد، شد آن نازنین دردمند
 بسی چاره کردند و سودی نداشت
 بدان حد کز او خلق نومید گشت
 به کار اجل گشت هم داستان
 از آن نوش لب خویشتن در کشید
 گرفت از جهان راه آوارگی
 بیابانی از کوه و از بیشه دور
 کنام پلنگان و شیران در او
 بسنام آن بیابان بیابان مرگ
 در آن محنت آباد گشتی نهان

- ۵۷۵ ندیدند کس را کز آن شوره دشت
ملک زاده ز اندوه آن رنج سخت
رفسیتی و فسادار دیرینه داشت
خبر داشت کان شاه اندوهناک
چسو دزدان ره، روی را باز بست
۵۸۰ بنشناس بانگی بر او زد بلند
چو افکنده بودش چو سرو روان
سوی خانه خود بیک ترکناز
نهان خانه‌ای داشت در زیر خاک
یکی ز استواران بر او برگماشت
۵۸۵ به آبی و نانی قناعت نمود
ملک زاده زندانی و مستمند
فرو مانده سرگشته در کار خویش
[جوانمرد کو بود غمخوار او
عروس تبش دیده را چاره ساخت
۵۹۰ طیبی طلب کرد علت شناس
پری رخ ز درمان آن چیره دست
همان آب و رنگش در آمد که بود
چو گشت از دوا یافتن تندرست
جوانمرد چون دید کان خوب چهر
شبی خانه از عود پر طیب کرد
۵۹۵ چو آراست آن بزم چون نوبهار
شد، آورد شاه نظر بسته را
[ز رخ بسند برقع برانداختش
ملک زاده چون یک زمان بستگرید
از آن دوزخ تنگ تاریک زشت
۶۰۰ چه گویم که چون بود از این خرمی
شهنشه چو آن گفته را کرد گوش
برآسود از آن رنج و آرام یافت
در این بود خسرو که از بزم خاص
که آن مهربان ماه خسرو پرست
۶۰۵ شبان چون به شه نیکخواهی رساند
- به مأواگه خویشان بازگشت
سوی آن بیابان گرایید رخت
که مهر ملک زاده در سینه داشت
در آن ره کند خویشان را هلاک
سوی او خرامید تیغی بدست
بر او حمله‌ای برد و او را فکند
فرو هشت برقع به روی جوان
به چشم فرو بستش آورد باز
نشاندش در آن خانه اندوهناک
کز او راز پوشیده پوشیده داشت
وز این پیش چیزیش رخصت نبود
دل و دیده و دست هر سه به بند
که نا رفته چون آمد آن حال پیش
کسمر بست در چساره کار او]
دلش را به صد گونه شربت نواخت
گرانمایه را داشت یک چسند پاس
از آن تاب و آن تب به یکباره رست
تماشا طلب کرد و شادی نمود
دوای دل خویش را باز جست
ملک زاده را جوید از بهر مهر
یکی بزم شاهانه ترتیب کرد
نشاند آن گل سرخ را بسرکنار
مهی از دم اژدها رسته را
در آن بزمگه برد و بناوختش]
می و مجلس و نقل و معشوقه دید
همش حور حاصل شده هم بهشت
بود شرح از این پیش نامحرمی
به مغز رمیده درآورد هوش
کز آن پیر پخته می خام یافت
بسون آمد آوازه‌ای بر خلاص
به اقبال شه عطسه‌ای داد و رست
مدارای شاهش به شاهی رساند

چنین قصه‌ها زو توان در نوشت
 چو نور از مه و تابش از مشتری
 نبیره شناسد ز دینار نغز
 بدل بشنوش کان ز مغز آورد
 بخاموشیش داد باید جواب

کسی را که پاکی بود در سرشت
 هنر تا بد از مردم گوهری
 شناسنده گر نیست شوریده مغز
 کسی کو سخن با تو نغز آورد
 ۶۱۰ زبانی که آرد سخن ناصواب

داستان ارشمیدس با کنیزک چینی

کز اندیشه در مغز افتاد دود
 که ساکن کند در سرم مغز را
 *

مغنی یکی رود بسواز رود
 چنان برکش آن نغمه نغز را
 *

چنین گفت پیری ز پیران روم
 هنرپیشه‌ای ارشمیدس بنام
 ندیده چون او گیتی آزاده‌ای
 به یونان نهد خوبتر زو کسی
 به تعلیم دانا گشاینده گوش
 به تعلیم او خانه پدرام کرد
 کز او دید غمخوارگان را خلاص
 به روس آن همه رزمش افتاده بود
 هنرپیشه را دل به اندیشه داد
 نشد سیر از آن آهوی شیرمست
 که هندوی غم رختش از خانه برد
 نیامد به تعلیم آموزگار
 ز تعلیم او در دل افتاد ترس
 چه شورید در مغزش اندیشه را
 که آموختندی از او نیک و بد
 نود نه بدندی بدو رهنمای
 کز آن سگه نو بود نقش کهن
 سخنگوی را برگشادی ضمیر
 ز نابخردان بهتر از صد بود
 که چون است کز ما نیاری تو یاد
 به بی دانشی عمر نشوان گذاشت
 که بر تشنه‌ای راه زد جوی آب
 به من داد چینی کنیزی چو ماه

هم از فیلسوفان آن مرز و بوم
 که بود از ندیمان خسرو خرام
 ۶۱۵ ز یونانیان مهتشم زاده‌ای
 خزینه بسی داشت خوبی بسی
 خردمند و بارای و فرهنگ و هوش
 ارسطوش فرزند خود نام کرد
 سکندر بدو داد دیوان خاص
 ۶۲۰ کنیزی که خاقان بدو داده بود
 به آن خوبروی هنرپیشه داد
 چو صیاد را آهو آمد بدست
 بر آن ترک چینی چنان دل سپرد
 ز مشغولی او بسی روزگار
 ۶۲۵ سراینده استاد را روز درس
 که گویی چه ره زد هنرپیشه را
 به تعلیم او بود شاگرد صد
 اگر ارشمیدس نبود بجای
 ۶۳۰ سراینده را بسته گشتی سخن
 وگر بودی او یک تنه یادگیر
 نیوشنده یک تن که بخرد بود
 هنرپیشه را پیش خواند او استاد
 چه مشغولی از دانشت بازداشت
 ۶۳۵ چنین باز داد ارشمیدس جواب
 مرا بیشتر زانکه بناخت شاه

- جوانی و زان سان بتی خوب چهر
 به آن صید وامانده ام زین شکار
 چو دانست استاد کان تیزهوش
 بگفت آن پریروی را پیش من ۶۲۰
 بسینم که تاراج آن ترک تاز
 شد آن بت پرستنده فرمان پذیر
 برآمیخت دانا یکی تلخ جام
 نه خلطی که جان را گزایش کند
 ۶۲۵ پرداخت از شخص او مایه را
 فضولی کز آن مایه آمد به زیر
 چو پر کرد از اخلاط آن مایه طشت
 طراوت شد از روی و رونق ز رنگ
 بخواند آن جوان هنرمند را
 که بستان دلارام خود را بناز ۶۳۰
 جوانمرد چون در صنم بنگریست
 کجا آن که من دوستدارش بدم
 بفرمود دانا که از جای خویش
 سر طشت پوشیده را برگرفت
 بدو گفت کاین بد دلارام تو ۶۳۵
 دلیل آن که تا پیکر آن کنیز
 چون این مایه در تن نمی دانی
 چه باید ز خون خلط پرداختن
 مریز آب خود را در این تیره خاک
 در آن قـطره آب ناریخته ۶۴۰
 به چندین کنیزان وحشی نهاد
 یکی جفت همتا ترا بس بود
 از آن مختلف رای شد روزگار
 چو یک رنگ خواهی که باشد پسر
 چو دید ارشمیدس که دانای روم ۶۴۵
 به عذری چنین پای او بوسه داد
 ولیکن دلش میل آن ماه داشت
 دگر ره چو سبزی در آمد به شاخ
- بدان مهربان چون نباشم به مهر
 که یک دل نباشد دلی در دو کار
 به شهوت پرستی برآورده جوش
 بسباید فرستاد بی انجمن
 ترا از سر علم چون داشت باز
 فرستاد بت را به دانای پیر
 که از تن برون آورد خلط خام
 بلی آنچه خون را فزایش کند
 دو تا کرد سرو سهی سایه را
 به طشتی درانداخت دانا دلیر
 بت خوب در دیده ناخوب گشت
 شد از نقره زبقی آب و رنگ
 بدو داد معشوق دلبنده را
 ببر شادمانه سوی خانه باز
 به استاد گفت این زن زشت کیست
 همه ساله در بند کارش بدم
 بیارند آن طشت پوشیده پیش
 در آن داوری مانده گیتی شگفت
 بدو بود مشغولی کام تو
 از این بود پُر، بود پیشت عزیز
 بصورت زن زشت می خوانیش
 بدان خلط و خون عاشقی باختن
 کز آن آب شد آدمی تابناک
 بسی خرمی هاست آمیخته
 مده خرمن عمر خود را بباد
 که بسیار کس مرد، بی کس بود
 که دارد پدر هفت و مادر چهار
 چو دل باش یک مادر و یک پدر
 چگونه کشید انگبین را ز موم
 وزان پس نظر سوی دانش نهاد
 که الحق فریبنده دلخواه داشت
 سهی سرو را گشت میدان فراخ

- بنفشه دگر باره شد مشک پوش
 ۶۷۰ گل روی آن ترک چینی شکفت
 دل ارشمیدس در آمد بکار
 ز تعلیم دانا فرو بست گوش
 پری وار با آن پری چهره زیست
 عتاب خود استاد از او دور داشت
 ۶۷۵ چو بگذشت از این داستان یک دو سال
 گل سرخ بر دامن خاک ریخت
 فرو خورد خاک آن پری زاده را
 فلک پیشتر زین که آزاده بود
 همان مهر و خدمتگری پیشه داشت
 ۶۸۰ پیاده نهاده رخس ماه را
 خجسته گلی خون من خورد او
 چو چشم مرا چشمه نور کرد
 رباینده چرخ آنچنانش ریود
 به خشنودی کان مرا بود از او
 ۶۸۵ مرا طالعی طرفه هست از سخن
 در آن عید کان شکر افشان کنم
 چو حلوائ شیرین همی ساختم
 چو بر گنج لیلی کشیدم حصار
 کتون نیز چون شد عروسی بسر
 ۶۹۰ ندانم که با داغ چندین عروس
 به از نارم اندوه پیشینه پیش

داستان ماریه قبطی و کیمیا ساختن

- مغنی ره باستانی بسزن
 من بینوا را به آن یک نوا
 * * *
 مغانه نوای مغانی بسزن
 گرمی کن و گرمتر کن هوا
 * * *
 ۶۹۵ گزین فیلسوف جهان آزمای
 که قبطی زنی بود در ملک شام
 بسی قلعه نامور داشته
 بر او گشته بدخواه او چیره دست

سر نرگس آمد ز مستی بجوش
 شمال آمد و راه میخانه رفت
 چو مرغان پرنده بر شاخسار
 در عیش بگشاد بر ناز و نوش
 چه ایمن کسی کو نهان چون پرست
 دلش را بدان عشق معذور داشت
 غزاله شد از چشم چینی غزال
 سراینده بلبل ز بستان گریخت
 چنان چون پری زادگان باده را
 از آن به کنیزی مرا داده بود
 همان کاردانی در اندیشه داشت
 فرس طرح کرده بسی شاه را
 بجز من نه کس در جهان مرد او
 ز چشم منش چشم بد دور کرد
 که گفتی که تا بود هرگز نبود
 چه گویم خدا باد خشنود از او
 که چون نو کنم داستان کهن
 عروسی شکرخنده قربان کنم
 ز حلواگری خانه پرداختم
 دگر گوهری کردم آنجا نثار
 به رضوان سپردم عروسی دگر
 چگونه کنم قصه روم و روس
 بدین داستان خوش کنم وقت خویش

- ۷۰۰ چو کارش ز دشمن بجان آمده
بدان تا بخواهد ز شه داد خویش
به دستور شه برد خود را پناه
چو دیدش که دستور دانش پزوه
از آن دادخواهی هراسان شده
[دل از قصه داد و بیداد شست
به خدمتگری پیش دانای دهر
ز دیگر کنیزان پایین پرست
۷۰۵ ز پرهیز کاری که بود اوستاد
ز دستی چنان کاب از او می چکید
] چو زن دید کاستاد پرهیزکار
ز میلی که باشد زنان را به مرد
منش داد در دانش آموختن
۷۱۰ ارسطوی دانا بدان دلنواز
بسی دُر بر آن دُر ناسفته سفت
از آن علم کاسان نیاید بدست
زن دانش آموز دانش سرشت
۷۱۵ سوی کشور خویشان کرد رای
به آن دآوری دستگامی نداشت
چو دستور دانا چنین دید کار
بر آن جوهر انداخت اکسیر زر
بآن کیمیا ماریه مسیرگشت
۷۲۰ چو از دانش خویش دستور شاه
به دستوری شه سوی کشورش
شتابنده چون سوی کشور شتافت
چنان گشت مستغنی از ساو و باج
به اکسیر کاری چنان شد تمام
۷۲۵ [ز بس زر که آن سیمتن ساز کرد
چه زر در ترازوی آنکس چه سنگ
ز لشگر گهش کس نیامد بدست
به درگاه او هر که سر داشتی
ز بس زر که بر زور انباشتند
- به درگاه شاه جهان آمده
شود خرّم از ملک اجداد خویش
بدان دآوری گشت از او دادخواه
دهد درس دانش به چندین گروه
بر او دانش آموزی آسان شده
به تعلیم دانش کمر بست چست]
پسرستنده ای گشت گستاخ بهر
جز او کس نشد محرم ابدست
نظر بست هر گه که او رخ گشاد
جز آبی که بردستش آمد ندید
ز کافور او گشت کافور خوار]
هوای دلش گشت یکباره سرد
پشیمان شد از رامش اندوختن
در دانش خویش بگشاد باز
بسی گفتنیهای ناگفته گفت
یکایک خبر دادش از هر چه هست
چو لوحی زهر دانشی در نوشت
کس رسم نیارا بیارد بجای
بآیین خود برگ راهی نداشت
که بی گنج نتوان شدن شهریار
به اکسیر خود کرد اکسیرگر
لغت نامه علم اکسیر گشت
به گنجی چنان دادش آن دستگاه
فرستاد با گنج و با لشکرش
به آهستگی مملکت باز یافت
که برداشت از کشور خود خراج
که کردی زر پخته از سیم خام
در گنج برخاکیان باز کرد]
که آرد زر بی ترازو به چنگ
که بر بارگی نعل از زر نبست
اگر خریدی زین زر داشتی
سگان را به زنجیر زر داشتند

- ۷۳۰ گروهی حکیمان دانش پرست
از آن گنج پنهان خبر یافتند
نمودند خواهش به آن کان گنج
ندانیم چون دیگران پیشه‌ای
ز کسب جهان دامن افشانده‌ایم
تواند که بانوی عاجز نواز
۷۳۵ در آموزد از رای و تدبیر خویش
جهان را چنین گنج گوهر بسی است
مگر قوت را چاره‌سازی کنیم
زن کار پیرای روشن ضمیر
یکی منظری بود با آب و رنگ
۷۴۰ عروسانه برشد بر آن جلوه‌گاه
برآمده چون نرگس مشک بید
صلیبی دو گیسوی مشکین کمند
به نظارگان گفت گیسوی من
۷۴۵ نمودار اکسیر پنهانیم
نیوشندگان را در آن داوری
[یکی گفت اشارت بدان مهره بود
یکی راز پوشیده از موی جست
گرفتند هر یک پی آن پیشه را
از آن قصه هر یک دمی می‌شمرد
۷۵۰ دگر روز خواهش برآراستند
پری روی برطاق منظر نشست
سخن راند از آن گنج در خواسته
حدیث سرکوه و مردم گیا
۷۵۵ همان سنگ اعظم که کان زر است
به پوشیدگی کرد رمزی پدید
به دانا رسید این سخن گنج یافت
گر آن کیمیا را گهر درگیاست
از این کیمیا با همه چرب دست
۷۶۰ کسی را بود کیمیا در نورد
- زاسباب دنیا شده تنگ دست
بسدیدار گنجینه بشستافتند
که درویشی آورد ما را برنج
مگر در جهان کردن اندیشه‌ای
بقوت یکی روزه درمانده‌ایم
گشاید بسما بر در گنج باز
بما چیزی از علم اکسیر خویش
کلید در گنج با هرکس است
زخلق جهان بی‌نیازی کنیم
بدان خواسته گشت خواهش پذیر
مقرنس برآورده از خاره سنگ
پرنندی سیه بسته برگرد ماه
به موی سیه مهره‌های سپید
در آن مهره آورده با پیچ و بند
ببینید در طاق ابروی من
ببینید در صحن پیشانیم
غلط شد زبان زان زبان آوری
که پرآب و تابنده چون زهره بود
که آن مهره با موی دید از نخست
خلافی پدید آمد اندیشه را
به فرهنگ دانا کسی پی نبرد
در آن باب فصلی دگر خواستند
نشانند آن تنی چند را زبردست
چو سرسته گنجی برآراسته
که سازند از او زیرکان کیمیا
سخن بین که چون کیمیا پرور است
در آهنین قفل و زرین کلید
بنادان رسید آمده و رنج یافت
گیای قلم گوهر کیمیاست
دریغی نه چندان که خواهند هست
که او عشوه کیمیاگر نخورد

داستان خراسانی و اکسیر ساختن او

- شنیدم خراسانی بود چست
 ۷۶۵ به سوهان یکایک همه خرد سود
 دمی چند بر کارکرد ای شگفت
 از آن دم که اهل خراسان کنند
 هزارش عدد بود مصری چو موم
 وزان سرخ گل مهره‌ای چند ساخت
 به عطاری آن مهره‌ها برشمرد
 که این مهره در حقه‌ای نه برآز
 به دیناری این بر تو بفروختم
 ۷۷۰ چو وقت آید این را که داری برنج
 بپرسید عطّار کاین را چه نام
 زد کان عطّار چون بازگشت
 به دارالخلافة خیر باز داد
 منم واصل کیمیا در نهفت
 ۷۷۵ عمل‌های من چون درآید بکار
 درستی صدم داد نباید نخست
 همان استواران مردم شناس
 گر آید زمن دستکاری شگرف
 و گر خواهم از راستی درگذشت
 ۷۸۰ خلیفه چو اکسیرسازی شنید
 به افسون رویاهی آن شیر مرد
 چو ده گانه‌ای مانند از آن زر بجای
 یکی کوره‌ای ساخت چون زرگران
 فسرستاد در شهر بسالا و پست
 ۷۸۵ هم آخر رقیبان آن بار گاه
 گل سرخ رو را به دینار زرد
 خراسانی آن مهره‌ها کرد خرد
 به کوره در افکند و آتش دمید
 سبیکه فروریخت در نای تنگ
 ۷۹۰ به گوش خلیفه رسید این سخن
 که نقد نو آمد بکان کهن
 به بغداد شد چون شدش کار سست
 خراسانیانه دَمَش در گرفت
 به بغدادیان بازی آسان کنند
 زری کان چنان زر نباشد به روم
 بر آمیختش با گِلِ سرخ زود
 به آن مهره‌ها بین که چون مهره ساخت
 به مهر خود آن مهره او را سپرد
 زهی مهره دزد و زهی مهره باز
 و زان کیسه سود بردوختم
 به ده باز حرم زهی کان گنج
 بگفتا طبریک سخن شد تمام
 به افسونگری کیمیا ساز گشت
 که اکسیری آمده‌ست اوستاد
 بگو هرشناسی کسم نیست جفت
 یکی ده کند، ده صد و صد هزار
 که گردد هزار آن صد از من درست
 به من برگمارید و دارند پاس
 نیارند با من در این کار حرف
 زمن خون و سرور شما تیغ و طشت
 به عشوه زری داد و زر می خرید
 زر پخته را برمی خام خورد
 در آن دستکاری بیفشرد پای
 زهر دارویی کرد چیزی در آن
 طبریک طلب کرد و نامد بدست
 به عطّار پیشینه بردند راه
 خریدند و بردند نزدیک مرد
 نمود آشکارا یکی دستبرد
 بجا ماند زروان دگرها رمید
 برآمد زر سرخ یاقوت رنگ
 که نقد نو آمد بکان کهن

در آن کسده خدایسی یکی ده شده
 بسی کرد با او نواز شگری
 فرستاد نزدیک او ده هزار
 که من حق آن با تو آرم بجای
 که نزدیک ما استواریت هست
 به میزان معنی درست آمدی
 چو هندو کمر بست برتر کتاز
 شبی چند با عاملان می گرفت
 چو برخاست برخاک بنشانندشان
 به اندازه بخريد و برست بار
 چنان شد که کس در جهانش ندید
 که برد آن خراسانی آن زر و زیب
 جز آن هرچه بشنید باد آمدش
 بخندید کان طنزش آمد بگوش
 بیاموز معنی و معنیش گیر
 نگر تا به افسون او نگروی
 که در بازی کیمیا کم نزد
 که برگنج زر ماریه مار شد
 به صید افکنی گشت خواهد دلیر
 نداند کسی سیم او را قیاس
 به آن گنج گیتی بینباشتست
 صدف پاره را لؤلؤ سرکنند
 که قارون به خاک اندر انداختست
 جهان زود گیرد به گنج و سپاه
 سپاهی نگرده مگر گرد گنج
 ز گرمی چو خورشید تابنده گشت
 بگفتار دشمن برآرد هلاک
 به دستور دانا رسید آگهی
 بسی چربی آورد با او بکار
 جهانجوی را کمترین چاکر است
 بگوهر کنیز و بخدمت غلام
 به چندین هنر هست شاگردمن

زری دید با سود همره شده
 به امید گنجی چنان گوهری
 از آن مغربی زر مصری عیار
 که این را بکار آور ای نیک رای
 کشند استواران ما از تو دست
 در آن آزمایش که چست آمدی
 خراسانی آن گنج بستند بناز
 گریز ره خانه ری گرفت
 بخت و بختن بخصباندشان
 ستوران تازی غلامان کار
 به راهی که دیده نشانش ندید
 خلیفه چو آگاه شد زین فریب
 حدیث طبریک بیاد آمدش
 خیر باز جست از طبریک فروش
 طبریک چو تصحیف سازد دبیر
 هر افسون کز افسونگری بشنوی
 در آن داوری هیچکس دم نزد
 سکندر زیونان خبردار شد
 به شه باز گفتند کان ماده شیر
 زنی کاردان است و سامان شناس
 ز پوشیده گنجی خبر داشتست
 به افسونگری سنگ را زر کند
 از آن بیشتر گنج زر ساختست
 گرش سر نبرد سر تیغ شاه
 سپاه آورد دشمنان را برنج
 به آزار او شه شتابنده گشت
 به تدبیر آن شد کز آن جان پاک
 چو از آتش خشم شاهنشهی
 بسیجید بر خدمت شهریار
 که آن زن زنی پارسا گوهر است
 کمر بسته تست در ملک شام
 بسی گشت چون چاکران گرد من

۷۹۵

۸۰۰

۸۰۵

۸۱۰

۸۱۵

۸۲۰

مَنَش دل بدانش برافسروختم
 که چندان بدست آرد از برگ و ساز
 ۸۲۵ بر او طالعی دیدم آراسته
 جز او هر که این صنعت آرد بکار
 به هشیاری طالع مال سنج
 کنون کان کفایت بدست آمدش
 چو شه پوزش رای دستور یافت
 ۸۳۰ چو دستور گرد از دل شه ریود
 بفرمود تا عذر شاه آورد
 زن کاردان چون شنید این سخن
 فرستاده‌ای را برآراست کار
 که چندین ترازوی گنجینه سنج
 ۸۳۵ چو برگنج دادن دلش راه برد
 درم دادن آتش کشد کینه را

نهانی بدو چیزی آموختم
 که گردد زخلق جهان بی نیاز
 خسر داده از گنج و از خواسته
 جوی نارد از گنج او در شمار
 بجز ماریه کس نشد مار گنج
 بجای نیاکان نشست آمدش
 دل خویش از آن داوری دور یافت
 سوی ماریه کس فرستاد زود
 همان قاصدی سر براه آورد
 گشاد از زر تازه گنج کهن
 فرستاد گنجی سوی شهریار
 بیک جای چندان ندیدست گنج
 ملال از خود و کینه از شاه برد
 نشانند زدل خشم دیرینه را

داستان توانگر شدن نانوا

مغنی بیار آن نوای غریب
 نوایی که در وی نوایی بود
 نو آیین تر از ناله عندلپ
 نوایی نه کز بینوائی بود

شنیده چنین شد در اقصای روم
 ۸۲۰ به کم مدتی شد چنان سیم سنج
 کس آگه نه، کان گنج دریا شکوه
 یکی نامش ازکان کنی می گشاد
 سرانجامش آزاد نگذاشتند
 که آمد تهی دستی از راه دور
 ۸۳۰ به تاریخ یکسال یا بیش و کم
 که گرشه گمارد بدان ده دبیر
 یکی نانوا مرد بُد بی نوا
 کنون لعل و گوهر فروشی کند
 نه پیشه نه بازارگانی نه زرع
 ۸۵۰ صواب آنچه‌ان شد که شاه جهان

که بی سیمی آمد زیگانه بوم
 که شد خواجه کاروانهای گنج
 زدریا بر او جمع شد یا زکوه
 یکی تهمت رهزنی می نهاد
 به شاه جهان قصه برداشتند
 نه در کیسه رونق نه در کاسه نور
 بدست آوریدست چسندین درم
 ز تفصیل آن عاجز آید ضمیر
 نه آبی روان و نه نانی روا
 خردکی در این ره خموشی کند
 چنین مال را چون بود اصل و فرع
 از احوال او باز جوید نهان

فرو شوید از دامن خویش گرد
 ز تشنیه برنارد آواز کوس
 به خدمت روان شد سوی بارگاه
 زمین بوس چون کرد، خواند آفرین
 جوان بخت را خواند نزدیک تخت
 سخنها کز او گنج شاید گشاد
 بفرخندگی در تو دیده سپهر
 بیک روزه روزی نپرداختی
 که نتواندش کاروانی کشید
 وگرنه من اولیتر آیم به گنج
 ز من ایمنی هم به سر هم به مال
 سر و مال بستانم از ناسپاس
 بسجز راستی نیست او را پناه
 چنین گفت کای شاه گردن فراز
 بینیکی شده در جهان یسار تو
 که گرجان بخواهی به پشت کشند
 هم از داده تو هم از دادتست
 بگو تا برافشانم از جمله دست
 زخم بوسه این خاک درگاه را
 بگویم که این آب چون شد بجوی
 تهی دست بودم زهر برگ و ساز
 گرفتم ره نسانوایی بدست
 که در کار و کسبم وفایی نبود
 شود دخل بر نانوا خشک شاخ
 ز بی برگی آن برگ می ساختم
 قضا را شد آن زن زمن باردار
 شد از مهر گردنده یکبار مهر
 شکینده با من به یک نان خشک
 به کشکینه گرمش آمد نیاز
 نبودم بجز خون در آن خانه هیچ
 مراگفت کای شوی فریادرس
 من مرده را بساز رنگ آوری

جهاندار فرمود کان زاد مرد
 به خلوت کند شاه را دست بوس
 درم دار مسقبل بفرمان شاه
 درون رفت و بوسید شه را زمین
 ۸۵۵ چو شاه جهانش جوان دید بخت
 بسی نیک و بد مرد را کرد یاد
 که مردی عزیز و آزاد چهر
 شنیدم چو اینجا وطن ساختی
 کنون رخت و بنگاهت آنجا رسید
 ۸۶۰ بسباید چنین گنج را دسترنج
 اگر راست گفتی که چونست حال
 و گریب دروغ افکنی این اساس
 نبوشنده چون دید کز چشم شاه
 زمین بوس شه تازه تر کرد باز
 ۸۶۵ ندیده جهان نقش بیداد تو
 رعیت زدادت چنان دل خوشند
 مرا مال و نعمت زمین زادتست
 اگر می پذیری زمن هرچه هست
 به کمتر غلامی دهم شاه را
 ۸۷۰ چو شه گفت کاحوال خود بازگوی
 من اول که اینجا رسیدم فراز
 دلم را غم بی نوایی شکست
 در آن پیشه نیزم نوایی نبود
 به شهری که داور بود پی فراخ
 ۸۷۵ زهر سو سراسیمه می تاختم
 زنی داشتم قانع و سازکار
 به سختی همی گشت بر ما سپهر
 زن پاک دامن تر از بوی مشک
 چو آمدگه زادن او را فراز
 ۸۸۰ ز چیزی که دارد بخوردن بسیج
 من و زن در آن خانه تنها و بس
 اگر شوربایی به چنگ آوری

- و گرنه چنان دادن که رفتم ز دست
 چو من دیدم آن نازنین را چنان
 ۸۸۵ ز سامان به سامان بکوی و بشهر
 ندیدم دری کان نه در بسته بود
 رسیدم به ویرانه‌ای دور دست
 بسی گرد ویرانه کردم طواف
 سرایی کهن یافتم سال خورد
 ۸۹۰ در او آتشی روشن افروخته
 سیه زنگی دیدم آتش پرست
 بر آتش نهاده لویدی فراخ
 چو زنگی مرا دید برجست زود
 به من بانگ بر زد که‌ای دیو زاد
 ۸۹۰ تو دزدی و من نیز دزد این رواست
 من از هول زنگی و تیمار خویش
 زبان برگشادم به آیین زنگ
 که از بی‌نوایی و بی‌مایگی
 جوانمردی چون تو شیر افکنی
 ۹۰۰ نخوانده به مهمان از آن تاختم
 مگر کز تو کارم بجایی رسد
 چو زنگی، زبان مرا چرب دید
 از آن چرب و شیرین رها کرد حرب
 بگفتا خوری با ده، دانی سرود
 ۹۰۵ از او بستدم رود عاشق نواز
 سر ز خمه بر رود بگماشتم
 در آوردم او را ببانگ و خروش
 گهی خورد ریحانی زان سفال
 زدم زخمه چند زنگی فریب
 ۹۱۰ حریفانه با من در آمد بکار
 که امشب در این کاخ ویرانه رنگ
 دگر زنگی هست همزاد من
 یکی گنجدان یافتیم از نهفت
 مگر ما که هستیم چون ازدها
- ستمکاره شد باد و کشتی شکست
 برون رفتم از خانه زاری کنان
 دویدم مگر یابم از توشه بهر
 که سختی به من سخت پیوسته بود
 در و درگهی با زمین گشته پست
 شتابنده چون دیو در هر شکاف
 دری بر نشسته برو دود و گرد
 در او عود خروارها سوخته
 سفالین سبویی پر از می بدست
 نمک سود فربه در او شاخ شاخ
 بی‌پیچید برخود بکردار دود
 شبیخون من چونت آمد بیاد
 به دزدی شدن پیش دزدان خطاست
 فرو ماندم آشفته در کار خویش
 دعا گفتم آوردم او را به چنگ
 گرفتم در این خانه همسایگی
 شنیدم به افسانه از هر تنی
 سر خویش در پایت انداختم
 در این بی‌نوایی نوایی رسد
 و ز آن گونه گفتار شیرین شنید
 که دشمن فریب است شیرین و چرب
 بگفتم بسلی پیشم آورد رود
 ز بی‌سازیش پرده بستم بساز
 سرودی فریبنده برداشتم
 چو دیگی که از گرمی آید بجوش
 کهی کوفت پایی به امید مال
 برون بردم از جان زنگی شکیب
 چو سر مست شد کرد راز آشکار
 به امید مالی گرفتم درنگ
 که می‌خوردنش نیست بی‌یاد من
 که هیچ ازدهایش بر سر نخفت
 ز دل کرده آزم هرکس رها

- ۹۱۵ بود سالی اکنون کز آن کان گنج
من اینجا نشستم چنین بی همال
ز گنجینه آنهمه سیم و زر
چو امشب رسیدی تو مهمان ما
به شرطی که چون آید آن رهنورد
۹۲۰ تو در گنج کاشانه پنهان شوی
که من در دل آن دارم ای هوشمند
هر آن گنج کارد به تنها برم
ترانیز از آن قسمتی بامداد
من و زنگی اندر سخن گرم رای
۹۲۵ ز جا جستم و در خزیدم به کنج
در آمد سیه چهره‌ای چون ز کال
نهادش به سختی ز گردن بزیر
از آن پیش کان پشته را باز کرد
نگه کرد همزاد او خفته بود
۹۳۰ بزد تیغ پولاد برگردنش
من از بیم، آن سان که افتم زبای
چو زنگی سر یار خود را برید
یکی نیمه در بست و درزد بدوش
پس از مدتی کسان در آمد دراز
۹۳۵ دگر نیمه را همچنان کرد خرد
چو دیدم که هنجار او دور بود
بدان گنج پویان شدم چون عقاب
به پشت اندر آوردم آن پشته را
و زان شوریا ساغری گرم جوش
۹۴۰ چنان آمدم سوی ایوان خویش
چو در خانه رفتم به نیروی بخت
به گوش آمد آواز نوزاد من
به زن دادم آن شوریا را بخورد
ز فرزند فرخنده دادم خبر
۹۴۵ گشادم گره رخت سر بسته را
چه دیدم یکی گنج کانی در او
- خسوریم و نداریم خود را برنج
دگر زنگی رفته جویای مال
همانا که یک پشته مانده دگر
روان است حکم تو برجان ما
کشد گوهر سرخ و یاقوت زرد
شکینده چون شخص بی جان شوی
که آن ازدها را رسانم گزند
به کنجی نشسیم و تنها خورم
دهم تا دلت گردد از گنج شاد
که ناگه به گوش آمد آواز پای
گاهی خار در خاطرم گه ترنج
به پشت اندر آورده یک پشته مال
برو گردنی سخت چون تند شیر
یکی نیمه زان شوریا باز خورد
همان کرد با او که او گفته بود
سورش را بسیفکنند در دامنش
دگر باره خود را گرفتم بجای
تنش را به خنجر زهم بر درید
برون رفت و من مانده بی عقل و هوش
نگه کردم آمد دگر باره باز
به آیین پیشینه در بست و برد
شب از جمله شبهای دیجور بود
سوی پشته مال کردم شتاب
چو زنگی دگر زنگی کشته را
ربودم سوی خانه رفتم خموش
که جز دولتم کس نیفتاد پیش
نهادم ز دل بار و از پشت رخت
وزان شادتر شد دل شاد من
پس از صبر کردن بسی شکر کرد
پسر بود و باشد پسر تاج سر
به مرهم رساندم دل خسته را
ز یاقوت و از هرچه دانی در او

به گنجی چنان کان گوهر شدم
 به فرزندی فرخ دلم شاد گشت
 همه مال من زان شب آمد پدید
 چسبید بود گوینده را سرگذشت
 ۹۵۰ شه از وقت مولود فرزندی او
 شد آن گوهری مرد از جای خویش
 شه آن نسخه را هم برآسان که بود
 که احوال این طالع از هر چه هست
 ۹۵۵ بدو نیک او را نهانی بجوی
 چو آمد به والیس فرمان شاه
 نظر کردن هر یکی باز جست
 نوشت و فرستاد از آنجا که دید
 چو شه نامه حکم والیس خواند
 ۹۶۰ [نمودار طالع چنان کرده بود
 که این بانوا نانوا زاده‌ای است
 به بی‌برگی از مادر انداخته
 پدر گشته فرخ ز پرواز او
 همانا که چون زاده باشد بجای
 ۹۶۵ ز غیرت شه آمد چو دریا بجوش
 پس از آنکه بسیار بنواختش

وزان شب چو دریا توانگر شدم
 که با گوهر و گنج همزاد گشت
 که شب با گهر بُد گهر با کلید
 سخن کامد اینجا ورق در نوشت
 خبر جست از حال پیوند او
 نمودار آن طالع آورد پیش
 به والیس داننا فرستاد زود
 چنان کن که از اختر آری بدست
 چو یابی نهان آشکارا بگوی
 سوی اختران کرد نیکو نگاه
 شد احوال پوشیده بروی درست
 نه ز آنجا که از کس حکایت شنید
 در آن حکم نامه شگفتی بماند
 از آن نقش‌ها کز پس پرده بود
 که از نور دولت نواده‌ای است
 چو زاده فلک زاد او ساخته
 توانگر ز پیروزی راز او
 نهاده بود بر سر گنج پای
 لطف کرد با مرد گوهر فروش
 یکی از ندیمان خود ساختش

انکار کردن حکما درباره هر مس و هلاک شدن ایشان

مغنی برآهنگ خود سازگیر
 که ما را سر پرده تنگ نیست
 ۹۷۰ به هر مدتی فیلسوفان روم
 بسر آراستندی به فرهنگ و رای
 کسی را که حجت قویتر شدی
 در آن داوری هر مس تیز مغز
 زهر کس که او حجتی پیش داشت
 ز بس گسفتن راز روحانیان
 یکی پرده از آهنگ خود بازیگر
 بجز پی فراخی در آهنگ نیست
 ۹۷۰ فراهم شدند زهر مرز و بوم
 سخنهای دل پرور جان فزای
 به حجت برآن سروران سرشده
 به حق گفتن اندیشه‌ای داشت نغز
 سخنهای او پرورش پیش داشت
 بر او رشک بردند یونانیان

* * *

- ۹۷۵ به هم جمع گشتند هفتاد تن
 که هرچ او بگوید بدو نگریم
 تغیر دهیمش به انکار خویش
 چنان عهد بستند با یکدیگر
 ز دریای او آبریزی کنند
- ۹۸۰ به حق گفتنش در نیارند هوش
 چو هر مس سخن گفتن آغاز کرد
 به هر نکته‌ای حجتی باز بست
 ندید آن سخن را بر ایشان پسند
 دگر باره گنجینه نو گشاد
- ۹۸۵ بیانی چنان روشن و دلپذیر
 دگر ره ندید آن سخن را شکوه
 سوم بار از رای مشکل گشای
 سخنهای ز یسبنده دلنسواز
 ز جنباندن بانگ چندین جرس
- ۹۹۰ چو گوینده عاجز شد از گفت خویش
 خبر یافت کز راه نابخردی
 چو در کس ز جنبش نشانی نیافت
 [بر ایشان یکی بانگ برزد که‌های
 همان لحظه بر جای هفتاد مرد
- ۹۹۵ چو در پرده راست کج باختند
 سرافکنده چو آب در پای خویش
 سکندر چو زین حالت آگاه گشت
 از آن پیشه سر و با بوی مشک
 بپرسید و هر مس بدو گفت راز
- ۱۰۰۰ [سکندر بر او آفرین ساز گشت
 به خلوت چو بنشست با هر کسی
 که هر مس به طوفان هفتاد کس
 گروهی که از حق گرفتند گوش
 ز پوشیدن درس آموزگار
- ۱۰۰۵ بیانی که باشد به حجت قوی
 دُری را که او تاج تارک بود
 به انکار او ساختند انجمن
 سخن گرچه زیبا بود نشنوم
 به انکار نتوان سخن برد پیش
 که چون هر مس از کان برآرد گهر
 بر آن گنجدان خاک بیزی کنند
 بگیرند از انکار گوینده گوش
 در دانش ایزدی باز کرد
 که چون نور در دیده و دل نشست
 جز انکار کردن ببانگ بلند
 اساسی دگر گونه از نو نهاد
 که در دل نه، در سنگ شد جایگیر
 به انکار خود دیدشان همگروه
 نمود آنچه باشد حقیقت نمای
 برایشان فرو خواند فصلی دراز
 سسری در سماعش نجنباند کس
 زبان گشته حیران، گلو گشته ریش
 ستیزند با حجت ایزدی
 بلجنید و روی از رفیقان بتافت
 مجنید کس تا قیامت ز جای]
 ز جنبش فتادند و گشتند سرد
 از این پرده شان رخت پرداختند
 ز سردی فسردند بر جای خویش
 چو انجم بر آن انجمن برگذشت
 یکی سروتر مانده هفتاد خشک
 که همت در آسمان کرد باز
 و ز آنجا بدرگاه خود بازگشت]
 از آن داستان داستان زد بسی
 به موجی همی ماند و هفتاد خس
 به مردند چون یا فه کردند هوش
 کفن بین که پوشیدشان روزگار
 زنا فرخی باشد ار نشنوی
 زدن بر زمین نامبارک بود

هنر نیست روی از هنر تافتن
هنرمند را چون مدارا کنی
شقایق دریدن خشن بافتن
هنرهای خویش آشکارا کنی

اغانی ساختن افلاطون

مغنی سماعی برانگیز گرم
۱۰۱۰ مگر گر متر زین شود کار من
سرودی برآور به آواز نرم
کسادی گریزد ز بازار من

* * *

دهل زن چو زد بر دهل داغ چرم
۱۰۱۵ به مقدار هر دانشی بیش و کم
فرو ماند زاغ سیه ناامید
سکندر نشست از بر تخت روم
همه فیلسوفان صده در صده
یکی از طبیعی سخن ساز کرد
یکی از ریاضی بر افراخت یال
یکی سگه بر نقد فرهنگ زد
تفا خرنگان هر یکی در فنی
۱۰۲۰ ارسطو به دلگرمی پشت شاه
که اهل هنر را منم چاره ساز
همان نقد حکمت به من شد روا
فلان علم خوب از من آمد پدید
دروغی نگویم در این داوری
۱۰۲۵ ز بهر دل شاه و تمکین او
فلاطون بر آشفت از آن انجمن
ز هر دانشی آنچه اندوختند
برون رفت و روی از جهان در کشید
شب و روز از اندیشه چندان نهفت
۱۰۳۰ به خم در شد از خلق پی کرد گم
کسی کس سماعی نه دلکش کند
مگر کان غنا ساز آواز رود
چو صاحب رصد جای در خم گرفت
بر آهنگ آن ناله کانا شنید

هوای شب سرد را کرد گرم
بگفتن در آمد خروس سپید
ز بانی چو آتش دماغی چو موم
بپا بین گه تخت او صف زده
همی رفتشان گفتگوی بهم
یکی از الهی گره باز کرد
یکی هندسی را گشاد از خیال
یکی لاف ناموس و نیرنگ زد
به فرهنگ خود عالمی هر تنی
۱۰۳۵ بر افزود بر هر یکی پایگاه
ز علم دگر بخردان بی نیاز
به حکمت منم بر همه پیشوا
فلان کس فلان نکته از من شنید
به حجت زخم لاف نام آوری
زبانها موافق به تحسین او
که استادی او داشت در جمله فن
نخستین ورق زو در آموختند
چو عمقا شد از بزم شه ناپدید
کساغانی برون آورید از نهفت
نشان جست از آواز این هفت خم
صدای خم آواز او خوش کند
در آن خم بدین عذر گفت آن سرود
پی چرخ و دنبال انجم گرفت
نموداری آورد اینجا پسید

- ۱۰۳۵ چو آن ناله را نسبت از رود یافت
 کدوی تهی را به وقت سرود
 چو بر چرم آهو بر اندود مشک
 پس آنکه بر آن رسم و هئیت که خواست
 و زان نغمه ناله‌های درست
 ۱۰۴۰ به زیر و بم ناله رود خیز
 ز نرمی و تیزی ز بالا و زیر
 چنان بست آن ناله از آب دست
 همان نسبت آدمی تا ده
 چنان کسادی زاد را زان نسوا
 ۱۰۴۵ سباع و بهایم بر آن ساز جفت
 چو بر نسبت ناله هر کسی
 ز موسیقی آورد سازی برون
 چنان ساخت هر نسبتی را خروش
 به جایی رساند آن نواگر نواخت
 ۱۰۵۰ به قانون از آن ناله خرگهی
 چو آواز آن ارغنون شد تمام
 برون شد به صحرا و بنواختش
 خطی چاره سوگرد خود در کشید
 ددو دام را از بیابان و کوه
 ۱۰۵۵ دویندند هر یک به آواز او
 همه یک یک از هوش رفتند پاک
 نه گرگ جوان کرد بر میش زور
 دگر نسبتی را که دانست باز
 چنان کان ددان در خروش آمدند
 ۱۰۶۰ پراکنده گشتند بر روی دشت
 به گرد جهان این خیر گشت فاش
 فلاطون چنین پرده‌ای ساختست
 برانگیخت آوازی از خشک رود
 چو بر نسبتی راند انگشت خود
 ۱۰۶۵ چو بر نسبتی دیگر آرد شتاب
 شد آوازه بر درگه شاه نیز
- در آن، پرده رودگه زود یافت
 به چرم اندر آورد و بر بست رود
 نوایی تر انگیخت از رود خشک
 یکی هیکل از ارغنون کرد راست
 به او تار نسبت فرو بست چست
 گهی نرم زد زخمه و گاه تیز
 نوا ساخت بر ناله گاو و شیر
 که هر جا که زد هر دو را پای بست
 بر آن روده‌ها شد یکایک زده
 به رقص و طرب چیره گشتی هوا
 یکی گشت بیدار و دیگر بخفت
 بدست آمدش راه و دستان بسی
 که آنرا نشد کس جز او رهنمون
 که نالنده را دل در آرد بجوش
 که دانا بدو عیب و علت شناخت
 ز هر علتی یافت عقل آگهی
 شد آن عود پخته به از عود خام
 به هر نسبت اندازه‌ای ساختش
 نشست اندر آن خط نوا برکشید
 دوانید بر خورد گروه‌ها گروه
 نهادند سر بر خط ساز او
 فتادند چون مرده بر روی خاک
 نه شیر ژبان داشت پروای گور
 در آورد نغمه بسان جفت ساز
 از آن بیخودی باز هوش آمدند
 که دارد بیاد این چنین سرگذشت
 که شد کان یاقوت یاقوت پاش
 که جز وی کس آن پرده نشناختست
 که از تری آرد فلک را فرود
 به خسب بر آواز او دام و دد
 به هوش آورد خفتگان را ز خواب
 که هاروت با زهره شد هم ستیز

- ۱۰۷۰ به تعلیق آن درس پنهان نویسن
 در آن کار علوی بسی رنج برد
 هم آخر پس از رنجهای دراز
 برون آورید از نظرهای تیز
 چگونه رساند نوا سوی گوش
 همان نسبت آورد رایش بدست
 به صحرا شد و پرده را ساز کرد
 چو از هوشمندان ستد هوش را
 در آن نسبتش بخت یاری نداد
 بکشید تا در خروش آورد
 ندانست چندانکه نسبت گرفت
 چو عاجز شد از راه نایافتن
 شد از راه رغبت به تعلیم او
 بپرسید کان نسبت دل پسند
 ندانم که در پرده آواز او
 ۱۰۸۵ فلاطون چو دانست کان سرفراز
 برون شد خطی گرد خود درکشید
 همه روی صحرا ز گور و پلنگ
 به بیهوشی از نسبت اولش
 نوایی دگر باره بر زد چو نوش
 ۱۰۹۰ چو بیهوش شد او به یک راه نغز
 دگر باره زد نسبت هوش بخش
 فرو مانده سرگشته بر جای خود
 از آن بی هشی چون به هوش آمدند
 شد آگه که دانای داستان نواز
 ۱۰۹۵ ثنا گفت و چندان از او عذر خواست
 چو شد حرف آن نسبت او را درست
 به اقرار او مغز را تازه کرد
 سکندر چو دانست کز هر علوم
- برانگیخت ز ینگونه کاری بلند
 چو خصمی که گردد ز خصمی خجل
 دل تنگ را داد میدان فراخ
 که نقشی عجب بود و نقدی نفیس
 بسی روز و شب را به فکرت سپرد
 سر رشته راز را یافت باز
 که چون باشد آن ناله رود خیز
 برد هوش و آرد دگر ره به هوش
 که دانای پیشینه بر پرده بست
 طلسمات بیهوشی آغاز کرد
 دگر گونه زد رود خاموش را
 که بیهوش را آرد از هوش بیاد
 نوائی که در خفته هوش آورد
 در آن کار سرگشته ماند، ای شگفت
 ز رهبر نشایست سر تافتن
 عنان داد یک یک به تسلیم او
 که هش رفتگان را کند هوشمند
 چگونه است و چون پرورم ساز او
 به تعلیم او گشت صاحب نیاز
 نوا ساخت تا نسبت آمد پدید
 بر آن خط کشیدند پرگار تنگ
 نهادند سر بر خط مندیش
 کارسطوی دانا تهی شد ز هوش
 ددو دام را کسرد بسیدار مغز
 کارسطو زجا جست همچون درخش
 که چون بی خبر بود از آن دام ودد
 چه بود آن کز او در خروش آمدند
 بدستان بر او داشت پوشیده راز
 که آن پرده کز بر او گشت راست
 نسبت آن او آن خود را بست
 مدارای او بیش از اندازه کرد
 فلاطون شد استاد دانا بروم

بر افزودن پایه‌ش در آن سروری بسزد خودش داد بالاتری

سخن گفتن افلاطون از متقدمان

- ۱۱۰۰ مغانی بیا چنگ را ساز کن
مرا از نوازیدن چنگ خویش
- بگفتن گلو را خوش آواز کن
نواز شگری کن به آهنگ خویش
- ***
- [چو روز دگر صبح گیتی فروز
بر آمد گل از چشمه آفتاب
بر او رنگ زر شد شه تا جور
نشسته همه زیر کان زیر تخت
۱۱۰۵ شه از نسبتی کو در آن پرده ساخت
پرسید از او کای جهان‌دیده پیر
شما یید بر قفل دانش کلید
ز دانشندگان خوانده‌ای هیچکس
۱۱۱۰ خیالی برانگیخت زین کارگاه
فلاطون پس از آفرینی تمام
از آن بیشتر ساخت افسونگری
گر آنها که پیشینگان ساختند
یکی گویم از صد در این روزگار
۱۱۱۵ اگر شاه فرمایدم اندکی
اجازت رسید از سر راستان
جهان دیده دانای روشن ضمیر
شنیدم بخاری بگر می‌شتافت
بر انداخت هامون کلوخ از مفاک
۱۱۲۰ ز قلعی و مس قالبی ریخته
گشاده ز پهلوی اسب بلند
چو خورشید از آن رخنه در تافتی
شبانی بر آن ژرف وادی گذشت
طلسمی درخشنده دروی پدید
۱۱۲۵ ستوری مسین دید در پیکرش
در آن رخنه از نور تابنده هور
- به پیروزی آورد شب را بروز
فرو برد مه سر چو ماهی در آب
زده بر میان گوهر آگین کمر
فلاطون به بالا برافکنده رخت
عجب ماند کان پرده را چون شناخت
بر آورده مکنون غیب از ضمیر
ز رای شما دانش آمد پدید
که بودش فزون از شما دسترس
که رای شما را بدان نیست راه
چنین گفت کاین چرخ فیروزه فام
که یابد دل ما بدان رهبری
به نیرنگ و افسون برافراختند
ندانند کسی راز آموزگار
بگویم نه از ده که از صد یکی
که دانا فرو گوید آن داستان
چنین گفت کای شاه دانش‌پذیر
بشکل شکوفه زمین را شکافت
طلسمی پدید آمد از زیر خاک
و زان صورت اسبی انگیخته
یکی رخنه چون رخنه آبکند
نظر نقش پوشیده دریافتی
مفاکی تهی دید بر ساده دشت
شسبانه در آن ژرف وادی خزید
یکی رخنه با کالبد در خورش
نگه کرد سر تسابن آن ستور

- نگشته یکی موی مویش ز حال
 نگینی فرو زنده چون مشتری
 و ز انگشتش انگشتی باز کرد
 نهادش به زودی در انگشت خویش
 ستودان رها کرد و بیرون شتافت
 شکسپینده می بود تا بامداد
 برآورد منجوق تا بنده مهر
 گله کرد بر کوه و صحرا یله
 بدانند بهای کم و بیش او
 گشاد از سر چرب گویی زبان
 نبوشنده دادش جواب سره
 زمان تا زمان گشت از او ناپدید
 گله صاحبش بر زد آواز و گفت
 دگر باره پیدا شوی ناگهان
 که بر خود چنین برقی دوختی
 در آن کار جست از خرد یاوری
 به خاتم همی کرد بازی بدست
 گهی کرد بالا گهی کرد زیر
 شبان پیش بیننده بود آشکار
 شبانه ز بیننده پنهان شدی
 که دارنده را داشتی در حجاب
 شد این آزمون کرد بر کوه و دشت
 چو گردون به انگشتی باختن
 نگین را ز کف دور نگذاشتی
 نگین را زدی نقش بر جای خویش
 ز هرچ آرزو داشت برداشت بهر
 نگین را به کف درکشید از فراز
 سوی پادشه رفت و پنهان نشست
 بر او کرد پیدا تن خویشتن
 بدو پادشه شغل تسلیم کرد
 فرستنده تو بدین کار کیست
 به من بگرو از بخت خوشنود باش
- در او خفته ای دید دیرینه سال
 به دستش دراز زر یک انگشتی
 بر او دست خود را سبک تاز کرد
 چو انگشتی دید در مشت خویش
 دگر نقد شاهانه آنجا نیافت
 گله کرد در پیش و میرفت شاد
 چو از رایت شیر پیکر سپهر
 شبان رفت نزدیک صاحب گله
 بدان تا نگین را نهد پیش او
 چو صاحب گله دید کامد شبان
 پرسید از احوال میش و بره
 شبانه به هنگام گفت و شنید
 دگر ره پدیدار گشت از نهفت
 که هر دم چرا گردی از من نهان
 مگر تا چه افسون در آموختی
 شبانه عجب ماند از آن داوری
 چنان بود کان مرد خاتم بریت
 نگین دان او را چه زود و چه دیر
 نگین تا گرفتی ببالا قرار
 چو سوی کف دست گردان شدی
 نهاد نگین را چنان بد حساب
 شبان چون از این بازی آگاه گشت
 در آمد ببازیگری ساختن
 کجا رای پنهان شدن داشتی
 چو کردی به پیدا شدن رای خویش
 به پیدا و پنهان شدن گرد شهر
 یکی روز برخاست پنهان به راز
 برهنه یکی تیغ هندی بدست
 چو خالی شد از خاصگان انجمن
 دل پادشا را بخود بیم کرد
 به زنهار گفتش که کام تو چیست
 شبان گفت پیغمبرم زود باش

چو خواهم، نبیند مرا هیچکس
 ۱۱۶۰ بدو پادشه بگروید از هراس
 شبان آنچهان گردن افزار گشت
 نگین بین که از مهر انگشتری
 حکیمان نگر کان نگین ساختند
 چنان باید انگیخت نیرنگ و ساز
 ۱۱۶۵ بسی کردم اندیشه را رهنمون
 ثنا گفت بروی چو شاه این شنید
 همه پاسداران آن آستان
 بدین دعوتم معجز این است و بس
 همان مردم شهر بیش از قیاس
 که آن پادشاهی بدو باز گشت
 چگونه رساندش به پیغمبری
 به حکمت چگونه برانداختند
 که ما در نیاییم از این پرده راز
 نسیاوردم این بستگی را برون
 بر آن نیز کان نقش از او شد پدید
 گرفتند عبرت بدین داستان

احوال اسکندر با سقراط

مغنی بدان ساز تیمار سوز
 مگر زان نوای بریشم نواز
 ۱۱۷۰ چنین گوید آن کاردان فیلسوف
 که یونان نشینان آن روزگار
 ز دنیا نجستندی آسایشی
 نکردندی الا ریاضتگری
 کسی کو بخود بر توان داشتی
 ۱۱۷۵ نکردی تمتع نخوردی نبید
 ز گرد آمدن سر درآید بگرد
 بدانجا رسیدند از آن رسم و رای
 ز خشکی به دریا کشیدند بار
 زنان را ز مردان بپرداختند
 ۱۱۸۰ به مردانگی خون خود ریختند
 به گیتی چنین بود بنیادشان
 یکی روز فرخنده از صبحگاه
 چنان داد فرمان به سالار بار
 فرستید و خوانید سقراط را
 ۱۱۸۵ فرستاده سقراط را باز جست
 زمانی به درگاه خسرو خرام
 نشاط مرا یک زمان برفروز
 بریشم کشم روم را در طراز
 که بر کار آفاق بودش وقوف
 سوی زهد بودند آموزگار
 نیرزیدشان شهوت آلاشی
 به بسیار دانی و اندک خوری
 ز طبع آرزوها نهان داشتی
 کزین هر دو گردد خرد ناپدید
 چو سر بایدت گرد آفت مگرد
 که برخاست بنیادشان زین سرای
 ز پیوند گشتند پسرهیزکار
 جداگانه‌شان کشتی ساختند
 بمردند و با زن نیامیختند
 که تخمه ز گیتی برافتادشان
 ز فرزنانگان بزمی آراست شاه
 که با من ندارد کس امروز کار
 نگهبان ترکیب و اخلاط را
 ز شه یاد کردش که جوایب تست
 برآرای جامه بر افروز جام

فریب و را پیر دانا نخورد
 بدو گفت رویا سکندر بگویی
 من آنجائیم این سخن روشن است
 ۱۱۹۰ مراگر بدست آرد ایزد پرست
 جوابی که آن کان فرهنگ سفت
 شهنشاه را گشت روشن چو روز
 نیابد بدیدار آن شمع راه
 سکندر که دارنده تاج بود
 ۱۱۹۵ زمانی نبود که فرزانه‌ای
 ز هر دانشی کان ز دانندگان
 سخنهای سقراط بیدار هوش
 بر آن شد دل دانش اندیش او
 نمودند کان پیر خلوت پناه
 ۱۲۰۰ سر از شغل دنیا چنان تافتست
 ز خویشان و یاران جدایی گرفت
 جهان گرچه کارش بجان آورد
 ز خون خوردن جانور خو برید
 کفی پست از آنجا که غایت بود
 ۱۲۰۵ جز ایزد پرستیدنش کار نیست
 نظامی صفت با خرد خو گرفت
 به شرحی که دادند از آن دین پناه
 چنین آمده‌ست آدمی را نهاد
 کسی کو ز مردم گریزنده‌تر
 ۱۲۱۰ چو سقراط مهر خود از خلق شست
 بسی خواند شاهش بر خویشان
 چو ز اندازه شد خواهش شهریار
 ز نواز هنرمند ترکانه وش
 شه از جمله استواران خویش
 ۱۲۱۵ فرستاد نزدیک دانا فراز
 که نزدیک خود خواند مت بارها
 اجابت نکردن چه بود از قیاس
 بیا یا بگو حجتی دلپذیر

فریبندگی را اجابت نکرد
 که هرچ اندر این ره نیایی مجوی
 گر اینجا خیالی است آن بی من است
 هم از درگه ایزد آیم بدست
 فرستاده شد با فرستنده گفت
 که سقراط شمعی است خلوت فروز
 جز آنکس که شب خیز باشد چو ماه
 بدانش همه ساله محتاج بود
 ز گسوه ندادی بدو دانه‌ای
 رساندندی او را رسانندگان
 پسند آمدی مر زبان را بگوش
 که آرند سقراط را پیش او
 بر آمد شد خلق بر بست راه
 که در گورگویی دری یافتست
 به کنجی دگر آشنایی گرفت
 نه ممکن که سر در جهان آورد
 پسلاسی بپوشید و دیبا درید
 شبانروزی را کفایت بود
 بنزدیک او خلق را بار نیست
 نظامی مگر این صفت زو گرفت
 گراینده‌تر شد بدو مهر شاه
 که آرد فرامش کنان را بیاد
 بدو میل مردم ستیز نده‌تر
 همه خلق سقراط را باز جست
 نشد شاه انجم بر آن انجمن
 دل کار دان در نیامد بکار
 رمنده نشد دولت نواز کش
 یکی محرم خاص را خواند پیش
 بسی قصه‌ها گفت با او براز
 نهان داشتم با تو گفتارها
 نوازنده رانا شدن حق شناس
 چرایی ز درگاه ما گوشه‌گیر

- و گر نیست حجّت به حاجت بیای
 به سقراط شد داد پیغام شاه
 چنین داد پاسخ به رای صواب
 خرد چیزها داند از نیک و بد
 که مهر تو را در دلش جای نیست
 بسازی نشد پیش کس جبرئیل
 که پیغام شه با کلید آمدی
 بر او باد خوشبو گواهی دهد
 برون از زبان حجّتی دیگر است
 مدارا فزون از مدارا کند
 بیزم اندرون شاه را همدمند
 ستور مرا پای از اینجاست لنگ
 به نیکی مرا یار ناورد شاه
 بدل دوستی سوی من ننگرند
 هم از مردم شاه گیرد قیاس
 به امید شه دل توان کرد گرم
 درشتی بود شاه را در نهفت
 صدای خوش آرد بر اوتار سست
 خوش آواز را ناخوش آید جواب
 به دارای درگه بود رهنمون
 به سر هنگی از پرده دارند باز
 در این کشمکش چون نمایم شتاب
 نماید که درهاست ما را شگرف
 که جوید گهر در دهان نهنگ؟
 که باشد بر او این همه دور باش
 خلاقت نه بر من که بر خود کنند
 که بتدد کمر پیش یزدان پاک
 گر آیم بتو بنده باشم ترا
 که این نکته را ارتفاع از کجاست
 بر شاه شد خوانِ دُر بر سرش
 ز دُر دامن شاه را کرد پر
- به معذوری خویش حجّت نمای
 ۱۲۲۰ فرستاده پی مبارک ز راه
 جهاندیده دانای حاضر جواب
 که گر شه مرا خواند نزدیک خود
 نماید که رفتن بدو رای نیست
 چو بر نا شدن هست چندین دلیل
 ۱۲۲۵ مرا رغبت آنکه پدید آمدی
 چو در نافه مشک آشنایی دهد
 دلی را که بر دوستی رهبر است
 درونی که مهر آشکارا کند
 کسانی که نزدیک شه محرمند
 ۱۲۳۰ سوی من نبینند بر آب و سنگ
 چنان می نماید که در بزمگاه
 که آن راز داران که خدمتگرند
 دل شاه را مردم شناس
 اگر خاصگان را زبان هست نرم
 و گر گرم ناید ز گوینده گفت
 ۱۲۳۵ غنا ساز گنبد چو باشد درست
 ز گنبد چو یک رکن گردد خراب
 هر آن نیک و بد کاید از در برون
 تو خوانی مرا پرده داران راز
 ۱۲۴۰ نگر تا به طوفان ز دریای آب
 مثال آنچنان شد که دریای ژرف
 نهنگان دریا گشایند چنگ
 چگونه شوم بر دری نور پاش
 بر شاه اگر صورتم بد کنند
 ۱۲۴۵ ز خلق جهان بنده ای را چه باک
 در این بندگی خواجه تا شم ترا
 ببین ای سکندر به تقویم راست
 فرستاده شسهریار از برش
 طبق پوش برداشت از خوان دُر

- ۱۲۵۰ شه از گوهر افشان آن کان گنج
 پسند آمدش کان سخنهای چست
 چو دانست کوهست خلوت گرای
 شد آن گنج را دید در گوشه‌ای
 ز شغل جهان گشته مشغول خواب
 ۱۲۵۵ تماشای او در دلش کار کرد
 بدو گفت برخیز و با من بساز
 بسخندید دانا کز این داوری
 کسی کو نهد دل به مثنی گیا
 چو قرص جوین هست جان پرورم
 ۱۲۶۰ [بر آن راهرو نیم جو بار نیست
 مرا کایم از گاه برگی ستوه
 دگر باره شه گفت کز مال و جاه
 جوابش چنین داد دانای دور
 من از تو به همت توانگر ترم
 ۱۲۶۵ تو با اینکه داری جهانی چنین
 مرا این یکی ژنده سال خورد
 تو با این گرانی که دربار تست
 دگر باره پرسید از او شهریار
 چنین داد پاسخ سخنگوی پیر
 ۱۲۷۰ بر آشفت شه زان حدیث درست
 خردمند پاسخ چنین داد باز
 مرا بنده‌ای هست نامش هوا
 تو آنی که آن بنده را بنده‌ای
 شه از رای دانای باریک بین
 ۱۲۷۵ بدو گفت خود نور سیمای من
 ز پاکان چو پاکی جدایی مکن
 دگر ره جوابیش چون سیم داد
 چو پاکی و پاکیزه رایی کنی
 که هر چار پایی که آرد شتاب
 ۱۲۸۰ چو من خفته‌ای را تو بیدار مرد
 تو کز خواب ما را بر آشفته‌ای
- ز گوهر بر آمدن آمد برنج
 بدعوی گه حجت آمد درست
 پیاده به خلوتگهش کرد رای
 ز بی توشه‌ای ساخته توشه‌ای
 بر آسوده در تابش آفتاب
 بسپایش بجنیانند و بیدار کرد
 که تا از جهانت کنم بی نیاز
 به ار جز منی را بدست آوری
 نگرده بگرد تو چون آسیا
 غم گرده گندمین چون خورم
 که او را یکی جو در انبار نیست]
 چه باید گر انبار کردن چو کوه
 تمنی چه داری تو ای نیکخواه
 که با چون منی بر مینبار جور
 که تو بیش خواری من اندک خورم
 نبی سیردل هم ز خوانی چنین
 گرانستی ار نیستی گرم و سرد
 طلبکاری من کجا کار تست
 که تو کیستی من کیم در شمار
 که فرماندهم من تو فرمان پذیر
 نهانی سخن را درون باز جست
 که بر شه گشایم در بسته باز
 دل من بدان بنده فرمان روا
 پرستار ما را پرستنده‌ای
 ز خجلت سرافکننده شد بر زمین
 گوا هست بر پاکی رای من
 نمرده زمین آزمایی مکن
 که سیماب در گوش نتوان نهاد
 چرا دعوی چار پایی کنی
 بسپای اندر آرد کسی راز خراب
 نبایست از این گونه بیدار کرد
 کنی خفته بیدار و خود خفته‌ای

بدین خواب خرگوش و خوی پلنگ
 شکاری طلب کافتد از تیر تو
 دل شه بدان داستانهای گرم
 به خواهش چنان خواست کان هوشمند
 ۱۲۸۵ شد آن تلخی از پیر پرهیزکار
 از آن پسند کو سربلندی دهد
 که چون آهنی دست پیرای تو
 توانی که روشن کنی سینه را
 ۱۲۹۰ چو بردن توان ز آهن تیره رنگ
 دل پاک را زنگ پرداز کن
 سیه کن روان بد اندیش را
 زبانی است هر کو سیه دل بود
 به سودای زنگی مشورهنمون
 ۱۲۹۵ سیاهی کنی سوخته شو چو بید
 نگر کاینه زنگی از آهن است
 از آنجا خبر داد کار آزمای
 برون آی چون نقره ز آلودگی
 دماغی کز آلودگی گشت پاک
 ۱۳۰۰ نهان خانه صبحگاهی شود
 ز تو دور کردن زروزن نقاب
 چسراغی ز درپوزه بر کرده گیر
 عماری کش نور خورشید باش
 تو درپاک می کن ز خاشاک و خار
 چو سلطان شود سوی نخجیر گاه
 ۱۳۰۵ چه دانی، که آید به مهمان فرود
 گر آیی، بر این در دلیری مکن
 به جان شو پذیرنده بزم خاص
 به کفش گل آلود بر تخت شاه
 چو هم کاسه شاه خواهی نشست
 ۱۳۱۰ کرا زهره گر خود بود نره شیر
 که شیری که بر تخت او بخته شد
 کسی کو در آید به درگاه تو
 ز شیران بیدار بردار چنگ
 هز بری چو من نیست نخجیر تو
 چو موم از پذیرندگی گشت نرم
 ز پسندش دهد حلقه گوش پسند
 به شیرین زبانی در آمد بکار
 بگفت آنچه آن سودمندی دهد
 پذیرای صورت شد از رای تو
 در او آری آیین آیین را
 که تا جای گیرد در او نقش و رنگ
 بر او راز روحانیان باز کن
 بشوی از سیاهی دل خویش را
 نه هر زنگی خواجه مقبل بود
 مفرح نگر کز لب آرد برون
 که دندان بدو کرد زنگی سپید
 که با آن سیاهی دلش روشن است
 که نوشاب را در سیاهی است جای
 ز نسیره بیاموز پالودگی
 بچرید بر این گنبد دودناک
 حرمگاه سر الهی شود
 به روزن در افتادن از آفتاب
 قفایی ز باد سحر خورده گیر
 ز ترک عماری بر امید باش
 طلبکار سلطان مشو زینهار
 دری رفته بیند فرو شسته راه
 به ناخوانده مهمان بر از ما درود
 تمنای بالا و زیری مکن
 که تن را ز دربان نبینی خلاص
 نشاید شدن کفش بسفکن راه
 بپیروی ناخن فرو شوی دست
 که بر تخت سلطان خرامد دلیر
 هم از هیبت تخت او تخته شد
 خورد سیلی ار گم کند راه تو

<p>دل ترسناکت نظرگاه کیست گر این پای داری سرافکنده باش ترا بسا سگ و پاسبانی چه کار نگفتم ترا گفתיهای نرم به جا سوسی آسمان رفته بود ره آوردش آن بود و ره بردش این سخن در دل شاه شد جایگیر سوی بزم خود کرد خسرو شتاب به آب زر آن نکته‌ها را نوشت</p>	<p>بین تا ترا سر به درگاه کیست گر این در زنی کمترین بنده باش و گرنه تو خود شاهی و شهریار تو گرمی مکن گر من از خوی گرم دل تافته کو ز من تافته بود کنون کامد از آسمان بر زمین چو گفت این سخنهای پرورده پیر بر افروخته روی چون آفتاب بفرمود تا مرد کاتب سرشت</p>
--	---

مناظره کردن حکیم هند با اسکندر

<p>که در باغ بلبل نباید خموش من گنگ را در خروش آوری</p> <p>که چون دانش آمد ره شاه رفت که بنیاد شادی ندید استوار به نظارگان رخ نمود آفتاب ملوکانه برشد به او رنگ خویش فرستاده هندو آمد به شاه پسیام آورم بساز خواهید بار مغان را سوی آفتاب آورند رهش بساز دادند و بنواختند مغانه چو آتش بر افروخته برسم مغانش پرستش نمود نشاندند جایی که شاید نشست ز خاک زمین تا بچرخ بلند به گفتار خود قدر خود می‌فزود گل تازه رست از درخت کهن که آن در ناسفته را کس نسفت جهان را ز در حلقه در گوش کرد چنان گفت کافروخت آن بارگاه</p>	<p>مغنی غنا را در آور بجوش مگر خاطر من را بجوش آوری</p> <p>همان فیلسوف جهان‌دیده گفت دهن مهر کرد از می خوشگوار یکی روز کز صبح زرین نقاب سکندر به آیین و فرهنگ خویش در آمد رقیبی که از گرد راه نماید که در حضرت شهریار بفرمود شه تا شتاب آورند به فرمان شه سوی مغ تاختند در آمد مغ خدمت آموخته چو تابنده خورشید را دید زود به فرمان شاهش رقیبان دست سخن می‌شد از هر دری دل پسند به اندازه هرکس هنر می‌نمود چو در هندو آمد نشاط سخن پسی نکته‌های گره بسته گفت فلک را ز لب حقه پر نوش کرد ثنای جهاندار گیتی پناه</p>
---	---

نقاب سخن شد بر انداخته
 روان شد به امید روشن چراغ
 من سیره را روشنایی دهد
 به اندیشه پیرو به قوت جوان
 که نگشاید آن بسته را هر کسی
 سر آمد تویی بر همه روزگار
 درفش گره باز کن رای تست
 برداشت نیز داده است بخت
 پرستش بگردانم از آفتاب
 دگر باره بر خرتوان رخت بست
 رود در سخن هر کسی را شمار
 جواب سخن فرخ آید ز تو
 سخن هر چه پوشیده داری بگویی
 زبانی چو شمشیر هندی گشاد
 بپرسیدش از کار گیتی پناه
 سوی آفریننده ره چون برم
 کجا جویمش چون شوم ره پرست
 در بسته را از که جویم کلید
 زمینی است یا آسمانی شدست
 چو پرسند جایش کجا جویمش
 به حجت شود مرد پرسنده سیر
 که هم کورته است این سخن هم دراز
 به ایزد چنان دان که ره یافتی
 که جای آفریننده را جای نیست
 نه اندیشه داند بدو راه برد
 که باشد بر او دیده را دستگاه
 که دیو است هرچ آن ز اندیشه رست
 خیالی بود آفرینش پذیر
 سوی آفریننده شد رهنمای
 که ابر از تو پنهان کند ماه را
 چو اینجا رسیدی هم اینجا بدار
 از این نگذرد مرد ایزد شناس

چو گشت از ثنا پیر پرداخته
 که تاریک پروانه‌ای سوی باغ
 مگر کان چراغ آشنایی دهد
 ۱۳۷۵ منم پیشوای همه هندوان
 سخنهای سر بسته دارم بسی
 شنیدم کز این دور آموزگار
 خرد رشته دُر یکتای تست
 اگرچه خداوند تاجی و تخت
 ۱۳۸۰ اگر گفته را از تو یابم جواب
 و گر ناید از شه جوابی بدست
 و لیکن نخواهم که جز شهریار
 ز من پرسش و پاسخ آید ز تو
 جهاندار گفتا بهانه مجوی
 ۱۳۸۵ جهاندیده هندو زمین بوسه داد
 چو کرد آفرینی سزاوار شاه
 که چون من ز خود رخت بیرون برم
 یکی آفریننده دانم که هست
 نشانش پدید است و او ناپدید
 ۱۳۹۰ وجودش که صاحب معانی شدست
 در اندیشه یا در نظر جویمش
 کجا جای دارد ز بالا و زیر
 جهاندار پاسخ چنین داد باز
 چو از خویشتن روی بر تافتی
 ۱۳۹۵ طلب کردن جای او رای نیست
 نه کس راز او را تواند شمرد
 به آن چیزها دارد اندیشه راه
 خدا را شاید در اندیشه جست
 هر اندیشه‌ای کاید آن در ضمیر
 ۱۴۰۰ هر آنچه آن ندارد در اندیشه جای
 به غفلت نشاید شد این راه را
 نشان بس بود کرده بر کردگار
 به ایزدشناسی همین شد قیاس

- نـجـوید دگر پرده راز را
 ۱۳۷۵ چو هندو جواب سکندر شنید
 که هرچ از زمین باشد و آسمان
 خبرده که بیرون از این بارگاه
 اگر هست چون زان کس آگاه نیست
 جهاندار گفت از حساب کهن
 ۱۳۸۰ بیرون ز آسمان و زمین بر متاز
 فلک بر تو زان هفت مندل کشید
 از این منزل خون نشاید گذشت
 حصارى است این بارگاه بلند
 چو اندیشه زین پرده در نگذرد
 ۱۳۸۵ بدین داستانها زند رهنمای
 گر اندیشی آن را که نادیده‌ای
 بساکس که من دیده انگاشتم
 سرانجام چون دیدمش وقت کار
 جهانی دگر هست پوشیده روی
 ۱۳۹۰ دگر باره گفتش به من گوی راست
 جهانی بدین خوبی آراستن
 چو پیداست کاینجا توانیم زیست
 چو آنجا نشستگه آمد درست
 خردمند شه گفت کای ساده مرد
 ۱۳۹۵ که ایزد دو گیتی بدان آفرید
 در اینجا کنی کشت و کار نوی
 در این گردد از حال خود هر چه هست
 دو پرگار بر زد جهان آفرین
 پل است این و بر پل بیاید گذشت
 ۱۴۰۰ چو چشمه روان گردد از کوهسار
 دگر باره پرسید هندوی پیر
 نماید مرا کاتشی تافتست
 فرو مردن جان و آتش یکی است
 چو آتش در او گرم دل گشت شاه
 خبرهای انجام و آغاز را
 به شب بازی دیگر آمد پدید
 نهایتگی باشدش بسی گمان
 به چیزی دگر هست یا نیست راه
 وگر نیست بر نیستی راه نیست؟
 به آرم تر سگه زن بر سخن
 که نابی به سر رشته خویش باز
 که بیرون ز مندل نشاید دوید
 که چرخ ایستاده است با تیغ و طشت
 در او گشته اندیشه‌ها شهر بند
 پس پرده راز کسی ره برود
 که نادیده را نیست اندیشه جای
 چو نیکو بینی خطا دیده‌ای
 خیالش در اندیشه بستگاشتم
 نه آن بود کز وی گرفتم شمار
 به آنجا توان کردن این جستجوی
 که ملک جهان بر دو قسمت چراست
 چه باید جهانی دگر خواستن
 به آنجا سفر کردن از بهر چیست
 به اینجا نشستن چه باید نخست
 چنان دان و از دل فرو شوی گرد
 که آنجا بود گنج و اینجا کلید
 در آنجا برکشته را بدروی
 در آن بر یکی حال باید نشست
 در این آفرینش در آن آفرین
 بدریا بود سیل را باز گشت
 بدریاش باید گرفتن قرار
 که جان چیست در پیکر جان‌پذیر
 شراری از او کالبد یافتست
 در این بد بودگر کسی را شکی است
 بستندی در او کرد لختی نگاه

- ۱۳۰۵ بدو گفت کاهریمنی سان تست
 نخواندی که جان چون سفر ساز گشت
 چو ز آتش بود جنبش جان نخست
 دگر آنکه گفتمی به وقت فراغ
 غلط گفته‌ای، جان علوی گرای
- ۱۳۱۰ حکایت ز شخصی که او جان سپرد
 بگویند جان داد و این نیست زرق
 ز جان درگذرکان فروغی است پاک
 دگر گونه هندو سخن کرد ساز
 که بیننده خواب را در خیال
- ۱۳۱۵ که منزل به منزل رود کوه و دشت
 چو بیننده آنجاست این خفته کیست
 به پاسخ دگر باره شد شاه تیز
 خیال همه خوابها خانگیست
 اگر مرده گر زنده بینی بخواب
- ۱۳۲۰ نماینده اندیشه پاک تست
 گرت در دل آید که راز نهفت
 روان چون برهنه شود در خیال
 نبینی کسی کو ریاضتگر است
 همان بیند آن مرد بیدارهوش
- ۱۳۲۵ دگر باره هندو در آمد بگفت
 که بی چشم بد شاهی ده مرا
 چه نیروست در جنبش چشم بد
 از او کسارگرتر جهان آزمای
 همه چیز را کازمایش رسد
- ۱۳۳۰ جز او را که هرچ او پسند آورد
 به هر حرفتی در که دیدیم ژرف
 همین یک کماندار شد کز نخست
 بگو تا چه نیروست نیروی او
 چه دانم که من چشم بد دیده‌ام
- ۱۳۳۵ جهاندار گفتش که صاحب قیاس
 که بر هر چه گردد نظر جایگیر
- اگر جان ز آتش بود جان تست
 از آنکس که آمد بدو باز گشت
 بدوزخ توان جای او باز جست
 فرو مردن جان بود چون چراغ
 نمیرد ولیکن شود باز جای
 چه گویند؟ جان داد یا جان بمرد
 ز دادن بود، تا فرو مرده فرق
 ز نور الهی نه از آب و خاک
 بسپسیدن خوابش آمد نیاز
 چه نیرو برون آورد پرو بال
 ببیند جهان در جهان سرگذشت
 و گر نقشند آن شد این نقش چیست
 که خواب از خیالی بود خانه خیز
 در آن آشنایی نه بیگانگیست
 ز شمع تو می‌خیزد آن نور و تاب
 نموده تمنای ادراک تست
 چرا گشت پیدا بر آنکس که خفت
 نپوشد بر او صورت هیچ حال
 بسببیداری آن گنج را رهبر است
 که دیگر کس از خواب و خواب از سروش
 گهر کرد با نوک الماس جفت
 ز چشم بد آگاهی ده مرا
 که نیکوی خود را کند چشم زد
 ندیده است بیننده‌ای جانگزی
 چو دیده پسندد فزایش رسد
 سروگردنش زیر بند آورد
 درستی ندیدیم در هیچ حرف
 بر آماجگه تیر او شد درست
 سپند از چه برد آفت از خوی او
 پسندیده یا ناپسندیده‌ام
 چنین آرد از رای معنی شناس
 گذر بر هوایی کند ناگزیر

- بر آن چیز کارد همی تاختن
بسنه چون در آرد در آن رخنه گاه
هواگر هوایی بود سودمند
مزاج هوا چون بود زهرناک ۱۳۲۰
هوای بد است آنکه در چشم زد
ولیکن بنزدیک من در نهفت
نه چشم است بد آنچنان کارگر
چو بیند عجب کاری در خیال
تسـمـجـب زوالی است در راه او ۱۳۳۰
چو نقش حریفی شگفت آیدش
گسرفتار آن را دهد پیچ پیچ
کسی را که چشمی رسد ناگهان
رساننده چشم را جوش خون
به این هر دو معنی شناسند و بس ۱۳۴۰
سپند از پی آن شد افروخته
فسونگر دگر گونه گفته است راز
رسد بر فلک دود مشکین سپند
دگر باره هندوی رو می پرست
که از نیک و بد مرد اختر سگال ۱۳۵۰
ز نقشی که از کار ناید برون
چسبن گفتش آن مایه ایزدی
هر آئینه در نقش این گنبد است
سگالنده فال چون قرعه راند
نسمودار طالع نماید درست ۱۳۶۰
خدایی که هست آفرینش پناه
به اندازه آنکه باشد نیاز
فرستد سروشی و با او کلید
از آن باده هندو چنان مست شد
دگر باره پرسید کز چین و زنگ ۱۳۷۰
چو یکسان شود رنگها در لوید
جهاندار گفت این گراینده گوی
دو روی است خورشید آئینه وش
- کند با هوا رای دم ساختن
هوا نیز یابد در آن رخنه راه
در ارکان آن چیز ناید گزند
ببیندازد آن چیز را در مفاک
بد آرد به همراهی چشم بد
جز این علتی هست کان کس نگفت
که نقش رونده است پیش نظر
به تأدیب چشمش دهد گو شمال
نیاید جز او در نظر گاه او
دغا باختن درگرفت آیدش
بدان تا نگرده گرفتار هیچ
دهن دره اش اوفتد در دهان
بخاری ز پیشانی آرد برون
که این چشم زن بود و آن چشم رس
که آفت به آتش شود سوخته
که چون با سپند آتش آمد فراز
فلک خود زره باز دارد گزند
در آورد پسولاد هندی بدست
خبر چون دهد چون زند نقش فال
به نیک و به بد چون شود رهنمون
که هرچ آن ز نیکی رسد یا بدی
اگر نیک نیک است و گر بد بد است
ز طالع تواند همی نقش خواند
ز تخمی که خواهد در آن زرع رست
چو بنهد نیازی در این عرضه گاه
نماید سه ما بودنیهای راز
کند راز سرسته برما پدید
که یکباره شمشیرش از دست شد
ورقهای صورت چرا شد دو رنگ
چرا این سیه گشت و آن شد سپید
دو رنگ است یک رنگی از وی مجوی
یکی روی در چین یکی در حبش

به رویی کند رویها را چو ماه
 ۱۳۷۰ چو هندوی دانا به چندین سؤال
 به تسلیم شه بوسه برخاک زد
 همه زیرکان بر چنان هوش ورای
 بروی دگر رویها را سیاه
 زیون شد ز فرهنگ دانش سگال
 شه از خرّمی سر برافلاک زد
 دمیدند و خواندند نام خدای

خلوت ساختن اسکندر با هفت حکیم

مغنی بیار آن ره باستان
 ز داستان گیتی مگر جان برم
 * * *
 ۱۳۷۵ چنین آمد از فیلسوف کهن
 به فیروزی بخت فرخنده فال
 ز بس بخشش او در آن مرز و بوم
 نهادند سر خسروان بردرش
 به فرخندگی شاه فیروز بخت
 سخن راند از انصاف و از دین و داد
 ۱۳۸۰ چو لختی سخن گفت از آن دوکه بود
 از آن فیلسوفان گزین کرد هفت
 ارسطو که بد مملکت را وزیر
 فلاطون و والیس و فرفوروس
 همان هفتمین هر مس نیک رای
 ۱۳۸۵ چنین هفت پرگار برگرد شاه
 طرازنده بزمی چو تابنده نور
 دل شه در آن مجلس تنگ بار
 به دانندگان راز بگشاد و گفت
 ۱۳۹۰ بسی شب به مستی شد و بیخودی
 یک امروز بینیم در ماه و مهر
 بدانیم کاین خرگه کوژپشت
 چنین بود تا بود بالا و زیر
 چنان واجب آمد برای درست
 ۱۳۹۵ چه افزایش و کاهش نو به نو
 نخستین سبب را در این تار و پود

مرا یاری ده در این داستان
 بر این داستان ره بپایان برم
 که چون شه بشد تازه رو در سخن
 در آمد ببخشیدن ملک و مال
 برافتاد درویشی از اهل روم
 بفرماندهی گشته فرمانبرش
 یکی روز برشد به فیروزه تخت
 گهی درج می بست و گه می گشاد
 به خلوتگه خویش رغبت نمود
 که بر خاطر کس خطایی نرفت
 بلیناس برنا و سقراط پیر
 که روح القدس کردشان دست بوس
 که بر هفتمین آسمان کرد جای
 در آن دایره شه شده نقطه گاه
 هم از باد خالی هم از باده دور
 به ابرو فراخی در آمد بکار
 که تا کی بود راز ما در نهفت
 گذاریم یک روز در بخردی
 گشاییم سر بسته های سپهر
 چگونه در آمد به خاک درشت
 بدانسان که بُد گفت باید دلیر
 که ترکیب عالم نبود از نخست
 بنا بود پیشینه، شد پیشرو
 بجویم از اجرام چرخ کبود

بدین زیرکی جمعی آموزگار
ندانیم کز ما در این راه و رنج
بگویند هر یک بفرهنگ خویش
۱۵۰۰ به تقدیر و حکم جهان آفرین
بیا تا برون آوریم از نهفت
چگونه نهادش بناگر بنا
چو شاه این سخن را سرآغاز کرد
ز تاریخ این کار گاه کهن
۱۵۰۵ ولیکن نیوشنده را در جواب
چنان رفت رخصت برای کهن

نیارد بهم بعد از این روزگار
که را پای خواهد فرو شد بگنج
که این کار از آغاز چون بود پیش
نخست آسمان کرده شد یا زمین
که اول بهار جهان چون شکفت
چه بانگ آمد از ساز اول غنا
جهان گنج سرسته را باز کرد
فرو بست بر فیلسوفان سخن
سخن واجب آمد به فکر صواب
کارسطو شود پیشوای سخن

گفتار ارسطو

ارسطوی روشندل هوشمند
که دایم بدانش گراینده باش
به نیروی داد آفرین شاد زی
۱۵۱۰ چو فرمان چنین آمد از شهریار
نخستین یکی جنبش بود فرد
چو آن هر دو جنبش بیک جافتاد
به جز آنکه آن جنبش فرد بود
سه خط زان سه جنبش پدیدار شد
۱۵۱۵ چو گشت آن سه دوری ز مرکز عیان
چو آن جوهر آمد برون از نورد
در آن جسم جنبنده نامد قرار
از آن جسم چندانکه تا بنده بود
چو گردنده گشت آنچه بالا دوید
۱۵۲۰ از آن جسم گردنده تابناک
ز میلی که بر مرکز خویش دید
به آن میل کاؤل گراینده بود
چو پرگار اول چنان بست بند
ز گشت سپهر آتش آمد پدید

ثنا گفت بر تا جدار بلند
در بستگی را گشاینده باش
ز بسندی که نگشاید آزاد زی
کز آغاز هستی نمایم شمار
بجنبید چندان که جنبش دو کرد
زهر جنبشی جنبشی نو بزاد
سه جنبش بیک جای در خورد بود
سه دوری در آن خط گرفتار شد
تنومند شد جوهری در میان
خرد نام او جسم جنبنده کرد
همی بود جنبان بسی روزگار
ببالای مرکز شتابنده بود
سکونت گرفت آنچه زیر آرمید
روان شد سپهری در فشان و پاک
سوی دایره میل خود بیش دید
همه ساله جنبش نماینده بود
کز او ساز ور شد سپهر بلند
که آتش ز نیروی گردش دمید

۱۵۲۵ ز نیروی آتش هوایی گشاد
 به تری گراینده شد گوهرش
 چکید از هوا تری در مفاک
 چو آمده گشت آب و دردی نشست
 چو هر چار جوهر به امر خدای
 ۱۵۳۰ مزاج همه در هم آمیختند
 وزان رستنیهای پرداخته
 به اندازه عقل نسبت شناس
 که مانند او گرم دارد نهاد
 که گردندگی دور بسود از برش
 پدید آمد آبی خوش و نغز و پاک
 از آن درد پیدا شد این خاک پست
 گرفتند در مرکز خویش جای
 وز او رستنیها برانگیختند
 ز هرگونه شد جانور ساخته
 از این بیش نتوان نمودن قیاس

گفتار والیس

۱۵۳۵ چنین راندوالیس دانا سخن
 به تعلیم دانش تنومند باد
 چو فرمود سالار گردنکشان
 چنین گشت بر من بدانند درست
 ز جنبش نمودن بجایی رسید
 چو آتش برون راند برق از بخار
 تکائف گرفت آب از آهستگی
 ۱۵۴۰ چو هر جوهر خاصّ جایی گرفت
 ز لطفی که سر جوش آن جمله بود
 نبوشاگر این را نخواهد شنید
 نمودار نطفه بر راستان
 که نو باد شه در جهان کهن
 بسدانش پژوهی برومند باد
 که هر کس دهد ز آنچه دارد نشان
 که جز آب جوهر نبود از نخست
 کز او آتشی در تخلخل دمید
 هوایی فرو ماند از او آبدار
 زمین سازور شد از آن بستگی
 جهان از طبیعت نوایی گرفت
 گره بست گردون و جنبش نمود
 کز آبی چنین پیکر آمد پدید
 دلیلی است قطعی بر این داستان

گفتار بلیناس

۱۵۴۵ بلیناس دانا بزانو نشست
 که چندانکه هست آفرینش بجای
 ز دانش مسبدا دل شاه دور
 چو فرهنگ خسرو چنان باز گفت
 نخستین طلسمی که پرداختند
 چو نیروی جنبش در او کرد کار
 زمین را طلسم زمین بوسه بست
 شها بر تو باد آفرین خدای
 که با نور به دیده با دیده نور
 که پیدا کنم رازهای نهفت
 زمین بود و ترکیب از او ساختند
 به افسردگی زو بر آمد بخار

۱۵۵۰ از او هرچه رخشنده و پاک بود
دگر بخشها کان بلندی نداشت
یکی بخش از او آتش روشن است
دوم بخش از او باد جنبنده خوست
سوم بخش از او آب راوق پذیر
همان قسمت چارمین هست خاک
۱۵۵۵

سزاوار اجرام و افلاک بود
به هر مرکزی مایه‌ای می‌گذاشت
که بالاترین طاق این گلشن است
که تا او نجنبند ندانند کوست
که هستش ز راوق گری ناگزیر
ز سرکوب گردش شده گردناک

گفتار سقراط

چسو سقراط را داد نوبت سخن
جهانجوی را گفت پاینده باش
همه آرزوها شکار تو باد
ز پرسیده شهریار جهان
۱۵۶۰ ولیکن به اندازه رای خویش
نخستین ورق کافرینش نبود
ز هیبت برانگیخت ابری بلند
ز باران او گشت پسیدا سپهر
ز مادیتی کز بخار اوقتاد
از این بیشتر رهنمون ره نبرد
۱۵۶۵

رطب ریز شد خوشه نخل بن
بدین و بدانش گراینده باش
نهفت جهان آشکار تو باد
که داند که هست آن پژوهش نهان
کند هر کسی عرضه کالای خویش
جز ایزد خداوند بینش نبود
همان بصرق و باران او سودمند
پدید آمد از برق او ماه و مهر
زمین گشت و برجای خویش ایستاد
گزافه سخن برنشاید شمرد

گفتار فروریوس

پس آنکه که خاک زمین داد بوس
که تا دور باشد خرامش پذیر
سر از داد تو بر متاباد دهر
ز پرسیدن شاه ایزد شناس
۱۵۷۰ کز آن پیشتر کاین جهان شد پدید
ز پروردن فیض پروردگار
دو نیمه شد آن آب جوهر نمای
به طبع آن دو نیمه چو کافور و مشک
ز تری یکی نیمه جنبش پذیر
شد آن آب جنبش پذیر آسمان
۱۵۷۵ خرد تا بدینجاست کوشش نمای

چسین پاسخ آورد فروریوس
تو بادی جهان داور دورگیر
که داد تو بیداد را کرد قهر
چنان در دل آمد مرا از قیاس
جهان آفرین جوهری آفرید
به آبی شد آن جوهر آبدار
یکی زیر و دیگر زیر یافت جای
یکی نیمه تر گشت و یک نیمه خشک
ز خشکی دگر نیمه آرام گیر
شد این آرمیده زمین در زمان
برون زین خط اندیشه را نیست جای

گفتار هرمس

چو فضل آزمایی به هرمس رسید
از آن پیشتر کان گره باز کرد
که بر هر چه شاید گشادن ز بند
۱۵۸۰ فلک باد گردنده بر کام تو
چو شه را چنین آمدست اختیار
مرا هم ز فرمان نباید گذشت
از آنکه که بردم به اندیشه راه
بر آنم که این طاق دریا شکوه
۱۵۸۵ به بالای دودی چنین هولناک
نقابی است این دود در پیش نور
ز هر رخنه کز دود ره یافتست
همان انجم از ماه تا آفتاب
وجود آفرینش بدانم درست

به زنجیر خایی در آمد کلید
سخن بر دعای شه آغاز کرد
دل و رأی شه باد فیروزمند
مگرداد از این خسروی نام تو
که نقلی دهد شاخ هر میوه دار
کنون سوی پریش کنم بازگشت
در این طاق پیروزه کردم نگاه
معلق چو دودی است بر اوج کوه
فروزنده نوری است صافی و پاک
دریچه دریچه ز هم گشته دور
به اندازه نوری برون تافتست
فروغی است کباید برون از نقاب
ندانم که چون آفرید از نخست

گفتار افلاطون

مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی

فلاطون که بر جمله بود اوستاد
۱۵۹۰ که روشن خرد پادشاه جهان
ز دولت به هر کار یاریش باد
حدیثی که پرسد دل پاک او
ز حرف خطا چون نداریم ترس
در اندیشه من چنان شد درست
۱۵۹۵ گر از چیز چیز آفریدی خدای
تولد بود هر چه از مایه خاست
کسی را که خواند خرد کارساز
جداگانه هر گوهری را نگاهت
چو گوهر بگوهر شد آراسته
۱۶۰۰ از آن سرکشان مخالف گرای
اگرگیری از پرموری قیاس

ز دریای دل گنج گوهر گشاد
مباد از دلش هیچ رازی نهان
گذر بر ره رستگارش باد
بگوییم و پرمسیم از ادراک او
که از لوح نادیده خوانیم درس
که ناچیز بود آفرینش نخست
ازل تا ابد مایه بودی بجای
خدایی جدا کدخدایی جداست
بسچندین تولد نباشد نیاز
که در هیچ گوهر میانجی نداشت
خلاف از میان گشت برخاسته
بدین سروری کرد شخصی بهای
توان شد بدان عبرت ایزد شناس

گفتار اسکندر

۱۶۰۵ چو ختم سخن فرعه بر شاه زد
 سکندر که خورشید آفاق بود
 از آن روشنی بود کان روشنان
 چو زیرک بود شاه آموزگار
 چو شه گفت آن زیرکان گوش کرد
 بر آن فیلسوفان مشکل گشای
 پس آنگاه گفت ای هنر پروران
 ۱۶۱۰ بر آنم که این صورت از خود نرمست
 نگارنده دانم که هست از درون
 ز چون کرد او گر بدانستی
 هر آن صورتی کاید اندر ضمیر
 چو ما راز خلقت ندانیم خواند
 ۱۶۱۵ شما کاسمان را ورق خوانده‌اید
 از این بیش گفتن نباشد پسند
 که نقش جهان نیست بی نقشبند
 که نقش ازل بسته را کس ندید
 ز هرچ آفریدست بالا و پست
 ز نور خودش دیده بیدار کرد
 ز چشم خرد هیچ پنهان نداشت
 کز آن پرده چشم خرد باز بست
 عصا به ز چشم خرد کرد باز
 بدست خرد باز دادش کلید
 و ز آنجا خرد چشم در بسته بود
 خرد را چو پرسی بدو ره برد
 حکایت مکن زو حکایت مخواه
 که فرسنگ و منزل تواند شمرد
 که اندیشه آنجا رساند کسی
 چو نادیدنی بود از او دیده بست

مرکز تحقیقات گفتار نظامی

نظامی بر این در مجنبان کلید
 بزرگ آفریننده هر چه هست
 نخستین خرد را پدیدار کرد
 ۱۶۲۰ هر آن نقش کز کلک قدرت نگاشت
 مگر نقش اول کز آغاز بست
 چو شد بسته نقش نخستین طراز
 هر آن گنج پوشیده کامد پدید
 جز اول حسابی که سر بسته بود
 ۱۶۲۵ دگر جا که پنهان نبود از خرد
 و ز آن پرده کو بر خرد بست راه
 به آنجا تواند خرد راه برد
 ره غیب از آن دورتر شد بسی
 خردمندی آن راست کز هر چه هست

- ۱۶۳۰ چو صنعت به صانع تراره نمود
سخن بین که با مرکب نیم لنگ
همانا که آن هاتف خضر نام
درودم رسانید و بعد از درود
دماغ مرا بر سخن کرد گرم
۱۶۳۵ که چندین سخنهای خلوت سگال
تو میخاری این سرو را بیخ و بن
چرا بست باید سخنهای نغز
به خوان کسان بر مخور نان خویش
بلی مردم دور نسامردمند
۱۶۴۰ نه خاکی ولی چون زمین خاک دوست
مشعبد شد این خاک نیرنگ ساز
کنند مهره‌ای را بکف در نهان
فرو بردنش هست زرنیخ زرد
به وقت خزان می خورد عود خشک
۱۶۴۵ تن آدمی را که خواهد فشرد
تن ما که در خاکش آکندگی است
پراکنده‌ای کو بود جای گیر
چو هرچ آن بود بر زمین ریخته
زر سوده را گر بود ریز ریز
۱۶۵۰ چو زر پراکنده را چاره ساز
گر اجزای ما را که گردد روان
- نوایی بر این پرده نتوان فزود
چگونه بسرون آمد از راه تنگ
که خارا شکاف است و خضرا خرام
به کاخ من آمد ز گنبد فرود
سخن گفت با من به آواز نرم
حوالت مکن بر زبانهای لال
بر آن فیلسوفان چه بندی سخن
بر آن استخوانهای پوسیده مغز
مکبه منه بر سر خوان خویش
نه بر انجمن فتنه بر انجمند
نه خاک آدمی بلکه خاکی نکوست
که هم مهره دزد است و هم حقه باز
دگر باره آرد بسرون از دهان
بر آوردنش نیل یا لاجورد
به فصل بهار آورد بوی مشک
ندانم که چون باز خواهد سپرد
گه نیستی در پراکندگی است
گر آید فراهم بود دلپذیر
دگر باره گردد برانگیخته
به سیماب جمع آورد خاک بیز
به سیماب دیگر ره آرد فراز
دگر باره جمعی بود می توان

رسیدن اسکندر به پیغمبری

- بیاد آور آن پهلوانی سرود
فراغت دهم ز آنچه نتوان شنید
۱۶۵۵ همان فیلسوف مهندس نهاد
که چون پیشوای بلند اختران
ز تعلیم دانش بجایی رسید
بسی رخنه را بستن آغاز کرد
- ز تاریخ روم این چنین کردیاد
سکندر جهاندار صاحب قران
که دادش خرد بر گشایش کلید
بسی بسته‌ها را گره باز کرد

* * *

- ۱۶۶۰ بدانستن علمهای نهان
چو بر زد همه علمها را رقوم
گذشت از رصدبندی اختران
سریرش که تاج از تباهی رهانند
نزد دیگر از آفرینش نفس
در آن کشف کوشید کز روی راز
چنان بیند آن دیدنی را که هست
در این وعده می کرد شبها بروز
سروش آمد از حضرت ایزدی
سروشی درخشان چو تابنده نور
نسفته بدان گوهر تابناک
چنین گفت کافزوتتر از کوه و رود
۱۶۷۰ بسرون زانک داد او جهانانیت
به فرمانبری چون تویی شهریار
کسه سرداری آرام از آرامگاه
برآیی بگرد جهان چون سپهر
کنی خلق را دعوت از راه بند
بنا نو کنی این کهن طاق را
۱۶۷۵ رهایی جهان را ز بیداد دیو
سر خفتگان را در آری ز خواب
تویی گنج رحمت ز یزدان پاک
تکاپوی کن گرد پرگار دهر
چو بر ملک این عالمت دست هست
در این داوری کاوری راه پیش
ببخشایش جانور کن بسیج
گراز جانور نیز یا بی گزند
سکندر بدان روی بسته سروش
چو فرمان چنین آمد از کردگار
۱۶۸۰ ز مشرق به مغرب شبیخون کنم
به هر مرز اگر خود شوم مرزبان
چه دانم که ایشان چه گویند نیز
یکی آنکه در لشکرم وقت پاس
- تمامی جز او را نبود از مهمان
چه با اهل یونان چه با اهل روم
بدید آنچه مقصود بودش در آن
عمامه بتاج الهی رساند
جهان آفرین را طلب کرد و بس
براندازد این هفت کحلی طراز
بدست آرد آن را که ناید بدست
شبی طالعهش گشت گیتی فروز
خبر دادش از خود در آن بیخودی
ز سواس دیو فریبنده دور
رسائید وحی از خداوند پاک
جهان آفرینت رساند درود
به پیغمبری داشت ارزانیت
چنین است فرمان پروردگار
در این داوری سر نیچی ز راه
در آری سر وحشیان را به مهر
بدارنده دولت و دین خود
ز غفلت فرو شویی آفاق را
گرایش نمایی به کیهان خدیو
ز روی خرد برگشایی نقاب
فرستاده بر بی نصیبان خاک
که تا خاکیان از تو یابند بهر
به از ملک آن عالم آری بدست
رضای خدا بین نه آرم خویش
به ناجانور بر مبخشای هیچ
زمانش مده یا بکش یا ببند
چنین گفت کای هاتف تیز هوش
که بیرون ز من نوبتی زین حصار
خمار از سر خلق بیرون کنم
چه گویم چو کس را ندانم زبان
وزاینم بتر هست بسیار چیز
هم از درد ترسم که آید هراس

- ۱۶۹۰ دگر آنکه بر قصد چندین گروه
گروهی فراوان تراز خاک و آب
گر آن کور چشمان به من نگروند
در آن جای بیگانه بر خشک و تر
و گر دعوی آرم به پیغمبری
چه معجز بود در سخن یاورم ۱۶۹۵
در آموز اوّل به من رسم و راه
بر آمودگانی چو دریا بدر
چگونه توان داد پا لغزشان
مروش سراینده کارساز
۱۷۰۰ که حکم تو بر چار خد جهان
به مغرب گروهی است صحرا خرام
به مشرق گروهی فرشته سرشت
گروهی چو دریا جنوبی گرای
گروهی شمالی است اقلیمشان
۱۷۰۵ چو تو بارگی سوی راه آوری
ز ناسک به منسک در آری سپاه
همه پیش حکمت مسخر شوند
ندارد کس از سرکشان پای تو
تو آن شب چراغی به نیک اختری
۱۷۱۰ که هر جا که رانی به اوج بلند
چنان کن که چون سر براه آوری
به هر جا که مرکب در آری براه
نیارد جهان آفتی بر سرت
و گر ز آنکه در رهگذرهای نو
به هر جا گرایش کند رای تو ۱۷۱۵
بود نورت از پیش و ظلمت ز پس
کسی کو نباشد ز عهد تو دور
کسی کاورد با تو سر در خمار
بدان تا چو سایه در آن تیرگی
۱۷۲۰ دگر چون عنان سوی راه آوری
به هر طایفه کاوری روی خویش
- سپه چون کشم در بیابان و کوه
چگونه کنم هر یکی را عذاب
ز کبری سخنهاى من نشنوند
چه درمان کنم خاصه با کور و کر
چه حجت کند خلق را رهبری
که دارند بینندگان باورم
پس آنکه ز من راه رفتن بخواه
سرو مغزی از خویشان گشته پر
که آن کبر کم گردد از مغزشان
جواب سکندر چنین داد باز
روان است بر آشکار و نهان
مناسک رها کرده ناسک بنام
که جز منسکش نام نتوان نوشت
که خواندست هایلشان رهنمای
که قابیل خوانی ز تعظیمشان
گذر بر سپید و سیاه آوری
ز هایل یسای به قابیل راه
و گر سرکشند از تو در سر شوند
نگیرد کسی در جهان جای تو
شب افروز چون ماه و چون مشتری
کشایی ز گنجینه‌ها قفل و بند
بدارنده خود پناه آوری
کسنى داور داوران را پسناه
گزندی نه بر تو نه بر لشکرت
کسی بایدت پس رو و پیش رو
بود نور و ظلمت بفرمان تو
تو بینی نبیند ترا هیچکس
از آن روشنائی بدو بخش نور
بر او ظلمت خویش را بر گمار
فرو میرد از خواری و خیرگی
به کشور گشادن سپاه آوری
لغت‌های بیگانه آرند پیش

به الهام یاری ده رهنمون
 زبان دان شوی در همه کشوری
 تو نیز آنچه گویی به رومی زبان
 به برهان این معجز ایزدی ۱۷۲۵
 چو شه دیدگان گفت بیغاره نیست
 پذیرفت از آرنده آن پیام
 و ز آن روز غافل نبود از بسیج
 ز شغل دگر دست کوتاه کرد
 برون ز آنکه پیغام کردش سروش ۱۷۳۰
 ز هر دانشی چاره جست باز
 سگالشگریهای خاطر پسند
 به جز سفر اعظم که در بخردی
 سه فرهنگ نامه ز فرخ دبیر
 ارسطو نخستین ورق در نوشت ۱۷۳۵
 فلاطون دگر نامه را نقش بست
 سوم درج را کرد سقراط بست
 چو گشت این سه فرهنگ پرداخته
 شه آن نامه‌ها را همه مهر کرد
 چو هنگام حاجت رسیدی فراز ۱۷۴۰
 ز گنجینه هر ورق پاره‌ای
 چو عاجز شدی رایش از داوری
 نشست و دگر روز بر تخت عاج
 چنین داد فرمان به فرخ وزیر
 نویسد یکی نامه سودمند ۱۷۴۵
 مسلسل به اندرزهای بزرگ
 برون شد وزیر از بر شهریار
 خرد را بتدبیر شد رهنمون
 سر کلک را چون زبان تیز کرد

خرد نامه ارسطو

چنین بود در نامه رهنمای ۱۷۵۰
 که شاهها بدانش دل آباد دار
 از آن پس که بود آفرین خدای
 ز بیدانشان دور شو زینهار

- دری را که بندش بود ناپدید
 به هر دولتی کاوری در شمار
 به پیروزی خود قویدل مباحش
 خدا ترس را کار ساز است بخت ۱۷۵۵
- به هر جا که باشی تنومند و شاد
 مباحش ایمن از دیدن چشم بد
 چنین زد مثل مرد گوهر شناس
 ز باد آن درختی نیابد گزند
 دو شاخه گشایان نخجیر گاه ۱۷۶۰
- سبق برد خود را تک آهسته دار
 حسد مرد را دل بدرد آورد
 به کینه مبر هیچکس را ز جای
 گرت با کسی هست کین کهن
 مخواه از کسی کین آبای او ۱۷۶۵
- ز خورشید تا سایه مویی بود
 ز خرما بدستی بود تا به خار
 صدف گرچه همسایه شد با نهنگ
 برادر بجرم برادر مگیر
 مزن در کس از بهر کس نیش را ۱۷۷۰
- چو آمرزش ایزدی بایدت
 بد آید بدان را ز چرخ کبود
 مکن جز بنیکی گر ایندگی
 مننه بر دل نیکنامان غبار
 مکن کار بد گوهران را بلند ۱۷۷۵
- میامیز در هیچ بد گوهری
 چو بد گوهری سر بر آرد ز مرد
 زدن با خداوند فرهنگ رای
 چو سود درم بیش خواهی نه کم
 کشش جستن از مردم سست کوش ۱۷۸۰
- همه جنسی از گور و گاو و پلنگ
 چو در پرده ناجنس باشد همال
 دو آئینه را چون به هم بر نهی
- ز دانا توان باز جستن کلید
 مسجودی بکن پیش پروردگار
 ز ترس خدا هیچ غافل مباحش
 بود ناخدا ترس را کار سخت
 سپندی بر آتش فکن بامداد
 نه از چشم بد بلکه از چشم خود
 که گر خوبی، از خویشان در هراس
 که از خاک سر بر نیارد بلند
 به فحلان نخجیر یا بند راه
 حسد را بخود راه بر بسته دار
 مسیان دو آزاده گگرد آورد
 چو از جای بردی در آرش ز پای
 نژدش مکن یکسر از بیخ و بن
 نظر بیش کن در محابای او
 که این روشن آن تیره رویی بود
 که این گلشکر باشد آن ناگوار
 در تاج دارد نه شمشیر جنگ
 که بس فرق باشد ز خون تا بشیر
 بپای خود آویز هر میش را
 نباید که رسم بدی آیدت
 به نیکان همه نیکی آید فرود
 که در نیکنامی است پایدگی
 که بد نامی آرد سرانجام کار
 که پروردن گرگت آرد گزند
 مده کیمیایی به خاکستری
 کند گوهر سرخ را روی زرد
 بفرهنگ باشد ترا رهنمای
 مزن رای با مردم بسی درم
 جواهر خری باشد از جو فروش
 به جنسیت آرند شادی به چنگ
 ز نهمت بسی نقش بندد خیال
 شود هر دو از عاریتها تهی

- مشسو بازبون افکنان گاو دل
 ۱۷۸۵ جوانمردی شیر با آدمی
 بر آن کس که با سخت رویی بود
 [زنی بوسه گر جوز بیش آورد
 ستیزنده را چون بود سخت کار
 سر خصم چون گردد از فتنه پر
 ۱۷۹۰ چو آفتی میان دو بد خواه خام
 در افکن بهم گرگ را با پلنگ
 کسی را که باشد ز دهقان و شاه
 به سوی توانا توانا فرست
 فرستاده را چون بود چاره ساز
 ۱۷۹۵ به جایی که آهن در آید به زنگ
 خزینه ز بهر زر آکندن است
 به چربی توان پای روباه بست
 چو مطرب به سود کسان شاد باش
 جهان را چو صبح سحر خاسته
 ۱۸۰۰ میارای خود را چوربحان باغ
 خزینه که با تست بر تست باز
 زر آن آتشی نیست کاکندنی است
 مگو کز زر و صاحب زر که به
 چنین گفت با آتش آتش پرست
 ۱۸۰۵ بگفت آتش ار خواهی آموختن
 فراخ آستین شو کزین سبز شاخ
 ز سیری مباش آنچنان شاد کام
 به گنجینه‌ای مفلسی راه برد
 همان تشنه گرم را آب سرد
 ۱۸۱۰ به هر منزلی کاوری تاختن
 مخور آب ناآزموده نخست
 نه آن میوه‌ای کان غریب آیدت
 به وقت خورش هر که باشد طیب
 بر آن ره که نارفته باشد کسی
 که مانی در اندوه چون خر بگل
 ز مردم رمی دادن نه از مردمی
 درشتی به از نرم خوبی بود
 سرش بشکنی جور پیش آورد
 بنرمی طلب کن بسختی بدار
 به چربی بیاور به تیزی ببر
 پراکنده کن شان لگام از لگام
 تو بر آرد را از میان دو سنگ
 به اندازه پایه ده پایگاه
 به دانا هم از جنس دانا فرست
 به اندرز کردن نباشد نیاز
 به زر دادن آهن برآور ز سنگ
 زر از بهر دشمن پراکندن است
 به حلوا دهد طفل چیزی ز دست
 ز بند خود ار سروی آزاد باش
 بیارای تا گردی آراسته
 بدست کسان خوبتر شد چراغ
 چو دادی بدادن شوی رستگار
 شراریست کز خود پراکندنی است
 گره بدتر از بند و بند از گره
 که از ما که بهتر بجایی که هست
 ترا کشت بساید مرا سوختن
 فتد میوه در آستین فراخ
 که از هیضه زهری در افتد بهجام
 بیفتاد و از شادمانی بمرد
 پیایی نشاید به یکبار خورد
 نشاید در او خوابگاه ساختن
 بدیگر دهانی کن آن باز جست
 کز و ناتوانی نصیب آیدت
 بسپرهیزد از خوردهای غریب
 مرو گرچه همراه داری بسی

به از راه نزدیکی اندیشناک
 که افتد به لشکر در آن گفتگوی
 به درویش ده ده یک هر چه هست
 که خشنودی ایزد از چیز به
 حصار بسد آسمانی بود
 مده بیشتر مالی از خرج راه
 کند بد دلی گرچه باشد دلیر
 نه بگذارشان از خورش تنگدست
 بود لشکر از جز تویی بی نیاز
 سران سپه را یکایک بخوان
 تن آسان مشو تا نباشی به روم
 که از آب روشن نیاید غبار
 امانت بسدو داد دریا و کوه
 که اقبال را دارد اقبال پاس
 که انگور از انگور گردد سیاه
 مگرد از سرشتی که بود از نخست
 بگردد بر او سگه ملک و مال
 که نتوان بخوی دگر بازگشت
 مشو پیرو خوی بیگانگان
 نگو نثار گردد چو فرزین شود
 نبینم که با او بکوشی بسی
 ستیزه مبر تا نیابی گزند
 مگردان سر از پند آموزگار
 سر از ناز دولت نباید کشید
 که در ناز دولت بود کان گنج
 کشد دولت آن روز نیز از تو ناز
 که مغزی چو دُر دارد اندر میان
 که ناید گهر جز بسختی به چنگ
 که فرخ تر آید زمان تا زمان
 که پیروز باشد سرانجام کار
 دل خود قوی کن به نیروی بخت
 دگرگون شود کار کاید به زیر

۱۸۱۵ رهی کو بود دور و از اندیشه پاک
 گر انباری مال چندان مجوی
 ز هر غارت و مال کاری بدست
 نهانی به خواهندگان چیز ده
 دهش کز نظرها نهانی بود
 ۱۸۲۰ سپه را با ندازه پایگاه
 شکم بنده را چون شکم گشت سیر
 نه سیری چنان ده که گردند مست
 چنان زی که هنگام سختی و ناز
 به روزی دو نوبت برآرای خوان
 ۱۸۲۵ مخور باده در هیچ بیگانه بوم
 به روشن ترین کس و دیعت سپار
 چو روشتر است آفتاب از گروه
 اگر مقبلی مقبلان را شناس
 مده مدبران را بر خویش راه
 ۱۸۳۰ وفا خصلت ما در آورد تست
 چو مردم بگرداند آیین و حال
 ز خوی قدیمی نشاید گذشت
 منه خوی اصلی چو فرزنانگان
 پیاده که او راست آیین شود
 ۱۸۳۵ اگر صاحب اقبال بینی کسی
 به هرگردشی با سپهر بلند
 بنه دل به هرچ آورد روزگار
 اگر نازی از دولت آید پدید
 به نازی که دولت نماید مرنج
 ۱۸۴۰ چو هنگام ناز تو آید فراز
 صدف جمله تن زان شدست استخوان
 از آن سخت شد کان گوهر چو سنگ
 به سختی در اختر مشو بد گمان
 ز پیروزه گون گنبد آنده مدار
 ۱۸۴۵ مشو نا امید ارشود کار سخت
 در انداز سنگی ببالا دلیر

رهاکن ستم را به یکبارگی
 شه از داد خود گر پشیمان شود
 ترا ایزد از بهر عدل آفرید
 نکو رای چون رای را بد کند ۱۸۵۰
 چو گردد جهان گاه گاه از نورد
 در آن گرم و سردی سلامت مجوی
 چنان به که هر فصلی از فصل سال
 ربیع از ربیعی نماید سرشت ۱۸۵۵
 چو هرچ او بگردد ز ترتیب کار
 به جای تو گر بد کند ناکسی
 همان را هم این را فراموش کن
 مژه در نخفتن چو الماس دار
 چنین زد مثل کاردانی بزرگ
 چو یابی توانایی در سرشت ۱۸۶۰
 وگر ناتوانی در آید بکار
 لب از خنده خرمی درمبند
 به هر جا که حربی فراز آیدت
 هزیمت پذیر از دگر حربگاه
 گریزنده چون ره بدست آورد ۱۸۶۵
 چو خواهی که باشد ظفر یار تو
 به فرخ رکابان فیروزمند
 به هرچ آری از نیک و از بد بجای
 چو این نامه نامور شد تمام

خردنامه افلاطون

دمیدند کافور بر مشک ناب ۱۸۷۰
 دگر روز کسز عطسه آفتاب
 فرستاد شه تا به روشن ضمیر
 فلاتون نهد خامه را بر حریر
 نگارد یکی نامه دلنواز
 که خوانندگان را بود کارساز
 به فرمان شه پیر دریا شکوه
 جواهر برون ریخت از کان کوه
 ز گوهر فشان کلک فرمانبرش
 نوشته چنین بود بر دفترش

- ۱۸۷۵ که بادا فزون ز آسمان و زمین
 پس از آفرین کردن کردگار
 که شاه جهان از جهان برتر است
 چو گوهر نژاد است و گوهر نهاد
 نمودار اگر نیک و گر بد کند
 ۱۸۸۰ کمینگاه دزدان شد این مرحله
 در این پاسگه هر که بیدار نیست
 جهانگیر چون سر بر آرد به میغ
 همان تیغ مردان که خونریز شد
 به روز و به شب بزم شاهنشهی
 ۱۸۸۵ شه آن به که بر دانش آرد شتاب
 دو آفت بود شاه را هم نفس
 یک آفت ز طباخه چرب دست
 دگر آفت از جفت زیبا بود
 از این هر دو شه را نباشد بهی
 ۱۸۹۰ نه بسیار گن شو نه بسیار خوار
 جهان را که بینی چنین سرخ و زرد
 جهان از دهائست معشوق نام
 نگویم که دنیا نه از بهر ماست
 نباشیم از آن گونه دنیا پرست
 ۱۸۹۵ نهادی که برداشت از خون کند
 از ایسن چسار ترکیب آراسته
 عنان به که پیچیم از آن پیشتر
 اگر آب در خاک عنبر شود
 خری آبکش بود و خیکش درید
 ۱۹۰۰ جهان خار در پشت و ما خار پشت
 دو بسیوه بهم گفتگو ساختند
 یکی گفت کز زشتی روی تو
 دگر گفت نیکو سخن رانده‌ای
 چه خسبیم چندین بر این آستان
 ۱۹۰۵ کسی کو نداند که در وقت خواب
 ز خفتن چو مردن بود در هراس
 زما آفریننده را آفرین
 بساط سخن کرد گوهرنگار
 جهان کان گوهر شد او گوهر است
 خطرناکی گوهر آرد بیاد
 به اندازة گوهر خود کند
 نشاید در او رخت کردن یله
 جسهانبانی او را سزاوار نیست
 به تدبیر گیرد جهان یا بتیغ
 به تدبیر فرزنانگان تیز شد
 ز دانا نباید که باشد تهی
 نباید که بفریدش خورد و خواب
 که درویش را نیست آن دسترس
 که شه را کند چرب و شیرین پرست
 کز او آرزو ناشکیبا بود
 که آن پر کند طبع و این تن تهی
 کز آن سستی آید و زاین ناگوار
 بساطی فریبده شد در نورد
 از آن کام نی جان بر آید ز کام
 که هم شهری ما و هم شهر ماست
 که آریم خوانی بخونی بدست
 فروداشتی بی جگر چون کند
 زهر گوهری عسارت خواسته
 که ایشان زما باز پیچند سر
 سرانجام گوهر بگوهر شود
 کری بنده غم خورد و خر می دويد
 بهم لابق است این درشت آن درشت
 سخن را به طعنه در انداختند
 نگرده کسی در جهان شوی تو
 تو در خانه از نیکویی مانده‌ای
 که با مرگ شد خواب هم داستان
 دگر ره به بیداری آرد شتاب
 که ماند بهم خواب و مرگ از قیاس

- در این ره جز این خواب خرگوش نیست
 چه بودی کز این خواب زیرک فریب
 مگر دیدی احوال نادیده را
 از این بیهوده داوری ساختن ۱۹۱۰
 چرا از پی یک شکم وار نان
 شتاب آوریدن به دریا و دشت
 شتابندگانی که صاحب دل اند
 گذارند گیتی همه زیر پای
 همه رهروان پیش بینندگان ۱۹۱۵
 سلامت در اقلیم آسودگی است
 چه باید در این آتش هفت جوش
 سرانجام هر باز کوشیدنی
 چو پوشیدنی باشد و خوردنی
 به دریا در آنکس که جان می کند ۱۹۲۰
 کس از روزی خویش درنگذرد
 هوس بین که چندین هزار آدمی
 زر آکن که او خاک بر زر کند
 جهان آن کسی راست کو در جهان
 ز کیسه بچربی سرد بند را ۱۹۲۵
 به یک جو که چربنده شد سنگ خام
 رهی دور و برگی در آن راه نی
 نباید غنودن چنان بی خبر
 نبودن چنان نیز بی خواب و خورد
 کجا عزم راه آورد راه جوی ۱۹۳۰
 نگهبان برانگیزد آن راه را
 شب و روز بیدار باشد بکار
 پس و پیش بیند بفرهنگ و هوش
 چو لشکر کشی باشدش ره شناس
 گذرگر به هامون کند گر به کوه ۱۹۳۵
 به موکب خرامد چو باران و برف
 زمین خیز آن بوم را یک دو مرد
 وز ایشان نهانی کند باز جست
- که خسبده و مرگ را هوش نیست
 شکبیا شدی دیده ناشکیب
 پسندیده و ناپسندیده را
 زمانی برآسودی از تاختن
 گراینده باید به هر سو عنان
 چرا، چون بنانی بود بازگشت
 طلبکار آسایش منزل اند
 هم آخر به آسایش آرند رای
 کنند آفرین بر نشینندگان
 کز این بگذری جمله بیهودگی است
 به صید کبابی شدن سخت کوش
 بجز خوردنی نیست و پوشیدنی
 حساب دگر هست ناکردنی
 هم آنکس که در کوه کان می کند
 به اندازه خویش روزی خورد
 نهد از در جان و زر در زمی
 خورد خاک هم خاک بر سر کند
 خوارد توشه راه با همرهان
 دهد فربهی لاغری چند را
 بدان خشگیب چرب کردند نام
 ز پایان منزل کس آگاه نی
 که ناگاه سیلی درآید بسر
 که تن ناتوان گردد و روی زرد
 نراند چو آشفتهگان پوی پوی
 کند برخود ایمن گذرگاه را
 که بر خفتهگان ره زند روزگار
 ندارد به گفتار بیگانه گوش
 ز دشواری ره ندارد هراس
 پراکندگی ناورد در گروه
 به هیبت نشیند چو دریای ژرف
 بدست ارد و سیر دارد بخورد
 که بی آب تخم از زمین برنرست

۱۹۲۰ چو آید ز یک سر ملامت پدید
 در آن ره که دستی قویتر بود
 نشاید در آن داوری پی فشرده
 چو بر رشته کاری افتد گره
 همه کارها از فروبستگی
 ۱۹۲۵ فروستن کار در ره بود
 سخن گرچه شد گفته برجای خویش
 به هر جا که راند به نیک اختری
 کسی را که یزدان بود کارساز
 دلی را که آرد فرشته درود
 ۱۹۵۰ اگر من بفرمان شاه جهان
 نیاوردم الا پرستش بجای
 نشد خاطر شاه محتاج کس
 خرد باد در نیک و بد یار او
 خردمند چون نامه را کرد ساز
 ۱۹۵۵ دل شه ز بند غم آزاد گشت
 از آن نامه نامور شاد گشت

خردنامه سقراط

سوم روز کاین طاق بازیچه رنگ
 به سقراط فرمود دارای روم
 نویسد خردنامه ارجمند
 خردمند روی از پذیرش نتافت
 ۱۹۵۰ چنین راند بر کاغذ سیم سای
 که فهرست هر نقش را نقشبند
 جهان آفرین ایزد کارساز
 پس از نسام یزدان گیتی پناه
 که شاهها در این چاه تمثال پوش
 تراکز بسی گوهر آمیختند
 ۱۹۵۵ پلنگ است در ره نهان گفتمت
 به هر جا که باشی ز پیکار و سور
 چو در بزم شادی نشست آوری
 برآورد بازیچه روم و زنگ
 که مهری ز خاتم درآمد بموم
 ز هرگونه دانش ز هرگونه پسند
 به غواصی در بدریا شتافت
 سواد سخن را بفرهنگ و رای
 بنام خدا سربرآرد بلند
 که دارد بدو آفرینش نیاز
 طراز سخن بست بر نام شاه
 مشو جز بفرمان فرهنگ و هوش
 نه از بهر بازی برانگیختند
 دلیری مکن هان و هان گفتمت
 مباحث از رفیقی سزاوار دور
 به ار یار خندان بدست آوری

- مکن در رخ هیچ غمگین نگاه
 ۱۹۷۰ چو روز سیاست دهی بارعام
 نباید کز آن لهو گستاخ کن
 چو دریا مکن خو به تنها خوری
 به هر کس بده بهره چون آب جوی
 طعامی که در خانه داری به بند
 ۱۹۷۵ چو از خانه بیرون فرستی بکوی
 بنفشه چو در گل بود ناشکفت
 سر زلف را چون درآرد بگوش
 حریصی مکن کاین سرای تو نیست
 به یک قرصه قانع شو از خاک و آب
 ۱۹۸۰ خدایی است روی از خورش تافتن
 کسی کو شکم بنده شد چون ستور
 چو آید قیامت ترازو بدست
 ز کم خوردگی کم شود رنج مرد
 همیشه لب مرد بسیار خوار
 ۱۹۸۵ چو شیران به اندک خوری خوی گیر
 خر کاهلان را که دم می کشند
 به قطره ستان آب دریا چو میغ
 همان مشک سقا که تر می شود
 چنان خور تر و خشک این خوردگاه
 ۱۹۹۰ ببخش و بخور با زمان اندکی
 چو دادی و خوردی و ماندی بجای
 ز هر طعمه ای خوشگواریش بین
 چو با سرکه سازی مشو شیرخوار
 مده تن به آسانی و لهو و ناز
 ۱۹۹۵ به کار اندر آی این چه پژمردگی است
 به دست کسان کان گوهر مکن
 ترا دست و پای آن پرستشگرند
 پرستندگان گر چه داری هزار
 چو تو خدمت پای و نیروی دست
 که تا بر تو شادی نگردد تباه
 میفکن نظر بر حریفان خام
 رود با تو گستاخیی در سخن
 که تلخ است هرچ آن چو دریا خوری
 که تا پیش میرت شود چون سبوی
 به هفتاد خانه رسد بوی گند
 در و درگهت را کند مشکبوی
 عفونت بود بوی او در نهفت
 کند خاک را باد عنبر فروش
 وز او جز یکی نان برای تو نیست
 نه ای بهتر آخر تو از آفتاب
 که در گاو و خر شاید این یافتن
 ستوری برون آید از ناف گور
 ز گاوی به خر بایدهش برنشست
 نه بسیار مانند آنکه بسیار خورد
 در آروغ بسد باشد از ناگوار
 که بددل بود گاو بسیار شیر
 از آنست کبابی بخم می کشند
 به هنگام دادن بده بیدریغ
 از افشانندن آبش بدر می شود
 که اندازه طبع داری نگاه
 که برجای خویش است از این هر یکی
 جهان را تویی بهترین کدخدای
 حلاوت مسبین سازگارش بین
 که با شیر سرکه بود ناگوار
 سفر بین و اسباب رفتن بساز
 که پایان بیکاری انسدگی است
 اگر زنده ای دست و پای بزن
 که تا نگذری از تو در نگذرنند
 پرستشگران را میفکن ز کار
 حوالت کنی سوی پایین پرست

- ۲۰۰۰ چو پایین پرستت نمائد بجای
 چو یابی پرستنده نغزگوی
 پرستار بد مهر شیرین زبان
 به گفتار خوش مهر شاید نمود
 سخن تا توانی به آرم گویی
 سخن گفتن نرم فرزانی است
 سخن را که گوینده بدگو بود
 ز گفتار بد به بود فرمشی
 ز شغلی کز او شرمساری رسد
 ز هرچ آن نیابی شکینده باش
 ۲۰۱۰ امید خورش بهتر است از خورش
 نبینی که در گرمی آفتاب
 چو زیره به آب دهن می شکیب
 گلی کز نم ابر خوابش برد
 مستمکارگان را مکن یاوری
 به خون ریختن کمتر آور بسیج
 چه خواهی ز چندین سرانداختن
 بسا آب دیده که در میغ تست
 نترسی که شمشیر گردن زنت
 کجاوه چنان ران که تا یک دو میل
 ۲۰۲۰ بین تا چه خون در جهان ریختی
 بسا مملکت را که کردی خراب
 بدان راست ناید که در سبز باغ
 منه دل بر این سبز خنگ شمس
 دلی دارد از مهریانی تهی
 ۲۰۲۵ چو خاک از سکونت کمر بسته باش
 تو شاهی چو شاهین مشو تیزپر
 عنان کش دوان اسب اندیشه را
 به کاری که غم را دهی بستگی
 چو بایی گنه رای جنگ آوری
 ۲۰۳۰ به جز خونی و دزد آلوده دست
 ز دونان نگهدار پرخاش را
 چو شه به رعیت بداور شود
- نه آنکه بمانی تو بیدست و پای؟
 از او بیش از آن مهریانی مجوی
 به از بدخویی کو بود مهریان
 زبان ناخوش و مهریانی چه سود
 که تا مستمع گردد آرم جوی
 درستی نمودن ز دیوانگی است
 نه نیکو بود گرچه نیکو بود
 پشیمان نگردد کس از خامشی
 به صاحب عمل رنج و خواری رسد
 به امید خود را فریبنده باش
 به وعده بود زیره را پرورش
 حرامست بر زیره جز زیره آب
 به «آبت دهم» زیره را می فریب
 چو باران به سیل آید آبش برد
 که پرسند روزیت از این داوری
 براندیش از این کنده پای پیچ
 بدین گوی تا کی گرو باختن
 بسا خون که در گردن تیغ تست
 بگیری بخون کسی گردنت
 نبندازدت ناقه در پای پیل
 چه سرها بگردن درآویختی
 چو پرسند چون دادخواهی جواب
 گلی چند را سر درآری بداغ
 که هست ازدهایی برخ چون عروس
 چه دل کز تنش نیست نیز آگهی
 شتابان فلک شد تو آهسته باش
 به آهستگی کوش چون شیرنر
 که ره سنگلاخ است این بیشه را
 شتابندگی کن نه آهستگی
 به ار در میانه درنگ آوری
 بیخشای بر هر گناهی که هست
 دلیری مده بر خود او باش را
 رعیت به شه بر دلاور شود

مشو نرم گفتار با زبردست
 گلیم کسان را میر سر بزیر
 ۲۰۳۵ کفن حله شد کرم بادامه را
 ز پوشیدگان، راز پوشیده دار
 میاور به افسوس عمری بسر
 سخن زین نمط گر چه دارم بسی
 ترا کایت آسمانی بسود
 ۲۰۴۰ گرم تیز شد تیغ بر من گیر
 به تیغی چنین تیز بازوی شاه
 چو پرداخت زین درج در خامه را

که الماس از ارزیر گیرد شکست
 گلیم خود از پشم خود کن چو شیر
 که ابریشم از جان تند جامه را
 وز ایشان سخن نانیوشیده دار
 که افسوس باشد بر افسوسگر
 نگویم که به زین نگوید کسی
 ازین بیش گفتن زبانی بود
 ز تیزی بود تیغ را ناگزیر
 قسوی باد هر جا که راند سپاه
 پذیرفت شاه آن خردنامه را

سفر کردن اسکندر به پیغامبری

سحر گه که سر بر گرفتم ز خواب
 سریر سخن برکشیدم بلند
 ۲۰۴۵ به پیرایش نامه خسروی
 ز گنج سخن مهر برداشتم
 سر کلکم از گوهر انداختن
 درآمد خرامان سمن سینه‌ای
 که آشفته خویش چندین مباش
 ۲۰۵۰ نظر چون بر آینه انداختم
 دگر گونه دیدم در آن سبز باغ
 ز نرگس تهی یافتم خواب را
 سمن بر بنفشه کمین کرده بود
 از آن سگه رفته رفتم ز جای
 ۲۰۵۵ نه پایی که خود را سبک رو کنم
 خجل گشتم از روی بی رنگ خویش
 هراسیدم از دولت تیزگام
 از آن پیش کاید شبیخون خواب
 مگر خوابگاهی بدست آورم

برافروختم چهره چون آفتاب
 پراکندم از دل بر آتش سپند
 کهن سرو را باز دادم نوی
 در او دژ ناسفته نگذاشتم
 فلک را شکم خواست پرداختن
 به من داد تیغی در آینه‌ای
 بین خویشان خویشان بین مباش
 در او صورت خویش بشناختم
 که چون پرنیان بود در پر زاغ
 ندیدم جوان سرو شاداب را
 گل سرخ را زردی آزرده بود
 فروماندم اندر سخن سست رای
 نه دستی که نقش کهن نو کنم
 نوایی گرفتم بر آهنگ خویش
 که بگذارد این نقش را ناتمام
 به بنیاد این خانه کردم شتاب
 که جارید دروی نشست آورم

* * *

چنین گوید از گردش ماه و سال

۲۰۶۰ پزوهنده دور گردنده حال

مسجّل شد از وحی پیغمبری
 که نامش برآمد بدیوان رنج
 نوشتند بر نام اسکندروس
 بدو داد و او را بما در سپرد
 چنین گفت با مادر مهربان
 چنان کن که گویند بادا چنین
 چو مادر شدی مهر مادر نمای
 نگسهدار فرمان پسروردگار
 که فرمانبری به ز فرماندهی
 سپردم بتو شغل دیهیم و گاه
 ندانم که آیم بر اورنگ خویش
 نه تو خیره باشی نه من چشم زد
 بهش باش تا عاقبت چون بود
 نگسیرد زیانت به عذرآوری
 رها کرد بر مادر آن تاج و تخت

که چون نامه حکم اسکندری
 ز دیوان فروشست عنوان گنج
 بفرمود تا عبره روم و روس
 از آن پیش کز تخت خود رخت برد
 ۲۰۶۵ به اندرز بگشاد مهر از زبان
 که من رفتم اینک تو از داد و دین
 پدروار با بندگان خدای
 به پروردن داد و دین زینهار
 به فرمانبری کوش کارد بهی
 ۲۰۷۰ ضرورت مرا رفتنی شد براه
 گرفتم رهی دور فرسنگ پیش
 گر آیم چنان کن که از چشم بد
 وگر زامدن حال بیرون بود
 چنان کن که فردا در آن داوری
 ۲۰۷۵ سخن چون بسر برد برداشت رخت

بیرون رفتن اسکندر بعزم سفر

برو عرض کردند خود را تمام
 پسندیده تر صد هزار آمدش
 بمردانگی هر یکی لشکری
 پس و پیش لشکر کشیده قطار
 به لشکر کشی کوه را کرده چاک
 همه بارهاشان خورشهای خوش
 به زیر زر و زیور سرخ و زرد
 چو آهو گه تاختن گرم خیز
 گزین کرد صد صد همه پیشه کار
 برافراخت رایت ز ماهی به ماه
 به اسکندریه گذرگاه کرد
 بر او روزکی چند بنشست شاد
 که برد از جهان تخت خود بر سریر
 برو روشن آینه‌ای ساختن

بفرمود تا لشکر روم و شام
 از آن لشکر آنچه اختیار آمدش
 گزین کرد هر مردی از کشوری
 چهارش هزار اشتر از بهر بار
 ۲۰۸۰ هزارش نخستین از او بی سراک
 هزار دگر بختی بارکش
 هزار سوم ناقة ره نورد
 هزار چهارم نجیان تیز
 ز هر پیشه کاید جهان را بکار
 ۲۰۸۵ بدین سازمانی جهانگیر شاه
 ز مقدونیه روی در راه کرد
 سریر جهاننداری آنجا نهاد
 به آیین کیخسرو تخت گیر
 بفرمود میلی بر افراختن

- ۲۰۹۰ که از روی دریا به یکماهه راه
بدان تا بود دیده با نگاه تخت
چو ز آینه بینند پوشیده راز
اگر دشمنی سرکنازی کند
چو فارغ شد از تختگاهی چنان
۲۰۹۵ نخستین قدم سوی مغرب نهاد
و زانجا برون شد بعزمی درست
چو لختی زمین را طرف درنوشت
ز مقدس تنی چند غم یافته
تظلم کنان سوی راه آمدند
۲۱۰۰ که چون از تو پاکی پذیرفت خاک
به مقدس رسان رایت خویش را
در آن جای پاکان یک اهریمن است
مطیعان آن خانه ارجمند
طسریق پرستش رها می کند
۲۱۰۵ به خون ریختن سر برافراختست
همه در هراسیم از آن دیوزاد
سکندر چو دید آنچه زاریسی
ستم دیده را گشت فریادرس
چو از قدسیان این حکایت شنید
۲۱۱۰ حصار جهان را که در باز کرد
سکندر به قدس آمد از مرز روم
چو بیداد گر دشمن آگاه گشت
کمر بست و آمد به پیکار او
به اول شبیخون که آورد شاه
۲۱۱۵ چو بیدادگر بود خون ریختش
منادی برانگیخت تا در زمان
که هر کو براین خانه بیداد کرد
چو زو بستند آن خانه پاک را
برآسود از آن جای آسودگان
۲۱۲۰ جفای ستمکاره زو بازداشت
از او کار مقدس چو با ساز گشت
- نشان باز داد از سفید و سیاه
بر او دیده بانان بیدار بخت
بیدارنده تخت گویند باز
رقیب حرم چاره سازی کند
نشست از بررور عالی عنان
به مصر آمد آنجا دو روز ایستاد
بفرمان ایزد میان بست چست
ز پهلوی وادی درآمد به دشت
ز بیداد داور ستم یافته
عنان گیر انصاف شاه آمدند
بکن خانه پاک را نیز پاک
برافکن ز گینی بداندیش را
که با دوستان خدا دشمن است
نبینند از او جز گداز و گزند
پرستندگان را جفا می کند
بسی را بناحق سرانداختست
تویی دیو بند از تو خواهیم داد
وز آنسان برایشان ستمکاری
بفریاد نسامد ز فریاد کس
عنان سوی بیت المقدس کشید
ز بیت المقدس سر آغاز کرد
بدان تا برد فتنه زان مرز و بوم
که آواز داد آمد از کوه و دشت
نبود آگه از بخت بیدار او
بر آن راهزن دیو بریست راه
ز دروازه مقدس آویختش
ز بیداد او برکشاید زبان
بدین گونه بخت بدش یاد کرد
به عنبر برآمیخت آن خاک را
فروشت از او گرد آلودگان
به طاعتگری جای طاعت گذاشت
سوی ملک مغرب عنان تاز گشت

به افرنجه آورد از آنجا سپاه
 چو آمد گه دعوی و داوری
 کس از دانش و دین او سرنسافت
 چو آموخت بر هر کسی دین و داد ۲۱۲۵
 به رفتن دگر باره لشکر کشید
 به تعجیل می‌راند بر کوه و رود
 چو از ماندگی گشت پرداخته
 نمود از بیابان به دریا شتاب
 سه مه بر سر آب دریا نشست ۲۱۳۰
 از آن سو که خورشید می‌شد نهان
 جزیره بسی دید بسی آدمی
 بسی پیش باز آمدش جانور
 در او هیچ از ایشان نیامیختند
 سرانجام چون رفت راهی دراز ۲۱۳۵
 بیابانی از ریگ رخشنده زرد
 بر آن ریگ بوم ار کسی تاختی
 همانا که برجای ترکیب خاک
 چو یک مه در آن بادیه تاختند
 چو پایان آن وادی آمد پدید ۲۱۴۰
 در آن ژرف دریا شگفتی بماند
 محیط جهان موج هیبت نمود
 فرورفتن آفتاب از جهان
 حجاب معلق بود آن آب را
 فلک هر شبانروزی از اوج دور ۲۱۴۵
 به ما بر فرورفتن آفتاب
 همان چشمه گرم کوراست جای
 چو آبی به یکجا مهیا شود
 مغیب بود تا بود در مفاک
 در آن بحر کورا محیط است نام ۲۱۵۰
 چو خورشید پوشد جمال از جهان
 به وقت رحیل آفتاب بلند
 علم چون براندازد از اوج او

وز افرنجه بر اندلس کرد راه
 بدانش نمایی و دین آوری
 رهی دید روشن بر آن ره شتافت
 به هر بقعه طاعتگهی نونهاد
 به عالم گشایی علم برکشید
 کجا سبزه‌ای دید آمد فرود
 دگر باره شد عزم را ساخته
 در افکند کشتی به دریای آب
 نیاورد صیدی ز دریا بدست
 تکاپوی می‌کرد با هم‌رهان
 برون رفت و می‌شد ز می برزمی
 هم از آدمی هم ز جنس دگر
 وز او کوه بر کوه بگریختند
 نشیب زمین دید کامد فراز
 که جز طین اصغر نینگیخت گرد
 زمین زیرش آتش برانداختی
 ز ترکیب گوگرد بود آن مفاک
 از او نیز هم رخت پرداختند
 سکندر بدریای اعظم رسید
 که یونانیش اوقیانوس خواند
 از آن پیشتر جای رفتن نبود
 در آن ژرف دریا نبودی نهان
 نپوشیدی از دیده‌ها تاب را
 بدریا در افکندی از چشمه نور
 اشارت به چشمه است و دریای آب
 بدریا حوالت کند رهنمای
 شود حوض و زان حوض دریا شود
 معلق شود چون شود گردناک
 معلق بود آب دریا مدام
 پس عطف آن آب گردد نهان
 ز پرگار آن بحر پوشد پرند
 توان دیدنش در پس موج او

- ۲۱۵۵ چه لختی رود در سر آرد حجاب
 به دانش چنین می نماید قیاس
 چون آن چشمه گرم را دید شاه
 ز دانا پرسید کاین چشمه چیست
 چنین گفت دانا که این آب گرم
 در این پرده بسیار جستند راز
 ۲۱۶۰ من این قصه پرسیدم از چند پیر
 دهد هر کسی شرح آن نور پاک
 که داند که بیرون از این جلوه گاه
 سکندر بر آن ساحل آرام جست
 چو سیماب دید آب دریا سطر
 ۲۱۶۵ در آبی چنان کشتی آسان نرفت
 شه از ره شناسان پرسید راز
 که کشتی بر این آب چون افکنم
 ندیدند کار آزمایان صواب
 نمودند شه را که صد رهنمون
 ۲۱۷۰ دگر کاندرین آب سیماب فام
 سیاه و ستمکاره و سهمناک
 سیاست چنان دارد آن جانور
 دهد جان و دیگر نجنبد ز جای
 بتر زین همه آن کز این خانه دور
 ۲۱۷۵ بسی سنگ رنگین در آن موجگاه
 فروزنده چون مرقشیشای زر
 چو بیند در او دیده آدهمی
 و زان خرّمی جان دهد در زمان
 ولی هر چه باشد ز مثقال کم
 ۲۱۸۰ چو شد گفته این داستان شهریار
 چنان بود کان پیر گوینده گفت
 بفرمود تا بر هیونان مست
 همه دیده ها باز بندند چست
 وزان سنگ چندانکه آید بدست
 که آید نورد زمین در حساب
 دگر رهبری هست بر ره شناس
 نشد چشم او گرم در خوابگاه
 همیدون نگهبان این چشمه کیست
 بسا دیده ها را که برد آب شرم
 نیامد بکف هیچ سر رشته باز
 جوابی ندادست کس دلپذیر
 یکی گرد مرکز یکی زیر خاک
 کجا می کند جلوه خورشید و ماه؟
 سوی آب دریا شد و کام جست
 گذر بسته بر قطره دزدان ابر
 وگر رفت بی ره شناسان نرفت
 بسیجیدن کار و ترتیب ساز
 چگونه بنه زو برون افکنم
 که شاه افکند کشتی آنجا بر آب
 از این آب کشتی نیارد برون
 نهنگ ازدهایی است قصاصه نام
 چو دودی که آید برون از مفاک
 که بیننده چون بیندش یک نظر
 که باشد براهی چنین رهنمای؟
 یکی فرضه بینی چو تابنده نور
 همه ازرق و زرد و سرخ و سیاه
 منی و دو من کمتر و بیشتر
 بخندد ز بس شادی و خرّمی
 همان دیدن و دادن جان همان
 ز خاصیت افتد و گر صد بهم
 فرستاد و کرد آزمایش بکار
 تنی چند از آن سنگ بر خاک خفت
 به آن سنگ رنگین رسانند دست
 کنند آنکه آن سنگ را باز جست
 برندش برون بر هیونان مست

- ۲۱۸۵ همه زیر کرباسها کرده بند
 کسند آن هیونان از آن سنگ بار
 به فرمان پذیری رقیبان راه
 شه و لشکر از بیم چندان هلاک
 بفرمود شه تما از آن خاک زرد
 ۲۱۹۰ چو آمد بجایی که بُد آبگیر
 به فرمان او سنگها ریختند
 همه همچنان کرده کرباس پیچ
 به ترکیب آن سنگها بندبند
 برآورد کاخی چو بادام مغز
 ۲۱۹۵ گلی کرد گیرنده زان زردخاک
 درون را نیندود و خالی گذاشت
 شنیده چنین است از آموزگار
 فروریخت کرباس از آن روی سنگ
 برون بنا ماند بر جای خویش
 ۲۲۰۰ درون ماندگان خرقه انداختند
 هر آن راه رو کامد آنجا فراز
 طلب کرد و برباره چون ره ندید
 چو برباره شد سنگ را دید زود
 ز سنگی که در یک منش خون بود
 ۲۲۰۵ شنیدم ز شاهان یک آزادمرد
 فرستاد و این قصه را بازجست
 چو شاه آن بنا کرد از او رو بتافت
 چو ششماه دیگر بپیمود راه
 از آن ره که در پای پیل آمدش
 ۲۲۱۰ به سرچشمه نیل رغبت نمود
 شب و روز بسرطرف آن رودبار
 بدان رسته کان رود را بود میل
 بسی کوه و دشت از جهان در نوشت
 پدید آمد از دامن ریگ خشک
 ۲۲۱۵ کمر در کمر کوهی از خاره سنگ
 بر او راه بریسته پوینده را
- لفافه بر او باز پیچیده چند
 نمانند خود را در آن سنگسار
 بسجای آوریدند فرمان شاه
 گذشتند چون باد از آن زرد خاک
 شتریان صد اشتر گرانبار کرد
 برو بوم آنجا عمارت پذیر
 و زان سنگ بنیادی انگیختند
 کز ایشان یکی باز نگشاد هیچ
 برآورد بی در حصاری بلند
 همه یک بدیگر برآورده نغز
 برون بنا را براندود پاک
 که رازی در آن پرده پوشیده داشت
 که چون مدتی شد بر آن روزگار
 پدید آمد آن گوهر هفت رنگ
 کز اندودنش گل حرم داشت پیش
 بر آن خرقه بسیار جان باختند
 بسدیدار آن حصنش آمد نیاز
 کسندی برانداخت و بالا دوید
 چون آهن ربا زود از او جان ریود
 چو کوهی بهم برنهی چون بود
 شنید این سخن را و باور نکرد
 بر او قصه شد ز آزمایش درست
 ز دریا بسوی بیابان شتافت
 ستوه آمد از رنج رفتن سپاه
 گذر سوی دریای نیل آمدش
 که آن جایگه دیده نادیده بود
 دو اسبه همی راند بر کوه و غار
 همی شد چو آید سوی رود سیل
 بپایان رسید آخر آن کوه دشت
 بلندیکهی سبز با بوی مشک
 برآورده چون سبز مینا برنگ
 گذر گم شده راه جوینده را

از آن کوه میناوش آمد فرود
 که از رفتنش پای‌ها بود کند
 برانداختی جان به چنگال و مشت
 از آنسوی خود را درانداختی
 چو مرغان پریدی بر آن مرغزار
 کز ایشان نیامد یکی باز پس
 تو گفתי بر آن یافتی تاج و تخت
 که چشم از خیالش اثر یافتی
 در این چاره جویی بسی قصه راند
 در آن وحشت آباد بیگانگان]
 دو همراه باید به یکجا شدن
 به هر ده قدم منزلی ساختن
 برانداختن آنچه ناید بکار
 بسیکره ندیدن که آرد شکوه
 دگر باره دانا نظر برگماشت
 که مردی هنرمند پاکیزه رای
 همان خامه و کاغذش در نورد
 کز او دور دارد غم و درد را
 بود پور هم پشت با او براه
 بسود بسجده شیر زنجیر شیر
 بسفرزند خود بساز گوید سخن
 نسوید مسئالی به آهستگی
 نبرد دل از مهر و پیوند خویش
 که مجموعه‌ای بود از آن جمله حرف
 چو بچه که با شیر باشد دوان
 ز پایان آن پشته آمد بزیر
 بر شاه شد رفته از روی رنگ
 نوشته چنین بود کز رنج راه
 بدوزخ ره خویش کردم قیاس
 بر او هر که آمد ز خود دست شست
 فرود آمدن هیچ رویی نداشت
 ز بس تنگی ره به تنگ آمدم

کشیده عمود آن شتابنده رود
 یکی پشته بر راه او بود تند
 کسی کو بر آن پشته خارپشت
 زدی قهقهه چون بر او تاختی
 بر او گر یکی رفتی و گر هزار
 فرستاده بر پشته شد چند کس
 چه هر کس که بردی بر آن پشته رخت
 چنان چشم از آن خیل برتافتی
 سکندر جهان دیدگان را بخواند
 [چنان رای دیدند فرزندگان
 که نتوان بر این کوه تنها شدن
 سکونت نمودن در آن تاختن
 چو بر پشته رفتن گرفتی قرار
 به تدریج دیدن در آن سوی کوه
 بکردند از این نوع و سودی نداشت
 چنین شد در این داوری رهنمای
 نویسنده باشد جهان‌دیده مرد
 بود خوب فرزندی آن مرد را
 چو میل آورد سوی آن پشته گاه
 ببالا شود مرد و فرزند زیر
 گر او باز ناید خود از اصل و بن
 و گر زانکه دارد زبان بستگی
 فرو افکند سوی فرزند خویش
 به دست آوریدند مردی شگرف
 سوی کوه شد پیر و با او جوان
 دگر نیم روز آن جوان دلیر
 ز کاغذ گرفته نوردی به چنگ
 به شه داد کاغذ فروخواند شاه
 به جان آنچنان آمدم کز هراس
 ۲۲۲۵
 رهی، گفתי از تار یک موی رست
 در این ره که جز شکل مویی نداشت
 چو بر پشته خاره سنگ آمدم

- از آن سو که دیدم دلم پاره شد
 ۲۲۵۰ وز این سو ره پشته بی داغ بود
 پر از میوه و سبزه و آب و گل
 هوایی تر و مرزی آراسته
 هوا از لطافت در او مشک بیز
 تکش با تلاوش در آویخته
 ۲۲۵۵ از این سو همه زینت و زندگی
 بهشت این و آن هست دوزخ مرشت
 دگر کان بیابان که ما آمدیم
 کرا دل دهد کز چنین جای نغز
 من اینک شدم شاه بدرود باد
 ۲۲۶۰ شه از راز پنهان چو آگاه گشت
 نگفت آنچه برخواند با هیچکس
 چو دانست کانجا نشستن خطاست
 در آن ره ز رفتن نیاسود هیچ
 ز راه بیابان برون شد برنج
 ۲۲۶۵ رهش ریگ و اندوهش از ریگ بیش
 همه راه دشمن ز دام و دده
 ولیکن چو کردند آهنگ شاه
 کس از تیرگی ره نبردی برون
 کسی کو کشیدی سر از رای او
 ۲۲۷۰ برون از میانجی و از ترجمه
 سخن را بر آهنگشان ساز داد
 بدینگونه می کرد ره را نورد
 در آن ره نبودش جز آن هیچ کار
 دل آشنای را برافروختی
 ۲۲۷۵ چو زان دشت بگذشت چون دیو باد
 بیابانی از آتشین جوش او
 جز آن زر که باشد خدای آفرید
 جهان جوی از آن کان زر تافته
 چو لختی در آن دشت پیمود راه
 ۲۲۸۰ پدید آمد آن باغ زرین درخت
- خرد زان خطرناکی آواره شد
 طرف تا طرف باغ در باغ بود
 برآورده آواز مرغان دهل
 چنان کارزوش از خدا خواسته
 زمین از نداوت در او چشمه خیز
 چنین رودی از هر دو انگیخته
 وزان سو همه آرز و افکندگی
 بدوزخ نیاید کسی از بهشت
 ببین کز کجا تا کجا آمدیم
 نهد پای خود را در آن پای لغز
 شما شاد باشید من نیز شاد
 سپه راند از آن کوهپایه بدشت
 که تا هر دلی نارد آنجا هوس
 گذرگه طلب کرد بر دست راست
 نمی کرد جز راه رفتن بسیج
 چو ریگ بیابان روان کرده گنج
 تف و آهش از جوشش دیگ بیش
 بهر گوشه‌ای لشگری صف زده
 ز ظلمت شدی ره بر ایشان سپاه
 مگر رخصت شه شدی رهنمون
 شدی جای او کننده پای او
 بدانست یک یک زبان همه
 جواب سزاوارشان باز داد
 زمان زیر گردون زمین زیرگرد
 که چون باد بردی ز دلها غبار
 به بیگانگان دین درآموختی
 قدم در دگر دیوالخی نهاد
 زبانی سخن گفته در گوش او
 کس از رستنیها گیاهی ندید
 بخندید چون طفل زریافته
 بسباغ ارم یافت آرامگاه
 که شداد از آن یافت آن تاج و تخت

درون رفت سالار گیتی نورد
 یکایک درختانش از میوه پر
 ز هر سو درآویخته سیب و نار
 ز نارنج سیمین و زرین ترنج
 ۲۲۸۵ بهارش جواهر زمین کیمیا
 بساطی کشیده در آن صحن باغ
 دو تندبسی از زر برانگیخته
 چو در چشم پیکرشناس آمدی
 ز بسلورتر حوضه‌ای ساخته
 ۲۲۹۰ در او ماهیان کرده از جزع ناب
 دو خشتی برآورده قصری عظیم
 چو شه شد در آن قصر فرخ سرشت
 چو بسیار برگشت پیرامنش
 رواقی جداگانه دید از عقیق
 ۲۲۹۵ در او گنبدی روشن از زرناب
 نیفتاده گردی بر آن زر خشک
 درون رفت سالار فرهنگ و هوش
 ستودانی از جزع تابنده دید
 نهاده بر آن فرش مینا سرشت
 ۲۳۰۰ نوشته بر آن کای خداوند زور
 در این دخمه خفته است شداد عاد
 به آرم کن سوی ما تاختن
 بکن سترپوشی که پوشیده‌ام
 نگهدار ناموس ما در نهفت
 ۲۳۰۵ اگر خفته‌ای را در این خوابگاه
 سرانجام این گنبد تیز گشت
 تنش را نمک سود موران کند
 بلی هر کس از بهر ایوان خویش
 ولیکن چو بینی سرانجام کار
 ۲۳۱۰ که داند که شداد را پای و دست
 غبار پراکنده را در مفاک
 از آن تن که بادش پراکنده کرد

زمسین از درختان زر دید زرد
 همه میوه بیجاده و لعل و در
 همه نار یاقوت و یاقوت بار
 فریب آمده با نظرها به غنج
 ز بیجاده گل وز زمرد گیا
 ز گوهر برافروخته چون چراغ
 ز هر صورتی قالبی ریخته
 اگر زر نبودی هراس آمدی
 چو یخ پاره سیم بگداخته
 نماینده‌تر زانکه ماهی در آب
 یکی خشت از زر دگر خشت سیم
 گمان برد کامد به قصر بهشت
 دریده شد از گنج زر دامنش
 ز بنیاد تا سر بگوهر غریق
 درخشنده چون گنبد آفتاب
 بجز سونش عنبر و گرد مشک
 چو در گنبد آسمان‌ها سروش
 کز او بوی کافورتر می‌دمید
 یکی لوح یاقوت مینا نوشت
 که رانی سوی این ستودان ستور
 کز اورنگ و رونق گرفت این سواد
 مکن قصد برقع برانداختن
 برسوایسی کس نکوشیده‌ام
 که خواهی تو نیز اندر این خاک خفت
 برآرند گنبد ز سنگ سیاه
 ز دیوار گنبد درآرد بدشت
 سرش خاک سم ستوران کند
 ستونی کند بر ستودان خویش
 بردبادش از هر سوی چون غبار
 به نعل ستور که خواهد شکست
 رها کن که هم خاک به جای خاک
 نشانی نبینی جز این گور زرد

بترس از چنین روز و با ما بساز
 که آخر تو نیز آدمیزاده‌ای
 سر و تاج ما هم بفرمان تست
 سپاه ترا بس شد این پای رنج
 ترا باد و بامات کاری مباد
 چو لوحی شد از شاخ آویخته
 بسا قطره آب کز دیده راند
 بر آن خوابگه کرد لختی نثار
 به آن گنج و گوهر نیالود دست
 یکی میوه چیدن دریغ آمدش
 به عمری دراز است پرداخته
 نه خود برگرفت و نه کس را گذاشت
 زر ده دهی سیم ده پنج بود
 برو بوم خود را همی کرد یاد
 گروهی دَدِ آدمی سار دید
 به بیغول غارها جای گیر
 چه دارند از افسانه‌ها سرگذشت
 که دارد در این دشت مأوای خود
 که دور است از این بادیه ابر و آب
 خورشهای ما صید صحرای ماست
 بر سم ددان زندگانی کنیم
 کنیم آلت جامه از موی و چرم
 بود آب بر آتش از آفتاب
 بود آتش ما در این شهر بند
 دم ما کند زان نسیم آبخور
 وزین بدتر انجام و آغاز نیست
 که دارند ماوا در این دشت و کوه
 که پرند دروی نیارد پرید
 که هرگز نگیرند خو با کسی
 که آن برنخیزد زما در دو ماه
 پرسیم از او چون شود پای بست
 به ما بر چرا سرفشانی کنید

تو نیز ای گشاینده قفل راز
 مباحش ایمن از زانکه آزاده‌ای
 ۳۳۱۵ همه گنج این گنجدان آن تست
 گشاده‌ست پیش تو درهای گنج
 ببر گنج و زان بر تو باری مباد
 سکندر به آن لوح ناریخته
 از آن خط که چون قطره آب خواند
 ۳۳۲۰ چو از چشم گرینده اشکبار
 برون رفت وزان گنجدان رخت بست
 ز باغی که در بیع تیغ آمدش
 چو دانست کان فرش زر ساخته
 از آن گنجدان کان همه گنج داشت
 ۳۳۲۵ همه راه او خود پر از گنج بود
 دگر باره سر در بیابان نهاد
 چو یک نیمه راه بیابان برید
 بیابانی سیه‌تر ز قیر
 پرسیدشان کاندین ساده دشت
 ۳۳۳۰ گذشت از شما کیست از دام و دد
 چنین باز دادند شه را جواب
 در این ژرف صحرا که مأوای ماست
 در این دشت نخجیر بانی کنیم
 خوریم آنچه زان صید یابیم نرم
 ۳۳۳۵ نه آتش بکار آید اینجا نه آب
 به روز سپید آفتاب بلند
 ز شبیم چو گردد هوا نیز تر
 در این کنج ما را جز این ساز نیست
 همان نیز پرسی ز دیگر گروه
 ۳۳۴۰ در این آتشین دشت بن ناپدید
 بیابانیانند وحشی بسی
 ببرند چندان به یک روز راه
 از ایشان به ما یک یک آید بدست
 که بی آب چون زندگانی کنید

- ۲۳۲۵ نمایند کباب از بنه زهر ماست
 نسازیم چون مار با هیچ کس
 ز شغل شما چون نیایم سود
 دگرگونه پر سیمشان در نهفت
 که چندانکه رفتید بالا و پست
 به پایان این بادیه کس رسید ۲۳۳۰
 به پاسخ چنین گفته‌اند آن گروه
 دویدیم چون آهوان سال و ماه
 بیابانیانی دگر دیده‌ایم
 که بیرون از این گنبد قیرگون
 نشان داده‌اند از بر خویش دور ۲۳۳۵
 یکی شهر چون بیشه مشک بید
 نکو روی و خوش خلق و نیکو خصال
 و گر نیز پانصد برآید دگر
 بسرون از وطن‌گاه آن دلکشان
 از آن نیز بیرون در آن خاک پست ۲۳۴۰
 در او نیست روینده را آب خورد
 چو زو رستنی بر نیاید ز خاک
 همین است رازی که ما جسته‌ایم
 سکندر به آن خلق صاحب نیاز
 در آموختشان رسم و آیین خویش ۲۳۴۵
 وز ایشان به هنجارهای درست
 چو گشتند از او آن اسیران او
 چو زو کار خود سازور یافتند
 از آن خاک جوشان و باد سموم
 سکندر در آن دشت بی‌گاه و گاه ۲۳۵۰
 سرانجام کان ره به پایان رسید
 هم از آب دریا بدریا کنار
 فکندند ماهی بر آن چشمه رخت
 دگر باره کشتی بسی ساختند
 چو دریا بریدند یکماه پیش ۲۳۵۵
 چو از تاب انجم شب تبزده
- ز تری هوایی است کز بهر ماست
 خورشهای ما سوسمار است و بس
 شما را پرستش چه باید نمود
 چه هنگام خورد و چه هنگام خفت
 در این بادیه کباب ناید بدست
 همان پیکری دیگر از خلق دید
 که بسیار گشتیم در دشت و کوه
 بسپایان وادی نبردیم راه
 وز ایشان خبر نیز پرسیده‌ایم
 نشانی دگر می‌دهد رهنمون
 بدانجا که خورشید را نیست نور
 در او آدمسی پیکرانی سفید
 ز پانصد یکی را فزون است سال
 نبینی ز پسیری کسی را اثر
 بما کس ندادست دیگر نشان
 بسی کوه و صحرای نادیده هست
 که گرماش گرم است و سرماش سرد
 در او جانور چون نگرده هلاک؟
 ز دیگر حکایت ورق شسته‌ایم
 ببخشود و بخشیدشان برگ و ساز
 برافروختشان دانش از دین خویش
 سوی ربع مسکون نشان باز جست
 به شفقت نوازش پذیران او
 به ره بردنش زود بشتافتند
 نمودند راهش به آباد بوم
 دو اسبه همی رفت پیراه و راه
 دگر باره شد عطف دریا پدید
 تلاوشگهی دید چون چشمه سار
 برآسوده گشتند از آن رنج سخت
 ز ساحل بدریا درانداختند
 بخشکی رساندند بنگاه خویش
 بسپچیده چون مار عقرب زده

ز بساد جنوبی برآمد نسیم
گرفتند یک هفته آنجا قسرار
به مرهم رسیدند از آن خستگی
دل رهروان رست از اندوه و بیم
که هم سایه بان بود و هم چشمه سار
ز تن رنجشان شد به آهستگی

رسیدن اسکندر به قریه سرپرستان

۳۳۸۰ مغانی دلم دور گشت از شکیب
سماعی که چون دل بگوش آورد
سماعی ده امشب مرا دلفریب
ز بیهوشیم باز هوش آورد

* * *

سخن سنج این درج گوهر نگار
که شه چون ز مشرق برون برد رخت
هوای جهان دید سازنده تر
۳۳۸۵ چو قاروره صبح نارنج بوی
از آن کوچگه رخت پرداختند
نمودند منزل شناسان راه
دهی بیند آراسته چون بهشت
در او مردمانی همه سرپرست
۳۳۹۰ مگر شاهشان در پناه آورد
چو شب خون خورشید در جام کرد
چو طاووس خورشید بگشاد بال
جهانجوی بر بارگی بست رخت
خرامنده می رفت بر پشت بور
۳۳۹۵ پدید آمد آن سبزه و جوی و باغ
دهی چون بهشتی برافروخته
چو شه در ده سرپرستان رسید
خدایی نه و دهخدایان بسی
خمی هر کس از گل برانگیخته
۳۴۰۰ جداگانه در روغن هر خمی
پس سی چهل روز یا بیشتر
سری بودی از مغز و از پی تهی
ز درج این چنین کرد گوهر نثار
به عرض جنوبی برافراخت تخت
زمانه زمین را نوازنده تر
ترنجی شد از آب این سبز جوی
سوی کوچگاهی دگر ساختند
که چون شه کند کوچ از این کوچگاه
سوادش پر از سبزه و آب و کشت
رها کرده فرمان یزدان ز دست
وزان گسمرهی باز راه آورد
در آن منزل آن شب شه آرام کرد
زراندود شد لاجوردی هلال
ز فتراک او سربر آورد بسخت
به گور افگنی همچو بهرام گور
جهان در جهان روشنی چون چراغ
بهشتی صفت حله بردوخته
دهی دید و ده میزبان را ندید
نه در کس دهایی نه در ده کسی
ز کسجد در او روغنی ریخته
فکنده ز نامردمی مردمی
کشیدندی از مرد سرگشته سر
فرومانده بر تن همه فریهی

- ۲۲۰۵ که امشب چه نیک و بد آید پدید
صدایسی برون آمدی از نهفت
که فردا چنین باشد از گرم و سرد
گرفتندی آن نقش را در خیال
چو دانست فرمانده چاره ساز
۲۲۱۰ بسفرمود تا کله‌ها بشکنند
بسی حجت انگیخت رایش درست
در آموختشان رسم دین پروری
بر آن قوم صاحب‌دلی برگماشت
چو شد کار آن کشور آراسته
۲۲۱۵ به فرسخ رکابی و خرّم دلی
ره انجام را زیر زین رام کرد
رهی پیچ بر پیچ تاریک و تنگ
پدیدار شد تیغ کوهی بلند
پس و پیش آن کوه را دید شاه
۲۲۲۰ برآورد لشکر بر آن تیغ کوه
ز تیزی و سختی که آن کوه بود
چو شه دید کز سنگ پولادسای
بفرمود تا از تن گاو و گور
نمدها و کرباسهای سطر
۲۲۲۵ همان رهگذرها برو بند پاک
به فرمان شه راه می‌روفتند
از آنسان که بودند فرایش راه
یکی مشت سنگ آوردند پیش
به نعل ستوران دَرَش یافتیم
۲۲۳۰ بسی کوفتیمش به پولاد سخت
بر آن سنگ زد شاه شمشیر تیز
به هر جوهری ساختندش خراش
چو شه دید کو سنگ را آس کرد
همی گفت با هر کس از هر دری
- وز او باز جستندی احوال خویش
شدندی بر آن کله فریاد خوان
همان روز فردا چه خواهد رسید
صدایسی که مانده باشد بگفت
چنین نقش دارد جهان در نورد
چنین بودشان گردش ماه و سال
که تعلیم دیو است از آن گونه راز
خس روغن از خانه‌ها برکنند
که تا دورشان کرد از آن رای سست
طریق خدایسی و پیغمبری
که داند دلی چند را پاس داشت
روا رو شد از راه برخاسته
برون راند از و شاه یک منزلی
چو انجم در آن ره کم آرام کرد
همه راه پر خار و پر خاره سنگ
که از بر شدن بود جان را گزند
ضرورت بر او کرد بایست راه
ز رنج آمده تیغ داران ستوه
سم چارپایان در آن سنگ سود
خراشیده می‌شد سم چارپای
بچرم اندر آرند سم ستور
بسبندند بر پای پویان هزیر
ز سنگی که پوینده زو شد هلاک
گریوه به پولاد می‌کوفتند
تنی چند رفتند نزدیک شاه
که سم ستوران از این است ریش
بسختی از آن نعل برتافتیم
نشد پاره پولاد شد لخت لخت
نبرید و شمشیر شد ریز ریز
به از زیر برخاست از وی تراش
ز برندگی نامش الماس کرد
که هست این گرانمایه‌تر جوهری

- ۲۲۳۵ بدان تا پژوهش سگالی کنند
نموش به هر جنگجوی سپرد
چو افتاد در لشکر این گفتگوی
بسی باز جستند بالا و پست
کمر بر کمر بست بر گرد کوه
۲۲۴۰ فراوان در آن وادی الماس بود
چو دریا که گوهر درآرد بغار
ز ماران در او صد هزاران بجوش
مگر زان شد آن ره ز ماران برنج
همان راه گنجینه دشوار بود
۲۲۴۵ چو شه دید کان کان الماس خیز
هم از ترس ماران و هم از رنج راه
نظر کرد هر سو چو نظاره‌ای
عقاب سیه بر کمرهای سنگ
چوزان سان عقابان پرنده دید
۲۲۵۰ بفرمود کارند میشی هزار
گلو باز بزنند یکباره شان
کجا کان الماس بینند زیر
به فرمانبری زانکه فرمان نکوست
کجا کان الماس بدتاختند
۲۲۵۵ چو الماس دو سیده شد بر کباب
کباب و نمک هر دو برداشتند
ببردند و خوردند بالای کوه
هر الماس کز گوشت افتاده بود
شه الماسها را بهم گرد کرد
۲۲۶۰ وز آنجا سوی پستی آورد میل
در آن پویه تعجیل می ساختند
سستوران ز نعل آتش انگیخته
چو رفتند یکماه از آن راه پیش
هم آخر به نیروی بخت بلند
۲۲۶۵ برون برد شه رخت از آن سنگلاخ
در آن زرع گه کشتزاری شگرف
- ره خویش از الماس خالی کنند
که تا راه داند به آن سنگ برد
میان بست هر کس بدین جستجوی
گرانمایه جوهر کم آمد بدست
یکی وادیی بود دریا شکوه
که روشن تر از آب در طاس بود
نه دریای ماهی که دریای مار
که دیدست ماران گوهر فروش
که بی مار نتوان شدن سوی گنج
طریق شدن ناپدیدار بود
گذرگاه دارد چو الماس تیز
کسی سوی وادی نرفت از سپاه
بدان تا بدست آورد چاره‌ای
بسی دید هر یک شکاری به چنگ
عقابین اندیشه در ره کشید
نشینند کان فریه است یا نزار
کنند آنگه از یکدیگر پاره‌شان
بر آن کان فشانند یک یک دلیر
از آن گوسفندان کشیدند پوست
از آن گوشت لختی برانداختند
بجنبش در آمد ز هر سو عقاب
در آن غار جز مار نگذاشتند
پس هر عقابی دوان ده گروه
بر شاه برد آنکه آزاده بود
بدش آبگون بود و نیکوش زرد
فرود آمد از کوه چون تند سیل
رهی بی قلاوز همی تاختند
بجای خوی از سینه خون ریخته
سم بادپایان شد از پویه ریش
سپاه از گله رست و شاه از گزند
عمارتگهی دید و جایی فراخ
نوازش گرفته ز باران و برف

ز سبزی و تری و تابندگی
 ز تاراج آن سبزه پسی کرده گم
 جوانی در آن کشته چون شیر مست
 ۲۳۷۰ ز خوبی و چالاکی پیکرش
 فروزنده بیلش چو زرین کلید
 گهی بیل برداشت و گه می نهاد
 جهاندار خواندش به آرم و گفت
 جوانی و خوبی و بیدار مغز
 ۲۳۷۵ نه کار تو شد بیل برداشتن
 بدین فرخی گوهری تابناک
 بیا تا ترا پادشاهی دهم
 به پاسخ کشاورز آینه رای
 چنین گفت کای رایض روزگار
 ۲۳۸۰ چنان ده بهر پیشه ور پیشه‌ای
 به جز دانه کاری مرا کار نیست
 کشاورز را جای باید درشت
 تنم در درشتی گرفتست چرم
 تن سخت کو نازینی کند
 ۲۳۸۵ خوش آمد جهان جوی را پاسخش
 خبر باز پرسیدش از کردگار
 که شد پاسدار تو در خفت و خیز؟
 که را می پرستی که را بنده‌ای؟
 جوانمرد گفت ای ز گیتی خدای
 ۲۳۹۰ در آن کس دل خویش بستم، که تو
 برآرنده آسمان کس بود
 شب و روز پیش جهان آفرین
 بدین چشم و ابروی آراسته
 بدیگر کرمها که با من نمود
 ۲۳۹۵ سپاسش برم، واجب آید سپاس
 ترا کامدستی به پیغمبری
 ترا دیده‌ام پیشتر زین بخراب
 کنون کامدی وان خبر شد عیان

بدو جان و دل را شتابندگی
 بسیج سواران بیگانه سم
 برهنه سروپای بیلی بدست
 سزاوار تساج کسبانی سرش
 نشان برومندی از وی پدید
 گهی بند می بست و گه می گشاد
 که خوی تو با خاک چون گشت جفت
 ز نغزان نیاید مگر کار نغز
 سویرانهای دانه‌ای کاشتن
 نه فرخ بود هم ترازوی خاک
 ز پیکار خاکت رهایی دهم
 چو آورده بد شرط خدمت بجای
 همه تو سنان از تو آموزگار
 که در خلقتش ناید اندیشه‌ای
 به من پادشاهی سزاوار نیست
 چو نرمی ببیند شود کوز پشت
 هلاک درشتان بود جای نرم
 چو راضی بود کانگینی کند
 ثنا گفت سرگفتن فرخش
 کز این سان ترا کیست پروردگار
 پناهت کجا کرد بازار تیز؟
 نظر بر کدامین ره افکنده‌ای؟
 به پیغمبری خلق را رهنمای
 همان قبله را می پرستم، که تو
 نگسارنده کوه و صحرا و رود
 نهم چند ره روی خود بر زمین
 کز ینسان به من داد ناخواسته
 که از هر یکم هست صد گونه سود
 برآنکس که او باشد ایزد شناس
 پسذیرفتم از راه دیسن پروری
 بتو زنده گشتم چو ماهی به آب
 بخدمتگری چون نبندم میان

- نگویم جهان چون تویی ناورید
 ۲۵۰۰ جهان را تویی مایه خرمی
 سکندر به آن پاک سیرت جوان
 ثنا گفت و بر تارکش بوسه داد
 بر آراستش خلعت خسروی
 در آن مرز و آن مرغزار فراخ
 ۲۵۰۵ شبانروزی آسوده شد با سپاه
 چو سالار این هفت خروار کوس
 دگر باره شه رفتن آغاز کرد
 چو زان مرحله منزلی چند راند
 فروزنده مرزی چو روشن بهشت
 ۲۵۱۰ درخت گل و سبزه و آب روان
 جز آتش خلل نی که ناکشته بود
 بپرسید کاین مرز را نام چیست
 کشاورز و گاو آهن و گاو کور
 یکی از مسقیمان آن زرع گاه
 ۲۵۱۵ که اقصای این دلگشاینده مرز
 در او هر چه کاری به هنگام خویش
 ولیکن ز بیداد یسابد گزند
 اگر داد بودی و داور بسی
 به انصاف و داد آرد این خاک بر
 ۲۵۲۰ چو از دخل او گردد انصاف کم
 به یک جو که در مالش آرند میل
 سبک منجنیق است بازوی او
 چو خسرو خبر یافت کان خاک و آب
 در او بندی از عدل بنیاد کرد
 ۲۵۲۵ به آبادیش داد منشور خویش
 دهد هر کسی مال خود را زکات
 در اوره نیابد برات آوری
- جهان آفرین چون تویی نافرید
 ز سد تو دارد جهان محکمی
 که بودش سر و مایه خسروان
 همان نام یزدان بر او کرد یاد
 بدین خدا گشت پشتش قوی
 که هم سرخ گل بود و هم سبز شاخ
 سبکتر شد آن خستگیهای راه
 بر آورد بانگ از گلوی خروس
 دگر ره بسیج سفر مساز کرد
 به مرزی دگر باز منزل رساند
 زمین های آن جمله بی کار و کشت
 عمارتگهی در خور خسروان
 زمینی به آبی در آغشته بود
 سر و سرور این بر و بوم کیست
 کجا در چنین ده کند گاو هو
 چنین گفت بعد از زمین بوس شاه
 حوالی بسی دارد از بهر ورز
 یکی زو هزار آورد بلکه بیش
 نگرده کس از دخل او بهره مند
 ده آباد بودی و در ده کسی
 تسباهی پسذیرد ز بیدادگر
 بسوزد ز گرمی بپوسد ز نم
 جو و گندمش را برد باد و سیل
 که گردد بیک جو ترا زوی او
 ز بیداد بیدادگر شد خراب
 همان نامش اسکندر آباد کرد
 که هر کس دهد حق مزدور خویش
 به تاراجشان کس نیارد برات
 هزار آفرین بر چنان دآوری

رسیدن اسکندر به بتخانه قندهار

مغنی مدار از غنا دست باز که این کار بی ساز ناید بساز
کسی را که این ساز یاری کند طرب با دلش سازگاری کند

* * *

۲۵۳۰ خوشا نزهت باغ در نوبهار
بنفشه طلایه کنان گرد باغ
ز خون مغز مرغان بجوش آمده
شکم کرده پر زیر شمشاد و سرو
به رقص آمده آهوان یک سره
۲۵۳۵ بساط گل افکنده برطرف جوی
نسیم گل و ناله فاخته
چو خوشتر در این فصل از آواز رود
سراینده ترک با چشم تنگ
بسی ساز ابریشم از ناز او
۲۵۴۰ سخنهای بر سخته بر بانگ ساز
از او بوسه وز تو غزلهای تر
[به بوسه غزلهای تر می دهی
دلم باز طوطی نهاد آمده است
چو کوه از ریاحین کفل گرد کرد
۲۵۴۵ گیا خواره را گل ز گردن گذشت
گل تر برون آمد از خار خشک
به عنبر خوری نرگس خوابناک
به فصلی چنین شاه ایران و روم
دگر باره بر مرز هندوستان
۲۵۵۰ از آنجا به مشرق علم برفراخت
از آن راه چون دوزخ تافته
در آمد به آن شهر مینو سرشت
بهاری در او دید چون نوبهار
عروسان بت روی دروی بسی

جوان گشته هم روز و هم روزگار
همان نرگس آورده بر کف چراغ
دل از جوش خون در خروش آمده
خروس صراحی ز خون تذرو
ز دشت آید آواز آهو بره
به رامشگری بلبلان نغزگوی
چو یاران محرم بهم ساخته
وزان آب گل کز گل آید فرود
فرو هشته گیسو به گیسوی چنگ
دریسه بر ابریشم ساز او
تو گویی و او گوید از چنگ باز
یکی چون طبرزد یکی چون شکر
طبرزد ستانی شکر می دهی]
که هندوستانش بیاد آمده است
بر آمیخت شنگرف بالا جورد
نفیر گوزن آمد از کوه و دشت
بنفشه بر آمیخت عنبر به مشک
چو کافور تر سر برون زد ز خاک
ز ویرانی آمد به آباد بوم
گذر کرد چون باد بر بوستان
یکی ماه بر دشت و بر کوه تاخت
کز او پشت ماهی تبش یافته
که ترکانش خوانند گنگ بهشت
پرستشگهی نام او قندهار
پرستنده بت شده هر کسی

- ۲۵۵۵ در آن خانه از زر بتی ساخته
 سر و تاج آن پیکر دلربای
 دو گوهر بچشم اندرون دوخته
 فروزنده در صحن آن تازہ باغ
 بفرمود شه تا برآرند گرد
 زر و گوهرش برگشایند زود
 ۲۵۶۰ سخنگو یکی لعبت از کنج کاخ
 به گیسو غبار از ره شاه رفت
 که شاه جهان داور دادگر
 به زر و بگوهر ندارد نیاز
 ۲۵۶۵ دگر کاین بت از گفته راستان
 اگر شاه فرمان دهد در سخن
 جهاندار فرمود کان دلنواز
 دگر ره پری پیکر مشک خال
 دعا گفت و گفت این فروزنده کاخ
 ۲۵۷۰ از آن پیش کابین بتخانه داشت
 دو مرغ آمدند از بیابان نخست
 نشستند بر گنبد این سرای
 همه شهر مانده در ایشان شگفت
 بر این چون برآمد زمانی دراز
 ۲۵۷۵ بزرگان که این مملکت داشتند
 [ندیدند همتای آن در جهان
 [طمع بر دل هر کسی کرد راه
 پدید آمد اندر میان داوری
 بر آن رفت میثاق آن انجمن
 ۲۵۸۰ بتی ساختند این همه زر در او
 دری کان، ره آورد مرغ هواست
 ز خورشید گیرد همه دیده نور
 چراغی که کوران بدان خرمنند
 مکن بسیوه چند را گرم داغ
 ۲۵۸۵ بت خوش زبان چون سخن یاد کرد
 نوشت از سر پیکر آن نگار
- بر آن خانه گنجی برانداخته
 برآورده تا طاق گنبدسرای
 چو روشن دو شمع برافروخته
 ز بس شبچراغی بشب چون چراغ
 ز تمثال آن پیکر سال خورد
 که بابت زیان بود و با خلق سود
 مسوی شاه شد کرده ابرو فراخ
 بسی آفرین کرد بر شاه و گفت
 که از خاور اوراست تا باختر
 که گیتی فروز است و گردن فراز
 فریبنده دارد یکسی داستان
 فروگویم آن داستان کهن
 گشاید در ذرج یاقوت باز
 گشاد از لب چشمه آب زلال
 که زرین درخت است و پیروزه شاخ
 یکی گنبد نیم ویرانه داشت
 گرفته دو گوهر به منقار چست
 ز فیروزی و فرخی چون همای
 که چون شاید آن مرغکان را گرفت
 فکندند گوهر پریدند باز
 بر آن گوهر اندیشه بگماشتند
 فرو می چکید آبشان از دهان]
 که بر گوهر او را بود دستگاه]
 خرد کردشان عاقبت پاوری
 که از بهر بتخانه خویشتن
 بجای دو چشم این دو گوهر در او
 گرش آسمان برنگیرد رواست
 ز ما کی کند دیده خورشید دور
 در او روشنان باد کمتر دمنند
 شب بسیوگانرا مکن بسی چراغ
 بت بسی زیان را شه آزاد کرد
 که با داغ اسکندر است این شکار

بر آن قهرمانان نیاورد قهر
 کز او خیره شد چشم گوهر کشان
 نگهداشت برخی و برخی بداد
 درآورد سسر با بیابانیان
 گهی منزلش تنگ و گاهی فراخ
 به ایشان سخن گفت و زایشان شنید
 ز دین توتیای بصر دادشان
 دگر ره درآمد بهرگار چین
 برآراست نزلی سزاوار او
 جهان پر شد از گنج و از خواسته
 شهنش حشمتی بیش از اندازه کرد
 کبودی درآمد بدیبای زرد
 سخن شد ز هر کشوری بیش و کم
 همه عهدها تازه کردند باز
 درآموخت آیات و آیین او
 قراخان هندو شد آتش پرست
 کز این مرحله کوچ سازیم زود
 بدریا نشستن هوایی است نرم
 در او نیک و بد را تماشا کنم
 ببینم نمودارهای شگرف
 برافروزی از خود گذرگاه من
 که آیم سوی راه باره شناس
 که قاصد کند راه را جستجوی
 که شب روز را تاج بر سر نهاد
 که پوید سوی راه با همراهمان
 کز او هر یکی شاه شهری سزید
 به مقدار حاجت بکار آمدش
 یله کرد و بگذشت از آن کوچگاه
 جریده به همراهی و رهبری
 سلاحی که باید ز شمشیر و ترگ
 خردمند و مردانه و مردکار
 همه ره زر مغربی ریختند

چو دید آن پریخ که دارای دهر
 یکی گنج پوشیده دادش نشان
 شه آن گنج آکنده را برگشاد
 ۲۵۹۰ دگر ره ز مسینوی روحانیان
 بسی راند بر شوره و سنگلاخ
 به هر بقعه‌ای کادمی زاد دید
 ز یزدان پرستی خبر دادشان
 ز پرگار مشرق، زمین بر زمین
 ۲۵۹۵ چو خاقان خبر یافت از کار او
 به درگاه شاه آمد آراسته
 دگر ره زمین بویس شه تازه کرد
 چو از آمیزش این خم لاجورد
 نشستند کشور خدایان بهم
 ۲۶۰۰ پس آنگه دو شه روزگار دراز
 پذیرفت خاقان از او دین او
 دگر روز چون چهره در مهر بست
 سکندر اشارت به خاقان نمود
 ورا گفت اگر چند جایی است گرم
 ۲۶۰۵ بدان تا چو آهنگ دریا کنم
 شگفتی که باشد به دریای ژرف
 به شرطی که باشی تو همراه من
 پذیرفت خاقان که دارم سپاس
 بر آن هر دو را ختم شد گفتگوی
 ۲۶۱۰ به نیک اختری روزی از بامداد
 چنان رای زد تاجدار جهان
 تسی ده هزار از سپه برگزید
 بنه نیز چندانکه خوار آمدش
 دگر مابقی را ز گنج و سپاه
 ۲۶۱۵ همان خان خانان بخدمتگری
 به اندازه او نیز برداشت برگ
 سپه نیز با او تسی ده هزار
 عزیمت سوی مشرق انگیختند

شکار افکنان هر سویی خیل خیل
 نبردند پهلو به آرامگاه
 بپایین دریا فرود آمدند
 علم‌ها به انجم برافراختند
 که دریا کناری است اینجا شگرف
 همه شب برآیند از این فرضه‌گاه
 غناها سرایند و بازی کنند
 شود بیهش از لطف آوازشان
 که در هیچ بحری نگفته است کس
 طرب می‌کنند آن گرامی گروه
 به آب سیه سرفرو می‌برند
 کند لشکر از طرف دریا رحیل
 ستاره در گنج گوهر گشاد
 روان گشت بسی لشکر و بسی‌بنه
 که گوهر ز دریا برآورد نور
 عسلم برکشیدند چون آفتاب
 زده مشک بر نقره خام خویش
 سرودی نوآیین تر از صد درود
 جگر گرم شد خون بجوش آمدش
 دگر باره خندید کاین گریه چیست
 که آن خنده و گریه آرد بهم
 دگر باره شد باز جای نخست
 شد از صوف روی جهان بی‌نیاز
 که کشتی درافکن در این موج‌گاه
 که رازی خدا را در این پرده هست
 شدن دور از او کم توانسته‌ام
 به کاری دواند مرا روزگار
 درآورد کشتی ز دریا بدشت
 فرو ماند خاقان چین را بجای
 نباید که گردی تو زینجای باز
 هلاکم دواند گر آسودگی
 و گرنه تو دانی و ترتیب کار

به عرض جنوبی نمودند میل
 ۲۶۲۰ چهل روز رفتند از این گونه راه
 چو نزدیک آب کبود آمدند
 برآن فرضه‌گاه انجمن ساختند
 حکایت چنان رفت از آن آب ژرف
 عروسان آبی چو خورشید و ماه
 ۲۶۲۵ براین ساحل آرام سازی کنند
 کسی کو بگوش آورد سازشان
 در این بحر بیتی سرایند و بس
 همه شب بدین سان در این کنج کوه
 چو بر نافه صبح بر می‌برند
 ۲۶۳۰ جهاندار فرمود تا یک دو میل
 چو شب نافه مشک را سرگشاد
 ملک خواند ملاح را یک تنه
 بر آن فرضه‌گاه خیمه‌ای زد ز دور
 در آن لعبت‌ان دید کز موج آب
 ۲۶۳۵ پراکنده گیسو بر اندام خویش
 سراینده هر یک دگرگون سرود
 چو آن لحن شیرین بگوش آمدش
 برآن لحن و آواز لختی گریست
 شگفتی بود لحن آن زیر و بم
 ۲۶۴۰ ملک را چو شد حال ایشان درست
 چو دیبای چین بر فلک زد طراز
 به استاد کشتی چنین گفت شاه
 در این آب شوریده خواهم نشست
 خطرناکی کار دانسته‌ام
 ۲۶۴۵ اگر بررسی از عقل آموزگار
 نگهبان کشتی پذیرنده گشت
 شه کاردان گشت کشتی گرای
 نمودش که تا نایم اینجا فراز
 نسدانم در این راه کم بودگی
 ۲۶۵۰ گر آیم ترا خود شوم حق گزار

چو گفت این سخن دیده چون رود کرد
 درافکند کشتی به دریای چین
 از آن هم‌رهان بکار آمده
 ز چندان حکیمان عیسی نفس
 ۲۶۵۵ سوی ژرفی آمد ز دریا کنار
 جهان در جهان راند بر آب شور
 چو یک چند کشتی روان شد بر آب
 چو سوی محیط آب جنبش نمود
 نواحی شناسان آب آزمای
 ۲۶۶۰ زره‌نامه چون بازجستند راز
 جزیره یکی گشت پیدا ز دور
 گرفتند لختی در آنجا قرار
 ز پیران کشتی یکی کاردان
 که این مرحله منزلی مشکل است
 ۲۶۶۵ دلیری مکن کاب این ژرف جای
 اگر منزلی رخت از این سو بریم
 سکندر چو زین حالت آگاه گشت
 طلسمی بسفرمود پرداختن
 کز این پیشتر خلق را راه نیست
 ۲۶۷۰ چو زین سان طلسم مسین ریختند
 هر آن کشتی کارد آنجا شتاب
 کز اینجای برنگذرد راه کس
 بسه تعلیم او کساردانان راز
 چو خسرو طلسمی برآنگونه ساخت
 ۲۶۷۵ به فرزانه گفت این همه رنج برد
 بدان تا طلسمی مهیا کند
 به فرمان کشتی کش چاره ساز
 ز دریا چو ده روزه بگذاشتند
 پدید آمد از دور کوهی بلند
 ۲۶۸۰ در آن بسند اگر کشتی تاختی
 برون نامدی تا نگشتی خراب
 چو استاد کشتی بدان خط رسید
 کسی را که بگذاشت بدرود کرد
 که دیدست دریای کشتی نشین
 ببرد آنچه برد اختیار آمده
 بلیناس فرزانه را برد و بس
 بدریای مطلق درافکند بار
 جهان می‌دواندش زهی دست زور
 پدید آمد آن سیل دریا شتاب
 بسباز آمدن باز گشتن نبود
 هراسنده گشتند از آن ژرف جای
 سوی باز پس گشتن آمد نیاز
 درفشسند ممانند یکپاره نور
 ز سیل محیطی همه ترسکار
 چنین گفت با شاه بسیار دان
 به رهنامه‌ها در پسین منزل است
 به سوی محیط است جنبش نمای
 از آن سوی منزل دگر نگذریم
 کز آن میل گه پیش نتوان گذشت
 اشارت کسان دست افسراختن
 از آن سوی دریا کس آگاه نیست
 ز رکن جزیره برانگیختند
 طلسمش نماید اشارت به آب
 ره آدمی تا بدینجاست بس
 دگر باره زان راه گشتند باز
 در آن تعبیه را ز یزدان شناخت
 طفیل چنین شغل باید شمرد
 مرا بین که چون خضر دریا کند
 جهانجوی از آن میل گه گشت باز
 غلط بود منزل خسر داشتند
 ز گردابه در کنج آن کوه بند
 در او سالها دایره ساختی
 نرستی کسی زنده زان بند آب
 بپرگار کشتی خط اندر کشید

برون رفت و با او برون شد گروه
 ز پیوند و فرزندی می کرد یاد
 که روی از جهان پاک برتافتی
 از آن بسند دریای ناسازگار
 از این بسندگه رستگاری ندید
 که چون کام شیر است بر خون دلیر
 قضای دگر کرد بر ما شتاب
 رخ ریش را آبسه بردمید
 که از رفتن آینه را پاک بود
 ز بارای سوی ناودان آمدیم
 بخشکی برون جان برند این گروه
 و زانجا به چین هست راهی دراز
 که دوری و دیریش را چاره هست
 که دیر و درست آی و انده مدار
 که رای در اندیشه داری درست
 به کشتی ره رستگاری دهد
 کند رهنمونی مرا سوی راه
 طلسمی برآریم از روی و سنگ
 یکی طبیل در گردن آویزمش
 بر آن طبیل زخمی زند استوار
 به آیین پیشین درافتند براه
 که فرزانه چون سازد این راه را
 بجای آورد آشکار و نهفت
 همه آلت کسار او کرد راست
 در آن بازی سخت شد سخت کوش
 پذیرای او شد به افسون و رنگ
 بگردن درش طبیلی آویخته
 طلسمی و طبیلی چنین ساختم
 بزنی طبیل تا چون نماید شتاب
 بفرمود تا کشتی آنجا رساند
 ز دیوانگی گشت چون دیو باد

فسرو برد لنگر سپاین کوه
 به بالای آن بسندگاه ایستاد
 ۲۶۸۵ جهاندار گفتش چه بد یافتی
 خبر داد شه را شناسای کار
 که هر کشتی کو بدینجا رسید
 خردمند خواند ورا کام شیر
 نه بس بود ما را خطرهای آب
 ۲۶۹۰ به بیماری اندر تب آمد پدید
 اگر راه پیشین خطرناک بود
 کنون در خطرگاه جان آمدیم
 همان چاره باشد کز این تیغ کوه
 به قیصور می گردد این راه باز
 ۲۶۹۵ ز دریا به است آن ره دوردست
 مثل زد مکندر در آن کوهسار
 ز فرزانه کاردان باز جست
 که آن رای پیروز یاری دهد
 پذیرفت فرزانه کاقبال شاه
 ۲۷۰۰ اگر سازد اینجا شهشه درنگ
 کنم، گنبدی زو برانگیزمش
 کسی کو در آن گنبد آرد قرار
 به ژرفی رسد کشتی از بسندگاه
 غریب آمد این شعبده شاه را
 ۲۷۰۵ به فرزانه فرمود تا آنچه گفت
 ز بایستنیهای آن هر چه خواست
 به استادکاری خداوند هوش
 یکی گنبد افراخت از خاره سنگ
 طلسمی مسین در وی انگیخته
 ۲۷۱۰ به شه گفت چون گنبد افراختم
 درانداز کشتی بدان بسند آب
 شه آن کاردان را که کشتی رهاند
 چو کشتی در آن بسندگاه اوفتاد

- به طبل آزمایی دوالی بدست
 برآمد چو بانگ پر جبرئیل
 در آن جای گردش نماندش درنگ
 چو مهر بهاری شد افروخته
 بسی تحفه‌ها داد از مال و گنج
 ز رهنامه ره شناسان پیر
 سخن چون دوقولی بود مشکل است
 همانا که مشکل نباشد سرود
 کز آن طبل پیدا کن آواز را
 به اندازه آنکه بودش قیاس
 یکی ماهی آید ز دریا شکوه
 پس او کند نیز کشتی شتاب
 بلا دیدگان را کشد در شکم
 به ماهی رسانید بانگی به سهم
 سوی ژرف دریا نماید گریز
 کند میل کشتی بدنبال او
 نداند دگر راز را جز خدای
 گرانیده شد سوی دریای ژرف
 سوی فرضه‌گه شد ز بالای سنگ
 رسن بست بر فرضه هفت رود
 رسن بازی هندوان پیشه کرد
 که زخمی زند کو نماند بجای
 که حاجت نبودش بدان داوری
 بدا روی چشمش نباشد نیاز
 نخورده شد آن تب چو کافور سرد
 به سازنده باشد سلامت رسان
 بکشتی درآمد چو پویان نهنگ
 ستون را قوی کرد کام و زیان
 بدان ره که بد آمده گشت باز
 بکم مدت آمد سوی فرضه‌گاه
 ز شادی، رها کن که چون آمدند
- شه آمد سوی گنبد سنگ بست
 بزد طبل و بانگش چو طبل رحیل
 برون جست کشتی ز گرداب تنگ
 شه از مهر آن کار سر دوخته
 ز شادی به فرزانه چاره سنج
 دگرگونه در دفتر آرد دبیر
 که آن کام شیر از حد بابل است
 ز یک بحر چون نیست بیرون دو رود
 ز دانا پڑوهدیم آن راز را
 خبر داد دانای هیئت شناس
 که چون کشتی افتد در آن کنج کوه
 زند دایره گرد کشتی در آب
 ۳۷۱۵
 بدان تا چو کشتی بدرزد ز هم
 چو آواز آن طبل گرگینه چرم
 هراسان شود ماهی از بانگ تیز
 روان گردد آب از بر و یال او
 ۳۷۲۰
 بدین فن رهد کشتی از تنگ نای
 شه از بازی آن طلسم شگرف
 بدان کوه، دیگر نبودش درنگ
 چو هندوی شب زین رواق کبود
 بر آن فرضه بی‌آنکه اندیشه کرد
 ۳۷۲۵
 درین غم که بر طبل کشتی گرای
 چنان کرد لطف خدا یآوری
 کسی کو کند داروی چشم ساز
 بسی تب زده قرص کافور خورد
 دوا کردن از بهر درد کسان
 ۳۷۳۰
 شتابنده ملاح گستاخ چنگ
 شکسجه گشاد از ره بادبان
 برافراخت او زار کشتی بساز
 روان گشت کشتی به آب سیاه
 خلایق ز کشتی برون آمدند

گذشته به سر بر بسی سرگذشت
غم و ترس برد از دل ترسناک
ز یزدان به نیکی بسی یاد کرد
خرامسان و خندان بر شاه شد
بسی گنج در پای خسرو فشاند
سخنهای پیشینه از سر گرفت
طلسمی بدان گونه پرداختن
گرفتار گشتن بدان بند کوه
رهاننده طبعی برانگیختن
بر اقبال شه تازه کرد آفرین
دل خان خانان بدو شاد کرد
که شاه جهان چاره پرداز بود
سرادی در او روی پوشیده هست
نبیند در او جز خداوند هوش
ز دست که برخاستی این شمار؟
تسرا در جهان باد پایدگی
نیاورد باد از چنان رفته‌ای
خطرناکی رفته باد آمدش
سراهنگ لشکر درآمد براه
شد از پای محمل کشان راه ریش
همه روی صحرا شده چون بهار
گل و سوسن از دشت برخاسته
ز گیتی بگردون برآورد گرد
سپه را ز مال و خورش داد بخش
که جوشنده دید از هوا مغز خویش
عمارت پدید آمد و آب و کشت
که گفتی نه از گل ز کافور بود
به رهنامه در نام این شهر چیست
که شهری است این از جهان تنگ بهر
که بسینند فرّ الهی در او
که وحشت کند روزشان را سیاه
دگر چیز را، هست بازار تیز

۲۷۲۵ چو اسکند آمد ز دریا بدشت
برآسود برخاک از آن ترس و باک
بسی بندی و بنده آزاد کرد
چو خاقان از این حالت آگاه شد
ز شکروزشکرانه باقی نماند
۲۷۳۰ شه از دلنوازش در برگرفت
از آن میل‌گاه و ز خط ساختن
وز آن راه گم کردن آن گروه
وز آن بر سر کوه بگریختن
چو این قصه بشنید خاقان چین
۲۷۳۵ که با شاه شاهان فلک داد کرد
جهان را در این آمدن راز بود
ز هر نیک و هر بد که آید بدست
خیالی که در پرده شد روی پوش
گر آنجا نپرداختی شهریار
۲۷۴۰ جهان از تو دارد گشایدگی
چو اسکندر آسوده شد هفته‌ای
جهان تاختن باز یاد آمدش
در آن شب که برخاست زان کوچگاه
قلاووز برداشت آهنگ پیش
۲۷۴۵ ز رنگین علمهای گوهر نگار
ز تیغ و سپرهای آراسته
در آمد بزین شاه گیتی نورد
به سوی بیابان روان کرد رخس
بیابان جوشنده بگرفت پیش
۲۷۵۰ چو ده روز راه بیابان نبشت
یکی شهر کافور گون رخ نمود
ز خاقان پرسید کاین شهر کیست
نشان داد دانسنده از کار شهر
کسی را بسود پادشاهی در او
۲۷۵۵ غریبان گریزند از این جایگاه
به جز سیم و زر کان بود خانه خیز

چو خورشید سر برزند زین نطق
 چنان کز چنان نعره هولناک
 به زیر زمین دخمه دارند بیست
 بسزرگان در آن حال گیرند گوش ۲۷۸۰
 دل شاه شوریده شد زین شمار
 چنان داد فرزانه پاسخ به شاه
 کز آن پیش کافغان برآرد خروس
 تسبیره زنان طبل بازی کنند
 بدان کوس تا روز گردد بلند ۲۷۸۵
 بدان تا ز دریا برآید خروش
 به فرزانه شه گفت کاین بانگ سخت
 چه بانگ است کافغان دهد باد را
 به شه گفت فرزانه کز اوستاد
 چو بر روی اب اوفتد آفتاب ۲۷۹۰
 پس آوازه‌ها خیزد از موج بر
 ز تندی چو تندر شود آن زمان
 دگرگونه دانا برانداخت رای
 چو خورشید جوشان کند آب را
 دگر باره چون زان افق بگذرد ۲۷۹۵
 چو سیماب در پستی افتد ز اوج
 جهان مرزبان کار فرمای دهر
 فرود آمد آسایش آغاز کرد
 مقیمان بقعه چو آگه شدند
 متاعی که در خورد آن شهر بود ۲۸۰۰
 ز هر نقد کان بود پیرایه‌شان
 شه از خواسته خویشان بی‌بها
 جداگانه از بهر سالارشان
 چو دانست سالار آن انجمن
 فرستاد نزلی بترتیب خویش ۲۸۰۵
 هم از جنس ماهی هم از گوسفند
 خود آمد بخدمت بسی عذر خواست
 بسیابانیان را نباشد نسوا

برآید ز دریا طراقا طراق
 بود بیم کاندل دل آید هلاک
 که طفلان در آن دخمه دانند زیست
 و گرنه نه دل پای دارد نه هوش
 ز فرزانه درخواست ترتیب کار
 که فرمان دهد بامداد پگساه
 برآید ز لشکرگه آواز کوس
 بسبانگ دهل زخم سازی کنند
 به طبل و دهل در نیارند بند
 نسیوشنده را مغز ناید بجوش
 کز او مغزها می‌شود لخت لخت
 سبب چیست آن بانگ و فریاد را
 چنین یاد دارم که هر بامداد
 ز گرمی چو آتش بود موج آب
 که افتند چون کوه بر یکدگر
 که تندی همان است تندر همان
 که سیماب دارد در آن آب جای
 بخود در کشد جوش سیماب را
 بیندازد آنرا که بالا برد
 برآید چنان بانگ هایل ز موج
 درآورد لشکر بستزدیک شهر
 وزان مرحله برگ ره ساز کرد
 به کالا خریدن سوی شه شدند
 خریدند اگر نوش و گر زهر بود
 یکی بیست می‌کرد سرمایه‌شان
 به هر مشتری کرد چیزی رها
 بسی نقد بنهاد دربارشان
 ره و رسم آن شاه لشکر شکن
 خورشها در آن نزل از اندازه بیش
 دگر خوردنیها جز این نیز چند
 که نباید زما نزل راه تو راست
 بجز گرمی کان بود از هوا

خبر دادش از دانش و دین خویش
 کز آن گمرهی گشت یزدان‌شناس
 گسی کرد با خلعتی در خورش
 در افتاد ناگاه از این بام طشت
 ز رنج ره آسود تا صبحگاه
 شه آهنگ فریاد دریا شنید
 بسوقت سحرگه صدا داده بود
 بفرید چون کوس خود در مصاف
 به یکبار نوبت فرو کوفتند
 جرس باز کرد از گلوی خروس
 دگر بانگ را باد پنداشتند
 تبیره جهان را در آشوب داشت
 برآشفته گشتند چون رستخیز
 چو بر طبل دجال برنا و پیر
 که می‌بود غالب بر آوازشان
 روان گشت از آنجا شه نیمروز
 بسحاجت نمودن گرفتند راه
 چه باشد که طبلی بمانی بجای
 شود بانگ دریا به آواز او
 ببخشیدشان چند خروار کوس
 که در جنبش آید دهل بامداد
 که هر صبحدم با دهل پای داشت
 درآمد به آبادی ملک چین
 فلک را دگر باره دمساز یافت
 همی کرد عیشی به آهستگی

بر او کرد شه عرضه آیین خویش
 ۲۸۱۰ ز شه دین پذیرفت و با دین سپاس
 ز درگاه خود شاه نیک اخترش
 چو سیفور شب قرمزی در نوشت
 فرو خفت شه با رفیقان راه
 چو ریحان صبح از جهان برده‌مید
 ۲۸۱۵ مگر طشت دوشینه کافتاده بود
 شه از هول آن بانگ زهره شکاف
 بفرمود تا لشکر آشوفتند
 خروشیدن طبل و فریاد کوس
 به آواز طبلی که برداشتند
 ۲۸۲۰ بدین گونه تا سر آورد چاشت
 همه شهر از آواز آن طبل تیز
 دویدند بر طبل کامد نفیر
 شگفت آمد آواز آن سازشان
 چو نیمی شد از روزگیتی فروز
 ۲۸۲۵ همه مرد و زن در زمین بوس شاه
 کز این طبل‌های شناخت نمای
 مگر چون خروشان شود ساز او
 جهاندار در وقت آن دست بوس
 در آن شهر از آن روز رسم اوفتاد
 ۲۸۳۰ شه آن رسم را نیز برجای داشت
 به مساهی کم و بیش زان زمین
 به لشکرگه خویش ره باز یافت
 بیاسود یک ماه از آن خستگی

رسیدن اسکندر به شمال و ساختن سدّ یا جوج

بجز ساز، کان کار بیفاره نیست
 به ابریشم ساز کن حلقه گوش

مغنی دل تنگ را چاره نیست

۲۸۳۵ دماغ مرا کز غم آمد بجوش

* * *

ز گرمی شد اندام شیران کباب

چو در خانه خویش رفت آفتاب

تبشهای با حوری از دست برد
 گیا دانه بگشاد و بنوشت برگ
 بسجوشید در کوه و صحرا بخار
 ۲۸۲۰ ز هامون سوی کوه شد عندلیب
 به گوش جهان از هوای تموز
 درخشنده خورشید گردون نورد
 شب و روز می‌گشت در چین و زنگ
 چو شیران درید از سر دست زور
 ۲۸۳۰ در ایام با حور و گرمای گرم
 سکندر ز چین رای خرخیز کرد
 رها کرد خاقان چین را بجای
 بسی گنج در پیش خاقان کشید
 فرو کوفت بر کوس دولت دوال
 ۲۸۴۰ بیابان و ریگ روان دید و بس
 [بسی رفت و کس در بیابان ندید
 زمین دید رخشان و از رخنه دور
 به شه گفت رهبر که این ریگ پای
 به اندازه بردار از این راه گنج
 ۲۸۵۰ به لشکر مگو گرنه از عشق سیم
 همه بار شه بود پر زر ناب
 ولیک آرزو در تنش کار کرد
 بر آن راه می‌رفت چون باد تیز
 به یک هفته نشست بر جامه گرد
 ۲۸۶۰ تو گفتمی که شد آب و خاکش دو نیم
 نه در سیمش آرام شایست کرد
 ز سودای ره کان نه کم درد بود
 کجا چشمه‌ای بود مانند نوش
 بخوردندی آن آبها را دلیر
 ۲۸۷۰ چو شورش نبود در آب زلال
 چو شورش در آب آمدش پیش و پس
 وگر خوردی از راه غفلت کسی
 بفرمود شه تا چو رای آورند

ز روی هوا چرک تزی ببرد
 به لاله ستان اندر افتاد مرگ
 شکر خنده زد میوه بر میوه‌دار
 بغربت همی گفت چیزی غریب
 نسوای چکاوک نیامد هنوز
 ز باد خزان نیش عقرب نخورد
 به دود افکنی طشت آتش به چنگ
 گهی ساق گاو و گهی سم گور
 که از تاب خورشید شد سنگ نرم
 در خواب را تنگ دهلیز کرد
 دگر باره سوی سفر کرد رای
 وز آنجا سپه در بیابان کشید
 ز مشرق در آمد به حد شمال
 نه پزنده در وی نه جنبنده کس
 همان راه را نیز پایان ندید
 در و ریگ رخشنده مانند نور
 همه نقره شد نقره تابناک
 نه چندان که محمل کش آید برنج
 گران بار کردند و یا بند بیم
 بدان نقره نامد دلش را شتاب
 از او اشتری چند را بار کرد
 هوا را ندید از زمین گرد خیز
 که از نقره بود آن زمین را نورد
 یکی نیمه سیماب و یک نیمه سیم
 نه سیماب را نیز شایست خورد
 سوادى به آن سیم در خورد بود
 در آن آب سیماب را بود جوش
 که آب از زیر بود و سیماب زیر
 ز سیماب کس را نبود ملال
 نخوردندی آن آب را هیچ کس
 نماندی ورا زندگانی بسی
 در آن آب دانش بسجای آورند

که ساکن بود آب جنبش پذیر
 بسی مردم از تشنگی شد تباه
 به خاکی کز او بودشان زاد و بود
 که خاکی نیاساید الا بخاک
 چنان کز شب تیره تابنده نور
 که از دیدنش در دل آمد شکوه
 کشیده کمر، کوهی از خاره سنگ
 مسلمان و فارغ ز پیغمبران
 در احوال خود گشته یزدان شناس
 پذیرا شدندش به پیغمبری
 وز او دانش و داد درخواستند
 بجز دین و دانش بسی چیز داد
 به چاره گری برگشادند راز
 براین زبردستان فرمان پذیر
 یکی دشت بینی چو دریا فراخ
 چو ما آدمی زاده و دیوفام
 چو گرگان بد گوهر آشفته رنگ
 ز بینی نشانی نه بر رویشان
 کسی را نه اندیشه از گرم و سرد
 بخون ریختن چنگ و دندان زده
 بساخن بسنبد پولاد را
 نبینی در ایشان کس ایزدشناس
 طعامی ندارند جز رستی
 نمیرد یکی تا نزیاید هزار
 چو فلفل دهد دانه تیزشان
 همانجا بخشبند و در نگذرنند
 خسورند و بسیری نیابند راه
 بجوشند بر خود بکردار کرم
 بدینگونه تا ماه گردد دو نیم
 شره گردد از جمله برخاسته
 ستمکاره تنینی آنجا بگاه
 از آن سیر گردند چندان گروه
 کنند آب و دانه یکی مه رها

چنان برکشند آب را ز آبگیر
 ۲۸۷۰ بدینگونه یک ماه رفتند راه
 رسیدند از آن مغرش سیم سود
 نهادند بر خاک رخسار پاک
 پدید آمد آرامگاهی ز دور
 برافراخته طاقی از میخ کوه
 به بالای آن طاق فیروزه رنگ
 ۲۸۷۵ گروهی بر آن کوه دین پروران
 به الهام یزدان ز روی قیاس
 چو دیدند سیمای اسکندری
 به تعلیم او خاطر آراستند
 ۲۸۸۰ سکندر برایشان در دین گشاد
 چو دیدند شاهی چنان چاره ساز
 که شفقت کن ای داور دستگیر
 پس این گریوه در این سنگلاخ
 گروهی در آن دشت یا جوج نام
 چو شیران آهن دل الماس چنگ
 ۲۸۸۵ رسیده ز سر تا قدم موی شان
 بدستی ببالا جهانی بخورد
 به چنگال و دندان همه چون دده
 بگسیرند هنگام تک باد را
 ۲۸۹۰ همه در خرام و خورش ناسپاس
 ز هر طعمه ای کان بود جستی
 ندارند جز خواب و جز خورد کار
 گیایی است آنجا زمین خیزشان
 از آن هر شبانروز مشتی خورند
 ۲۸۹۵ جز آن گردهی شان بخر من گیاه
 چو بر آفتاب افکند ماه جرم
 خورند آنچه یابند بی ترس و بیم
 چو گیرد کمی ماه ناکاسته
 فتد سال تا سال از ابر سیاه
 ۲۹۰۰ به اندازه آنکه در دشت و کوه
 ز سرمستی خون آن ازدها

نباشند بیمار تا روز مرگ
 هم ایشان خوردنش در آن دشت و کوه
 نه کس مرده‌ای نیز بیند بگور
 ز مردار دور است و از مرده پاک
 ز یا جوج شان بود پیوسته بیم
 ز بیچارگی داد خواه آمدند
 که از ما برآورده یا جوج دود
 کنند آشیان‌های ما را خراب
 خورشهای ما هر چه باشد خورند
 کز آن گرگساران سگ مشغله
 بکوشند و بر ما گریز آورند
 بکردار پرندگان بر درخت
 که ما را در آرند از آن تیغ کوه
 ثوابت بود گر کنی چاره‌ای
 که پیل افکند هر یکی عوج را
 که تا رستخیزش نباشد شکست
 که شد ساخته سد اسکندری
 که بسیار کس جست، آن را نیافت
 روان شد سراپرده خسروی
 بتابید خورشید بر کوه و دشت
 که از دیدنش تازه شد هر دلی
 ره آورد چشم از ره آورد پیش
 هم آب روان دید و هم کار و کشت
 گسله در گسله کس نگهدارنی
 که تا میوه‌ای برگشاید ز شاخ
 ز خشکی تنش چون کمان گشت کوز
 تبش کرد و زان کار پندی گرفت
 ز خشک و ترش دست کوتاه گشت
 ز باغ کسان دست دارد نگاه
 گذر کرد از آن سبزه و جوی آب
 چو فردوسی از نعمت و خواسته
 ندیدش دری ز آهن و چوب و سنگ

دگر خورده‌شان نیست جز بیخ و برگ
 چو میرد یکی جانور زان گروه
 نه مردار ماند در آن خاک شور
 جز این یک هنر نیست کان آب و خاک
 ۲۹۰۵ [کسانی که بودند آنجا مقیم
 [یکایک به نزدیک شاه آمدند
 [که شاهها تو فریاد رس باش زود
 به هر مدت آرند بر ما شتاب
 ۲۹۱۰ ز ما گوسفندان بغارت برند
 ز گرگ آنچنان کم گریزد گله
 چو در ما به لشکر ستیز آورند
 گریزیم از ایشان بر این کوه سخت
 ندارند پایی چنان آن گروه
 به دفع چنان سخت پتیاره‌ای
 ۲۹۱۵ چو بشنید شه حال یا جوج را
 بدان گونه سدی ز پولاد بست
 چو طالع نمود آن بلند اختری
 از آن مرحله سوی شهری شتافت
 ۲۹۲۰ دگر باره در کار عالم روی
 بر آن کار چون مدتی برگذشت
 پدید آمد آراسته منزلی
 جهاندار باره بسیچان خویش
 دگرگونه دید آن زمین را سرشت
 ۲۹۲۵ همه راه پر باغ و دیوار نی
 ز لشکر یکی دست بر زد فراخ
 نجیده یکی میوه‌تر هنوز
 سواری دگر گوسفندی گرفت
 سکندر چو زان عبرت آگاه گشت
 بفرمود تا هر که بود از سپاه
 ۲۹۳۰ چو لختی گراینده شد در شتاب
 پدیدار شد شهری آراسته
 چو آمد بدروازه شهر تنگ

همه غایت اندیش و عبرت پذیر
 در و قفل از آن جمله برخاسته
 به پیش آمدندش بصدر عذر و ناز
 بکاخ میینو میینا فراخ
 نهادند و خود پیش برخاستند
 زهسی مسیزیانان مهمان نواز
 به آن خوب چهران برافروخت چهر
 چرایید و خود را نذارید پاس
 که بر در ندارد کسی قفل و بند
 رمه نیز چوپان ندارد ز پس
 همه کرده بر کوه و صحرا یله
 حفاظ شما را تولا به کیست
 دعا تازه کردند بر شهریار
 بقای تو بر قدر افسر دهاد
 هنر سگه نام نام آورت
 بگویم شه را همه حال خود
 که هستیم ساکن در این دشت و کوه
 سرمویی از راستی نگذریم
 بجز راست بازی ندانیم هیچ
 ز دنیا بدین راستی رسته ایم
 بشب بازگونه نبینیم خواب
 که یزدان از آن کار خشنود نیست
 خصومت، خدای آزمایی بود
 پرستنده را با خصومت چه کار
 چو سختی رسد بردباری کنیم
 وزان رخته ما را نشانی رسد
 به سرمایه خود کنیمش تمام
 همه راست قسمیم در مال خویش
 نسخندیم برگریه دیگران
 نه در شهر شحنه نه در کوی پاس
 ز ما دیگران هم نذرند نیز

در آن شهر شد با تنی چند پیر
 ۲۹۳۵ دکانهایی بسی یافت آراسته
 مقیمان آن شهر مردم نواز
 فرود آوریدندش از ره بکاخ
 بسی خوان نعمت بیاراستند
 پرستش نمودند با صد نیاز
 ۲۹۴۰ چو پذیرفت شه نزلشان را به مهر
 پرسیدشان کاین چنین بی هراس
 بدین ایمنی چون زید از گزند
 همان باغبان نیست در باغ کس
 شبانی نه و صد هزاران گله
 ۲۹۴۵ چگونه است و این ناحقانی ز چیست
 بزرگان آن دادپرور دیار
 که آنکس که بر فرقت افسر نهاد
 خدایاد در کارها یاورت
 چو پرسیدی از حال ما نیک و بد
 ۲۹۵۰ چنان دان حقیقت که ما این گروه
 گروهی ضعیفان دین پروریم
 نداریم بر پرده کج بسیج
 در کج روی بر جهان بسته ایم
 دروغی نگوییم در هیچ باب
 ۲۹۵۵ نهرسیم چیزی کز آن سود نیست
 پذیریم هرچ آن خدایی بود
 بسازیم با کرده کردگار
 چو عاجز شود یار یاری کنیم
 وراز ما کسی را زبانی رسد
 ۲۹۶۰ برآریمش از کیسه خویش کام
 ندارد ز ما کس ز کس مال بیش
 شماریم خود را همه همسران
 ز دزدان نداریم هرگز هراس
 ز دیگر کسان ما نذرند چیز

- نداریم در خانه‌ها قفل و بند
خدا کرده خردان ما را بزرگ
اگر گرگ بر میش ما دم زند
گر از کشت ما کس برد خوشه‌ای
بکاریم دانه گه کشت و کار
نگردیم بر گرد گاورس و جو
به ما ز آنچه برجای خود می‌رسد
چنین گر یکی کار و گر صد کنیم
نگهدار ما هست یزدان و بس
سخن چینی از کس نیاموختیم
گر از ما کسی را رسد داوری
نباشیم کس را ببد رهنمون
به غمخواری یکدگر غم خوریم
فریب زر و سیم را در شمار
نداریم چیزی یک از یک دریغ
دد و دام را نیست از ما گریز
به وقت نیاز آهو و غرم و گور
از آن جمله چون درشکار آوریم
دگرها که باشیم از آن بی‌نیاز
نه بسیار خواریم چون گاو و خر
خوریم آنقدر مایه از گرم و سرد
ز ما در جوانی نمیرد کسی
چو میرد کسی دل نداریم تنگ
پس کس نگویم چیزی نهفت
تجسس نسازیم کاین کس چه کرد
به هر سان که ما را رسد خوب و زشت
به هرچ آفریننده کردست راست
کسی گیرد از خلق با ما قرار
چو از سیرت ما دگرگون شود
سکندر چو دید آنچنان رسم و راه
کزان خوبتر بقعه نشنیده بود
به دل گفت از این رازهای شگفت
- نگهبان نه با گاو و نه گوسفند
ستوران ما فارغ از شیر و گرگ
هلاکش در آن حال برهم زند
رسد بر دلش تیری از گوشه‌ای
سپاریم کشته به پروردگار
مگر بعد شش مه که باشد درو
یکی دانه را هفتصد می‌رسد
توکل بر ایزد نه بر خود کنیم
بیزدان پناهم و دیگر نه کس
ز عیب کسان دیده بردوختیم
کنیمش سوی مصلحت یاوری
نجوئیم فتنه نریزیم خون
بشادی همه یار یکدیگریم
نیاریم و نباید کسی را بکار
نخواهیم جو سنگی از کس بتیغ
نه ما را بر آزار ایشان ستیز
ز درها درآیند ما را بزور
به مقدار حاجت بکار آوریم
نداریمشان از در و دشت باز
نه لب نیز برسته از خشک و تر
که چندان دیگر توانیم خورد
مگر پیر کو عمر دارد بسی
که درمان آن درد نباید به چنگ
که در پیش رویش ندانیم گفت
فغان برنیاریم کان را که خورد
سر خورد نتایم از آن سرنوشت
نگویم کاین چون و آن از کجاست
که باشد چو ما پاک و پرهیزکار
ز پسرگار ما زود بیرون شود
فروماند سرگشته برجایگاه
نه در نامه خسروان دیده بود
اگر زیرکی پسند باید گرفت

بهر صید گه دامی انداختن
 حسابی کز این مردم آموختم
 جهان هست از این نیک مردان پهای
 که اوتاد عالم شدند این گروه
 و گر مردم اینند پس ما که ایم؟
 بدان بود تا باید اینجا گذشت
 در آموزم آیین این بخردان
 بگرد جهان برنگردیدی
 به ایزد پرستی میان بستی
 جز این دین نبودى دگر دین من
 نکرد از بنه یاد پیغمبری
 درود و درم دادشسان بسی قیاس
 روان کرد لشکر چو دریا بدشت
 وشی پوش گشته همه مرز و بوم
 پراکنده لشکر چو مور و ملخ
 رهاندی بسی راز بیچارگی

نخواهم دگر در جهان تاختن
 مرا بس شد از هر چه اندوختم
 همانا که پیش جهان آزمای
 ۳۰۰۰ بدیشان گرفتست عالم شکوه
 اگر سیرت این است ما بر چه ایم؟
 فرستادن ما به دریا و دشت
 مگر سیر کردم ز خوی ددان
 گر این قوم را پیش از این دیدمی
 ۳۰۰۵ به کنجی دراز کوه بنشستی
 از این رسم نگذشتی آیین من
 چو دید آنچهان دین و دین پروری
 چو در حق خود دیدشان حق شناس
 از آن مملکت شادمان بازگشت
 ۳۰۱۰ ز رنگین علم‌های دیبای روم
 به هر کوه و بیشه ز شاخ و ز شاخ
 به هر جا که او تاختی بارگی

بازگشتن اسکندر به روم

کلیدی که شد گنج گوهر گشای
 از او گسج و گوهر پدید آوری

مغنی بیار آن دم جان فزای
 بر این در مگر چون کلید آوری

* * *

کدیور فرامش کند کاخ را
 زمین محتشم گردد از خواسته
 رطب بر لبش تیز دندان شود
 چو تاجی در او لعل‌ها دوخته
 بگردنکشی سر برآرد ترنج
 همه سیب و نارنج بینی بدست
 پر از نارستان شده کوی و کاخ
 در آویخته مرغ انجیرخوار

۳۰۱۵ چو میوه رسیده شود شاخ را
 ز بس میوه باغ آراسته
 ز شادی لب پسته خندان شود
 شود چهره نثار افروخته
 رخ سرخ سیب اندر آید به غنج
 ۳۰۲۰ عروسان رز را ز می گشته مست
 ز بس نار کاورد بستان ز شاخ
 به دزدی هم از شاخ انجیردار

ز بی‌روغنی خاک بادام دوست
 لب لعل عناب شکر شکن
 ۳۰۲۵ درختان مگر سور می‌ساختند
 ز سرمستی انگور مشکین کلاه
 کسود و سرکشیده طرب رود را
 سبدهای انگور سازنده می
 شده خوشه پالوده سر تا به دم
 ۳۰۳۰ لب خم برآورده جوش و نفیر
 در این فصل کافاق را شور بود
 بیابان و وادی و دریا و کوه
 بسی خلق را از ره صلح و جنگ
 چو پیمانۀ عمرش آمد به سر
 ۳۰۳۵ جهان را به آمد شدن هر که هست
 از این سروشش پهلوی هفت شاخ
 چنان آمد آواز هاتف بگوش
 رسانندی زمین را به آخر نورد
 سکندر چو بر خط نگارد دبیر
 ۳۰۴۰ بس است اینکه بر کوه و دریای ژرف
 ز کار جهان پنجه کوتاه کن
 مگر جان به یونان بری زین دیار
 بترسید و گوشی بر آواز داشت
 به شایستگان راز معلوم کرد
 ۳۰۴۵ به خشکی و تری و دریا و دشت
 به کرمان رسید از کنار جهان
 وز آنجا به بابل برون برد راه
 چو آمد ز بابل سوی شهر زور
 به سستی درآمد تک بارگی
 ۳۰۵۰ بکشید کارد سوی روم رای
 گمان برد کابی گزاینده خورد
 نهیب توهم تنش را گداخت
 دو اسبه فرستاد قاصد ز پیش
 که بشتاب و تعجیل کن سوی من
 ز سرکنده بادام را مغز و پوست
 زده بسوسه بر فندق بی‌دهن
 که عناب و فندق برانداختند
 برانگشت پیچیده زلف سیاه
 گلوگیر گشته به امروز را
 ز روی سبدکش برآورده خوی
 ز چرخشت شیره شده سوی خم
 هم از بوی شیره هم از بوی شیر
 سکندر ز سوری چنان دور بود
 شب و روز می‌گشت با آن گروه
 برون آورید از گذرهای تنگ
 بر او نیز هم تنگ شد رهگذر
 دو لختی دری دید و لختی شکست
 که بالاش پهن است و پهلو فراخ
 کز این بیشتر سوی بیشی مکوش
 سسوی منزل اولین بازگرد
 بود پنج حرف این سخن یادگیر
 زدی پنج نوبت بدین پنج حرف
 سوی خانه تا پنج مه راه کن
 نبوشنده مست شد هشیار
 از آن خوش رکابی عنان بازداشت
 و ز آنجا گرایش سوی روم کرد
 بسی راه و بیراه را در نوشت
 ز کرمان درآمد به کرمانشهان
 ز بابل سوی روم زد بارگاه
 سلامت شد از پیکر شاه دور
 ز طاقت فروماند یکبارگی
 فروبسته شد شخص رادست و پای
 در او زهر و زهر اندر او کار کرد
 نشد کارگر هر علاجی که ساخت
 به یونان زمین سوی دستور خویش
 مگر بازبینی یکی روی من

- ۳۰۵۵ همان زیرکان را که کارآگهند
 چو قاصد به دستور دانا رسید
 ندید آنچه زو رستگاری بود
 همه زیرکان را ز یونان و روم
 هم از ره درآمد بر شهریار
 ۳۰۶۰ تن شاه را بر زمین دید پست
 پس آنکه که زد بوسه بر دست شاه
 چو اندازه نبض دید از نخست
 بفرمود از آنجا که در خورد بود
 دواگر بود جمله آب حیات
 ۳۰۶۵ جهانجوی را کار از آن درگذشت
 از آن مسایه کز خانه اصل برد
 جهان چون زرش داد دردیگ خاص
 وجودش چو ساکن شد از تاختن
 شکر خنده شمع که جان می نواخت
 ۳۰۷۰ برآمد یکی باد و زد بر چراغ
 نه سبزی رها کرد بر شاخ سرو
 فروزنده گل‌های با بوی مشک
 سکندر که برسفت مه زین نهاد
- بیاور اگر صد و گر پنجه‌اند
 در بسته را جست با خود کلید
 در او نقش امیدواری بود
 طلب کرد و آمد بدان مرز و بوم
 بروزی نه کان روز بد اختیار
 برنجی که نتوان از آن رنج رست
 بمالیدش انگشت بر نبض گاه
 نشان از دلیلی دگر باز جست
 دواوسی که داروی آن درد بود
 وفا چون کند چون درآید وفات
 که رنجش براحث کند بازگشت
 ودیعت به خواهندگان می سپرد
 خلاصی که از خاک یابد خلاص
 درآمد بسبرگ عدم ساختن
 چو شمع و شکر ز آب و آتش گداخت
 فروریخت برگ از درختان باغ
 نه پرمانند بر نوبهاری تذرو
 فرو پژمردند بر خاک خشک
 ز نسالندگی سر ببالین نهاد

وصیت کردن اسکندر

- ۳۰۷۵ مغنی تویی مرغ ساعت شناس
 چو دیر آید آواز مرغان بگوش
 بگو تا ز شب چند رفته است پاس
 از آن مرغ سفدی برآور خروش

* * *

- ۳۰۸۰ چو باد خزانسی برآمد به دشت
 از آن باد بر باد شد رخت باغ
 زر اندوده شد سبزه جویبار
 درختان ز شاخ آتش افروختند
 به بازار دهقان درآمد شکست
 فسرده شد آن آبهای روان
 دگر گونه شد باغ را سرگذشت
 فرو مرد بردست گلها چراغ
 ریاحین فروریخت از برگ و بار
 ورقهای رنگین بر او سوختند
 نگهبان گلبن در باغ بست
 که آمد سوی برکه خسروان

- دره افکنده، دیوار گشته خراب
 دد و دام کرده بر او ترک تاز
 خشک برگذر باد پوینده را
 مغان از چمن رخت برداشته
 چو سوهان پر از چین شده روی آب
 نه از بلبل آواز نه از گل نشان
 نوایی و برگگی نه در باغها
 فرو پژمرد آن کیانی درخت
 شد از رنج پر وز سلامت تهی
 جهانگرد را بسا جهان گرد بود
 توانا به ناتندرستی رسید
 که جولان زدی در جهان ماه و سال
 به چنگال شاهین تبه شد تذرو
 نشستند برگرد سالار دهر
 ز هر گونه شربت برآمیختند
 نیامد بکف عمر گم گشته باز
 چو مدّت نماند مداوا چه سود
 نشیننده را رفتن آمد فراز
 که پوینده یسابد زمانی درنگ
 بسهانه برآرد زمانه به مرد
 که بر مرگ خویش آیدش آرزو
 نیفتاد از آن جمله رایبی صواب
 هم از روغن خویش یابد گزند
 هم از جنبش خود درافتد بخاک
 چو درمانده بیند چه درمان کند
 حساب فلک راند بر تخت و میل
 نظرهای سعدان از او دور یافت
 درآزم هسیلاج یساریگری
 هراسنده شد مرد اخترشناس
 نظر در تنومندی خویش داشت
 گسریزنده جانی به لب تاخته
 خمیده شده زاد سرو جوان
- نه خرم بود باغ بی برگ و آب
 به جای می و ساقی و نوش و ناز
 گرفته زبان مرغ گوینده را
 ۳۰۸۵ تماشا کنان باغ بگذاشته
 به سوهان زده سببت آفتاب
 تهی مانده باغ از رخ دلکشان
 زده خار بر هر گلی داغها
 به هنگام این برگ ریزان سخت
 ۳۰۹۰ سکندر سهی سرو شاهنشهی
 دمه سرد و شه با دم سرد بود
 چو بنیاد دولت بسستی رسید
 شکسته شد آن مرغ را پر و بال
 بسپژمرد لاله بیفتاد سرو
 ۳۰۹۵ طبیبان لشکر پزشکان شهر
 مداوای بیماری انگیختند
 ز قاروره و نبض جستند راز
 طبیب ارچه داند مداوا نمود
 پژوهش کنان چاره جستند باز
 ۳۱۰۰ به چاره گری نامد آن در بچنگ
 چو وقت رحیل آید، از رنج و درد
 چنان افشرد روزگارش گلو
 سگالش بسی شد در آن رنج و تاب
 چراغی که مرگش کند دردمند
 ۳۱۰۵ هر آن میوه‌ای کو بود دردناک
 پزشکی که او چاره جان کند
 شناسنده حرف نه تخت نیل
 رخ طالع اصل بسی نور یافت
 ندید از مدارای هیچ اختری
 ۳۱۱۰ چو دید اختران را دل اندر هراس
 چو اسکندر آینه در پیش داشت
 تنی دید چون موی بگداخته
 نه در طبع نیرو نه در تن توان

بصد دیده بگریست بر خویشتن
 بصحرا نهاد از دل آن راز را
 دهن باز کرد آن دمنده نهنگ
 به نخجیر خواهد شدن مهد شاه
 به آسایش داشت در کوه و دشت
 همان مهربانی شد از مهر و ماه
 که ره ناورم سوی سامان کار
 گلوی مرا در نیارد بسپند؟
 برشوت مگر کم کند رنج من
 دهند این تبش را ز جانم گریز
 خداوند شمشیر و تخت بلند
 یکی گوش ناسفته نگذاشته
 ز دریسای قلزم برآورده گرد
 بسی گوسفندان رهانده ز گرگ
 بسی بسته را نیز بشکسته‌ام
 بسی مشکل دهر حل کرده نیز
 چو میغی روان بود تیغم روان
 نه زنجیر دام گلوگیر شد
 کز آنسان کسی در نداند نوشت
 ز دارا بدولت سرانداختم
 گرفتم به چین جای چپال را
 ز ناسک بنه منسک ره آراستم
 برآوردم آتش ز دریسای روس
 ز گنج فریدون گشادم حصار
 گشادم در قصر شاداد را
 قسدم بر قسدمگاه آدم زدم
 هم از جام کیخسرو تخت او
 همان سد یا جوج کردم بلند
 زدم نیز در حلقه کعبه دست
 بسظلم جهان تخته بردوختم
 به غفلت نینداختم هیچ دام

چو شمع از جدا گشتن جان و تن
 ۳۱۱۵ طلب کرد یاران دمساز را
 که کشتی درآمد بگرداب تنگ
 خروش رحیل آمد از کوچگاه
 فلک پیش از این بر من آسوده گشت
 به کینه کند درمن اکنون نگاه
 ۳۱۲۰ چنان بر من آشفته شد روزگار
 چه تدبیر سازم، که چرخ بلند
 کجا خازن گوهر و گنج من
 کجا لشکرم تا بشمشیر تیز
 سکندر منم خسرو دیو بند
 ۳۱۲۵ کسمر بسته و تیغ برداشته
 به طوفان شمشیر زهر آب خورد
 بسی خرد را کردم از خود بزرگ
 شکسته بسی را بهم بسته‌ام
 مسم را بشفقت بدل کرده نیز
 ۳۱۳۰ ز قنوج تسا قلزم و قیروان
 چو مرگ آمد آن تیغ زنجیر شد
 نوشتم بسی کوه و دریا و دشت
 به دارای دولت سرافراختم
 زدم گوردن فور قتال را
 ۳۱۳۵ ز قابیل و هابیل کین خواستم
 فرو شستم از ملک رسم مجوس
 شدم بر سر تخت جمشیدوار
 برانداختم دخمه عاد را
 سرانندیب را کار بر هم زدم
 ۳۱۴۰ خبر دارم از رستم و لخت او
 ز مشرق به مغرب رساندم نوند
 به قدس آوریدم چو آدم نشست
 ز ظلمات مشعل برافروختم
 به بازی نیندوختم هیچ نام

- ۳۱۲۵ به هر جا که رفتن بسیچیده‌ام
 هوایی کز او سنگ خارا گذاخت
 کنون در شبستان خَز و پرند
 سرآمد ببالین چو تن گشت سست
 سیه تا سیه دیدم این کارگاه
 ۳۱۵۰ گرم باز پرسى که چون بوده‌ام
 بدان طفل یک روزه مانم که مرد
 جهان جمله دیدم ز بالا و زیر
 [در این سی و شش سال کم و بیش من
 نه این سی و شش گر بود سی هزار
 ۳۱۵۵ گشادم در رازهای سپهر
 جهاندیدگان را شدم حق‌شناس
 نبردم بسر عمر در غافل
 ز هر دانشی دفتري خوانده‌ام
 گشادم در هر ستمکاره‌ای
 ۳۱۶۰ به جز مرگ هر مشکلی را که هست
 کجا رفته‌اند آن حکیمان پاک
 بیایید گو خاک را زر کنید
 ارسطو کجا تا از این تنگنای
 بلیناس کو تا به افسونگری
 ۳۱۶۵ کجا شد فلاطون پرهیزکار
 نمودار و ایس دانا کجاست
 بخوانید سقراط فرزانه را
 دو اسبه به هر مس فرستید کس
 برید این حکایت به فرفوربوس
 ۳۱۷۰ دگر باره گفت این سخن هست باد
 ز رنجم به آسایش آرد مگر
 [بسی کرده‌ام کار ناکردنی
 نگیرد کسم دست و نارد بیاد
 چو کرد آسمانم چنین گوش پیچ
 ۳۱۷۵ ز خاکی که سر برگرفتم نخست
 از آن پیش کافتم در این آبکند
- سر از داد و دانش نیچیده‌ام
 چو نیروی تن بود با ما بساخت
 چو نیرو نماندم شدم دردمند
 نیاید ببالین سر تندرست
 ز ریگ سیه تا به آب سیاه
 نمایم که یک دم نه پیموده‌ام
 ندیده جهان را همی جان سپرد
 هنوزم نشد دیده از دیده سیر
 بسی عبرت آمد فراپیش من]
 همین نکته گویم سرانجام کار
 هم از ماه دادم نشان هم ز مهر
 جهان آفرین را نمودم سپاس
 مگر در هنرمندی و عاقلی
 چو مرگ آمد اینجا فرومانده‌ام
 ندانسم در مرگ را چاره‌ای
 به چاره‌گری چاره آمد بدست
 که زر می‌فشاندم برایشان چو خاک
 مدارای جان سکندر کنید
 بروم جهانند بفرهنگ و رای
 کند چاره جان اسکندری
 مگر نکته‌ای با من آرد بکار
 بداند مگر کاین گزند از چه خاست
 گشاید مگر قنفل این خانه را
 مگر شاه را دل دهد یک نفس
 مگر باز خرد مرا زین فسوس
 در این در ز یزدان توان کرد یاد
 براین حال بخشایش آرد مگر
 روانی چنین باشد آزدنی]
 بدین بی‌کسی در جهان کس مباد
 نباید بر آوردن اولز هیچ
 همان خاک را بایدم باز جست
 سپر بر سر آب خواهم فکند

برهنه بخاکم سپارید باز
چنان کامدم به که بیرون شوم
چه افزود بر کوه یا زو چه کاست
چو رفتم جهان را چه اندوه من
که نفرین براین دایه کوزپشت
ستم نیز هم دیده باشد کسی
ستمگر کشی نیز هم کرده‌ام
به مشکوی پاکان برم جان پاک
به آمرزش من زبان‌تر کنید
فروخت و بی خویشن شد بخواب

ز مادر برهنه رسیدم فراز
سبکبار زادم گران چون شوم
یکی مرغ بر کوه بنشست و خامت
۳۱۸۰ من آن مرغم و مملکت کوه من
بسی را چو من زاد و هم زود کشت
ز من گرچه دیدند شفقت بسی
حلالم کنید ار ستم کرده‌ام
چو مشکین سریرم درآید بخاک
۳۱۸۵ به جای غباری که بر سر کنید
بگفت این و چون کس ندادش جواب

نامه نوشتن اسکندر به مادر خویش

مغنی دگر بساره بنواز رود
ببین سوز من ساز کن ساز تو
بیاد آر از آن خفتگان در سرود
مگر خوش بخسبم برآواز تو



مرکز تحقیقات و پژوهش‌های علمی

بطفلی شود شاخ گلبرگ پیر
در چاره بر کس نکردند باز
علاج از شناسنده پی گم کند
بخندید خورشید و شبم گریست
ز بانگ جرسها برآمد خروش
به بیچارگی ماند از این چاره باز
در اندازه کار او ره ندید
به تو چشم روشن همه خسروان
نظر دار بر فیض پروردگار
چرا بر نیامد ز ما رستخیز؟
چرا جان من بر نیامد ز کام؟
تسرا موی لرزد مرا جان شود؟
نباشد کس ایمن ز برنا و پیر
که می خوارگان را برآرد ز هوش

چو بر گل شبیخون کند زمهریر
۳۱۹۰ نشاید شدن مرگ را چاره ساز
تب مرگ چون قصد مردم کند
چو شب را گزارش درآمد بزیست
جهاندار نالنده‌تر شد ز دوش
ارسطو جهان‌دیده چاره ساز
۳۱۹۵ کامید بهی در شهنشه ندید
به شه گفت کای شمع روشن روان
چو پروردگان را نظر شد ز کار
از آن پیشتر کاید این سیل تیز
و زان پیش کاین می بریزد ز جام
۳۲۰۰ نخواهم که موییت لرزان شود
ولیک از چنین شربت‌ی ناگزیر
نه دل می دهد گفتن این می بنوش

- نه گفتن توان کاین صراحی بریز
دریغا چراغی بدین روشنی
۳۲۰۵ مدار از تهی روغنی دل بداغ
جهاندار گفتا از این درگذر
به فرمان من نیست گردان سپهر
کفی خاکم و قطره‌ای آب سست
ز پروردگهای پروردگار
۳۲۱۰ که چندانکه شاید شدن پیش و پس
در این وقت کردم جهان خسروی
چو آمد کنون ناتوانی پدید
مده بیش از اینم شراب غرور
ز دوزخ مشو تشنه را چاره جوی
دعا را به آمرزش آور بکار
۳۲۱۵ چو رخت از سر کوه برد آفتاب
شب آمد چه شب کاژدهایی سیاه
شبی سخت بی مهر و تاریک چهر
ستاره گره بسته بر کارها
۳۲۲۰ فلک دزد و ماه فلک دزدگیر
جهان چون شبه دودی انگیخته
در آن شب بدان گونه بگذاخت شاه
چو از مهر مادر بیاد آمدش
بفرمود کز رومیان یک دبیر
۳۲۲۵ به دود سیه درکشد خامه را
در آن نامه سرگندهای گران
که از بهر من دل نداری نژند
دبیر زبان آور از گفت شاه
دو شاخه سر کلک یک شاخ کرد
۳۲۳۰ چو بر شقه کاغذ آمد عبیر
ز پرگار معنی که باریک شد
پس از آفرین آفریننده را
یکی، و بدو هر یکی را نیاز
چنین بسته بود آن فروزان نگار
- که در بزم شه کرد نتوان ستیز
بخواهد نشستن ز بسی روغنی
که ناگه بسی بر فروزد چراغ
که آمد مرا زندگانی بسر
نه من داده‌ام گردش ماه و مهر
ز نر ماده‌ای آفریده نخست
به آنجا رسیدم سرانجام کار
مرا بود بر جملگی دسترس
که هم دل قوی بود و هم تن قوی
بدیگر کده رخت باید کشید
که هست آب حیوان از این چاره دور
سخن در بهشت است و آن چارجوی
مگر رحمتی بخشد آمرزگار
سر شاه شاهان در آمد بخواب
فرو بست ظلمت پس و پیش راه
بتاریکی اندر که دید است مهر؟
فرو دوخته لب به مسمارها
بهم هر دو افتاده در خم قیر
به مویی ز دوزخ درآویخته
که در بیست هشتم شب خویش ماه
پریشانی اندر نهاد آمدش
که باشد خردمند و بیدار و پیر
نویسد سوی مادرش نامه را
فریبنده با لابه چون مادران
نکوشی بفریاد ناسودمند
جهان کرد بر نامه خوانان سیاه
فلک را بفرهنگ سوراخ کرد
شد اندام کاغذ چو مشکین حریر
نویسنده را چشم تاریک شد
که بینایی او داد بیننده را
یکایک همه خلق را کارساز
از آن پرورشها که آید بکار

- ۳۲۳۵ که این نامه از من که اسکندر
که گر قطره شد چشمه بدرود باد
اگر سرخ سیبی درآمد بگرد
بدین زرد گل گر ستم کرد باد
نه این گویم ای مادر مهربان
۳۲۴۰ بسوزی یکی گر خبر بشنوی
مسوز از پی دست پرورد خویش
از این سوزت ایام دوری دهد
به شیری که خوردم ز پستان تو
به سوز دل مادر پیش میر
۳۲۴۵ به فرمان پذیران دنیا و دین
به حجت نویسان دیوان خاک
به زندانیان زمین زیر خشت
به جانی کز او جانور شد حیات
به موجی که خیزد ز دریای جود
۳۲۵۰ به آن نام کز نامها برتر است
به پرگار هفت آسمان بلند
به آگاهی مرد یزدان شناس
به هر شمع کز دانش افروختند
به فرقی که دولت براو نافته است
۳۲۵۵ به پسرهیزکاران پاکیزه رای
به خوشبویی خاک افتادگان
به آرم سلطان درویش دوست
به سرسبزی صبح آراسته
به شب زنده داران بیگانه خیز
۳۲۶۰ به شب ناله تلخ زندانیان
به محتاجی طفل تشنه بشیر
به ذل غریبان بیمار توش
به عزلت نشینان صحرای درد
به ناخفتگیهای غمخوارگان
۳۲۶۵ به رنجی که خسبد برآسودگی
به پیروزی عقل کوتاه دست
- سوی چار مادر نه یک مادرم
شکست سبب بر لب رود باد
ز رونق میفتاد نا رنج زرد
درخت گل سرخ سرسبز باد
که مهر از دل آید فزون از زبان
که چون شد بیاد آن گل خسروی
بنه دست بر سوزش درد خویش
خدایت در این غم صبوری دهد
بخواب خوشم در شبستان تو
که باشد جوان مرده و او مانده پیر
بفرمان ده آسمان و زمین
بجاویدمانان مسینوی پاک
بزهت نشینان باغ بهشت
بجان داوری کارد از غم نجات
به امری کز او سازور شد وجود
به آن نقش کارایش پیکر است
بفهرست هفت اختر ارجمند
بترسایی عقل صاحب قیاس
بهر کیسه کز فیض بردوختند
بپایی که راه رضا بسافته است
بباریک بینان مشکل گشای
بخوشخویی طبع آزادگان
بدرویش قانع که سلطان خود اوست
به مقبولی نزل ناخواسته
بسخاک غریبان خونابه ریز
بسقندیل محراب روحانیان
بنومیدی دردمندان پیر
به اشک یتیمان پیچیده گوش
بناخن کبودان شبهای سرد
بدرماندگیهای بسیچارگان
بعشقی که پاکست از آلودگی
بخرسندی زهد خلوت نشست

- به حرفی که در دفتر مردمی است
 به دردی که زخمش پدیدار نیست
 به صبوری که در ناشکیبا بود
 به فریاد فریاد آن یک نفس ۳۳۷۰
 به صدقی که روید ز دین پروران
 به آن ره کز او نیست کس را گزیر
 به آن در کز این در گذشته بدوست
 به نادیدن روی دمساز تو
 به آن آرزو کز منت بس مباد ۳۳۷۵
 به داد آفرینی که دارنده اوست
 که چون این وثیقت رسد سوی تو
 مصیبت نداری نپوشی پلاس
 نپیچی ننالی نگردي ز راه
 اگر ماندنی شد جهان بر کسی ۳۳۸۰
 ورایدونکه بر کس نماند جهان
 گرت رغبت آید که انده خوری
 از آن پیش کانه خوری زینهار
 بخوان خلق را جمله مهمان خویش
 که آنکس خورد این خورشهای پاک ۳۳۸۵
 اگر زان خورشها خورد میهمان
 و گر کس نیارد نظر سوی خورد
 غم من مخور کان من درگذشت
 چنان دان که یابم دو چندین درنگ
 چو بسیاری عمر ما اندکی است ۳۳۹۰
 چرا ترسم از رفتن هشت باغ
 چرا سر نیارم سوی آن سریر
 چرا خوش نرانم بدان صیدگاه
 چو بر من نماند سرای فریب
 چو شبديز من جست از این تندرود ۳۳۹۵
 رهانید ما را فلک زین حصار
 چو نامه بسر برد و عنوان نوشت
- به نقشی که محمل کش آدمی است
 بزخمی که با مرهمش کار نیست
 بشرمی که در روی زیبا بود
 که نوید باشد ز فریاد کس
 بوحیی که آید به پیغمبران
 بدان راهبر کو بود دستگیر
 مرا و ترا بازگشتن بدوست
 به محرومی گوش از آواز تو
 باین عاجزی کاین چنین کس مباد
 همان جان ده و جان برآرنده اوست
 نگیرد گره طاق ابروی تو
 به هنجار منزل شوی ره شناس
 کنی در سرانجام گیتی نگاه
 بمان در غم و سوگواری بسی
 تو نیز آشنا باش با همراهمان
 کنی سوگواری و ماتمگری
 برآرای مهمانی شاهوار
 منادی برانگیز بر خوان خویش
 که غایب نباشد ورا زیر خاک
 تو نیز انده من بسخور در زمان
 تو نیز انده غایبان در نورد
 بکار غم خویش کن بازگشت
 نه هم پای عمرم درآید به سنگ
 اگر سی بود سال و گر صد یکی است
 که در با کلید است و ره با چراغ
 که جاوید باشم در او جایگیر
 که بی دود ابر است و بی گرد راه
 ز من باد واماندگان را شکیب
 ز من باد بر دوستداران درود
 که بادا همه کس چو ما رستگار
 فرستاد و خود رفت سوی بهشت

همه روز نالید با درد و سوز
 زمین چون فلک نامه در نیل زد
 در آن شب ز ناخن برآورد موی
 هوا شد پر از ناخن سیم رنگ
 بناخن خراشیده شد روی ماه
 زمین را بگردن در انداختند
 مه چرخ را در گلو ریختند
 کاجل دید بالای بالین خویش
 ز کوشیدن جان برآورد خوی
 سپیده دمش را در آمد زوال
 دم جان سپردن پسیدار شد
 بدانکس که جان داد جان را سپرد
 کز او بود بیننده را چشم دور
 که تا آشیان هیچ مرغش ندید
 که آگه شد از کارهای نهان
 چرا چاره کار خود را ساخت
 زدندش بالای این خیمه تخت
 جهانش بیازرد، و نیکو نکرد
 ز بیداد گیتی دل آزرده رفت
 ره می رفت کان راه نارفته بود
 از آن ره بگسیتی خبر باز داد
 خبرهای آن راه با کس نگفت
 فرامش کنند راه گفتار خویش
 نهفته نماندی در این پرده راز
 بسخاک اوفتاد از کیانی درخت
 یکی مهد زرین سزاوار او
 بدیای بیرون برآموده در
 بجودی شده موج طوفان جود
 بتابوت زرین درش جای کرد
 کفن عطر و تابوت زرین چه سود
 که یکدست او را کنند آشکار
 منادی ز هر سو برانگیخته

به صد محنت آورد شب را بروز
 دگر شب که شب تخت بر پیل زد
 ۳۳۰۰ چو خورشید گردنده بر کرد روی
 ستاره فروریخت ناخن ز چنگ
 ز دیده فرو بستن روی شاه
 پلاسی ز گیسوی شب ساختند
 ز کام ذنب زهری انگیختند
 ۳۳۰۵ دگر گونه شد شاه از آیین خویش
 بیفشرد خون رگش زیر پی
 سیاهی ز دیده بدزدید خال
 به جان آمده جانش از کار شد
 [بخندید و در خنده چون شمع مرد
 ۳۳۱۰] ز شمع دمنده چنان رفت نور
 شتابنده مرغ آنچنان بر پرید
 نسیدم کسی را ز کار آگهان
 در این کار اگر چاره ای کس شناخت
 سکندر چو برست از این خانه رخت
 ۳۳۱۵ چه نیکی که اندر جهان او نکرد
 سرانجام چون از پس پرده رفت
 اگر چه زره تافتن تفته بود
 ره انجام را هر کجا ساز داد
 چرا چون به کوچ عدم راه رفت
 مگر هر که برگیرد آن راه پیش
 ۳۳۲۰ اگر گفتمی بودی این قصه باز
 بهار سکندر چو از باد سخت
 زدند از کمرهای زر کار او
 پرندی درونش ز کافور پر
 ۳۳۲۵ از اندودن مشک و ماورد و عود
 رقیبی که عطرش کفن سای کرد
 چو تن مرد و اندام چون سیم سود
 ز تابوت فرموده بد شهریار
 در آن دست خاک تهی ریخته

- ۳۳۳۰ که فرمانده هفت کشور زمین
 ز هر گنج دنیا که در بار بست
 شما نیز چون از جهان بگذرید
 سوی مصر بردندش از شهر زور
 به اسکندریه اش وطن ساختند
 ۳۳۳۵ ز داغ جهان هیچکس جان نبرد
 برابر در ایوان آن تختگاه
 ندارد جهان دوستی با کسی
 به خاکش سپردند و گشتند باز
 جهان را بدینگونه شد رسم و راه
 ۳۳۴۰ به پایان رساندند چندین هزار
 نه زین رشته سر می توان تاقتن
 تجسس گری شرط این کوی نیست
 ببین در جهان گر جهان دیده ای
 جهانی که با این چنین خوار است
 ۳۳۴۵ چه بینی در این طارم سر مه گون
 چو خورشید و مه آتشین میل او
 در این میل منگر که زرین و شش است
 سرسازگاری ندارد سپهر
 مشو جفت این جادوی زرق ساز
 ۳۳۵۰ برون لاف مرهم پرستی ز نسد
 ز شغل جهان در کش ای دوست دست
 چو طوفان انصاف خواهی بود
 جهان چون دکان بریشم کشی است
 دهد حلقه ای را از این سو بهی
 ۳۳۵۵ به گیتی پڑوهی چه مانیم دیر
 بدان ماند احوال این دود و گرد
 اگر آسمان با زمین ساختی
 نظامی گره بر زن این بند را
 به مهمانی بزم سلطان شدن
 ۳۳۶۰ چو سلطان صلا در دهد گوش کن
 سکندر کز آن جام چون گل شکفت
- همین یکتن آمد ز شاهان همین
 بجز خاک چیزی ندارد بدست
 از این خاکدان تیره خاکی برید
 که بود آن دیار از بداندیش دور
 ز تختش بتخته در انداختند
 کس این رقعہ با او بپایان نبرد
 نهادند زیر زمین تخت شاه
 نیابی از او مهربانی بسی
 در دخمه کردند بر وی فراز
 برآرد بگاہ و ندارد نگاه
 نیامد بپایان هنوز این شمار
 نه سر رشته را می توان یافتن
 در این پرده جز خامشی روی نیست
 کز او چند کس را زیان دیده ای
 نه در خورد چندین ستمکاری است
 که می آید از میل او بوی خون
 در انداز سنگی بقندیل او
 که آن زر نه از سرخی آتش است
 کمر بسته برکین ما ماه و مهر
 که پنهان کش است آشکارا نواز
 درون زخمهای دو دستی ز نسد
 که ماهی بدین جوشن از تیغ دست
 نترسد ز غرق آنکه ماهی بود
 از او نیمی آبی دگر آتشی است
 وزان سو کند حلقه ای را تهی
 که دودی است بالا و گردی بزیر
 که هست آسمان با زمین در نبرد
 ز ما هر زمانش نپرداختی
 مترس و مترسان تنی چند را
 نشاید بره در پشیمان شدن
 می تلخ بر یاد او نوش کن
 ستد جام و بر یاد او خورد و خفت

کسی کو از آن می خورد نوش باد بجز یاد سلطان فراموش باد

رسیدن نامه اسکندر به مادرش

مغنی یک امشب به آواز چنگ خلاصم ده از رنج این راه تنگ
مگر چون شود راه بر من فراخ برم رخت بیرون از این سنگلاخ

* * *

۳۳۶۵ زمستان چو پیدا کند دستبرد
گلو درد آفاق را از غبار
در و دشت را شبم چرخ کوز
به تشنه گیاهای جلاب گیر
جوانمردی باغ پیرایه سنج
دهد آب ریحان فروشان دی ۳۳۷۰
خم خان دهقان چو آید بجوش
غزالان که در نافه مشک آورند
نشینند شاهان برامشگری
چه گفتم دگر ره چه زاد از سخن

فرو بارد از ابر باران خرد
لعابی زجاجی دهد روزگار
کند ایمن از تف و تاب تموز
بخ خرد کرده دهد زمهریر
شود مفلس از کیمیاهای گنج
سفالینه خم را ز ریحان می
قصب بفکند پیر پشمینه پوش
کباب تر و نقل خشک آورند
خورند آب حیوان اسکندری
چه بازی برآراست چرخ کهن

* * *

۳۳۷۵ چو ز اسکندر آمد بروم آگهی
ملوک طوایف بهر کشوری
بزرگان سوی دستبوس آمدند
همه زیور روم شد زاغ رنگ
همان نامه شه که بنوشت پیش
چو مادر فرو خواند غم نامه را ۳۳۸۰
ز طومار آن نامه دل شکن
ولی گر چه شد روز بروی سیاه
به امید خوشنودی جان او
پس شاه نیز او فراوان نزیست

که شد عالم از شاه عالم تهی
نشستند و گیتی ندارد سری
بدرگاه اسکندروس آمدند
بروم اندر آمد شیبخون زنگ
بمادر سپردند بر مهر خوش
سیه کرد هم جان و هم جامه را
چو طومار پیچید بر خویشتن
سر خود نیچید از اندرز شاه
نگهداشت سوگند و پیمان او
همه ساله خون خورد و خون می گریست

۳۳۸۵ چو شد کار او نیز هم ساخته از او نیز شد کار پرداخته

نالیدن اسکندروس در وفات پدر

مغنی بدان ساز غمگین نواز
مگر کز یک آواز رامش فروز
در این سوزش غم مرا چاره ساز
مرا زین شب محنت آری بروز

* * *

پس از مرگ اسکندر اسکندروس
اگر چه ز شاهان پیروز بخت
۳۳۹۰ بدین ملک ده روزه رایبی نداشت
بنالید چون بلبل دردمند
چو آهو بره کو درآید ز خواب
بزرگان لشکر نمودند جهد
در گنج بر وی گشایند باز
۳۳۹۵ ملک زاده را عزم شاهی نبود
ز شاهان و لشکرکشان عذرخواست
که بر من حرام است می خواستن
مرا با حساب جهان کار نیست
[نه ماهم گمان بود کافتد ز رنگ
۳۴۰۰ گمانم نبیدکان جهانگیر شاه
فرومانند ایوان و اورنگ را
من از خدمت خاکیان رسته‌ام
براین سرسری پول ناپایدار
همانا که بیش از پدر نیستم
۳۴۰۵ نخواهم شدن زو جهانگیرتر
ز دنیا چه دید او بدان دلکشی
چو دیدم کز این حلقه هفت جوش
همه تخت و پیرایه را سوختم
نشینم بکنجی چو افتادگان
۳۴۱۰ هوسهای این نقره زر خرید

به آشوب شاهی نجنباند کوس
جز او کس نیامد سزاوار تخت
که چندان نوآیین نوایی نداشت
که زیر افتد از شاخ سرو بلند
کند آتشی مادرش را کباب
که با آن ولیعهد بستند عهد
بجای سکندر برنش نماز
که در وی جز ایزد پناهی نبود
که بر جز منی شغل دارید راست
بجای پسر مجلس آراستن
که این رشته را سر پدیدار نیست
نه خورشید کافتد بکام نهنگ]
بروز جوانی کند عزم راه
پذیرا شود دخمه تنگ را
به ایزد پرستی میان بسته‌ام
چگونه تسوان کرد پای استوار
پدر چون فرورفت من کیستم
نه زو نیز با رأی و تدبیرتر
که من نیز بینم همان دل خوشی
بدان بخت ور شد جهان تخته پوش
به تخت کیان تخته بردو ختم
بسه آزادی جان آزادگان
بسا کیسه کز نقره و زر درید

چو پیمانان پر گشت پرتو کنی
از آن به که پیش از برانگیختن
ندارم سرتاج و سودای تخت
در این غار چون عنکبوتان غار
۳۳۱۵ یکی دیر خارا بدست آورم
به اشک خود از گوهر جان پاک
بپیچم سر از هر چه پیچیدنی
شوم مرغ و در کوه طاعت کنم
چو هنگام رفتن درآید فراز
۳۳۲۰ به آسانی از رنجها بگذرم
مرا چون پدر در مفاک افکنید
چو از مرگ بسیار یادآوری
و گر ناری از تلخی مرگ یاد
سرانجام در دیرکوهی نشست
۳۳۲۵ دل از شغل عالم بطاعت سپرد
تو نیز ای جوان از پس پیر خویش
که در عالم این چرخ نیرنگ ساز
بسا یوسفان را که در چاه بست

بسر درکنی هر چه در سر کنی
شوم دور از این جای خون ریختن
که ترسم شبیخون درآید به بخت
ز مور و مگس چند گیرم شکار
در آن دیر تنها نشست آورم
فرو شویم آلودگیهای خاک
بسیچم بکار بسیچیدنی
به بیخ گیاهی فناعت کنم
کنم بر فرشته در دیر باز
که دشوار میرم چو آسان خورم
کفی خاک را زیر خاک افکنید
شکسینده باشی در آن داوری
بدشواری آن در توانی گشاد
ز شغل جهان داشت یکباره دست
بر این زیستن گو، نشاید که مرد
مگردان از این شیوه تدبیر خویش
نه آن کرد کان را توان گفت باز
بسا گرد نان را که گردن شکست

انجامش روزگار ارسطو

مغنی دلم سیر گشت از نفیر
۳۳۳۰ مگر ناله ز سرم آید بگوش
برآور یکی ناله از بانگ زیر
از ایسن ناله زار کردم خموش

* * *

سکندر چو زین کننده بگشاد بند
همه فیلسوفان درگاه او
ارسطو چو واماند از آن آفتاب
سیاهی بپوشید و در غم نشست
۳۳۳۵ ز سرو سهی رفت بالندگی
نشستند یونانیان گرد او
برافکنند بر حصن گردون کمند
در آن پیوه گشتند همراه او
از ابر سیه بست بر خود نقاب
چو وقت آمد او نیز هم رخت بست
طبیعت در آمد بنالندگی
از استاد او تا بشاگرد او

چو دیدند کان پیک منزل شناس
 خبر باز جستند از آن هوشمند
 بگو تا چه جوهر شد این آسمان
 ۳۳۲۰ شتابنده راه دیگر سرای
 بسی رهبری بر فلک ساختم
 چو خواهم شد اکنون به بیچارگی
 جهان، فیلسوف جهان خواندم
 چهل مدخل از دانش آراستم
 ۳۳۳۰ همه در شناسایی اختران
 کنون کز یقین گفت باید سخن
 به یزدان پاک ار مرا آگهی است
 سخن چون به اینجا رسانید ساز
 بسپالود روغن ز روشن چراغ
 ۳۳۴۰ به کف بر نهاد آن نوازنده سیب
 نفس را چو زین طارم نیل رنگ
 بخندید و گفت الرّحیل ای گروه
 ز یزدان پاک آمد این جان پاک
 بگفت این و بر زد یکی باد سرد
 ۳۳۵۰ چو بگذشت و بگذشت آسیب را

به منزل شود بی رقیبان پاس
 که پیدا کن احوال چرخ بلند
 کز او دور شد هر کسی را گمان
 چنین گفت کایزد بود رهنمای
 بدین دل که من پرده بشناختم
 در این ره نبینم جز آوارگی
 رصد بند هفت آسمان داندم
 نوشتم در او هر چه می خواستم
 فروگفته احوال گردون در آن
 رها کن رصدنامه های کهن
 که این خوان پوشیده پُر یا تهی است
 سخنگوی مرد، از سخن ماند باز
 بفرمود کارند سیبی ز باغ
 بسویی همی داد جان را فریب
 گذرگه در آمد بدهلیز تنگ
 که صبح مرا سر بر آمد ز کوه
 سپردم دگرره بسیزدان پاک
 بسراورد گردون از او نیز گرد
 بیاران بسینداخت آن سیب را

انجامش روزگار هرمس

مغنی بر آن جزّه جان نواز
 که گشتیم چون بلبل از ناله مست
 برآهنگ ما ناله نو بساز
 بآن ناله زین ناله دانیم رست

* * *

چو هرمس بدین ژرف دریا رسید
 فرو رفت و گفت آفرین بر کسی
 ۳۳۶۰ چه باید گران باری ساختن
 جهان خانه وحش بود از نخست
 ز کوه گران تا بدریای ژرف
 رهی دید کز وی رهایی ندید
 که کالای کشتی ندارد بسی
 که باید بدریا در انداختن
 در او با نوا هر گیاهی که رست
 چه و بام او شد بباران و برف

<p>گریزنده شد گور و آهو رمید بسپای خودم رفت باید بگور نسازم جز از پاک یزدان و بس بسپاکیزه یزدان پناه آورید سخن را چه جنبانم او نیز مرد</p>	<p>چو شد آهو و گور و آدم پدید من آن وحشی آهوم کز رنج و زور ۳۳۶۵ در این ره پناه خود از هیچکس شما نیز چون عزم راه آورید در این گفتنش خواب خوش باز برد</p>
--	---

انجامش روزگار افلاطون

<p>که این نیست ما را خطایی نخست همه لحن‌های جهان را زیاد</p>	<p>مغنی برآرای لحنی درست بدان لحن بردن توان بامداد</p>
---	---

* * *

<p>که ما نیز در خاک خواهیم خفت که بالغ‌ترین کس منم ز اهل روم ز هر پرده‌ای روی برتافتم به گهواره خوابش آید شتاب نداند که آن خواب چون آیدش که آب آمد و آتش و خاک و باد ز کژی بسباید عنان تافتن که بنیادش اول نباشد درست بده ساله‌ای مساند احوال من کهن من شدم آرزو نوتر است فلک فرش او نیز در هم نوشت</p>	<p>۳۳۷۰ فلاطون چو در رفتن آمد چه گفت چنان شد حکایت در آن مرز و بوم چسو در پرده مرگ ره یافتم بدان طفل مانم که هنگام خواب به خفتن منش رهنمون آیدش ۳۳۷۵ در این چار طبع مخالف نهاد چگونه توان راستی یافتن بود چار دیوار آن خانه سست گذشت از صد و سیزده، سال من همان آرزو خواهیم در سر است ۳۳۸۰ بر این داستان چون زمانی گذشت</p>
---	---

انجامش روزگار والیس

<p>سرودی برآهنگ فریاد من مگر بگذرم ز آب این هفت رود</p>	<p>مغنی بیاد آر بر یاد من بکن شادم از شادی آن سرود</p>
--	---

* * *

<p>درافکند کشتی به طوفان آب</p>	<p>چو والیس را سر درآمد بخواب</p>
---------------------------------	-----------------------------------

نشسته رفیقان یسار یگرش
 ۳۳۸۵ چو بر ناتوان یافت تیمار دست
 ز نیروی طالع خبر باز جست
 ستاره دل از داد برداشته
 بآن هم نشینان که بودند پیش
 چنین گفت کایمن مباحثید کس
 ۳۳۹۰ که این اختران گر چه فرخ پبند
 چو نحس اوفتد دور سیارگان
 شمار ستم تا نیاید بسر
 چو باز اختر سعد یابد قران
 فلک تا رسیدن بآن بازگشت
 ۳۳۹۵ چو گفت این پناهنده را کرد یاد
 بیاریگری چون فلک بر سرش
 تنومند را ناتوانی شکست
 بسناهای او تادرا یافت سست
 سستمگر شده داد بگذاشته
 خبر داد از اندازه عمر خویش
 از این هفت هندوی کحلی جرس
 ز نافرخی نیز خالی نسیند
 بود دور دور ستمکارگان
 بگیتی نیاید کسی دادگر
 بسیکی رسد کار هفت اختران
 ورقهای ما باری اندر نوشت
 فرو بست لب دیده بر هم نهاد

انجامش روزگار بلیناس

مغنی در این پرده دیر سال
 نوایی برانگیز و با آن بنال
 مگر بر نوای چنان ناله‌ای
 فروبارد از چشم من زاله‌ای

* * *

بلیناس را چون سرآمد جهان
 که هنگام کوچ آمد اینک فراز
 ۳۴۰۰ گلین خانه‌ای کو سرای من است
 به این هفت هیکل که دارد سپهر
 من آن اوج گیر پنا خسروم
 گهی در خزم غنچه‌ای را بکاخ
 پریوارم از چشم‌ها ناپدید
 ۳۴۰۵ شد آمد بقدر زمان کی کنم
 چو کوشم نهم بر سر سدره پای
 به دشت و به دریا توانم گذشت
 جز این هر چه یابی در ایوان تن
 من آنم که خواهم شدن بر فراز
 چنین گفت درگوش کارآگهان
 بجای دگر می‌کنم ترک تاز
 نه من، هیکلی دان که جای من است
 سرم هم فروناید از راه مهر
 که در خانه می‌آیم و می‌روم
 گهی همچو طاووس پریم بشاخ
 به هر جا که خواهم توانم پرید
 زمان را کجا پی نهد پی کنم
 چو خواهم کنم در دل صخره جای
 هم الیاس دریام و هم خضر دشت
 نه من، هم نشین است در ایوان من
 برون دان ز من هر چه مانند باز

۳۵۱۰ چو گفت این ترنم به آواز نرم
سوی هم‌رهان بارگی کرد گرم
بسرآسود از آشوبهای جهان
که جشنی بود مرگ با هم‌رهان

انجامش روزگار فروریوس

بیار ای مغنی نوایی شگفت
مگر زان ترنم شوم خفته نیز
گرفته رها کن که خوابم گرفت
نه بینم مگر خواب آشفته نیز

* * *

۳۵۱۵ چو آمدگه عزم فروریوس
به هم صحبتان گفت کاین باغ نغز
چو پابندگی نیستش در سرشت
ز دانایی ماست ما را هراس
کمان‌گر همیشه خمیده بود
ترازوی چربی فروشان برنگ
۳۵۲۰ همه ساله محمل کش بار گنج
چو پرداخت زین نقش پرگار او
بنه بر شتر بست و بناخت کوس
که منظور چشم است و ریحان مغز
چه تاریک دوزخ چه روشن بهشت
که از راه ایمن نشد ره شناس
قبلا دوز را قب دریده بود
بود چرب و چربی ندارد بسنگ
نیاساید از محنت و درد و رنج
کشیدند خط نیز بر کار او

انجامش روزگار سقراط

۳۵۲۵ درآر ای مغنی سرم راز خواب
مگر کاب آن رود چون آب رود
چو سقراط را رفتن آمد فراز
شنیدم که زهری سرآمیختند
تن زهر خوارش چو شد دردمند
چنین گفت چون مدت آمد بسر
در آن خون که افسرده گردد ز جوش
[همه زیرکان گرد بالین او
چو دیدند کان مرغ علوی خرام
۳۵۳۰ به سقراط گفتند کای هوشمند
فرو ماند از جنبش اعضای تو
به ابریشم چنگ و رود و ریاب
بخشکی کشی، تری آرد فرود
دو اسبه به پیش اجل رفت باز
نهان از دلش در گلو ریختند
بسوی سفر بزمه‌ای زد بلند
نشاید شدن مرگ را چاره‌گر
چه زهر هلاهل چه داروی نوش
نشسته یکایک بسپاین او]
برون رفت خواهد بزودی ز دام
چو بیرون رود جان از این شهر بند
کجا به بود ساختن جای تو

تَبَسُّمِ كِنَانِ گفـتـشان اوستاد	که بر رفتگان دل نباید نهاد
گرم باز یابید گیرید پای	بهر جا که خواهید سازید جای
در آمد به او نیز طوفان خواب	فرو برد چون دیگران سر به آب
شدند آگه آن زیرکان در نهفت	که استاد دانا به ایشان چه گفت

انجامش روزگار نظامی

مـغـنـی ره رامش چـان بسـاز	نوازش کنم زن ره دلنواز
چنان زن نوا از یکی تا بصد	که در بزم خسرو زدی بارید

* * *

نظامی چو این داستان شد تمام	بعزم شدن نیز برداشت گام
نه بس روزگاری بر این برگذشت	که تاریخ عمرش ورق در نوشت
فزون بود شش مه ز ششصد دو سال	که بر عزم ره بر دهل زد دوال
چو حال حکیمان پیشینه گفت	حکیمان بختند و او نیز خفت
رفیقان خود را بگاہ زحیل	گه از ره خیر داد و گاه از دلیل
بخندید و گفتا که آمرزگار	به آمرزشم کرد امیدوار
ز ما زحمت خویش دارید دور	شما وین سرا، ما و دارالسرور
در این گفتگو بد که خوابش رسود	تو گفـتی که بیداریش خود نبود

در مدح ملک نصره الدین

مـغـنـی ره رامش آور پسـدید	که غم شد بپایان و شادی رسید
رونده رهی زن که بر رود ساز	چو عمر شه آن راه باشد دراز

* * *

گر آن بخردان راستد روزگار	خرد مانند بر شاه ما یادگار
بقا باد شه را به نیروی بخت	بدو باد سرمبزی تاج و تخت
ملک نصره الدین که چرخ بلند	از او یافت نیرو و ارج بلند
گشاینده راز هفت اختران	ولایت خداوند هشتم قران
نشیننده بزم کسری و کی	فریدون گهر شاه فیروز پی

وز او زنده این چرخ پیروزه مهد
 شده نوش، خود حلقه در گوش او
 نشیند در آن بزم چون کسبباد
 بجوش آمده ذوفنونان فحل
 بسا یک فنان را که مالیده گوش
 برانگیخته آبی از آتشی
 کلید در باغهای بهشت
 به اکفی الکفاتی برآورده نام
 نظام دوم شاید او را وزیر
 همه اهل دانش همه اهل دین
 چو بلبل به مستی همه هوشمند
 همه چرب گفتار و شه چرب دست
 جز او، هم ملک هم جهان پهلوان
 جز این نامه نغز را بار نیست
 رصد بندی کوه و دریا کند
 گاهی بر حبش ترکناز آورد
 جهان حکم آفاکش آورده پیش
 در هفت کشور بدو کرده باز
 تصاویر پرگار عالم شده
 ببازوی تو پشت دولت قوی
 بین آنچه خواهی ز گیتی خدای
 دهد مژده شه را به شهزاده‌ای
 که درّی ز دریایی آید پدید
 چنین در نبوده است در هیچ تاج
 اگر مهدی آید شگفتی مدار
 کمر بند چون آسمان برزمی
 مرا یک زمان دادی اقبال راه
 ز کسارم شدی بند برخواست
 که در مهد مینو کنم تکیه جای
 به از زحمت آوردن تیره خاک
 فروزنده از رویشان رای من

لبش حقه نوشداروی عهد
 ۳۵۵۵ ز شیرینی چشمه نوش او
 چو بزمی برآید از بامداد
 در آن انگبین خانه بینی چو نحل
 که هر ذوفنونی بفرهنگ و هوش
 نشسته بهر گوشه گوهر کشی
 ۳۵۶۰ ملک پرورانی ملایک سرشت
 وزیری بتدبیر بیش از نظام
 چو شه چون ملک شه بود ناگزیر
 ز هر کشوری کرده شخصی گزین
 چو گل خوردن باده شان نوشمند
 ۳۵۶۵ همه نیم هشیار و شه نیم مست
 که دارد چنان بزمی از خسروان
 در آن بزم کاشوب را کار نیست
 بدان تا جهان را تماشا کند
 گاهی تاختن در طراز آورد
 ۳۵۷۰ نشسته جهانجوی بر جای خویش
 به پیروزی این نامه دلنواز
 بدو مجلس شاه خرم شده
 خدای وارث ملک کیخسروی
 نظر کن در این جام گیتی نمای
 خیال چنین خلوتی زاده‌ای
 ۳۵۷۵ به من برچنان درگشاد این کلید
 که تا میل زد صبح بر تخت عاج
 چو مهد آمد اول بتقریر کار
 برآرای بزمی بدین خرمی
 ۳۵۸۰ چه بودی که در بزم آن خلدگاه
 مگر زان بهی بزم آراسته
 چو آن یآوری نیست در دست و پای
 فرستادن جان به مینوی پاک
 دو گوهر برآمد ز دریای من

۳۵۸۵ یکی عصمت مریمی یافته
 به خوبی شد این همچو بدر میز
 به نوبت گه شه دو هندوی بام
 فرستاده‌ام هر دو را نزد شاه
 عروسی که با مهر مادر بود
 ۳۵۹۰ بسباید چو آید بر شهریار
 چو من نزل خاص تو، جان داده‌ام
 چنان بازگردانش از پیش خویش
 مرا تا بدینجا سرآمد سخن
 [دراین داوری بخت یار تو باد
 ۳۵۹۵] [به کام تو بادا زمین و زمان

یکی نور عیسی بر او تافته
 چو شمس آن بروشن دلی بی نظیر
 یکی مقبل و دیگر اقبال نام
 که یاقوت را درج دارد نگاه
 به از پرده‌دارش برادر بود
 چنان پردگی را چنین پرده‌دار
 جگر نیز با جان فرستاده‌ام
 کز امید من باشد آن رفق بیش
 تو دانی دگر هر چه خواهی بکن
 سعادت مدد بخش کار تو باد
 ز تو دور بسادا بد بدگمان]

در خاتمت کتاب

۳۶۰۰ چو گوهر برون آمد از کان کوه
 میان بسته هر یک بگوهر خری
 من این گوهر آوردم از ناف سنگ
 نه از بهر آن چنین گوهری
 به قارونی قفل داران گنج
 فرو مانده از بهر کم بیش نیست
 نبوشنده‌ای باز جویم بهوش
 کمر خوانی کوه کردن چو دیو
 به سیلاب در گنج پرداختن
 ۳۶۰۵ از آن به که سرگوش تاریک مغز
 نبوشنده نیک باید نخست
 مرا مشتری هست گوهرشناس
 ولیکن ز سنگ آزمایشان کوه
 چو لعل شب افروزم آمد بچنگ
 ۳۶۱۰ که ما را ده این گوهر شبچراغ
 برآشفتم از سختی کارشان
 که بی‌عای دُر نه سرهنگی است
 ز دُر درگذر بیع دریاست این

ز گوهر خران گشت گیتی ستوه
 خریدار گوهر بود گوهری
 بگوهر فروشی ترازو بچنگ
 فروشم بگنجینه کشوری
 طمع دارم اندازه دست رنج
 ولی مشتری باز حل خویش نیست
 کز او نشکند نام گوهر فروش
 همان چون ددان برکشیدن غریو
 جواهر به دریا در انداختن
 گشادن در داستانهای نغز
 گهر بی خریدار ناید درست
 همان گوهر افشاندن بی قیاس
 پی من گرفتند چندین گروه
 ز هر منجینی گشادند سنگ
 وگرنه گرانی برون بر ز باغ
 ز بی وزنی بیع بازارشان
 پسند نوا در هم آهنگی است
 بها کن که بیع مهیاست این

خزینه چو درشاش باید بسی
 که دریا بدریا تواند خرید
 از اندازه‌ای بود گیتی پسند
 بلندی کجا باشد آوازه را؟
 جوابی است پوشیده فرهنگ را
 کمر دزد را دانم از تاج ده
 همه آیت فاقه بر خواندندم
 ستورم سبک رختی می‌کند
 ز ناتندرستی است افغان من
 قلم چون نگرود ز پرگار سست
 همه دانش انجیر بستی بود
 نشد رونق تازگیم از سخن
 همان نقره خنکم کند خوشروی
 صد اندر ترازو نهد حق شناس
 دهد در بدامان و دیبا به تخت
 که بر صید شیران گشایم کمند
 خورد سینه روباه و من خون خورم
 چه سود از عجزه کند سینه خرد
 سپهری چنین در کج انداختن
 نگشت از خود اندازه حال من
 همان دیو با من به دلالتگی
 همان مانده هم زود خواهد گذشت
 حساب رسن دارد و دلو و چاه
 رسن خواه کوتاه و خواهی دراز
 بیازی نمی‌باید این قصه خواند
 که او نیز از این کوچگه بگذرد
 کند چاره خویش با هم‌رهان
 سخن یاد می‌کردم از عهد خویش
 دو چشم مرا اشک پیمای کرد
 چنین گفت با من به هنگام خواب
 که باشی تو بیرون از این هم‌رهان

چو در بیع دریا نشیند کسی
 ۳۶۱۵ به دریا کند بیع دریا پدید
 هر آوازه کان شد بگیتی بلند
 چو بی وزنی باشد اندازه را
 در این نکته کز گل برد رنگ را
 و گرنه من در به تاراج ده
 ۳۶۲۰ نه زانست چندین سخن راندندم
 که با من جهان سختی می‌کند
 تهی نیست از تره‌ای خوان من
 چو پرگار بنیت نباشد درست
 غرابی که با تن درستی بود
 ۳۶۲۵ بلی گر چه شد سال بر من کهن
 هنوزم کهن سرو دارد نوی
 هنوزم به پنجاه بیت از قیاس
 هنوزم زمانه به نیروی بخت
 ولی دارم اندیشه سسر بلند
 ۳۶۳۰ چو شیر افکنم صید و خود بگذرم
 چو سر سینه را گر به از دیگ برد
 جهانی چنین در غلط باختن
 به شصت آمد اندازه سال من
 همانم، که بودم بده سالگی
 ۳۶۳۵ گذشته چنان شد که بادی بدشت
 درازی و کوتاهی سال و ماه
 چو دلو آبی از چه نیارد فراز
 من این گفتم و رفتم و قصه ماند
 نبوشنده به گرم خود خورد
 ۳۶۴۰ نگوید که او چون گذشت از جهان
 یکی روز من نیز در عهد خویش
 غم رفتگان در دلم جای کرد
 شب آمد یکی زان غریقان آب
 غم ما به آن شرط خوردن توان

۳۶۲۵ چو با کاروانی در این تاختن
 از آن شب بسیج سفر ساختم
 کی ایمن بود مرد بیدار هوش
 به ار در خم می فروشی خزم
 گر از پشت گوران ندارم کباب
 ۳۶۵۰ گرم نیست پالوده نغز پیش
 وگر خشک شد روغنم در دماغ
 چو از بانگ طبلی تهی شد تنم
 گرم بشکند گردش سال و ماه
 خدایا تو این عقد یک رشته را
 ۳۶۵۵ به بی یاری اندر جهان یار باش
 به پایان شد این داستان دری
 [جهان را دهم روز بود از ایار
 چو نام شهش فال مسعود باد
 ذری بود ناسفته من سفتمش
 ۳۶۶۰ از آنجا که بر مقبلان نقش بست
 چو برخواند این نامه را شهریار
 همین داستان باد از او سر بلند
 نظامی بدو عالی آوازه باد
 بر او باد فرخنده چون نام او
 همی کار خود بایدت ساختن
 دل از کار بیهوده پرداختم
 ز غوغای این باد قنديل کش؟
 چو می جامه را بخون میرزم
 ز گور شکم هم ندارم عذاب
 کنم مغز پالوده را خورد خویش
 به بی روغنی جان کنم چون چراغ
 چو طبل ار طپانچه خورم نشکنم
 مرا مومیایی بس اقبال شاه
 برومند باغ هنر کشته را
 شب و روزش از بد نگهدار باش
 بفیروز فالی و نیک اختری
 نود در گذشته ز پانصد شمار
 وز این داستان شاه محمود باد
 بفرخترین طالعی گفتمش
 عجب نیست گر مقبل آید بدست
 خرد یاورش باد و فرهنگ یار
 هم او باد از این داستان بهره مند
 بنظمی چنین نام او تازه باد
 از آغاز او تا بانجام او

پایان اقبال نامه

اقبال نامه نظامی گنجوی

(متن علمی و انتقادی)

از روی قدیمی ترین نسخه های خطی قرن هشتم
با ذکر اختلاف نسخ



و شرح ابیات و معنی لغات و ترکیبات و
کشف الابیات

تصحیح: دکتر برات زنجانی

استاد دانشگاه تهران



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

بنام خدا

معانی لغات و ترکیبات (با اشاره به شماره بیت)

بیت ۱ - گنج : خزانه. مجازاً به معنای همین کتاب (اقبال نامه) آورده است. زیرا نظامی اولین اثر خود یعنی مخزن الاسرار را گنج نامیده است.

مسرا چون مخزن الاسرار گنجی چه باید در هوس پیمود رنجی
نام خدا: ذکر نام خدا، (بسم الله الرحمن الرحيم) در آغاز مخزن الاسرار گفته است

بسم الله الرحمن الرحيم هست کلید در گنج حکیم
بیت ۲ - بخرد: خردمند بخرد نواز: (بخرد نوازنده)

ناخردمند: بی عقل، سفیه

این ترکیب را فردوسی هم بکار برده است.

اگر بر من این ازدهای بزرگ که خواند و را ناخردمند گرگ
چاره ساز: چاره سازنده. توضیح: از ناخردمند تکلیف برداشته شده است.

بیت ۳ - بستگان سخن: صفت جمع بسته شده و موصوف مفرد آمده است در اصل «سخنان بسته» مراد از سخنان بسته، اندیشه است. اندیشه چون به حرکت افتاد و بزبان رسید سخن را بوجود می آورد.

مولوی فرموده: ای برادر تو همان اندیشه ای سابقی تو استخوان و ریشه ای
و چهار قرن بعد از مولوی «دکارت» گفته است: من فکر می کنم پس من هستم
تواناکن: (صفت فاعلی مرکب مرخم): توانا کننده، قدرت بخشنده

گن (باش): کنایه از آفرینش. ناتوانان کن یعنی مخلوقات ناتوان. «گن» از این آیه گرفته شده است:
إِنَّمَا امْرَأَةٌ إِذَا أَرَادَتْ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (سوره ۳۶ آیه ۸۲)

توضیح: اشاره است به هلاک نمرود بوسیله پشه ای فلج که در ادبیات فارسی «نیم پشه» ذکر کرده اند. و شکست اصحاب فیل بوسیله ابابیل و حفاظت جان پیغمبر اکرم با تارهایی که عنکبوت بر در غار تنید.

بیت ۴ - معنی: نهانها و آشکارها و درونیها و بیرونیها (یعنی همه چیز) خرد را بدرگاه خدا رهنمون است.

بیت ۵ - سقف این بارگاه: آسمان، سپهر «رَفَعَ السَّمَوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ» (سوره ۱۳ آیه ۲) کارگاه: جهان،

بیت ۶ - بزرگی و دانا نیش دلپذیر: هر بزرگی را بزرگتری و هر دانایی را داناتری هست
«أَمَّا اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ» بزرگی و دانایی خدا مطلق است و با ذات او یکی است بدین سبب دلپذیر است.

بیت ۷ - سزا: پاداش تولا: دوستی، محبت

بیت ۸ - معنی : بود خدا غیر از بود همه چیز است. رشته موجودات گوهر وجود از او یافته‌اند.
آمودن : زینت دادن و آراسته شدن

وراء: آن سوی، بالاتراز

بیت ۹ - معنی : حکم ار بر آفریده‌ها آشکار است، یعنی او حاکم مطلق است بر همه چیز. اما
حکمت آفرینش از نظر، نهفته است.

حیران : سرگردان

گفت : گفتن

بیت ۱۰ - معنی : خداوند یگانه‌ای بی همتاست و از چهار عنصر نیست بلکه چهار عنصر آفریده
اوست.

توضیح : یکی کزدویی : معنا بسیار باریکیست و مقصود نظامی این است در ریاضیات عدد یک
داریم و این یک با یک دیگر علاوه می‌شود و ۲ را بوجود می‌آورد اما وجود خدا یک
ریاضی نیست و از دویی پاک است.

بیت ۱۲ - هفت پوست : هفت آسمان

بیت ۱۳ - پیوند : پیوستگی، ترکیب

خردمند از این حکمت آگاه نیست: تصوّر نا پیوستگی برای خردمندان نا ممکن است.
چیزی را که با هیچ چیز پیوند نداشته باشد نمی‌توان تصور کرد.

بیت ۱۴ - اگر بگویی که خدا در بالاست (در این صورت پایین را خدا نیست؟) و اگر بگویی خدا
در زیر است. کسی خدا را در زیر (در زیر چیزی بودن). تصوّر نمی‌کند.

بیت ۲۰ - یکی را زگردون دهد بارگاه : اشاره به معراج حضرت رسول (ص) است.

یکی را زگردون درآرد بچاه : اشاره به زندانی شدن دو فرشته آسمانی بنام هاروت و
ماروت در چاه بابل است.

بیت ۲۱ - پُزی: کثرت، بیشی مصراع دوم: بزرگ و خرد دانستن نتیجه سنجش ماست.
خداداناست و به سنجش محتاج نیست.

بیت ۲۳ - گوینده خاک : انسان ناطق که از خاک آفریده شده است.

نه بر آب نقشی توان نیز بست : هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ (سوره ۳ آیه ۵)

بیت ۲۴ - دانستن : توانستن.

بیت ۲۷ - تنومند : دارنده تن. موجود (به این معنی در فرهنگها نیامده است)

بیت ۲۸ - هست نام : نامدار.

بیت ۲۹ - بود بنده را... : وقتی که بنده باشد ناچار خداوند «صاحب بنده» هم باید باشد.

یکی بدون دیگری متصور نیست همچنانکه «بام» وقتی نامیده میشود که خانه‌ای وجود
داشته باشد.

بیت ۳۱ - غوغای خود : خود بینی، خود پرستی .

بیت ۳۲ - یادآور مفهوم این بیت است از مولوی :

نام احمد نام جمله انبیاست
چونکه صدگفتی نودهم پیش ماست
بیت ۳۷ - روضه : باغ، بهشت

بیت ۳۹ - یکی در سیاه و یکی در سپید: سیاه و سپید، کنایه از شب و روز. مردم شب زنده دار و مردم عادی و ایهام دارد یکی بر راه راست و یکی بر باطل (نظیر بت پرستان).

بیت ۴۰ - هر کسی بردری : نظیر مفهوم:

که معتکف دیرم و گه ساکن مسجد
یعنی که ترامی طلبم خانه بخانه
بیت ۴۴ - دیو مردم : شیطان

بیت ۴۵ - مفهوم بیت ایهام دارد به عمل شیطان که خدا شناس و پرستنده بود. اما خاک بیگانگی بر سرش ریخت زیرا از فرمان خدا سر پیچی کرد و به آدم سر فرود نیاورد.

بیت ۴۷ - معنی : تو، شب چراغ من هستی و من پروانه تو هستم. مرغی غزلخوان از باغ تو هستم و همیشه مدح ترامی گویم.

بیت ۴۹ - حافظ گوید :

کمتراز ذره نه بی پست مشو مهر بورز
تا به خلوتگه خورشید رمی چرخ زنان
معنی : ذره چون بگرد بزرگان (خورشید) گزاید با وجود خردی چشمها را متوجه خود کرد (یعنی دیده شد) مسئله فیزیکی است در دو بیت بعد مطلب را روشن کرده است. ذره شناور در هوا بچشم دیده نمی شود و چون نور خورشید به آن رسید نورانی می شود و قابل رویت می گردد.
بیت ۵۰ - از دیده دور : غیر قابل رویت نیروی تو: مراد نیروی خداوند است

معنی: می گوید خدایا من ذره کوچکی هستم که قابل رویت نبودم. تو بر من نور تابانیدی و نیرو دادی قابل رویت و مشهود شدم و کلید در گنجها گردیدم (ایهام به مثنوی خود دارد) شیخ فرید الدین عطار از نظامی متأثر شده و این مطلب را در منطق الطیر چنین سروده است:

چون بستابد آفتاب معرفت
از سپهر این ره عالی صفت
هر یکی بینا شود بر قدر خویش
باز یابد در حقیقت صدر خویش
سر ذراتش همه روشن شود
گلخن دنیا بر او گلشن شود

بیت ۵۲ - دُرُج : صندوقچه جواهرات

بیت ۵۴ - خاک تاریک : وجود نظامی

بیت ۵۶ - حفاظت : نگهداشتن

بیت ۶۰ - تخت افلاک : عرش (اشاره به معراج حضرت رسول اکرم (ص)).

لولاک : اشاره است به حدیث قدسی «لولاک لما خلقت الأفلاک» اگر نبودی تو افلاک را خلق نمی کردم.

بیت ۶۱ - فرشته نمودار : فرشته لقا (اشاره به زیبایی پیغمبر اکرم (ص)).

بیت ۶۳ - سپیده دم : صبح صادق و کنایه از آفتاب (= سپیده دمنده)

شب کاینات : ظلمت جاهلیت آب حیات : آب زندگی. چشمه آب حیات را در ظلمات قطب شمال گفته‌اند و اسکندر به طلب آن رفت اما آب آن چشمه نصیب خضر گردید و از چشم اسکندر نا پدید ماند.

بیت ۶۴ - سر از طاق عرش بر کردن : از عرش بالاتر رفتن (اشاره به معراج حضرت رسول اکرم (ص)).

سبز فرش : آسمان از دیدگاه هنرمندان. حافظ گوید:

مزرع سبز فلک دیدم و دایم مه نو یادم از کشته خویش آمد و هنگام درو

برقع دریدن : شکافتن سپهر (اشاره به معراج حضرت رسول اکرم (ص)).

بیت ۶۵ - ره انجام : کنایه از اسب ره انجام روحانی : دین مبین اسلام
ره آورد عرش : کنایه از آمرزش گناهان با شفاعت پیغمبر اسلام که خداوند متعال این امتیاز را به او دادند.

بیت ۶۶ - در این بیت یک نوع استخدام واقع شده است بدین معنی که «سرما» یکبار آمده اما در معنا باید دوباره تکرار شود :

سر ما بخاک سر کوی او نیرزد سر ما همه باندازه یک سر موی او ارزش دارد
فقط شاعران توانا از این صنعت در شعر فارسی استفاده کرده‌اند. در کتب معانی و بیان شعر معروف عربی را که در کتب شاهد آورده‌اند ذکر می‌کنند.

إذا نزلت سماء بارض قوم زعیناه و إن كانوا غضابا. اما در ادبیات فارسی استخدام را به شکلی که نظامی آورده و فردوسی آورده است می‌آورند. فردوسی گوید :

بسمانم ترا بسته در چاه پای به اسب اندر آرم شوم باز جای

رستم برای نجات بیژن از چاه افراسیاب به توران می‌رود و چون بر سر چاه می‌رسد با بیژن گفتگو می‌کند. چون گرگین سبب شده بود که بیژن به توران زمین برود و گرفتار شود رستم قبل از نجات دادن بیژن از او خواست که گرگین را در این کار ببخشد. بیژن جواب مثبت نداد و رستم او را تهدید کرد که اگر گرگین را نبخشی ترا پای بسته در چاه رها می‌کنم و پای به اسب اندر می‌آورم و به جای خودم بر می‌گردم

واژه «پای» یک بار آمده اما در معنی دوبار آمدنش ضرورت دارد.

سعدی هم دارد :

به کارهای گران مرد کار دیده فرست که شیر شوزه در آرد بزیر خم کمند

که «مرد کار دیده» یکبار ذکر شده اما در معنی دوبار آمدنش ضرورت دارد:

مرد کار دیده را به کارهای گران بفرست که مرد کار دیده شیر شوزه را به زیر خم کمند در می‌آورد و حافظ هم گفته است :

بساط سبزه لگد کوب شد بیای نشاط ز بسکه عارف و عامی برقص برجستند

بساط سبزه بیای نشاط لگد کوب شد. ز بس که عارف و عامی بیای نشاط به رقص بر جستند.

بیت ۶۸ - درستی ده : درستی دهنده، سلامت بخشنده

بیت ۶۹ - گزیده تر : برگزیده تر همه پیغمبران. به کلمه مصطفی (= برگزیده) نیز اشارت دارد.

بیت ۷۰ - مینو : بهشت

بیت ۷۱ - چشمه : خورشید

بیت ۷۲ - آب حیوان : چشمه حیات، آب حیات

چشمه جان : عالم روحانی

بیت ۷۳ - یونس : پسر متی ملقب به ذوالنون یکی از انبیای بنی اسرائیل، هنگامی که از یانا به

کشتی سوار شد و قصد ترشش راداشت دچار طوفان عظیمی شد و بدریا افتاد ماهی

عظیمی معجز آسای را بلعید و پس از سه روز به ساحلی که محتمل است به صیدون نزدیک

پوده افکند.

ماهی و مار زمین بوسی کرد : ظاهرآبه یکی از معجزات حضرت رسول اکرم (ص) اشاره کرده

است.

بیت ۷۴ - داود : پادشاه اسرائیل (حدود ۱۰۱۰ - ۹۷۰ ق م) وی جانشین شاعول شد و بر

فلسطینیان غلبه و بیت المقدس را تأسیس کرد، او شاعر و پیغمبر بود و از خود

«مزامیر»ی بجا گذاشته که مشحون از الهامات غنائی است. طبق تورات وی تنها با جالوت غول

جنگید و او را با یک ضربه فلاخن کشت (نقل از فرهنگ معین).

دِرْع : زره، گفته اند که حضرت داود زره ساز بوده است. مولوی گوید :

رفت لقمان سوری داود صفا

جمله را با همدگر در می نکند

صنعت زراد او کسم دیده بود

کین چه شاید بود و ابرسم از او

بازبا خود گفت صبر اولیتر است

چون نپرسی زودتر کشت شود

ور بپرسی دیرتر حاصل شود

چونک لقمان تن بزد هم در زمان

پس زره سازید و در پوشید او

گفت این نیکولباس است ای فستی

گفت لقمان صبر هم نیکودمی است

(مثنوی دفتر سوم ۱۸۴۲ به بعد)

دِرَاعه : جبهه، بالاپوش فراخ

بیت ۷۵ - سلیمان : ابن داود پادشاه یهود (جلوس ۹۷۳ - فوت ۹۳۰ ق م) وی پسر و جانشین

داود بود و در اسلام از انبیای بنی اسرائیل محسوب می شود او برای تعمیر بیت المقدس

اقدام کرد. عقل و کیاست وی مشهور و زبانزد عموم است، امثال و حکم سلیمان در عهد عتیق معروف است. در روایات وی حاکم بر جن و انس شناخته شده (فرهنگ معین)
تخت بر بادبستن : گفته‌اند که بفرمان سلیمان باد، تخت او را در هوا بحرکت در می آورد.
بازیچه باد : کنایه از هوا و هوس.

بیت ۷۶ - عیسی : ابن مریم ناصری (منسوب به ناصره) ملقب به مسیح (ولادت بیت لحم ۷۴۹ رومی و ۶۲۲ قبل از هجرت - شهید مصلوباً ۳۰ تاریخ مسیحی جدید. مسیحیان وی را به لقب Christ خوانند و غالباً او را پسر خدا نامند. مسلمانان او را در زمرة پیغمبران اولوالعزم (قبل از رسول (ص)) دانند (فرهنگ معین).

مهد عیسی بگردون رسید : خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید عیسی را بر دار نکردند و نکشتند او را... بلکه بلند کردش خدا بسوی خود.
«وَقَوْلِهِمْ اَنَا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَىٰ بْنِ مَرْيَمَ رَسُولَ اللّٰهِ و مَا قَتَلُوهُ و مَا صَلَّبُوهُ وَلَكِنَّ شُبُهَةَ لَهُمْ... بَلْ رَفَعَ اللّٰهُ اِلَيْهِ» (سوره ۴ آیه ۱۵۶ و ۱۵۷)

از مهد بیرون پرید : از مهد به آسمان معراج کرد.

بیت ۷۷ - موسی : پیغمبر بنی اسرائیل که در زمان فرعون بدنیا آمد در چهل سالگی برسالت از طرف خدا برگزیده شد.
لقب او کلیم الله است.

طور : کوهی است در شبه جزیره سینا که موسی در آن به مناجات پرداخت و نور الهی را مشاهده کرد.

سراپرده احمد از نور بود : اشاره است به حدیث «اول ما خلق الله نوری».

بیت : ۷۸ - معنی بیت : آفرین بر چراغی که چراغهای دیگر روغن را از آن چراغ گدایی کرده‌اند.
دریوزه : گدایی. شمع : موم. چربدست : در معنی حقیقی آمده یعنی دستی که به چربی آلوده شده است. بعبارت روشن تر اگر به دست چراغهای دیگر نگاه کنی آنها را چرب می بینی زیرا با آن دست از چراغ وجود پیغمبر اکرم (ص) روغن بدریوزه گرفته‌اند.

بیت ۷۹ : آب : کنایه از دین اسلام (آب در اسلام از مطهرات است و اسلام هم از مطهرات است).
بیت ۸۰ : درد زد : درد زده، مریض (صفت مفعولی نظیر خاک آلود).

بیت ۸۱ : بهی روی : زیبا با آب رنگ : خوش قیافه

حکم خدا : قرآن کریم

نوش دارو : آب حیات. دارویی که مرگ را از شخص باز می دارد.

بیت ۸۲ - چشم روشن کن : چشم را روشن کننده، بینایی بخش و کنایه از خورشید هم هست.
افلاکیان : فرشتگان

طراز : زینت، آرایش

بیت ۸۳ - سگه : سنبه فولادی که با آن مسکوک می زدند. مجازاً امروز بجای مسکوک بکار

می‌رود (باعبار سبب و مسبب). در مخزن الاسرار در تعریف انوشیروان گوید:
یافته در خطه صاحب‌دلی سگه نامش رقم عادل
معنی: سخن آرامسته سخنی است که سگه نام تو بر آن زده شده باشد. جرعه جام تو عمر ابد
بخشنده است.

بیت ۸۳ - ایمن: در امان، مصون، بی ترس

بیت ۸۵ - خاکی: از خاک آفریده شده،

جرعه: اندک اندک آشامیدن

بیت ۸۶ - طرز: طریقه، روش

آموزگار: راهنما، هادی

بیت ۸۷ - سرآهنگ: در فرهنگها «پیشرو لشکر» معنی کرده‌اند. اما اینجا سر به معنی خوب و
ممتاز و آهنگ به معنی «نوا» و لحن آمده است. معنی «سرآهنگ» با این توجیه «نوی
ممتاز» خواهد بود که در فرهنگها نیامده است.

کژرو: کج رونده. در اینجا به معنی ناساز و خارج آهنگ آمده است.

معنی بیت: گردش روزگار در هر دوره در کارها روش دیگر می‌خواهد. لحن‌های ممتاز به مرور
زمان و بعد از گذشت سالها دیگر شنوندگان را راضی نمی‌کنند و آهنگ، ناساز و بی قاعده به
حساب می‌آیند. ناچار آهنگهای نو می‌سازند.

بیت ۸۸ - بازیگر: مشعبد، لعبت باز

پیکر: لعبت، عروسک

معنی بیت: روزگار مانند بازیگر از پشت پرده عروسکی بیرون می‌آورد.

بیت ۸۹ - افسونگری: ساحری

دلبری: دل ربایی

معنی بیت: روزگار با آن عروسک مدتی دل مردم را جلب می‌کند و بازار گرمی پیدا می‌کند.

بیت ۹۰ - پیری: کهنگی

جوان پیکر: لعبت تازه

معنی بیت: آن عروسک بعد از مدتی کهنه می‌شود و مردم بدیدنش بی رغبت می‌شوند. در این
حال بازیگر عروسک تازه و جدید به نمایش می‌آورد.

بیت ۹۱ - نوخطان سخن: سخنانِ نوخط. سخنان جوان، سخنان تازه

نظامی گاهی به جای موصوف صفت را جمع می‌بندد و این روش یکی از مختصات مکتب
اوست.

مانند «بستگان سخن» در این بیت:

رهای ده بستگان سخن توانا کن نا توانان کن

(بیت ۳ از همین مثنوی)

و مانند «قطره دزدانِ ابر» در این بیت :

گذر بسته بر قطره دزدانِ ابر
(بیت ۲۱۶۵ اقبالنامه)

چو سیماب دید آب دریا سطر

و مانند «خرکاهلان» در این بیت :

از آنست کبابی بخم می‌کشند
(بیت ۱۹۸۶ اقبالنامه)

خر کاهلان را که دم می‌کشند

و مانند «ناصیه داران پاک» در این بیت :

تاج ده تخت نشینان خاک
(بیت ۱۰ مخزن الاسرار نظامی)

داغِ نِه ناصیه داران پاک

و مانند «پردگیهای راز» در این بیت :

کند کار جویندگان را دراز
(بیت ۴۲۲۹ شرفنامه)

سبب جستن پردگیهای راز

ولی نعمت فرع خواران خاک
(بیت ۱۵۳ شرفنامه)

و مانند «نهمته های نورد» در این بیت :

پیش رو کرده پیش خاقان مرد
(بیت ۱۶۷۸ هفت پیکر)

هر یکی در نهمته های نورد

و مانند «نهران خانه های دور اندیش» در بیت :

باز داده خبر به خاطر خویش
(بیت ۸۱۲ هفت پیکر)

از نهران خانه های دور اندیش

بیت ۹۲ - نخلبند : کسی که از موم و کاغذ و پارچه و جز آن درخت مانند می‌سازد که دارای ساقه و شاخه، گل و میوه است.

سعدی گوید : نخلبندی دائم ولی نه در بستان و یوسفی فروشم ولیکن نه در کنعان
(دیباچه گلستان)

بندهای رطب از نخل فروآویزند
(دیوان سعدی ص ۴۴۴)

خامه : قلم

معنی بیت : به مرور زمان نخلبندان، نخل‌ها و درخت‌های بلندی که نسبت به گذشته تازگی دارد ایجاد می‌کنند.

بیت ۹۳ - معنی بیت : جواهرات هم بر اثر مرور زمان آب و رنگ را از دست می‌دهند، و گوهرهای تازه و با آب رنگ از سنگ‌ها بدست می‌آید.

«توضیح : فیروزه و مروارید بر اثر مرور زمان درخشندگی را از دست می‌دهند. مخصوصاً اگر

مروارید اسید یابد و فیروزه روغن گیرد شفافیت طبیعی را اندکی از دست می‌دهند.»

بیت ۹۴ - عروس : کنایه از مثنوی اقبالنامه

پیکر شناس : پیکر شناسنده، خیره در شعر و ادب

تازه رویی : تازگی و شادابی

قیاس : سنجش، مقایسه دو چیز.

معنی بیت : مثنوی من نسبت به مثنوی‌های گویندگان دیگر امتیازی دارد و آن تازگی و طراوت عبارات است و این برتری برای من کافی است.

بیت ۹۵ - بیوس : طمع، توقع

فسوس : افسوس : مسخره، ریشخند.

معنی بیت : اگر به سرودن اقبالنامه طمع نمی‌کردم در آن صورت سخن تازه گفتن به مسخره می‌کشید و سبب استهزاء دیگران می‌شد.

توضیح : پهنه داستان مانند میدان و سخن گو سوار است. اگر میدان نباشد اسب تاختن مسخره‌ای بیش نخواهد بود. سعدی گوید :

فسحت میدان ارادت بیار تا بزند مرد سخنگوی گوی

(گلستان)



مرکز تحقیقات و پژوهش‌های علمی

بیت ۹۶ - توسن : اسب سرکش

ریاضت گری : تربیت اسب

تندی : سرکشی

فرمانبری : اطاعت، مطیع بودن

بیت ۹۷ - ار مغانی : سوغات، ره آورد

معنی بیت : گنجی نیست که من آن را ره آورد نداشته باشیم. یعنی برای ره آورد همه چیز ارزشمند که در گنجها یافت می‌شود دارم (منظور از گنجها پنج گنج را اراده کرده است).

اما یک چیز ندارم و به آن افسوس می‌خورم و آن جوانی است که ندارم و پیر شده‌ام.

بیت ۹۸ - ابرش : اسبی که موی سرخ با لکه‌های سپید و سیاه دارد. کنایه از گونه سرخ و پوست سفید و موی سیاه جوانی است.

نعل برابرش بودن : اسب سیاه و سرخ و سپید موی را زیر ران داشتن

نعل بر آتش بودن : کنایه از شتاب در رفتن، شتاب در حرکت. ساحران شکلهایی بر روی نعل اسب می‌کشیدند و آن را در آتش می‌نهادند و وردهایی می‌خواندند و اذعایمی کردند آنکسی را که با این کار طلب کرده‌اند هر کجا باشد بسرعت به محل اصلی یعنی جایی که نعل بر آتش گذاشته‌اند خود را خواهد رساند. و اینجا مراد شاعر سر رسیدن عمر و آتش و نعل کنایه از مرگ است یعنی پیر هر روز ناخود آگاه بمرگ نزدیک می‌شود.

بیت ۹۹ - آینه روشن کردن : صیقل دادن آینه را. در گذشته آینه‌ها را از آهن و پولاد آبداده

می ساختند. و سطح آنرا صیقل می دادند تا تصویر را بخوبی نشان دهد. در حین صیقل گاهی صفحه فولادی می شکست و پاره پاره می شد. این پاره‌ها را برای ساختن زره بکار می بردند. نظامی می گوید در جوانی چون آینه و وسیله اصلاح بودم اکنون که پیر شده‌ام مانند آئینه شکسته هستم در این حالت هم مفیدم زیرا نصایح من مانند زرهی است که در زندگی انسانها را محافظت می نماید.

بیت ۱۰۰ - سخن گستر: شاعر توانا

سروش: هاتف

سراینده: مغنی، سرودگوی

یاریگر: کمک

بیت ۱۰۱ - نغز: خوب

بیت ۱۰۴ - نیوشنده: شنونده

شقه: پاره‌ای از چیزی. قسمتی از کار

معنی بیت ۱۰۰ تا ۱۰۴: هر سخن گو سروشی دارد که به او الهام می کند. پیش از این که سخنان خوب می سرودم. سروش پنهانی داشتم که به من کمک می کرد اکنون آن سروش خاموش شده و من هم گفتار را فراموش کرده‌ام. (بنظر می رسد که مقصود شاعر همسر سومش است که سروش او بوده و بعد از درگذشت او شاعر غم زده و گوشه نشین شده).

بیت ۱۰۹ - شاعر در این بیت محسوس را به معقول تشبیه کرده است. تاریکی شب محسوس است و تاریکی دل غمگین معقول است. و در مصراع دوم تشبیه محسوس به محسوس آورده است.

بیت ۱۱۱ - پاسگه: پاسگاه

نیل بر اندودن: کنایه از کبود کردن و تاریک کردن است.

سر در پای پیل ماندن: کنایه از مردن است.

معنی بیت: شب تاریکی بود و سر و صدایی نبود و سکوت همه جا را فرا گرفته بود.

بیت ۱۱۲ - سبزه: کنایه از آسمان هنگام شب. گاهی شاعران آسمان را سبز تصویر می کنند: حافظ گوید:

مزرع سبز فلک دیدم و دایم مه نو بادم از کشته خویش آمد و هنگام درو

آهو: استعاره از ستاره. برانگیختن: جهانیدن، گریزانیدن

ناف زمین: سطح زمین. وسط سطح زمین، میان زمین

نافه: کیسه‌ای به حجم یک نارنج که در زیر شکم جنس نر آهوی ختن در زیر جلد، نزدیک عضو تناسلی حیوان قرار دارد و دارای منفذی است که از آن ماده‌ای قهوه‌ی رنگ روغنی شکل خارج می شود که بسیار خوشبو و معطر است و بنام مشک موسوم است و در عطر سازی بکار می رود (فرهنگ معین). در این بیت مراد از نافه سایه زمین است که شب را بوجود می آورد و مخروطی

شکل است.

توضیح: در ادبیات فارسی به خورشید، «غزال» و «غزاله» نیز گفته‌اند. به این سبب نظامی «آهو» را استعاره از خورشید و آهو بره را استعاره از ستاره آورده است. در خسرو و شیرین گویند:

شبا هنگام کاهوی خستن گرد زناف مشک خود خود را رسن کرد
هزار آهو بره لبها پر از شیر بر این سبزه شدند آرا مگه گیر

(بیت ۴۶۷۶ و ۴۶۷۷)

توضیح دیگر: نافه یعنی شبیه ناف. مانند: دست و دسته، شاخ و شاخه، دندان و دندان، گوش و گوشه، سبب تشبیه کیسه مشک به نافه اینست که: غده مشک را در ناف آهو پیدا می‌شود بعد از مدتی غده تبدیل به چرک و بعد از آن مانند پوسته زخم خشک می‌شود و از نافه جدا می‌شود و در همین حال شکل ناف بر روی آن انگیخته شده است و شباهتی به گودی ناف دارد. شمعی که از پروانه دور باشد: شمعی است که پروانه نتواند به دور آن بچرخد و این شمع ستاره است.

پروانه پروای نور نداشت: یعنی بخواب رفته بود.

معنی بیت ۱۱۲ و ۱۱۳: آسمان مانند سبزه زاری بود که آهوی آن جسته و رفته بود یعنی از خورشید خبری نبود و سایه سیاه زمین با آسمان گسترده بود. ستاره‌ای نبود و پروانگان هم بخواب رفته بودند.

بیت ۱۱۴ - سواد: سیاهی. و در اینجا کنایه از قلم آغشته به مرکب.

بیت ۱۱۵ - غواصی: در آب فرو رفتن برای شکار صدف و مروارید و در اینجا به معنی به فکر فرو رفتن برای شعر گفتن است.

معنی بیت ۱۱۴ و ۱۱۵: در آن شب ظلمانی. قلم در دست گرفته و در دریای فکر و اندیشه غوطه ور بودم تا مرواریدی به چنگ آورم. مطالبی که به خاطر می‌رسید ارزنده بود و بعضی ارزنده نبود. خوب‌ها را اندوختم و نا خوب را بدور انداختم.

بیت ۱۱۶ - پاس: مقداری از شب، در این بیت شب «سه پاس» معرفی شده است در ادبیات چینی شب را پنج پاس می‌شمرند.

بیت ۱۱۷ - تک: دویدن

معنی بیت: گویی فلک از گردش ایستاده بود و حرکت نمی‌کرد و خروسی هم رسیدن صبح را اعلام نمی‌کرد، شب طولانی بود.

بیت ۱۱۸ - کله: خیمه‌ای از پارچه تنگ و لطیف.

حله هفت رنگ: کنایه از شعر

حله: جامه نو

بیت ۱۱۹ - مسیحا: حضرت عیسی (ع)

خم لاجورد: آسمان

ازرق: کبود

توضیح: گفته‌اند که حضرت عیسی (ع) در رنگریزی شاگردی می‌کرده. در رنگرز خانه خم‌هایی متعدد پر از رنگهای مختلف وجود داشت و از یک خم بیش از یک رنگ رشته نمی‌شد. صاحب رنگریزی نخ و پشم را به عیسی می‌داد و می‌گفت در خم قرمز بینداز اما عیسی را همه در خم لاجوردی می‌انداخت و پشم و نخ به رنگ قرمز در می‌آمد و اگر می‌گفت در خم زرد بینداز باز عیسی در خم ازرق می‌انداخت و این یکی از معجزات عیسی بود.

بیت ۱۲۰ - پرورش کار: ولی نعمت. بزرگ‌کننده

دهش: بخشش، کرم، عطا

بیت ۱۲۱ - عماد خویی: عمادالدین از مردم شهر خوی ایران (آذربایجان)

قایل: گوینده، مراد خود نظامی است.

بیت ۱۲۲ - دُرُج: صندوق کوچک که در آن جواهرات نهند.

ز درج سخن برساخته دُر: یعنی سخنگوی و بخشنده بود. در بیت بعد روشن‌تر بیان کرده است.

بیت ۱۲۴ - عطارد: از ستارگان سعد است.

مشتري: سعداکبر است.

ستاره عطارد اگر ستاره مشتري را ببیند یعنی در حالت تسدیس قرار گیرند زمان، بسیار سعد و نیکو خواهد بود.

مُهر (بضم اول): نگین انگشتري و اینجا مقصود شاعر عمادالدین خویی است.

معنی بیت ۱۲۴: وقتی که عطارد و مشتري در تسدیس هستند بنام عمادالدین نگین ساختن مناسب و رواست (و صاحب این چنین انگشتري خوشبخت خواهد بود).

توضیح برای کندن نگین انگشتري به اوقات و شرایط و طلسماتی قایل بودند. در کتاب عجایب المخلوقات آمده است: «بلیناس گوید: هر که بلور بستاند روز پنجشنبه چنانچه قمر در مشتري نگرد نگین بکند بر آن نقش کند صورت مردی بر کرکسی نشسته چوبی در دست گرفته، در زیر کرکس این پنج حرف بکرده (ب - س - ع - ا - ل) و این نگین را بر انگشتري برنج نهد و قدری کافور زیر این نگین نهد و در انگشت دارد پیش خلاق محبوب بود (ص ۱۴)».

در لیلی و مجنون گوید:

بر جیس (مشتري) به مُهر او نگین داشت کساقبال جهان در آستین داشت

(چاپ شوروی ص ۳۲۲)

بیت ۱۲۵ - مُدِپری: بدبختی

حسب: گوهر نیک، نژاده

جهان آن گوهر نیک را از من نهان می‌دارد و این بدبختی است (یعنی عماد خویی در گذشته است).

بیت ۱۲۶ - کارِ فرو بسته : کارِ گره خورده

بیت ۱۲۷ - گشادن : حاصل شدن

نخل بن : درخت خرما

قابه : ماما، زنی که بچه زایاند.

بیت ۱۲۸ - برکهٔ لاجورد : سپهر نیلگون

شناور : کنایه از به اندیشه فرو رفتن برای یافتن شعر و کلمه خوب

بیت ۱۲۹ - ژرف چاه : چاه عمیق

رخت خورشید و ماه در چاه افتاده بود : یعنی خورشید و ماه پیدا نبودند.

بیت ۱۳۰ - معنی بیت : شب آنچنان سیاه سیاه بود که اگر نور را با آن مقایسه می‌کردند به نور

تهمت سایه می‌نهادند. یعنی می‌گفتند نور در مقابل این سیاهی به سایه مانند است.

توضیح : مقایسه رنگها نسبی و از نظر روانی بسیار مهم است. شما اگر گچ را با خاک از لحاظ

رنگ مقایسه کنید خواهید گفت رنگ گچ سفید و رنگ خاک نسبت به آن سیاه است. حال اگر

رنگ خاک را با رنگ مرکب دبیران مقایسه کنید خواهید گفت که خاک نسبت به رنگ مرکب، سیاه

نیست، سفید یا خاکستری است.

بیت ۱۳۱ - آهوی شیر مست : سخنان تازه، جوان و فربه.

شیر مست : اگر بره همهٔ شیر مادرش را بخورد و صاحبش از آن شیر نگیرد این بره را شیر مست

گویند. البته بسیار چالاک و سالم و فربه خواهد بود.

بیت ۱۳۲ - طرح : نقشه اینجا به معنی تور ماهیگیری آمده است.

ماهیان شگرف : ماهیان نیکو، عجیب، کمیاب کنایه از کلمات پرمعنی.

در لیلی و مجنون گوید :

بحری است سبک ولی رونده ماهیش نه مرده بلکه زنده

بسیار سخن بدین حلاوت گویند و ندارد این طراوت

(بیت ۳۹۹ و ۴۰۰)

که مقصود از «بحر» در شاهد اخیر بحر عروضی است و مقصود از «ماهی» کلمات است.

بیت ۱۳۳ - رصد بستن : تعیین کردن حرکات و احوال کواکب در رصد گاه.

طالع : بخت، اقبال

طالع نیک : خوشبختی

معنی بیت : به خوشبختی پادشاه سرودن این مثنوی را آغاز کردم و سختم را به اقبال شهریار

مدد بخشیدم.

بیت ۱۳۴ - خیل چین : کنایه از کلمات فصیح و زیبا

از حبش : کنایه از کلمات که لباس سیاه دارند. ظاهر کلمات را به «سیاه حبشی» و معنی کلمات را

به «زیبا روی چینی» تشبیه کرده.

پیشکش: هدیه

معنی بیت: برای هدیه گروهی از زیبا رویان چینی در لباس حبشی را بخدمت آورده‌ام.
توضیح: برای نگهبانی غلامان حبشی و برای خدمت در حرم سرازیا رویان چینی را هدیه می‌بردند.

بیت ۱۳۵ - ره انجام: کنایه از اسب

گرو بردن: پیش افتادن در مسابقه

بیت ۱۳۶ - وحشت آباد: مرحله ترسناک (مقصود شبی است که شاعر در بیت ۱۲۸ بدان اشاره کرده)

بیت ۱۳۷ - تیشه برکان رسیدن: به معدن گوهر دست یافتن

جگر خوردن: غصه خوردن

بیت ۱۳۸ - خر پشته کوه: قلّه کوه

طناب: کنایه از شعاع آفتاب است.

بیت ۱۴۰ - سریر: تخت

معنی بیت: من که از خواب شب بی بهره بودم با طلوع آفتاب برخاستم و تخت پادشاهی در کوی پارسایی زدم. بز می شاهانه در کلبه در ویشان ترتیب دادم.

بیت ۱۴۱ - بساط: جامه گستردنی، شادروان

پیشرو: طلایه

بیت ۱۴۲ - معنی: در آن بزم شادروان نو گستردم و اندیشه‌ام را طلایه آن بزم قرار دادم هم نفسان من در آن بزم، دل و ضمیر و سخن بود و در بزم لازم است که می و نقل و ریحان هم باشد من هم داشتم ریحان من دلم بود و می ضمیرم بود و نقل سختم بود.

بیت ۱۴۳ - سخا با سخن هم نشستی گرفت: یعنی ضمیرم کریمانه کلمات و عبارات و ابیات روان، به من می بخشید.

بیت ۱۴۴ - غریدن: صدای رعد، غرش ابر بلند: کنایه از طبع شاعر

گوهر: کنایه از کلمات و سخنان ارزشمند.

بیت ۱۴۵ - طالع شیر: طالع قوی.

دلم آتش بود: طبعم آتشین شده بود.

زیانم شمشیر بود: یعنی خوب را از نا خوب تمیز می‌داد و فرق می‌نهاد.

بیت ۱۴۷ - هم گوهر: هم نژاد

بیت ۱۴۸ - زهره: ناهید، اناهید، اناهیتا، بیدخت، بغدادخت، ونوس: اسم ستاره‌ای است که الهه و نشانه موسیقی و طرب و شادی است.

مُشتری: سعداکبر است

دفتر: کتاب

معنی: خوشبختی شادی و سعادت را در دسترس من قرار داد.

بیت ۱۵۲ - زر و آتش اینک... : سگه‌های قلب را اگر به آتش ببرند از آب و رنگ می‌افتند اما طلارنگش ثابت می‌ماند. بنابراین آتش وسیله خوبی برای تشخیص دادن سگه سره از نا سره است.

بیت ۱۵۳ - نورد: نور دیده، پیچیده، قباله و منشور که پیچیده می‌شد و اینجا به معنی متن شرفنامه آمده است.

سپید آب: گرد سفیدی است که در نقاشی بکار می‌رود. گردی که زنان به صورت می‌مالند. لاجورد: سنگی است که پودر می‌کنند و پودر آن در آب حل می‌شود و رنگ آبی خوشرنگی می‌دهد که در نقاشی استفاده می‌کنند.

معنی بیت: نوشته شده شرفنامه را باز سازی کردم و صفحه سفید کاغذ را بالاجورد رنگین کردم یعنی به شعر بازنویسی کردم.

طراز: شهری است در ترکستان شرقی و زنان آنجا به زیبایی مشهورند.

نظم چین با طراز: یعنی این بیتها که در مثنوی شرفنامه آورده‌ام زیبا رویان طراز و نقش و نگار نقاشان چینی را یک جا دارد.

ترکناز کردن: جولان کردن، کنایه از گسترش یافتن و جهانگیر شدن.

بیت ۱۵۵ - کشت اول: کنایه از شرفنامه است.

رُسته آخر: اقبالنامه

شکسته: ناقص و نا تمام (کنایه از شرفنامه)

بیت ۱۵۸ - سمن کاشتن سرو پیراستن: باغ خوب با گل و درختان ایجاد کردن.

بیت ۱۵۸ - پیراستن: زیبا کردن بوسیله کم کردن موی

بیت ۱۶۰ - می بر یاد کسی خوردن: رسمی بوده در میان میگساران، که با دیدن زیبایی‌های طبیعت و یا با دیدن چهره‌های زیبا و یا با دیدن چهره‌های آشنا باده می‌خوردند و گاهی به یاد درگذشتگان نیز می‌خوردند.

بیت ۱۶۱ - نمط: روش

بیت ۱۶۲ - برینش: عمل بریدن. نظامی در این بیت به معنی برش و بریدن آورده است. در این بیت در شرفنامه به معنی نفاق و پراکندگی آمده است:

پراکندگی در سپاه او فتاد برینش در آزمون شگاه اوفتاد

(بیت ۲۴۷۴)

و در این بیت به معنی خرابی و غارت آمده است

چه هر گه کز این سو شتاب آورند برینش در این کشت و آب آورند

(بیت ۴۰۳۶)

بیت ۱۶۳ - نظم تهی: نظم عادی از صنایع ادبی

بس : بسنده، کافی

معنی بیت : سخن گفتن برای شاعری آسان است که استخوان بندی شعر او بدون در نظر گرفتن صنایع و آرایه‌های شعری در رسانیدن معنی بسنده و کافی باشد. یعنی مفید معنی بودن سخن مقدم بر آرایش کلام است اساس سخن باید معنی دار باشد تا پیرایه‌ها و آرایه‌های شعری بتواند آنرا زیباتر و بهتر نماید. نظامی در شرفنامه گوید :

چو نظم گزارش بود راه گیر غلط کردن ره بود ناگزیر
مرا کار با نغز گفتاری است همه کار من خود غلط کاری است

(بیت ۷۶۷ و ۷۶۸)

و در لیلی و مجنون بفرزند خطاب کرده و می گوید :

در شعر مپیچ و در فن او چون اکذب اوست احسن او

(لیلی و مجنون بیت ۶۴۸)

خیال : (در عربی به فتح اول تلفظ می شود) به معنی رو یا و چهره هایی که در خواب می بینند و تصویری که در آینه دیده می شود و رنگهایی که در قوس قزح و در خر من ماه دیده میشود. مولوی خیال را بهتر از دیگران معنی کرده است.

می رسید از دور مانند هلال نیست بود و هست بر شکل خیال

(مثنوی دفتر اول بیت ۶۵)

توضیح «نظامی خیالات را غلط کار گفته و شاعر را هم غلط کار گفته هر دو برداشت درست است زیرا خیال اظهار وجود می کند اما وجود ندارد و شاعر هم دروغ ترین شعر را زیباترین شعر می داند.»

بیت ۱۶۶ - تن را نمک سود کردن : کنایه از لاغر شدن

بیت ۱۶۷ - بکر : دختر باکره شوهر فریب : شوهر فریبنده

نظامی با آوردن «بکر شوهر فریب» نشان داده که این بکارت هم بزبان شعری (اکذب او احسن اوست) گفته شده بنابراین شوهر فریبنده است.

ترتیب : نظم دادن

مرا صابری با دوشه را شکیب : صبر و شکیبایی نصیب من و شاه گردد.

بیت ۱۶۹ - با بلی چاه : چاه بابلی. چاهی که هاروت و ماروت در آن زندانی بودند و مردمان جادوگری را از آنان آموخته‌اند. (رجوع کنید به کشف الاسرار میبدی ج اول ص ۲۹۵ و

۲۹۶ و ۲۹۷ و ۲۹۸)

بیت ۱۷۰ - زهره : ستاره ناهید، ناهید، آنهیتا، بیدخت، بغدخت، ونوس و داستان او با هاروت

و ماروت در کشف الاسرار میبدی ج اول ص ۲۹۵ به بعد آمده است.

زیر زند : پازند، شرح کتاب زند، شرحی است که در آن هزوارش نیست.

بیت ۱۷۱ - زند : شرح اوستاست

زردشت (دارنده شتر زرد) : پیامبر ایران باستان از خانواده سپیتمه بعضی وی را از آذربایجان و برخی از ری و غالباً از شمال شرقی ایران دانند در باب زمان او اختلاف بسیار است، سنت زردشتیان عصر وی را حدود ۶۰۰ قبل از میلاد میدانند و غالباً خاورشناسان قرنهای ۷ و ۶ قبل از میلاد را یاد می‌کنند. پدرش پور و شسپ و مادرش دغدو (دغدویه) نام داشت. وی معاصر گشتاسپ بود و آن شهریار دین او را بپذیرفت. بعضی سروده‌های گاتها (از اوستا) که در دست است از خود اوست. طبق روایت در حمله دوم از جاسب تورانی به بلخ زردشت بدست یک تن تورانی از خاندان گزپ بنام براترک رش کشته شد.

آتش زنده : آتشکده «خودی سوز» که به روایت نظامی در شرفنامه آن آتشکده در آذربایجان بوده و بفرمان اسکندر خراب شده است :

و ز آنجا به تدبیر آزادگان	در آمد سوی آذر آبادگان
در آن خطه بود آتشی سنگ بست	که خواندی «خودی سوز» آتش پرست
صدش هیرید بود با طوق زر	به آتش پرستی گره بر کمر
بفرمود کان آتش دیر سال	بکشند و کردند یکسر ز کال

(بیت ۲۸۷۹ به بعد)

معنی بیت : شعر من سحری است که رونق زردشت را برده است. آتش زنده زنده‌ها را نیز خاموش کرده است.

بیت ۱۷۲ - معنی بیت : کجایند گویندگان حقیر قطره مانند، بیایند از گنج من دریا دریا در ببرند خر بیاورند و از این بصره خرما ببرند.

معنی بیت ۱۷۳ و ۱۷۴ و ۱۷۵ : شاعران کم مایه مانند گیاه از باران من جرعه خوارند و از من سیر هستند یعنی اظهار میلی به من نمی‌کنند اما تشنه باران من هستند. مانند سایه که برگشتش به نور است. یعنی از نور بوجود آمده اما از نور آمیزش خود را دور میدارد و با آن نیامیزد.

معنی بیت ۱۷۵ و ۱۷۶ : هر چند خوابشان از من شوریده شده است یعنی از حسادت آسایشی ندارند با وجود این آب‌شان از جوشش جوی من است. همه از باده ناب من باده می‌خورند و از گفتار و اشعار من دفترشان را زینت می‌دهند.

«توضیح : قباله نویس : در زمان پیشین کسانی بودند که متن قباله‌ای را حفظ کرده بودند و تمام قباله‌ها را یک نواخت می‌نوشتند و اختلاف قباله‌ها در نام خریدار و فروشنده و مورد معامله و قیمت بود بقیه فور مول وار بود و این نویسندگان معنی عبارات عربی و کلمات سنگین را که در قباله ثبت می‌کردند نمی‌دانستند.»

معنی بیت ۱۷۸ و ۱۷۹ و ۱۸۰ : من مستمری این پر آبی را به این جهت یافتم که از چشمه‌های دیگر روی بر گردانیدم و به چشمه جوشان استعداد خودم روی آوردم و خود را ساختم در خلوت از پولاد دلم زنگ و کدورت را زدودم و آن را صاف و صیقل کردم چون بلور پاک شود

رنگ یا قوت را می‌پذیر یعنی اگر پشت شیشه یا روبروی آئینه یا قوت قرار دهند آئینه هم سرخ رنگ دیده میشود چون من درونم را که از خاک آفریده شده است مانند آئینه تانباک کردم درون من که جای خاک بود منعکس کننده روح پاک شد.

معنی بیت ۱۸۱: این بیت اشاره به داستانی است که نظامی در شرفنامه آورده است که: صنعتگران روم و چین هر کدام خود را تعریف کردند و به صنعت خود بالیدند، پادشاه وقت سالی را در اختیار این دو گروه قرارداد تا هر گروه در یک طرف سالن کار کنند و هنر خود را نشان بدهند و برای اینکه کار همدیگر را نبینند پرده‌ای در میان سالن آویختند و دو قسمت را از هم جدا نگاه داشتند. رومیان به نقاشی پرداختند و نقاشی‌های بسیار جالب با آب و رنگ بر دیوارها بستند و چینیان به صیقل دادن دیوارها پرداختند و دیوارها را تبدیل به آئینه کردند روزی که پادشاه برای دیدن کار هر دو گروه آمد پرده را از میان برداشتند نقاشی رومیان در آئینه چینیان منعکس شد و تشخیص یکی از دیگری مشکل گردید:

پسندیده شد در همه مرز و بوم	یکی گفت نقاشی اهل روم
که افسانه شد در جهان نقش چین	یکی گفت نشیندی از نقش بین
خلافی بر آمد به فخر آوری	ز رومی و چینی در آن داوری
نموداری از نقش پرگار خویش	نمودند هر یک به گفتار خویش
که سازنده طاقی چو ابروی طاق	بر آن شد سر انجام کار اتفاق
حجابی فرود آورد نقشبند	میان دو ابروی طاق بلند
بر آن گوشه چینی نگارد نگار	بر این گوشه رومی کند دستکار
مگر مدّت دعوی آید بسر	نسببند پسیرایش یکدیگر
حجاب از میان گردد انداخته	چو زانکار گردند پرداخته
نو آیین تر آید چو گردد تمام	ببینند کز هر دو پیکر کدام
در آن جفته طاق چون طاق جفت	نشستند صور تگران در نهفت
میان بُر زپیکر بر انداختند	بکم مدّت از کار پرداختند
تفاوت نه هم نقش و هم رنگ را	یکی بود پیکر دوارزنگ را
بعبرت فسروماند یکبارگی	عجب ماند از آن کار نظارگی
در این و در آن کرد نیکو نگاه	مسیان دو پرگار بنشست شاه
نه پی برد بر پرده رازشان	نه بشناخت از یکدیگر بازشان
نشد صورت حال بر وی درست	بسی راز از آن در نظر باز جست
که این می‌پذیرفت و آن می‌نمود	بلی در میانه یکی فرق بود
بدیع آمد آن نقش، فرزانه را	چو فرزانه دید آن دوبتخانه را
کز آن نقش سر رشته‌ای بازیافت	درستی طلب کرد و چندان شتافت
حجابی دگر در میان ساختند	بفرمود تا در میان ساختند

یکی تنگدل شد یکی رو فراخ	چو آمد حجابی میان دو کاخ
بر آینه چینی افتاد زنگ	رقم‌های رومی نشد ز آب و رنگ
شگفتی فرو ماند از آن شهریار	چو شد صفت چینیان بی نگار
همان پیکر اول آمد پدید	دگر ره حجاب از میان بر کشید
به صیقل رقم دارد اندوخته	بدانست کان طاق افروخته

حکیم جلال الدین مولوی محمد این داستان را در دفتر اول مثنوی آورده و اندکی تغییر داده و بر خلاف نظامی نقاشی را به چینیان و آینه‌پردازی را به رومیان نسبت داده است:

رومیان گفتند ما را کزوفر	چینیان گفتند ما نقاش تر
کز شماها کیست در دعوی گزین	گفت سلطان امتحان خواهم در این
رومیان از بحث در مکث آمدند	چینیان و رومیان بحث آمدند
خاصه بسپارید و یک آن شما	چینیان گفتند یک خانه به ما
زان یکی چینی ستد رومی دگر	بود دو خانه مقابل در به در
شه خزینه باز کرد آن تاستند	چینیان صد رنگ از شه خواستند
چینیان را راتبه بود از عطا	هر صباحی از خزینه رنگها
در خور آید کار را جز دفع زنگ	رومیان گفتند نی لون و نه رنگ
همچو گردون ساده صافی شدند	در فرو بستند و صیقل می‌زند
رنگ چون ابرست و بی‌رنگی مهبی است	از دو صد رنگی به بیرنگی ره‌ی است
آن ز اختردان و ماه و آفتاب	هر چه اندر ابرضو بینی و تاب
از پی شادی دهلها می‌زدند	چینیان چون از عمل فارغ شدند
می‌ربود آن عقل را وقت لقا	شه در آمد دید آنجا نقشها
پرده را برداشت رومی از میان	بعد از آن آمد بسوی رومیان
زد بر این صافی شده دیوارها	عکس آن تصویر و آن کردارها
دیده را از دیده خانه می‌ربود	هر چه آنجا دید اینجا به نمود
بی ز تکرار و کتاب و بی هنر	رومیان آن صوفیا نند ای پدر
پاک از آز و حرص و بخل و کینه‌ها	لیک صیقل کرده‌اند آن سینه‌ها

(دفتر اول از بیت ۳۴۶۷ به بعد)

و هر دو شاعر نتیجه گرفته‌اند. که انسان با تزکیه نفس می‌تواند دل خود را آینه خدای نما کند.

بیت ۱۸۲ - ریاضت: کوشش، تحمل سختی

بیت ۱۸۳ - دود نشانه آتش و آتش نشانه مسکن و آبادی است. ویرانه جایی است که کسی ساکن

نیست و در نتیجه آتشی روشن نمی‌شود و دودی هم نخواهد بود.

بیت ۱۸۴: اغلب رؤیاها بر عکس تعبیر می‌شد بهمین مناسبت نظامی گفته‌گاهی خواب هولناک

می‌بینم و چون بیدار شدیم تعبیر آن را شادی می‌یابیم در نتیجه خوشحال می‌شویم.

سنایی گفته :

گرچه در خواب مایه شادی است
بسنده اندوه باشد و احوال

بسندگی، از مذلت آزادی است
خامشی بستن دل اندر مال

(حدیقه ص ۱۲۱)

بیت ۱۸۵ : خداوند در قرآن می فرماید :

«وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»

(سوره ۲ آیه ۲۱۴)

بیت ۱۸۶ - نطع : بساط از پوست دباغت کرده که گسترده و بر آن نشینند و اینجا مقصود سطح زمین است.

بیت ۱۸۷ - تموز : تابستان

بردالعجوز : برد عجوز، سر مای پیرزن و آن هفت روز است از آخر زمستان (سه روز آخر ماه بهمن و چهار روز از اول اسفند) بعضی اصل آنرا بردالعجز دانند (بیرونی، التفهیم).

بیت ۱۸۹ - خریف : پاییز

بیت ۱۹۰ - سطر : سفت، غلیظ

بیت ۱۹۱ : برای جلوگیری از مرض ویا سوزانیدن مواد خوشبوی ار قبیل عود را مؤثر می دانستند.

بیت ۱۹۶ - خوی سازندگان : عادت و اخلاق نوازندگان. معمولاً نوازندگان برای شنوندگان و مشتریان خود آهنگی می زنند که آنها را خوشحال می کند و با طبع آنها بسازد. اما دنیا این چنین نیست با نوازندگان سازش ندارد (در آذربایجان شرقی به خنیاگر «سازنده» می گویند).

بیت ۱۹۷ : جهان وقتی که ابریشمی را بر دستگاه موسیقی بسته و سالم می بیند. برای بریدن آن دست دراز می کند.

بیت ۱۹۸ - دو کرم است : در کارگاه تربیت ابریشم دو نوع کرم پیدا می شود. یکی کرمی است که ابریشم تولید می کند دیگری کرمی است که ابریشم را آسیب می رساند.

بریشم کشی : تولید ابریشم

دعوی آبی و آتشی کردن دو کرم : یکی مدعی فایده و دیگری مدعی زیان و ضرر است.

توضیح : مقصود نظامی دو حالت کرم ابریشم است. یکی حالتی که کرم است و تارهای ابریشم تولید می کند و بدور خود می تند دیگری حالت پروانگی آن کرم است که پيله را بریده و خارج می شود.

بیت ۲۰۰ - انگبین خانه : کندوی عسل

مگس : زنبور عسل (در آذربایجان شرقی به زنبور عسل «چ بین» می گویند که ترجمه آن بفارسی (مگس) است.)

فریبنده چون شمع پروانه را: همچنانکه شمع پروانه را فریب می‌دهد. این زنبوران نیز آدم را فریب می‌دهند یعنی شکل و رنگ و هیكل آنان از هم جدا نیستند و همه بهم شبیه و مانند هستند اما بعضی از آنها عسل فراهم می‌کنند و بعضی مضرنند و عسل را می‌خورند و از بین می‌برند.

«توضیح: آگاهی نظامی درباره زنبور عسل نشان می‌دهند که شاعر زنبور عسل نیز پرورش می‌داده است.»

بیت ۲۰۲ - انگبین گر: عسل سازنده انگبین خور: عسل خورنده

بیت ۲۰۳ - شیخون: شب هنگام حمله کردن ناگهانی. کنایه از مرگ

صلا در دادن: دعوت کردن

درّاج: پرنده حلال گوشت از دسته کبکها

معنی بیت: پیش از مرگ از مال خود بدیگران ببخش و احسان کن

بیت ۲۰۴ - حرص: آز، طمع

بیت ۲۰۶ - ازدهای هفت سر: فلک به اعتبار، هفت سیاره

از پابسر انداختن: با سر بر زمین افتادن، سکندری خوردن

بیت ۲۰۷ - طشت غربالی: فلک، سپهر را باعتبار ستارگان غربالی تصویر کرده است.

غربال خاک: انسان باعتبار آنکه از خاک آفریده شده است.

طشت خون: فلک است باعتبار آنکه خون همه در آن ریخته می‌شود، همه می‌میرند.

بیت ۲۰۸ - خاک بیز: کسی که برای رسیدن به مقصود بکارهای سخت پردازد، اینجا به معنی

خاک نشین و متواضع آمده است.

آب ریز: آبرو ریزنده، آبرو را از بین برنده

معنی بیت: با فلک سازش کن و با او به مخالفت بر مخیز.

بیت ۲۰۹ - خاکدان: محل ریختن خاک، مزبله

معنی بیت: طشت و غربال و آب و خاک ملازم هم‌اند. انسان خاکی و سپهر هم، هم چنین.

بیت ۲۱۰ - خم نیلگون: سپهر کیود. (به خمره رنگرزان توجه داشته است).

فسونگر: جادوگر

بیت ۲۱۱: در داستانهای عامیانه آمده است که جادوگر خمی دارد و بر آن سوار می‌شود و به

هرجاکه بخواهد می‌رود (عکس العمل آرزوی پرواز).

معنی بیت: اگر جادوگری بر خمره‌ای سوار میشود تعجبی ندارد. آسمان خمره‌ای است که صد

هزار جادوگر بر آن سوارند (ستارگان) و این جای شگفتی است.

بیت ۲۱۲: هر طرف جسم کروری را می‌توان قسمت بلند آن کره و هم قسمت پست آن کره

بحساب آورد.

در نظر کسی که در نقطه A ایستاده نقطه B پست است و نقطه A بلند است.

در نظر کسی که در نقطه B ایستاده نقطه A پست است و نقطه B بلند است.



B

بیت ۲۱۴ - پرده : در مصراع اول به معنی جا و مکان. دنیا

پرده : در مصراع دوم اصطلاح موسیقی است.

بیت ۲۱۵ - بازیچه : ملعبه، عروسک

چاردیوار تنگ : کنایه از دنیا

بیت ۲۱۷ - روباه سرخ : روباهی است که پوستش بسیار قیمتی است و در کلاه دوزی بکار

می رود.

معنی بیت : اگر روباه سرخ به فلک کلاه ببخشد فلک به خدمت او اهمیت نمی دهد و او را

خوراک سگان سیاه قرار می دهد.

بیت ۲۱۸ - شکم چار سو کردن : کنایه از فریبهی - زیاد خوردن و چاق شدن.

بیت ۲۱۹ - چار بالش : مسند امیران که چهار عدد بالش بر راست و چپ و پیش و پس خود قرار

می دادند.

کنده چار بالش : کنده. جسم سنگین که به پای زندانیان می بستند. کنده چار بالش یعنی دنیا (به

اعتبار چهار عنصر آب و آتش خاک و باد کنده چار بالش است).

بیت ۲۲۰ - رباط : جایگاه استراحت مسافران، خانقاه. کنایه از دنیا

گریوه : کنایه از رحم مادر. مسیر حرکت بچه از رحم به بیرون

مغاک : گودال. کنایه از قبر

بیت ۲۲۲ - فسرده : پژمرده، دلسرد

چاه پست : کنایه از دنیا

بستن : منجمد شدن

بیت ۲۲۳ - خنک : خوشا

برق : آذر خش

معنی بیت : خوشابه حال برق که با گرمی جان سپرد، عاشقانه جان داد. در یک لحظه پدیدار شد

و بلافاصله مُرد.

در لیلی مجنون گوید :

در خانه غم بقا نگیرد چون برق بزاید و بمیرد

(بیت ۲۴۵۲)

(در خسرو و شیرین گوید :

بر آن او رنگش آرام اندکی بود چو برقش زادن و مردن یکی بود
(بیت ۶۳۷۹)

بیت ۲۲۴ - افسرده: پژمرده، بی احساس

بیت ۲۲۷ - شتابنده: کسی که با شتاب و سرعت حرکت کند.

برق داده: برق داده شده، تربیت شده. اسبی که راهوار تربیت شده باشد (در فرهنگ‌ها نیامده است).

جمام: در فرهنگ‌ها به اسب آسوده معنی کرده‌اند. اما در آذربایجان به یک نوع مرض گفته میشود که بعلت آن غده‌ای در دست و پای مرکب پیدا و سبب میشود تا چهار پا بلنگد.
معنی بیت: برای کسی که برفتن شتاب دارد اسب راهوار بهتر از اسب لنگ است.

بیت ۲۲۸ - آب: آبرو

بیت ۲۳۰ - ره: نوا، آهنگ

برده: لحن

هنجار: روش

بیت ۲۳۱ - سرداشتن (سر راه دارم): مجازاً به معنی خیال داشتن، قصد داشتن (مجاز به اعتبار حال و محل)

بیت ۲۳۴ - خیال: رؤیا. نیست هست نما، مولوی گوید:

میرسید از دور مانند هلال نیست بود و هست بر شکل خیال
افسانه: قصه، داستان

بیت ۲۳۶ - مخالف روان: مخالف روندگان

چارسو: چار طرف، کنایه از چهار عنصر، آب و آتش، خاک و باد (صفرا، سودا، خون، بلغم)

بیت ۲۳۷ - وقع: مهابت، شرف و اعتبار

معنی بیت: اگر مهابت و شرف و اعتبار پیران را رعایت کنم آنوقت همه از دور من خواهند پراکند و تنها می‌مانم.

بیت ۲۳۸ - به جان کسان زندگانی کردن: مانند بازیگران (که گاهی جوان رُل پیر را بازی می‌کند و یا پیر رُل جوان را) با جان دیگران تظاهر خواهم کرد (رفتار حقیقی نخواهم داشت)

بیت ۲۴۱ - فیاض: بسیار بخشنده، جوانمرد

فیاض دریا: دریای فیاض، دریای بخشنده. (کنایه از استعداد شاعر)

اوج: اعلی درجه

معنی بیت: دریای بخشنده به اوج آمد و مروارید بسیار بیرون داد.

بیت ۲۴۲ - از ابری که آتش در آب می‌افکند: یعنی ابری که از آن برق می‌جهد. ابری که روی خورشید را می‌پوشاند (این دریای بخشنده از آن به موج آمد و مروارید بیرون داد).

توضیح: بنظر می‌رسید که بیت ۲۴۱ باید بعد از بیت ۲۴۲ قرار بگیرد.

- بیت ۲۴۳ - دولت : نیک بختی
 دولتی : صاحب دولت، دولت یار
 با سخن یار گشتن : سخن سرا شدن
- بیت ۲۴۴ - شباهنگ : مرغ سحر، بلبل
 بیت ۲۴۵ - سبک خیز : چست و چالاک
 نشاط سخن : رغبت و میل به سخن گویی
 تیز شدن : شتابان شدن
- معنی بیت ۲۴۶ : خوشبختی اگر کلید کارهای بسته را بدهد میتوان از سنگ سیاه گوهر بدست آورد.
- معنی بیت ۲۴۷ : همه روزها روز هستند با این تفاوت در یک روز دانه نصیب انسان می شود و در یک روز بدام می افتند.
- بیت ۲۴۸ - فرمانده : مقصود خداوند، متعال است.
 نقش پرگارکن : آفریننده کاینات
 گُنُ : باش اشاره است به آیه ۸۳ از سوره ۳۶ قرآن کریم «أَمَّا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (سوره ۳۶ آیه ۸۲)
 به فرمان، کسی کردن : امارت دادن
 ملک سخن : کشور سخن، مصراع دوم به حدیث «الشعراء امراء الکلام» ناظر است.
- بیت ۲۴۹ - بر انداخت : برانداز، سنجش، تخمین
 چست : چالاک
- مملکت بر که درست آید ؟ : چه کسی این مملکت را خواهد داشت.
- بیت ۲۵۲ - بی تراز بودن : بدون توجه به وزن. یعنی بیش از اندازه
 معنی بیت ۲۵۳ - به هر کس در خور آن کس بخشش کند.
 بیت ۲۵۴ - جام کار : دائم الخمر - پیایی جام شراب کشیدن.
 ورع را در خمار خام کاری بسر جوشی نکردی جام کاری
 (آنند راج به نقل از ظهوری)
- خامه زدن : نوشتن و حواله کردن، برات نوشتن
 خام دستی : ناشی کاری، تازه کار بودن
 بیت ۲۵۵ - ره آورد : هدیه
 راتب : مستمری، وظیفه
 جبرئیل : (جبرئیل = مرد خدا) یکی از چهار فرشته مقرب در اسلام که حامل وحی الهی برای انبیاست.
- بیت ۲۵۶ - شوریده خواب : آشفته حال

بیت ۲۵۷ - یک ره : یک بار (ترجمه این ترکیب در ترکی آذربایجان شرقی به همین معنی بکار می‌رود).

یک ره زره دجله منزل به مداین کن و ز دیده دوم دجله برخاک مداین ران
(دیوان خاقانی)

کلاه برانداختن : شاد شدن

بیت ۲۵۹ - بی دانش : نادانانه، بدون تفکر

معنی بیت : بخشش که نادانانه بعمل آید جای اعتراض دارد. اعتراض بحدی است که طبل دریده هم به خروش می‌آید و میگوید که این کار درست نیست.

(توضیح : طبل دریده آواز نمی‌دهد. نظامی خواسته قبح عمل را تصویر بکند سعدی هم دارد درباره کسی که آواز دلخراش داشت گوید :

مرغ ایوان ز هول او سپرید مغز ما بُرد و حلق خود بدرید

(گلستان)

مقصود سعدی از مرغ ایوان مجسمه‌های سنگی باز یا کبوتر است که برای زینت در ایوان‌ها قرار می‌دادند.

در لهجه آذری ضرب المثلی است که همین معنا را می‌سازند. ضرب المثل را به لهجه آذری نقل می‌کنم و سپس ترجمه می‌نمایم. «پیش میش طویوغون گلمگی گلیردی» «مرغ پخته به خنده می‌افتاده یعنی عمل آن قدر نامناسب بود، مرغی که حرف زدن بلد نیست و آنکهی پخته هم شده باشد. این عمل را بیاد استهزا می‌گرفت.

بیت ۲۶۰ - مراتب : مرتبه‌ها، پایه‌ها

مراتب نگهداشتن : یعنی رعایت تقدّم و تأخر در عدد را هنگام شمردن باید رعایت کنیم تا بتوانیم معدود را تا هزار بشماریم. یعنی موقع شمردن نمی‌توانیم مثلاً بگوییم : سی، نوزده، یازده، یک، بلکه باید از یک به ترتیب شماره کنیم و پیش برویم تا تعداد شمرده شده معلوم گردد. اینجا مقصود نظامی آنست که اعداد کوچک و بزرگ دارند اگر رعایت نکنیم عمل شمردن درست نخواهد بود انسانها هم کوچک و بزرگ (از لحاظ مقام و علم) دارند باید بخشش در حق آنان متناسب باشد.

معنی بیت ۲۶۱ : کالا را در حدّ متعادل بده تا برنده آن به رنج نیفتد (اگر خیلی کم بدهی برنده از بردن آن عار خواهد داشت و اگر خیلی زیاد بدهی از بردن آن عاجز خواهد آمد).

توضیح : (نظامی در این بیت سلطان مسعود غزنوی را در نظر داشته زیرا او بشاعر آنقدر بیخشید که شاعر از بردن آن عاجز آمد و سلطان دستور داد که بر پیلی نهند و بخانه شاعر ببرند. در تاریخ بیهقی چنین آمده :

«آنچه شعرا را بخشید خود اندازه نبود چنانکه در یک شب علوی زینبی را که شاعر بود یک پیلوار درم بخشید هزار هزار درم چنانکه عیارش در ده درم نقره نه و نیم آمدی و فرمود تا آن صلت گران

را بر پیل نهادند و بخانه علوی بردند. تاریخ بیهقی بکوشش غنی و قیاض ص ۱۳۱»
در شرفنامه که نیمه نخستین کتاب حاضر است به پیل سلطان محمود و زر پیلوار اشاره کرده و گفته است:

بنام تو زان کردم این نامه را که زرین کند نقش تو خامه را
زر پیلوار از تو مقصود نیست که پیل تو چون پیل محمود نیست
(شرفنامه بیت ۶۸۹۷)

بیت ۲۶۲ - کهن: کهن سال، پیر

شاه نوخیز: شاه جوان و کم تجربه

کشیدن: برتری دادن، ترجیح دادن

معنی بیت: پادشاه نوجوان را بر پیران (وزیران کهن سال) برتری مده، زیرا شیرویه بر اثر همین برتری دادن بود که پدر خود خسرو پرویز را کشت. و اگر خسرو پرویز پیران کهن دربار را بر شیرویه برتری می داد شیرویه تحت سرپرستی و راهنمایی آنها بزرگ می شد و پدر را نمی کشت.
بیت ۲۶۳ - سالخورده درخت: درخت کهن سال. کنایه از جمشید پادشاه ایران.

فردوسی در شاهنامه سرانجام جمشید را چنین حکایت کرده است:

نهان بسود چند از بد اژدها نیامد بفرجام هم زورها
چو ضحاکش آورد ناگه به چنگ یکایک ندادش سخن را درنگ
به آزه میانش بدونیم کرد جهان راز او پاک بی بیم کرد
(شاهنامه ج ۱ ص ۴۹)

بیت ۲۶۴ - جهاندار: پادشاه مانند ابرو آفتاب است که آب و حرارت را باندازه‌ای که لازم است می‌بخشد. مولوی گوید:

آفتابی کزوی این عالم فروخت اندکی گر بیش بودی جمله سوخت
بیت ۲۶۵ - در تعریف ابرو آفتاب است: خورشید در گرده کوه لعل می‌نشانند و ابر بدریا در می‌افشانند (و ایهام به بخشندگی ممدوح هم دارد زیرا در بیت بعد ممدوح را در نظر آورده است)

بیت ۲۶۶ - معنی بیت: به هر جا که رایت و پرچم او برافراشته گردید، بنداز سر کیسه بر می‌گیرد و دینار و درم می‌بخشد.

بیت ۲۶۷ - نازش خر: نازخرنده؛ تحمل ناز دیگران را می‌کند.

نوازش فروش: نوازش کار، نوازش بجای آورنده.

بیت ۲۶۸ - برسختن: سنجیدن

پایگاه: رتبه، جایگاه

بیت ۲۶۹ - گران مایه: عزیز، گرامی

دهاودش: زیرکی و بخشش

بیت ۲۷۰ - آفرین : ستایش، مدح

بیت ۲۷۱ - نامه : کتاب

بیت ۲۷۲ - خلوت رو : درویش. لغت نامه دهخدا همین بیت از نظامی شاهد آورده است.

بیت ۲۷۳ - سر از مغز پرداخته : شخص بی فکر، نادان.

ناباکی : لغت نامه ناباکی را «بی باکی و تهوّر» معنی کرده اند اما اینجا به معنی «خدا نترسی» آمده است.

بیت ۲۷۴ - در : دربار

خوان : سفره غذا

معنی بیت : پادشاهان دیگر را پر آدعا و بدون احسان و اطعام دیدم، آدعاهای شان ضعیف و لاغر بود و فریبی نداشت.

بیت ۲۷۵ - صیر فی طبع : صراف سرشت

بازارگان : خرید و فروش کننده.

جگر خواره : حاصل زحمت دیگران را به سود خود بکار گیرنده.

جا مگی خوار : حقوق بگیر، خدمتکار، پرستار

بیت ۲۷۶ - همین رشته : خانواده ایلدگز را تشبیه به گردنبند پر از لعل کرده است.

ضمیری چو دریا : فکر و اندیشه فراخ و بخشنده

لفظی چو در : سخنان خوب و ارزشمند

بیت ۲۷۸ - سبز فرش : سپهر، آسمان. آسمان از دیدگاه هنرمندان گاهی سبز تعریف شده است. حافظ :

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو یادم از کشته خویش آمد و هنگام درو

* * *

دریای اخضر فلک و کشتی هلال هستند فرق نعمت حاجی قوام ما

خروس سپید یا خروس عرش : لغت نامه می نویسد. خروس عرش خروسی است افسانه‌ای که بر بالای عرش قرار دارد و پیش از صبح اول او بانگ کند، بعد از آن با تباع او خروسان زمین در آواز آیند (به توضیحات بیت ۱۰۱۲ رجوع کنید).

بیت ۲۷۹ - طبل را دوال زدن : طبل را نواختن، طبل را به صدا در آوردن. بال کوبیدن خروس را به دوال کوبیدن بر طبل تشبیه کرده است (بال به دوال و سینه خروس به طبل تشبیه شده و در کل تشبیه مفرد به مرکب صورت یافته است).

بیت ۲۸۱ - مرغان شهر : خروسان شهر کنایه از شاعرانی که از سروده‌های نظامی هنجار می‌گرفتند.

بیت ۲۸۴ - روزی : قسمت

گیتی فروز: آفتاب، کنایه از ممدوح لایق و معروف
بیت ۲۸۵ - سگه: سنبه‌ای پولادی که با آن پول ضرب می‌کردند. مسکوک را مجازاً سگه
نامیده‌اند.

معنی بیت: چون این سگه را بر زریادشاه زرده‌ای یعنی مثنوی را بنام ممدوح کرده‌ای. در آغاز
شروع مثنوی از او یاد آوری کن.

توضیح: در خطبه نماز جمعه در شهرها بعد از ستایش خدا و رسول پادشاه وقت را نیز مدح
می‌گفتند و القاب و کنیه‌اش را بر زبان می‌آوردند.

بیت ۲۸۷ - نصره الدین ابوبکر بن محمد جهان پهلوان، او برادر زاده قزل ارسلان است و بعد از
قزل ارسلان جای او را گرفته است.

بیت ۲۸۸ - طرفدار: دارنده طرف، صاحب، امیر ناحیه
قدر خان: یوسف بن هارون، بغراخان ملقب به ناصرالدوله از پادشاهان قدرتمند آل افراسیاب
است.

بیت ۲۸۹ - محمود: سلطان محمود غزنوی
داود: جغری بک ابوسلیمان داود بن میکائیل بن سلجوق بن دقاق برادر طغرل بک سلجوقی که
سلسله سلجوقی بیاری این دو برادر تأسیس شد.

بیت ۲۹۲ - طغرا: منشور، فرمان تویق: دستخط، فرمان دست نوشته به خط پادشاه
نوبهار: آغاز فصل بهار

بیت ۲۹۳ - شبیخون: غافل گیرانه شب هنگام بسر دشمن تاختن
لعل: کنایه از شراب سرخ رنگ، نشانه شادی
لاجورد: رنگ نیلی، کبود. کنایه از غم و اندوه

بیت ۲۹۴ - آتش از آب بر آوردن: آبراه به بخار تبدیل کردن. یعنی آنچه‌ای محکم شمشیر می‌زند
که اگر بر آب بزند بر اثر گرمی ضربت، آب به بخار و مه و ابر مبدل می‌شود.
میانجی کند ابر بر آفتاب: یعنی آفتاب از برق و ضربت شمشیر او می‌ترسد و خود را در پشت
ابرها پنهان می‌کند.

بیت ۲۹۵ - شاهین گردون: نسر، عقاب فلک. نام دو ستاره در آسمان بنام نسرطائر و نسر واقع.
نفیر: فریاد

بیت ۲۹۸ - اشاره به داستانی است که در کلیله و دمنه آمده است. خلاصه داستان اینست:
بازرگانی شب هنگام به نزدیک زن خفته بود آوای پای دزدان از بام شنود نرمک زن را
بیدار کرد و گفت به الحاح از من پیرس که این مال از چه راه بدست آورده‌ای زن به اشارت شوی
پرسیدن گرفت، مرد انکار کرد و زن اصرار پس مرد چنانکه دزدان شنوند گفت اگر باکس نگویی
بگویم که این مال من از دزدی جمع شده است که در آن کار استاد بودم و افسونی دانستم که
شبهای مقمر پیش دیوارهای توانگران می‌ایستادمی و هفت بار می‌گفتمی که «شولم شولم» و

دست در مهتاب زدمی و بدرون رفتمی و آنچه از خواسته توانستمی بر گرفتمی و با کمک همان افسون از روزن بر شدمی. مهتر آن دزدان بشنود شادمان شد و هفت بار شولم شولم بر زبان راند و پای در روزن نهادن همان بود و به گردن فتادن همان، مرد بر خاست و چو بدستی بر گرفت و شانه هایش را محکم فرو کوفت (کلیله و دمنه به تصحیح مینوی ص ۴۹).
در لغت نامه این دو بیت از سنایی و مختاری شاهد آورده شده است.
مختاری گوید:

ناید به وزارت به محلّ پدرت کس مرکب نشود مهتاب از رقیه شولم

*

و سنائی گوید:

تو پسندی فساد خاطر من زوشود چون فسانه شولم
بیت ۲۹۹ - سراب: زمین شوره که از دور آب نماید.

تک و تاختن: دویدن

بیت ۳۰۰ - کلیچه: یک نوع نان گرد

قرص: گرد

بیت ۳۰۱ - دیو: شیطان، اهرمن

بیت ۳۰۴ - بیشکین: [کی پیشین] لقب ممدوح شاعر است.

بیت ۳۰۵ - در نوشته‌های قدیم ب و پ را با یک نقطه می‌نوشتند. بنابراین بیشکین «بیشکین» هم خوانده می‌شود و اگر حروف پیشکین را پس و پیش صورت کنیم دیگر آن «کسی پیشین» خواهد شد بدین دلیل ممدوح را میتوان کی پیشین هم نامید.

بیت ۳۰۶ - معنی بیت: اگر اسم او کی پیشین باشد جایز است زیرا نشان کیان را دارد و بجای کیان نشسته است.

بیت ۳۰۷ - احیاء: زنده گردانیدن، کنایه از آباد گردانیدن خرابیها

أَهْرُ (بفتح اول و سکون دوم و سوم): اسم شهری است در آذربایجان که امروز أَهْرُ (بفتح اول و دوم) تلفظ می‌کنند.

روای أَهْرُ: بنظر نگارنده باید صحیح این ترتیب «روای أَهْر» یعنی راویان ساکن اهر باید باشد اما چون قدیمترین دست نوشته (روای أَهْر) آورده است ما به همان شکل نوشتیم.

در نسخه‌های بعد از نسخه ۷۱۸ بجای آن چنین ضبط کرده‌اند «گواه من آنکس که اوراست بهره». توضیح: مقصود نظامی زلزله‌ای است که در سال ۵۳۴ اتفاق افتاده و نظامی چهارده ساله بوده است این زلزله شهرهای زیاد از جمله گنجه و اهر و دیگر شهرها را ویران کرد.

بیت ۳۱۱ - نفخ صور: دمیدن صور اسرافیل. کنایه از مرگ عموم مردم و پدید شدن روز قیامت. ماهی از کوه گاو دور شد: یعنی میان گاو و ماهی دوری افتاد. بعضی چنان گمان می‌کردند که زمین بر گاو و گاو بر ماهی ایستاده است. بنظر نگارنده این مطلب سمبولیک بوده و گوینده

می خواسته اهمیت کشاورزی و صید دریا را نشان بدهد که زندگی مردمان بستگی به این‌ها داشته است.

بیت ۳۱۲ - سلاسل: سلسله‌ها، زنجیرها. کنایه از گردش دایره شکل

مفاصل: جمع مفصل: مفصل یعنی بند گشا. پیوستگیهای اعضاء بدن

بیت ۳۱۳ - آب بسته کرد: زلزله سبب شد که چشمه‌ها گم گردند و راه خروج آبها را بسته کرد.

بیت ۳۱۴ - یوسفان: زیبا رویان

میل بر آوردن: میل کشیدن. زیبا رویان را نابینا کرد (باعبار مجاورت بجای چشم رخ آورده است). (مجاز به اعتبار مجاورت).

مصریان: شهر نشینان (به مردم مصر نیز ایهام دارد)

نیل بر در اندودن: عزادار و ماتم زده کردن

بیت ۳۱۵ - افسردگی: پژمردگی

بیت ۳۱۶ - مهره: دانه هایی که بر رشته کشند و برای زینت بکار برند.

مهره در مصراع دوم: توده گل که در ساختن دیوار روی هم می‌چیدند. بنابراین معنی بیت چنین خواهد بود: گردنبندها پاره شد و دیوارها خراب گردید.

بیت ۳۱۷ - سرمه: کنایه است از خاک و گرد شدن سنگ و خاک.

بیت ۳۱۸ شب شنبه را گنجه از یاد رفت: زلزله در شب شنبه اتفاق افتاده است.

بیت ۳۲۰ - یکی رشته گوهر: مراد شاعر ممدوح و خانواده اوست.

دگرره: دیگر بار

رشته گوهر گرای شد: ویرانه‌ها آباد شد.

بیت ۳۲۳ - دور از اکنون: جمله معترضه است (اکنون چنین مباد).

بیت ۳۲۶ - ز بیماری مملکت برد: رنج را از مملکت بیمار دور کرد. یعنی بیمار را مداوا و معالجه کرد.

بیت ۳۲۹ - زهی (کلمه تحسین است): آفرین

بیت ۳۳۰ - معنی بیت: با اینکه چراغ از جنس نور و منبع نور است و اشیاء را به نور او می‌بینیم با این وجود خود چراغ را هم به سبب نورش می‌بینیم.

بیت ۳۳۲ - کله داری: تاجداری

بیت ۳۳۳ - دماغ: مغز سر، خیال به اعتبار مجاز حال و محل.

دماغی که در سر آرد غرور: خیالات کبر و غرور. خیال کبر آور

بیت ۳۳۵ - نصرت: پیروزی. (ایهام به لقب ممدوح یعنی نصره الدین هم دارد)

بیت ۳۳۷ - سرسبزی: خز می، شادی، طراوت

بیت ۳۴۰ - کاوس و کیخسرو و کیقباد: هر سه از پادشاهان کیان بودند.

پیش داد: عادلتر پیشداد: سلسله داستانی پادشاهان پیشداد، هوشنگ و طهمورث و

دیگران

بیت ۳۴۱ - هفت پیروزه کاخ : هفت فلک، هفت آسمان

پرده تنگ : کنایه از دنیا

صیت : شهرت، آوازه

فراخ : گسترده، وسیع

بیت ۳۴۴ - طاس : جام، پیاله

طاس طوسی نواز : طاسی که طوسی را نوازش می دهد، یعنی فردوسی را آرامش می بخشد.
حق شاهنامه : اشاره به تعهد سلطان محمود که قرار بود برای هر بیت یک سکه طلا بدهد و بر اثر تنگ چشمی اطرافیان بجای سکه طلا، سکه نقره داد و فردوسی نیز با بی اعتنایی از آن چشم پوشید.

بیت ۳۴۵ - دو وارث : نظامی خودش را وارث فردوسی و نصره الدین را وارث مملکت سلطان محمود می داند.

بیت ۳۴۶ - فام : وام، قرض، بدهی

بیت ۳۴۹ - سخن را یکی پایه در ده شود : ارزش و مرتبه سخن ده برابر می شود.

یت ۳۵۰ - گُل : منظور شاعر مثنوی اقبالنامه است.

شبچراغ : گوهری که شبها میدرخشید نور می داد.

بیت ۳۵۱ - جلاب پخته : گلاب تقطیر یافته، گلاب پرورده شده (کاملاً زلال). در فرهنگها نیامده است.

خون خام : شراب سرخ رنگ. نظامی در شرفنامه گوید :

مگر چون بر افروزد آتش ز جام شود کار ما پخته زان خون خام

(بیت ۳۷۲۱)

بیت ۳۵۲ - مرالب به مهر است معذور دار : من شراب نمی خورم عذر مرا بپذیر.
در شرفنامه گوید :

مرا ساقی آن وعده ایزدی است صبح از خرابی می از بیخودی است

و گرنه به ایزد که تا بوده ام به می دامن لب نیالوده ام

گر از می شدم هرگز آلوده جام حلال خدا باد بر من حرام

(شرفنامه بیت ۳۸۲)

بیت ۳۵۴ - جهان پهلوان : لقب پدر نصره الدین ابوبکر «جهان پهلوان» بوده است.

قران : نزدیک شدن دو ستاره از هفت سیاره، بخت و اقبال.

بیت ۳۵۷ - دو تیغی بودن صبح : اشاره به صبح صادق و صبح کاذب است. که هر دو تیغ می زند

و روشن می شود اما روشنایی صبح کاذب بعد از ساعتی از بین می رود ولی روشنایی

صبح صادق رفته رفته افزون می شود تا اینکه آفتاب طلوع کند به نهایت می رسد.

سپهر از زمین رام تر: قدما: زمین را ساکن و رام می‌دانستند اما افلاک و کرات را متحرک می‌دانستند و تصور می‌کردند که کرات بدور کره زمین می‌چرخند.

بیت ۳۵۸ - درفش کیانی درفش کیانیان.

کیانیان: دومین سلسله از پادشاهی اساطیری ایران

بیت ۳۶۰ - معنی بیت: از تو خودت یادگار باشی، یعنی همیشه زنده باشی و کسی جای ترا نگیرد.

بیت ۳۶۱ - سر فیلسوفان: مراد ارسطو است که پیشوای مشاین بوده است. نظامی از گفته ارسطو نقل می‌کند.

جواهر از کان کوه بر آوردن: سخنان ارزنده گفتن.

یک ره: یک بار، راه مجازاً به معنی «بار» «دفعه»، «نوبت» ترجمه از زبان ترکی است که شعرای آذربایجان بکار برده‌اند در زبان ترکی «یُل = راه» به همین مقصود بکار برده می‌شود. خاقانی شروانی در قصیده معروف «ایوان مداین» گفته است.

یک ره زره دجله منزل به مداین کن و زدیده دوم دجله برخاک مداین ران

بیت ۳۶۳ - وطن گاه: ترکیب عربی یا فارسی است به معنی سرزمین

بیت ۳۶۴ - پژوهش گری کردن: پی جویی کردن، طلب کردن

بیت ۳۶۵ - دماغ فلک: اضافه استعاری است. مغز فلک

باندیشه سفتن: با تفکر راه یافتن به درون چیزی

بستگی‌ها: مجهولات

بیت ۳۶۶ - نشان جستن: بهره جستن

دری: زبان دری، فارسی دریاری

بیت ۳۶۷ - دفتر خسروان: شاهنامه

بیت ۳۷۰ - زهر در: از هر باب

دُر کشیدن: دُر برشته کشیدن

بیت ۳۷۱ - کتاب گیتی شناس: گیتی شناسنده، کتاب جغرافیا

بیت ۳۷۲ - دفتر ریز روحانیان: کتاب تسخیر ارواح و طلسمات و نیر نجات

بیت ۳۷۳ - سفر اسکندر (سفر بکسر اول و سکون دوم و سوم): کتاب بزرگ اسکندر

بیت ۳۷۶ - صدفهای گوهر نشان: کتاب مردان دانشمند و آثار کسانی که در سینه خود معلوماتی چون دُر داشتند و به رشته تحریر آوردند.

انطیاخس: این کلمه نام خانوادگی چند تن از پادشاهان سلوکی است. بنظر می‌رسد اسم کتاب هم بوده است.

نویاوه عقل و رای: شهره علم و اندیشه. کتاب علمی

بیت ۳۸۲ - به دانش بود مرد را پایگاه: یعنی هر کس که دانشمندتر است مقرب‌تر باشد.

در انگشتی انوشروان نوشته بود «به مه نه مه به» سعدی گوید: «الشاة نظيفة و الفیل

جيفة»

بیت ۳۸۴ - رخ بدانش بر افروختن: بسبب علم آبرومند شدن

بیت ۳۸۶ - زمان گشت: زمان گذشت، آن دوره سپری شد.

زو: از او، از یونان

زو نام دانش نگشت: یونان همچنان به سرزمین علم شهرت دارد.

بیت ۳۸۷ - نوبتی: خیمه بزرگ

بیت ۳۸۸ - نهان خانه: خانه اندرونی. در فرهنگها خانه زیر زمینی نوشته‌اند.

ادیم: پوست دباغت داده

بی زروسیم: آرایشی از زر و سیم نداشت.

بیت ۳۸۹ - خرگه: خیمه، چادر

از شوشه سرخ بید: از ترکه‌های سرخ بید که برای سبب بافی بکار می‌برند.

بیت ۳۹۰ - دامگاه: کنایه از دنیا

بیت ۳۹۱ - خدمتگری: پرستش، عبادت

کمر چست بستن: به میل و رغبت برای کاری آماده شدن

بیت ۳۹۲ - دمی دردناک: سخن دردآلود

بیت ۳۹۳ - رفته: گذشته، اتفاق افتاده

نابوده: حوادث اتفاق نیفتاده

بیت ۳۹۵ - دعا کردن: کسی که مورد دعای خیر دیگران واقع شده باشد (لغت نامه) و همین

بیت را از نظامی شاهد آورده است. بنظر نگارنده در اینجا به معنی «مورد عنایت خدا قرار

گرفته» آمده است.

دعا کردن: خداخوانی

در پرده: پنهانی: دوراز تظاهر.

مغز پالودگی: تباه مغزی، بی مغزی

بیت ۳۹۹ - کز رود و می: که از رود و می، که به سبب مشغول شدن به موسیقی و شراب

پی چیزی را نگرفتن: پی‌گیری نکردن

بیت ۴۰۰ - میزان: ترازو

به میزان نگهداشتن: با عدالت نگاه داشتن

بیت ۴۰۱ - گر: یا

راه بردن: فهمیدن

بیت ۴۰۳ - دم گشادن: سخن گفتن

کار گشادن: روبراه کردن، نیکو کردن کار

بیت ۴۰۴ - ترک رومی کلاه: کنایه از اسکندر

بیت ۴۰۶ - پولاد خای: پولاد خاینده، شجاع و قوی

بیت ۴۰۷ - جادوی: جادوگر

چست: چالاک

هاروت: فرشته‌ای که مورد خشم خدا قرار گرفت و در چاه بابل زندانی شد. و در آن حال به مردم

جادوگری می‌آموخت. رجوع کنید به تفسیر کشف الاسرار میبیدی ج ۱ ص ۲۹۵

بند هاروت سست می‌شد: جادوی هاروت بی اثر می‌شد.

بیت ۴۰۸ - زبان آور: سخن دان، سخنور شتاب: جلدی

کلیچه: قرص، قرص نان

معنی بیت: زبان آوران جلد داشت که در عمل می‌توانستند با سخن قرص خورشید را انکار کنند

و حرف خود را بقبولانند.

بیت ۴۰۹ - باریک بین: دقیق و هوشیار

که رنجانم اندیشه خویش از آن: بیش از حد تصور باریک بین بودند.

نظامی غایت تعریف را چنین تصور کرده و گفته است: من اندیشه خود را در تعریف باریک

بینی آن حکیمان نمی‌رنجانم زیرا بیش از آن مقدار که در تعریف می‌گنجد باریک بین بودند.

سعدی برای تصور غایت تعریف چنین گفته است: جوانی به بدرقه همراه من شد سپر باز، چرخ

انداز، سلحشور پیش زور، که به ده مرد کمان او زه کردند و زور آوران روی زمین پشت او بر

زمین نیاوردندی ولیکن چنانکه دانی متعجب بود سایه پرورده نه جهان دیده و سفر کرده (گلستان

باب هفتم).

بیت ۴۱۲ - کاری گره: کاری مشکل

پیشباز آمدن: روبرو قرار گرفتن (به این معنی در فرهنگها نیامده است).

مشکل گشادن: حل کردن مشکل

بیت ۴۱۳ - کوکبه: گروه مردم (که همراه پادشاه و یا شخص بزرگ هستند).

کوکب: ستاره، کنایه از کاردان، دانا

بیت ۴۱۵ - رقیبان: مراقبان، مواظبان

بیت ۴۱۶ - دستوری: اجازه این جا به معنی روش اختر سعد آمده است.

توضیح: در موقع اندیشیدن و یا فال زدن اگر اختر سعد در همان لحظه در روش باشد.

خوشبختی پدید می‌آید.

نظامی گوید:

بسی فال از سر بازیچه بر خاست چو اختر می‌گذشت آن فال شدر است

(بیت ۲۰۸۶)

ز دولت بر رخ شد فال می زد چو اختر می گذشت او فال می زد
(بیت ۴۷۶۴)

* * *

من قرعه زدم به آن چنان فال و اختر بگذشتن اندر آن حال

* * *

(لیلی و مجنون بیت ۳۳۲)

حافظ گوید:

روز هجران و شب فرقت یار آخر شد زدم این فال و گذشت اختر و کار آخر شد
بیت ۴۱۷ دو اسبه: بشتاب با دو اسب شتابنده
فردوسی گوید:

دو اسبه فرستاده آمد به وی چو باد خزانگی به فرمان کسی

* * *

پیاده همه کرد یکسر سوار دو اسبه سوار از در کارزار

* * *



پیشباز: استقبال

غرض: مقصود، مطلوب

بیت ۴۱۸ - کجا: جایی که، هر جا

سخت کوش: جنگجو

گوش پیچیدن: تنبیه کردن

بیت ۴۱۹ - زرانداختن: درم و دینار هزینه کردن

کار را چو زر ساختن: وجه شبه روانی و رایج بودن است. کار خود را رو براه ساختن.

بیت ۴۲۰ - دشمن زر: کسی که حاضر به قبول زر نباشد.

آهن: کنایه از شمشیر

بیت ۴۲۲ - زبان دان: شخص کار آمد، خوش زبان، سفیر نیکو بیان

بیت ۴۲۳ - زخم زبان، کنایه از سخنان تند و تهدید آمیز

معنی بیت ۴۲۵ - اگر کار از عهده زاهدان هم بر نمی آمد. بوسیله پیغمبران آن کار را به پیش می برد (مقصود از پیغمبران اولیاء الله است).

بیت ۴۲۶ - معنی بیت: اگر حساب کار از عهده اولیاء الله هم خارج بود در این حال به خدا پناه

می برد.

بیت ۴۲۷ - پناهنده : در معنای مفعولی بکار رفته است و مقصود شاعر «پناه دهنده» یعنی خدا.

نظامی گاهی صفت فاعلی را در معنی مفعولی بکار برده است. در دستور پنج استاد این بیت از نظامی را شاهد ذکر کرده‌اند :

ای نظامی پناه پرور تو به در کس مرانش از در تو
که پناه پرور را به معنای در پناه پرورده شده بکار برده است.

بیت ۴۲۸ - عبرت : پند گرفتن

نمودار : نشانه، اثر

کران تا کران : از یک سوی عالم تا سوی دیگر، از مشرق تا به مغرب

بیت ۴۳۳ - وشى (به فتح اول) : پارچه ابریشمی لطیف که برنگهای مختلف در شهر «وش» می‌بافتند.

نغز باف : خوش بافته شده

دل شاه را داد بروی طواف : نظر پادشاهان را جلب کرد.

بیت ۴۳۶ - نغز کار : خوش بافته شده

بر آن جامه بگذاشت بس روزگار : با آن جامه سالهای زیادی بگذرانید.

بیت ۴۳۷ - حله : جامه ابریشمی

بیت ۴۳۸ - تاروپود جامه بر یکدیگر خندید : یعنی شکافته شد، نخ نما شد (شاعری برای پاره گی کفش ترکیب «دندان نما» بکار برده و گفته است :

بخیه کفشم اگر دندان نما گردد چه شد خنده هایی می‌زند بر هر زه گردیهای من

کهن جامه را آخر آمد سرود : جامه‌اش بر اثر کهنگی قابل استفاده نبود بنابراین سبب شد که از کار سرودگویی باز بماند و ایهام دارد به این که به فکر افتاد دوباره آن را بکار گیرد. زیرا وقتی که سخن و سرود گوینده به آخر برسد به تکرار می‌پردازد.

بیت ۴۴۰ - خام رشت : خام رشته شده (کریاس خام)

مُدبِر : پشت دهنده (به پشت و رو کردن جامه نیز ایهام دارد)

بیت ۴۴۱ - پژه : اجزاء گل

مغیلان : در اصل «ام غیلان» بوده بوته خار درشت.

غیلان : ج غول

غول : موجود افسانه ای از نوع دیوان

ام غیلان : مادر غولها. معتقد بودند در بیابان، غول‌ها شب در زیر بوته خاری می‌خزند و بهمین مناسبت آن بوته خار را «ام غیلان» گفته‌اند و همین کلمه بشکل مغیلان در آمده است.

بیت ۴۴۲ - پلاس : جامه خشن

شبه : سنگ سیاهی است که برای دفع چشم زخم در گردنبنند قیمتی، یک دانه آن را شبه انتخاب

می‌کنند در کشف الاسرار میبیدی آمده: «در رشته کشند با جواهر شبهی»
و محمد عوفی در لباب الالباب گوید:

«این تالیف را بر یک قصیده که زاده خاطر پڑمرد و طبیعت افسرده است تمام کرده آید و این شبهه برای دفع عین الکمال در عقد این مفاخر کشیده شد چه دیر است تا گفته‌اند «در رشته‌ای کشند با جواهر شبهه» اما مقصود نظامی در بیت یاد شده آنست که گوهر شناسان سنگ شبه کم ارزش را از سنگ گوهر پر ارزش تشخیص می‌دهند.

بیت ۴۴۴ - بوم: زمینه پارچه

بیت ۴۴۶ - خلق (بفتح اول و دوم): کهنه، ژنده، پوسیده

خلق تر شدم چون درون یافت راه: یعنی بیرون جامه ژنده بود چون پشت و رو کردم بیرونش تازه شد اما درونش مرا پریشان تر کرد بطوری که مورد سؤال شما قرار گرفتم.

بیت ۴۴۸ - خُلُقَان (بضم اول): جامه‌های کهنه

خُلُق (بضم اول): عادت خوب

بیت ۴۵۱ - رومی طراز: رومی آرایش

عبیه: کیسه‌ای از چرم و مانند آن. کیسه دوخانه که موتور سواران در خانه‌های آن روزنامه و چیزهای دیگر قرار می‌دهند و حمل می‌کنند. عوام آن را «حبیبه» تلفظ می‌کنند و در مسافرت‌ها از آن استفاده می‌کردند. معمولاً دور تا دور دهانه آن حلقه‌های چرمی و یا آهنی کارگذارده بودند که یکی را داخل دیگری قرار می‌دادند و دهانه کیسه را به این طریق می‌بستند آخرین حلقه را قفل می‌زدند تا بدست دیگری گشوده نشود.

سر عبیه گشودن: آن بوده است که صاحب عبیه سر عبیه را می‌گشود و محتوای داخل را نشان می‌داد. به این جهت به معنای راز را بکسی گفتن بکار می‌رفته است.

بیت ۴۵۲ - مجمر نقره پوش: آتشدان سفید، آتشدان نقره‌ای. کنایه از روز

عودسیه: یک نوع عود که رنگش سیاه بود وقتی که به آتش می‌انداختند ضمن سوختن جوشش هم داشت.

بیت ۴۵۳ - در قدیم برای سفید کردن دندان از خاکستر عود و بید استفاده می‌کردند.

دندان سپید کردن: دندان را شستن و سفید نمودن، کنایه از خندیدن زیرا هنگام خنده سپیدی دندانها دیده می‌شود.

بیت ۴۵۴ - مقنی: سرودگویی، مطرب

ره: نغمه

ارغنون: آلت موسیقی که یونانیان و رومیان می‌نواختند.

اوتار: تارها، وترها

بیت ۴۵۶ - نگارنده: نویسنده، نقاش

چرب دست: ماهر

صاحب دو قرن : ذوالقرنین

جم : جمشید. یکی از پادشاهان سلسله پیشدادی است.

دو دستی تیغ زدن : یعنی هم با دست راست و هم با دست چپ شمشیر می‌زد.

دو دستی تیغ زدن صبحدم : دو شمشیر زدن صبح آنست که صبح کاذب و صبح صادق هر دو تیغ می‌زنند یعنی می‌دمند.

بیت ۴۵۹ - بسیجیدن : تدبیر کردن

کان بسیجیده داشت : که آن نویسنده تدبیر کرده بود و معنایی برای ذوالقرنین بودن اسکندر فراهم کرده بود.

بیت ۴۶۰ - وقت خواب : هنگام مرگ

دو قرن فلک : دو شاخ فلک (مشرق و مغرب).

دو قرن فلک بستند از آفتاب یعنی موقع مرگ فتوحات او از مشرق تا مغرب امتداد یافته بود. لغت نامه از قول طبری می‌نویسد : طبری گوید و این اسکندر را از بهر این ذوالقرنین خواندند که از این قرن تا آن قرن برسد و قرن بتازی سرو بود و گوشه‌های جهان را قرن خوانند و یکی گوشه جهان آنجاست که آفتاب برآید و یکی گوشه آنجا که فرو شود و هر یکی را قرن خوانند و هر دو را قرن خوانند و او به هر دو گوشه رسیده بود هم به مشرق و هم به مغرب از بهر آن او را ذوالقرنین لقب کردند (ذیل ذوالقرنین).

بیت ۴۶۲ - ابو معشر : جعفر بن محمد بلخی (وفات ۲۷۲ هـ ق) از بزرگان ریاضی دانان قرن سوم

هجری و صاحب تألیفات متعددی است که از آن میان در حدود ۱۳ کتاب اکنون در دست است. از جمله ترجمه فارسی کتابی از او موجود است بنام «رساله در اتصال کواکب و قرانات» اصل عربی این کتاب هم به اسم «قرانات الكواکب» در دست است دیگر کتاب الادوار و الالوف، کتاب الموالید، احکام تحویل معنی الموالید، کتاب الاصل، سرائر الاسرار، المدخل فی علم النجوم، احکام تحویل، سنی العالم.

کتاب الالف : کتاب الادوار و الالوف.

بیت ۴۶۶ - یمین : طرف راست

یسار : طرف چپ

بیت ۴۶۷ - قرن : شاخ

فرخ : مبارک

بیت ۴۷۰ - دو پیکر : صورت سوم از منطقه البروج. جوزا، توأمان

بهی پیکری : زیبا اندامی

که برداز از دو پیکر بهی پیکری : در زیبا اندامی از دو پیکر زیباتر بود.

بیت ۴۷۱ - سواد : سیاهی شهر که از دور پیدا شود. اینجا به معنی ناحیه و سرزمین آمده است.

بیت ۴۷۲ - دستکار : صنعتگر

- بیت ۴۷۷ - تاج انگبخته : تاج بر جسته
طوقی از دُر : ظاهراً از وسایل زینت بوده است.
- بیت ۴۷۸ - گنجدان : مخزن
- بیت ۴۸۱ - فراز آمدن : نزدیک شدن، حاضر شدن
پوشیدگی : نهانی
موی باز کردن : موی را تراشیدن
- بیت ۴۸۳ - پیرایه پوش : زینت داده شده، پیرایه پوشیده.
بگوش آوردن : شنیدن
- بیت ۴۸۴ - گوشمال : تنبیه
آن نفس : دردم، بدون درنگ
ناگفتنی : راز
- بیت ۴۸۵ - سخن چه، زبان را فراموش کرد : از سخن بگذر او حتی زبان را هم فراموش کرد،
(فراموش کرد که زبان دارد).
- بیت ۴۸۶ - کفر (بضم اول) : الحاد، بیدینی
پوشیده رازی : پوشیده راز بودن، راز نگهداشتن
- بیت ۴۸۹ - بیغوله : گوشه‌ای دور از آبادی
شگرف : شگفت آور.
- بیت ۴۹۰ - دل تهی شد ز جوش : از اضطراب و پریشانی دلش خالی شد.
- بیت ۴۹۱ - مهر زبان بستگی : مهر سکوت
- بیت ۴۹۲ - نال : نی
- دست دزدی به کالا کشیدن : کالا را دزدید. به رازی که در چاه نهاده بودند دستبرد زد.
- بیت ۴۹۵ - بسازیدش از پرده زیر وزار : آن را برای نواختن مرتب نمود
- بیت ۴۹۶ - نیشه : نیچه، نی کوچک
نخستین بزد زخم : اول آن را برید و سوراخ کرد.
- بیت ۴۹۹ - مرزبان : یعنی اسکندر
آن مرز بر مرزبان شویده شد : از شنیدن صدای نی چوپان سیر و سیاحت دشت برای او عذاب
آور شد.
- بیت ۵۰۰ - آواز رازدار : آواز ریتیمیک که سخنی را بیاد آورد.
- بیت ۵۰۱ - گرم شدن : مجازاً به معنی خشمگین شدن
مصراع دوم : خشم او آنچنان گرم شد که فولاد را تفته و نرم می‌کرد.
- بیت ۵۰۳ - بخود خواندن : به حضور طلبیدن
- بیت ۵۰۵ - زخمه زن : نواساز

زخمناک : زخمی

بیت ۵۰۹ - سخن های سر بسته : رازها

بیت ۵۱۰ - سخن بکوش کسی انداختن : به کسی سخن گفتن

بیت ۵۱۳ - به نوک مژه راه رفت : سر بر زمین گذاشت زمین را بوسید و ادای احترام کرد.

دعا کرده : دعا کرده شده

بیت ۵۱۴ - برقع : روی بند، روی پوش

عروسان مهد : کنایه از رازها

بیت ۵۱۵ - سفته : سوراخ شده ناراحت

بیت ۵۱۶ - باد، خصمم خدای : خدا خصم من باد

بیت ۵۱۷ جگر سفت : جگر سفتنده، جگر خراش

درستی طلب کردن : دلیل خواستن بر صحت گفتار کسی

بیت ۵۱۸ - رقیب : نگهبان

شگرف : خوب

بیت ۵۲۰ - نهفتیده : راز

بیت ۵۲۱ - سراینده : گوینده

به نیکی یاد کردن : مورد محبت قرار دادن

شد آزاد : اسکندر از دلتنگی آزاد شد

بیت ۵۲۲ - غنچه لعل و در : ظرفی بوده بشکل غنچه که با لعل و در زینت می دادند.

شکوفه کردن : قی کردن، استفراغ کردن

بیت ۵۲۳ - بخار : بخارات زمین که بشکل آتشفشان ظاهر می شود.

بیت ۵۲۴ - زخمه پخته : ضربت ماهرانه

رود خام : زه در آلات موسیقی، که اغلب از روده ترتیب می دادند.

بیت ۵۲۵ - آب : طراوت، آبرو

سودای بیهوده : خیال بیهوده

بیت ۵۲۷ - گاه : تخت

بیت ۵۲۸ - گره بسته بر خنده جام جم : جام شراب را ترک کرده بود.

بیت ۵۲۹ - بحران : شدیدترین وضع مریض در حالت تب

بیت ۵۳۰ - کام : خواست، آرزو

کام : دهان

معنی : جهان ارزوی او را در دهانش شکسته بود یعنی کامش از حرف به عمل نیامده بود.

بیت ۵۳۲ - کاردانان : طبیبان

بیت ۵۳۴ - داوربگه : جای واقعه

فراهم شدند: حضور یافتند

بیت ۵۳۵ - تابش: گرما، حرارت

بیت ۵۳۷ - تیمار: رنج

بیت ۵۳۸ - شوریده: مضطرب، عاشق

بیت ۵۴۰ - حصن: دیوار محکم و بلند

بیت ۵۴۱ - همایون: خجسته

کافور پوش: کافور پوشنده، سفید

مشغله: کار

بیت ۵۴۳ - زیبا منش: در اینجا به معنی زیبا روی و خوش قیافه آمده است.

زیرک نهاد: عاقل سرشت

بیت ۵۴۴ - خسروی بام عالی نشست: بام شاهانه بلند جایگاه

بیت ۵۴۵ - رقیبان: نگهبانان

بیت ۵۴۶ - شبانه: شبان

بیت ۵۴۸ - پرورده: تعلیم یافته

دگر خدمت خسروان کرده بود: یعنی پیرمرد اولاً تربیت یافته بود و ثانیاً در دربار شاهان نیز خدمت کرده بود.

بیت ۵۴۹ - گستاخی: تقرّب

در کشف الاسرار میبیدی آمده: پیر گفت: بنده که وابسته حق بود و شایسته مهر او را به عنایت بیارایند و به فضل بار دهند و به مهر خلعت پوشانند و بکرم بنوازند تا بستاخ گردد ج ۳ ص ۷۶۳. بیت ۵۵۷ - شکل درست بیت: از سر داد و دین پروری سخن گفت و چون بیا بانیان سرسری سخن نگفت.

از سر: سبب، به جهت

بیت ۵۶۱ - بزم داران: پادشاهان

بیت ۵۶۲ - بهی طلعت: زیبا روی، خوش قیافه

بیت ۵۶۳ - بالاش: بالایش، بالای او، قد او

بیت ۵۶۴ - پایین پرست: کنیز، خدمتکار زن

شبستان: حرم سرای

بیت ۵۶۶ - در آن تب که جز داغ دودی نداشت: یعنی هر آتش دودی دارد اما آتش تب او بی دود بود.

بیت ۵۶۹ - از آن پیش کان زهر باید چشید: پیش از واقعه مرگ او

خویشتن در کشیدن: دوری کردن

بیت ۵۷۲ - کنام: آشیانه

بیت ۵۷۴ - محنت آباد : عذاب جای

بیت ۵۸۰ - بنشناس : بیگانه مانند

بیت ۵۸۲ - ترکناز : جولان

نهان خانه : اندرونی، اطاق، زیر زمین

بیت ۵۸۴ - استواران : معتمدان

بیت ۵۸۵ - رخصت : اجازه

بیت ۵۹۰ - پاس داشتن : محافظت کردن

بیت ۵۹۱ - چیره دست : حاذق

بیت ۵۹۲ - تماشا: گردش کردن

بیت ۵۹۳ - دواي دل خویش را : معشوقه خود را

بیت ۵۹۷ - شدن : رفتن

نظر بسته : چشم بسته

مهی از دم ازدها رسته : زیبا رویی که از خود کشی نجات داده شده بود.

بیت ۶۰۰ - حور : زن سیاه چشم بهشتی

توضیح : در عربی «حور» جمع «حوراء» است به معنی زنی سپید پوست که سیاهی چشم و موی

او بغایت باشد ولی در فارسی آنرا مفرد گیرند و در جمع «حوران» گویند و گاه یایی به «حور»

افزایند و «حوری» گویند و سپس خوری را به «حوریان» جمع بندند.

بیت ۶۰۱ - بود شرح از این بیش نا محرمی : اشاره زیر کانه است به واقعه

بیت ۶۰۲ - مغز رمیده : مغز ترسیده، مغز آشفته

بیت ۶۰۳ پیر پخته : پیر با تجربه

می خام : نوعی از می در مقابل می پخته (میفختج). می پخته می جوشید را می گفتند که $\frac{۲}{۳}$ آن

تبخیر شده باشد و $\frac{۱}{۳}$ باقیمانده باشد. اما می خام به شرابی که آتش ندیده بود می گفتند :

تسهمتن بدو گفت جام آورید می پخته گر نیست خام آورید

(شاهنامه)

بیت ۶۰۴ - آوازه ای بر خلاص : خبر رهایی از مرض، مزده شفا یافتن

بیت ۶۰۵ - عطسه را از نشانه بهبودی و اعادت سلامت به حساب می آوردند.

بیت ۶۰۶ - مدارا : ملاطفت

شاهی : بزرگی، امیری

بیت ۶۰۹ - نبهره : پول قلب، ناسره

دینار نغز : پول خالص، طلای خالص

نغز : خوب

سخن از مغز آوردن : پس از تأمل سخن گفتن

- بسپندیش و آنگه بر آور نفس وزان پیش بس کن که گویند بس
(نظامی)
- بیت ۶۱۲ - رود: یک نوع آلت موسیقی
- بیت ۶۱۳ - برکشیدن نغمه: اوج دادن صدا و آهنگ
- بیت ۶۱۵ - خسرو خرام: کسی که در مجلس پادشاه با مهمانان همراهی کند، همراه پادشاه
(لغت نامه همین بیت را شاهد آورده است).
- ارشمیدس: مهندس و حکیم ریاضی عهد باستان (ولادت ۲۸۷ و فات ۲۱۲ ق.م) وی از موطن خود سورقوسا (صقلیه) به اسکندریه رفت (و شاید همین امر موجب شد که او را معاصر اسکندر دانسته‌اند بجای ارسطو) و در آنجا بکسب علوم پرداخت و او بود که می‌گفت «اگر نقطه اتکایی یابم زمین را از جای خویش بجنبانم».
- بیت ۶۱۸ - به تعلیم دانا گشاینده گوش: سخن دانایان را گوش کننده بود.
- بیت ۶۱۹ - ارسطو: ارسطو طالیس: حکیم نامدار یونانی (تولد ۳۸۴ و فات ۳۲۲ ق.م) پدر وی طبیب پادشاه مقدونیه بود و نیکو ماخس نام داشت ارسطو که در کودکی از پدر یتیم ماند به آتن رفت و در محضر افلاطون به کسب علم پرداخت. افلاطون او را از همه شاگردان خود برتر می‌دانست. پس از مرگ استاد وی یک چند در شهرهای مختلف می‌زیست و عاقبت به مقدونیه رفت و تربیت اسکندر مقدونی برو سپرده شد و بدین وجه تا اواخر عهد اسکندر ارتباط حکیم با آن جهانگیر کما بیش برقرار بود. پس از مرگ اسکندر وی ناگزیر بحرکت از آتن شد و در «خالکیس» سکونت گزید و همانجا در گذشت. آثار ارسطو بسیار متنوع و شامل جمیع معارف و علوم یونانی (جز ریاضی) است و اصولاً شامل منطقیات، طبیعیات، الهیات و خلقیات است که از آن جمله از «فن شعر» «فن خطابه» «کتاب اخلاق» «سیاست» «ما بعد الطبیعه» باید نام برد.
- پدرام کردن: شاد کردن
- بیت ۶۲۰ - دیوان خاص: وزارت
- بیت ۶۲۱ - کنیز: دختر
- بیت ۶۲۲ - خو بروی، هنر پیشه: ارسطو
دل به اندیشه دادن: گرفتاری فکری برای کسی ایجاد کردن
- بیت ۶۲۳ - شیر مست: بره‌ای را گویند که از مادرش شیر ندوشیده باشند و همه شیر مادرش را بره خورده باشد.
- بیت ۶۲۴ - هندوی غم رختش از خانه برد: غم دل او را ترک کرد و بجایش شادی نشست.
- بیت ۶۲۶ - سراینده استاد: استادی که درس می‌گفت (یعنی ارسطو).
- بیت ۶۳۰ - سراینده را بسته گشتی سخن: استاد بدون حضور ارشمیدس آمادگی تدریس نداشت. نبودن: طراوت یافتن، به ذوق آمدن
نقش کهن: کنایه از استاد (ارسطو)

بیت ۶۳۱ - یک تنه : تنها

بیت ۶۳۵ - که بر تشنه‌ای راه زد جوی آب : جوی آب تشنه را از راه برد. یعنی من که جوان و عزب بودم و تشنه امیزش، گرفتار محبت آن کنیزک شده و از درس باز مانده‌ام.
بیت ۶۳۸ - که یک دل نباشد، دلی در دو کار : ضرب المثل است. دلی که به دو کار مشغول باشد دیگر یک دل نیست زیرا علاقه دو قسمت می‌شود.

بیت ۶۴۰ - بی انجمن : تنها

بیت ۶۴۱ - تراج : غارت، سلب اختیار

بیت ۶۴۱ - بت پرست : زیبا پرست (ارشمیدس)

بیت ۶۴۳ - تلخ جام : مجازاً به معنی شربت تلخ (باعبار حال و محل)

خلط خام : هر یک از خون و بلغم و صفرا و سودا که نارس و پرورده نشده است (در فرهنگها نیامده است).

بیت ۶۴۴ - جان : روح

گزایش : گزند، ضرر

فزایش : افرونی

بیت ۶۴۶ - فضول : آنچه از بدن خارج شود.

بیت ۶۴۸ - طراوت : تازگی و شادابی

نقره زبیقی : نقره خالص

بیت ۶۵۱ - صنم : بت مجازاً به معنی زیبا روی

بیت ۶۵۸ - پرداختن : زینت دادن

معنی بیت : چرا خلط را با خون زینت بدهیم سپس بدان خلط و خون عشق ورزی کنیم.

بیت ۶۵۹ - آب : نطفه

تابناک : روشن، خرم

بیت ۶۶۱ - وحشی نهاد : وحشی سرشت، نامأنوس، همیشه چشمش بدنبال زیبا و قدرتمند دیگر است.

بیت ۶۶۲ - جفت : همسر

بسیار گش مزود : مرد بسیار کس، مردی که کنیزکان و معشوقان بسیار دارد.

بی کس بُود : بی یار باشد.

بیت ۶۶۳ - هفت پدر : هفت سیاره (عطارد، زهره، خورشید، مریخ، مشتری، زحل، قمر)

چهار مادر : چهار عنصر (آب و آتش، خاک و باد)

بیت ۶۶۴ - یک رنگ : صمیمی، یک خوی

دل : دل یکپارچه است بهمین سبب یک مادر و یک پدر نامیده است و نیز ایهام دارد به کلمه «دل» که از دو حرف «د» و «ل» تشکیل شده است.

- بیت ۶۶۵ - دانایِ روم : ارسطو
انگبین را از موم کشیدن : خلط را که موجب زیبایی کنیزک بود از تن او بیرون آورد.
- بیت ۶۶۷ - دلخواه : مطلوب
- بیت ۶۶۸ - چو سبزی در آمد به شاخ : طراوت و تازگی یافت و سهی سرو خرامان شد.
- بیت ۶۶۹ - موهایش خوشبوی شد، چشمانِ خمارش در مستی غوغا کرد.
- بیت ۶۷۰ - گل رویش رنگ و بو گرفت، راه میخانه برای میکشان زفته و آب زده شد.
- بیت ۶۷۱ - دل ارشمیدس دوباره به عشق کنیزک گروید.
- بیت ۶۷۳ - پریوار : پری مانند
چه ایمن کسی که نهان چون پری است : کسی که مانند پری از مردم نهان است خیلی در امن و امان است.
- بیت ۶۷۵ - غزال، غزاله : آهو
غزاله شد از چشم چینی غزال : چشمان آهوانه از آهوی چینی رفت. یعنی چشمانش از زیبایی افتاد (پیر شد).
- بیت ۶۷۶ - گل سرخ بر دامن خاک ریخت : زیبایی چهره پژمرده شد و تن او بر خاک رفت.
سراینده بلبل : روح
- بیت ۶۷۷ - خاک، آن پر یچهر را آنچنان خورد که پریزادگان باده را می خورند.
توضیح : باده خوردن پریزادگان : شراب نوشابه ایست الکلی و الکل مایع فرار است و زود تبخیر می شود. می در شیشه نگهداشته می شود گاهی اتفاق می افتاد که به مرور زمان محتوای شیشه بخار می شد و بیرون می رفت در این حالت می گفتند «شیطان» بُرده است. تخم مرغ را آب پز می کردند یکی از کله هایش حفره خالی داشت. می گفتند «شیطان» خورده است. پری یعنی شیطان نظامی خاک شدن و از بین رفتن کنیز زیبا روی را به خالی شدن شیشه می تشبیه کرده و گفته آنچنان شد که گویی اصلاً نبوده و وجود نداشته است (این توضیح در هیچ فرهنگ و شرحی نیامده است).
- بیت ۶۷۸ : در این بیت مرگ همسر نظامی بیادش آمده و تداعی شده است.
آزاده : نجیب، بی آزار
کنیز : زن
- بیت ۶۸۰ - زیبا رویان نمی توانستند با زیبایی او برابری کنند (رخ او ماه را پیاده نهاده و از بازی انداخته بود و پادشاهان را اسب افکنده و شه مات کرده بود) یعنی خواستگاران زیاد داشت.
- بیت ۶۸۱ : گلی مبارکی بود که خون مرا خورد کسی جز من در جهان مردِ او نبود (یعنی فقط مرا دوست داشت).
- توضیح : خون مرا خورد : یعنی بعد از مرگ او کوی بی خون شده ام و بیروح شده ام. در پزشکی

قدیم روح را بخارات خون می دانستند.

بیت ۶۸۲: همسر من، نور چشم من بود. چشم بد حسودیش شد و او را از چشم من دور کرد و روشنایی چشم مرا گرفت و بخاک برد.

بیت ۶۸۳: مفهوم این بیت با بیت ۶۷۷ یکی است.

بیت ۶۸۴: من از او خشنود بودم خدا از او خشنود باشد.

بیت ۶۸۵ و ۶۸۶ طرفه: عجیب: من در سخن سرایی طالعی عجیب دارم. وقتی که داستانی را نوسازی می کنم و بشعر می آورم. در پایان کارم که جشن خاتمت را می گیریم. همسر زیبا و خندانی را قربان می دهم.

بیت ۶۸۷: وقتی که حلوی داستان خسرو و شیرین را می پختم. حلواگر خانه را از دست دادم و خانه ام بدون حلواگر ماند.

بیت ۶۸۸: وقتی گنج لیلی و مجنون را حصار می کشیدم، همسری دیگر از دست دادم.

بیت ۶۸۹: اکنون که اسکندر نامه در شرف اتمام است. همسری دیگرم روانه بهشت شد.

رضوان: بهشت

بیت ۶۹۲ - ره: نغمه

باستانی: قدیمی

نوای مغانی: نغمه و سرود مغان

مغانه: به روش مغان

معنی بیت: معنی بیاد گذشتگان افتاده ام نغمه قدیمی را به روش مغان سرده (نغمه اهورایی می خواهم).

بیت ۶۹۳ - هوا؛ (هوی): عشق

گزین: گزیده

برقع گشودن: روی بند را از روی برداشتن. چهره را نمودن

بیت ۶۹۵ - قبطی: از نژاد قبط

زمیری: از امیری. بسبب سلطه و قدرت

بیت ۶۹۶ - بگذاشتن: ترک کردن

بیت ۶۹۹ - اجداد: نیاکان

بیت ۷۰۰ - دستور: وزیر

داوری: واقعه، قضیه

دادخواه گشتن: اجرای عدالت را طلب کردن

بیت ۷۰۱ - دستور دانش پژوه: کنایه از ارسطو

بیت ۷۰۲ - دادخواهی: تظلم

بیت ۷۰۴ - گستاخ بهر: قربت یافته

بیت ۷۰۵ - آبدست: آب به دست (کسی ریختن)

پایین پرست: خدمتکار

بیت ۷۰۷ - ماریه دستی انچنان زیبا داشت که گویی از طراوت آب از آن می چکید. ارسطو فقط به آب نظر داشت و بزیبایی او چشم چران نبود.

بیت ۷۰۸ - کافور: کنایه از پوست سفید، ساق سفید

کافور خوار گشتن: نیروی شهوت را بی اثر و نا چیز گردانیدن

توضیح: خوردن کافور نیروی شهوت را ضعیف می کند.

بیت ۷۱۰ - متش دادن: اندیشه گماشتن

بیت ۷۱۲ - دُر: کنایه از سخنان ارزشمند

دُر ناسفته: دختر باکره

دُر سفتن: سخن ارزشمند گفتن

گفتنی های نا گفته گفتن: رموز علوم را بیان کردن

بیت ۷۱۴ - لوح: تخته مشق

سعدی می گوید:

پادشاهی پسر به مکتب داد لوح سیمینش در کنار نهاد

بر سر لوح او نبشته به زر جور استاد به زمهر پدر

بیت ۷۱۵ - که رسم نیا را بیارد بجای: مثل اجدادش سلطنت کند.

بیت ۷۱۶ - داوری: واقعه، قضیه

دستگاه: کنایه از سیم و زر، توان مالی

برگ راه: توشه

بیت ۷۱۸ - بر آن جوهر انداخت اکسیرزر: به گوهر وجود ماریه اکسیرزر را یاد داد.

اکسیر: جوهری گدازنده که ماهیت اجسام را تغییر دهد و کاملتر سازد. مثلاً جیوه را نقره و مس را طلا سازد.

اکسیر خود: با علم و دانش خود

اکسیرگر: کیمیاگر

بیت ۷۱۹ - لغت نامه علم اکسیر گشت: در کیمیاگری عالم شد.

بیت ۷۲۱ - دستوری: اجازه

بیت ۷۲۲ - شتابنده: یعنی ماریه که برای بدست آوردن قدرت شتاب داشت.

بیت ۷۲۳ - ساو: باج

باج: خراج

بیت ۷۲۴ - سیم خام: نقره خالص

زر پخته: طلای خالص

- بیت ۷۲۵ - در گنج بر خاکیان باز کرد : به مردمان بذل و بخشش کرد.
- بیت ۷۲۶ - چه : برای نشان دادن تساوی آمده است.
- یعنی کسی که بی زحمت زرفراوان بدست می آورد برای او ارزش زر و سنگ برابر است.
- بیت ۷۲۸ - سر داشتن : حاضر بودن (مجاز به اعتبار جز و کل)، روی آوردن
اگر خریدی : اگر او را خر بود
- بیت ۷۳۳ - اندیشه کردن : در کار جهان اندیشیدن
- بیت ۷۳۴ - قوت : روزی
- بیت ۷۳۹ - بدان خواسته گشت خواهش پذیر : خواهش آنها را درباره چیزی که می خواستند
پذیرفت.
- بیت ۷۴۰ - منظر : چشم انداز
مقرنس : بنای بلند مدور
- بیت ۷۴۱ - جلوه گاه : منصه، جایی که خود را نشان بدهند.
پرند : جامه ابریشم
ماه : کنایه از چهره زیبا
- بیت ۷۴۲ - آمودن : زینت دادن
- بیت ۷۴۳ - صلیبی : بشکل صلیب
مشکین کمند : گیسوان بلند معطر
- بیت ۷۴۴ - نظارگان : تماشا کنندگان
- طاق ابرو : محل پیوستگی دو ابرو (در فرهنگها نیامده است ترکیباتی نظیر طاق ابرو گشادن به
طاق ابرو خم آوردن، از نظامی در لغت نامه ضبط شده اما «طاق ابرو» نیامده است).
- بیت ۷۴۵ - صحن : عرصه
- بیت ۷۴۶ - نیوشیدن : شنیدن
داوری : قضیه
- غلط شد زبان : سخنانشان مختلف شد
زبان آوری : سخنوری
- بیت ۷۵۰ - دم شمردن : سخن گفتن
- بیت ۷۵۱ - خواهش بر آراستن : تقاضا را ترتیب دادن
در آن باب : یعنی در باب اکسیر
فصلی دگر خواستند : بابی دیگر طلب کردند
- بیت ۷۵۳ - معنی بیت : از گنجی که در خواست کرده بودند سخن سر بسته ای برای آنان آراسته
کرد یعنی عبارت رمز گونه دیگر گفت.
- مردم گیا : گیاهی است از گونه های بلادون. دارای ریشه ضخیم و گوشت دار و غالباً دو شاخه

است و شکل ظاهری ریشه شباهت به هیکل آدمی دارد بهمین جهت افسانه‌های مختلف در بین ملل در مورد این گیاه از قدیم رواج یافته است.

بیت ۷۵۵ - سنگ اعظم: کان زر (نظامی خودش معنی کرده است - در فرهنگها دیده نشد)

بیت ۷۵۶ - پوشیدگی: پنهانی، بطور رمز در آهنین و کلید زرین از کیمیا بدست داد که گشادن آن مشکل بود.

بیت ۷۵۷: دانا آن را طوری تعبیر کرد که به سود و فایده رسید نادان طوری تعبیر کرد که از آن جز رنج بدست نیاورد.

بیت ۷۵۸ - نظامی میگوید: اگر گوهر کیمیا را در گیاه گفته‌اند این گوهر جز قلم که از نی ساخته می‌شود و نی هم از گیاهان است نمی‌تواند چیز دیگری باشد.

بیت ۷۵۹ - چربدست: چالاک

معنی: کیمیای قلم، کیمیای چالاک و نغز است و دارنده آن افسوس ندارد و بعلاوه از این کیمیا هر قدر بخواهید یافت میشود و نادر و کمیاب نیست.

بیت ۷۶۰ - نورد: ذخیره، اندوخته

عشوه: کر شمه، و اینجا به معنی فریب آمده است.

بیت ۷۶۱ - چست: زیرک

بیت ۷۶۲ - دم: افسون، حيله

برکار کردن: بکار گرفتن

خراسانیانه: خراسانی وار

بیت ۷۶۴ - مصری: زرمصری

بیت ۷۶۶ - مهره: گلوله مانند از گل

مهره باختن: شعبده بازی کردن

بیت ۷۶۷ - معنی بیت: آن مهره‌ها را در پیش چشم عطار بشمرد سپس در کیسه‌ای گذاشته و سر کیسه را به مهر خود ممهور نمود.

بیت ۷۶۸ - حقه: جعبه‌ای برای اشیاء قیمتی

براز: پنهان، پوشیده

بیت ۷۶۸ - زهی: ادات تحسین است. آفرین

مهره دزد و مهره باز: شعبده باز

بیت ۷۶۹ - معنی: این مهره‌ها را در کیسه گذاشتم و به یک دینار به تو فروختم. از این مهره‌ها کیسه سود آوری فراهم کردم.

بیت ۷۷۰ - بده با زخرم: به ده دینار از تو می‌خرم

بیت ۷۷۱ - طبر یک: ظاهراً ممکن است تصحیف طنز یک (= یک طنز) و یا ممکن است معکوس آنرا در نظر داشته که (کیربط) خوانده میشود.

- بیت ۷۷۳ - اکسیری : کیمیاگر
- بیت ۷۷۴ - و اصل کیمیا : به کیمیا دست یابنده، پیداکننده کیمیا
- بیت ۷۷۵ - معنی : در هنگام عمل یک سکه را ده و ده سکه را صد، و صد سکه را هزار
تا می‌کنم
- بیت ۷۷۶ - درست : مسکوک طلا تمام عیار
- بیت ۷۷۷ - استواران : معتمدان
- بیت ۷۷۹ - زمن خون و سر وز شماتیغ و طشت : حاضرم از خون و سرم بگذرم و شما طشت
آورده و با تیغ سر از تنم جدا کنید.
- بیت ۷۸۰ - عشوه : ناز
- بیت ۷۸۱ - روباهی : مکاری
- شیر مرد : مرد زیرک
- زر پخته : زر خالص
- می خام : می ناپخته (تهمتن بدو گفت جام آورید می پخته گر نیست خام آورید. شاهنامه)
- بیت ۷۸۲ - ده گانه : ده عدد
- دستکاری : صنعت
- بیت ۷۸۶ - طلا دادند و مهره‌های گل سرخ را خریدند و پیش مرد بردند
- بیت ۷۸۸ : زر ذوب شد و از نا خالصی‌ها جدا شد.
- سبیکه : قطعه طلا، گداخته و در قالب ریخته، شمش
- بیت ۷۹۱ - کد خدایی : اقتصاد، صرفه جویی، دارایی
- بیت ۷۹۵ - معنی : معتمدان که بر سر تو گماشته‌ایم دیگر مراقب تو نخواهند بود زیرا، به تو
اعتماد داریم.
- بیت ۷۹۷ - هندو : دزد
- ترکتاز : ترکتازی، با شتاب از غارت برگشتن
- بیت ۷۹۸ - خانه ری : منزل ری (توضیح ری میان راه بغداد و خراسان بود)
- عاملان : مأموران، کارداران
- بیت ۷۹۹ - بخفت و بخفتن بخسباندشان : بعد از می‌خواری باستراحت پرداخت و هم
پیاله‌ها هم به استراحت پرداختند. آنها را با خوابیدن به خاک مذلت نشانند.
- بیت ۸۰۰ - ستور : چهار پا، اسب
- غلامان کار : غلامان کار آزموده، جنگی
- بیت ۸۰۴ - از عطّار باز جویی کرد که طبر یک چه چیز است.
- بیت ۸۰۵ - زیر کان دربار «طبریک» را تصحیف «یک طنز» و یا عکس «کیربط» تفسیر نمودند.
- بیت ۸۰۷ - دآوری : واقعه (مقصود ثروتمند شدن ماریه)

- که در بازی کیمیا کم نزد: در کیمیا سازی کوتاهی نکرد.
- بیت ۸۰۸ - برگنج زر ماریه مار شد. (معتقد بودند که بر روی گنج‌ها مار می‌خوابد و نگهداری گنج می‌کند).
- بیت ۸۰۹ - ماده شیر: استعاره از ماریه
صید افکنی: شکار کردن
دلیر: شجاع، گستاخ
- بیت ۸۱۰ - سامان شناس: موقعیت شناسنده
قیاس: شمار، حساب
- بیت ۸۱۱ - پوشیده گنج: گنج پنهان
لؤلؤتر: لؤلؤی آبدار
- بیت ۸۱۳ - قارون: یکی از ثروتمندان بنی اسرائیل که به نفرین حضرت موسی، خود و گنجهایش بر زمین فروفت.
- بیت ۸۱۵ - معنی: دشمنان را سپاه مغلوب می‌کند و سپاه هم دوستدار و طالب گنج است، پس هر که گنج داشته باشد می‌تواند سپاه تهیه کند و سپاه می‌تواند دشمنان را شکست دهد.
- بیت ۸۱۷ - جان پاک: سخن بی‌آلایش
- بیت ۸۱۸ - دستور دانا: ارسطو
- بیت ۸۱۹ - بسیجیدن: قصد کردن، آهنگ کردن
چربی: سخنان نرم و دلنشین
- بیت ۸۲۱ - کمر بسته: خدمتکار
بگوهر کنیز: به جنسیت زن است.
- بخدمت غلام: در خدمت کردن پسر است (یعنی مثل خدمتکاران مرد خدمت می‌کند).
- بیت ۸۲۳ - منّش: من او را
- بیت ۸۲۶ - جوی: باندازه یک جوی
- بیت ۸۲۹ - پوزش: در خواست عفو
داوری: قضیه، واقعه
- بیت ۸۳۷ - نوای غریب: نوای بدیع
نو آیین‌تر: زیباتر
عند لیب: بلبل
- بیت ۸۳۹ - بی سیم: بینوا، بی چیز
بیگانه بوم: سرزمین دیگر
- بیت ۸۴۰ - سیم سنج: وزن کننده نقره
- بیت ۸۴۱ - گنج دریا شکوه: گنج بسیار و زیاد

بیت ۸۴۲ - معنی : یکی می‌گفت که معدن طلا پیدا کرده و یکی می‌گفت از راه راهزنی بدست آورده.

بیت ۸۴۳ - قصه برداشتن : شکایت کردن و اینجا به معنی گزارش دادن

بیت ۸۴۴ - نه در کیسه رونق نه در کاسه نور : نه پولی داشت و نه خوار و باری توضیح : مطبخ شخص ثروتمند همیشه روشن و ظروف مطبخ همیشه بکار است. از غذا پر و خالی میشود و سپس شسته می‌شود و همیشه کاسه‌ها و بشقابها براق و درخشانند است اما بی چیز، ظرفها را کمتر بکار می‌برد زیرا خواروباری ندارد و در کاسه آنها نور نیست بلکه تیره است. (مجاز به اعتبار سبب و مسبب).

بیت ۸۴۶ - گماریدن : مأمور بر سر کسی گذاشتن

تفصیل : شرح

بیت ۸۴۷ - نه آبی روان و نه نانی روا : کاملاً بی چیز بود حتی آب و نانی هم نداشت.

بیت ۸۴۹ - اصل و فرع : سود و سرمایه، ریشه و شاخه

بیت ۸۵۱ - فرو شوید از دامن خویش گرد : تهمت‌ها را از خود دور کند.

بیت ۸۵۲ - تشنیع : بدگویی

آواز کوس بر آوردن : نالیدن، شکایت کردن

بیت ۸۵۳ - درم دار : مالدار، ثروتمند

نظامی در خسرو و شیرین گوید :

درم داری که از سختی در آید / سر و کارش به بدبختی گراید
و در لیلی و مجنون گوید :

هم حشمت و کبر و هم حشم دار / هم دو لتسمند و هم درم دار
سعدی هم از نظامی گرفته و بکار برده است :

کریمان را بدست اندر درم نیست / درم داران عالم را کرم نیست
مقبول : خوش اقبال

بیت ۸۵۶ - سختها کز او گنج شاید گشاد : سخنانی گفت که بوسیله آن سخنان بتواند راز گنج داری او را بگشاید.

بیت ۸۶۰ - اولیتر (اولی + تر) : سزاوارتر

بیت ۸۶۱ - معنی : اگر راستگویی کردی سرت از تیغ من و مالت از غارت من در امان خواهد بود.

بیت ۸۶۷ - زمین زاد : از زمین زاده شده، از زمین بدست آمده (این ترکیب را نظامی ساخته است و لغت نامه همین بیت را شاهد آورده است).

بیت ۸۶۸ - دست افشاندن : ترک کردن، دست کشیدن

بیت ۸۶۸ - معنی : هر چه دارم به کمترین غلام پادشاه می‌دهم و دست خالی خاک در گاه را

می بوسم و می روم.

بیت ۸۷۰ - آب بجوی شدن: پر آب شدن جوی، کنایه از ثروتمند شدن

بیت ۸۷۳ - نوا: گذران معاش

بیت ۸۷۴ - داور: قاضی، کنایه از پادشاه

پی فراخ: فرهنگ معین تند رو و مفرط معنی کرده و این بیت را شاهد آورده است! در حالیکه در همین بیت به معنای عادل و پاک و بخشنده آمده است. یعنی پادشاه عادل باید از حال رعیت آگاه باشد و در جای دیگر به معنای وسعت آمده است: که ما را سر پرده تنگ نیست. بجز پی فراخی در آهنگ نیست.

دخل بر نانوا خشک شاخ می شود: نانوا در آمدی از فروش نان نخواهد داشت.

بیت ۸۷۵ - سراسیمه: سرگردان، حیران

بی برگی: بی نوایی

آن برگ می ساختم: به شغل نانوایی مشغول بودم

بیت ۸۷۷ - مهر گردنده: خورشید

مهر شد: مهر و محبت رفت

بیت ۸۷۸ - پاک دامن تر از بوی مشک: بوی مشک بی غل و غش است و آلودگی ندارد و پاک است. می گوید از بوی مشک هم پاک تر بود.

نان خشک: نان خالی، نان بدون خورشید.

سعدی بجای نان خشک «نان تهی» بکار برده است.

روده تنگ به یک نان تهی پُر گردد نعمت روی زمین پر نکند دیده تنگ

بیت ۸۷۹ - کشکینه: آتش کشک (لغت نامه ها نان جو معنی کرده اند!!)

بیت ۸۸۰ - زچیزی که دارد بخوردن بسیج: چیزی که آماده خوردن باشد جز خون در خانه

نداشتیم یعنی خون دل می خوردیم.

بیت ۸۸۲ - شوریا: آتش ساده

من مرده را باز رنگ آوری: منی که مشرف به موتم با آوردن شوریا مرا رنگ روی می دهی (قیافه زندگان را پیدا می کنم).

بیت ۸۸۳ - ستمکاره شد باد و کشتی شکست: ضرب المثل است. یعنی مسافر حتماً غرق خواهد شد.

بیت ۸۸۸ - طواف کردن: دور چیزی گردیدن

دیو: اهرمن، شیطان

بیت ۸۹۰ - عود: چوب

بیت ۸۹۱ - سیه زنگی: سیاه حبشی

بیت ۸۹۲ - لوید: دیگ بزرگ سرگشاده مسین

- نمک سود: گوشت نمک زده
شاخ شاخ: قطعه قطعه، تکه تکه
بیت ۸۹۴ - شبیخون من: شبیخون زدن به من
بیت ۸۹۷ - دعا گفتم آوردم او را به چنگ: با دعا کردن و تعریف و تمجید دل او را بچنگ آوردم.
بیت ۹۰۰ - نخوانده به مهمان از آن تاختم: جوانمردی تو را که پهلوان شجاع هستی شنیدم بدین جهت دعوت نشده به مهمانیت آمده‌ام. سرم را فدای پای تو خواهم کرد.
بیت ۹۰۴ - رود: نام سازی است از ذوات الاوتار
بیت ۹۰۵ - بی سازی: بینوایی، بیچیزی
پرده بستن: کوک کردن ساز
بیت ۹۰۶ - سر زخمه بر رود بگماشتم: زخمه زدن گرفتم
سرود برداشتن: آواز را بلند کردم
بیت ۹۰۸ - ریحانی: شراب صاف شده
سفال: پیمانه گلی
پای کوفتن: رقصیدن
بیت ۹۱۰ - حریفانه: همکار وار
بکار در آمدن: رفتار کردن
بیت ۹۱۱ - ویرانه رنگ: ویرانه مانند
بیت ۹۱۲ - هم زاد: شریک مال، شریک توشه
که می خوردنش نیست بی یاد من: در غیاب من بیاد من می‌گساری می‌کند، حریف و هم پیاله‌ایم.
بیت ۹۱۳ - گنجدان: خزینه
که هیچ ازدها بیش بر سر نخفت: گنج بی مار بود و به آسانی بدست آوردیم.
بیت ۹۱۴ - معنی: من و رفیقم ازدهای آن گنج بودیم و از کسی شرم و حیا نداریم.
بیت ۹۱۶ - بی همال: بی شریک، تنها
بیت ۹۱۷ - پشته: پشتواره
بیت ۹۱۹ - کشیدن: حمل کردن
بیت ۹۲۰ - کاشانه: خانه
شکیننده چون شخص بی جان شوی: صبور و بی سر و صدا باشی. مانند صورت نقاشی بی حرکت و بی صدا باشی.
بیت ۹۲۱ - ازدها: زنگی که همکار زنگی دیگر بود.
بیت ۹۲۵ - گهی خار در خاطر که ترنج: از لحاظی شاد و از لحاظی غمگین بودم.
بیت ۹۲۷ - برو گردن: سینه و گردن
بیت ۹۲۹ - معنی: کاری با او کرد که او درباره رفیقش تصمیم گرفته بود. یعنی او را کشت.

بیت ۹۳۱ - معنی: من نزدیک بود که از ترس از پا در آیم اما کوشیدم و خود را ساکت نگهداشتم.
بیت ۹۳۶ - هنجار: راه. چو دیدم که هنجار او دور بود: دفعه اول که رفت و برگشت و از درنگ او فهمیدم که بردن و برگشتن دفعه دوم هم طولانی خواهد بود.

دیجور: تاریک

بیت ۹۳۸ - معنی: همچنانکه زنگی زنگی مقتول را به پشت کرده و برده بود من هم پشته گنج را بدوش گرفته و بردم.

بیت ۹۳۸ - ساغر: پیمانه

بیت ۹۴۰ - که جز دولت کس نیفتاد پیش: یعنی کسی را ندیدم و کسی از من و پشته من خبر نیافت.

بیت ۹۴۱ - بار: بار غم و اندوه

بیت ۹۴۶ - گنج کانی: گنجی که از سنگهای گران قیمت معدنی از قبیل لعل و یاقوت تشکیل شده بود.

بیت ۹۴۸ - همزاد: هم زاده شده. هم سال

بیت ۹۴۹ - شب با گهر بود: شب با گوهر و گنج بود.

گهر با کلید: کلید گوهر و گنج با من بود.

بیت ۹۵۱ - وقت مولود: وقت زاییده شدن کودک، طالع کودک

بیت ۹۵۲ - شدن: رفتن

گوهری مرد: مرد ثروتمند

آن طالع آورد پیش: طالع فرزند را به پیش پادشاه آورد.

بیت ۹۵۳ - والیس: نام دانشمندی که ندیم اسکندر بود.

بیت ۹۵۸ - معنی بیت: هر چه از مطالعه طالع آن کودک بدست آورد، آن را در نامه ای نوشت و بدون آنکه بگفته و حکایت مردمان توجه کند یافته های نجومی را به آگاهی اسکندر

رسانید.

بیت ۹۵۹ - حکم نامه: نامه احکام نجوم. تقدیر، مشیت (در فرهنگها نیامده است).

شگفتی بماند: در تعجب ماند

بیت ۹۶۰ - معنی: علامت طالع را چنان نوشته بود که نقش های نهانی را آشکار می کرد.

بیت ۹۶۱ - بانوا: مالدار، خوشبخت

که از نور دولت نواداده ای ست: او را از نور دولت نوا و ثروت داده اند.

بیت ۹۶۲ - بی برگی: بی چیزی، فقر

از مادر انداخته: از مادر انداخته شده. مادرش او را بر زمین نهاده، وضع حمل کرده

زاد: توشه

پرواز: تولد، ترقی، حرکت کردن از رحم به دنیا بدین معنی در فرهنگها نیامده است اما نظامی در

جای دیگر هم پرواز گردن را به معنای حرکت کردن آورده است.
در آمدن شاپور به پیش شیرین نظامی می‌گوید:

بر آمد ناگه آن مرغ فسون ساز به آیین مغان بنمود پرواز
بیت ۹۶۴ - معنی: البته اگر او خجسته و شایسته زاده شده باشد پایش بر گنج نهاده شده است.
بعبارت دیگر اگر او در همان طالع به موقع و بجا تولد شده باشد ثروتمند خواهد بود.
توضیح درباره پای بر گنج: در مخزن الاسرار نظامی داستانی آورده «داستان هارون الرشید با
حجاج» و گفته است که هارون بگرما به رفت و موی تراش مشغول تراشیدن شد. به هارون گفت
که مرا به دامادی قبول کن و دخترت را بمن بده هارون ناراحت شد و با خود گفت بخارات حمام
مغزش را آشفه کرده است. نوبت دیگر به حمام رفت سر تراش همان در خواست پیشین را بر
زبان آورد هارون از حمام در آمد و با وزیر این مطلب را در میان گذاشت وزیر به هارون گفت
نوبت دیگر به حمام بروید اگر او در خواست خود را تکرار کرد. جای خود را چند متر تغییر
دهید. اگر دیدید بعد از تغییر جای، باز سر تراش همان حرفها را می‌زند. فرمان قتلش را صادر کن
و اگر دیدی که دیگر تقاضا ندارد و ساکت و صامت شده است دستور دهید که جای نخستین را که
نشسته بودی، بکنند. هارون این کار را کرد بعد از تغییر دادن محل نشستن سر تراش خاموشی
گزید. به دستور وزیر جای نشست اولی را بکنند و گنج زریافتند علت را از وزیر پرسید گفت این
گنج نا خود آگاه او را ب فکر پادشاهی و بزرگی و دامادی هارون کشانده بود. (مخزن الاسرار
ص ۴۲۶)

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

بیت ۹۶۵ - لَطْفٌ : مهر و محبت

بیت ۹۶۶ - ندیم : هم صحبت پادشاه

بیت ۹۶۷ - یکی پرده : پرده‌ای

باز گرفتن : دوباره انتخاب کردن

پرده تنگ : لحنی است در موسیقی قدیم

پی فراخی در آهنگ : آهنگ شادی آور

بیت ۹۷۱ - حجت : دلیل

سرشدن : سرور شدن

هرمس : ظاهراً از دانشمندان دوره اسکندر بوده است.

بیت ۹۷۳ - پرورش : فرهنگ

بیت ۹۷۷ - تغییر دادن : بر آشفته و خشمگین کردن

انکار : نپذیرفتن

بیت ۹۷۹ - آب ریزی کردن : بی آب گردانیدن، ارزش ندادن

خاک بیزی کردن : خاک آلود کردن

بیت ۹۸۰ - معنی بیت : روح خود را بگفته‌های حق او نسپارند. بسبب انکاری که از گوینده

می‌کنند، سخن او را به گوش راه ندهند.

بیت ۹۸۳ - معنی بیت: آن سخنان را مورد پسند ایشان ندید و آنان بابانگ بلند گفته‌های او را انکار می‌کردند.

بیت ۹۸۴ - معنی بیت: یار دیگر از سخن گنجینه تازه باز کرد و اساسی دیگر گونه بنا نهاد.

بیت ۹۸۵ - معنی بیت: بیانی آنچه‌ان روشن و دلپذیر داشت، نه تنها در دل بلکه در سنگ هم جایگر می‌شد.

بیت ۹۸۶ - معنی بیت: مشاهده کرد که شکوه سخن آنان را راضی نکرد باز همه به انکار پرداختند.

بیت ۹۸۹ - جرس جنبانیدن: مجازاً به معنی سخن گفتن است و به معنی آواز خواندن هم آمده‌است.

در لیلی و مجنون گویند:

بر طبل تھی مزن جرس را بیهوده میدان نوای کس را

(بیت ۲۲۵)

در لباب الالباب آمدن است:

«و ابو سعید منصور محمد عاصمی که معصم قریحت او بیاره فضل مزین بود و آسمان هنر بتاب آفتاب بیان او روشن، برزبان تازی و لغت حجازی در این معنی نفسی زده است و جرسی جنبانیده می‌گوید... ص ۱۱»

نظامی در خسرو و شیرین گوید:

جرس جنبانی مرغان شب خیز جرسها بسته بر مرغ شب آویز

(بیت ۱۹۰۶)

سری در سماعش نجنباندکس: کسی گفته او را تأیید نکرد.

بیت ۹۹۳ - بر ایشان نفرین کرد و گفت تا قیامت بی حرکت بمانید.

بیت ۹۹۴ - سردگشتن: مردن

بیت ۹۹۵ - معنی: چون ستون آب در پای خویش سراقکنده شدند و افتادند. مردند و بی جان شدند.

بیت ۹۹۷ - انجم: ستارگان، اینجا به معنی ستاره آمده است.

بیت ۹۹۸ - پیشه سرو: انجمن دانشمند

سروتر: کنایه از هر مس

بیت ۹۹۹ - همّت در آسمان را باز کرد: نفرین و دعای بد به اجابت پیوست.

بیت ۱۰۰۰ - آفرین ساز: آفرین گوینده

بیت ۱۰۰۱ - داستان زدن: یاد کردن

بیت ۱۰۰۳ - یاره کردن: گم کردن

بیت ۱۰۰۵ - نافرخی: نامبارکی، شومی

بیت ۱۰۰۶ - دُر: کنایه از سخن خوب

تارک: فرق سر

بیت ۱۰۰۷ - شقایق: یک نوع پارچه ابریشمین بسیار لطیف. جامه اطلس (در فرهنگها نیامده است).

خشن: جامه سطر، پلاس (در فرهنگها نیامده است).

در ادبیات فارسی برای نشان دادن نرمی و خشنی پلاس و حریر بسیار بکار رفته است و نسبت بهم وصله ناجور شناخته شده است.

بدستان گری مانند این چرخ پیر گهی چون پلاس است و گه چون حریر

(فردوسی)

جهد کن تا آن فتورازکار من بیرون شود خوش نباشد جامه نیمی اطلس و نیمی پلاس

(ظهیر قاریابی)

مردمان بر تو بخندند ای برادر بی گمان چون پلاس و ژنده را سازی بدبیا آستر

(ناصر خسرو)

بیت ۱۰۱۰ - کسادی: بی رونق بودن

بیت ۱۰۱۱ - داغ چرم: اثر و نشان چرم. کوبه دهل از چرم بوده است. (در فرهنگها نیامده است).

بیت ۱۰۱۲ - خروس سپید: خروس عرش

لغت نامه می نویسد: خروسی است افسانه‌ای که بر بالای عرش قرار دارد و پیش از صبح اول او بانگ کند بعد از آن به اتباع او خروسان زمین در آواز آیند.

در معنای این بیت از مولوی:

او خروس آسمان بوده زپیش نعره‌های او همه در وقت خویش

مرحوم فروزانفر می نویسد: مضمون این بیت مأخوذ است از روایت ذیل:

بلغنی ان تحت العرش ملكاً في صورة ديك بر ائنه من لؤلؤ و صثصة من زبرجد اخضر فاذا مضى ثلث الليل الاوّل ضرب بجناحيه و زقا وقال ليقيم القائمون فاذا مضى نصف الليل ضرب بجناحيه و زقا وقال ليقيم المتهجدون فاذا مضى ثلثا الليل ضرب بجناحيه و زقا وقال ليقيم المصلون فاذا طلع الفجر ضرب بجناحيه و زقا وقال ليقيم غافلون و عليهم او زار هم (احياء العلوم ج ۱ ص ۲۴۴).

و ابو الفتوح رازی در بیان معراج پیغمبر این مطلب را چنین نقل می کند: من در آسمان دنیا می رفتم خروسی را دیدم موی گردن او سبز و سروتن او سفید که از آن نیکوتر سبزی ندیده بودم، پایهای او در زیر هفتم زمین بود و سر او در زیر عرش بود، گردن دو تا کرده دو بال داشت که اگر بر افراشتی به مشرق و مغرب برسیدی، چون شب به آخر رسید او پرها باز کند و بهم باززند و خدا

را تسبیح کند و گوید سبحان الله الملك القدوس الكبير المتعال لا اله الا الحی القيوم چون خروسان زمین آواز او بشنوند جمله به آواز آیند و خدای را تسبیح کنند و بال بر هم زنند چون او ساکن شود خروسان زمین ساکن شوند. (تفسیر ابوالفتوح ج ۳ ص ۳۱۵، نیز رجوع کنید به فتوحات مکیه ج ۴ ص ۶۵۶، مأخذ قصص و تمثیلات مثنوی ص ۱۷۴).

توضیح: باید گفت این مطلب از عقیده فیثاغورث و مثل افلاطونی مایه گرفته است فیثاغورث معتقد بود که کرات آسمان در حرکت آواز و موسیقی ایجاد می‌کنند و آن موسیقی روح عالم است و روح انسان چون از عالم بالاست به آن آوازه‌های روحانی آشنایی دارد و چون به تن خاکی حلول کرد بر اثر آشنایی قبلی که از موسیقی آسمان داشت با اسباب آلاتی که از خود ساخته است آن را تقلید می‌کند و مولوی از این عقیده متأثر شده و گفته است:

پس حکیمان گفته‌اند این لحن‌ها از دوار چرخ بگسرفتیم ما
بانگ گردشهای چرخ است اینکه خلق می‌سرایندش به طنبور و به حلق

و افلاطون این دنیا را سایه‌ای از دنیای واقعی و روحانی می‌دانست بدیهی است سایه‌ها شباهت ناقص به اصل دارند. مولوی از نظر افلاطون متأثر شده و گفته است:

مرغ بر بالا پران و سایه‌اش میدود بر خاک سانان مرغ و ش
ابلهی صیاد آن سایه شود می‌دود چندانکه بی مایه شود

بیت ۱۰۱۳ - زبانی چو آتش: سخنان گرمی داشت

دماغی چو موم: مغزش هم مثل موم نرم، استعداد نقش پذیری داشت

بیت ۱۰۱۷ - بر افراخت یال: سرافرازی و گردنکشی کرد، نازید

گشادن: چیدن

از خیال گشادن: ثمره خیال را نشان دادن

بیت ۱۰۱۸ - سکه: قطعه فولادی بشکل استوانه که با آن پول می‌زدند. و به اعتبار سبب و مسبب به مسکوک هم گفته شده است.

نقد: پول

سکه بر نقد فرهنگ زدن: از اهمیت و رواج فرهنگ سخن گفتن

ناموس و نیرنگ: شهرت و آوازه

لاف زدن: دعوی باطل کردن. خود را تعریف کردن

بیت ۱۰۱۹ - معنی: هر یک در فنی تفاخر می‌کردند و در آنچه که تفاخر می‌کردند عالم بودند.

بیت ۱۰۲۱ - چاره ساز: مشکل گشا

بیت ۱۰۲۴ - داوری: قضاوت

حجت: دلیل

بیت ۱۰۲۸ - عنقا: سیمرغ، مرغ افسانه‌ای. حافظ گوید:

عنقا شکار کس نشود دام باز چین کانجامیشه باد بدست است دام را

اغاثی (جمع اغنیه): سرودها و آوازا

بیت ۱۰۳۰ - پی گم کردن از خلق: با کسی معاشرت و صحبت نکردن

هفت خم: هفت سیاره

نشان جستن: آثار و علائم یافتن

بیت ۱۰۳۱ - صدایِ حُم: مقصود صدایی است که در محل گنبدی شکل و قوسی شکل ایجاد

شود، (مانند پیچیدن و پژواک صدا در حمام‌های قدیم)

بیت ۱۰۳۲ - بیت اشاره به واقعه‌ای است که به اشکال مختلف نقل شده است. معروف‌تر

اینست که: ملا نصرالدین در حمام آواز خواند و احساس کرد که صدای خوشی دارد. به

پیش حاکم شهر رفت و هنر آواز خوانی خود را گزارش داد. حاکم از او خواست که سرودی

بخواند و چون بصدا آمد خیلی دلخراش و بد آهنگ خواند. حاکم متغیر شد و به ملا نصرالدین

اعتراض کرد. ملا گفت اینجا حمامی بسازید تا من در آن شوم و آواز بخوانم تا صدای قشنگ مرا

بشنوید. چون ساختن حمام در آنجا مقدور نبود. اطرافیان حاکم گفتند خمره بزرگی بیاورید و

مقداری آب داخل آن کنید و ملا نصرالدین توی آن رفته و آواز بخواند و چون این کار را کردند باز

صدای خواننده جالب نشد. حاکم دستور داد لنگ‌ها در آب حُم خیس کنند بریدن این مدعی

بنوازند و این عمل را آنقدر ادامه بدهند تا آب حُم تمام شود. گویند ملا بر خاک افتاد و خدا را

شکر کرد حاکم علت این شکرگزاری را پرسید ملا گفت خوب شد حمام و خزینه آب نساختند

زیرا هفته‌ها آب حمام تمام شدنی نبود ولی آب خمره در یک روز با این ترتیب که فرمودی تمام

میشود. حاکم را دلیل او خوش آمد و مورد محبت قرار داد و عذر خواهی کرد.

بیت ۱۰۳۳: فیثاغورث معتقد بود که کرات سماوی در فواصل معینی از یکدیگر قرار دارند و هر

یک در گردش خود آوازی ایجاد می‌کند که مجموعه آن آوازا روح عالم است و گوش آدمی قادر

به شنیدن آن نیست زیرا که از آغاز خلقت خود بدان خو گرفته است. ولی چون روح آدمی نیز

جزئی از روح عالم است و با آن همانند و هم آهنگ است، پس انسان می‌تواند آن نغمه‌ها و

آوازا را بوسیله موسیقی تقلید کند. (هنر شاعری، ترجمه فتح الله مجتبائی ص ۲۱۸)

در ترجمه رسایل اخوان الصفا می‌خوانیم: ... و ناقل کتاب گوید که در این مجموعه دعوی چنان

است که افلاک و کواکب را آوازهاست متناسب آواز سازها، لطیف‌تر و لذت‌وی بیشتر و ارسطا

طاليس و افلاطون و بطلمیوس و ماتبعهم بر آنند که آواز نیست و این قول محال است و حقیقت

آن است که اگر افلاک و کواکب را آوازی باشد روحانی است نه جسمانی بی شک و ما گفته‌ایم که

هر چه حشو است از این کتاب دور کنیم و آن گوییم که به برهان بود، بطلمیوس می‌گوید که این

فلک بزرگتر جسم هاست اگر وی را آواز بودی همه آوازه‌های دیگر باطل کردی و این نه واجب

است از آنکه آواز فلک را قیاس بر رعد و برق و صاعقه و زمین لرزه می‌کند و نشاید که فلک را

بعینه همان صفت بود که اجسام طبیعی را و اگر گوییم که ایشان را آواز هست و لکن از دوری

مسافت در هوا مضمحل می‌شود هم تواند بود. پس چون جوار آفتاب از آن بیرون باشد که کسی

گوید قطعاً آواز نیست و به وجهی دیگر گوئیم هیچ چیز در زمین نیست که نه مانند آن در فلک نیست پس از این غنا بدین لطیفی در زمین هست نتواند بود که اگر چه روحانی بود در فلک مثالی از این جنس نباشد و نیز گوئیم اتفاق است بر آنکه کواکب حی و ناطق و فعل به اختیار کند اگر چه در فعل به اختیار اتفاق نیست در حیات و نطق و تمیز و عقل و آنچه ایشان به علوم اول و آخر عالم اند اتفاق است پس شاید بودن که ایشان را آوازی بود، موزون، خوش لکن شاید گفت که قطعاً نیست، بلی ممکن است و این ناقلان گفته اند از این بزرگان که فلک را هیچ آوازی نیست و همانا که ارسطاطالیس و افلاطون این نگفته باشد بلی خود به قیاس مرکب درست شاید کرد که فلک را آواز هاست که از الحان موسیقی خوشتر است و عجب تر، و فیثاغورث اول حکیمی بود که او در روزگار خود تألیف این علم کرده در این دور علم ارثماتیقی تصنیف وی است و گویند او به جوهر لطیف و دقت نفس این آواز از فلک دریافت و این تصنیف کرد و ما گوئیم موسیقی را و تألیف وی از کمال عقل استنباط شاید کرد و از کمال عقل استنباط چیزی نبود که در آن فایده نبود پس نزدیک حکما این موسیقی را فایده عظیم است و در بسیار حالها این بکار داشته اند چنانکه در محرابهای استجاب دعا را چنانچه داود علیه السلام در محراب و غناء خوش بر آن راست کردی و با خدای تعالی به آن غنای موسیقی مناجات کردی و این نزد جهودان معروف است در بیمارستانها و به سحر گاه بزدندی تا بیماران را خواب گرفتی و از دردها بیاسودندی و چون در صومعهها نهاندندی تا عامه برای تو به در آمدندی و اگر امروز در بعضی شرایع انبیاء منهی است سبب آن بوده است که ایشان استعمال آن در محظورات و لذت دنیا می کنند نه در آنچه مقصود حکما بوده است و این موسیقی را اصلی عظیم است و تأثیری تمام در سحر. از آنکه هر دعوی که با موسیقا بود اجابت زودتر بود چنانچه بزرگان در سحرگاهان نی زدن و بریط زدن فرموده اند و نوعهای دیگر ساخته اند، نای انبان و صفاره و ریاب و کمانچه که ساحران نهاده اند با هم می زنند و هم گویند آنچه ایشان را مراد بود (نقل از ترجمه رسائل اخوان الصفا چاپ هند ص ۲۷ و ۲۸ و نیز رجوع کنید به کتاب تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی دکتر ذبیح الله صفا جلد اول ص ۳۰۲).

توضیح: چنانچه پیش از این هم اشاره شد. عقیده فیثاغورث در ادبیات فارسی هم تأثیر گذاشته. مولوی گفته:

پس حکیمان گفته اند این لحن ها
بانگ گردش های چرخ است اینکه خلق
از دوار چرخ بگرفتتم ما
می سرایندش به طنبور و به حلق

(مثنوی دفتر ۴ بیت ۷۳۳ و ۷۳۴)

گلشهری از شعرای ترکیه (قرن هفتم) گوید:

هر شبی در گلفشان اختران
بلبل آموزد زچنگ تار او
تا سحر در پرده خنیا گران
علم موسیقی زموسیقار او

(از دیوان خطی)

و خاقانی شروانی گفته :

مرا ز هاتف همت رسد بگوش خطاب
زبان مرغان خواهی طنین چرخ شنو
رواق چرخ همه پر صدای روحانی است
کز این رواق طنینی که میرود درباب
در سلیمان جویی به صدر خواجه شتاب
در آن صداهمه صیت وزیر عرش جناب
(دیوان خاقانی ص ۴۹)

نظامی در لیلی و مجنون گوید :

هر نیک و بدی که در نوایی است
در گنبد عالمش صدایی است
(بیت ۲۴۳۸)

بیت ۱۰۳۵ - پرده رودگه : پوشش آلت موسیقی
رودگه : آلت موسیقی (رودگاه)

معنی : آن صدا را متناسب با صدای زه دانست بعد از آن پوشش و ساختمان آلتی را که رود در آن
بکار برود کشف کرد.

بیت ۱۰۳۶ - کدویی را خالی کردو بر پوسته آن زه بست و پوشش تنه کدو را هم از چرم ساخت .
بیت ۱۰۳۷ - چرم آهو : رق، پوست نازک که برای روی دف از آن استفاده می کردند اینجا هم
مقصود نظامی آنست بعد از آنکه کدو را خالی کردند بر رویش پوست آهو کشیدند و
روی پوست آهو تارها (زه‌ها) بست. در مخزن الاسرار گوید :

حیف بود با نظر مهتران
چرم رامشک براندودن : برای خشک نگاهداشتن پوست سازها با ماده‌ای از نوع مشک و یا غیر
آن مشک اندود می کردند. توضیح (در آذربایجان شرقی سیر اندود می کنند)

بیت ۱۰۳۸ - ارغنون : یک نوع آلت موسیقی است

بیت ۱۰۴۱ : با نواختن آهنگ، صدای گاو و صدای شیر ایجاد می کرد.

بیت ۱۰۴۲ - آبدست : مهارت

دمی خرم کنم این جان غمگین
به استادی کسی همتای او نیست
به نقاشی چو آب دست من دید
به دلجویی حدیثم نیز بشنید
بسبینم آب دست جان شیرین
به آب دست کس را پای او نیست

(فرهاد نامه عارف اردبیلی)

هر دو را : یعنی هم گاو و هم شیر را از حرکت باز داشتن

بیت ۱۰۴۳ - نسبت : اینجا به معنی ریتم و آهنگ آمده

ده : حیوان درنده، حیوان وحشی

بیت ۱۰۴۴ - هوا : علاقه، آرزو (در عربی هوی)

بیت ۱۰۴۵ - سباع (جمع سبُع) : درندگان

بهایم (جمع بهیمه) : چهار پایان

بیت ۱۰۴۶ - راه : نغمه

دستان : آهنگ، سرود

بیت ۱۰۴۹ - معنی : موسیقی را به حدی نفوذکننده و تأثیرگذارنده ساخت که پزشکان بوسیله موسیقی به نوع بیماری پی بردند.

بیت ۱۰۵۰ - قانون : روش، قاعده

بیت ۱۰۵۱ - عود پخته : کنایه از آلت موسیقی که از چوب پخته شده (بخار دیده) می ساختند. عود خام : ماده‌ای که در عطر سازی بکار می‌رود. چوبی است که اگر بسوزانند بوی خوش می‌دهد.

بیت ۱۰۵۴ - دوآیدن : متعدی از دویدن

بیت ۱۰۶۱ - کان یا قوت : کنایه از افلاطون

یا قوت پاش : یا قوت پاشنده. دانش‌های تازه یاد دهنده

بیت ۱۰۶۲ - پرده : نغمه

بیت ۱۰۶۳ - خشک رود : زه

ترّی : خوبی و خوشی، طراوت

فلک را فرود آوردن : فلک را از بلندی به پستی آوردن یعنی فلک برای شنیدن آن به پستی می‌گراید.

بیت ۱۰۶۶ - آوازه : خبر، شهرت

هاروت بازهره هم ستیز شد : به خصومت پرداختند. هاروت و زهره کنایه از دو دانشمند یعنی ارسطو و افلاطون آورده است. پیش از آن که واقعه این دو دانشمند را خبر بدهند آنها را هم ستیز نامیده و این معنا از باب وحدت عمل است که نظامی بکار برده است. همچنانچه فردوسی در آغاز داستان رستم و سهراب گوید :

اگر تند بادی بر آید زکنج بسخاک افکند نارسیده ترنج

هنوز مبارزه تن بتن شروع نشده اما فردوسی از شکست سهراب (نارسیده ترنج) و بخاک افتادنش سخن گفته است بعضی از شعرای توانای زبان فارسی به وحدت عمل که از گفته‌های ارسطو است آگاهی داشته‌اند و در داستان نویسی آنرا بکار برده‌اند.

بیت ۱۰۶۸ - حَصْم : طرف دعوا

بیت ۱۰۷۰ - تعلیق : یادداشت کردن

بیت ۱۰۷۱ - جلوی : بالایی، فوقانی

بیت ۱۰۷۳ - رود خیز : از رود برخاسته، نوای رود

بیت ۱۰۷۶ - طلسمات (جمع طلسم) : عمل خارق‌العاده‌ای که مبداء آن را قوای فعاله آسمانی و قوای منفعله زمینی دانند و بدان امور عجیب و غریب پدید آورند.

بیت ۱۰۸۰ - ای شگفت : شگفتا، عجبا

بیت ۱۰۸۷ - بر آن خط کشیدند پرگار تنگ : بر آن خط پرگار تنگ کشیدند. یعنی در کنار آن خط، فشرده بهم قرار گرفتند و نشستند.

بیت ۱۰۸۸ - مندل : دایره‌ای که معرمان بر دور خود کشند و در میان آن نشینند و دعا و عزیمت خوانند.

بیت ۱۰۹۰ - بیدار مغز : هوشیار، به هوش آمده

بیت ۱۰۹۴ - بدستان : باحیله

در خسرو و شیرین گوید :

ترا باید شدن چون بت پرستان بدست آوردن آن بت را بدستان

(بیت ۸۲۶)

بیت ۱۰۹۵ - که آن پرده کز بر او گشت راست : مجهول برای او معلوم شد.

بیت ۱۰۹۶ - آن خود را بشست : نبشته خود را سترده پاک کرد.

بیت ۱۱۰۳ - گل : استعاره از خورشید

چشمه آفتاب : مشرق. در فرهنگ معین «چشمه آفتاب» را کنایه از آفتاب معنی کرده‌اند.

ماه چون ماهی سر در آب برد : ماه ناپیدا شد، غروب کرد، بی نور شد

بیت ۱۱۰۴ - گوهر آگین : مرصع، گوهر نشان

بیت ۱۱۰۵ - زیر تخت : در پایین تر از تخت پادشاه

بیت ۱۱۰۷ - مکنون : پنهان داشته شده

غیب : راز

ضمیر : خاطر

بیت ۱۱۱۸ - شکوفه : بالا آمده، استفراغ

بیت ۱۱۲۱ - آبکند : گودال

بیت ۱۱۲۴ - شبانه : چوپان

بیت ۱۱۲۶ - هور : خورشید

ستور : چهار پا، مقصود اسب مسین است.

بیت ۱۱۲۸ - مشتری : ستاره مشتری، که بعد از زهره از همه سیارات منظومه شمسی درخشانتر است.

بیت ۱۱۲۹ - باز کردن : جدا کردن، در آوردن

بیت ۱۱۳۱ - ستودان : استودان، استخوان دان، گورستان زرتشتیان

بیت ۱۱۳۳ - شیر پیکر : برج اسد رایت : درفش

منجوق : گوی که بر سر پرچم نصب می‌کردند.

معنی بیت : چون سپهر از پرچم برج اسد منجوق تابنده خورشید را طالع کرد. یعنی خورشید روز اول تابستان طلوع کرد.

بیت ۱۱۳۴ - یله کردن : رها کردن

بیت ۱۱۳۷ - سرّه : نیکو، خوب، بی عیب

بیت ۱۱۴۱ - برقع : روی بند، رویند، اینجا به معنی پرده و پوشش آمده است.

بیت ۱۱۴۲ - داوری : قضیه، واقعه

بیت ۱۱۴۴ - نگین دان : جای نگین

بیت ۱۱۴۸ - آزمون کردن : امتحان کردن

بیت ۱۱۴۹ - انگشتی باختن : یک نوع بازی است برای گذراندن شبهای طولانی پاییز و زمستان در آذربایجان شرقی رسم بوده است. بنظر نگارنده مقصود نظامی همین بازی است که شرح می‌دهم : بازیکنان دو دسته می‌شوند، دسته چهار یا پنج نفری و انگشتی در اختیار آنان قرار داده می‌شود و در بعضی جای‌ها به این بازی «گل» بازی می‌گویند و در این حال انگشتی را بنام «گل» می‌نامند انگشت با قرعه در اختیار یک دسته قرار می‌گیرد و آنها در زیر پارچه‌ای دستهای خود را قرار میدهند و انگشت را بالاخره در دست یکی از رفیقان خود قرار می‌دهند سپس در یک زمان دستها را مشت کرده از زیر پارچه بیرون می‌آورند و به ردیف مشتها را در پیش دسته دیگر قرار میدهد و از آنها میخواهند تا بگویند که انگشتی در کدام مشت نهفته شده است اگر درست جواب دادند انگشتی بر دسته دیگر تسلیم می‌شود و این بار آنها دستهایشان را در زیر پارچه قرار می‌دهند و انگشتی را پس از چرخاندن و ردگم کردن بالاخره در دست یکی از رفیقان خود می‌نهند و سپس آنها دستها را مشت کرده از زیر پارچه بیرون می‌آورند و از دسته دیگر می‌خواهند که بگوید انگشتی در کدام مشت قرار گرفته است؟ اگر نتوانستند پیدا کنند یک امتیاز به حساب همان دسته بحساب می‌آورند و همین دسته برای بار دیگر انگشتی را زیر پارچه برده و در مشت یکی از افراد خود قرار می‌دهند. بدین ترتیب بازی ادامه پیدا می‌کند هر دسته که بیشتر امتیاز آورد برنده مسابقه شناخته میشود تعداد دفعات امتیاز برای بردن مسابقه به قرار داد طرفین بستگی دارد.

بیت ۱۱۵۶ - بخود بیم کردن : از خو ترسانیدن، بیم دادن

بیت ۱۱۶۴ - نیرنگ و ساز : حيله و چاره

بیت ۱۱۶۵ - بستگی : رمز، مجهول بودن، راز

بیت ۱۱۶۶ - عبرت : پند

بیت ۱۱۶۸ - تیمار سوز : غم زداینده

بیت ۱۱۶۹ - بریشم نواز : بریشم نوازنده، ساز زن

روم را در طراز بریشم کشیدن : در طراز روم بریشم کشم؛ یعنی با ابریشم طراز جامه‌های رومی را ترتیب دهم.

بیت ۱۱۷۳ - ریاضت گری : گوشه نشینی توأم با عبادت

بیت ۱۱۷۵ - تمتع : بر خوردار شدن

- تمتع کردن: کنایه از نزدیکی، مباشرت
 بیت ۱۱۷۶ - گرد آمدن: مجامعت، نزدیکی به همسر
 بیت ۱۱۷۸ - پیوند: هم سر
 بیت ۱۱۸۰ - ۱۱۸۱ - به مردانگی خون خود ریختند: با مردانگی خود کشتی کردند. یعنی از زن دوری جستند و سلسله پدر پسری را قطع کردند و صاحب نسل و جانشین نگشتند، مردند و نسلشان منقرض گردید.
 بیت ۱۱۸۴ - ترکیب: بهم پیوستن، آمیخته کردن
 أخلاط (جمع خلط): هر یک از خون، صفرا، سودا، بلغم، را خلط گویند.
 بیت ۱۱۸۵ - باز جستن: پیدا کردن، یافتن
 بیت ۱۱۸۸ - سقراط: فیلسوف معروف یونانی (ولادت ۴۷۰ وفات ۳۹۹ قبل از میلاد).
 توضیح: (دوره سقراط با دوره اسکندر هم خوانی ندارد!؟)
 بیت ۱۱۸۹ - من آنجائیم: من از عالم بالا هستم.
 خیال: نیست هست نما مولوی گوید:
 می رسید از دور مانند هلال
 نیست بود و هست بر شکل خیال
 بیت ۱۱۹۹ - آمد شد: معاشرت، صحبت
 ذری یافتست: مرواریدی یافته است.
 بیت ۱۲۰۲ - نه ممکن که سر در جهان آورد: ممکن نیست که تسلیم مادیات این دنیا بشود.
 بیت ۱۲۰۳ - زخون خوردن جانور خوبرید: از بکار بردن گوشت خود داری کرد
 پلاسی ببوشید و دیبایدید: لباس خشنی پوشید و لباسهای نرم و لطیف را ترک کرد.
 بیت ۱۲۰۴ - کفی: یک کف، یک مشتواره
 پست: آرد، آردجو
 بیت ۱۲۰۶ - این بیت نشان میدهد که نظامی هم از خوردن گوشت پرهیز می کرد. با ساده زندگی کردن به عبادت می پرداخته است.
 بیت ۱۲۰۸ - معنی بیت: نهاد و سرشت آدمی طوری است که کسانی را بیشتر بیاد می آورد که آن کسان او را فراموش کرده باشد.
 بیت ۱۲۰۹ - ستیزنده تر: مایل تر، راغب تر، در فرهنگها بدین معنی نیامده است.
 بیت ۱۲۱۰ - باز جستن: طلب کردن
 بیت ۱۲۱۳ - ناز: صفت معشوق است او بظاهر خود را بوجود عاشق بی نیاز نشان میدهد اما در حقیقت نیازمند است.
 نیاز: صفت عاشق است که بوجود معشوق احتیاج مبرم دارد.
 ترکانه وش: ترک گونه، با اخلاق ترکی
 نازکش: عاشق، خواهنده

- بیت ۱۲۱۴ - استواران : معتمدان
- بیت ۱۲۱۷ - نوازنده : نوازش کننده
- بیت ۱۲۱۸ - حجت : دلیل
- بیت ۱۲۱۹ - وگر نیست حجت به حاجت بیای : و اگر دلیلی نداری احتیاج ما به وجودت را در نظربیاور.
- بیت ۱۲۲۳ - نماید : نشان میدهد (فاعل خرد است). خرد نشان میدهد که رفتن به پیش پادشاه صواب نیست.
- بیت ۱۲۲۴ - جبرئیل : فرشته وحی و اینجا مراد خرد است.
- معنی مصراع دوم : آگهی دهنده قبلی از روی هوی و هوس خبر نمی دهد.
- بیت ۱۲۲۵ - پیغام با کلید : پیغام توأم با صداقت
- بیت ۱۲۲۶ : مشک در نافه اگر قصد نشاندادن خود را داشته باشد باد خوشبویی مشک دلیل اوست.
- بیت ۱۲۲۷ - برون از زبان : بجز از قول، بجز از سخن
- بیت ۱۲۲۸ - مدارا : ملاطفت
- مدارا افزون از مدارا کند : بیش از اندازه مهربانی می کند.
- بیت ۱۲۳۰ - آب و سنگ : کنایه از احترام کردن و ارزش قایل شدن
- ستور مرا پای از اینجاست لنگ : علت لنگیدن اسب من همین است، علت نیامدن من همین است.
- بیت ۱۲۳۶ - غنا ساز گنبد : گنبد غنا ساز، گنبدی که صدا را منعکس می کند.
- معنی بیت : اگر گنبد سالم باشد صدای تارهای سست را قوی و خوش نشان می دهد.
- بیت ۱۲۳۷ - معنی : اگر رکنی از گنبد خراب شود آواز خوش را هم ناخوش منعکس می کند.
- بیت ۱۲۳۸ - در : دربار
- دارای درگه : دارنده دربار، پادشاه
- بیت ۱۲۳۹ - معنی بیت : تو مرا دعوت می کنی اما راز داران تو با قدرت تمام مرا از آمدن باز می دارند.
- بیت ۱۲۴۱ - معنی : دریای ژرف نشان میدهد که دریا درهای قیمتی و بسیار خوب دارد.
- بیت ۱۲۴۲ - معنی : [اما] نهنگان دریا برای گرفتن و از میان بردن کسی که نزدیک بشود چنگ و دندان را آماده کرده اند. چه کسی گوهر در دهان نهنگ می جوید؟
- بیت ۱۲۴۳ - نور پاش شدن : نور افشانی کردن، روشن نمودن.
- دورباش : نیزه دو شاخه دارای چوبی مرصع که در قدیم پیشاپیش شاهان می بردند تا مردم بدانند که پادشاه می آید و خود را به کنار کشتند. اینجا به معنی دور دارنده و مانع آمده است.
- بیت ۱۲۴۴ - صورت کسی را بد کردن : یعنی از کسی بدگویی کردن و او را بدکار معرفی کردن.

- بیت ۱۲۴۵ - کمر پیش یزدان پاک بستن : خدا را اطاعت و عبادت کردن. بنده خدا بودن
- بیت ۱۲۴۶ - تاش : کلمه‌ای است ترکی به معنای «هم»
 خیل‌تاش : هم خیل و خواجه تاش، یعنی دو بنده‌ای که مال یک خواجه هستند. هم خواجه، در ترکیبات لغات ترک هم همین خصوصیات را دارد مانند : آد داش (آد + تاش) : هم اسم «آد» در زبان ترکی به معنی «اسم» است. یول داش (یول + تاش) : همراه در زبان ترکی «یول» به معنی «راه» است. قارین + داش (قارین = شکم) : هم شکم، دو قلو.
- بیت ۱۲۴۶ - معنی بیت : در بندگی با تو خواجه تاش هستم. یعنی تو هم بنده‌ای و من هم بنده‌ام در بندگی نظیر هم هستیم. تو بنده خدا هستی و من هم بنده خدا هستم. اگر خدا را ترک کنم و بسوی تو بگرام در این صورت بنده تو خواهم بود بعبارت دیگر بنده بنده خواهم بود.
- بیت ۱۲۴۷ - ارتفاع : بلندی تقویم : ارزیابی
 معنی : ای اسکندر دقت کن و این سخن مرا بدرستی ارزیابی کن و عمق معنا را ملاحظه کن.
- بیت ۱۲۴۸ - خوان دُر : کنایه از پاسخ پر معنای سقراط است.
- بیت ۱۲۵۰ - برآمدن : زینت کردن، زینت دادن
- بیت ۱۲۵۲ - دعوی گه حجت : در مقام استدلال
- بیت ۱۲۵۳ - زبی توشه‌ای ساخته توشه‌ای : بی زادی را زاد خود ساخته. یعنی از خورد و خوراک حیوانی خود داری می‌کند.
- بیت ۱۲۵۷ - چون آسیا بگرد کسی گردیدن : کسی را بندگی کردن (به سبب احتیاج)
- بیت ۱۲۵۹ - قرص جوین : نان جو که گرد و دایره‌ای درست شده باشد.
 گرده گندمین : نان گرد از آرد گندم
- بیت ۱۲۶۰ - راهرو : مسافر، سالک
 نیم جو : به مقدار بسیار اندک
 بار : رنج و سختی
 یکی جو : یکدانه جو
- بیت ۱۲۶۱ - ستوه آمدن : خسته شدن
- بیت ۱۲۶۲ - تمنّا (تمنی) : درخواست
- بیت ۱۲۶۶ - ژنده سال خورد : کهنه چندین ساله
 گرانستی گر نیستی گرم و سرد : اگر سرمایی نبود این لباس ژنده بر من سنگینی نمی‌کرد.
- بیت ۱۲۷۰ - درون سخن : معنای سخن
- بیت ۱۲۷۲ و ۱۲۷۳ معنی : هوای نفس بنده من است، در حالیکه تو بنده نفس هستی و در اینحال تو بنده ما هستی.
- بیت ۱۲۷۶ - نمرده زمین آزمایی کردن : زنده بگور رفتن (انجام عمل غیر معقول)
- بیت ۱۲۷۷ - سیماب : جیوه. ماده‌ای است بسیار سنگین اگر بر گوش رود پرده سماق گوش را

پاره می‌کند و تمرین این عمل شایستهٔ عاقلان نیست.

بیت ۱۲۷۸ - چارپایی : حیوانیت

بیت ۱۲۸۱ - خود خفته‌ای : تو غافل هستی

بیت ۱۲۸۲ - خواب خرگوش : کنایه از خفته‌ای که ظاهراً بیدار است. پلک چشمان خرگوش موقع خوابیدن باز می‌ماند بیننده خیال میکند که هوشیار است و نخوابیده است اما در حقیقت خوابیده است.

خوی پلنگ : پلنگ عادت به موزی گری دارد و کینه توز است.

بیت ۱۲۸۳ - هزبر : هزبر، شیر

بیت ۱۲۸۴ - پذیرفتن : قبول کردن

بیت ۱۲۸۵ - زبندش دهد حلقهٔ گوش بند : از پند گوشواره گران قیمت می‌دهد.

بیت ۱۲۸۸ - دست پیرای : دست پیراسته شده، با دست صیقلی شده (آینه‌های قدیم از آهن و فولاد بود)

پذیرای صورت : چهره را منعکس کننده (مراد آینه است)

بیت ۱۲۸۹ - روشن کردن سینه : تزکیهٔ دل، تزکیهٔ نفس

بیت ۱۲۹۰ و ۱۲۹۱ : وقتی که می‌توانی از آهن زنگ را ببری و آن چنان صیقل کنی که نقش و رنگ را نشان بدهند. بنابراین میتوان زنگ دل را زدود تا راز و اسرار روحانیت در او دیده شود.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

بیت ۱۲۹۲ - بد اندیش : دشمن

بیت ۱۲۹۳ - زبانی : موکل آتش دوزخ، دوزخی

خواجه مقبل : مقصود بلال حبشی است.

بیت ۱۲۹۴ - معنی : به سیاهی زنگی میندیش بلکه شادی زنگی را در نظر بیاورد زنگیان به شادی معروفند.

بیت ۱۲۹۵ - سوخته بید (زغال بید) : برای تمیز کردن دندانها بکار می‌رفت.

دندان سپید کردن : کنایه از پاک کردن و شستن دندان است.

بیت ۱۲۹۶ - معنی : متوجه باش آینه زنگی است با وجود آنکه از آهن سیاه ساخته شده دلش روشن و نورانی است.

بیت ۱۲۹۷ - نوش آب : آب جاویدانی بخشنده، چشمهٔ نوشاب در ظلمات است.

بیت ۱۲۹۸ - چون نقره از آلودگی پاک شو : از نقرهٔ خالص پاک شدن را یاد بگیر.

بیت ۱۲۹۹ - هر مغزی که از آلودگی پاک گشت بر سپهر غلبه می‌کند.

بیت ۱۳۰۰ - معنی : به عبادت گاه سحر گاهی می‌رود و محرم اسرار خداوند می‌شود.

بیت ۱۳۰۱ - معنی : تو پرده را زدر دور کن بعد از آن کار آفتاب است که از روزن بخانه بتابد.

بیت ۱۳۰۲ - معنی بیت : فرض کن چراغی بگدایی از دیگری بدست آورده‌ای این چراغ را قفای

باد سحر خاموش می‌کند (اما اگر از خودت روشنایی داشته باشی باد نمی‌تواند آن را خاموش کند).

بیت ۱۳۰۳ - معنی: وجودت گردونه کش خورشید باشد و در این صورت بداشتن تُرک عماری نشین امیدوار شو. (اول در خودت زمینه و استعداد و قابلیت چیزی را فراهم کن سپس بداشتن آنچه امیدوار شو).

بیت ۱۳۰۴ - در قدیم در موقع آمدن مهمان جلوی در خانه را پاک می‌کردند و آب می‌زدند. معنی: تو طلبکار سلطان مباش زیرا اگر در خانه‌ات از خار و خاشاک پاک باشد حتماً سلطان وارد می‌شود. و مهمانت خواهد بود.

بیت ۱۳۰۵ - آگاه نیستی از اینکه چون سلطان به شکارگاه برود و دری را پاک کرده ببیند به آن خانه به مهمانی خواهد آمد، به آن مهمان ناخوانده از ما درود برسان. توضیح: «چه میدانی» بشکل استفهام انکاری در آمده است. در استفهام انکاری پاسخ همیشه منفی است.

بیت ۱۳۰۷ - معنی: اگر به مرحله عرفان اجازه ورود یافتی. دعوت این بزم را از صمیم قلب باروح خودپذیرا باش. تن را رها کن زیرا دربان تن را اجازه ورود نمی‌دهد. بیت ۱۳۰۸ - باکفش گل آلوده ممکن نیست به تخت پادشاهان نزدیک شوی. پس کفش را از خود دور کن.

بیت ۱۳۱۰: با پادشاه سر خوان هم نشین خواهی بود اولین کاری که می‌کنی دست را بشوی و ناخن‌ها را بچین و دست و انگشتانت را پاک دار. بیت ۱۳۱۱: کسی حتی اگر نره شیر هم باشد نمی‌تواند بی ادبانه بسوی تخت سلطان بخرامد. بیت ۱۳۱۲ - بخته: خایه کشیده

معنی: شیر خنثی که بر تخت او نگاشته‌اند از هیبت تخت او بی حرکت و مثل چوب خشک مانده است.

بیت ۱۳۱۳: کسی که به درگاه تو می‌آید اگر راه تو را نداشته و از راه تو گمراه باشد سیلی می‌خورد.

بیت ۱۳۱۴ - حالا درباره خودت خوب بیندیش که می‌خواهی بدرگاه چه کسی روی آوری و دل خدا ترس تو نظر گاه که می‌باشد؟ (توضیح: یعنی کسی که راه و روش ترا نداشته باشد بدرگاه راه نمی‌دهی و تنبیه هم می‌کنی با این مثال وضع و موقعیت خود را در پیشگاه خدا (اگر طالب آنی) بدان.

بیت ۱۳۱۵ - اگر در خدا را دق الباب کنی در این صورت بنده‌ای ذلیل و افتاده باش اگر خیال درون رفتن داری، متواضع باش.

بیت ۱۳۱۶: و اگر در خدا را نمی‌زنی و خیال ورود به دربار او را نداری کوچک بودن و دربان بودن و سگبان بودن لازم نیست و تو بدون این‌ها سلطان هستی.

- بیت ۱۳۱۷: تو خشمگین مباش اگر من از روی هوا خواهی و دوستداری با تو خشن صحبت کردم و نرم نگفتم.
- بیت ۱۳۱۸ - تافته: روشن و گرم
تفته: مکدر، آزرده
- جاسوسی: بدست آوردن اطلاعات
- بیت ۱۳۱۹ - ره آورد: سوغات
ره برد: توشه
- بیت ۱۳۲۴ - گنگ: لال
- بیت ۱۳۲۵ - دهن از می مهر کردن: می نخوردن
- بیت ۱۳۲۷ - نظارگان: بینندگان، تماشاگران
- بیت ۱۳۲۸ - ملو کانه: شاهوار
اورنگ: تخت
- بیت ۱۳۲۹ - رقیب: نگهبان
- بیت ۱۳۳۰ - نمودن: نشان دادن، مجازاً اظهار کردن
بارخواستن: اجاره ورود بدربار خواستن
- بیت ۱۳۳۱ - مغان: کنایه از فرستاده پادشاه هند
آفتاب: کنایه از اسکندر
- بیت ۱۳۳۳ - مغانه: مانند مغان
چو آتش برافروخته: با چهره گل انداخته
- بیت ۱۳۳۹ - نکته‌های گره بسته: معماها، رازها
در ناسفته: مروارید بکر، کنایه از سخن خوب
نسفتن: مجازاً به معنی نگفتن
- بیت ۱۳۴۰ - حقه: ظرف کوچکی که در آن جواهر گذارند
دُر: سخنان خوب
حلقه در گوش کردن: بنده گردانیدن
- بیت ۱۳۴۶ - سخن‌های سر بسته: معما، رمز
- بیت ۱۳۴۸ - درفش: آلتی است نوک تیز در کف‌آشی برای جای انداختن سوزن بکار می‌رود و گاهی با آن گره نخ و طناب را باز می‌کردند.
- بیت ۱۳۴۹ - بردانش: میوه دانش
- بیت ۱۳۵۲ - معنی: نمی‌خواهم با کس دیگری جز شهریار سخن بگویم.
- بیت ۱۳۵۵ - زبانی چو شمشیر هندی: زبانی تند و برنده
- بیت ۱۳۶۱ - معنی: نامرئی است یا مرئی، جایش کجاست؟

بیت ۱۳۶۲ - به حجت شود مرد پرسنده سیر: دلیل، پرسنده را قانع می‌کند. یعنی با دلیل جواب بده.

بیت ۱۳۶۴ - معنی: چون از خود پرستی نجات یابی به ایزد متعال راه خواهی یافت.

بیت ۱۳۶۵: آفریننده جای، به جای محتاج نیست.

بیت ۱۳۶۷ - معنی: اندیشه به چیزهایی راه دارد که دیده آنها را می‌بیند.

بیت ۱۳۶۸ - معنی: خدا را نمی‌تواند راندیشه جست زیرا چشم را به او راه نیست پس اندیشه

را هم بر او راه نیست. و هر چیز در اندیشه به تصور در آوریم آن خدا نیست بلکه آن

شیطان است.

فردوسی گوید:

ترا هر چه بر دل همی بگذرد بگنجد همی در دلت باخورد

چنان دان که یزدان نیکی دهش جز آن است و زین بر مگر دان منش

بیت ۱۳۶۹ - معنی: هر اندیشه‌ای که در دل آید آن آفریده خداست و آفریننده نیست.

بیت ۱۳۷۰ - معنی: هر چه در اندیشه تصور آن را جایی نیست آن راهنما بسوی خداست.

بیت ۱۳۷۱ - مصراع دوم ضرب المثل است: ابر ماه را می‌پوشاند.

بیت ۱۳۷۲ - معنی: کرده یعنی آفریده شده بر وجود آفریننده دلیل کافی است.

بیت ۱۳۷۵ - شب بازی: خیمه شب بازی، شعبده بازی

بیت ۱۳۷۷ - معنی: بیرون از هستی و دنیا به چیز دیگر راه هست؟ یا نیست. اگر راهی هست

چرا کسی از آن آگاه نیست و اگر چیزی نیست آیا بر نیستی راهی نیست؟

بیت ۱۳۷۹ - حساب کهن: کنایه از آفرینش

به آزم تر: منصفانه تر

سگه بر سخن زدن: سخن گفتن

بیت ۱۳۸۰ - که نایی به سر رشته خویش باز: یعنی سر رشته خود را گم می‌کنی و به بیراهه

می‌روی.

بیت ۱۳۸۱ - مندل (بفتح اول و ثالث): دایره‌ای که معزمان بدور خود می‌کشند و وسط دایره

می‌نشینند و دعا و عزیمت می‌خوانند.

هفت مندَل: کنایه از هفت آسمان. هفت دایره، هفت بند.

نظامی جای دیگر گوید:

بسه جوی زر نیازمندی چند چار قفلی و هفت بندی چند

بیت ۱۳۸۲ - تیغ و طشت: وسایل خونریزی و آدم کشی بوده است.

منزل خون: این دنیا

بیت ۱۳۸۳ - شهر بند: زندانی، محصور

بیت ۱۳۸۷ و ۱۳۸۸ - معنی: بسیار کس را ندیده بودم اما در خیالم تصویر او را می‌کشیدم و

دیده شده بحساب می آوردم. اما وقتی که او را دیدم، آنکه خیال می کردم نبود.

بیت ۱۳۹۴ - از دل گرد فروشتن: بدبینی را و تاریک اندیشی را از دل دور کردن.

بیت ۱۳۹۶ - نظیر مفهوم: الدنیا مزرعة الآخرة

بیت ۱۳۹۸ - آفرینش: خلق، ایجاد ناپایدار

آفرین: سعادت باقی، خوشی پایدار

بیت ۱۴۰۰ - معنی: چشمه از کوهسار روان می گردد و شتابان در حرکت است تا به دریا رسد و

چون بدریا رسید قرار می یابد و از شتاب می افتد.

بیت ۱۴۰۱ - جان پذیر: جان پذیرنده، قبول کننده روح

پیکر جان پذیر: تن، بدن

بیت ۱۴۰۲ - نماید مرا: بنظر من

شراری از او کالبد یافتست: در کالبد شراری از آن آتش در گرفته است.

بیت ۱۴۰۳: خاموش شدن آتش و روح یکی است. اگر کسی را در این مثال شکمی باشد شک او

ناروا و بد است.

بیت ۱۴۰۴ - تندی: خشم

بیت ۱۴۰۵ - سان: روشن، آیین

اهریمن: شیطان

توضیح: در اعتقادات مذهبی، مسلمانان هم آمده است که شیطان از آتش خلق شده است و

انسان از خاک.

در قرآن کریم آمده: خلقتنی من نار و خلقتنه من طین

سعدی به شعر آورده:

زخاک آفریدت خداوند پاک	پس ای بنده افتادگی کن چو خاک
حریص و جهان نسوز و سرکش مباش	زخاک آفریدندت آتش مباش
چو گردن کشید آتش هولناک	به بیچارگی تن بینداخت خاک
چو آن سر فرازی نمود این کمی	از آن دیو کردند از این آدمی

بیت ۱۴۰۹ - جان علوی گرای: روح بالا گراینده، بالا رو.

بیت ۱۴۱۴ - خیال: رؤیا، نیست هست نما

بیت ۱۴۱۷ - خواب از خیالی خانه خیز است: خواب دیدن از خیالات انسان می زاید.

بیت ۱۴۱۸: همه رویاها از قانون آشنایی با اصل آن رویاها بر می خیزد. چیز بیگانه را در خواب

نمی بینیم.

بیت ۱۴۱۹ - شمع: کنایه از روح

بیت ۱۴۲۰ - معنی: اندیشه پاک تو نماینده این کار است و آنچه را که در خواب می بینی ادراک

تو آن را می خواهد.

- بیت ۱۴۲۱ - برهنه شدن روان : یعنی تزکیه روح
- بیت ۱۴۲۳ - ریاضتگر : مرتاض
- بیت ۱۴۲۴ - معنی : مرد مرتاض در عالم هوشیاری چیزهایی می بیند که دیگران در خواب می بینند. خود خواب نیز بر اثر آگاهی سروش رخ می دهد.
- بیت ۱۴۲۶ - چشم بد : چشم زخم
- بیت ۱۴۲۸ - جان گزای : آسیب رساننده
- بیت ۱۴۲۹ - آزمایش : امتحان
- بیت ۱۴۳۱ - به هر حرفتی در : متمم میان دو حرف اضافه آمده است.
- حرفت : شغل، کار
- ژرف دیدن : عمیقانه فکر کردن
- بیت ۱۴۳۲ - یک کماندار : یک انداز. کسی که با یک تیر کار دشمن را بسازد.
- بیت ۱۴۳۵ - صاحب قیاس : مقصود سقراط است.
- بیت ۱۴۳۶ - معنی : نگاه از هوا می گذرد و به منظر می رسد.
- بیت ۱۴۳۷ - معنی : نگاه بسوی چیزی که حرکت کرد با هوا هم آهنگی و سازش می کند.
- بیت ۱۴۳۸ - معنی : نگاه چون به هدف رسید نفوذ می کند هوای همراه او نیز با آن نفوذ می کند.
- بیت ۱۴۳۹ - معنی : هوای همراه نگاه اگر سودمند باشد. به منظر گزند نمی رساند.
- بیت ۱۴۴۰ - معنی : اگر هوا زهرناک و گزنده باشد در منظر ایجاد مفاک می کند. بعبارت دیگر آسیب می رساند.
- بیت ۱۴۴۴ - معنی : اگر خیال شگفت انگیز باشد چشم بوسیله نگاه به تأدیب و تنبیه می پردازد.
- بیت ۱۴۴۶ - حریف : هم بازی
- دغا باختن : نا درست بازی کردن
- درگرفت آمدن : پیشه کردن، عمل قرار دادن
- بیت ۱۴۴۷ - معنی : نقش شگفت آورنده را تأدیب می کند که بار دیگر گرفتار نقش عجیب او نشود.
- بیت ۱۴۴۸ - دهن دره : خمیازه
- بیت ۱۴۴۹ - جوش خوردن : جمع شدن خون در زیر پوست و سرخ شدن پوست، تحریک شدن
- بیت ۱۴۵۴ - پولاد هندی : شمشیر هندی. و اینجا کنایه از سخنان باریک است.
- بیت ۱۴۵۵ - اخترسگال : منجم، طالع بین
- بیت ۱۴۵۷ - مایه ایزدی : مراد اسکندر است. (و اشاره گونه ای به پیغمبری او).
- بیت ۱۴۵۸ - نیک نیک : بسیار نیک، خیلی خوب
- بد بد : بسیار بد، خیلی بد

توضیح: اضافه کردن صفت به خودش به تقویت معنوی صفت کمک می‌کند.

بیت ۱۴۵۹ - سگالیدن: اندیشیدن

قرعه راندن: قرعه زدن، فال گرفتن

بیت ۱۴۶۰ - نمودار: نشان، علامت

طالع: جزوی از منطقة البروج که بر افق شرقی است که در حین ولادت مولود یا سؤال سایل اتفاق بیفتد.

بیت ۱۴۶۱ - عرضه گاه: این دنیا

بیت ۱۴۶۲ - نمودن: نشان دادن

بیت ۱۴۶۳ - سروش: فرشته

بیت ۱۴۶۵ - یکباره شمشیرش از دست شد: یکباره تسلیم شد.

بیت ۱۴۶۶ - لوید: دیگ بزرگ سرگشاده از مس یا از فلزات دیگر

چو یکسان شود رنگها در لوید: اشاره به آنست که همه از نسل حضرت آدم هستند و رنگ اصلی در دیگ یکی بوده. چرا نژادها برنگهای مختلف در آمده‌اند.

بیت ۱۴۷۰ - دانش سگال: دانش اندیش کنایه از اسکندر

بیت ۱۴۷۲ - معنی: دانشمندان همه بر هوش و رای اسکندر نام خدای را بر زبان آوردند و بر او دمیدند. معمولاً دعا را می‌خواندند و بکسی که مورد دعا بود می‌دمیدند.

توضیح: نام خدا خواندن: ما شاء الله گفتن. هنوز هم در آذربایجان شرقی در بین مردمان ساده این اصطلاح بر زبان جاری است و آنرا «نامو خدا» تلفظ می‌کنند. مثلاً می‌گویند: «نامو خدا»، حسن بسیار با هوش است.

بیت ۱۴۷۳ - ره باستان: آهنگ قدیم، نوای قدیم

بیت ۱۴۷۴ - داستان: داستان، افسانه

بر این داستان: بوسیله این نغمه

ره پایان بردن: عمر به آخر رسانیدن

بیت ۱۴۸۰ - معنی: گهی درج می‌بست و گه می‌گشاید: گاهی سخن می‌گفت و گاهی خاموش می‌شد.

توضیح: دهان را به درج یعنی جعبه جواهرات تشبیه کرده و سخنان را به گهر.

بیت ۱۴۸۴ - والیس: از فیلسوفان یونان بوده است.

فرفورئوس: فیلسوف معروف (ولادت ۲۳۲ و فوت ۳۰۴ میلادی)

بیت ۱۴۸۵ - هرمس: از فیلسوفان یونان بوده است.

بیت ۱۴۸۷ - باد: کنایه از موسیقی

بیت ۱۴۸۸ - تنگ بار: جایی که به سخنی اجازه ورود بکسی بدهند.

ابر و فراخی: گشاده رویی، بساطت.

- بیت ۱۴۹۱ - سر بسته های سپهر : رازهای سپهر
- بیت ۱۴۹۲ - خرگه کوژ پشت : سپهر، فلک، آسمان که گنبدی شکل است.
- بیت ۱۴۹۳ - بدان سان که بُد : بدان سان که بوده است.
- بیت ۱۴۹۵ - افزایش و کاهش : کمال و نقص
- بیت ۱۴۹۶ - تار و پود : آفرینش
- اجرام : جرم ها، گرات
- بیت ۱۴۹۸ - پای بگنج فرو شدن : کنج یافتن، جواب مسئله را یافتن.
- بیت ۱۵۰۰ - کرده شدن : آفریده شدن
- بیت ۱۵۰۲ - چگونه... : بناگر بنایش را چگونه نهاد؟
- بناگر : سازنده، بنا کننده
- چه بانگ آمد... : نخستین آفرینش چه بود ؟
- بیت ۱۵۰۸ - بستگی : مجهول، شناخته نشده
- بیت ۱۵۰۹ - زبندی که نگشاید آزادی : در زندگی مشک ناگشودنی نداشته باشی
- بیت ۱۵۱۴ - سه خط : ابعاد ثلاثه. طول، عرض، ارتفاع
- بیت ۱۵۱۵ - تنومند شدن : صاحب تن شدن، جسم شدن، پیدا شدن جوهر
- بیت ۱۵۱۸ - قسمت درخشان و تابان به بالا گرایید و در آنجا به حرکت دورانی ادامه داد.
- بیت ۱۵۱۹ - قسمت دیگر از آن جسم به پایین میل کرد و ساکن شد.
- بیت ۱۵۲۰ - از جسم گردنده تابناک سپهر پر نور و پاک بحرکت در آمد.
- بیت ۱۵۲۱ - چون به مرکز خود گرایش داشت ناچار حرکتی به شکل دایره بوجود آمد.
- بیت ۱۵۲۴ - سپهر بگردش افتاد و از نیروی گردش آتش بوجود آمد.
- بیت ۱۵۲۵ - از گرمی آتش هوای گرم پیدا شد.
- بیت ۱۵۲۶ - هوا به تزی و نمناکی میل کرد زیرا چرخش نداشت.
- بیت ۱۵۲۷ - هوا به چگه تبدیل شد و آب خوش و پاک بوجود آمد.
- بیت ۱۵۲۸ - آب آرامید و از دُرد و ته نشین آن کره زمین پیدا شد.
- بیت ۱۵۳۰ - و چهار عنصر در هم آمیختند و رستنیها بوجود آمد.
- بیت ۱۵۳۱ - بعد از رستنیها جانور پدید آمد.
- بیت ۱۵۳۴ - تنومند : توانا
- برومند : خرم و شاداب
- تخلخل : از دیاد حجم جسم بدون اینکه جسم دیگر در آن اضافه شود.
- بیت ۱۵۳۸ - آبدار : مرطوب، تر.
- بیت ۱۵۳۹ - تکائف : غلیظ شدن.
- سازور : مهیا، فراهم.

- بیت ۱۵۴۰ - طبیعت : چهار آخشبیج، چهار عنصر : آب و آتش، خاک و باد.
- بیت ۱۵۴۱ - لطف : نیکویی، نرمی.
سر جوش : خلاصه، زبده.
- بیت ۱۵۴۲ - نیوشا : شنونده.
معنی بیت : شنونده اگر قبول نکند که «از آب این چنین پیکر آمد پدید». (از نطفه پدید آمدن انسان را در نظر بیاورد).
- بیت ۱۵۴۳ - نمودار : علامت، نشان، دلیل
نطفه : آب مرد، منی.
راستان : راست اندیشان.
- بیت ۱۵۴۴ - بزانو نشستن : زانو بر زمین زدن برای ادای احترام.
طلسم : شکل
زمین را بوسه بست : یعنی زمین را بوسه زد و شکل بوسه او بر زمین نقش بست.
- بیت ۱۵۴۹ - افسردگی : انجماد.
- بیت ۱۵۵۲ - بالاترین طاق این گلشن : بالاترین قسمت کره زمین، الیر.
- بیت ۱۵۵۳ - که تا او نجنبند ندانند کوست : هوا تا حرکت نکرده وجودش پیدا نیست. وقتی که جنبید چیزهای دیگر را می جنبانند، و از این نشانه می دانیم که بادی و هوایی هست که اینها را به حرکت در می آورد.
مولوی گوید :
- ما چو شیرانیم ولی شیر علم جنبشی از باد باشد د میبدم
بیت ۱۵۵۴ - راق پذیر : صاف و زلال شونده.
راق گری : خاصیت پالایش داشتن. عمل پالودن را بجای آوردن
- بیت ۱۵۵۵ - سرکوب : سر کوفته، سر کوبیده شدن، مجازاً به معنی ساکن (به عقیده قدما).
سرکوب گردش : از گردش بازمانده.
- بیت ۱۵۵۶ - نخل بن : درخت خرما.
رطب : خرمای تازه و نورس.
- بیت ۱۵۵۸ - نهفت جهان : راز جهان.
- بیت ۱۵۶۰ - عرضه کردن : نشان دادن.
- بیت ۱۵۶۱ - خداوند بینش : صاحب بصیرت.
- بیت ۱۵۶۲ - هیبت : شکوه بزرگی.
- بیت ۱۵۶۴ - مادیت : جسمانیت.
- بیت ۱۵۶۵ - گزافه سخن : سخن بیهوده.
- بیت ۱۵۶۶ - دور : گردش فلک.

خرامش پذیر: گردنده.

جهان داور: داور جهان، پادشاه جهان.

دور گیر: دنیا گیرنده، فتح کننده دنیا.

بیت ۱۵۷۱ - به آبی شد: مبدل به آب شد.

بیت ۱۵۷۲ - دو نیمه: دو قسمت.

زیر و زیر: بالا و پایین، آسمان و زمین.

بیت ۱۵۷۳ - به طبع: از لحاظ خاصیت.

کافور: به خشکی معروف است.

مشک: به تری معروف است.

کافور خشک گردد با مشک تر برابر

آهوی آتشین را چون بره در برافتد

بیتی که برای کافور خشک و مشک تر آورده شد دارای تعقید معنوی است و در کتب معانی و

بیان برای تعقید معنوی همین بیت را شاهد آورده‌اند لذا معنای آن را می‌نویسیم:

آهوی آتشین: خورشید

بره: برج حمل

کافور خشک: روز

مشک تر: شب

هنگامی که خورشید به برج حمل وارد میشود شب و روز برابر میشود (زمان تحویل سال خورشیدی).

توضیح در مورد تر و خشک: تر و خشک اصطلاح پزشکی است. در پزشکی قدیم خاصیت بعضی از خوراکی‌ها و داروها خشک و بعضی تر شناخته شده و هم چنین گرم و سرد خوراکی‌ها و داروها از این باب است.

بیت ۱۵۷۵ - آرمیده: ساکن

بیت ۱۵۷۷ - به زنجیر خایی در آمد کلید: کلید، زنجیر مجهولات را خایید و پاره کرد. یعنی بنا به تصور خود در مجهول را باز کرد.

باز کرد: باز بکند. ماضی بجای مضارع.

توضیح در ادبیات فارسی وقتی که انجام امری قطعی باشد بجای مضارع و مستقبل ماضی آورند.

مولوی گوید:

گر بپوشی تو سلاح رستمان

رفت جثانت گر نباشی مرد آن

بجای «خواهد رفت» گفته است که «رفت جثانت». یعنی رفتن جثانت قطعی است و مرگ حتمی است.

معنی بیت: پیش از آن که مجهول را حل کند و گره را بگشاید به دعای اسکندر زبان گشود.

- بیت ۱۵۸۰ - مگر داد : مگردد (بصورت دعا گفته شده است).
- بیت ۱۵۸۱ - میوه دار : درخت میوه؛ کنایه از دانشمندان و نظرات آنها.
- توضیح : در زبان فارسی «دار» به معنی درخت است و در ترکیباتی نظیر دارو، داربست، دارچین، دارکوب، به همین معناست. دار به معنی آلت اعدام هم از همین قسم است. یعنی به معنی درخت و چوب است.
- بیت ۱۵۸۳ - طاق پیروزه : آسمان، سپهر.
- دریا شکوه : دارای عظمت دریا.
- معلق : آویزان، آویخته.
- بیت ۱۵۸۳ - انجم : ستارگان
- بیت ۱۵۹۲ - گذر برره رستگارش باد : همیشه سالک راه رستگاری باشد.
- بیت ۱۵۹۴ - لوح نادیده : لوح محفوظ.
- معنی بیت : چون از لوح محفوظ خبر می دهیم حرف و حدس ما : خالی از خطا نخواهد بود. با اقرار به خطا از گفتن ترسی نداریم.
- بیت ۱۵۹۶ - معنی : خدا از هیچ، چیز آفریده است و اگر از چیز چیز می آفرید آنچه نخستین همیشه باقی می ماند. از چیز چیز آفریدن نوعی تولد است و این کد خدایی است و خدایی نیست، خدایی غیر از کد خدایی است.
- بیت ۱۵۹۹ - نگاشتن : آفریدن.
- میانجی : واسطه، کمک.
- بیت ۱۶۰۱ - سرکشان مخالف گرای : چهار عنصر.
- بدین سروری کرد شخصی بیای : انسان را آفرید.
- بیت ۱۶۰۲ - عبرت : مقیاس
- بیت ۱۶۰۳ - سخن سکه قدر بر ماه زد : سخن سکه پر ارزش زد.
- سکه : آلتی که بدان پول فلزی ضرب کنند.
- بیت ۱۶۰۵ - روشنان : دانشمندان، روشن فکران.
- بیت ۱۶۰۶ - همه زیرکان آورد روزگار : روزگار افراد عاقل بوجود می آورد.
- بیت ۱۶۱۲ - چون کرد او : چگونه ساختن او.
- بیت ۱۶۱۵ - چو ما راز خلقت ندانیم خواند : چون ما راز خلقت را نمی توانیم بخوانیم نمی توانیم در آن تجسس کنیم.
- بیت ۱۶۱۷ - نقش ازل بسته : نخستین آفرینش.
- بیت ۱۶۲۲ - عصابه : سریند، چشم بند.
- بیت ۱۶۲۷ - معنی : خرد جایی راه می برد که فرسنگ و منزل شمرده دارد.
- فرسنگ : تقریباً هر شش کیلو متر را یک فرسنگ می نامند.

- منزل: هر شش فرسنگ را یک منزل می‌نامند. زیرا شخص در هر روز می‌تواند سی و شش کیلو متر راه پیماید و سپس شب در جایی منزل کند یعنی فرود آید.
- بیت ۱۶۲۸ - معنی: راه عالم غیب بسیار دور است و اندیشه نمی‌تواند آنجا برسد.
- بیت ۱۶۲۹ - دیده بستن: صرف نظر کردن.
- بیت ۱۶۳۱ - مرکب نیم لنگ: کنایه از سه انگشت است که قلم بر آنها سوار می‌گردد و چون چهار پا ندارد و اندامش سه تاست نیم لنگ گفته است.
- راه تنگ: راه اندیشه.
- بیت ۱۶۳۲ - هاتف: سروش.
- هاتف خضر نام: سروش که نامش خضر بود.
- خارا شکاف: خارا شکافنده، مشکل گشا.
- خضرا خرام: آسمان نورد.
- بیت ۱۶۳۳ - گنبد: کنایه از سپهر، آسمان.
- بیت ۱۶۳۵ - معنی: خضر به من گفت این همه سخنها که در خلوت اندیشیده‌ای بر زبان‌های لال یعنی به زبان مردگان حوالت مده.
- بیت ۱۶۳۶: تو بیخ و بن این سرور را می‌گنی چرا سخن را به فیلسوفان نسبت می‌دهی.
- بیت ۱۶۳۷: چرا سخنهای خوب را به استخوانهای پوسیده مغز می‌بندی (به مردگان می‌بندی).
- بیت ۱۶۳۸: نان خود را در سفره دیگران مخور و بر سر خوان خود سر پوش مگذار.
- مکبه: سر پوش.
- بیت ۱۶۳۹ - معنی: مردم دور و زمانه نا مردم هستند بر انجمن دانشمندان عاشق نیستند بلکه بر انجم و صور آسمانی عاشقند.
- بیت ۱۶۴۰ - خاکی: فروتن.
- معنی: فروتن نیستند و مانند زمین خاک دوست هستند. خاک بودن آدم نکو نیست بلکه خاکی (فروتن) بودن آدمی نیکو است.
- بیت ۱۶۴۱ - مشعبه: شعبده باز.
- مهره دزد و حقه باز: از اصطلاحات شعبده بازان است. مهره‌ای از زیر حقه طوری می‌ریزند که کسی دزدیدن آنرا نمی‌فهمد و سپس از حقه، آن مهره دزدیده شده را آشکار می‌کنند. مقصود مرگ و میر انسان هاست انسانی می‌میرد و انسانی بوجود می‌آید.
- بیت ۱۶۴۲ - معنی: شعبده باز مهره‌ای را در کف خود پنهان می‌کند سپس از دهان بیرون می‌دهد.
- بیت ۱۶۴۳ - زرنیج زرد: کنایه از خزان و پیری.
- نیل یا لاجورد: کنایه از سبزی‌ها، به هنگام بهار است.

- بیت ۱۶۴۴ - عود: چوب.
بوی مشک: کنایه از عطر گلها.
- بیت ۱۶۴۵ - معنی: خاک، تن آدم را فشار خواهد داد. نمیدانم دوباره چگونه آن را به جهان هستی می‌سپارد.
- بیت ۱۶۴۶ - گه نیستی در پراکندگی است: بعد از مردن اجزاء بدن پراکنده می‌شوند.
- بیت ۱۶۴۷ - معنی: پراکنده‌ای که جایگیرنده و موجود باشد اگر فراهم شود دلپذیر و قابل قبول خواهد بود.
- بیت ۱۶۴۹ - معنی: زیر سوده سوهان را خاک بیزان با جیوه می‌توانند جمع کنند.
خاک بیز: کسی که خاک کوچه و بازار را جاروب می‌کند.
- بیت ۱۶۵۰ - دیگره: بار دیگر، دوباره.
سیماب: جیوه.
- بیت ۱۶۵۳ - نشاط: شادی.
فراغت: آسایش.
- صاحب قران: کسی که به هنگام انعقاد نطفه یا در وقت زادن وی قرانی در سیارات صورت بندد.
- بیت ۱۶۵۷ - معنی: خرابیهای زیاد ترمیم کرد و بسیاری از مجهولات را روشن کرد.
- بیت ۱۶۵۸ - تمامی: کمال.
- بیت ۱۶۵۹ - رقوم زدن: نوشتن، شمردن.
- بیت ۱۶۶۱ - عمامه بتاج الهی رساند: اشاره به پیغمبر شدن اسکندر است.
هفت کحلی طراز: هفت آسمان.
کحلی: سرمه‌ای، کبود.
طراز: نقش و نگار حاشیه جامه.
- بیت ۱۶۶۴ - دیدنی: قابل دیدن، بعضی از فرق اسلامی معتقد بودند که خدا را میشود دید. در حالی که در قرآن کریم آمده لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار.
- بیت ۱۶۶۶ - سروش: فرشته.
بی خودی: شوریدگی.
- بیت ۱۶۶۷ - وسواس: شک و دودلی.
دیو: شیطان.
- بیت ۱۶۷۰ - ارزانی داشتن: بخشیدن.
برون زانک: بیرون از آنکه - غیر از آنکه.
- بیت ۱۶۷۲ - برداری آرام از آرامگاه: به استراحت نپردازی.
- بیت ۱۶۷۳ - سر و حشیان را به مهر در آوردن: مردم گریزان را به الفت و همزیستی راهنمایی کردن.

- بیت ۱۶۷۵ - کهن طاق : جهان، سپهر.
 آفاق : افق‌ها، کرانه‌ها.
 گرایش : عمل گرویدن، ایمان آوردن.
 کیهان خدیو : خداوند جهان.
- بیت ۱۶۷۷ - زروی خرد بر گشایی نقاب : خرد را به جهانیان نشان بدهی.
 بیت ۱۶۷۸ - بی نصیب : بی بهره.
 بیت ۱۶۸۱ - آزم : سلامت، راحت.
 بیت ۱۶۸۲ - بخشایش : ترحم، دلسوزی.
 بسیج کردن : آماده شدن، آماده کردن.
 بیت ۱۶۸۳ - جانور : جاندار.
 زمان دادن : مهلت دادن.
- بیت ۱۶۸۴ - هاتف : سخن گوینده غیبی، سروش.
 بیت ۱۶۸۵ - نوبتی بیرون زدن : کنایه از حرکت کردن از جایی به جای دیگر.
 بیت ۱۶۸۶ - شبیخون کردن : شبانه حمله کردن.
 خمار از سر خلق بیرون کردن : مردم را متنبه کردن.
- بیت ۱۶۹۰ - کوروکر : نظامی از آیه و قرآن کریم متأثر شده «ثُمَّ بَكُمُ عَمِي فَهَمٌ لَا يَعْقِلُونَ» (سوره ۲ آیه ۱۶۶).
 بیت ۱۶۹۶ - بر آمدن : زینت دادن.
 سر و مغزی از خویشتن گشته پر : کسی که مغرور و متکبر است.
 پا لغز دادن : اینجا به معنی بسوی خود و حقیقت روان کردن. از کبر و غرور دور گردانیدن آمده است.
- بیت ۱۷۰۰ - معنی : سروش گفت بفرمان خدا حکم تو بر چهار طرف جهان بر موجودات که آشکار هستند و موجوداتی که پنهان هستند روان خواهد بود. خدا ترا بر همه چیز فرمانروایی میدهد.
- بیت ۱۷۰۱ - صحرا خرام : صحرائشین.
 مناسک : عبادتها.
 ناسک : ظاهراً نام طایفه‌ای بوده در مغرب زمین.
- بیت ۱۷۰۲ - مُنِسِك : عبادت کننده، و نام طایفه‌ای بوده است.
 بیت ۱۷۰۳ - جنوبی گرای : جنوبی نشین.
 هابیل : ظاهراً نام طایفه‌ای بوده است.
 قابیل : ظاهراً نام طایفه‌ای بوده است.
 بیت ۱۷۰۴ - تعظیم : بزرگداشت.

- بیت ۱۷۰۵ - بارگی : اسب.
 سپید و سیاه : یعنی همه چیز.
 بیت ۱۷۰۷ - مسخر: به تصرف در آمده.
 در سر شدن : بروی سر بر زمین افتادن.
 بیت ۱۷۰۹ - شب چراغ : گوهری بوده که در شب نور میداده است.
 بیت ۱۷۱۰ - قفل و بند گشادن : قفل و زنجیر گشادن.
 بیت ۱۷۱۱ - بدارنده خود پناه آوری : به خداوند پناه بیاوری.
 داور داوران : خداوند متعال.
 بیت ۱۷۱۵ - نور و ظلمت : روشنائی و تاریکی.
 بیت ۱۷۱۷ - کسی کو نباشد زعهد تو دور : کسی که در پیمان تو باشد.
 بیت ۱۷۱۸ - سر در خمار آوردن : سرگرانی کردن .
 بیت ۱۷۲۰ - عنان سوی راه آوردن : سواره راه پیمایی کردن.
 بیت ۱۷۲۲ - یاری ده رهنمون : خداوند متعال .
 لغت بیرون آوردن : معانی کلمات و گفت و گوها را دانستن.
 بیت ۱۷۲۴ - نیوشنده : شنونده.
 ترجمان : ترجمه کننده.
 بیت ۱۷۲۵ - تو نیکی، و یا بد مخالف بدی : تو نیکی یا بی و مخالف بدی یابد.
 بیت ۱۷۲۶ - بیغاره : سرزنش، اما اینجا به معنی بیهوده آمده است.
 بیت ۱۷۲۹ - توشه راه کرد : توشه راه را فراهم ساخت.
 بیت ۱۷۳۲ - سگالشگری : مشورت.
 سِفْرَاعِظَم : کتاب بزرگ، کتاب کبیر.
 بیت ۱۷۳۴ - نقش بر حریر زدن : بر حریر نوشتن.
 بیت ۱۷۳۶ - نامه : کتاب.
 بیت ۱۷۳۷ - دُرُج : صندوقچه جواهرات، اینجا به معنی کتاب آمده است.
 بیت ۱۷۳۹ - نورد : بسته، پیچیده شده.
 بیت ۱۷۴۲ - فیض : لطف و عنایت.
 بیت ۱۷۴۶ - سازگاری کردن : سازش کردن، صلح کردن.
 بیت ۱۷۴۷ - پذیرفتگار : قبول کننده.
 بیت ۱۷۴۹ - بکاغذ بر : متمم در میان دو حرف اضافه آمده است.
 نی : قلم.
 بیت ۱۷۵۸ - که گر خوبی، از خویشتن در هراس : اگر خوب هستی از چشم خویشتن بتوس که
 مورد چشم زد قرار می‌گیری (متمم در میان دو حرف اضافه آمده).

- بیت ۱۷۶۰ - دو شاخه : ناچرخ، یک نوع سلاحی بوده است.
 فعل : جنس نر از هر حیوان، گشن.
 فحلان نخجیر : نخجیران فحل (صفت را بجای موصوف جمع زده است).
 بیت ۱۷۶۱ - سبق بُرد : سبق بردن، پیش افتادن.
 بیت ۱۷۶۲ - حسد : زوال نعمت دیگری را خواستن.
 آزاده : آزاد مرد.
 گرد : کنایه از کدورت.
 بیت ۱۷۶۴ - نژادش مکن : نژاد او را از ریشه قطع مکن.
 بیت ۱۷۶۵ - محابا : رعایت، ملاحظه.
 بیت ۱۷۶۶ - مو : کنایه از فاصله بسیار کم.
 بیت ۱۷۶۷ - بدست : وجب.
 بیت ۱۷۶۸ - معنی : صدف با نهنگ همسایه است اما صدف لؤلؤ تاج دارد و مثل نهنگ
 شمشیر جنگ ندارد.
 توضیح : مقصود از نهنگ شمشیر دار، اره ماهی است.
 بیت ۱۷۶۹ : دو برادر با هم، شیر یک مادر خورده‌اند پس همشیر هستند و هم خون نیستند
 بنابراین یکی را بی‌هانه جرم برادر دیگر مواخذه مکن.
 بیت ۱۷۷۰ : مصراع دوم ضرب المثل است.
 معنی : کسی را بجرم کسی دیگر مگیر در سلاخ خانه هر میش را پپای خودش به قناره می‌آویزند.
 بیت ۱۷۷۴ - غبار بر دل کسی نهادن : موجبات تنگدلی و ناراحتی کسی را فراهم کردن.
 بیت ۱۷۷۵ - بد گوهر : بداصل.
 بیت ۱۷۷۶ - کیمیا به خاکستر دادن : یعنی چیز بسیار ارزشمند را به شخص بی ارزش بخشیدن.
 بیت ۱۷۷۹ - معنی : اگر در تجارت می‌خواهی سود بیشتر بدست آوری با مردم بی چیز
 مشورت مکن.
 بیت ۱۷۸۰ - کُشش : کشتن، قتال، جنگ.
 سست کوش : بیزار از جنگ.
 بیت ۱۷۸۲ - همال : قرین، همتا، نظیر.
 بیت ۱۷۸۴ - زبون افکنان : عاجز کشان.
 گاو دل : ترسنده، جبان.
 نظامی در جای دیگر گوید :

بسی شیر دلی بسر نیاید وز گاو دلان هنر نیاید

فرهنگ معین بیت ۱۷۸۴ از نظامی را شاهد آورده و «گاو دل» را ابله و احمق معنی کرده است!
 که مانی در اندوه چون خر بگل : یعنی گرفتار غم و غصه میشوی (دل تو غمگین میشود که چرا از

- عاجز در برابر ظالم دفاع نکردی).
- بیت ۱۷۸۵ - بعضی ها معتقد بودند که اگر انسان با شیر کار نداشته باشد و در صدد آزار آن بر نیاید شیر جوانمردانه رفتار می کند و با آدمی کاری نخواهد داشت. نظامی بر این تصور ایراد گرفته و گفته است شیر بر اثر ترس با آدمی کاری نخواهد داشت نه بر اثر جوانمردی.
مردم رمی : ترس از مردم، وحش بودن.
مردمی : جوانمردی.
- بیت ۱۷۸۷ - معنی : کسی برای تو گردد و هدیه می آورد برویش بوسه می زنی و اگر ستم و جور پیش آورد سرش را می شکنی.
بیت ۱۷۸۸ - ستیزنده : دشمن
سخت کار : سخت کوش، جنگی، نبرده.
بنرمی : با لطف و مهربانی. با نیرنگ و حيله.
طلب کردن : بدست آوردن.
بسختی داشتن : زندانی کردن.
- بیت ۱۷۸۹ - به چربی : با نرمی و با حيله.
تیزی : تندى، سختی.
- بیت ۱۷۹۰ - بد خواه خام : دشمن ناشی، دشمن کم تجربه.
لگام از لگام پراکنده کردن : دو سوار را از هم دور داشتن. میان دو نفر که با هم موافقاند، نفاق و دشمنی بیفکن.
- بیت ۱۷۹۱ - در آسیا سنگ زیرین و سنگ زیرین با هم در نبردند و آسیابان از آردی که حاصل جنگ این دو سنگ است استفاده می کند.
- بیت ۱۷۹۲ - دهقان : ثروتمند ایرانی که دارای زمین و آب و ملک است.
شاه : امیر، بزرگ یک ناحیه از مملکت.
پایگاه : منصب، جایگاه.
- بیت ۱۷۹۳ - معنی : برای کسانی که قدرتمند هستند سفیر قوی بفرست و اگر خیلی دانشمند هستند، سفیر دانشمند بفرست.
- بیت ۱۷۹۴ - معنی : سفیر اگر چاره ساز باشد احتیاج به پند و اندرز ندارد خودش روش کار را بهتر می داند.
- بیت ۱۷۹۵ - معنی : جایی که با جنگ و شمشیر نمی توان کار را پیش برد با زردادن موفقیت را بدست بیاور.
- بیت ۱۷۹۶ - خرینه برای جمع کردن و انبار کردن زر است و زر هم برای پراکنده کردن دشمن است، یعنی در صورت لزوم با دادن زر دشمنان را پراکنده کن.
- بیت ۱۷۹۷ - روباه دنبه را دوست دارد بهمین سبب در تله و دام چربی و دنبه قرار می دهند، و

همین دنبه سبب میشود که روباه به تله نزدیک شود و پایش به تله بیفتد.
در مصراع دوم می‌گوید: اگر طفل چیز ارزشمند داشته باشد می‌توان با دادن حلوا آن را از او گرفت.

بیت ۱۷۹۸ - تشبیه جالب بکار برده و گفته است. تو مانند مطرب باش که همیشه بسود کسان شاد است. یعنی برای شادی کسان می‌نوازد و یا پایکوبی می‌کند و خوشحال است که دیگران را بشادی رسانده است. در مصراع دوم گوید: اگر درخت سرو هستی از فکر خود آزاد باش.
سعدی گوید:

به سرو گفت کسی میوه‌ای نمی‌آری جواب داد که آزادگان تهی دستبند

بیت ۱۷۹۹ - صبح سحر خاسته: صبح صادق.

بیارای تا گردی آراسته: مانند صبح صادق دنیا را زینت روشنایی ببخش تا خودت هم پیدایش این عمل، آراسته بشوی (طلوع خورشید زینت صبح صادق است).

بیت ۱۸۰۰ - معنی: خود را چون ریحان باغ زینت مده. چراغ در دست دیگران باشد بهتر است. توضیح: بزرگان وقتی که شب بجایی می‌رفتند مشغول دار و چراغدار پیشاپیش آنان حرکت می‌کرد تا آن شخص از نور چراغ استفاده کند و راه را تشخیص بدهد. اگر خود شخص چراغ را بدست می‌گرفت و براه می‌افتاد در این حال نمی‌توانست راه را خوب تشخیص بدهد.

بیت ۱۸۰۱ - خزینه: زر و سیم (مجاز به اعتبار حال و محل).

بار: حمل، گرانی.

بیت ۱۸۰۲ - آکندنی: ذخیره کردنی.

بیت ۱۸۰۳ - معنی: زر و صاحب زر هیچکدام خوب نیست، گره از بند بدتر است و بند هم از گره بدتر است.

بیت ۱۸۰۴ - آتش پرست: گبر.

بجایی که هست: در حد و موقعیت خود.

سعدی گوید:

اگر صد سال گبر آتش فروزد چو لختی اندر او افتد بسوزد

صائب گوید:

دنیا بر اهل خویش ترحم نمی‌کند آتش امان نمی‌دهد آتش پرست را

بیت ۱۸۰۶ - فراخ آستین: کنایه از بخشنده.

فند میوه در آستین فراخ: برای گرفتن میوه‌های رسیده از درخت جامه‌ای در زیر درخت می‌گسترده و شاخه‌ها را تکان می‌دادند میوه‌های رسیده بدون اینکه به خاک آلوده شود در جامه جمع می‌شد. بدیهی است جامه هر قدر فراخ باشد بهتر است زیرا میوه‌های زیادی بر آن قرار می‌گیرد. حالا اگر کسی آستین فراخ داشت از میوه سهم بیشتری خواهد داشت.

- بیت ۱۸۰۷ - هیضه : اسهال شدید توأم با استفراغ.
جام : کنایه از بدن، تن انسان
در ادبیات فارسی «تن» به جام تشبیه شده است حافظ گوید :
- خون پیاله خور که حلال است خون او در کار یار باش که کاری است کردنی
که «می سرخ» به خون و پیاله به «تن» تشبیه شده است.
- بیت ۱۸۰۸ - مفلس : بی چیز
- بیت ۱۸۱۰ - معنی : به هر جا که حمله کردی و آنجا را بتصرف آوردی شب آنجا به خواب و
استراحت پرداز.
- بیت ۱۸۱۱ - معنی : آبها را بوسیله دیگران آزمایش کن تا بدانی که در آن سم نریخته‌اند.
- بیت ۱۸۱۲ - معنی : میوه غریب و ناشناخته را هم مخور زیرا سبب ناتوانی می‌گردد.
- بیت ۱۸۱۳ - طیب : مزاج شناس.
خوردهای غریب : خورشهای بیگانه
- بیت ۱۸۱۶ - گرانباری : زیادی، سنگینی.
معنی : اندوخته سنگین در میان سپاه نداشته باش، زیرا ممکن است مورد طمع سپاهیان خودت
قرار بگیری.
- بیت ۱۸۱۸ - نهانی : پنهان، پوشیده.
خواهنده : محتاج، سایل.
- بیت ۱۸۱۹ - معنی : عطا و بخششی که پوشیده داده شود مانند حصاری است که جلوی آفت و
بلای آسمانی را می‌گیرد.
- بیت ۱۸۲۱ - شکم بنده : حریص در خوراک.
بد دلی : ترسو بودن.
- بیت ۱۸۲۴ - خوان آراستن : سفره اطعام گشودن.
خواندن : دعوت کردن.
- بیت ۱۸۲۵ - بیگانه بوم : در سر زمین بیگانه.
- بیت ۱۸۲۷ - امانت کوه : زر و نقره.
امانت دریا : مروارید.
- بیت ۱۸۲۸ - مقبل : خوشبخت.
اقبال : روی آوردن خوشبختی. اذار : روی برگرداندن خوشبختی.
- بیت ۱۸۲۹ - مدبر : بدبخت، بخت برگشته.
- بیت ۱۸۲۹ - انگور از انگور گردد سیاه : انگور از انگور رنگ می‌گیرد.
- بیت ۱۸۳۰ - مادر آورد : مادر زاد.
- بیت ۱۸۳۱ - سکه ملک و مال : نقش ملک و مال، وضعیّت ملک و مال.

بیت ۱۸۳۴ - معنی: پیاده شطرنج در خط راست (عمودی) حرکت می‌کند وقتی که به خانه هشتم شطرنج رسید به فوزین تبدیل می‌شود و چون فوزین شد بر عکس حرکت سرباز حرکت خواهد کرد.

بیت ۱۸۳۵ - کوشیدن: ستیزه کردن، خصومت کردن.

نبینم: صلاح نمی‌بینم.

بیت ۱۸۳۸ - معنی: اگر دولت و خوشبختی ناز پیش آورد خریدار ناز آن باش.

بیت ۱۸۴۰ - معنی: تو چون ناز دولت را کشیدی روزی می‌رسد که دولت ناز تو را می‌کشد.

بیت ۱۸۴۱ - معنی: تن صدف جمله استخوان و سخت است زیرا در میان مغزی دارد بنام در.

بیت ۱۸۴۲ - معنی: کان گوهر هم سخت است و گوهر بسختی به چنگ می‌آید.

بیت ۱۸۴۳ - معنی: در هنگام سختی به اختر و طالع بد گمان مباش که باگذشت زمان خوشبختی فرا می‌رسد.

بیت ۱۸۴۴ - پیروزه گون گنبد: سپهر، فلک.

بیت ۱۸۴۶ - معنی: سنگی به نیرو به آسمان بینداز، این سنگ وقتی که پایین می‌آید حالتش

دیگرگون میشود. یعنی بالایش زیر و راستش چپ می‌گردد.

بیت ۱۸۴۷ - ظالم عمر کوتاه دارد، ظلم، کوتاه عمری در پی دارد.

بیت ۱۸۴۸ - معنی: اگر پادشاه از داورزی پشیمان گردد مملکت از ظلم ویران می‌شود.

بیت ۱۸۵۰ - معنی: شخص نیکو رای اگر رای خود را از نیکو رای به بدرایی تبدیل کند در حق خود بد کرده است.

بیت ۱۸۵۴ - معنی: بهار خاصیت بهار را آشکار کند تابستان از تابستان سرنوشت آورد. یعنی

بهار باید فصل بارندگی و تعادل حرارت (نه گرم و نه سرد) داشته باشد و تابستان باید

بدون باران و گرم باشد.

بیت ۱۸۵۶ و ۱۸۵۷ - معنی: اگر در حق تو کسی بدی کرد و یا اینکه تو در حق کسی نیکی

کردی. هر دو را بفرااموشی بسپار و از بد و نیکی اتفاق افتاده دم مزن.

بیت ۱۸۵۸ - به خواب غفلت گرفتار مباش و هوشیارانه آفاق را بپای، و نگهداری کن.

بیت ۱۸۵۹ - معنی: کاردان بزرگ مثلی زده و گفته است: هوشیاری و مراقبت شبان پای گرگ را

می‌بندد و از گله باز میدارد.

بیت ۱۸۶۰ - معنی: وقتی که قدرتی یافتی. خنده مظفرانه سر مده و بد داشتن قدرت، شاد و

خوشحال مباش.

بیت ۱۸۶۱ - معنی: وقتی درکاری عاجز شدی ناتوانی خود را بکسی آشکار مکن.

بیت ۱۸۶۲ - معنی: در عاجزی خود را خنده ناک نشان بده، باطناً از عاجز بودن غمگین باش و

اما ظاهراً تبسم و خنده را فراموش مکن.

بیت ۱۸۶۴ - هزیمت پذیرفتن: عقب نشینی کردن و شکست خوردن.

حربگاه: کارزار.

معنی: کسانی را که از جنگ‌های دیگر شکست یافته‌اند به عنوان کمک یکار مدار، زیرا کسی که از جنگی گریزنده باشد به جنگیان دیگر شکست را فراهم می‌آورد. یعنی با فرار خود که عادت کرده است. سبب می‌شود که جنگیان دیگر از تهور بیفتند.

بیت ۱۸۶۶ - ظفر دیده: پیروزمند، ظفر یافته، کسی که در جنگها به پیروزی رسیده است.

بیت ۱۸۶۷ - قرخ رکابان: سواران خوشبخت.

پیروزمند: فاتح.

عنان عزیمت را بلند آوردن: غریمت با شکوه ترتیب دادن.

بیت ۱۸۷۰ - عطسه آفتاب: طلوع آفتاب، هنگام صبح.

کافور: کنایه از روشنائی صبح.

مشک ناب: کنایه از شب.

بیت ۱۸۷۱ - خامه بر حریر نهادن: نوشتن

بیت ۱۸۷۸ - خطر ناکی: ارزشمند بودن.

این یمین گوید:

ای دل هر چند در سفر خطر است کس خطر بسی سفر کجا یابد؟
که خطر در مصراع دوم به معنای بزرگی و ارزشمندی آمده است.

بیت ۱۸۸۰ - این مرحله: کنایه از دنیا. مرز تحقیق که پیر طبع رسدی
پله کردن: رها کردن.

بیت ۱۸۸۱ - پاسگه: پاسگاه، محل مراقبت.

جهانبانی: پاسداری دنیا، پادشاهی.

بیت ۱۸۸۳ - تیغ مردان به تدبیر دانشمندان تیز و برنده میشود.

بیت ۱۸۸۷ - آفت: بلا، ضرر

طبّاخه: زنی که آشپزی می‌کند.

بیت ۱۸۸۸ - جفت: همسر.

آرزو: شهوت.

بیت ۱۸۸۹ - که آن پر کند طبع و این تن تهی: بسیار خواری فریبهی آرد و شهوت رانی بدن را از نیرو تهی می‌کند.

بیت ۱۸۹۰ - بسیار کن (به ضم کاف): شهوت پرست بسیار مجامعت کننده.

ناگوار: هیضه.

بیت ۱۸۹۲ - معنی: دنیا از راهی است بنام معشوقه کام انسان از او بر نمی‌آید بلکه جان و عمر انسان بسر می‌آید.

بیت ۱۸۹۳ - معنی: نمی‌گویم که دنیا از بهر ما نیست بلکه جهان هم یار ماست و هم محل

زندگی ماست.

بیت ۱۸۹۴ - معنی: آن گونه دنیا پرست نباشیم که خوانی را بخونی بدست بیاوریم: یعنی با قتل نفس سفره رنگینی به دست آوریم.

بیت ۱۸۹۵ - معنی: کسی که با خونریزی ترقی خود را پایه ریزی بکند در روز افتادگی و عاجزی بتاوان آن جگر خود را از دست خواهد داد.

بیت ۱۸۹۶ - چهار ترکیب آراسته: صفرا، سودا، بلغم، خون. عاریت: آنچه بدهند و بگیرند.

بیت ۱۸۹۷ - عنان پیچیدن: روی برگردانیدن.

ایشان: یعنی چهار خلط (صفرا و سودا، بلغم و خون).

بیت ۱۸۹۸ - خاک عنبر: اگر آب را به خاک عنبر آلود بریزیم بالاخره به اصل و جایگاه خود باز خواهد گشت.

توضیح در مورد گوهر به گوهر شدن: چهار عنصر را از روی و زن مخصوص آنها طبقه بندی کرده و گفته اند که جای خاک در پستی است و جای آب، روی خاک است، و جایگاه هوا (باد) روی آب است و جایگاه آتش بالای هواست. جایگاه هر کدام را حیث طبیعی می گفتند و عقیده بر این داشتند این چهار گوهر هر کدام به اصل و گوهر خود بر می گردد مثلاً اگر خاک و سنگ را به هوا بیندازیم به پایین سقوط می کند و اگر هوا را گرم کنیم به جایگاه گرما صعود می کند و اگر توپ بازی را که پر از هواست در زیر آب ببریم و رها کنیم بر روی آب که جایگاه اوست خود را میرساند. پس معنای «سرانجام گوهر بگوهر شونده» روشن شد ضمناً باید دانست که چهار عنصر آب و آتش، خاک و باد وقتی وارد بدن میشود چهار نام جدید پیدا می کنند خون، صفرا، سودا، بلغم (خون = باد، صفرا = آتش، بلغم = آب، سودا = خاک).

بیت ۱۸۹۹: در این بیت نظامی جسم انسان را به خر و چهار عنصر را به آب تشبیه کرده. وقتیکه خیک دریده می شود آب بیرون می ریزد و بارخر سبک میشود و خر، تندرو می گردد اما صاحب خیک و آب غمگین میشود.

مقصود نظامی آنست این چهار خلط در بدن ما عاریه است و بداشتنی آنها خوشحالیم در حالیکه اگر آنها را ترک کنیم و از آنها روی برگردانیم سبک بار می شویم. و نظر به گفته صوفیان دارد موتوا قبل ان تموتوا. سنائی گفته:

بمیرای دوست پیش از مرگ اگر می زندگی خواهی

که ادریس از چنین مردن بهشتی گشت پیش از ما

بیت ۱۹۰۰: ضرب المثل است نظیر «بیله دیگ بیله چغندر».

بیت ۱۹۰۱ - بیوه: زن شوهر مرده یا زنی که شوهر او را طلاق داده باشد. مرد زن مرده یا مردی که زنش را طلاق گفته باشد.

طعنه : سرزنش.

بیت ۱۹۰۴ : اشاره است به «النوم اخوالموت».

بیت ۱۹۰۵ و ۱۹۰۶ - معنی : کسی بداند وقتی که خوابید بیدار نخواهد شد. از خفتن مانند

مردن به هراس می افتد زیرا خواب و مرگ بهم شبیه خواهند بود.

بیت ۱۹۰۷ - خواب خرگوش : گفته اند که خرگوش وقتی که می خوابد چشمانش باز میماند و از

چشمانش خفتگی معلوم نمی شود. لذا شخص غافل را که در غفلت است اما خود را

هوشیار نشان میدهد به آن تشبیه کرده و مثل زده اند.

مرگ : به معنای مرده آمده است.

بیت ۱۹۱۰ - داوری ساختن : ستیزه کردن

بیت ۱۹۱۱ - شکم وار : سزاوار شکم، لایق شکم، به اندازه ای که یک شکم راسیر کند.

گراینده : میل کننده.

بیت ۱۹۱۲ - معنی : چرا به دریا و دشت باشتاب روی آوردن در حالی که بیک نان شکم سیر

کننده نیازمندیم.

بیت ۱۹۱۳ - صاحب دل : عارف.

بیت ۱۹۱۵ - رهروان : سالکان.

پیش بینندگان : عاقبت اندیشان.

نشینندگان : آسوده نشینان.

بیت ۱۹۱۷ - آتش هفت جوش : کنایه از جهان. فقط در فرهنگنامه «شعری» آمده است و شاهد

همین شعر نظامی را آورده است.

سخت کوش : سخت کوشنده، سخت جنگنده.

بیت ۱۹۱۹ - ناکردنی : نزدیک نشدن به زنان.

بیت ۱۹۲۰ - بدریادر : متمم میان دو حرف اضافه آمده است.

آنکس که جان می کند : برای آوردن روزی غواصی می کند و یا دریا نوردی می کند.

آنکس که در کوه کان می کند : کارگر معدن.

بیت ۱۹۲۲ - آز : حرص.

زمی : زمین

زر در زمی نهادن : دفینه کردن زر و سیم.

بیت ۱۹۲۳ - زراکن : زراکننده.

خاک بر سر کردن : بر سر خاک ریختن.

خورد خاک : او میمیرد و خاک صاحب زر را می خورد.

بیت ۱۹۲۴ - جهان آن کسی راست : سود جهان مال کسی است. که توشه خود را با همراهان

بخورد.

بیت ۱۹۲۵ - بچربی بریدن: به نرمی بریدن، براحتی بریدن با میل و رغبت بریدن و در اینجا به معنی اخیر آمده است.

لاغر: کنایه از بی چیز و بینوا.

توضیح: در قدیم کیسه‌ای برای پول می‌دوختند و به کمر می‌بستند و سرکیسه را با بند آن می‌بستند.

بیت ۱۹۲۶ - معنی: سنگ خام که خشک است وقتی که در تراز و قرار می‌دهند اگر کپه مقابل سنگ بر زمین گراید در اصطلاح داد و ستد می‌گویند «چرب» است.

نظامی می‌خواهد «چربی» در «بچربی بریدن» را توضیح بدهد. که مقصود رغبت و میل و گرایش به باز کردن کیسه است.

بیت ۱۹۲۸ - سیل ناگاه: کنایه از مرگ.

بیت ۱۹۳۰ - آشتگان: دیوانگان.

پوی‌پوی راندن: به شتاب رفتن، به شتاب اسب راندن.

بیت ۱۹۳۱ - نگهبان: رقیب، جاسوس.

ایمن کردن: بی ترس کردن، بی خوف گردانیدن

ایمن: در عربی «آمن» است و فارسی زبانان بشکل ایمن بکار برده‌اند.

بیت ۱۹۳۲ - ره زدن: قطع طریق کردن

خفتگان: غافلان.

توضیح: ره زدن دزدی کردن، و ره زن به معنی دزد است. چرا با فعل زدن یا قطع کردن می‌آورند؟

دلیلش این است که دزدان کاروان و مسافر را از راه بیرون می‌کردند و به بیراهه‌ای می‌بردند که از

رفت و آمد خلوت باشد و همانجا دست و چشمهایشان را می‌بستند و اموال مردم را می‌بردند.

چون اگر در میان راه اصلی این کار را می‌کردند ای بسا اتفاق می‌افتاد که آیندگان و روندگان دیگر

به غارت گرفتار شدن کاروان را می‌دیدند و به شهرهای نزدیک خبر می‌رساندند و مردمان مسلح

بیاری گرفتار شوندگان می‌شناختند.

بیت ۱۹۳۴ - ره شناس: راه شناسنده؛ آشنا به راه.

بیت ۱۹۳۵ - پراکندگی: تفرق

بیت ۱۹۳۶ - موکب: گروه سوار و پیاده که در التزام رکاب پادشاه باشند.

هیبت: شکوه و وقار.

بیت ۱۹۳۷ - زمین خیز: محصول، بومی.

بخورد سیر داشتن: سیر کردن با غذاها و خوردنی‌ها.

بیت ۱۹۳۸ - که بی آب، تخم از زمین بر ترست: برای روییدن تخم آب لازم است یعنی برای

گرفتن راز هر بوم به بومی آن سرزمین باید خوردنی داد و سیر کرد. نظامی «زمین خیز» را

در جای دیگر به معنی محصول بکار برده و در اینجا به معنای «بومی» آورده. چون معنای قبلی

در ذهن او تداعی شده «از روییدن تخم از زمین و آبیاری آن سخن گفته است». (ادبیات فارسی به سبک شناسی معنوی هم نیاز دارد تا چه کند همت والای تو).

بیتی که در آن «زمین خیز» را به معنی محصول بکار برده این است:

زمین خیز هر کشور از دهر چیست بهر کشور از پیشه‌ها بهر چیست

(شرفنامه چاپ دانشگاه بیت ۵۱۱۷)

بیت ۱۹۳۹ - آن کار: یعنی مشکلی پیش آمده.

لگام کشیدن: عنان پیچیدن، روی برتافتن، روی گردان شدن.

بیت ۱۹۴۰ - یک سر: یک تن، یک نفر (مجازاً به اعتبار جزء و کل). در معانی و بیان عرب آمده «واعتق رقبة» «گردنی آزاد کن» یعنی شخصی را آزاد کن، بنده‌ای را آزاد کن.

بیت ۱۹۴۱ - دستی قویتر: دشمن بسیار قوی.

پای پیش زدن: جلو رفتن.

آفت سر: از دست دادن سر.

بیت ۱۹۴۲ - داوری: ستیزه.

پی افشردن: پافشاری کردن.

دعوی: ستیزه.

بیت ۱۹۴۳ - جهد: کوشش.

بیت ۱۹۴۴ - فرو بستگی: مسدود بودن.

بیت ۱۹۴۸ - کار ساز: کار سازنده، کارگشای.

آدم: به معنی افراد آمده است، یاران.

آدمی: به معنی فرد دانا آمده است.

بیت ۱۹۴۹ - درود: اینجا به معنی وحی و الهام آمده است.

بیت ۱۹۵۴ - نماز بردن: ادای احترام، تعظیم کردن.

بیت ۱۹۵۶ - طاق بازیچه رنگ: سپهر، آسمان.

بازیچه روم: کنایه از روز.

بازیچه زنگ: کنایه از شب.

بیت ۱۹۵۷ - مهر زخاتم به موم آوردن: نقشی زدن، کنایه از چیزی نوشتن.

بیت ۱۹۵۹ - غواصی دُر: برای دُر به آب فرو رفتن.

دریا: استعاره از دانش و علم.

بیت ۱۹۶۰ - سیم سای: نقره مانند (در سپیدی مانند نقره).

سواد سخن: سواد کلمات، عبارت مکتوب.

بیت ۱۹۶۱ - فهرست: جدول ابواب و فصول کتاب.

نقش: اینجا به معنی نوشته آمده است.

نقشبند: نقاش اینجا به معنی نویسنده آمده است.

بیت ۱۹۶۳ - طراز سخن: نقش و نگار سخن.

بیت ۱۹۶۴ - چاه تمثال پوش: کنایه از دنیا. نظامی به مثل افلاطون نظر دارد. افلاطون مثال زده است که این دنیا مانند غاری است که شخص در آن زندانی است و غار جز یک سوراخ به بیرون راه ندارد و زندانی پشت به سوراخ نشسته است بیرون غار در چند متری این سوراخ آتش روشن کرده‌اند. اگر چهارپایی از فاصله آتش و سوراخ غار عبور کند سایه آن چهار پا در دیوار غار می‌افتد و شخص زندانی می‌بیند چهار پایی آمد و رفت او این سایه را حقیقت می‌پندارد زیرا از دنیای بیرون کاملاً بی‌خبر است با این مثال می‌خواهد بگوید این دنیا سایه ایست از عالم بالا، انسان شیفته این سایه‌ها شده و از حقیقت دور مانده است. گویی افلاطون پایه عرفان را با این مثال پی‌ریزی کرده، از شعرای پارسی گو آنان که به ترجمه عقاید افلاطون دست یافته‌اند در آثارشان این عقیده را منعکس کرده‌اند مثلاً مولوی گوید:

مرغ بر بالا پران و سایه‌اش می‌دود بر خاک سنان مرغ و ش

ابلهی صیاد آن سایه شود می‌دود چند آنکه بی‌مایه شود

ما قبلاً در این باره در توضیح «خروس سپید عرش» سخن گفته‌ایم.

بیت ۱۹۶۵ - ترا از بسی گوهر آمیختند: یعنی از چهار عنصر طبیعی و روحی از عالم بالا.

از بهر بازی: بیهوده و از روی هوا و هوس.

انگیختن: ایجاد کردن، مبعوث کردن.

بیت ۱۹۶۶ - پلنگ: کنایه از نفس اماره.

هان: هشیار باش.

بیت ۱۹۶۸ - یار خندان: یار خنده روی.

بیت ۱۹۶۹: متأثر از ضرب المثل رایج در آذربایجان شرقی است ترجمه‌اش اینست «غم غم

آورد و دم دم».

بیت ۱۹۷۰ - میفکن نظر بر حریفان خام: بر رفیقان خلوت و شراب عنایت و توجه مکن.

بیت ۱۹۷۱ - لهو گستاخ کن: کسی که به مناسبت عیش با پادشاه با جسارت گفتگو می‌کند.

گستاخی: بی ادبی.

بیت ۱۹۷۲ - معنی: مثل دریا مباش که همه چیز را فرو می‌کشد و سهمی و حصه‌ای بجایی

نمی‌فرستد.

تنها خور: کسی که دیگران را به خوان دعوت نمی‌کند.

توضیح: نظامی می‌خواهد بگوید دریا تلخ خورنده است (آب دریا تلخ است) زیرا تنها خور است

پس تو هم اگر می‌خواهی تلخ خور نباشی سفره گشاده داشته باش.

بیت ۱۹۷۳ - مثل آب جوی باش که شیرین است و همه کس از آن بهره می‌برد. در نتیجه مردم بر

اثر احسان پیش میرنده و فدایی تو می‌شوند (مانند سبوی آب که پیش میر آب جوی

است).

نظامی در جای دیگر «پیش میر» را بکار برده است :

به سوز دل مادر پیش میر که باشد جوان مرده و او مانده پیر
توضیح : مادران آرزو می کنند که پیش از فرزند بمیرند و مرگ فرزند را نبینند بهمین سبب «مادر
پیش میر» را بکار برده است.

بیت ۱۹۷۴ - به بند داشتن طعام : ذخیره کردن غذا.

بیت ۱۹۷۶ - معنی گل بنفشه تا در گِل است و شکفته نشده است بوی بند دارد و چون شکفته
شد و تارهای گیسو مانند را به پشت گوش آورد خاک را عنبر فروش می کند.
باد : نفخه، دم، بوی.

بیت ۱۹۷۹ - قرصه : نان گرد.

بیت ۱۹۸۰ - معنی : روی از خورش بر تافتن نشان ثروتمندی و خودشناسی است. به خورش
روی آوردن کار گاو و خر است.

خدایی : ظاهراً به معنی «خود آیی» خودشناسی بکار رفته است.
بیت ۱۹۸۱ - شکم بنده : پُر خورنده.

ستور : چهار پای.

ناف گور : داخل گور.

از ناف گور بیرون آمدن : روز حشر از گور برخاستن.

بیت ۱۹۸۲ - تراز و بدست : عمل سنجنده.

از گاو به خر نشستن : تنزل کردن، و پست شدن.

بیت ۱۹۸۳ - معنی : اندک خورنده کمتر بیمار می شود. کسی که بسیار میخورد بسیار زنده
نمی ماند.

بیت ۱۹۸۴ - آورغ بد : باد بدبوی گلو.

ناگوار : هیضه.

بیت ۱۹۸۵ - بددل : ترسو، کم جرأت.

بیت ۱۹۸۶ - خر کاهلان : خران کاهل (صفت را بجای موصوف جمع آورده است)، خران تنبل.
دُم کشیدن : از دُم گرفتن و بلند کردن.

توضیح : «خر» بر اثر سنگینی بار وقتی که به زمین گِلناک می رسد می افتاد و رهگذران بیاری
می آمدند از دُم خر و از گردن خر می گرفتند و بلندش می کردند تا در زیر بار دوباره راست بایستد.

معنی : چون خر خمرة پر از آب بار دارد و آب مورد نیاز مردم است بدین جهت وقتی که این خر
تنبل افتاد و در گِل فروماند به خاطر ارزش آب مردم کمک می کنند از دُم خر و گردن خر می گیرند
و بلند می کنند. در این مورد سعدی نصیحت جالبی دارد :

خری که بینی و باری به گل در افتاده بدل بر او شفقت کن ولی مرو به سرش

- کنون که رفتی و پرسیدیش که چون افتاد میان بیند و چو مردان بگیردنب خورش
بیت ۱۹۸۷ - معنی: مانند ابر قطره قطره از دریا آب بگیر اما موقع بخشیدن همه را بیدیغ به
محتاجان پاش.
- بیت ۱۹۸۸ - مشک (بفتح اول): ظرف چرمی برای حمل آب. پوست گوسفند و گاو که آن را
درست کنده باشند. خواه دباغت شده خواه دباغت نشده و در آن آب و مایعات ریزند.
مشک سقا: ظرف چرمی که آبدهان حمل می کنند.
معنی: مشک سقا چون با آب پر شدتر و مرطوب است، بر اثر جرعه جرعه افشاندن آبش تمام
میشود.
- نظامی میخواهد میانه روی در بخشش را بهترین روش معرفی کند. میخواهد بگوید همه آب
مشک را خالی مکن که ازتری می افتد و به چرم خشک خالی تبدیل میشود بیت های بعدی مؤید
این تعبیر است.
- بیت ۱۹۸۹ - خوردگاه: کنایه از این دنیا.
- بیت ۱۹۹۰ - معنی: بدیگران مقداری ببخش و مقداری هم خودت بخور و مقداری هم پس
انداز کن که هر یک از این سه کار در جای خود کار بسیار بجا و مناسب است.
- بیت ۱۹۹۱ - کد خدای: پادشاه، امیر.
- بیت ۱۹۹۲ - خوشگواری: سهل الهضم بودن.
- بین: ببین، در نظر داشته باش، توجه کن.
حلاوت: شیرینی.
- سازگاری: سازش (با مزاج سازنده).
- بیت ۱۹۹۳ - معنی: خوردن سرکه و شیر با هم بدگوار است و سازش ندارد.
- بیت ۱۹۹۴ - لهو: بازی، عیش و نوش.
سفر: سفر مرگ.
- بیت ۱۹۹۵ - به کار کردن روی آور و پژمرده مباش نتیجه بیکاری پژمردگی است.
- بیت ۱۹۹۶ - با دست دیگران کان گوهر مکن اگر زنده هستی خودت حرکتی کن.
دست و پا زدن: تلاش کردن.
- بیت ۱۹۹۷ - معنی: دست و پای تو بندگان تو هستند تا از آنها روی بر نگردانی از تو روی بر
نمی گردانند.
- بعبارت دیگر هر اندازه که خواستی د رخدمت تو هستند اگر نخواستی دیگر خدمت نمی کنند.
- بیت ۱۹۹۸ - پرستندگان: خدمتکاران، بندگان.
پرستشگران: کنایه از دست و پای.
- معنی: هر چند بندگان زیاد داری و همه کارهای ترا انجام می دهند اما تو دست و پایت را از کار
باز مدار آنها را هم بکار بگیر.

بیت ۱۹۹۹ و ۲۰۰۰ - معنی: اگر کاری را که دست و پای تو می‌تواند انجام بدهد به خدمتگزار محول بکنی ممکن است روزی برسد که خدمتگزار نداشته باشی در آن روز تو بی دست و پای خواهی ماند. یعنی چون دست و پایت را عادت نداده‌ای از آنها کاری ساخته نخواهد شد.

بیت ۲۰۰۲ - بدمهر: نامهربان.

بیت ۲۰۰۴ - آزرَم: حیا.

بیت ۲۰۰۶ - معنی: سخن اگر نیکو هم باشد از زبان بدگوی جاری شود زشت خواهد بود.

بیت ۲۰۰۹ - شکیبنده: صبور.

فریبنده: اینجا به معنی دل خوش کننده آمده است.

بیت ۲۰۱۱ - زیره آب: مجازاً به معنی فریب آمده است.

معنی: آیا ندیده‌ای که در روزهای گرم که مزرعه زیره محتاج آب است با فریب زیره را آب می‌دهند.

در حاشیه اقبالنامه وحید آمده: به عقیده دهقانان زیره به وعده و فریب آب، باید پرورش یافته و ثمر دهد و در موقع گرمای تابستان هر چند روز یک مرتبه آبیاری در حوالی بستان زیره اول شب فریاد می‌کند که فردا باید کشت و کار زیره را آب بدهیم و بهمین صدا و وعده، زراعت زیره شاداب شده و به ثمر می‌رسد (ص ۱۶۲).

بیت ۲۰۱۳ - خواب بردن: سر بیابین انداختن، خم دادن سر.

بیت ۲۰۱۵ - بسیج آوردن: قصد کردن.

گنده: چوبی بزرگ و سنگین دارای چند سوراخ که پای مجرمان و متهمان را در آن نهند.

گنده پای پیچ: گنده پای پیچنده.

بر اندیشیدن: مجازاً به معنی ترسیدن.

بیت ۲۰۱۶ - گوی: توپ بازی چوگان و اینجا مقصود سر دشمن است.

گر و باختن: مغلوب شدن.

معنی: آدمکشی مانند چوگان بازی است که همیشه شخص بازنده شود.

بیت ۲۰۱۷ - آب دیده: اشک مظلومان.

میغ: مجازاً به معنی وجود.

معنی: ابر وجود تو از آبدیده مظلومان بوجود آمده و خون بیگناهان در گردن شمشیر تو است.

بیت ۲۰۱۸ - معنی: آیا نمی‌ترسی که شمشیر سر اندازنده تو یک روزی بخاطر خون مظلومی،

گردن خودت را بزند.

بیت ۲۰۱۹ - کجاوه: کز آوه (طاق کج)، دو اطاقک چوبین روی باز با سایه بان که آنها را در طرفین

شتر یا استر بندند و در هر اطاقک مسافری نشینند و آن در قدیم وسیله حمل و نقل

مسافران بود.

توضیح: بنظر نگارنده سایبان کجاوه شبیه طاق بود و موقع حرکت شتر یا استر کجاوه به چپ و

راست کج می‌شد. به همین جهت کژ آوه نامیده شده. آوه به معنی طاق است در ترکیبات نظیر گرمابه (گرم آوه) و سردابه (سرد آوه) و ساوه (سه آوه) آمده است.

در پای پیل انداختن : نابود کردن، سلاطین فیل‌های تربیت شده داشتند که مجرمان را زیر پایش می‌انداختند و می‌کشتند. خاقانی گوید :

از اسب پیاده شو بر نطح زمین رخ نه
زیر پی پیلش بین شهعات شده نعمان
ناقه : شتر و اینجا شتری است که کجاوه را می‌کشد.

معنی : شتر کجاوه‌ات رابه آرامی، بران و آنچه‌ان تند مران که یک دومیل نرفته ترا بر زمین زند و نابود کند.

بیت ۲۰۲۰ - توضیح : سر بعضی از دشمنان را بعد از کشتن از گردش آویزان می‌کردند.

بیت ۲۰۲۲ - سر در داغ آوردن : سوزانیدن، خشکانیدن.

بیت ۲۰۲۳ - سبز خنگ شمس : فلک، سپهر.

خنگ : اسب.

شمس : چموش، سرکش.

اژدهایی برخ چون عروس : ظاهرش زیباست و حقیقتش زشت و وحشتناک.

بیت ۲۰۲۴ - چه دل : چگونه دل، آنچه‌ان دلی

معنی : این اژدها (فلک) دلی دارد از مهر خالی. دلی که حتی تن خود را فراموش کرده است.

بیت ۲۰۲۵ - خاک : کره خاک، زمین.

توضیح : قد ماکره زمین را ساکن می‌دانستند.

از سکونت کمر بسته باش : تواضع و آرامش را در پیش گیر.

بیت ۲۰۲۶ - تیز پر : تند پرواز.

آهستگی : وقار.

بیت ۲۰۲۷ - عنان کش : (صف فاعلی در معنی مفعولی). عنان کشیده شده. تند نرفتن، آرام رفتن.

سنگلاخ : زمینی که در آن سنگ زیاد باشد، سنگستان.

توضیح : لاخ : پسوندی است که معنی مکان می‌دهد مانند دیولاخ، سولاخ (= سوراخ)، اهر من

لاخ، رود لاخ، آتش لاخ، هندولاخ، نمک لاخ.

پیشه : کنایه از دنیا.

بیت ۲۰۲۸ - بستگی دادن : از حرکت بازداشتن.

غم را بستگی دادن : غم زدایی، از گسترش غم جلوگیری کردن.

بیت ۲۰۳۰ - خونی : قاتل.

دزد آلوده دست : دزد آدم کش.

بیت ۲۰۳۱ - دلیری: گستاخی، جسارت.

او باش (جمع و بش): فرومایگان و گاهی به معنی مفرد گرفته و به «ان» جمع بسته و او باشان گفته‌اند «یکی از دزدان خلقی را بخود گرد کرده بود و از او باشان و رندان روستا چهار هزار مرد جمع شده بود تاریخ بخارا ص ۹۵».

بیت ۲۰۳۲ - بداور شدن: به قضاوت نشستن، مجادله، مکابره.

به شه بر: متمم در میان دو حرف اضافه آمده است (به... بر).

دلاور: گستاخ.

بیت ۲۰۳۳ - الماس: از جواهرات است و کاربن خالص است و سختترین ماده است.

ارزیر: قلعی، گاهی سرب را نیز ارزیر گفته‌اند.

توضیح: در ادبیات فارسی از شکسته شدن الماس بوسیله قلع و یا سرب سخن رفته. نگارنده نتوانستم توجیه علمی آن را پیدا کنم و هم چنین تحقق یافتن این کار را نیز نتوانستم مشاهده کنم. خاقانی گوید:

این هم ز عجایب خواص است کالماس بزخم سرب بشکست

بیت ۲۰۳۴ - ترتیب درست مصراع اول چنین است: «سربزیر گلیم کسان مبر»
گلیم: نوعی جامه.

گلیم خود از پشم خود کردن: یعنی به خود متکی بودن.

نظامی را این اصطلاح را در هفت بیکر بشکل دیگر نیز آورده است:

با همه سنگدلی شکار مانند گوسفندان مرغزار منن

گر چه در پشم خویشتن خسبند همه در پنبه زار من خسبند

(بیت ۱۰۴۹ و ۱۰۵۰)

بیت ۲۰۳۵ - کرم بادام: کرم ابریشم، کرم قز، کرم بهرامه.

معنی: کرم ابریشم جامه خود را از تن خود می‌بافد بهمین سبب در کفن ابریشمین می‌میمیرد.
توضیح: برای بدست آوردن تار ابریشم با دامه ابریشم را قبل از آن که حشره داخل آنرا سوراخ کند و بیرون بیاید در آب جوش می‌اندازند و حشره در داخل پیله می‌میمیرد. زیرا اگر حشره پیله را بشکافد و برای پروانه شدن بیرون آید الیاف پیله بکار نخ نمی‌آید زیرا قطعه قطعه و بریده شده است. توضیح در لغت نامه مرحوم محمد معین از رودکی به نقل از کتاب نفیسی. برای کرم بهرامه شاهد ذیل ذکر شده است:

کفن حله شد کرم بهرامه را کز ابریشم جان کند جامه را

(رودکی نفیسی ۳: ۱۰۹۶)

بعقیده نگارنده بیت از نظامی گنجوی است. و به شکلی است که در همین اقبالنامه آمده است.

بیت ۲۰۳۶ - پوشیدگان: کنایه از زنان.

سخن نانیوشیده داشتن: سخن را نپدید رفتن.

- بیت ۲۰۳۷ - افسوس : ظلم (در مصراع اول).
 افسوس : دریغ (در مصراع دوم).
 افسوسگر : ظالم (در فرهنگها بدین شکل و معنی نیامده است).
 بیت ۲۰۳۸ - نمط : روش، گونه.
 مولوی گوید :
- زین نمط بیهوده می گفت آن شبان گفت موسی با کیستی ای فلان
- بیت ۲۰۳۹ - آیت : نشان، دلیل.
 بیت ۲۰۴۰ - تیغ : کنایه از زبان.
 بیت ۲۰۴۱ - به تیغی چنین تیز : کنایه از پندهای دلپذیر و اثرکننده و ایهام به شمشیر هم دارد.
 بیت ۲۰۴۲ - دُرُج دُر : کنایه از پند نامه.
 بیت ۲۰۴۳ - چهره برافروختن : خوش و شاداب بودن.
 توضیح : شکل مرتب مصراع دوم چنین است : چهره‌ام چون آفتاب بر افروخت.
 بیت ۲۰۴۴ - سریر : تخت.
 سپند بر آتش پراکندن : یک رسم ایرانی است که برای جلوگیری از چشم زخم اسپند دانه را به آتش می‌ریزند. و معتقدند که دود آن مانع آسیب چشم زخم می‌گردد.
 سپند از دل : یعنی دلم را بجای اسپند به آتش افکندم.
 بیت ۲۰۴۵ - آرایش : زیبا کردن با افزودن زینت‌ها.
 پیرایش : زیبا کردن با کم کردنِ زیادی‌ها.
 نامه خسروی : اسکندر نامه.
 کهن سرو را ثوی دادن : داستان قدیمی را تازه کردن.
 بیت ۲۰۴۶ - مهر برداشتن : مهر را از در برداشتن. در را گشادن.
 دُرُ ناسفته : سخنان ارزشمند و بکر.
 بیت ۲۰۴۷ - کلک (بکسر اول) : قلم، خامه.
 گوهر انداختن : دُرُ پراکنی.
 فلک را شکم خواست پرداختن : نزدیک آمد که آسمان از ستارگان خالی شود.
 در مصراع دوم ذهن خود را به فلک و سخنانش را به ستارگان تشبیه کرده است.
 بیت ۲۰۴۸ - سمن سینه : سفید سینه، سفید اندام.
 تیغ در آینه : تصویری ناخوشایند در آینه.
 بیت ۲۰۴۹ - آشفته : به هیجان آمده، و اینجا به معنی خود بین و خود خواه آمده است.
 بیت ۲۰۵۰ - سبز باغ : کنایه از چهره جوانی (مجازاً به اعتبار ماکان).
 پرنیان : حریر ساده، کنایه از چهره خط‌نیاورده.
 پرزاع : کنایه از موهای سیاه که چهره را احاطه کنند.

- معنی: سبز باغ جوانی را که چهره‌ای چون پرنیان بود و موهایم سیاه سیاه بود دیگر گونه دیدم.
بیت ۲۰۵۲ - نرگس: کنایه از چشم.
- ز نرگس نهی یافتم خواب را: چشمانم زیبایی و جاذبه را از دست داده بود.
سر و شاداب: کنایه از هیکل شاعر در جوانی.
- بیت ۲۰۵۳ - کمین کردن سمن بر بنفشه: موهای سپید در کمین موهای سیاه بود.
گل سرخ: چهره شاعر در جوانی.
- بیت ۲۰۵۴ - سگه رفته: سگه‌ای که نقشش پاک شده باشد (سگه هم به معنی آلت ضرب پول و هم به معنی مسکوک) آمده است. (بدیهی است در هر دوره مسکوکات مالیده شده ارزش نخستین را نداشتند).
- بیت ۲۰۵۵ - پا: مجازاً به معنی حرکت آمده است.
دست: مجازاً به معنی قدرت آمده است.
نقش کهن نو کردن: پیری خود را به جوانی تبدیل کردن.
- بیت ۲۰۵۶ - نوا بر آهنگ گرفتن: نوا سردادن و نغمه دلخواه را خواندن. مقصود شاعر این است که: «در یافتن که در اتمام کار کتابی که در پیش دارم باید عجله کنم.»
- بیت ۲۰۵۷ - دولت تیز گام: دولت مستعجل، خوشبختی زود گذر.
این نقش: مراد شاعر مثنوی اقبالنامه است.
- بیت ۲۰۵۸ - شبیخون خواب: کنایه از مرگ.
- بیت ۲۰۵۹ - خوابگاه: مرقد کنایه از کتاب اقبالنامه که نام شاعر در آن برای ابد نشسته است.
- بیت ۲۰۶۰ - پژوهنده دور: اختر شناس، منجم.
گردنده حال: متغیر، دیگرگون شونده.
گردش ماه و سال: تاریخ.
مُسجَل: سند نوشته شده و مهر کرده شده.
از وحی: بسبب وحی.
نامه حکم: فرمان، امریه.
اسکندری: منسوب به اسکندر.
- بیت ۲۰۶۲ - دیوان رنج: دیوان زحمت کنایه از پیغمبری «البلاء للولاء».
- بیت ۲۰۶۳ - عبیره (به کسر اول): ارزیابی محصول که بوسیله معدل گرفتن از چند سال معین صورت گیرد و اینجا به معنی در آمد و مالیات آمده است.
اسکندروس: نام پسر اسکندر.
- بیت ۲۰۶۴ - از آن پیش کز تخت خود رخت برد: پیش از مرگ پیش از آنکه از تخت رخت کشی کند.
- بیت ۲۰۶۶ - باداچنین: چنین بادا، دعا برای ادامه خوشی و نیکوکاری.

- بیت ۲۰۶۹ - بهی : خوش بختی، سعادت.
- بیت ۲۰۶۹ - فرمانبری : فرمانبر بودن (از خدا).
- بیت ۲۰۷۰ - دیهیم : افسر، تاج.
- گاه : تخت.
- بیت ۲۰۷۱ - دور فرسنگ : پی انتها، بسیار دور.
- اورنگ : تخت.
- توضیح : اسکندر در آمدن خود به تخت پادشاهی (بعد از مرگ) تردید داشته است. میدانیم که فراعنه مصر معتقد به زنده شدن اجساد بودند. اما اسکندر در این باور تردید داشته است.
- بیت ۲۰۷۲ - چشم بد : چشم زخم، آسیب.
- خیره : سرگشته.
- چشم زد : چشم زده شده، آسیب رسیده.
- بیت ۲۰۷۳ - و اگر زامدن، حال بیرون بود : یعنی اگر زنده شدن این جسدها آن طوریکه ماگمان می‌کنیم نباشد.
- بیت ۲۰۷۴ - دآوری : تظلم.
- بیت ۲۰۷۴ - زبانت نگیرد بعدر آوری : در عذر و دلیل آوردن زبانت لال نشود.
- بیت ۲۰۷۵ - رخت برداشتن : کنایه از مردن.
- بیت ۲۰۸۰ - بی سراک : شتر جوان و قوی.
- چاک کردن : شکافتن.
- بیت ۲۰۸۱ - بُختی : نوعی شتر قوی و سرخ رنگ که در خراسان و کرمان یافت شود. شتر قوی هیکل دو کوهانه.
- بیت ۲۰۸۲ - ناقه : شتر ماده.
- بیت ۲۰۸۳ - نهچیب : شتر و اسب گزیده.
- نچیپ خویش را دیدم به یکسو
- چو دیوی دست و پا اندر سلاسل
- (منوچهری)
- گرم خیز : سریع
- بیت ۲۰۸۴ - پیشه کار : صنعتگر.
- زماهی به ماه : از زمین تا به آسمان
- روزکی : ایام معدود، مدتی کوتاه.
- بیت ۲۰۸۹ - میل : امروز پایه راگیرند (میل در قدیم استوانه یا مکعبی ساخته شده از مصالح ساختمانی را می‌گفتند).
- روشن : صیقل شده، زدوده شده.
- بیت ۲۰۹۱ - دیده بانگاه : محل دیده بانی.

- دیده بانان : مراقبان.
 بیدار بخت : هوشیار.
 بیت ۲۰۹۲ - دارنده تخت : کنایه از اسکندر.
 ترکتازی : حمله.
 رقیب : نگهبان.
 بیت ۲۰۹۴ - بور : اسب سرخ.
 عالی عنان : خوش عنان، سر فراز.
 بیت ۲۰۹۵ - ایستادن : توقف کردن.
 بیت ۲۰۹۷ - وادی : صحراء بیابان.
 بیت ۲۰۹۸ - مقدس : بیت المقدس.
 غم یافته : ظلم رسیده.
 داور : حکمران.
 بیت ۲۰۹۹ - عنان گیر : عنان گیرنده، دست به عنان زننده (برای تظلم).
 انصاف : عدالت.
 عنان گیرانصاف شاه آمدند : به عدالت پادشاه توسل جستند.
 بیت ۲۱۰۰ - خانه پاک : بیت المقدس.
 بیت ۲۱۰۱ - مقدس : بیت المقدس.
 رایت : پرچم.
 بداندیش : دشمن.
 بیت ۲۱۰۲ - اهریمن : شیطان.
 بیت ۲۱۰۳ - گداز و گزند : ضرر و زیان.
 بیت ۲۱۰۶ - دیو بند : دیو را به بند کشنده.
 بیت ۲۱۰۸ - بفریاد آمدن : اعتراض و پرخاش کردن.
 فریادگس : تظلم، دادخواهی مردم.
 بیت ۲۱۰۹ - قدسیان : ساکنان بیت المقدس.
 بیت ۲۱۱۰ - حصار جهان را در باز کردن : جهانگشایی کردن.
 بیت ۲۱۱۳ - کمر بستن : آماده شدن.
 بیت ۲۱۱۵ - زدروازه مقدس آویختش : او را کشت جسدش را از دروازه بیت المقدس آویخت.
 بیت ۲۱۱۶ - منادی : جارچی، خبر دهنده.
 بر انگیختن : مأموریت دادن.
 در زمان : فوراً، بدون درنگ.
 زبان بر گشودن : سخن گفتن.

- بیت ۲۱۱۹ - جای آسودگان : جای دفن شدگان، خوابگاه بزرگان دین.
- بیت ۲۱۲۰ - طاعتگری : اجرای فرمان (اجرای فرمان پیغمبری).
جای طاعت : بیت المقدس.
گذاشتن : ترک کردن.
- بیت ۲۱۲۱ - باساز شدن : رونق یافتن.
مُلکِ مغرب : اروپای غربی.
عنان تاز : اسب تازنده.
افرنجه : کشورهای غربی اروپا.
اندلس : ناحیه‌ای است در جنوب اسپانیا.
- بیت ۲۱۲۵ - بقعه : جایگاه.
- بیت ۲۱۲۷ - کجا سبزه‌ای دید آمد فرود : در هر جای که آب و علف فراوان بود درنگ کرد تا سپاه و چهار پایان تجدید نیرو کنند.
- بیت ۲۱۲۸ - ماندگی : خستگی.
- بیت ۲۱۳۱ - از آن سو که خورشید می شد نهران : مغرب.
- بیت ۲۱۳۲ - زمی : زمین، زمی بر زمی : یعنی مرز به مرز.
- بیت ۲۱۳۶ - طین اصفر : گل زرد رنگ.
- بیت ۲۱۳۷ - ریگ بوم : ریگزار. *مرز تخت که مرز بوم بودی*
- بیت ۲۱۳۹ - رخت پرداختن : اسباب گشی کردن از جایی.
- بیت ۲۱۴۰ - دریای اعظم : دریای بزرگ. اقیانوس کبیر (معنی اوقیانوس در زبان یونانی دریای بزرگ است).
- بیت ۲۱۴۲ - موج هیبت : موج ترس.
نمودن : نشان دادن.
محیط جهان : اوقیانوس بزرگ دنیا.
- بیت ۲۱۴۳ - معنی : غروب آفتاب در آن دریا دیده می شد و از بیننده پنهان نبود.
مُعلق : آویزان.
تاب : تابش، نور.
- بیت ۲۱۴۵ - چشمه : خورشید (از سه کلمه مترادف «آفتاب = عین = چشمه» یکی را بجای دیگری بکار می برد).
- اوج : بلندی.
- بیت ۲۱۴۶ - نظامی میگوید : به ما یعنی به مسلمانان از فرو رفتن آفتاب در اقیانوس اشارتی در قرآن کریم شده و از چشمه و آب گرم و غروب آفتاب در آن خبر داده شده است.
«حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَوَجَدَهَا عِنْدَهَا قَوْمًا قُرْآنَ كَرِيمٍ سوره

۱۸ آیه ۸۵.

بیت ۲۱۴۷ - چشمه گرم: «عین حَمِئَة».

حوالت کردن: اینجا به معنی تعبیر کردن و معنی کردن آمده است.

بیت ۲۱۴۹ - مُقَيَّب: پنهان شده

مفاک: جای فرو رفته، گودال

مُعلق: آویزان

گردناک شدن: تبدیل شدن ذرات آب به بخار.

بیت ۲۱۵۰ - مدام: پیوسته، دائماً.

پس: پشت.

عطف: برگشتگی.

پس عطف: پشت برگشتگی.

بیت ۲۱۵۲ - رحیل: کوچ کردن.

وقت رحیل آفتاب: هنگام زوال.

پرگار: حلقه، انحناء.

پروند پوشیدن: در حجاب بخار آب قرار گرفتن.

بیت ۲۱۵۳ - ازواج، عَلم برانداختن: به حالت غروب رسیدن.

بیت ۲۱۵۴ - چو لختی رود: چون آفتاب مقداری در مغرب حرکت کند در پشت حجاب امواج

قرار می گیرد.

نورد زمین: کناره زمین، افق زمین.

در حساب آمدن: تمام شدن، پایان رسیدن.

بیت ۲۱۵۶ - نشد چشم او گرم در خوابگاه: خواب به چشمش نیامد.

بیت ۲۱۵۸ - معنی: دانشمند گفت این آب گرم چشم بسیاری را به شرم انداخته و آبرویشان را

برده است. یعنی نتوانسته اند علت و کیفیت این چشمه را شرح دهند و شرمنده شده اند.

بیت ۲۱۶۱ - معنی هر کس شرح آن نور پاک را که بعد از فرو رفتن آفتاب دیده می شود، میدهد

یکی آنرا زیر خاک می داند یکی آنرا گرد مرکز می داند.

بیت ۲۱۶۲ - و هیچکس نمی داند که خورشید و ماه غیر از دنیای ما در چه جایی جلوه گر و نور

افشان است.

بیت ۲۱۶۳ - کام جستن: خواسته را طلب کردن. یعنی «می خواست بدانند که نور و روشنایی

بعد از غروب آفتاب را سبب چیست؟».

بیت ۲۱۶۴ - سیماب: جیوه.

سطبر (ستبر): غلیظ.

گذریستن: راه را بستن، مانع شدن.

قطره دزدان ابر (صفت را بجای موصوف جمع بسته) : ابرهای قطره دزد.
توضیح : ابر بر اثر قطره‌های بسیار ریز آب تشکیل می‌شود به همین جهت نظامی «ابرهای قطره
دزد» بکاربرده است. یعنی چون آب دریا مثل جیوه بود دیگر تبخیر نمی‌شد و ابرها نمی‌توانستند
از آن قطره دزدی کنند.

بیت ۲۱۶۶ - بسیجیدن : آماده شدن، سامان پذیرفتن برای کاری.

ترتیب ساز : فراهم کننده وسایل.

بیت ۲۱۶۷ - بنه : بار و اسباب.

بیت ۲۱۶۸ - صواب ندیدند : صلاح ندانستند.

کار آزمایان : اشخاص مجرب .

بیت ۲۱۷۰ - نهنگ ازدها : حیوان دریایی که به نهنگ و ازدها شبیه بوده است.

قصاصه : معلوم نیست که کدام حیوان دریایی است.

بیت ۲۱۷۲ - سیاست : تنبیه، جزا.

بیت ۲۱۷۴ - از این خانه دور : جمله معترضه است (گمان می‌کردند باگفتن این جمله حادثه بد
به خانه شخص روی نمی‌آورد).

مرقشیشا : سنگ سخت، پیریت سفید آهن که در جواهر سازی بکار می‌رود.

اما اینجا نظامی خودش خاصیت آنرا گفته که فروزنده است. بنظر میرسد «مرقشیشای زر» نوعی
دیگر از سنگهای قیمتی باشد.

بیت ۲۱۷۸ - همان دیدن و دادن جان همان : یعنی بلافاصله بعد از دیدن مرگ می‌آورد. نظامی
زمان را به تصویر کشیده است. (مهارت شاعر در تصویر زمان بسیار مهم است و با مقابله

این تصاویر شاعر قدرتمند شناخته میشود)

بیت ۲۱۷۹ - معنی : اما اگر از آن سنگ در وزن کمتر از یک مثقال باشد دیگر خاصیت از بین
بردن انسان را ندارد و لولاینکه صد تا از این تکه های کمتر از یک مثقال در کنار هم باشد
آن خاصیت را ندارد.

بیت ۲۱۸۱ - برخاک خفت : یعنی مرد، جان داد.

بیت ۲۱۸۲ - هیون : شتر بزرگ، شتر جمازه .

بیت ۲۱۸۵ - لُفاقه : پوشش.

بیت ۲۱۸۶ - نمانند خود را در آن سنگسار : در آن زمین سنگلاخ توقف نکنند.

بیت ۲۱۸۷ - رقیبان : نگهبانان .

بجای آوردن : به انجام دادن.

بیت ۲۱۸۹ - گرانبار کردن : بار سنگین بر چارپا گذاشتن.

بیت ۲۱۹۰ - آبگیر : جای آب، چشمه سار، آبدان.

عمارت پذیر : قابل آبادانی.

- بیت ۲۱۹۱ - بنیاد: بنیان، دیوار، بنا.
انگیختند: ساختند، بالا آوردند.
- بیت ۲۱۹۳ - حصار: دیوار.
- بیت ۲۱۹۴ - کاخی چون مغز بادام: وجه شبه خوش قالب بودن است.
یک به دیگر نغز برآورده: سنگها را تر و ماده بهم پیوسته بود.
- بیت ۲۱۹۵ - گیرنده: چسبناک.
- بیت ۲۱۹۸ - فرو ریخت: پوسیده و متلاشی شد.
گوهر هفت رنگ: کنایه از سنگی که بیننده را از پای در می آورد.
- بیت ۲۱۹۹ - گل حرم داشت پیش: گل اندودن بیرون حصار مانع پیش آورد. یعنی حجاب ایجاد کرد تا آسیب به بیننده نرسد.
- بیت ۲۲۰۰ - درون ماندگان: یعنی سنگهای درون حصار.
خرقه انداختند: کرباس و پوشش شان پوسیده و ریخته شد.
بر آن خرقه بسیار جان باختند: خرقه اندازی سنگها سبب شد که مردمان زیاد در آن راه تلف شوند. (مجازاً به اعتبار مایکون)
- بیت ۲۲۰۱ - حصن: دژ، قلعه، دیوار بست.
باره: دیوار.
- بیت ۲۲۰۴ - معنی: سنگی که یک من آن آدم را می کشد اگر کوهی بر روی هم انباشته کنی حال بیننده چگونه خواهد بود؟
- بیت ۲۲۰۶ - باز جستن: تحقیق کردن.
از آن ره که در پای پیل آمدش: راهی که برای پیل پیموده شد. ایهام به اسب اسکندر نیز دارد که به فیل تشبیه شده است.
- بیت ۲۲۱۱ - دو اسبه: به سرعت.
بلند یگه: جای بلند، کوه.
- بیت ۲۲۱۵ - کمر در کمر: بهم پیوسته.
سبز مینا: مینای سبز، آبگینه سبز.
- بیت ۲۲۱۷ - عمود کشیدن رود: تشکیل آبشار، ایجاد آبشار.
میناوش: مینا مانند.
- بیت ۲۲۲۰ - معنی: هر کس که برای رفتن به آن پشته جانش را به خطر می انداخت چون بیالای پشته می رسید. بدون اختیار خنده می کرد و بعد از آن خود را به طرف دیگر کوه می انداخت.
- بیت ۲۲۲۱ - معنی: اگر یک نفر و یا هزار نفر از آن پشته بالا میرفت نتیجه برای همه یکی بود.
- بیت ۲۲۲۵ - قصه راندن: سخن گفتن.

- بیت ۲۲۳۰ - شکوه : هیبت.
در نورد بودن : همراه بودن، ذخیره داشتن.
- بیت ۲۲۳۵ - پشته گاه : قله کوه.
هم پشت : یارویاور.
- بیت ۲۲۳۶ - ضرب المثل است : بچه شیر زنجیر اوست یعنی نمی تواند. بچه را جا بگذارد و خودش فرار کند.
- بیت ۲۲۳۷ - از اصل و بن : اصلاً، قطعاً.
- بیت ۲۲۳۸ - زبان بستگی : لال بودن، قادر به حرف زدن نبودن.
مثال : نوشته، فرمان.
شگرف : عجیب، خوب.
که مجموعه ای بود از آن جمله حرف : دارای همه شرطها بود.
- بیت ۲۲۴۲ - دگر نیمروز : روز دوم نزدیک ظهر.
پایان پشته : قله کوه.
- بیت ۲۲۴۳ - نوردی زکاغذ : پیچیده شده و لوله شده ای از کاغذ.
رفته از روی رنگ : در حالی که رنگ روی را باخته بود.
پشته خاره سنگ : بالای کوه، قله کوه.
- بیت ۲۲۴۹ - آواره : حیران، سرگشته.
- بیت ۲۲۵۳ - نداوت : تزی، تازگی، طراوت.
- بیت ۲۲۵۴ - تک : دویدن، سرعت.
تلاوش : تراوش.
- معنی : آب تراوش می کند و سپس بر اثر شیب به سرعت می افتد و این رود و آبشار را بوجود می آورد.
- بیت ۲۲۵۸ - نغز : نیکو.
پای لغز : محل لغزش پا.
- بیت ۲۲۶۵ - تف : حرارت، گرمی.
جوشش دیگ : غلیان آب بر روی آتش.
- بیت ۲۲۶۶ - دام : چهار پای.
دده : حیوان درنده.
- بیت ۲۲۶۷ - رخصت : اجازه.
- بیت ۲۲۶۹ - شدی جای او گنده پای او : یعنی نمی توانست از جای حرکت کند زمین گنده پای او می شد.
- بیت ۲۲۷۰ - برون از میانجی و از ترجمه : یعنی بدون واسطه و بدون مترجم.

- بیت ۲۲۷۱ - سخن را بر آهنگشان ساز داد: یعنی برزبان آنان سخن گفت.
- بیت ۲۲۷۲ - معنی مصراع دوم: زمان میگذشت و زمین نور دیده می شد و بر اثر حرکت اسکندر و همراهان گرد ایجاد می شد.
- بیت ۲۲۷۴ - آشنا: کنایه از دیندار و خداپرست.
بیگانه: بی دین.
- بیت ۲۲۷۵ - دیو باد: گردباد، طوفان چرخنده.
دیو لاخ: دیو جای، مکان دیو.
- بیت ۲۲۷۶ - زبانی: موکل دوزخ.
زبانی سخن گفته در گوش او: مجازاً به معنی آنست که موکل دوزخ آنچنان آتش و گرما ندیده بود و گرمای آن بیابان از دوزخ شدیدتر بود.
توضیح: معمولاً بندگان در گوش بزرگان سخن می گویند و بزرگان در گوش بندگان سخن نمی گویند.
- بیت ۲۲۷۹ - باغ ارم: یا ارم ذات العمامه. در قرآن مذکور است غالباً آن را بهشت شداد دانسته اند و محل آن را در عربستان جنوبی یاد کرده و گفته اند چون شداد ذکر بهشت بشنید خواست در این دنیا بهشتی بسازد. از این رو در موضعی در عدن شهری بنا کرد که سنگهای آن از زر و سیم و دیوارهای آن به احجار کریمه مرصع بود و پس از اتمام بنا خواست آن را دیدار کند چون دعوت هود پیغمبر را نپذیرفته بود به هنگام دخول در آن باغ وی را قبض روح کردند و شهر مذکور در زیر ریگ مدفون شد.
- بیت ۲۲۸۰ و ۲۲۸۲: بگفته نظامی درختان آنجا از زر هم بوده است و میوه درختان سنگهای قیمتی بوده.
- بیت ۲۲۸۴ - معنی: ترنج های زرین و نارنج های سیمین، آنچنان طبیعی ساخته شده بود که چشمان ناظر فریب می خورد و تصور طبیعی بودن آن در نظر می آمد.
غنج (بضم اول): ناز و کرشمه.
- بیت ۲۲۸۶ - برافروخته: برافروخته شده، نورانی.
- بیت ۲۲۸۷ - تندیس: مجسمه.
زهر صورتی قالبی ریخته: یعنی در ساختن آن مجسمه همه زیباییها را که در انسانهای مختلف است فراهم آورده بودند.
- توضیح: گفته اند که مجسمه ونوس میلو را که در موزه لوور فرانسه است از روی اندام صدها زیبا اندام طرح ریزی کرده و ساخته اند. بعبارت دیگر در یک نفر این همه زیبایی و تناسب در کنار هم دیده نمی شود.
- بیت ۲۲۸۸ - پیکر شناسان وقتی که آن را می دیدند از زر بودنش می فهمیدند که انسان زنده و حقیقی نیست و مجسمه است. یعنی اگر از زر نبود انسان حقیقی و طبیعی می دانستند.

بیت ۲۲۸۹ - بلور تر: بلور آبدار.

توضیح: به بلوری گفته میشد که اگر بیننده حجمی از آن را می‌دید خیال می‌کرد که پر از آب است.

حوضه: آبگیر.

چو یخ پاره سیم بگذاخته: از نقره برای آن آب یخ ساخته بودند.

جزع (بفتح اول و سکون دوم): سنگی است سیاه و سفید باخالهای سفید و زرد و سرخ و سیاه. ناب: خالص.

جزع ناب: جزعی که فقط سیاه و سفید است.

نماینده تر: شبیه تر، مانده تر.

توضیح درباره ناب: در اول بعضی از کلمات فارسی همزه (الف) می‌آوردند با این کار معنای کلمه یا اسم تغییر می‌یافت و ضد معنای اول را پیدا می‌کرد مانند مرداد که به معنی مردنی است و آمداد که به معنی نامیرا است. اگر اول اسمی که میخواستند معنایش را برگردانند همزه (الف) بود دو صدا دار تلفظ را مشوش می‌کرد. برای خوش صدایی «نونی» در وسط دو همزه می‌آوردند مانند ایران و انیران (بیگانه) و آب و اناب (بی‌آب). کلمه ناب صفت برای شراب بوده است «شراب ناب» یعنی شرابی که آب در آن مخلوط نکرده‌اند و به مرور زمان معنی مجازی آن قوت گرفت و هر چیز خالص را «ناب» گفتند مانند مشک ناب و طلای ناب و شعر ناب...

بیت ۲۲۹۴ - عقیق: از جواهرات است. سنگی است سخت که بیشتر برای ساختن مهر بکار می‌برند.

بیت ۲۲۹۶ - زرخشک: زریبی آب، زرناب

نظامی در هفت پیکر گوید:

از شتر بارهای پسر زرخشک

و زگسرانسمایه‌های گوهر و مشک

(بیت ۷۳۰)

و نیز گوید:

بسون از طبقهای پسر زرخشک

بصندوق عنبر بخروار مشک

خاقانی گوید:

گفتم به دل که تحفه آن بارگاه انس

گر زرخشک نیست سخنهای تر فرست

(دیوان ۵۵۹)

و منوچهری بجای «می‌ناب» می‌خشک بکار برده است:

سخنم عجب آید که چگونه بردش خواب

آنرا که به کاخ اندر یک شیشه شراب است

وین نیز عجب تر که خورد باده تر خشک

بی نغمه ز برش به می‌خشک شتاب است

سونش: بُراده، گرد.

بیت ۲۲۹۷ - سالار فرهنگ و هوش: کنایه از اسکندر.

- سروش : فرشته پیام، هاتف .
 بیت ۲۲۹۸ - ستودان : استخوان دان، گورستان زرتشتیان.
 کافورتر : کافور تازه.
 بیت ۲۲۹۹ - مینا سرشت : میناگون.
 خداوند زور : سلطان، قدرتمند.
 ستور : اسب، چهار پا، مرکب.
 بیت ۲۳۰۱ - شداد عاد : شداد پسر عاد. پادشاه عربستان جنوبی دو پسر داشت : «شداد» و «شدید» پس از مرگ شدید شداد جانشین او شد و ممالک دیگر را مطیع خود کرد و بهشت شداد موسوم به «ارم» بنای اوست.
 سواد : مجازاً به معنی سر زمین، آبادی.
 بیت ۲۳۰۲ - آزم : احترام، حیا.
 برقع : روی بند، نقاب .
 برقع برانداختن : پرده برداشتن.
 بیت ۲۳۰۳ - سترپوشی : پرده پوشی، اغماض.
 بیت ۲۳۰۴ - ناموس : آبرو، احترام.
 بیت ۲۳۰۷ - نمک سود : نمک سوده شده، قدیده، گوشت نمک زده که برای توشه ذخیره می کردند.
 بیت ۲۳۰۸ - ایوان : کنایه از تن، بدن.
 در مخزن الاسرار گوید :
 در لغت عشق سخن جان ماست ما سخیم این طلل ایوان ماست.
 ستون : پایه های سنگی یا سیمانی یا چوبی که در بنا بکار برند.
 بیت ۲۳۱۱ - مفاک : جای گود.
 بیت ۲۳۱۲ - گورزرد : مقبره که از زر و نقره ساخته شده بود.
 بیت ۲۳۱۵ - گنجدان : خزینه.
 بیت ۲۳۱۶ - پای رنج : پای مزد، حق القدم.
 بیت ۲۳۱۷ - بار : زحمت، گناه.
 بر تو باری مباد : یعنی حلالت کردیم.
 بامات : ترا باما.
 بیت ۲۳۱۸ - لوح ناربخته : لوحی که تازه و سلامت مانده و نپوسیده بود.
 چو لوحی شد از شاخ آویخته : ساکت و متفکر ماند. (تصویر سکوت و سکون)
 بیت ۲۳۱۹ - چون قطره آب خواندن : به آسانی خط را خواندن، روان و بی مشکل خواندن
 (ترجمه ترکی «چون آب خواندن» در لهجه آذربایجان شرقی رایج است).

- قطره آب: کنایه از اشک.
 بیت ۲۳۲۰ - نثار کردن: افشاندن.
 خوابگاه: خوابگاه، گور.
 بیت ۲۳۲۲ - در بیع تیغ آمدن: به شمشیر تصرف کردن، به شمشیر مالک چیزی شدن.
 بیت ۲۳۲۵ - زردهدهی: زرخالص.
 سیم ده پنج: نقره‌ای که نیمه خالص باشد.
 بیت ۲۳۲۷ - دد آدمی ساز: وحشی آدم گونه.
 بیت ۲۳۲۸ - پیغوله: پیغوله، گوشه، گوشه‌ای در ویرانه.
 بیت ۲۳۳۰ - گذشت: گذشته، بغیر از.
 مأوا: جایگاه
 بیت ۲۳۳۳ - نخجیربانی: صید.
 بیت ۲۳۳۴ - آلت: وسیله، ساز.
 بیت ۲۳۳۵ - بود آب بر آتش از آفتاب: بر اثر گرمای آفتاب آبها گرم و جوشان است.
 بیت ۲۳۳۷ - دم ما کند زان نسیم آبخورد: از نسیم شبنم و تری هوا نفسی تازه می‌کنیم.
 بیت ۲۳۴۰ - بن ناپدید: بی کران
 بیت ۲۳۴۲ - بریدن: قطع کردن، مجازاً پیمودن.
 بیت ۲۳۴۳ - یک یک: فرد فرد، تک تک.
 پای بست: گرفتار، اسیر.
 بیت ۲۳۴۴ - سرفشانی: سر پیچی، دوری کردن.
 بیت ۲۳۴۵ - نمایند: مجازاً یعنی بیان می‌کنند.
 از بنه: اساساً.
 بیت ۲۳۴۷ - پرستش: پرستیدن، دوست گرفتن.
 بیت ۲۳۵۰ - پیکری دیگر از خلق: مخلوقی در شکل و شمایل دیگر.
 بیت ۲۳۵۵ - بدانجا که خورشید را نیست نور: ظلمت کده، ناحیه تاریک.
 بیت ۲۳۶۳ - ورق شستن: قبول کردن اینکه معلومات بدست آمده بی فایده است، از خبرگیری صرفنظر کردن.
 بیت ۲۳۶۴ - بخشودن: ترخم کردن.
 بیت ۲۳۶۶ - هنجار: راه غیر جاده باشد، راه. نظامی جای دیگر گوید:
 زهنجار دیگر در آمد بروم فروماند گنج اندر آن مرزو بوم
 ربع مسکون: قسمت معمور و مسکون کره زمین (سه ربع دیگر را آب فرا گرفته است).
 بیت ۲۳۶۷ - نوازش پذیر: خریدار محبت.
 بیت ۲۳۶۸ - سازور: بارونق و خوب، دارای ساز.

- ره بردن : راهنمایی.
- بیت ۲۳۶۹ - خاک جوشان : سرزمین بسیار گرم.
- باد سموم : باد گرم و خشک بیابان.
- آباد بوم : آبادانی.
- بیت ۲۳۷۰ - دو اسبه : به سرعت.
- بیت ۲۳۷۱ - عطف دریا : ساحل. افق، کرانه.
- بیت ۲۳۷۲ - تلا و شگه : چشمه، جای تراویدن آب.
- بیت ۲۳۷۵ - بریدن : پیمودن.
- بنگاه : اسباب و وسایل.
- بیت ۲۳۷۶ - تاب انجم : تابش ستارگان، کنایه از حرارت خورشید.
- شب تب زده : شب تبار، گرم.
- بیت ۲۳۷۹ - شدن : رفتن، زایل شدن.
- بیت ۲۳۸۲ - دُرُج : صندوقچه جواهرات.
- بیت ۲۳۸۴ - زمانه زمین را نوازنده تر : در کمال اعتدال.
- بیت ۲۳۸۵ - قاروره : شیشه کوچک مدور که بصورت مثانه سازند و در آن پیشاب جمع کنند و به پزشکی برند. (پزشک از رنگ و بوی ادراری که در قاروه است به بیماری پی می برد)
- ترنجی : برنگ ترنج
- سبز جوی : کنایه از سپهر.
- بیت ۲۳۸۸ - سواد : دیه های شهر و حوالی آن.
- بیت ۲۳۸۹ - سر پرست : سر پرستنده. سر مجازاً به معنی جمجمه آمده. مردمان آنجا جمجمه مردگان را وسیله سحر و جادوگری قرار داده بودند.
- بیت ۲۳۹۱ - خون خورشید در جام کرد : یعنی شب را کشت.
- بیت ۲۳۹۲ - لاجودی هلال : افق لاجودی.
- بیت ۲۳۹۳ - زفتراک او سر برآورده بخت : خوشبختی در خدمتش بود.
- بیت ۲۳۹۴ - بور : اسب سرخ رنگ.
- بیت ۲۳۹۶ - حله بر دوخته : حله پوش.
- بیت ۲۳۹۷ - ده، میزبان : میزبان ده، مهماندار.
- بیت ۲۳۹۸ - خدایی : خداپرست.
- دهخدایان : ثروتمندان ده.
- دها : زیرکی، هوشیاری.
- کس : انسان فهمیده.
- بیت ۲۴۰۰ - نامردمی : فرومایگی، بی رحمی.

- مردمی : انسانی (جسد یک نفر انسان).
- بیت ۲۴۰۲ - تهی : خالی شده.
- فروماندن : بجای گذاشتن، رها کردن، ترک کردن.
- بیت ۲۴۰۴ - قضیب : شاخه درخت، چوب خیزران.
- بیت ۲۴۰۹ - تعلیم دیواست : تعلیم شیطان است. دیو : شیطان.
- بیت ۲۴۱۱ - حجت : دلیل.
- بیت ۲۴۱۳ - پاس داشتن : مواظبت کردن، پاسداری کردن.
- از راه روا رو برخاست : مهمه. بروید، بروید بلند شد. فرماندهان به سربازان فرمان رفتن می دادند.
- بیت ۲۴۱۵ - منزل : هر سی و شش کیلومتر را یک منزل می گفتند (چون یک نفر شخص عادی در روز می تواند ۳۶ کیلومتر به پیماید و شب هنگام در جایی فرو آید بهمین مناسبت ۳۶ کیلومتر را منزل نامیدند).
- بیت ۲۴۱۶ - ره انجام : کنایه از اسب.
- بیت ۲۴۱۹ - ضرورت بدو کرد بایست راه : بضرورت باید راه بدو کرد. ضرورت : ناچاری.
- بیت ۲۴۲۳ - بچرم اندر آرند سم ستور : سم چها پایان را پوشش چرم بدهند. کفشک چرمی بکار ببرند.
- بیت ۲۴۲۵ - رویدن : روفتن، پاک کردن، جارو کردن.
- بیت ۲۴۲۹ - برتافتن : بیرون آوردن، کندن.
- بیت ۲۴۳۲ - معنی : تمام مواد را بجز ارزیر (یعنی قلع) می خراشید.
- بیت ۲۴۴۹ - عقابین : در فرهنگها نوشته اند که : دو چوب که مقصر را بر آنها بدار می کشیدند یا بر آنها بسته چوب می زدند. اما در این بیت عقابین اندیشه مجازاً به معنی اسب و مرکب آمده است.
- بیت ۲۴۵۰ - نبینندکان فربه است یا نزار : یعنی به چاقی و لاغری نسنجند، یعنی فرق نگذارند.
- بیت ۲۴۵۲ - کجا : هر کجا، هر جای.
- فشاندن : افشاندن، انداختن.
- بیت ۲۴۵۳ - پوست کشیدن : پوست کندن.
- بیت ۲۴۵۵ - دوسیدن : چسبیدن.
- کباب : کنایه از گوشت های افکنده شده.
- بیت ۲۴۶۱ - پویه : رفتاری متوسطه، نه بشتاب و نه نرم.
- قلاوز : رهبر، دلیل راه، بلد.
- بیت ۲۴۶۲ - خوی : عرق.
- بیت ۲۴۶۶ - زرع گه : زمین مستعد کشت.

- بیت ۲۴۶۸ - پی گم کردن : راه نیافتن، راه را گم کردن.
بیگانه سُم : اجنبی.
بسیج : عزیمت.
- بیت ۲۴۷۱ - برومندی : مفید بودن.
بیت ۲۴۷۳ - آزرَم : لطف، مهربانی.
خوی : عادت.
- بیت ۲۴۷۶ - هم ترازو : هم ارزش.
بیت ۲۴۷۷ - پیکار خاک : کشاورزی.
بیت ۲۴۷۸ - آینه رای : روشن رای.
بیت ۲۴۷۹ - رایض : رام کننده ستورانِ توسن.
توسن : سرکش.
- بیت ۲۴۸۲ - کوژ پشت : خمیده، پیر.
بیت ۲۴۸۳ - معنی : چرم تنم با درشتی و سختی کار فراهم شده.
بیت ۲۴۸۴ - تن سخت : تنی که بسختی بزرگ شده.
نازینی : لطاف و ظرافت.
- صمغ : مایع کم و بیش لزج و چسبناکی که از برخی درختان به خارج ترشح میشود و در مجاورت هوا منجمد شده و سختی مخصوص پیدا می کند و در صنعت از آن استفاده می نمایند.
انگبین : عسل.
- بیت ۲۴۸۷ - معنی : پاسدار تو در خفتن و بر خاستن چه کسی است، پناه بردن تو به چه کسی
ارزنده و رو است.
- بیت ۲۴۹۰ - قبله : سوی عبادت، سوی کعبه.
دین پروری : تقویت و تربیت دین.
بیت ۲۴۹۱ - بر آورنده : بر آورنده.
نگارنده : آفریننده.
- بیت ۲۴۹۷ - معنی : پیش از این ترا در خواب دیده ام و چون ماهی که به آب زنده است، ما هم
بتو زنده هستیم.
- بیت ۲۴۹۹ - معنی : نمی گویم که جهان مثل ترا نیاورده است یعنی جهان مثل تو را آورده است.
اما خداوند متعال نظیر تو را نیافریده است. یعنی بی نظیر هستی.
- بیت ۲۵۰۰ - در مصراع دوم اشاره گونه ای به سدی است که گویند اسکندر ساخته است.
بیت ۲۵۰۱ - سر : مجازاً به معنی اندیشه.
مایه : استعداد.
- بیت ۲۵۰۲ - تارک : فرق سر.

همان نام یزدان بر او کرد یاد: یعنی ماشاء الله گفت. هنوز هم در آذربایجان شرقی در موقع تأیید و تحسین «نامخدا» می‌گویند. مثلاً: حَسَنٌ، ناموخدا جوان برازنده‌ای است. و ناموخدا تلفظی است از «نام خدا».

بیت ۲۵۰۵ - سبکتر شد: تقلیل یافت.

بیت ۲۵۰۶ - سالار هفت خروار کوس: کنایه از خورشید.

بر آورد بانگ از گلوی خروس: صبح فرا رسید.

بیت ۲۵۰۸ - مرحله: فرود آمدن گاه.

بیت ۲۵۱۰ - عمارت گه: جای آباد کردنی.

کجا: چه کسی.

هو: صدایی است که موقع شخم کردن برای سریع حرکت کردن گاو و برزبان می‌آورند.

بیت ۲۵۱۴ - زرع گاه: جای کشت، مزرعه.

اقصا (اقصى): دورتر.

ورز: کشاورزی کردن.

بیت ۲۵۱۸ - ده آباد بودی و درده کسی: ده آباد و پر جمعیت بود.

بیت ۲۵۱۹ - انصاف: عدالت.

بر: میوه، محصول.

بیت ۲۵۲۱ - یک جو: به اندازه یک جو، مقدار بسیار کم.

بیت ۲۵۲۲ - منجنیق (مکانیکوس): لغتی است یونانی و آلتی مرکب از فلاخنمانندی بزرگ که

بر سر چوبی قوی تعبیه می‌شد و در جنگهای قدیمی بوسیله آن سنگ و آتش بطرف

دشمن پرتاب می‌کردند.

در بعضی از فرهنگها تعبیر نامعقول برای این اسم نوشته و گفته‌اند که در اصل «من چه نیک» بوده

است یعنی این دستگاه به کارش افتخار می‌کند!

بیت ۲۵۲۴ - بند: زنجیر.

بندی از عدل بنیاد کرد: ایهام دارد به زنجیر عدالت که به حضرت داود و انوشیروان عادل نسبت

داده‌اند.

بیت ۲۵۲۵ - منشور: فرمان.

مزدور: صاحب مزد، کارگر.

بیت ۲۵۲۶ - زکات: یک چهلم از مال.

کسی نیارد برات: کسی برات و حواله نمی‌آورد. یعنی گماشته نمی‌گردد.

بیت ۲۵۲۷ - برات آور: حواله آورنده، لغت نامه همین بیت را از نظامی شاهد آورده. اما در این

بیت به معنی مأمور و صول مالیات یا جریمه آمده است و در جاهای دیگر به معنی فرمان و منشور آورده است از آن جمله :

روز قسیامت که برات آورند بادیه را در عرصات آورند

* * *

شبی دم سرد چون دلهای بی سوز برات آورده از شبهای بی روز

* * *

خلایق را برات شادی آورد زدوزخ، نمامه آزادی آورد

بیت ۲۵۲۸ - بی ساز : بدون سرود، بدون آلت موسیقی.

بساز نیامدن : سرو سامان نیافتن، اصلاح نشدن.

بیت ۲۵۳۰ - نزهت : سیر و گردش، خرمی.

جوان گشته هم روز و هم روزگار : روزها بلند می شود و طراوت افزونتر. نظامی از باورهای پزشکی متأثر شده است. در کتاب ذخیره خوارزمشاهی می نویسد: کودک تا سن ۳۵ سال هر روز می یابد و قوی تر می گردد. از ۳۵ و تا ۴۰ سالگی در یک حال می ماند و از چهل سال به بعد هر روز نقصان می یابد تا به مرگ برسد. اینجا هم نظامی گفته روز جوان می شود یعنی هر روز افزونتر از روز قبل می گردد.

بیت ۲۵۳۱ - طلایه کنان : پیشتازانه.

بیت ۲۵۳۲ - مغز به جوش آمدن : کنایه از رغبت و میل به زاد و ولد. تحریک شدن.

دل از جوش خون در خروش آمده : رغبت و عشق سبب شده تا آوازا و آهنگها سر بدهند.

بیت ۲۵۳۳ - خروس صراحی : ظرف شراب را اغلب بشکل خروس می ساختند، و شراب از گلوی خروس به جام ریخته می شد.

خون تذور : کنایه از شراب سرخ.

بیت ۲۵۳۴ - به رقص آمده : در جست و خیز آمده اند.

بیت ۲۵۳۵ - بساط : هر چیز گستردنی.

رامشگری : خوانندگی.

نغز گوی : نغز گوینده، خوش صدا.

بیت ۲۵۳۶ - نسیم گل : بوی گل.

محرم : آشنا.

بیت ۲۵۳۷ - وزان آب گل کز گل آید فرود : قطرات باران و شبم که مانند گلاب از گل فرود می آید.

بیت ۲۵۳۸ - سراینده: خواننده.

چشم تنگ: چشم باریک، چشم خطی.

فروشته گیسو به گیسوی چنگ: بر روی چنگ خم شده و گیسوانش با گیسوان چنگ آمیخته شده است.

بیت ۲۵۳۹ - ساز ابریشم: ساخته از ابریشم، جامه ابریشم.

معنی: ابریشم ساز او آنچنان خوش آواز و خوب است که از شنیدن آن جامه‌های ابریشم را بر تن چاک کرده‌اند.

بیت ۲۵۴۰ - بر سخته: موزون.

تو گویی و او گوید از چنگ باز: تو آهنگی سر میدهی و او سخنان ترا با صدای چنگ باز می‌گوید.

بیت ۲۵۴۱ - غزلهای تر: غزلهای روان و تازه.

طبر زد: قند سوخته (کنایه از بوسه).

شکر: (کنایه از غزلهای تر).

بیت ۲۵۴۳ - طوطی نهاد: طوطی سرشت، طوطی صفت.

که هندوستانش بیاد آمدست: نظامی بیاد روزهای جوانی افتاده است. (ضرب المثل).

بیت ۲۵۴۴ - کفل گرد کردن: فربه شدن، اینجا به معنی فراوان و پر شدن گل و گیاه.

شنگرف: ماده‌ای سیاه رنگ و گردش قهوه‌ای سرخ رنگ می‌شود در نقاشی بکار می‌رود.

لاجورد: سنگی است سخت که رنگ آبی خوشرنگ دارد در جواهر سازی و نقاشی بکار می‌رود.

بیت ۲۵۴۵ - گیاخوار: گیاه خوار، چرنده.

نفیر: فریاد.

بیت ۲۵۴۶ - عنبر به مشک آمیخت: عطر سازی کرد.

بیت ۲۵۴۷ - کافور: ماده معطر جامد که از برخی گیاهان از قبیل ریحان و بابونه بدست می‌آید.

دو نوع درخت هم هست که به درخت کافور معروفند.

کافور تر: کافور تازه و خوب.

خوابناک: خواب آلود.

بیت ۲۵۵۱ - تبش: حرارت، گرما.

بیت ۲۵۵۲ - گنگ بهشت: بهشت خوب، زیبا.

بیت ۲۵۵۳ - بهار: بتخانه.

نوبهار: نام معبد بودائی در بلخ که خاندان بر مکی تولیت آنرا داشته‌اند. این معبد اراضی وسیع و

موقوفات بسیار داشته است در اواخر قرن اول هجری برمکیان به اسلام گرویدند و بعدها در

دربار خلفای عباسی به وزارت رسیدند.

بیت ۲۵۵۵ - برانداختن: وقف کردن (در فرهنگ معین برانداخته را ملغی و از بین رفته معنی

کرده‌اند).

بیت ۲۵۵۷ - دوختن : نصب کردن.

بیت ۲۵۵۸ - شب چراغی : شب چراغ بودن.

معنی : در صحنه آن سبز باغ بر اثر شبچراغ بودن، آن دو گوهر چون چراغ؛ روشنی می‌دادند.

بیت ۲۵۵۹ - گردبر آوردن : ویران و نابود کردن.

بیت ۲۵۶۱ - لعبت : مجازاً به معنی زیبا روی.

ابر و فراخ کرده : خندان و گشاده رو.

بیت ۲۵۶۵ - راستان : راستگویان، عابدان .

فریبنده : دلفریب، جالب.

بیت ۲۵۶۷ - در دُرُج یاقوت : کنایه از دهان و لبها.

بیت ۲۵۶۸ - گشادن : روان کردن.

لب چشمه : کنایه از دهان و لبها.

آب زلال : سخن نیکو، سخن روشن.

بیت ۲۵۷۲ - فیروزی : کامیابی.

فرخی : مبارکی.

همای : مرغ سعادت.

بیت ۲۵۷۶ - فرومی چکید آبشان از دهان : یعنی همه هوس تصاحب آنرا داشتند، از دیدن آن

دهانشان به آب افتاده بود.

بیت ۲۵۷۸ - داوری : قضاوت.

بیت ۲۵۷۹ - میثاق : عهد و پیمان.

بیت ۲۵۸۱ - آسمان برنگیرد : (اسکندر را به آسمان تشبیه کرده) رواست که اسکندر آن دو گوهر

را برنگیرد.

بیت ۲۵۸۲ - خورشید : کنایه از اسکندر.

دیده دور کردن : بی توجهی.

بیت ۲۵۸۳ - کوران : بیخبران.

روشانان : عارفان.

باد دمیدن بر چراغ : خاموش کردن چراغ.

بیت ۲۵۸۴ - بیوه : زنان بی شوهر، شوهران بی زن.

گرم داغ کردن : غمگین، اندوهگین.

بیت ۲۵۸۵ - بت بی زبان : مجسمه بت، صنم.

بیت ۲۵۸۶ - داغ : نشان، علامت.

بیت ۲۵۸۹ - برخی : قسمت : مقداری.

- مینوی روحانیان : سرزمین بهشت [مانند]
- بیت ۲۵۹۰ - سر با بیابانیان در آورد : مسیر خود را بیابان قرار داد تا مردم آن جا را ببینند.
- بیت ۲۵۹۱ - شوره : شوره زار، نمک زار.
- سنگلاخ : سنگستان.
- منزل تنگ : فرودگاه رنج آور.
- فراخ : وسیع و راحت.
- بیت ۲۵۹۲ - بقعه : جایگاه.
- بیت ۲۵۹۳ - توتیای بصر : توتیای چشم.
- توتیا : اکسید طبیعی و ناخالص روی که در کوره‌های ذوب سرب و روی بدست آید و محلول آن گند زدای قوی است و در چشم پزشکی محلول رقیق وی بکار می‌رود.
- بیت ۲۵۹۴ - زمین بر زمین : مرز به مرز.
- پرگار چین : سرزمین چین.
- بیت ۲۵۹۵ - خاقان : لقب پادشاه چین .
- نزل : آنچه پیش مهمان نهند از طعام و جز آن.
- بیت ۲۵۹۷ - زمین بوس : بجای آوردن احترام.
- حشمت : شوکت، جاه و جلال.
- بیت ۲۵۹۸ - خم لاجورد : سپهر آبگون.
- کبودی : کنایه از سیاهی شب.
- دیبای زرد : کنایه از روز.
- بیت ۲۵۹۹ - کشور خدایان : پادشاهان.
- بیت ۲۶۰۲ - روز چون چهره در مهر بست : چون خورشید طلوع کرد.
- قراخان هندو : کنایه از شب.
- شد آتش پرست : روز شد، قراخان شب آتش روز را پرستش کرد یعنی شب پایان پذیرفت و روز فرا رسیده و خورشید طلوع کرد.
- بیت ۲۶۰۳ - مرحله : منزل، جای فرود آمدن.
- بیت ۲۶۰۴ - هوای نرم : معتدل.
- بیت ۲۶۰۶ - نمودار : نشانه، علامت.
- بیت ۲۶۰۷ - معنی مصراع دوم : تو راه مرا روشن کنی (مانند خورشید).
- بیت ۲۶۰۸ - ره شناس : دلیل، بلد.
- بیت ۲۶۱۳ - خوار : خوردنی، غذا.
- خوار آمدش : برای او توشه راه بحساب می‌آمد و به مقدار احتیاج قابل مصرف بود.
- بیت ۲۶۱۴ - یله کردن : ترک کردن، رها کردن.

- بیت ۲۶۱۵ - جریده: جماعتی از سواران بدون پیاده. اما اینجا به معنی «جریده» تنها آمده است.
- بیت ۲۶۱۸ - زر مغربی: طلای منسوب به ممالک مغرب افریقا.
- بیت ۲۶۲۰ - نبردند پهلو به آرامگاه: در آرامگاهی توقف نکردند.
- بیت ۲۶۲۱ - آب کبود: آب زلال.
- بیت ۲۶۲۲ - فرضه گاه: جایی که به کشتی سوار شوند یا از کشتی پیاده شوند.
- بیت ۲۶۲۵ - آرام سازی کردن: به خوشبختی و استراحت پرداختن.
- بیت ۲۶۲۷ - بیت: با توجه به کلمه «سراینده» به معنی شعر و سرود آمده است.
- بحر: در مصراع اول «دریا» و در مصراع دوم به معنی «وزن شعری» آمده است.
- بیت ۲۶۲۸ - کنج کوه: بلندی، بالای کوه.
- بیت ۲۶۲۹ - چو برنافه صبح بومی بردند: وقتی که صبح را دریافتند. به درون آب می روند.
- توضیح: صبح به نافه تشبیه شده است (سیاهی که پوشش سفید دارد) و «سرزدن صبح» به بوی مشک تشبیه شده است.
- بیت ۲۶۳۰ - رحیل: کوچ کردن.
- بیت ۲۶۳۱ - نافه مشک: کنایه از شب.
- بته: وسایل و دستگاه، بار و لوازم.
- بیت ۲۶۳۴ - دیدن: در معنای متعدی: نگاه کردن به.
- علم برکشیدن: قد برافراختن، سرزدن، طلوع کردن.
- بیت ۲۶۳۵ - مشک: کنایه از زلف سیاه
- نقره خام: اندام سفید.
- بیت ۲۶۳۷ - خون بجوش آمدن: تحت تأثیر قرار گرفتن، تحریک شدن.
- بیت ۲۶۳۸ - لختی: اندکی، مقدار کمی.
- بیت ۲۶۴۰ - شدن (در مصراع دوم): رفتن.
- بیت ۲۶۴۱ - چو دیبای چین برفلک زد طراز: روز مانند دیبای چین نقش برفلک زد، یعنی روز شد.
- صوف: پشم، پشمینه و اینجا به معنی جامه سیاه آمده است.
- بیت ۲۶۴۲ - استاد کشتی: ناخدا، ملاح.
- بیت ۲۶۴۳ - خدا را: برای خدا.
- بیت ۲۶۴۵ - کسی را به کاری دوانیدن: کسی را به کاری مجبور کردن.
- بیت ۲۶۴۷ - کشتی گرای: کشتی سوار.
- بیت ۲۶۴۸ - فراز آمدن: برگشتن، باز آمدن.
- بیت ۲۶۴۹ - کمبودگی: نابودی.
- هلاکم دواند: مرگ مرا می کشاند.

گر: یا.

آسودگی: راحت، راحتی.

بیت ۲۶۵۱: دیده چون رود کرد: سخت گریست و اشک ریخت.

بگذاشتن: ترک کردن.

بد رود کردن: وداع کردن.

بیت ۲۶۵۲ - دریای کشتی نشین: استعاره از اسکندر.

بیت ۲۶۵۳ - اختیار آمده: برگزیده.

بیت ۲۶۵۴ - عیسی نفس: عیسی دم، آنکه دمی مانند عیسی دارد و مرده را زنده می‌کند و بیمار

را شفا می‌دهد.

بیت ۲۶۵۵ - دریای مطلق: دریای آزاد.

بیت ۲۶۵۶ - جهان می‌دواندش: فلک او را بزور به مقصدی می‌راند.

دست زور: جبر.

زهی: آفرین.

بیت ۲۶۵۷ - سیل دریا شتاب: جریان گلف استریم. جریان آب گرمی است که از خلیج مکزیک

و دریای کارایب سر چشمه گرفته، از تنگه فلوریدا گذشته به طرف شمال متوجه میشود

تا جنوب «ارض جدید» پیش می‌رود و آنگاه کج شده و بطرف شرق متوجه می‌گردد. گلف

استریم در اینجا «جریان اقیانوس اطلس» نامیده می‌شود و از پهنای آن اقیانوس جریان یافته و از

غرب و شمال غربی اروپا می‌گذرد گلف استریم در اقیانوس اطلس به چند شاخه پخش می‌گردد

که بادهای اقیانوس گرمای آنها را به کناره‌های اروپای غربی میرساند و هوای آنجا را ملایم

می‌سازد. گلف استریم پس از گذشتن از شمال نروژ به اقیانوس منجمد شمالی می‌رسد.

بیت ۲۶۵۸ - محیط: اقیانوس.

بیت ۲۶۵۹ - آب آزمای: مجزّب در دریا نوردی.

بیت ۲۶۶۰ - رهنامه: نقشه ارتباطات، نقشه راه، کتاب راهها.

بیت ۲۶۶۱ - درفشنده: درخشنده.

بیت ۲۶۶۲ - سیل محیطی: جریان اقیانوس

ترسکار: ترسنده، ترسان

بیت ۲۶۶۶ - اگر منزلی رخت از این سو بریم: اگر یک منزل از اینجا پیشتر برویم به بی راهه

خواهیم رسید.

بیت ۲۶۶۷ - میل گه: جای میل، جای خمیدگی.

بیت ۲۶۶۸ - طلسم: پیکر، مجسمه.

اشارت کنان در حال دست افراختن: آن مجسمه را طوری ساختند که با دستش اشاره به توقف

می‌کرد.

- بیت ۲۶۷۰ - معنی: مجسمه از مس ساختند و در جزیره بر پاداشتند.
- بیت ۲۶۷۴ - معنی: اسکندر چون مجسمه‌ای بر آنگونه که تعریف کردیم بساخت راز ایزدی را در این کار شناخت یعنی دانست که مقدر بوده است تا او به اینجا برسد و مردمان را از خطر مسافرت با نصب مجسمه‌ای آگاه سازد.
- بیت ۲۶۷۵ - طفیل: مهمان ناخوانده. در اینجا به معنی چیزی که به چیزی دیگر بستگی دارد بکار رفته است.
- بیت ۲۶۷۶ - معنی: خدا می‌خواسته در اینجا طلسمی بر پاشود بهمین جهت مرا چون خضر بدریا فرستاد.
- توضیح: گفته‌اند که خضر و الیاس گمراهان دریا و خشکی را براه هدایت می‌کنند.
- بیت ۲۶۷۷ - کشتی کش: خدا.
- کشتی کش چاره ساز: خداوند کار ساز.
- میل گه: محل خمیدگی، عطف گاه.
- بیت ۲۶۷۹ - گردابه: جایی از دریا که آب به دور خود می‌چرخد و اگر کشتی‌های بادبانی گرفتار آن شود نجات مشکل می‌گردد.
- بند: سد، مانع.
- بیت ۲۶۸۲ - استاد کشتی: ملاح ناخدا.
- بیت ۲۶۸۴ - زیبوند و فرزند می‌کرد یاد: بیاد زن و فرزند و بستگان افتاد زیرا محل هلاکت بود.
- بیت ۲۶۸۶ - شناسای کار: ملاح، آشنا به احوال دریا.
- بیت ۲۶۸۸ - کام شیر: نام آن گردابه بوده است.
- بیت ۲۶۸۹ - معنی: آیا خطرهای آب برای ما بس نبود که قضای دیگری به ما روی آورد.
- بیت ۲۶۹۰ - ضرب المثل است: بیماری علاوه بر ناراحتی تب هم پیدا کرد، چهره‌ای زخم بود به آبله هم گرفتار شد.
- بیت ۲۶۹۲ - ضرب المثل است: از خطر کوچک به خطر بزرگ روی آوردم.
- بیت ۲۶۹۳ - معنی: چاره این کار آنست که کشتی را رها کنیم و از کوه بالا برویم و در امتداد کوهها بخشکی و دشتها برسیم.
- بیت ۲۶۹۴ - قیصور: اسم شهری که کافور آنجا مشهور بوده است. فرهنگ معین مینویسد که این کلمه مصدر «قصوره است. اما «قصور» را اصلاً در آن فرهنگ نیاورده است؟
- بیت ۲۶۹۶ - مصراع دوم ضرب المثل است.
- بیت ۲۷۰۱ - کنم گنبدی: گنبدی می‌سازم.
- بیت ۲۷۰۶ - آلت کار: ابزار و وسایل کار.
- راست کردن: فراهم کردن.
- بیت ۲۷۰۹ - طلسمی مسین: پیکری از مس.

- بیت ۲۷۱۳ - دیو باد: گردباد.
- بیت ۲۷۱۴ - دوال: تسمه چرمی، کوبال.
- بیت ۲۷۱۵ - رحیل: کوچ کردن.
- بانگ پر جبرئیل: بانگی نجات دهنده.
- بیت ۲۷۱۷ - «مهر» در مصراع اول به معنای دوستی و علاقه و در مصراع دوم به معنای خورشید آمده است.
- کار سر دوخته: کار پوشیده.
- بیت ۲۷۱۸ - چاره سنج: چاره کننده.
- بیت ۲۷۱۹ - نویسنده کتاب رهنامه از قول راه شناسان با تجربه می نویسد که آن کام شیر در حدود بابل است و برای یک کار که دو روایت باشد پذیرفتنش مشکل است.
- بیت ۲۷۲۱ - معنی: جای این واقعه که در رود بابل باشد و چه در رود چین فرقی نمی کند چون هر دو به یک اقیانوس می ریزند. همانا سرودن و گفتن این خبر بی اشکال است.
- بیت ۲۷۲۲ - معنی: از دانایی راز آواز طبل را پرسیدم و از او خواستم که برای من آشکار کند.
- بیت ۲۷۲۴ - کنج کوه: گوشه و زاویه کوه.
- شکوه: شکوهمند، با هیبت.
- بیت ۲۷۲۷ - گرگینه چرم: از چرم گرگ پوشش داده شده.
- به سهم: سهمناک.
- بیت ۲۷۲۸ - بانگ تیز: بانگ قوی.
- بیت ۲۷۳۳ - هندوی شب: پاسبان شب.
- رواق کبود: سپهر، آسمان.
- فرضه: لنگرگاه کشتی، جایی که سوار کشتی شوند یا از آن پیاده شوند.
- هفت رود: لغت نامه نوشته نام قدیم پنجاب است و این بیت را از نظامی شاهد آورده است!؟
رود به معنای دریا آمده است. هفت رود یعنی هفت دریا: دریای اخضر، دریای احمر، دریای اسود، دریای عمان، دریای بربر، دریای قسطنطنیه، دریای اقیانوس.
- معنی: چون نگهبان شب بر لنگرگاه هفت دریا خورشید را چون طنابی بست (یعنی روز شد).
- بیت ۲۷۳۴ - اندیشه کردن: ترسیدن.
- رسن بازی: شعبده بازی، چشم بندی، بند بازی.
- رسن بازی هندوان پیشه کرد: چون بند باز هندو کشتی را بر موج روان کرد.
- بیت ۲۷۳۵ - غم: اندیشه، فکر.
- معنی: به گرداب کشتی راند بدین خیال که ضربه ای بر طبل بزنند تا کشتی در گرداب نماند.
- بیت ۲۷۳۶ - معنی: لطف خدا یاوری کرد و بدان واقعه محتاج نشد (یعنی منتظر آمدن ماهی بسیار بزرگ نشد که برای بلعیدن مسافران کشتی ظاهر میشود و بر اثر صدای طبل از

- گرداب فرار می‌کرد و کشتی هم دنبال آن می‌توانست از گرداب راهی دریا بشود).
- بیت ۲۷۳۷ - آنکه داروی شفا دهنده چشم می‌آفریند خودش بداروی چشم محتاج نمی‌شود.
- بیت ۲۷۳۸ - معنی: بسیار تب زدگان قرص کافور خوردند تا تب قطع شود و گاهی مریض پیش از آنکه کافور بخورد، تبش مانند کافور سرد شد. یعنی تب قطع شد.
- توضیح: در پزشکی قدیم خاصیت کافور سرد شناخته شده است.
- بیت ۲۷۳۹ - کسی که دردکسان را دوا کند خودش از سلامت بهره‌مند خواهد شد.
- بیت ۲۷۴۰ - گستاخ چنگ: قوی دست، ماهر.
- بیت ۲۷۴۱ - شکنجه: چین بادبان (در فرهنگها شکنجه به معنی چین نیامده است).
- ستون: دکل کشتی (در فرهنگها به این معنی نیامده است).
- کام و زیان: کام و زیان در اصطلاح نجاری فرو رفتگی در چوب که با اسکنه پیدا آید و بر آمدگی که در چوب دیگر پیدا آید با قرار دادن زیانه درون کام آندو چوب بهم اتصال می‌یابد.
- بیت ۲۷۴۲ - اوزار: افزاره ابزار.
- بساز: خوب و باقاعده.
- بیت ۲۷۴۴ - زشادی رهاکن که چون آمدند: شادی‌هایی که بسبب بازگشتن داشتند قابل وصف نیست.
- بیت ۲۷۴۹ - شکر: سپاسگزاری.
- شکرانه: در فرهنگها. سپاسگزاری معنی کرده‌اند. اما اینجا به معنی سپاسگزاری عملی آمده است یعنی برای شکر کارهایی کردن.
- بیت ۲۷۵۵ - شاه شاهان: کنایه از اسکندر.
- خان خانان: کنایه از پادشاه چین.
- بیت ۲۷۵۶ - چاره پرداز: چاره‌گر.
- بیت ۲۷۵۷ - مراد: منظور.
- روی پوشیده: پنهان، مخفی، مستور.
- بیت ۲۷۵۸ - خیالی که در پرده شد روی پوش: خیال پنهان.
- نبیند در او: آن را نمی‌بیند، بچشم نمی‌آورد.
- توضیح: معنی ابهامی در این بیت نهفته است و آن اینست که نظامی خیمه شب بازان را در نظر داشته که سایه‌های آنها بر روی پرده می‌افتد و خودشان از دیده‌ها مستورند.
- بیت ۲۷۵۹ - زدست که برخاستی این شمار؟ (استفهام انکاری) یعنی از دست هیچکس این حساب ساخته نبود.
- بیت ۲۷۶۱ - رفته: اتفاق افتاده، حادثه.
- بیت ۲۷۶۲ - باد آمدن: ناچیز و بی‌اهمیت حساب کردن.
- بیت ۲۷۶۳ - سرآهنگ: سرهنگ.

نظامی «سراهنگ» را در جای دیگر به معنی آهنگ و آواز ممتاز و درجه یک آورده است :
 به هر مدتی گردش روزگار زطرزی دگر خواهد آموزگار
 سراهنگ پیشینه کج رو کند نوایسی دگر در جهان نو کند

(اقبالنامه بیت ۸۶)

بیت ۲۷۶۴ - قلاووز : مقدمه لشکر، بلد.

(در مصراع دوم برای تقویت تشبیه جای مشابه و مشابه را عوض کرده است).

بیت ۲۷۶۸ - رخس : کنایه از اسب.

بخش : حصه، بهره.

بیت ۲۷۷۱ - کافورگون : برونگ کافور، سفید.

بیت ۲۷۷۲ - رهنامه : کتاب راهها.

بیت ۲۷۷۳ - تنگ بهر : کم محصول.

بیت ۲۷۷۶ - خانه خیز : محصول.

تیز بودن بازار : رونق داشتن بازار، گران قیمت بودن جنس.

بیت ۲۷۷۷ - نطق : کنایه از ربع مسکون، ناحیه.

طراقا طراق : صداهای پیایی.

بیت ۲۷۷۹ - دخمه : سردابه.

دانند زیست : دانند زیستن، می توانند زندگی کنند.

پای داشتن : مقاومت کردن، طاقت آوردن.

بیت ۲۷۸۱ - شمار : حساب.

بیت ۲۷۸۴ - تبیره : طبل.

زخم سازی کنند : ضربت بزنند.

بیت ۲۷۸۶ - نیوشنده : شنونده.

بیت ۲۷۸۷ - لخت لخت : پاره پاره، قطعه قطعه.

بیت ۲۷۹۲ - تندر : رعد، غرش آسمان هنگام ابر و باران.

تندی : شدت

بیت ۲۷۹۳ - سیماب : جیوه.

بیت ۲۷۹۶ - هایل : ترساننده.

بیت ۲۸۰۰ - متاع : کالا.

پیرایه : زینت.

نقد : کنایه از زر و سیم.

یکی بیست میکرد سرمایه شان : چیزی که یک دینار ارزش داشت به بیست دینار می فروختند.

بیت ۲۸۰۱ - رها کردن : کنایه از بخشیدن.

- بیت ۲۸۰۵ - نزل: آنچه پیش مهمان نهند اعم از خوراکی و جز آن.
- بیت ۲۸۰۸ - نوا: خوراک و آزوقه.
- گرمی: گرمی هوا و ایهام به محبت دارد.
- بیت ۲۸۱۱ - گسی کردن: گسیل کردن.
- بیت ۲۸۱۲ - سیفور: بافته ابریشمی لطیف.
- قرمزی: شفق.
- در نوشتن: پیچیدن.
- طشت: کنایه از خورشید.
- طشت از بام در افتاد: خورشید غروب کرد.
- بیت ۲۸۱۴ - ریحان صبح (اضافه تشبیهی): صبح از لحاظ طراوت به ریحان تشبیه شده است.
- بیت ۲۸۱۵ - معنی: گویی صدای که از بام افتاده بود وقت سحرگاه شنیده شد (مفهوم بیت ۲۸۱۲).
- بیت ۲۸۱۶ - مصراع دوم: پادشاه چون غرش کوس در روز جنگ به غرش در آمد.
- نوبت فرو کوفتند: نقاره زدند.
- بیت ۲۸۱۸ - جرس باز کرد از گلوی خروس: خروسان را از صدا بازداشت.
- بیت ۲۸۲۰ - چاشت: یک سوم از روز را گویند.
- تبیره: طبل.
- بیت ۲۸۲۵ - حاجت نمودن: احتیاج خود را نشان دادن.
- بیت ۲۸۲۶ - شناعت نمای: طعنه زن (طعنه: یکبار زدن بانیزه).
- بجای ماندن: برای دیگران باقی گذاشتن، رها کردن.
- بیت ۲۸۲۷ - ساز او: صدای دریا.
- شود بانگ دریا: بانگ دریا برود، محو شود.
- بیت ۲۸۲۸ - وقت دست بوس: وقتی که افتخار شرف یابی به حضور بزرگی دست دهد.
- خروار: باندازه بار یک خر.
- بیت ۲۸۳۴ - بیفاره: ملامت، طعنه، سرزنش.
- بیت ۲۸۳۵ - حلقه در گوش کردن: مطیع و فرمان پذیر کردن.
- بیت ۲۸۳۶ - خانه آفتاب: برج اسد، وسط تابستان.
- بیت ۲۸۳۷ - تبش: گرما.
- با حوری: منسوب به با حور با حور: شدت گرمای تموز.
- از دست برد: به سبب تصرف، بر اثر چیرگی.
- چرک: شوخ.

تزی : رطوبت .

بیت ۲۸۳۸ - دانه بگشادن : دانه دادن.

بنوشت برگ : برگها پیچیده شد.

لاله ستان : لاله زار.

مرگ : کنایه از خزان.

بیت ۲۸۳۹ - شکر خنده زدن میوه : رسیدن میوه و شکافته شدن میوه بر اثر شیرینی.

میوه دار : درخت میوه.

بیت ۲۸۴۰ - عندلیب : بلبل.

به غربت : در غربت، در جایی که از وطن دور شده است.

چیزی غریب گفتن : از فراق نالیدن.

بیت ۲۸۴۱ - چکاوک : نام پرنده‌ای خوش خوان.

بیت ۲۸۴۳ - درخشنده خورشید گردون نورد : کنایه از اسکندر.

زیاد خزان نیش عقرب نخورد : از باد خزان آسیب ندید.

بیت ۲۸۴۳ - دود افکنی : سحر.

طشت و آتش بچنگ : وسایل دود افکنی را همراه داشت.

معنی : طشت آتش بچنگ داشت و دود افکنی می‌کرد و آفات از مردم دور می‌کرد.

بیت ۲۸۴۴ - از سر دست زور : به سبب قدرت.

ساق گاو و سم گور دریدن : شکار کردن.

بیت ۲۸۴۶ - خر خیز : قرقیز، یکی از اقوام ترک. شهرهایی که مسکن قوم مذکور بودند.

بیت ۲۸۴۶ - در خواب : چشم، سعدی چشم را «در سرای» نامیده است :

مجال خواب نمی‌باشدم زدست خیال در سرای نشاید بر آشنایان بست

تنگ دهلیز کردن چشم : چشم پوشی کردن.

بیت ۲۸۴۹ - دوال : تسمه، کوبال.

بیت ۲۸۵۴ - محمل کش : برنده محمل، مجازاً به معنی باربر.

بیت ۲۸۵۵ - گرد خیز : گرد خیزنده، غبار آلوده.

بیت ۲۸۵۹ - نورد : پیچش، ساخت.

بیت ۲۸۶۰ - سیماب : جیوه.

سیم : نقره.

بیت ۲۸۶۱ - آرام نشایست کرد : شایسته آرام نبود. توقف برای استراحت مقدور نبود.

بیت ۲۸۶۲ - معنی : مرض سودا در آن راه دردبزرگی بود، آری سیاهی در خور و شایسته آن نقره

می‌باشد.

توضیح : نقش نگار کننده شده بروی نقره را با سرب پر می‌کنند، سرب اکسید و سیاه رنگ می‌شود

و نقره سفید می ماند و به آن برزبان ترکی (قره سواد) می گفتند. نظامی میگوید سیاهی و سفیدی در نگارگری لازم ملزوم هم هستند. در آن سرزمین سفید نقره، راه روان، مرض سودا گرفته بودند که بانقره مناسبت دارد.

بیت ۲۸۶۵ - شورش : درهم آمیختگی، هیجان.

بیت ۲۸۷۱ - مفرش سیم سود : بساط سیم اندود.

بیت ۲۸۷۲ - خاکی : انسان خاکی.

بیت ۲۸۷۶ - دین پروران : دینداران.

مسلمان : خداشناس .

بیت ۲۸۸۱ - چاره گری : چاره سازی.

برگشادن دراز : راز خود را باز گفتند.

بیت ۲۸۸۴ - یاجوج و ماجوج نام دو قوم است که در توریة و قرآن کریم و مکاشفات

یوحنا ذکر شده است. در قرآن کریم بنام مردمی مفسد خوانده شده اند که ذوالقرنین برای

ممانعت از هجوم آنان به اقوام مجاور ایشان سدّی بست و ظاهراً این دو کلمه نام دو قبیله از

قبایل ساکن منچوری (چین شمالی) بوده اند بومیان منچوری از قبایل مانچو (ماجوج) و توانگو

و یوچانگ (یاجوج) مرکب بوده، نفوس یاجوج در یورت خودشان بالغ بر هفت صد هزار تن

بودند و مکرر این نفوس کم چین را اشغال و سلسله سلاطین چین را از طرف خود عزل و نصب

می کردند. مردم متفرق مغولستان با وحشی های بومی مغرب چین که تیره مستقیم (یوچانگ)

(یاجوج ها) بودند و بنام «وحشیان آسمان» نیز امروز نامیده می شوند. از شمال و مغرب تا حدود

چین را مورد تجاوز و ویرانی قرار میدادند تا سد معروف به دیوار چین ساخته شد.

دیو فام : دیو مانند، شبیه دیو.

بیت ۲۸۸۵ - آهن دل : قسّی القلب، بی رحم.

آشفته رنگ : کسی که ظاهرالصلاح نباشد.

بیت ۲۸۸۷ - بدستی بیالا : کوتاه قد. بدست : وجب، وژه.

جهانی بخورد : بسیار خورنده.

بیت ۲۸۸۸ - دده : درنده.

بیت ۲۸۸۹ - تک : دویدن.

سنبیدن : سوراخ کردن.

بیت ۲۸۹۰ - خرام : به مهمانی بردن کسی پس از نوید.

بیت ۲۸۹۱ - جستنی : طلب کردنی (جستن + ی لیاقت).

بیت ۲۸۹۳ - زمین خیز : محصول.

دانه تیز : دانه تند مزه، زبان گز.

بیت ۲۸۹۶ - چو بر آفتاب افکند ماه جرم : هنگامیکه ماه به شکل هلال پیدا می شود.

- بیت ۲۸۹۷ - تا ماه گردد دو نیم : تا ماه چهار ده شبه شود، تا حالت بدر.
- بیت ۲۸۹۸ - چو گیرد کمی ماه ناکاسته : وقتی ماه از حالت بدر به تربیع دوم میل می کند.
شهره : حرص، طمع.
- بیت ۲۸۹۹ - تنین : ازدها.
- بیت ۲۹۰۸ - دادخواه : متظلم، دادخواهنده.
- بیت ۲۹۰۹ - به هر مدت : همیشه، اغلب.
- بیت ۲۹۱۱ - گرگسار : گرگ مانند (فرهنگ معین همین بیت از نظامی را شاهد آورده است).
سگ مشغله : سگ گله (در فرهنگها نیامده است).
- بیت ۲۹۱۴ - پای نداشتن : قدرت نداشتن.
- بیت ۲۹۱۵ - پتیاره : مخلوق اهریمنی که از پی تباه کردن و ضایع ساختن آثار نیک و آفریدگان اهورمزدا پدید آمده است، دیو.
ثواب : پاداش اعمال نیک از خدا.
- عوج : ابن عنق. مردی است افسانه‌یی بعضی عنق را نام مادر او که دختر آدم ابوالبشر بود دانسته‌اند و نام پدر او را «بالضم» نوشته‌اند و گویندوی در منزل آدم تولد یافت و تا زمان موسی زنده بود (!) عوج را بزرگی و بلندی قامت توصیف کرده‌اند چنانکه گویند قد او بیست و سه هزار و سیصد ذراع و ثلث گز بود و هر انگشتش سه گز طول داشته است (!) و گویند در طوفان نوح آب - که از سر بلندترین کوهها گذشته بود - از سر زانوی وی تجاوز نکرد (!) هنگامی که موسی قصد جنگ با ستمگران شام را داشت عوج موازی طول و عرض لشکر بنی اسرائیل قطعه سنگی از کوهی برید و بر سر گرفت تا آن سنگ را بروی بنی اسرائیل اندازد و همه را نابود سازد. خداوند مرغی مأمور کرد تا آن سنگ را با الماس سوراخ کرد و سنگ بگردن عوج افتاد موسی بر کیفیت امر مطلع گردید و خود را به اوج رسانید و عصابر کعبش زد و او را هلاک کرد گویند استخوان ساق پایش را بر روی نیل انداختند و چند سال همچون پلی بکار میرفت : (از فرهنگ معین نقل شد).
- بیت ۲۹۱۶ - پیل افکندن : شکست دادن (بافیل در صحنه شطرنج مهره طرف بازی را از کار بازداشتن).
- بیت ۲۹۲۳ - ره بسیجان : گروهی که وسایل لازم در سفر را آماده می کردند.
معنی : اسکندر برای کارگزاران خود از دیدنی‌ها که دیده بود حکایت کرد و تعریف آن وقایع را پیش آورد.
- بیت ۲۹۲۵ - گله در گله، کس نگهدارنی : پر از گله‌های گوسفند بود اما گله‌ها نگاهبان نداشت.
- بیت ۲۹۲۶ - گشادن : چیدن.
- بیت ۲۹۲۷ - معنی مصراع دوم : تنش خشک شد و مانند کمان خمیده شد.
- بیت ۲۹۲۷ - کوز : کوز، خمیده.

تبش کرد: دچار تب شد.

بیت ۲۹۲۹ - عبرت: پندگرفتن.

بیت ۲۹۳۲ - فردوس: بهشت.

بیت ۲۹۳۴ - غایت اندیش: پایان نگر.

بیت ۲۹۳۶ - با عذر و ناز: با معذرت خواستن با لطف و محبت.

بیت ۲۹۳۷ - مینوی مینا: آسمان مینا رنگ.

بیت ۲۹۳۸ - خود پیش برخاستند: برای پذیرایی خودشان اقدام کردند.

بیت ۲۹۴۰ - چهر برافروختن: خوشحال کردن و ایهام به چهره محبت آمیز نشان دادن نیز دارد.

بیت ۲۹۴۴ - یله کردن: رها کردن.

بیت ۲۹۴۵ - تولاً (تولی): دوستی و اینجا به معنی اعتماد و پشتی آمده است.

بیت ۲۹۴۷ - بقای تو بر قدر افسردهاد: خدا عمر تو را چون عمر تاج قرار دهد (که هیچ وقت مرگ ندارد).

بیت ۲۹۴۸ - هنر: تقوی. در فرهنگها به این معنی نیامده. نگارنده معنای باز یافته «هنر = تقوی»

راکشف کردم و در مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز (تابستان ۱۳۵۲) به مقاله آوردم.

یک بیت از شاهنامه شاهد ذکر می‌کنم:

ندانسی کز این بی هنر دخترم چه رسوایی آمد به پیران سرم

(فردوسی از قول افراسیاب)

سگه: سنبه فولادی که با آن پول ضرب می‌کردند به مرور زمان.

به اعتبار آلت، مسکوک را مجازاً «سگه» نامیدند.

نظامی در مخزن الاسرار درباره انوشیروان گوید:

یافته در خطه صاحبدلی

بعده بسی گردش چرخ آزمای

سگه نامش رقم عادلای

او شده و آوازه عدلش بجای

(بیت ۹۹۲ و ۹۹۳)

بیت ۲۹۵۱ - دین پرور: تقویت کننده دین، معتقد.

بیت ۲۹۵۲ - پرده کج: ناراستی.

بیت ۲۹۵۴ - باز گونه: بر عکس

معنی: خوابهای مردم اغلب بعکس تعبیر می‌شوند اما خوابهای ما همه درست است و باز گونه نیست.

سنایی گوید:

گریه در خواب مایه شادی است

بسندگی از مسدلت آزادی است

بیت ۲۹۵۶ - خصومت خدای آزمایی بود: هر که خدا را بیازماید با خدا دشمنی کرده است.

بیت ۲۹۵۷ - پرستنده: بنده.

- بیت ۲۹۵۹ - رخنه : مجازاً به معنی ضرر و زیان.
- بیت ۲۹۶۰ - کام بر آوردن : خواست و احتیاج کسی را بر آوردن.
- بیت ۲۹۶۱ - راست قسم : برابر در قسمت .
- بیت ۲۹۶۲ - همسر : هم رتبه، دوست، رفیق.
- بیت ۲۹۶۶ - فارغ : آسوده، بی خیال.
- ستور : چهار پای.
- بیت ۲۹۷۰ - نگرديم بر گيرد گاورس و جو : اغلب اتفاق می افتد که گندم نرسیده اما آذوقه گندم کشاورز تمام شده است در این حال تا بدست آوردن محصول گندم تازه، ناچار از گاورس و جو استفاده و رفع گرسنگی می کردند.
- گاورس : جاورس، گیاهی است از تیره گندمیان و از دسته غلات که دانه‌های شبیه ارزن دارد و با ارزن از یک نوع است و در حقیقت گونه‌ای ارزن است که دانه‌هایش درشت تر است و پوستش نیز از پوست ارزن زبرتر است دانه‌های این گیاه را بیشتر به کبوتران دهند.
- بیت ۲۹۷۱ - د رمخزن الاسرار از قول برزگر گوید :
- آنکه بشارت بخودم می دهد دانه یکی، هفتصدم میدهد
باتر و بسا خشک مرا نیست کار دانه زمن پرورش از کردگار
- (بیت ۱۰۶۵)
- بیت ۲۹۷۵ - داوری : خصومت، ستیزه.
- بیت ۲۹۷۹ - جوسنگی : باندازه وزن یک جو.
- بیت ۲۹۸۱ - غرم : میش کوهی.
- بیت ۲۹۸۸ - ندانیم گفت : نتوانیم گفتن.
- توضیح : در زبان فارسی مانند زبان فرانسه و انگلیسی اگر دو فعل بی فاصله دنبال هم در جمله در آیند دومی بصورت مصدر خواهد بود مانند (نباید گفت = نباید گفتن).
- بیت ۲۹۹۰ - معنی : به هر چه خدا بخواهد راضی هستم.
- بیت ۲۹۹۳ - سیرت : خوی، اخلاق.
- زپرگار ما : از جمعیت ما.
- بیت ۲۹۹۵ - نامه خسروان : شاهنامه .
- بیت ۲۹۹۷ - صید گه : شکارگاه.
- بیت ۳۰۰۰ - اوتاد : چهارتن از بزرگان که در چهار جهت دنیا باشند و بمنزله چهار رکن عالمند.
- بیت ۳۰۰۵ - به کنجی در : متمم در میان دو حرف اضافه .
- بیت ۳۰۱۰ - وشى : پارچه ابریشمی لطیف که به رنگهای مختلف در شهر «وش» می بافتند و گاه آن را زردوزی میکردند.
- بیت ۳۰۱۱ - شخ : سر کوه، بینی کوه، زمین سخت و ناهموار.

بیت ۳۰۱۵ - کدیور: زارع، برزیگر.
کاخ: کروشک.

بیت ۳۰۱۶ - محتشم: با حشمت و شکوه.

بیت ۳۰۱۷ - رطب: خرماي تازه.

بیت ۳۰۱۹ - غُنج: ناز و کرشمه.

بیت ۳۰۲۰ - معنی: بوته‌های انگور از درختان سیب و نارنج بالا رفته و بر شاخهای پیچیده
گویی مست شده و سیب و نارنج شاخه‌ها را بدست گرفته‌اند.

بیت ۳۰۲۲ - انجیر دار: درخت انجیر. دار: درخت.

انجیر خوار: پرنده‌ای از راسته کنجشگان و از دسته دندانی نوکان.

بیت ۳۰۲۳ - معنی: یعنی خاک با همه دوستی که با بادام دارد و او را می‌پروراند سبب بی
روغنی و به طمع روغن گرفتن از بادام پوست از سر بادام برکنده بود. بادام هنگام رسیدن
پوست سبزش خشک و کنده میشود (از حاشیه وحید).

بیت ۳۰۲۴ - لب لعل: لب سرخ.

عناّب: تیر خون، سنجد گرگان، درخت و میوه درختی است. این میوه شفت و مایل به قرمز و
شفاف و کروی است و دارای طعمی مطبوع و شیرین است.

بیت ۳۰۲۵ - سور: جشن، جشن عروسی.

از این بیت دانسته میشود که در جشنها عناّب و فندق می‌افشانده‌اند.

بیت ۳۰۲۶ - زلف سیاه: کنایه از ساقه‌های پیچک انگور است که برای نگهداشتن به درختان و
شاخه‌های دیگر می‌چید.

بیت ۳۰۲۷ - معنی: کدو طرب رود را می‌نواخت (کاسه رود را از کدو می‌ساختند) به و امرود در
هم افتاده بودند.

بیت ۳۰۲۸ - معنی: سبدهای انگور شراب سازان از چهره حمل کنندگان عرق جاری کرده بود
(سبدها سنگین بودند).

بیت ۳۰۲۹ - خوشه: خوشه انگور.

پالوده: پاک شده از غش.

چرخشت: چرخشی که با آن آب انگور گیرند.

بیت ۳۰۳۰ - لب خم: کناره سرخم.

جوش: جوشش.

نفیر: آوازه.

بوی شیره: بوی عصاره انگور.

بوی شیر: کفهای سرخم که موقع ریختن شیره حاصل میشود.

بیت ۳۰۳۳ - آوردن: آوردن.

بیت ۳۰۳۴ - معنی: چون عمرش بپایان رسید کار و کوشش بر او سخت شد.
توضیح: یک نوع از پیمانان را پنگان (فنجان) می‌نامیدند و آن در تقسیم آب واحد اندازه زمان بود. پنگان پیمانان فلزی بود که در ته آن سوراخ کوچکی قرار داشت آن را روی آب می‌گذاشتند آب از سوراخ داخل پیمانان می‌شد و چون پر می‌شد پیمانان به ته آب فرو می‌رفت مأمور تقسیم آب آن را دوباره بیرون می‌آورد و خالی می‌کرد و بر روی آب قرار میداد تا دوباره پر شود و غرق گردد. هر بار را یک پنگان می‌گفتند و زمین‌های زراعت به نسبت وسعت از این آب از یک پنگان تا چند پنگان سهم داشتند. سعدی گوید:

که یک لحظه صورت نبندد امان چو پیمانان پر شد بدور زمان
(بوستان باب نهم)

بیت ۳۰۳۵ - معنی: هر کس که به این دنیا آمد و از اینجا درگذشت دنیا را دارای دودردید که یکی از این درها شکسته است و آن در مرگ است. یعنی نمی‌توان آن در را بست و در این جهان ماندگار شد.

بیت ۳۰۳۶ - سر و شش پهلو: کنایه از شش جهت جهان.
هفت شاخ: کنایه از هفت فلک.

که بالاش پهن است و پهلو فراخ: طول و عرض بلند و وسیع دارد.
بیت ۳۰۳۷ - هاتف: سروش.

بیشی: افزونی، افزون‌طلبی.

بیت ۳۰۳۸ - معنی: پیمودن زمین را تا به انتهای زمین رسانیدی اکنون وقت آنست که به نقطه نخستین باز گردی.

بیت ۳۰۳۹ - سکندر: دارای پنج حرف است (س، ک، ن، د، ر).

بیت ۳۰۴۰ - پنج نوبت زدن: اظهار جاه و سلطنت کردن.

پنج نوبت: نوبت پنج وقت که بر در پادشاهان زنند و این از عهد سلطان سنجر مقرر شده است و پیش از آن سه نوبت می‌زدند.

بیت ۳۰۴۲ - نیوشنده: شنونده.

نیوشنده مست شد هوشیار: اسکندر که هوشیار بود از این شنیده مست شد.

بیت ۳۰۴۳ - معنی: ترسیده و این پیغام را پذیرا شد. از حرکت و پویش باز ایستاد.

بیت ۳۰۴۴ - شایستگان: محرمان، رازداران، ندیمان.

بیت ۳۰۴۸ - شهر زور: خره‌ای وسیع بین اربل و همدان بود و در زمان یاقوت (قرن ۷ هـ) مردم آن کرد بودند. امروزه هم شهرکی بنام «زور» در جنوب شرقی سلیمانیه نزدیک مرز ایران و عراق، در خاک عراق قرار دارد.

بیت ۳۰۴۹ - تک بارگی: دویدن اسب، کنایه از باز ایستادن زندگی.

بیت ۳۰۵۱ - آب گزاینده: آب ضرر رساننده، آب مسموم.

- بیت ۳۰۵۲ - نهیب : ترس.
 توهم : پندار.
 تنش را گداخت : ضعیف و لاغر کرد.
 بیت ۳۰۵۳ - دستور : وزیر.
 بیت ۳۰۵۵ - زیرکان : دانایان و اینجا به معنی پزشکان آمده است.
 بیت ۳۰۵۹ - بروزی نه کان روز بد اختیار : در روز ناخوشایندی به پیش اسکندر رسید.
 بیت ۳۰۶۲ - دلیل : راهنما.
 دلیلی دیگر : نشانه دیگری را (از قبیل پیشاب) طلبید.
 معنی : از چهار عنصری که از این جهان بودیعت گرفته بود. آن ودیعه را به خواهندگانش تسلیم کرد. یعنی چهار عنصر آب و آتش، خاک و باد که بشکل و بنام بلغم و صفرا و سودا و خون در وجودش ترکیب داشت رو به تجزیه نهادند و به اصل باز گشتند.
 بیت ۳۰۶۷ - معنی : جهان مانند زر او را در بوته قرار داد تا ناخالصی را کنار بگذارد.
 بیت ۳۰۶۸ - در آمد بزرگ عدم ساختن : برای فراهم کردن توشه مرگ در ایستاد.
 بیت ۳۰۶۹ - معنی : اسکندر مانند شمعی خندان بود که روشنگر جان بود، مانند شمع ذوب شد و مانند شکر گداخته شد.
 بیت ۳۰۷۰ - معنی : باد مرگ وزیدن گرفت و چراغ را خاموش کرد. بهار زندگی به خزان مبدل شد.
 بیت ۳۰۷۱ - معنی : مرگ طراوتی بر شاخ سرو باقی نگذاشت و تذر و نوبهاری را پُرکننده کرد.
 بیت ۳۰۷۲ - معنی : گلهای خوشبو و باطراوت پژمرده شدند و برخاک ریختند.
 بیت ۳۰۷۳ - سفت : دوش.
 بیت ۳۰۷۴ - پاس : یک حصه از چهار حصه شب و به یک حصه از سه حصه تیز گفته میشود (بیت ۱۱۶)
 بیت ۳۰۷۵ - آواز مرغان : کنایه از آواز خروسان.
 مرغ سفدی : بریط سفدی.
 بیت ۳۰۷۷ - بر باد شدن : آشفته شدن، نابود شدن.
 فرو مردن : خاموش شدن.
 بیت ۳۰۷۸ - زرانده : مطلقاً، کنایه از زرد و خزان شدن سبزه‌ها.
 بیت ۳۰۷۹ - معنی : گویی درختان از شاخه‌ها آتش بر پا کرده و برگهای رنگین را در آن آتش سوزانیده‌اند.
 بیت ۳۰۸۰ - دهقان : مزرعه دار.
 نگهبان گلبن : باغبان.
 بیت ۳۰۸۱ - فسرده : منجمد.

برکه : استخر.

بیت ۳۰۸۲ - در، افکنده : درِ باغ افکنده شده بود.

بیت ۳۰۸۳ - نوش و ناز : خوش گذرانی.

حافظ گوید :

صیبا به تهنیت پیر می فروش آمد که موسم طرب و عیش و ناز و نوش آمد
ترک تاز کردن : تاختن برای غارت کردن.

بیت ۳۰۸۴ - زبان گرفتن : کنایه از خاموشی و لال شدن.

مرع گوینده : بلبل.

خسک : خارسه پهلو، خار فلزی سه گوش که در زمان جنگ سر راه دشمن ریزند.

باد پوینده : بادروان.

بیت ۳۰۸۵ - تماشاکنان : به تماشا رونندگان.

مغان : بلبلان (مغ یعنی زندخوان و زندخوان یعنی بلبل).

از مختصات سبک نظامی یکی اینست که از مترادفات و کلماتی که با هم از لحاظ معنی لغوی یا معنی کنایی همگونی دارند و می توانند مفهوم مشترکی را برسانند استفاده می کند. مثلاً بجای دشمن ترجیح میدهد که بدسگال یا بد اندیش را بکار ببرد :

فرستاد چندان بدو گنج و مال کز او دور شد مالش بدسگال

(شرفنامه بیت ۸۴۲)

شهادت یافت از زخم بد اندیش که بادش آن جهان از این جهان بیش

(خسرو و شیرین بیت ۶۳۸۱)

زر = عین = خورشید :

زر که ز مشرق بدر افشانده اند بی خبران مسر بیش خوانده اند

والی جان همه کسانها زر است نایب دست همه مرغان پر است

(مخزن الاسرار بیت ۱۷۰۸)

بیت ۳۰۸۶ - سبلت آفتاب : کنایه از شعاعهای نور

به سوهان زده سبلت آفتاب : نور آفتاب چندان گرمایی نداشت.

چین روی آب : یخ.

بیت ۳۰۸۷ دلکشان : دل را بسوی خود کشندگان.

توضیح : این کلمه درست معادل «گوگل چک» در لهجه ترکی است زیرا «گوگل = دل» و «چک =

کشنده» است که بصورت تخفیف «گوی چک» تلفظ می شود.

بیت ۳۰۸۸ - برگ و نوا : زاد و توشه.

بیت ۳۰۸۹ - برگ ریزان : خزان.

کیانی درخت : کنایه از اسکندر. زیرا به روایتی او فرزند دارا پادشاه ایران بوده است.

- بیت ۳۰۹۱ - دمه : باد تند همراه برف و سرما.
دم سرد : آه نو میدی.
- گرد : گردیدن، پهلوآنان پیش از درگیر شدن در میدان زور آزمایی می‌گردند.
- بیت ۳۰۹۳ - جولان زدن : تاختن.
- بیت ۳۰۹۴ - شاهین : کنایه از مرگ.
- تذور : کنایه از اسکندر.
- بیت ۳۰۹۷ - قاروره : شیشه کوچک مدور که به صورت مثانه سازند و در آن بول کنند.
- بیت ۳۰۹۸ - مدت : مدت عمر.
- بیت ۳۱۰۰ - در : باب، فصل، موضوع.
- پوینده : رونده. کسی که در حال رفتن از این دنیا است.
- بیت ۳۱۰۱ - معنی : وقتی مرگ فرا میرسد زمانه بهانه‌ای بنام رنج و درد ترتیب می‌دهد.
- بیت ۳۱۰۲ - افشردن : فشار دادن.
- بیت ۳۱۰۳ - سگالش : اندیشه، فکر.
- بیت ۳۱۰۵ - چراغ... : مقصود چراغهای روغنی قدیم است که گاهی افزایش روغن سبب آتش گرفتن و نابودی چراغ میشد.
- میوه دردناک : میوه کرم زده.
- بیت ۳۱۰۶ - درمانده : بیچاره، چاره‌ناپذیر (در معنی اصلی).
- بیت ۳۱۰۷ - شناسنده حرف نه تخت نیل : منجم.
- نه تخت نیل : نه فلک.
- حساب فلک راندن : حساب فلک را پیش آوردن.
- تخت و میل : از ابراهای طالع بینی. در فرهنگ معین (تخت میل) و به معنای تخت حساب آمده است.
- بیت ۳۱۰۸ - بی نور : تاریک.
- سعدان : دو ستاره سعد، زهره و مشتری.
- بیت ۳۱۰۹ - هیلاج : این لغت یونانی است و معنی آن چشمه زندگانی باشد و آنرا منجمان فارس «کد بانوه» گویند و آن دلیل جسم مولود است به اصطلاح منجمین چنانکه «کد خداه» دلیل روح بود و کیفیت و کمیت عمر مولود را از این دو دلیل استخراج کنند.
- آزم : ذکر
- بیت ۳۱۱۲ - گریزنده جانی به لقب تاخته : جان به لب بود و میخواست از تن جدا شود.
- (توضیح : معتقد بودند که روح از دهان خارج میشود).
- بیت ۳۱۱۳ - زاد سرو : آزاد سرو.
- بیت ۳۱۱۴ - گریه شمع : قطراتی از شمع که بر اثر حرارت ذوب و بر روی شمع جاری میشود و

سرد می‌گردد مانند قطره اشکی است که منجمد شده است.
 جداگشتن جان و تن : جان شمع شعله شمع است و تن شمع همان موم یا پارافین و یا پیه است.
 منوچهری در لغز شمع گوید :

ای نهاده بر میان فرق جان خویشتن جسم ما زنده بجان و جان تو زنده بتن
 هر زمان روح تو لختی از بدن کمتر کند گویی اندر روح تو مضمهر همی گردد بدن
 (دیوان ص ۷۰)

بیت ۳۱۱۵ - راز : راز مرگ.

فردوسی گوید :

همه تا در راز رفته فرراز به کس وا نشد این در راز باز

بیت ۳۱۱۶ - کشتی : کشتی عمر.

نهنگ : کنایه از مرگ.

بیت ۳۱۱۷ - به نخجیر خواهد شدن مهد شاه : شاه از این دنیا رخت بر می‌بندد.
 به نخجیر رفتن : اشاره بداستان بهرام گور و اسب تاختن او در پی گور خر و ناپدید شدنش است.
 بیت ۳۱۲۰ - که ره ناورم سوی سامان کار : راه سامان کار برویم بسته شده است.

بیت ۳۱۲۱ - گلوی مرا در نیارد به بند : گلوی مرا به بند نیاورد.

بیت ۳۱۲۲ - رشوت : دادن مالی به کسی برای انجام دادن مقصود خود.

بیت ۳۱۲۳ - کجا : کجا هستند .

تبش : حرارت، تب.

بیت ۳۱۲۵ - یکی گوش ناسفته نگذاشته : یعنی همه را بنده خود کرده‌ام. گوش بندگان را سوراخ
 می‌کردند و به حلقه که نشانه بندگی بود زینت میدادند و آنان را «بنده حلقه بگوش»
 می‌گفتند. نظامی در مخزن الاسرار گوید :

ناف شب از مشک فروشان اوست ماه نواز حلقه بگوشان اوست
 سعدی گوید :

بنده حلقه بگوش ارنوازی برود لطف کن لطف، که بیگانه شود حلقه بگوش
 حافظ گوید :

تا شدم حلقه بگوش در میخانه دوست هر دم آید غمی از نو به مبارکبادم
 بیت ۳۱۲۶ - زهر آب خورد : با زهر آبداده شده.

دریای قلزم : دریای احمر، دریای سرخ، بحرالمیت.

بیت ۳۱۳۰ - قنوج : شهری است در ناحیه فرخ آباد (هندوستان). سلطان محمود غزنوی این
 شهر را به تصرف آورد. فرخی گوید :

خیز شاهاکه به قنوج سپه گرد شده است روی زان سونه و برتار کشان آتش بار
 قلزم : بحر احمر. بندری در ساحل بحر احمر نزدیک مصب نیل.

قیروان (مغرب کاروان) : شهری است در تونس.

میغ : ابر.

بیت ۳۱۳۲ - نوشتن : پیمودن.

بیت ۳۱۳۳ - معنی : بدولت سرافراز شدم و بر اثر سعادت سردارا پادشاه ایران را برانداختم.

بیت ۳۱۳۴ - فور : پادشاه هند.

قتال : آدم کش.

چیپال : اسم یا لقب پادشاه چین.

بیت ۳۱۳۵ - هاییل و قابیل : اشاره به جنگهایی که با پیروان هاییل و قابیل کرده است .

گروهی چو دریا جنوبی گرای که بودست هاییلشان رهنمای

گروهی شمالی است اقلیمشان که قابیل خوانی زتعظیمشان

ناسک و منسک : نام دو طایفه که اسکندر آنها را به تسلیم واداشت.

زناسک به منسک در آری سپاه زهاییل یابی به قابیل راه

بیت ۳۱۳۶ - رسم مجوس : دین زرتشتی .

جمشید وار : جمشید مانند.

بیت ۳۱۳۸ - عاد : نام قوم عرب ساکن عربستان جنوبی که در ادوار فراموش شده می زیستند

هود پیغمبر از این قوم بود و طبق روایات به نفرین وی بادتند آن قوم و کشورشان را از

بین برد .

شداد : طبق روایات پادشاه عربستان جنوبی د و پسر داشت «شداد» و «شدید» پس از مرگ شدید

شداد جانشین او شد و ممالک دیگر را مطیع خود کرد و بهشت شداد موسوم به ارم بنای اوست.

بیت ۳۱۳۹ - سراندیب : یاسیلان جزیره ای است در جنوب هندوستان که بواسطه تنگه «پالک»

از هندوستان جدا می شود.

قدم گاه : جای قدیم.

توضیح : گفته اند که حضرت آدم وقتی از بهشت بیرون آمد به سراندیب افتاد.

بیت ۳۱۴۰ - رستم : پهلوان نامی ایران.

لخت : گرز.

جام : جام کیخسرو، جام جم، جام جهان نما.

کیخسرو (کی نیک نام) : سومین پادشاه از سلسله کیانیان او پسر سیاوش و فرنگیس دختر

افراسیاب است.

بیت ۳۱۴۱ - نوند : اسب، اسب تندرو.

بیت ۳۱۴۲ - قُدس : بیت المقدس .

حلقه کعبه : حلقه در کعبه.

بیت ۳۱۴۳ - ظلمات : به دنیای تاریک، و به قطب شمال در موقع شب شش ماهه اطلاق

می شد.

تخته بردوختن : از بین بردن، کسادی ایجاد کردن.

بیت ۳۱۴۷ - شبستان : خوابگاه، حرم سرا.

بیت ۳۱۴۸ - مصراع دوم ضرب المثل است. هنوز هم در آذربایجان شرقی بر زبانها جاری است :

(صاف باش یا سد قاگلمز) معنی : سر سالم به بالش نمی آید.

بیت ۳۱۴۹ - سیه تا سیه : یعنی از ریگ سیه تا آب سیاه (مصراع دوم مصراع اول را توضیح

می دهد).

بیت ۳۱۵۲ - از دیده سیر نشد : از چیزهایی که بچشم دیده میشود چشمم سیر نشده است.

بیت ۳۱۵۴ - سی و شش : نظامی عمر اسکندر را سی و شش سال نوشته اما در فرهنگها سی و

سه سال نوشته اند .

بیت ۳۱۶۳ - ارسطو : از حکمای یونان .

بیت ۳۱۶۴ - بلیناس : از حکمای یونان .

بیت ۳۱۶۵ - فلاطون : افلاطون، از حکمای یونان.

بیت ۳۱۶۶ - والیس : از حکمای یونان.

بیت ۳۱۶۷ - سقراط : از حکمای یونان.

بیت ۳۱۶۸ - هر مس : از حکمای یونان.

بیت ۳۱۶۹ - فروریوس : از حکمای یونان.

بیت ۳۱۷۱ - بخشایش : ترخم .

بیت ۳۱۷۲ - ناکردنی : حرام، ناشایست.

بیت ۳۱۷۵ - سربرگرفتن : رویدن، نشو و نما کردن، سر زدن.

باز جستن : طلب کردن.

بیت ۳۱۷۶ - آبکند : گودال.

سهر برآب افکندن : تسلیم شدن، شکست خود را پذیرفتن.

بیت ۳۱۷۸ - گران : گران بار.

بیت ۳۱۸۱ - نفرین : ضد آفرین، دعای بد.

دایه کوز پشت : سپهر خمیده.

بیت ۳۱۸۳ - ستمگر کشی کردن : ظالم کشی کردن.

بیت ۳۱۸۴ - مشکین سریر : تابوت سیاه.

مشکوی پاکان : بهشت.

بیت ۳۱۸۵ - زبان تر کردن : سخن گفتن، دعا کردن.

بیت ۳۱۸۶ - بی خویشتن : فرهنگها بی هوش معنی کرده اند اما اینجا به معنای بی روح آمده

است.

- بیت ۳۱۸۷ - خفتگان: کنایه از مردگان.
- بیت ۳۱۸۹ - شبیخون: حمله شبانه و غافل گیرانه:
زمهریر: سرمای بسیار سخت.
بطفلی شود شاخ گلبرگ پیر: اگر سرمای سخت به شاخ گلبرگ تازه شکفته برسد آن گلبرگ را در طفلی پژمرده و افسرده کرده و به حالت پیری در می آورد.
- بیت ۳۱۹۱ - شناسنده: پزشک.
- بیت ۳۱۹۳ - زیانگ جرسها بر آمد خروش: صبح شد. معمولاً نگهبانان و پاسبانانی که در شب نگهبانی می کردند جرس و زنگوله هایی بخود می بستند. تا دزدان باشندن آن صداها از فکر نادرست خود منصرف شوند و هنگام صبح آنها را بشدت بصدای آوردند. و با این حرکت رسیدن صبح و تمام شدن مدت نگهبانی را اعلام می کردند.
- بیت ۳۱۹۵ - بهی: بهبودی.
- بیت ۳۱۹۷ - فیض: بخشش، عطا.
- بیت ۳۱۹۸ - معنی: چرا ما پیش از حادثه تو نمریم کاش می مریم.
- بیت ۳۱۹۹ - معنی: پیش از آنکه این می از جام بیرون بریزد کاش روح من از من دور می شد.
- بیت ۳۲۰۰ - معنی: نمی خواهم حتی مویی از تو بلرزه در آید زیرا اگر موی تو بلرزد من از شدت غصه قالب تهی می کنم.
- بیت ۳۲۰۲ - نه دل میدهد: دل اجازه نمی دهد. دل نمی خواهد.
می: کنایه از مرگ.
- بیت ۳۲۰۳ - صراحی: ظرف شراب، اینجا کنایه از پیمانہ.
شه: خداوند متعال.
- بیت ۳۲۰۸ - نرماه: زن و مرد.
- بیت ۳۲۰۹ - پروردگی: تربیت، بزرگ کردن.
- بیت ۳۲۱۲ - کده: خانه، سرای.
- بیت ۳۲۱۳ - غرور: فریب.
آب حیوان: آب حیات.
- بیت ۳۲۱۴ - چار جوی: نظامی در سرودن این بیت از آیه ۱۸ سوره ۴۷ قرآن کریم متأثر شده است. فیها انهار من ماء غیر اسیب و انهار من لبن لم یتغیر طعمه و انهار من خمر لشد للشارب و انهار من عسل مضاف و لهم فیها من کل الثمرات: که در آن است نهرها از آب نا متغیر و نهرها از شیر که متغیر نیست طعم آن، و نهرهاست از شرابی که لذت است برای آشامندگان و نهرهاست از عسل بیفش و مرایشان راست در آن از هر میوه ها.
- بیت ۳۲۱۶ - آفتاب رخت از سر کوه برد: آفتاب غروب کرد.
- بیت ۳۲۱۸ - معنی: شبی سخت بی مهر و سیاه چهره. آری کسی در تاریکی مهر ندیده است

(مهر یعنی خورشید).

بیت ۳۲۱۹ - لب دوختن : خاموش بودن. خاموش شدن.

بیت ۳۲۲۰ - حُم قیر : کنایه از آسمان.

بیت ۳۲۲۱ - شبه : سنگ سیاهی است که برای دفع چشم زخم بکار برند : «در رشته کشند با

جواهر شبهی»

معنی : جهان دودی مانند سنگ شبه بالا داده بود که این دود، با مویی از دوزخ آویزان شده بود.

توضیح : دود وقتی که بلند میشود باریک است و چون بالا رفت چتر می‌زند و پهن تر می‌گردد.

بیت ۳۲۲۲ - معنی : در آن شب اسکندر بقدری ضعیف و لاغر شد که ماه در حالت محاق را

شبییه بود.

بیت ۳۲۲۵ - دودسیه : کنایه از مرگب.

بیت ۳۲۲۶ - فریبنده : دلفریب، سخنان فریبنده‌ای که ما در را بمرگ فرزند تسلیت می‌داد.

لابه : تضرع.

بیت ۳۲۲۷ - نژند : غمگین.

بیت ۳۲۲۸ - زبان آور : سخنور.

بیت ۳۲۲۹ - معنی : سر قلم یک شاخه را دو شاخه کرد و سخنان ارزشمند نوشت.

(توضیح : برای اینکه مرکب در نوک قلم جریان داشته باشد سر قلم را شکاف می‌دادند و دو شاخه

می‌کردند.)

فلک را بفرهنگ سوراخ کرد : معانی کلمات از فلک هم برتر بود. عبارات روحانی به قلم آورد.

بیت ۳۲۳۰ - شقه : پاره‌ای از چیزی.

عبیر : نوعی خوشبوی، مرکب از مشک و گلاب.

بیت ۳۲۳۱ - معنی : معانی کلمات بقدری باریک بود که چشم نویسنده از دیدن آن تاریک

می‌شد.

بیت ۳۲۳۳ - معنی : احدی که یکان دیگر بدو نیاز دارند و همه خلق را کار سازنده است.

بیت ۳۲۳۴ - پرورشها که آید بکار : سخنان پرورده که در این قبیل مواقع بکار می‌آید.

بیت ۳۲۳۵ - چار مادر : چهار عنصر آب و آتش، خاک و باد (بلغم، صفرا، سودا، خون).

بیت ۳۲۳۶ - قطره : کنایه از اسکندر.

چشمه : کنایه از مادر اسکندر.

مصراع دوم ضرب المثل است : می‌گویند «کوزه در راه آب شکسته می‌شود» «سبو همیشه از آب

سالم بر نمی‌گردد» یعنی عمر کوزه نسبت به رودخانه خیلی کمتر است.

نظامی در جای دیگر در همین کتاب گفته است :

نباید که ما را شود کار مست سبو نباید از آب دایم درست

به هر کس بده بهره چون آب جوی که تا پیش میرت شود هر سبوی

- بیت ۳۲۳۷ - سرخ سیب بگرد در آمدن: یعنی سرخ سیب از درخت بر زمین بیفتد و خاک آلود
و زیان دیده شود. (کنایه از اسکندر)
نارنج زرد: کنایه از مادر اسکندر است.
- بیت ۳۲۳۸ - در این بیت از «زرد گل» اسکندر و از «درخت گل سرخ» مادر اسکندر اراده شده
است.
- بیت ۳۲۳۹ - معنی: محبت مادر و فرزندی را زیان نمی تواند باز گو کند. یعنی هر چه زیان درباره
مهر مادر و فرزند بگوید نارسا خواهد بود.
- بیت ۳۲۴۰ - گل خسروی: کنایه از اسکندر.
- بیت ۳۲۴۱ - دست پرورد: کنایه از فرزند.
- بیت ۳۲۴۲ - معنی: روزگار ترا از این مصیبت دور نگهدارد و خدا ترا صبردهاد.
- بیت ۳۲۴۳ - به شیری که خوردم زپستان تو: سوگند بشیری که از پستان تو خورده ام و سوگند
بخوابی که در شبستان تو کرده ام. از این بیت تایید ۳۲۷۷ همه بیان سوگند است.
- بیت ۳۲۴۴ - معنی: سوگند به ناراحتی مادری که همیشه آرزویش این بود که پیش از فرزند
بمیرد اما جوانش مرده و او که پیر است مانده است.
- بیت ۳۲۴۵ - سوگند بکسانی که فرمان پذیر دنیا و دین یعنی راضی به قضای خدا هستند و
سوگند به خداوند متعال که فرمانده آسمان و زمین است و ایهام دارد به: سوگند به
آفریده و به آفریننده.
- بیت ۳۲۴۶ - حجت نویسان: پیغمبران.
جاوید مانان: بهشتیان.
مینو: بهشت.
- بیت ۳۲۴۷ - زندانیان زمین زیر خشت: کنایه از مردگان.
نزهت نشینان باغ بهشت: نیکوکاران.
- بیت ۳۲۴۸ - جان: روح.
جانور شد حیات: زندگی بگردش افتاد، حیات آغازید.
جان داور: خداوند متعال.
- بیت ۳۲۴۹ - به موج دریای فیض الهی سوگند: به فرمان «کن» که سبب ایجاد وجود شد
سوگند.
- بیت ۳۲۵۰ - سوگند به خداوند و سوگند به «أَحْسَنَ صُورَ».
توضیح: نظامی در سرودن این بیت از قرآن کریم متأثر شده است «وَصُورَکُمْ فَأَحْسَنَ صُورَکُمْ»
سوره ۴۰ آیه ۶۷.
- بیت ۳۲۵۱ - به پرگار: سوگند به نظام آسمانها و سوگند به فهرست اسامی هفت سیاره.
- بیت ۳۲۵۲ - به معرفت خدا شناس سوگند و به عقل ترسنده صاحبان رأی و تدبیر سوگند.

نظامی در شرف نامه گوید :

- همه انجمن ساز و انجم شناس به تدبیر هر شغل صاحب قیاس
بیت ۳۲۵۳ - به چراغ دانش سوگند و عطیۀ خدا سوگند.
- بیت ۳۲۵۴ - به خوشبختی خوشبختان و به روندگان راه رضای الهی سوگند.
- بیت ۳۲۵۵ - به متقیان پاک رای و به هوشیارانی که مشکلات مردم را حلّ می‌کنند سوگند.
- بیت ۳۲۵۶ - به حسن اخلاق فروتنان و به حسن اخلاق آزادگان سوگند.
- بیت ۳۲۵۷ - به حیای پادشاهی که دوستدار فقر است سوگند. به فقیر قانع که پادشاه حقیقی است سوگند.
- بیت ۳۲۵۸ - به طراوت و زیبایی صبح به طعامی که پیش از خواستن نیازمند، به او می‌رسانند سوگند.
- بیت ۳۲۵۹ - به عبادت کاران سحر خیز و بجان دور از وطنانی که اشک می‌ریزند سوگند.
- بیت ۳۲۶۰ - به ناله جانسوز شب هنگام زندانیان و به چراغ محراب مردان خدا سوگند.
- تذیل: کلمه‌ای است یونانی «کندیلا» به معنی شمع و در فارسی به معنی چراغدان یعنی جاییکه چراغ را در آن قرار می‌دهند.
- بیت ۳۲۶۱ - به نیاز طفلان تشنه بشیر به ناامیدی بیماران پیر سوگند میدهم.
ذال: خواری.
- توش: تن.
- بیت ۳۲۶۲ - به خواری غریبان بیمار و به اشک یتیمان مظلوم.
پیچیده گوش: کسی که گوشش را پیچانده‌اند.
- بیت ۳۲۶۳ - به گوشه نشینان خداشناس و به سرمازدگان شبهای بسیار سرد سوگند.
- بیت ۳۲۶۴ - غمخوارگان: غمگینان.
معنی: به بی‌خوابی غمگینان و به عجز بیچارگان سوگند.
- بیت ۳۲۶۵ - به رنجی که بعد از آسایش دست دهد و به عشقی که از آلودگی پاک است سوگند می‌دهم.
- بیت ۳۲۶۶ - کوتاه دست: ناکام.
به پیروزی که عقل ناکام بدست می‌آورد و به قناعتی که اعتکاف نتیجه می‌دهد سوگند.
- بیت ۳۲۶۷ - به سیرت و صورت انسان سوگند می‌دهم.
محمل کش: محمل کشنده، بارکش.
- بیت ۳۲۶۸ - به دردی که زخمش ناپیداست و به زخمی که مرهم ندارد سوگند می‌دهم.
توضیح: مقصود عشق الهی است.
- بیت ۳۲۶۹ - ناشکیبا اگر شکیبایی به خرج بدهد خیلی مهم و ارزشمند است. اسکندر به همین ارزشمندی سوگند می‌خورد.

توضیح: زیباییان بر اثر زیبا بودن اغلب گستاخ‌اند. اگر زیبایی صفت حیا هم داشته باشد ارزشمند و سوگند خوردنی است.

بیت ۳۲۷۰ - یک نفس: کسی که یک نفس پیش از عمرش نمانده.

معنی: ترا سوگند می‌دهم به فریاد کمک خواهی کسی که نفسهای آخر را می‌شمارد و از فریاد رس نا امید است.

بیت ۳۲۷۱ - صدق: راستی.

دین پروران: دینداران.

وحی: سخن خدا به پیغمبر.

بیت ۳۲۷۲ - راه ناگزیر: کنایه از مرگ.

راهبر: خداوند متعال.

بیت ۳۲۷۳ - در: باب.

معنی: ترا به آستانه‌ای سوگند می‌دهم که وقتی از این دنیا گذشتی به آن در خواهی رسید و بازگشت همه بسوی اوست. نظامی از اعتقاد مذهبی خود «أنا لله و انا اليه راجعون» متأثر است.

بیت ۳۲۷۴ - سوگند به روی تو که ندیدم و سوگند به محرومیت گوشم از آواز تو.

بیت ۳۲۷۵ - به آرزویت که میخواستی هرگز از من بس نکنی و مرا همیشه داشته باشی سوگند می‌دهم. و به این عاجزی که خدا کسی را بدین حد عاجز نکند سوگند می‌دهم.

بیت ۳۲۷۶ - داد آفرین: خداوند متعال.

بیت ۳۲۷۷ - وثیقت: عهد و پیمان، محکم کننده عهد و پیمان.

گره گرفتن طاق ابرو: کنایه از غمگین و دردمند شدن و خم به ابرو آوردن.

بیت ۳۲۷۸ - پلاس: لباس سیاه خشن.

هنجار: راه، روشن.

بیت ۳۲۷۹ - پیچیدن: مضطرب و ناراحت شدن.

بیت ۳۲۸۳ - شاهوار: درخور شاهان.

بیت ۳۲۸۴ - منادی برانگیز برخوان خویش: به سفره‌ای که ترتیب داده‌ای مهمان طلب کن.

بیت ۳۲۸۵ - این دعوت را با شرطی همراه کن و بگو کسی بر این مهمانی بیاید که عزیزی را از دست نداده باشد. اگر مهمانی پیدا شد که این شرط را داشته باشد تو نیز اندوه مرا داشته

باش.

بیت ۳۲۸۹ - پای عمر سنگ آمدن: کنایه از مرگ.

بیت ۳۲۹۱ - هشت باغ: هشت بهشت.

بیت ۳۲۹۲ - سریر: تخت.

بیت ۳۲۹۴ - سرای فریب: این دنیا.

بیت ۳۲۹۵ - شب‌دیز: اسب.

- بیت ۳۲۹۹ - شب تخت بر پیل زد : شب سلطه و قدرت خود را بر پای داشت.
 زمین چون فلک نامه در نیل زد : زمین هم مانند آسمان سیاه و نیلی رنگ شد.
 بیت ۳۳۰۰ - روی برکردن : غروب کردن.
 زناخن : بر اثر ناخن.
 بر آورد موی : موی را کند.
 معنی : خورشید غروب کرد و در این مصیبت با ناخن موی سیاه شب را می کند ناخن ستارگان از موی کندن ریخته شدند و هوا پر از ناخنه نقره گون شد.
 بیت ۳۳۰۳ - پلاس : پشمینه سطر که درویشان پوشند. در آذربایجان شرقی به بافته ای از موی بز که برنگ سیاه است گفته میشود و از آن چادر درست می کنند. آب و باد و خاک آن را نمی پوساند.
 زمین را بگردن در انداختند : شب سایه زمین است و بشکل مخروط است به پلاسی تشبیه شده که از گردن زمین آویخته اند.
 بیت ۳۳۰۴ - کام : دهان.
 ذنب : شکلی است در آسمان که تقاطع منطقه فلک جوزهر و مائل بصورت مار بزرگ بهم می رسد یک طرف آن را رأس گویند و طرف دیگر را ذنب (فلک جوزهر = فلک قمر).
 بیت ۳۳۰۵ - اجل : مرگ.
 بیت ۳۳۰۶ - معنی : خون رگها بر عصب فشار آورد جدال روح و تن از بدن او عرق جاری ساخت.
 بیت ۳۳۰۷ - معنی : مردمک دیده اش دزدیده شد (از علائم مرگ گشادگی چشم است که با سیاهی یکی میشود) و صبح عمرش به نابودی کشید.
 بیت ۳۳۱۰ - معنی : از شمع درخشان که بیننده نمی توانست از شدت نور به آن شمع نگاه کند آن چنان نور رفت [که بیننده توانست آن را ببیند].
 بیت ۳۳۱۲ - کارنهان : امر غیبی.
 بیت ۳۳۱۸ - ره انجام : مرکب، اسب.
 بیت ۳۳۲۰ - معنی : شاید هر کس که بدان راه میرود زیانش لال شود و از آنجا خبری نگوید.
 بیت ۳۳۲۲ - بهار : شکوفه.
 توضیح : گویی از فردوسی متأثر شده است آنجا که در مرگ سهراب گوید :
 اگر تندی بادی بر آید زکنج بخاک افکنده نا رسیده ترنج
 نظامی هم می گوید باد سخت شکوفه تازه رسته اسکندر را از درخت کیانی بخاک افکند.
 بیت ۳۳۲۳ - زرکار : از زر بافته شده، از زر ساخته شده.
 مهدزین : تخت روان زرین.
 بیت ۳۳۲۵ - ماورد : ماءالورد. گلاب.

جودی : در قرآن کریم از آن نام برده شده (سوره ۱۱ آیه ۴۷) : «وَقَضَى الْأَمْرَ وِ اسْتَوْت عَلَى الْجَوْدِي» کوهی است به جزیره این عمر و که سفینه نوح بر آن ایستاد.
جود : کرم، عطا.

بیت ۳۳۲۶ - معنی : نگهبانی که کفنش را معطر نمود او را در تابوت زرین جای کرد.

بیت ۳۳۲۷ - معنی : وقتی تن مرد و اندام سفید چون نقره فرسوده شد. کفن معطر و تابوت زرین چه فایده دارد.

بیت ۳۳۳۳ - بدانندیش : دشمن (بد یعنی «دش» و اندیشه یعنی «من»).

بیت ۳۳۳۴ - تخته : تابوت، مهد.

بیت ۳۳۳۵ - معنی : از داغ دنیا (مرگ) هیچکس جان سالم نبرده است. جان را که مانند وصله ای است کسی با جهان تا به آخر نتوانسته است ببرد بلاخره وصله از او جدا شده است.

بیت ۳۳۳۸ - دخمه : ستودان.

فرازکردن : بستن.

بیت ۳۳۳۹ - گاه : تخت و سریر.

بیت ۳۳۴۰ - شمار : حساب، قانون، روش.

بیت ۳۳۴۱ - سرتافتن : سرپیچی کردن.

بیت ۳۳۴۲ - تجسس گری : خبر جستن.

بیت ۳۳۴۳ - ببین : دقت کن.

جهان دیده : مجرب، آزموده.

بیت ۳۳۴۵ - طارم سرمه گون : سپهر.

که می آید از میل او بوی خون : از میل این سرمه بوی خون می آید یعنی عوض روشنایی بخشیدن به دیدگان چشمها را میل می کشد و کور می کند.

بیت ۳۳۴۶ - معنی : خورشید و ماه میل آتشین این سپهر سرمه گون هستند. سنگی به چراغدان

این سپهر بینداز. زیرا رفت و آمد این دو چراغ (مهر و ماه) عمرها را پایان می برد.

بیت ۳۳۴۷ - معنی : در میل زرین این سرمه گون فریفته مشو که زردی آن زردی طلا نیست بلکه سرخی آتش است.

بیت ۳۳۴۸ - کمر بستن بر چیزی : قصد آن کردن.

بیت ۳۳۵۰ - لاف زدن : دعوی باطل کردن.

مرهم پرستی : التیام خواهی.

زخمهای دو دستی زدن : با دو دست زخم زدن، زخم قوی زدن.

بیت ۳۳۵۱ - جوشن : زره، درع. زره ماهی فلّیس آنست که مانند سگه های نقره است.

معنی : ای دوست دست از شغل جهان و اندوختن سیم و زر کوتاه کن تا آسیب نبینی و سرت را از دست ندهی زیرا ماهی از شغل جهان دست کشید (آبزی شد) و همین دست کشیدن جوشنی

شد برای او و سرش را از آسیب تیغ مصون داشت.

(توضیح: ماهی را سر نمی‌برند بلکه بر روی شنها رها می‌کنند تا بمیرد).

بیت ۳۳۵۲ - طوفان انصاف خواهی: دادرسی روز قیامت.

نترسد ز غرق آنکه ماهی بود: همچنانکه ماهی از طوفان نمی‌ترسد کسی که از شغل جهان دست باز دارد در روز داد خواهی از پس دادن حساب راحت خواهد بود.

بیت ۳۳۵۳ - دکان بریشم کشی: دکانی که در آن از پيله‌های کرم ابریشم تارها را بیرون می‌کشند،

در آن دکان در طرفی ظرف آب جوش قرار دارد و در طرف دیگر ظرف آب سرد. ابتدا

قوزه‌های ابریشم را در آب جوش می‌ریزد تا کرم پيله در داخل آن بمیرد. زیرا اگر مهلت دهند کرم

ابریشم از پيله بیرون بیاید دیگر آن پيله بکار نمی‌آید زیرا کرم موقع بیرون آمدن تارها را می‌برد و

برای خود راهی به بیرون می‌سازد. بعد از آنکه کرم ابریشم را در داخل قوزه کشتند آن را به آب

سرد می‌افکنند آب سرد سبب میشود که تارهای ابریشم از هم فاصله بگیرند و به راحتی باز بشوند.

بیت ۳۳۵۴ - در دکان ابریشم کشی: فلکه‌هایی وجود دارد که نخ ابریشم را دور آن چرخها

می‌پیچند و آن فلکه‌ها رفته رفته زفت و حجیم می‌شوند. بعد برای اینکه نخ را تاب

بدهند دو نخ از این فلکه‌ها را با هم یکی می‌کنند و به دور فلکه دیگر می‌پیچند. رفته رفته آن دو

فلکه لاغر می‌شوند و این فلکه زفت و حجیم می‌شود.

حلقه را بهی دادن: حلقه را فریه و چاق کردن.

حلقه را تهی کردن: حلقه را لاغر و میان باریک کردن.

توضیح: نظامی تصویری از کارگاههای ابریشم کشی دوره خود را داده است.

بیت ۳۳۵۵ - دود بالا: سپهر.

گردی بزیر: کره خاک.

بیت ۳۳۵۷ - ساختن: سازش کردن، صلح و آتشی کردن.

زماهر زمانش نپرداختی: زمین را هر زمان از ما خالی نمی‌کرد.

بیت ۳۳۵۸ - بند را گره برزدن: سخن را کوتاه کردن.

بیت ۳۳۵۹ - بزم سلطان: محضر خداوند متعال.

بره در: در راه (متمم در میان دو حرف اضافه قرار گرفته).

بیت ۳۳۶۰ - صلادادن: دعوت کردن.

بیت ۳۳۶۱ - چون گل شکفت: چون گل خندان شد.

برباد او: برباد خدا.

بیت ۳۳۶۲ - سلطان: خداوند متعال.

بیت ۳۳۶۴ - سنگلاخ: سنگستان، کناپه از دنیا.

بیت ۳۳۶۵ - پیدا کردن: آشکار کردن.

دستبرد: غارت.

بیت ۳۳۶۶ - لعابی زجاجی: لعابی شیشه‌ای، کنایه از ذرات برف.

توضیح: برای رفع گلودرد از لعاب مواد لعاب دار استفاده میکرده‌اند.

۳۳۶۷ - کوز: کوز، خمیده پشت.

تف: گرما.

تاب: تابش، حرارت.

تموز: گرمای سخت، ماه اول تابستان.

بیت ۳۳۶۸ - گیاهان جلاب گیر: گیاهان گلاب گیرنده، گیاهانی که تعرق می‌کنند.

زمهریر: سرمای سخت.

بیت ۳۳۶۹ - جوانمردی: بخشندگی.

پیرایه سنج: پیرایه سنجنده. کسی که زیب و زیور سنجد.

معنی: باغ با اینکه از پیرایه‌ها پُر بود اما بخشندگی کرده و کیمیا‌های گنج را بخشیده و مفلس شده

است.

بیت ۳۳۷۰ - معنی: آب ریحان فروشان دی ماه، خم سفالینه را از ریحان می، آب می‌دهند.

ایهام دارد به: شراب فروشان دی، خم‌ها را از شراب پر می‌کنند.

بیت ۳۳۷۱ - خم خان: خم خانه.

معنی: وقتی که خم شراب دهقان به جوش می‌آید. پیری که سبب سرمای شدید پشمینه پوش

بود بر اثر نوشیدن آنچنان می، پشمینه که سهل است حتی جامه قصب را هم می‌افکند.

بیت ۳۳۷۲ - غزالان: آهوان، کنایه از زیبا رویان.

در نافه مشک آورند: عطر افشانی می‌کنند و ایهام دارد به: شراب مشکبوی را در پیمان‌ها

می‌آورند.

کباب تر: کباب آبدار، تازه.

نقل خشک: تنقلات از قبیل بادام و پسته و فندق.

بیت ۳۳۷۳ - رامشگری: خنیاگری، نوازندگی.

آب حیوان اسکندری: کنایه از شراب.

بیت ۳۳۷۴ - ملوک طوایف: حکومت خان خانی.

سر: بزرگ، سرپرست، سرور.

بیت ۳۳۷۷ - اسکندروس: پسر اسکندر.

بیت ۳۳۷۸ - زاغ رنگ: سیاه رنگ.

بروم اندر آمد شبیخون زنگ: سیاهپوشی بر روم غلبه کرد.

بیت ۳۳۷۹ - بر مهر خویش: سر به مهر.

بیت ۳۳۸۰ - غم نامه: نامه اندوهبار.

- جان را سیاه کرد: روحش سیاهپوش شد، سخت ناراحت شد.
- بیت ۳۳۸۱ - طومار: نامه لوله شده، نامه پیچیده شده.
- بیت ۳۳۸۵ - معنی: او نیز در گذشت.
- بیت ۳۳۸۶ - غمگین نواز: غمگین نوازنده، تسلی دهنده غمگینان.
- رامش فروز: آسودگی آور.
- بیت ۳۳۸۸ - به آشوب شاهی نجنباندکوس: برای پادشاهی طبلی نزد، (رغبت نشان نداد).
- بیت ۳۳۹۰ - معنی: بدین پادشاهی ده روزه که نعمت و وسایل زندگی تازه‌ای ندارد مایل نشد.
- بیت ۳۳۹۱ - معنی: چون بلبل در دمندی که از سر و بلند پایین افتاده باشد ناله کرد.
- بیت ۳۳۹۲ - معنی: مانند بره آهوئی بود که تا چشم باز می‌کند مادرش را کباب شده می‌بیند.
- بیت ۳۳۹۴ - نماز بردن: سجده کردن کسی را برای تعظیم.
- بیت ۳۳۹۵ - عزم: اراده، آهنگ.
- ایزد پناه: کسیکه به پناه ایزد می‌گراید.
- ایزد پناهی: ایزد پناه بودن.
- بیت ۳۳۹۶ - که بر جز منی شغل دارید راست: بغیر از من کسی را پادشاه انتخاب کنید.
- بیت ۳۳۹۷ - معنی: گمان نمی‌کردم که ماه من از نور بیفتد و گمان نمی‌کردم که خورشیدم بکام نهنگ برود. (یعنی غروب کند)
- بیت ۳۴۰۰ - معنی: گمان نمی‌کردم که پدرم اسکندر جهانگیر، جوان مرگ شود.
- بیت ۳۴۰۱ - فروماندن: ترک کردن، از خود بجای گذاشتن.
- بیت ۳۴۰۲ - خاکیان: کنایه از مردمان، مخلوقات.
- بیت ۳۴۰۳ - سرسری: بیهوده، فرومایه.
- پول: پُل.
- بیت ۳۴۰۶ - دلکشی: دلربایی.
- بیت ۳۴۰۷ - حلقه هفت جوش: هفت فلک.
- بخت ور: صاحب بخت، خوشبخت.
- بیت ۳۴۰۸ - پیرایه: زینت آلات.
- تخته بر دوختن: ترک کردن.
- بیت ۳۴۰۹ - آزادگان: وارستگان.
- بیت ۳۴۱۰ - نقره زرخرید: نقره‌ای که با دادن زر خریده میشود. یعنی زر بدهی و نقره دریافت کنی. کنایه از آن دنیا را به این دنیا فروختن.
- بساکسه کز نقره و زر درید: بسیار اتفاق افتاده که این هوسها یعنی علاقه داشتن به مادیات دنیا شخصی را از هستی ساقط کرده (کیسه وقتی دریده شد پولی در آن باقی نمی‌ماند).
- بیت ۳۴۱۱ - معنی: وقتی که پیمانان هر چه بر سر آن اضافه کنی کنار میریزد و تلف

میشود.

- بیت ۳۴۱۲ - برانگیختن: کنایه از مردن.
- بیت ۳۴۱۳ - سر: مجازاً به معنی خیال (به علاقه حال و محل).
- بیت ۳۴۱۴ - غار: کنایه از دنیا.
- بیت ۳۴۱۵ - دیر خارا: عبادت گاهی که از سنگ ساخته شده باشد.
- بیت ۳۴۱۶ - گویی سعدی از این بیت متأثر شده و گفته است:
یک شب تأمل ایام گذشته می کردم و بر عمر تلف کرده تأسف می خوردم و سنگ سراجۀ دل به
الماس آب دیده می ستم. (گلستان سعدی دیباچه)
- بیت ۳۴۱۷ - پیچیدنی: سزاوار پیچیدن (پیچیدن + ی لیاقت).
بسیچیدنی: شایسته بسیچیدن (بسیچیدن + ی لیاقت).
بسیچیدن: انجام دادن.
- بیت ۳۴۱۹ - فرشته: کنایه از روح.
- بیت ۳۴۲۰ - آسان خوردن: پخته خواری کردن، غذاهای لطیف خوردن.
آسانی: با آسایش بودن.
- بیت ۳۴۲۱ - معنی: چون مردم مثل پدرم مراهم در گور قرار دهید و بر روی انسان که کفی خاک
بیش نیست خاک بریزید.
- بیت ۳۴۲۲ - دآوری: حادثه، واقعه. *مرز تحقیق تکوین علوم اسلامی*
- بیت ۳۴۲۴ - دیر: عبادتگاه.
- بیت ۳۴۲۵ - مصراع دوم: به این طور زندگی کردن و مردن «زندگی» بگو و شایسته نیست که
مردن بگویی.
- بیت ۳۴۲۸ - یوسفان: یوسف مانده‌ها.
- توضیح: (اسم خاص چون جمع آورده شود بیان کننده نوع و جنس و مانند باشد مانند اینکه
بگویم ایران فردوسیها دارد. معنی آنست که ایران نظیر فردوسی زیاد دارد).
گردنان: سروران.
- بیت ۳۴۲۹ - نفیر: اینجا به معنی ناله و زاری آمده خود نظامی در بیت بعد آنرا معنی کرده است.
- بیت ۳۴۳۱ - حصن گردون: قلعه آسمان. کنایه از دنیای دیگر، عالم ارواح.
گنده: چوب بزرگی که پای مجرمان و گنه کاران را در آن نهند.
بند: زنجیر.
- بیت ۳۴۳۲ - پویه: روش.
- بیت ۳۴۳۳ - آفتاب: کنایه از اسکندر.
- ابرسیه: جامه سیاه و اشکبار.
- بیت ۳۴۳۷ - پیک منزل شناس: قاصد منزل شناسنده.

- رقیبان پاس : نگهبانان، مراقبان.
 بیت ۳۴۴۰ - شتابنده راه دیگر سرای : ارسطو که با شتاب راه سرای دیگر می‌رفت، چنین گفت که :
- بیت ۳۴۴۱ - رهبری : راهبری، ارشاد.
 بدین دل : بدین خیال، با این تصور.
 پرده : پرده، غیب، عالم غیب.
 بیت ۳۴۴۲ - شدن : رفتن، مردن.
 آوارگی : حیرت.
- بیت ۳۴۴۳ - جهان : مردم جهان (مجاز به اعتبار حال و محل).
 رصد بند : منجم، اختر شناس.
 بیت ۳۴۴۴ - مدخل : کتابهایی که استادان ساخته‌اند از بهر نوآموزان.
 بیت ۳۴۴۶ رصد نامه : کتاب نجوم.
 بیت ۳۴۴۷ - بیزدان پاک، امر را آگهی است : سوگند به خدا که من آگهی ندارم که خوان غیب پُر است یا تهی است.
 بیت ۳۴۴۹ - پالودن : خالی شدن.
 فریب دادن : عشوہ دادن، مشغول کردن.
 توضیح : پیشینیان، بوی سیب را مددکننده روح دانسته‌اند، و گفته‌اند که تا حدی روح را تقویت میکند.
 خاقانی گوید :
- تفاح جان و گلشکر عقل شعر اوست کاین دو به ساره هست و سپاهان شناسمش
 بیت ۳۴۵۱ - نفس به گذرگاه تنگ رسید : حالت جان‌کندن ظاهر شد.
 بیت ۳۴۵۲ - الرّحیل : کوچ، رفتن (مردن).
 بیت ۳۴۵۴ - باد سرد : آه از روی ناامیدی.
 بیت ۳۴۵۵ - آسیب : ضرر، خطر.
 بیت ۳۴۵۶ - جره : بازنر، باز سپید.
 جرّه جان نواز : بریط سعیدی.
 بیت ۳۴۵۷ - دانیم رست : توانیم رستن.
 بیت ۳۴۵۸ - هرمس : نام دانشمند یونانی.
 ژرف دریا : کنایه از مرگ.
 بیت ۳۴۵۹ - که کالای ندارد بسی : کسی که کالای کم در کشتی دارد امیدهایی از دریا برایش بیشتر است.
 بیت ۳۴۶۰ - معنی : چرا باید کشتی را گران بار ساخت تا در وسط دریا هنگام طوفان مجبور

- بشویم که بارها را به دریا بریزیم.
- توضیح: در طوفان سعی میکردند کشتی را سبک بار کنند ناچار مقداری از بار را به دریا می ریختند.
- بیت ۳۴۶۱ - خانه وحش: وحش خانه. جای رمنندگان.
- بیت ۳۴۶۲ - معنی: کوه بام دنیا بود که برف در آن می نشست و دریای ژرف چاه دنیا بود که باران در آن قرار می گرفت.
- بیت ۳۴۶۳ - معنی: وقتی که آدم پدید شد. گور و آهو از آدم رمیدند من آهوایی هستم که بر اثر رنج و زور باید بگور بروم. یعنی آهوان و گوران از انسان گریختند اما قانون مرگ مرا وادار می کند که از انسانها بگریزم و بگور بروم.
- بیت ۳۴۶۷ - سخن را جنبانیدن: سخن را طول دادن، زیاده گویی کردن.
- بیت ۳۴۶۸ - لحن: آهنگ، آواز.
- بیت ۳۴۷۱ - بالغ ترین: کامل ترین.
- بیت ۳۴۷۴ - منش: طبیعت، خوی.
- بیت ۳۴۷۵ - چار طبع مخالف نهاد: چهار عنصر، که با یکدیگر مخالف نهادند (آب تر و سرد است و آتش گرم و خشک است و هوا (باد) گرم و تر است و خاک سرد و خشک است).
سعدی گوید:
- چار طبع مخالف سرکش
چون یکی زین چهار شد غالب
چند روزی شوند با هم خوش
جان شیرین بر آید از قالب
- بیت ۳۴۸۰ - فرش کسی در نوشتن: کنایه از مردن.
- بیت ۳۴۸۱ - والیس: از دانشمندان یونان.
هفت رود: هفت فلک.
- بیت ۳۴۸۵ - تیمار: رنج.
طالع: پیشگویی سرنوشت.
اوتاد (وتدها): میخها.
- بیت ۳۴۸۹ - ایمن: بی ترس (ایمن را فارسی زبانان بجای «آمن» بکار می برند).
هفت هندوی کحلی جرس: کنایه از هفت فلک.
- بیت ۳۴۹۰ - فرخ: مبارک، سعد.
نافرخی: نامبارکی، نحس بودن.
- بیت ۳۴۹۲ - شمار ستم تا نیاید بسر: ظلم تا به حد خود نرسد.
قران: یک جا شدن دو کوكب از جمله هفت سیاره سوای شمس در برجی به یک درجه یا بیک دقیقه.
هفت اختر: هفت سیاره.

بیت ۳۴۹۴ - معنی: تا دوره نحس بگذرد و دوره سعد بیاید فلک ما را به مرگ ببرد و صفحات عمر ما را در نور دید.

بیت ۳۴۹۶ - پرده دیرسال: سپهر کهن و ایهام دارد به آهنگ و سرود قدیم.

بیت ۳۴۹۷ - ژاله: کنایه از اشک.

بیت ۳۴۹۸ - بلیناس: از دانشمندان یونان.

بیت ۳۵۰۰ - گلین خانه: خانه از گل، کنایه از تن انسان که از خاک آفریده شده است.

معنی: تن خانه من است خود «من» نیست تن هیکلی است برای «من».

بیت ۳۵۰۱ - هیکل: صورت. قالب.

بیت ۳۵۰۲ - پناخسرو: خسرو پناه، ملاذالسلطنین، شاهنشاه.

اوج گیر: اوج گیرنده، بلند پرواز.

معنی از بیت ۳۵۰۳ تا بیت ۳۵۰۹: «من» بلند پرواز است و شاهنشاه است نابود نمی شود می آید

و می رود گاهی در غنچه‌ای جلوه می کند و گاهی چون طاووسی در شاخ می نشیند. مثل

پری از چشم‌ها ناپدید هستم و هر جا می توانم بپریم رفت و آمد من به زمان بستگی ندارد زمان را

از کار و حرکت باز می دارم. میتوانم بر سر سدره پای نهم و می توانم در دل صخره جای کنم

می توانم به دریا و به دشت سیر کنم من الیاس دریا و خضر دشتها هستم. هر چه غیر از این در تن

من یابی آن «من» نیست بلکه هم نشینی است در ایوان تن. به اعلاعلین خواهم رفت. هر چه

بجای ماند آن از «من» نیست.

مرز تقی تکوین علوم و ادبی

بیت ۳۵۱۰ - ترنم: سرود، نغمه.

بارگی گرم کردن: آماده کردن اسب هنگام حرکت.

بیت ۳۵۱۱ - که جشنی بود مرگ با هم‌رهان.

فخرالدین اسعد گرگانی درویش و رامین گوید:

شوم خود را بسیندازم از آن کوه

و نظامی در شرفنامه گوید:

که چون جشنی بود مرگ به انبوه

سرخنگو سخن سخت پاکیزه راند

بیت ۳۵۱۲ - گرفته: ملامت، سرزنش.

خواب آشفته: خواب پریشان.

بیت ۳۵۱۴ - فرفریوس: از دانشمندان یونان.

بنه بر شتر بست و بنواخت کوس: بار سفر بست و طبل رحیل را بصداء آورد.

بیت ۳۵۱۵ - هم صحبت: هم نشین.

باغ نغز: باغ خوب کنایه از دنیا.

ریحان: گیاه خوشبو.

منظور: مقبول.

بیت ۳۵۱۷ - نظامی از باورهای مذهبی متأثر شده است «انما یخشى الله من عباده العلماء سوره ۳۵ آیه ۲۵).

ره شناس : راه شناسنده.

ایمن : بی ترس.

بیت ۳۵۱۸ - کمانگر : تیرساز، کمان سازنده.

قب : پاره جیب پیراهن، در فرهنگ معین همین بیت را شاهد آورده‌اند.

بیت ۳۵۱۹ - معنی : کپه ترازی چربی فروشان رنگ چربی دارد و خود چربی را ندارد.

بیت ۳۵۲۰ - محمل کش : برنده محمل.

بیت ۳۵۲۲ - ابریشم چنگ : تارهای چنگ.

بیت ۳۵۲۳ - خشکی کش : خشکی کشنده، تشنه.

تزی : سیرابی، طراوت.

بیت ۳۵۲۴ - سقراط : از دانشمندان یونان.

فراز آمدن : رسیدن.

دواسبه : سرعت باشتاب.

اجل : مرگ.

بیت ۳۵۲۵ - نهان از دلش : پوشیده پنهانی (به عقیده نظامی سقراط را مسموم کرده‌اند).

بیت ۳۵۲۶ - بزمه بلند زدن : در فرهنگها «بزمه» را گوشه‌ای از بزمگاه نوشته‌اند. و اینجا ظاهراً

به معنی آواز برکشیدن از روی شادی آمده است.

از جوش افسرده کشتن : از جریان افتادن

زهر هلاهل : یک نوع سم قتال.

داروی نوش : نوش دارو، پادزهر.

بیت ۳۵۳۰ - مرغ علوی خرام : کنایه از روح.

بیت ۳۵۳۳ - دل نهادن : دل بستن.

بیت ۳۵۳۴ - معنی : اگر مرا باز یافتید پایم را بگیرید و هر جا که میخواهید بیفکنید و جای

سازید.

توضیح : یعنی «من» را نمی‌توان بدست آورد و برایش جای ساخت آنچه بدست می‌آورد و

جای می‌سازید تن است نه روح.

بیت ۳۵۳۵ - سر به آب فرو بردن : غرقه شدن.

بارید : نوازنده و موسیقی دان معروف دربار خسرو پرویز. برخی اصل او را از چهارم نوشته‌اند و

گفته‌اند در بریط نوازی بی نظیر بود. الحان باریدی آوازهایی است که او ساخت و تعداد آنها را ۳۰

و یا ۳۱ نوشته‌اند و همچنین ۳۶۰ نغمه بتعداد ایام سال بدون نسبت داده‌اند.

رامش جان : یکی از الحان باریدی است.

بیت ۳۵۴۰ - تاریخ عمرش ورق در نوشت : تاریخ عمرش ورق گردانید، یعنی عمرش بسر رسید.

بیت ۳۵۴۱ - فزون بود شش مه زششصد دو سال : شش ماه بعد از تاریخ ۶۰۲ هجری بود که در گذشت.

بردهل دوال زدن : طبل رحیل را به صدا آوردن. این ابیات را شاعری بعد از درگذشت نظامی سروده و به اقبالنامه افزوده است و الاکسی نمی تواند پیش از وفات تاریخ مرگ خود را با ماه و سال به شعر بیاورد.

بیت ۳۵۴۲ - خفتن : مردن.

بیت ۳۵۴۳ - گاه رحیل : وقت کوچ.

دلیل : راهنما.

بیت ۳۵۴۵ - معنی مصراع دوم : شما این سرا را داشته باشید و ما سرای دارالسرور (بهشت) را داشته باشیم.

دارالسرور : بهشت.

بیت ۳۵۴۸ - رونده ره : نغمه روان.

بیت ۳۵۵۰ - سرسبزی : خرمی.

بیت ۳۵۵۱ - ارج : ارزش.

بیت ۳۵۵۲ - ولایت خداوند : پادشاه.

هشتم قران : هزاره هشتم از هبوط آدم.

بیت ۳۵۵۳ - کسری : کسری انوشروان.

کی : کیکاوس.

فریدون گهر : از نسل فریدون.

بیت ۳۵۵۴ - لبش حقه نوشداروی عهد : دهانش دُرُج نوشدارو است یعنی سخنانش شفا بخش است.

چرخ پیروزه مهد : چرخ مینا، آسمان.

بیت ۳۵۵۵ - چشمه نوش : کنایه از دهان.

نوش : عسل.

حلقه در گوش : بنده، چاکر.

بیت ۳۵۵۶ - کیقباد : نخستین پادشاه سلسله کیانی.

بیت ۳۵۵۷ - انگبین خانه : کندوی عسل.

نحل : زنبور عسل.

ذوفتون : صاحبان فن ها، هنرمندان.

فحل : نیک دانا.

- بیت ۳۵۵۸ - یک فن: کسی که در یک علم سر آمد است.
 گوش مالیدن: ادب کردن، تنبیه کردن.
 بیت ۳۵۵۹ - گوهرکش: حامل جواهر.
 آب: کنایه از سخنان روان.
 آتش: کنایه از زبان گرم.
 بیت ۳۵۶۰ - ملک پرور: ملک پرورده شده (صفت فاعلی در معنی مفعولی). کسانی که پرورده شده پادشاه‌اند.
 ملایک سرشت: فرشته طبیعت، فرشته خوی.
 بیت ۳۵۶۱ - نظام: منظورش خواجه نظام الملک طوسی وزیر ملکشاہ سلجوقی است.
 اکفی الکفاة: بکفایت از همه برتر.
 بیت ۳۵۶۴ - نوشمند: شیرین و گوارا.
 بیت ۳۵۶۵ - چرب گفتار: دارای سخن بافایده چربدست: ماهر و اینجا به معنی بخشنده.
 بیت ۳۵۶۶ - جهان پهلوان: لقب نصره الدین ابوبکر.
 بیت ۳۵۶۷ - نامه نغز: کتاب خوب یعنی اقبالنامه.
 بیت ۳۵۶۸ - رصد بندی: منجمی و اینجا به معنی اندازه گیری و نظاره گری.
 بیت ۳۵۶۹ - طراز: شهری است در ترکستان شرقی و زنان آن زیبایی مشهورند.
 حبش: حبشه.
 بیت ۳۵۷۰ - جهان حکم آفاکش آورده پیش: پادشاهان دیگر او را بزرگ و سرور خود می دانند.
 بیت ۳۵۷۱ - نامه دلنواز: کنایه از اقبال نامه.
 در هفت کشور بدو کرده باز: یعنی این مثنوی از هفت کشور به او خبر می دهد.
 بیت ۳۵۷۳ - خه: زه، مرجبا.
 بیت ۳۵۷۴ - جام گیتی نمای: کنایه از مثنوی اقبالنامه.
 بیت ۳۵۷۵ - خلوتی زاده: گوشه نشین، مجرد (نظامی خودش را اداره کرده است).
 مصراع دوم: خیال من به پادشاه مژده تولد شهزاده‌ای را می دهد.
 بیت ۳۵۷۶ - معنی: کلید خیال دری بر من گشاده که پیش بینی می کنم دُری (فرزند) از دریا پدید خواهد آمد.
 بیت ۳۵۷۷ - معنی: از اولین روز عالم تاکنون در هیچ تاجی چنین دُر نبوده است. یعنی فرزندی بی نظیر خواهی داشت.
 بیت ۳۵۷۸ - تقریر: پایرجای کردن.
 مهد: تخت روان.
 معنی: چون تخت روان حامل عروس به پیشگاه رسیده اگر مهدی (فرزند) بیاید تعجب مکن.
 توضیح: بنظر نگارنده «مهدی» به معنی هدایت کننده نیست بلکه «مهد + ی نسبت» است یعنی

حاصل و نتیجه این تخت روان.

نصرةالذین ابوبکر بنابه نوشته الکامل ابن اثیر (وقایع سال ۶۰۲) با دختر فرمانفرمای گرجستان ازدواج کرده و بنظر می آید که نصرهالذین ابوبکر این وصلت را به امید داشتن فرزند که جانشین او بوده باشد انجام داده است. مسلماً شاعر تا این تاریخ در قید حیات بوده است. و مطابق بیتی که نقل شد:

فزون بود شش مه زششصد دو سال که بر عزم ره بر دهل زد دوال
نظامی شش ماه بعد از ششصد و دو وفات یافته است.

بیت ۳۵۸۰ - بهی بزم: بزم عالی، بزم خوب.

بیت ۳۵۸۲ - مهد مینو: کنایه از دربار پادشاه.

بیت ۳۵۸۳ - معنی: جان را به بهشت فرستادن بهتر از فرستادن خاک است.

من هم پسر م را که به منزله جان من است همراه با این مثنوی که دختر طبع من است می فرستم.

بیت ۳۵۸۴ - معنی: از دریای من دو گوهر برآمده است از دید نشان خاطر م روشن می گردد.

بیت ۳۵۸۵ - معنی: یکی مانند حضرت مریم عفیف و خویشتن دار است و دیگری از نور و صفات حضرت عیسی بهره مند است.

بیت ۳۵۸۶ - معنی: در خوبی و زیبایی این یکی مثل ماه چهارده شبه است و دیگری مانند خورشید روشن دل و بی نظیر است.

هندو: مجازاً پاسبان، نگهبان.

مُثَبِّل: صاحب اقبال، خوشبخت (مقصود فرزند نظامی، بنام محمد است).

اقبال: اقبالنامه (مثنوی حاضر که شاعر آن را دختر خویش تصویر کرده است).

معنی: این دو فرزند را برای خدمت بخدمت فرستاده ام تا از درج یاقوت نگهبانی کنند.

بیت ۳۵۸۹ - مَهر مادر: کنایه از بکارت، دوشیزگی.

پرده دار: پاسبان، حاجت.

معنی: پرده دار عروس باکره بهتر است که برادرش باشد (محرم است و هم نگهبان).

بیت ۳۵۹۰ - پردگی: مستوره.

معنی: چون به دربار پادشاه می آید چنین روی پوشیده را این چنین پرده دار بایسته بود.

بیت ۳۵۹۱ - نزل: آنچه پیش مهمان نهند، هدیه.

جان: روح (مثنوی اقبال نامه).

جگر: کنایه از فرزند.

معنی (بیت ۳۵۹۱ و ۳۵۹۲): من جانم را هدیه و به همراه پسر م فرستاده ام. فرزند را آنچه بازگردان که عطایت بیش از امید من باشد.

- بیت ۳۵۹۴ - دآوری : قضاوت.
- بیت ۳۵۹۵ - بدگمان : بداندیش، دشمن.
- بیت ۳۵۹۶ - گوهر خر : خریدار گوهر.
- ستوه : به تنگ آمدن.
- بیت ۳۵۹۸ - ترازو بچنگ : آماده معامله کردن.
- بیت ۳۶۰۰ - قارونی : قارون بودن، ثروتمندبودن.
- قل داران گنج : دارندگان قفل گنجها، خزینه داران، ثروتمندان.
- معنی : من از ثروت ثروتمندان و صاحبان گنجها به اندازه دسترنج خود بهاء طمع دارم.
- بیت ۳۶۰۱ - فرومانده : درنگ.
- مشتري : ستاره سعد.
- زحل : ستاره نحس.
- معنی : درنگ در فروش این گوهر سبب کم یا بیشی قیمت نیست اما ستاره سعد با ستاره نحس خویشی ندارد یعنی مشتري صاحب اقبال می خواهم.
- بیت ۳۶۰۲ - نیوشنده : شنونده، داننده ارزش سخن.
- بهوش : آگاه هوشیار.
- نام : شهرت، آوازه.
- معنی :- سخن فهمی می خواهم که هوشیار باشد و شهرت شاعر شکسته نشود. یعنی اگر گوهر را گوهر شناس بخرد ارزش گوهر و گوهر فروش شکسته نمی شود.
- بیت ۳۶۰۳ - کمر خوانی (در فرهنگها نیامده است) : آواز خوانی دیو در کوه.
- توضیح : مردم عوام علت فیزیکی انعکاس صدا در کوه را نمی دانستند و گمان می کردند دیوان در کمرهای کوه آواز خوانی می کنند.
- غریو : بانگ و فریاد.
- بیت ۳۶۰۴ - به سیلاب در : به سیلاب (متمم میان دو حرف اضافه آمده است).
- پرداختن : خالی کردن.
- بیت ۳۶۰۵ - تاریک مغز : کم خرد.
- معنی : مانند دیو در کمر کوه آواز خوانی کردن و مانند حیوان درنده غریو کشیدن بهتر از اینست که در گوش اشخاص بیخرد داستانهای خوب گفته شود.
- بیت ۳۶۰۶ - نیوشنده : شنونده، معنا فهم.
- بیت ۳۶۰۸ - سنگ آزمایان : سنگ آزمایشندگان در لغت نامه دهخدا همین بیت را از نظامی شاهد آورده است مقصود نظامی از سنگ آزما در این بیت «سنگ شناس» است مقابل «گوهر

شناس».

معنی: کسانی که گوهر شناس نبودند چندین گروه مرا تعقیب کردند.

بیت ۳۶۰۹ - لعل شب افروز: کنایه از اشعار پر معنی.

منجئق: از یونانی «مکانیکوس» آلتی مرکب از فلاخن ماندی بزرگ که بر سر چوبی قوی تعبیه می شد و در جنگهای قدیم بوسیله آن سنگ و آتش بطرف دشمن پرتاب می کردند.

بیت ۳۶۰۹ - معنی: میخواستند با سنگ اندازی این گوهر را از من بربایند.

توضیح: نظامی از یک ضرب المثل چینی متأثر شده است ضرب المثل اینست «ماسنگهایمان را انداختیم تا شما گوهرهای تان را ببندازید».

بیت ۳۶۱۰ - گرانی بردن: سنگینی حضور را از مجلسی بیرون بردن، رفع مزاحمت کردن.

بیت ۳۶۱۱ - بی وزنی: محازاً به معنی بی ارزشی.

بیع: خرید و فروش، معامله.

بیت ۳۶۱۲ - بیاعی: سوداگری.

سرهنگی: اینجا به معنی. قدرتمندی فیزیکی بکار رفته است.

نوا: پرده موسیقی.

بیت ۳۶۱۳ - در بیت بالا نظامی شعر خود را دُر معرفی کرده اما در این بیت از آن تعریف بر می گردد و اشعار خود را دریا و معامله آنرا بیع دریا معرفی می کند.

بها: قیمت.

مهیا: آماده.

بیت ۳۶۱۴ - معنی: کسی که می خواهد دریا را بخرد باید خزینه چون دریا داشته باشد.

بیت ۳۶۱۶ و ابیات ۳۶۱۷ و ۳۶۱۸ نکته ای بسیار باریکی نهفته دارند بدین شرح: هر شهرتی در

دنیا پیدا می شود از چیزی است که آن چیز اندازه گیتی پسند دارد. مثلاً «دریای نور»

الماسی است در خزینه جواهرات ایران بوزن ۱۸۲ قیراط (۳۶/۴ گرم) و قیمت آن را بعضی چند

میلیون دلار دانسته اند. حال اگر الماسی که بیش اندازه وزن دارد و وزنش آنقدر است که وزن

کردنی نیست در این صورت قیمتش چند خواهد بود؟

نظامی در ۳۶۱۷ می گوید وقتی که گوهر بی وزن باشد یعنی آنقدر سنگین باشد که در وزن نتوان

آورد شهرت این چنین گوهر تا کجا خواهد بود؟

در بیت ۳۶۱۸ می گوید: در این سخن باریک معنایی است که گلها را بی رنگ می کند یعنی چون

گلها رنگ خود و رنگ سخن را مقایسه می کنند خود را بی رنگ می یابند.

توضیح: بیوزنی دو معنا دارد. ۱- آنقدر سنگین است که وزنش ناپیدا است. ۲- آنقدر سبک است

که وزنش ناپیدا است.

بیت ۳۶۱۹ - در بتاراج ده : دُر را بتاراج دهنده.

کمر دزد : کسیکه کمر بند می دزدد.

تاج ده : کسی که تاج می بخشد.

توضیح : نظامی هر پاداشی را که در برابر مثنویهایش دریافت کرده کمتر از ارزش اشعار خود دانسته و گفته «مَن دُر بتاراج دهنده».

بیت ۳۶۲۰ - معنی : این همه بها خواهی از روی فاقه و فقر نیست.

بیت ۳۶۲۱ - معنی : شکایتم از این نیست که جهان مرا بسختی گرفته است و به جامه و خوردنی نیازمندم.

بیت ۳۶۲۲ - معنی : همیشه سفره من بی تره نیست شکایتم از ناتندرستی است.

بیت ۳۶۲۳ - معنی : وقتی که قاعده بنیاد درست نباشد قلم هم خواه ناخواه فغان خواهد کرد.

بیت ۳۶۲۴ - غراب : کلاغ.

دانش : دان اش، دانه اش.

بست : شهری است در محل التقای دو شعبه رود هیرمند بین سیستان و غزنین و هرات واقع است و آن مرکز قیام و حکومت یعقوب لیث صفاری بود و امروزه در خاک افغانستان می باشد. معنی : غرابی که تندرست باشد همه دانه ها برای او مانند انجیر بستی خوردنی و خوشمزه است. (توضیح غراب انجیر را دوست دارد)

بیت ۳۶۲۵ - معنی : آری اگر چه پیرو کهنه شده ام و از رونق جسمانی افتاده ام با این وجود سخنم تازه و با رونق است.

بیت ۳۶۲۶ - معنی : سرو پیر هستم هنوز تازگی و طراوت دارم (سرو همیشه سر سبز است). اسب سفید من هنوز خوش رفتار است و از پای نیفتاده است.

نقره خنگ : اسب سفید و نظامی به سبب آنکه موی سر و رویش سپید شده تن خود را اسب سفید تصویر کرده است.

بیت ۳۶۲۷ - معنی : شعرم بدان پایه است که در برابر پنجاه بیت، شعر شناسان صد دینار دستمزد می دهند.

بیت ۳۶۲۸ - معنی : دنیا هنوز هم دامن دامن دُر و تخته تخته دیبا به من می دهد.

بیت ۳۶۲۹ - معنی : اما اندیشه سربلند دارم و به صید شیران کمند می افکنم.

بیت ۳۶۳۰ - معنی : چون شیر، صید را می افکنم و به رویاهان رها می کنم روباه سینه را می خورد و من غصه می خوردم.

بیت ۳۶۳۱ - معنی : وقتی که گریه سرسینه را از دیک بُرد اگر پیرزن یا مثنی سینه خود را خرد کند فایده ای نخواهد داشت و سر سینه بدیگ بر نمی گردد (یعنی جوانی بدست

نمی آید).

بیت ۳۶۳۳ - نظامی از شصت سالگی خود سخن می گوید و از تغییر نکردن اندازه حال خود خبر می دهد.

توضیح: نظامی چندین سال اقبالنامه را با خود داشته و بکسی تقدیم نکرده است و در سال ۶۰۲ به نصره‌الدین ابوبکر جان پهلوان اتحاف کرده است.

بیت ۳۶۳۴ - دیو: دیو نفس.

دلّالی: میانجی گری، واسطه گری.

بیت ۳۶۳۵ - گذشته: عمر گذشته.

شدن: رفتن.

بیت ۳۶۳۷ - فراز: بالا.

بیت ۳۶۳۸ - قصه ماند: داستان سروده شد و باقی ماند.

بیت ۳۶۳۹ - غم خود خوردن: در فکر سامان کار خود بودن.

کوچگه: کوچگاه، کنایه از دنیا.

بیت ۳۶۴۳ - غریقان آب: در گذشتگان، غریقان رحمت الهی.

این ترکیب در فرهنگها نیامده است. بنظر می رسد چنین ترکیب در میان کسانی که آب کمتر پیدا می کردند و کویر نشین و بیابان گرد بوده اند پیدا شده است.

بیت ۳۶۴۷ - باد قنديل کش: باد خاموش کننده چراغ.

بیت ۳۶۴۸ - معنی: اگر می خواهم جامه‌ای به رنگ می سرخ داشته باشم بهتر است به خُم می

بخزم و جامه‌ام را در می رنگ کنم. یعنی رنگ کردن جامه با می بهتر از اینست که آنرا با

خون مردم رنگ کنم یعنی ظلم روا بدارم.

حافظ گوید:

ما نگویم بدو میل بناحق نکنیم جامه کس سیه و دلخ خود ازرق نکنیم

بیت ۳۶۴۹ - معنی: اگر کباب از گوشت گورخر ندارم از گور شکم هم در عذاب نیستم زیرا شکم بنده اسیر شکم است.

بیت ۳۶۵۰ - معنی: اگر پالوده نیک در پیش ندارم از اندیشه صافی مغز، بجای پالوده تغذیه می کنم.

بیت ۳۶۵۱ - معنی: اگر روغن دماغ خشک شود و به روغن محتاج بشوم، چون چراغ از بی روغنی می میرم و از کسی منت روغن نمی برم.

بیت ۳۶۵۲ - بانگ طبلی: صدای تپش قلب.

طپانچه: سیلی.

بیت ۳۶۵۳ - گردش سال و ماه : مرور زمان.

مومیایی (در اصل موم آیین) : مرهمی برای شکستگی بوده است.

بیت ۳۶۵۴ - عقد : گردنبنده.

یک رشته : متفق و موافق.

برومند باغ : باغ برومند، باغ پر ثمر.

هنر کاشته : هنر کاشته شده.

هنر : تقوا (تقوی).

بیت ۳۶۵۶ - داستان دری : داستان به زیان فارسی.

بیت ۳۶۵۷ - ایار : یکی از ماههای رومی، ماه سوم بهار.

نود در گذشته زبانه‌شمار : سال ۵۹۰ هجری.

بیت ۳۶۶۰ - معنی : چون بنام خوشبختان این مثنوی را نقش بستیم. جای شگفتنی نیست اگر

بدست مقبل به حضور برسد. (مراد از مقبل محمد فرزند نظامی است)



مرکز تحقیقات و پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

اقبالنامه نظامی گنجوی

(متن علمی و انتقادی)

از روی قدیمی ترین نسخه های خطی قرن هشتم

با ذکر اختلاف نسخ

مرکز تحقیقات کتب و اسناد

(اختلاف نسخه ها)

تصحیح: دکتر برات زنجانی

استاد دانشگاه تهران



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

اختلافات نسخه‌ها (در اقبالنامه نظامی گنجوی)

نسخه مورخ ۷۱۸ بشماره	در این فهرست با علامت (۱) مشخص شده است.
" مورخ ۷۶۳ بشماره	" " (۲) " " " " " " " "
" مورخ ۷۹۳ بشماره	" " (۳) " " " " " " " "
" مورخ ۸۱۶ بشماره	" " (۴) " " " " " " " "
" مورخ ۹۲۱ بشماره	" " (۵) " " " " " " " "
" مورخ ۹۸۲ بشماره ۶۰۸۲	" " (۶) " " " " " " " "
بیت اول - ۳: بنام خدا	
بیت ۲ - ۳: خردبخش و ۶: باخردمند	
۱-۳ و ۴: گشاینده بستگان ۵: نوایی ده تشنگان ۱: ناتوانان بکن ۶: و ناتوانان	
بیت ۳-۴: این بیت را ندارد و ۱ و ۲ و ۴: و آشکارا ۴: بدرگاه خود	
بیت ۴-۵: ۴ و ۶: ۵ بجای ۵ و ۶ آمده.	
بیت ۷-۲ و ۳ و ۴ افزوده:	
سزای پرستش پرستنده را تسولاً بدو مرده و زنده را	
بیت ۶-۸: پویه بود - همه رسته ۳ و ۴: جوهر آمود او	
بیت ۲-۹: رفت و گفت	
بیت ۱-۱۰: ۱۰ و ۹ بجای ۹ و ۱۰	
بیت ۲-۱۱: ندارد	
بیت ۱۲-۳ و ۴: ۱۲ و ۱۱ و ۱۲ و ۱ و ۲: همه آفریده‌ست در غیب اوست - بدو	
آفرین	
بیت ۱۴-۵: گرانیست مذهب ۴: آن شد که ۶: زیر بالا بود	
بیت ۱۶-۵: ززیر و زیالا	
بیت ۱۷-۱ و ۲ سخن ران ۶: سخن را	
بیت ۱۸-۱: بهرج آوردزیر ۱ و ۴ و ۶: نباید کشید	
بیت ۱۹-۵: ۱۹ و ۲۰: ۱۹ بجای ۱۹ و ۲۰ ۳: دل دیگر ۵: دیگری درد و داغ	
بیت ۲۰-۵: در آرد بگاه ۴: یکی را بگردن	
بیت ۲۱-۵: همه بیشی ۴: همه پری از ۶: ندارد	
بیت ۲۲-۴: چه گوهر براو ۵: یک برگ گاه - چه گاه	
بیت ۲۳-۵: ندارد	
بیت ۲۴-۴: ندارد ۱: داند نیست ۶: او برنشت	
بیت ۲۵-۴: مصراع مقدم آمده است ۱ و ۵: در بسته باشد	

- بیت ۲۶-۴ و ۶: ندارد
- بیت ۲۷-۴: ندارد ۶: پروزنده
- بیت ۲۸-۴: این بیت را بعد از بیت ۲۲ آورده است. ۴: همه بوده از کسب او شد ۱ :
- همه اوست دیگر
- بیت ۳۰-۳: ندارد ۶: برحال
- بیت ۳۲-۵: از هر جوادی ۴ و ۵: که آید ز تو
- بیت ۳۳-۶: ندارد ۴: نگیری گمش ۵: از چرخ پرسد
- بیت ۳۵-۱: خوب خرم ۶: در بهشت
- بیت ۳۶-۱: ازین خود نباشد دگر خوبتر ۴: ازین خوبتر خود چه باشد دگر
- بیت ۳۹-۶: هر یکی
- بیت ۴۰-۳: آیدبری ۵: هر یکی
- بیت ۴۱-۵: من از دیده ۳: آن و این ده
- بیت ۴۲-۴: که دانم تو
- بیت ۴۴-۱: سر و تن مرا تو مردم مکن ۳ و ۴: افزوده سر و تن مرا دیو مردم مکن
سر رشته از راه خود گم مکن
- بیت ۴۶-۱: که باشم فراغی ۳: ز چیز کسان ۴: افزوده
- چو ذره بگرد بسزرگان دوید بدان خردی آورد خود را پدید
- بیت ۴۷-۴: ندارد
- بیت ۴۸-۴: من آن ذره خردم مرا زیر دست ۳: بزرگم کن آخر بزرگیم
- بیت ۵۰-۶: که از دیده دور - افکنند دور
- بیت ۵۱-۶: ندارد
- بیت ۵۲-۶: ندارد ۳: گنج کهن
- بیت ۵۳-۵: ندارد ۳: باز بنمای
- بیت ۵۴-۳: که بینم من این ۴: که بیند بدان
- بیت ۵۵-۳ و ۴: کز این پس در این
- بیت ۵۶-۳ و ۴: گردی زکر دار من
- بیت ۵۹-۵: سدره پذیر
- بیت ۶۱-۶: بروهشت
- بیت ۶۲-۳: بخورم بهشت - و نار زشت ۵: تنگ سرشت
- بیت ۶۳-۲: در سرکاینات ۶: سیه بر نشینی
- بیت ۶۴-۶: ساق عرش ۴: برین هفت فرش ۶: در این سبزه
- بیت ۶۵-۲: روحانی آوردمان

- بیت ۶۷-۶: راحت افروز
 بیت ۶۹-۵: سر آمد بدین
 بیت ۷۰-۵: شد از گنج خالی زمینوی پاک
 بیت ۷۲-۳: بسر چشمه
 بیت ۷۳-۲ و ۳ و ۴: وگر کرد یونس زماهی ۱: دگر بود یونس زماهی ۵: بعد از بیت ۷۷ آورده است.
 بیت ۷۶-۳: بیرون دوید ۶: خود از مهر
 بیت ۷۷-۳: اگر
 بیت ۷۹-۳: شسته شود ۵: به آب تو شسته شده ۴: باین آب ۶: به این آب شسته شدی
 بیت ۸۰-۵: طیبش ز نور - حلیبش تو دور
 بیت ۸۱-۵: به حکم
 بیت ۸۴-۳: یک جرعه
 بیت ۸۵-۵: ندارد ۶: چو من خاکی ۱: چو من ساقیی ۴: افزوده
 هزاران درود دو هزاران سلام زما بر محمد علیه السلام
 بیت ۸۶-۴: کردش روزگار - بطرزی
 بیت ۸۷-۵: نوایی سخن ۶: کج رو
 بیت ۸۸-۵: ز پرده در آرد دگر ۳: آورد دیگری
 بیت ۸۹-۵: بدان پرده ۱ و ۳ و ۵ و ۶: کند خلق را مدتی ۲ و ۳ و ۵: رهبری
 بیت ۹۰-۱: در آن سگه ۶: پیکر آید
 بیت ۹۱-۵: بدان گونه - پیرانه‌های کهن ۳ و ۴: پیرایه‌های کهن ۶: بازیجهای کهن
 بیت ۹۲-۲: خانه نخلبند
 بیت ۹۴-۶: گوهر شناس ۳ و ۴: گه تازه رویی ۳: این قیاس
 بیت ۹۵-۵: ندارد
 بیت ۹۶-۵: ندارد
 بیت ۹۷-۵: کان راز من بیم نیست ۶: ارمیانیم نیست
 بیت ۹۸-۶: گل لعل ۵: برعارض است
 بیت ۹۹-۴: در آن گونه
 بیت ۱۰۰-۵: ندارد ۳: هر کسی کو سخن پرور ۴: سخن پرور ۶: بازی گریست
 بیت ۱۰۱-۱: از این بیسراکان - بر آورد اندیشه ۵: بر افزودی اندیشه ۳ و ۶: خون و مغز ۴: از آن بیشتر
 بیت ۱۰۳-۳ و ۴: کنون کان ۵: گفت فراموش

- بیت ۱۰۵-۳: سراینده رفت و نبوشنده خفت ۱ و ۶: در چنین خاک گفت
 بیت ۱۰۶-۵: کند یاریم - گفتاریم
 بیت ۱۰۷-۲: این گذر جای ۴: این ره گذرهای
 بیت ۱۱۰-۱ و ۵ و ۶: در آن شب
 بیت ۱۱-۲: براندود
 بیت ۱۱۲-۱: بر این سبزه آهو ۳ و ۵: بدین سبزه زار آهو ۶: بر آن سبزه آهویی
 ۱: نیفها ریخته
 بیت ۱۱۳-۱: نه پروانه برداشت
 بیت ۱۱۴-۱: من شب نشسته ۶: من و شب
 بیت ۱۱۵-۵: بحر در تاختن ۳: گاهی بتداختن
 بیت ۱۱۶-۳: دوپاسی
 بیت ۱۱۷-۱: خروشان شب
 بیت ۱۱۸-۱: ندارد ۳: کله سر ۴: همی یافتم
 بیت ۱۱۹-۳: لاژورد ۵: بر آورده و گاه
 بیت ۱۲۰-۱ و ۶: مرا کاولین ۳: مرا کار این ۲: کاول این پرورش
 بیت ۱۲۱-۶: ندارد ۵: عمل جوی آن - قند قاید ۳: قد قایل ۴: قد قاید
 بیت ۱۲۲-۳: زدرج سخا بر دعا بسته ۴: زدرج سخا بر سخن ۵: زگنج سخن - زگنج سخن
 بیت ۱۲۳-۵: در سرای سخن
 بیت ۱۲۴-۳: بیندورا ۵: بیند در آن - از آن مهر ۶: ندارد
 بیت ۱۲۵-۳ و ۴: کان جهت - به نیرنگ خود ۵: ندارد
 بیت ۱۲۶-۳: بیابی غمی ۱ و ۲- بیامد غمی ۵: نیابی غمی
 بیت ۱۲۷-۳ و ۵: چند رانی سخن ۵: زیک قافیه
 بیت ۱۲۸-۱ و ۳ و ۵: من امشب ۱ و ۳ و ۶: مانده ۲: نهی ماندم ۳ و ۴: برکه
 لاژورد
 بیت ۱۲۹-۴: بیت ۱۲۸-۱۲۹ مقدم موءخر (۱۲۸-۱۲۹) آمده است
 بیت ۱۳۰-۳ و ۴ و ۶: از سیاهی در آن پایه ۵: بدان پایه
 بیت ۱۳۱-۶: من از اول شب ۵: آهو و شیر
 بیت ۱۳۳-۳: سخن گشته ۴: بر ساعتی
 بیت ۱۳۴-۳: بر آمیخته ۵: تاحبش ۳ و ۴: افزوده:
 بخ مستزل رسانده ره انجام را
 ۶: بر ادهم نهم خیل چین تاحبش

- بیت ۱۳۶-۶: ندارد
- بیت ۱۳۷-۱: بسته برجان ۳ و ۴: تیشه برجان ۵: کرم جوی را ۴: گهر خرده را
بیت ۱۳۹-۴: من آن شب نیاسوده
- بیت ۱۴۲-۳ و ۴: ریحان من هر نفس - زبان و ضمیر و سخن بود ۶: ضمیر سخن بود و
دل بود بس ۵: زبان و ضمیر
بیت ۱۴۳-۵: افزوده:
- به هر جاکه شمشیر ساغر گرفت به نیک اختری فال اختر گرفت
بیت ۱۴۵-۳ و ۴: افزوده:
- دلم آتش و طالع شیر بود زبانم در آن شغل شمشیر بود
بیت ۱۴۶-۱ و ۲ و ۶: نزد دانش
- بیت ۱۴۷-۵: مرا دانش و شیر ۱ و ۳ و ۴: هر چه باشد خورند ۶: ندارد
- بیت ۱۴۸-۳ و ۴ و ۵: چو در دست
- بیت ۱۵۰-۳ و ۴: برانباشتم
- بیت ۱۵۱-۵: برکین گشادم
- بیت ۱۵۳-۳ و ۴: لاژورد
- بیت ۱۵۴-۵: نظم چین باطراز ۶: ترک و تاز
- بیت ۱۵۵-۶: چو کشتم به آخر چورست ۴: در آخر چه است
- بیت ۱۵۶-۳: ندارد ۵ و ۶: گوهر بدست
- بیت ۱۵۷-۳: ندارد
- بیت ۱۵۸-۳: باغی آرامتم - سمن کشتم و سرو پیراستم
- بیت ۱۵۹-۳ و ۵ به بنیرو و ۴: بیت ۱۵۹ و ۱۶۰ پس و پیش آمده (۱۵۹-۱۶۰)
- بیت ۱۶۰-۱: در چمن - می خورد
- بیت ۱۶۱-۳: افزوده:
- سخن زین نمط هر چه داری نگوی برین شیوه نوکند شاه روی
۴: افزوده:
- سخن زین نمط هر چه دارد نری بسدین شیوه نوکند پیروی
بیت ۳ و ۴ و ۵: افزوده:
- دلی باید اندیشه را تیز و تند برش برنیاید ز شمشیر کند
بیت ۱۶۳-۴ و ۵: بر آنکس رود ۱: که نظم بهیش از سخن بس بود ۲: از سخن پر
بود
- ۵: که نظم از سخن گفتنش پر بود ۶: که نظم نهیب از سخن تر بود
- بیت ۱۶۴-۳: بدشخواری

- بیت ۱۶۵-۵: غلط کاری است از خیالات - جوشش دلم
 بیت ۱۶۶-۳: دود کن - سود کن
 بیت ۱۶۹-۶: ازین بابلی چاره جست
 بیت ۱۷۰-۱: که آموخت این زهره زیروزند
 بیت ۱۷۱-۳: ازین سحر - بسازند را کاتش زند مرد ۵ و ۶: بسازنده را ۱ و ۵ و ۶:
 کاتش مرده برد ۴: بسازند کاتش زنده را مرد
 بیت ۱۷۲-۳: ابابصره
 بیت ۱۷۳-۱ و ۲ و ۵: طرف شش طاق ۶: بستم آفاق را
 بیت ۱۷۴-۵: سرو تشنه ۲: سرو بسته ۶: سرو جسته
 بیت ۱۷۵-۵: به هنجار
 بیت ۱۷۶-۶: جوی فیض
 بیت ۱۷۷-۱ و ۳: حرف خواران ۳: مثاله نویسان ۴: همه صرفه خواران
 بیت ۱۷۸-۴: آن فیص ۳ و ۵: که رو از
 بیت ۱۷۹-۶: فولاد ۳: بدان تا پذیرد
 بیت ۱۸۰-۵: آینه تابناک ۳ و ۵: پذیرنده پاک شد جای پاک ۴: پذیرده پاک شو
 بیت ۱۸۱-۳: که این صقل چینی نگار ۲: آن صیقل چین نگار ۱: نسخواندی که
 از ۶: بینی که آن ماه چینی نگار ۵: رومیان را نگار ۵: نبینی که از تیغ
 چینی نگار - رومیان را حصار
 بیت ۱۸۳-۱ و ۲ و ۶: هیچ پروانه دود ۳ و ۴ و ۵: مثل زد در این آنکه
 بیت ۱۸۴-۳: بود سهمناک - چون رسد
 بیت ۱۸۵-۴: ندارد ۶: در دل آید ۳: سرانجام آن
 بیت ۱۸۶-۶: برین قطع
 بیت ۱۸۸-۳: لباس هوآتر ۴: لبادهواتر ۲: تر نماید در آب - بسوزاند آن
 بیت ۱۹۰-۵: گیا خیزد ۳: که باشد گذرگه نفس را ۶: ندارد
 بیت ۱۹۲-۳: یک وظیفه نگاه ۲ و ۴ و ۵: وثیقت نگاه
 بیت ۱۹۳-۵: که جز بندگی
 بیت ۱۹۴-۳ و ۵: به نیک و بد ۵: مردم آموزگار ۳ و ۴ و ۵: افزوده:
 به هرچش (۳-خس) رسد (۵-خرد) سازگاری کند فسلك بر ستیزنده خواری کند
 بیت ۱۹۶-۳: ندارد خود آن خوی سازندگان
 بیت ۱۹۷-۴: کند دست را بربریدن ۵: ببیند بساز - دربریدن
 بیت ۱۹۸-۵: ندارد
 بیت ۲۰۲-۵: انگبین گر ۳ و ۴: به از یک مگس

- بیت ۲۰۳-۵: صلاهی بتاب
 بیت ۲۰۴-۴ و ۵: سوخته دارد و
 بیت ۲۰۵-۳: بسوزی چو دود - نجوشی بمانی کبود ۴: شود خام و سرد
 بیت ۲۰۶-۶: از هفت ۳ و ۴ و ۵: از ما سپهر
 بیت ۲۰۷-۴: غریبان خالی ۵: زغریال
 بیت ۲۰۸-۱: کرابا تو چون ۵: طشت شد خاک ریز
 بیت ۲۰۹-۴: نباشد گریز
 بیت ۲۱۰-۶: خمی است - رنگ آمد
 بیت ۲۱۱-۳: بین براو ۴: بین دراو ۱: تو و جادوان ۶: همی بین
 بیت ۲۱۲-۳: که پستی بلند و بلندیش ۵: که پستی بلندی است پست ۱: که
 پستی بلند و بلند هست ۱: که پستی بلند و
 بیت ۲۱۳-۴: ندارد ۳ و ۵ و ۶: زیر و بالاش
 بیت ۲۱۵-۶: چه بازید کین - نیاورد در چار
 بیت ۲۱۶-۵: کسی او زگردن
 بیت ۲۱۷-۳: زروباه سرخ ارکلاهد - سیاهت ۵: زروباه
 بیت ۲۱۹-۳ و ۴: کزین کنده ۵: کزین کنکر ۲: لنگر چار باش ۱ و ۶: کزین
 کنگره چارباش نهیم
 بیت ۲۲۱-۳: در اینجا قرار ۶: کزین در بدانش ۱: آنجا ۶: نیابد کسی
 بیت ۲۲۲-۳: چون یخ شکست ۶: چاه نیست - یخ نیست ۱: چو برق اندر افتاد و
 چون یخ نشست
 بیت ۲۲۳-: ندارد ۱: لمحه مرد
 بیت ۲۲۴-۵: آخر بسوخت ۴: آنکه بسوخت
 بیت ۲۲۵-۱ و ۲ و ۳ و ۵: واجب آید ۳ و ۴: افزوده:
 ندیدی (۲-نبینی) که ماهی به دریای ژرف نسیندیشد از هیچ باران و برف
 بیت ۲۲۷-۴: یرق کرده ۵: شتابنده اسب ۶: یرق دار
 بیت ۲۲۸-۵: مکروزن - گهی آب من
 بیت ۲۲۹-۵ و ۶: یاگاه زرد
 بیت ۲۳۰-۳: در این ره ۵: بدین ره - داند شناخت
 بیت ۲۳۱-۵: راه دانم کجا
 بیت ۲۳۲-۶: چنان راه پیش آیدم
 بیت ۲۳۴-۱ و ۲: بسر می بریم - بدر می بریم
 بیت ۲۳۵-۴: بدین پر ۵: بدین پر - بر چه دانم ۱-۲: به آبی چنین

- بیت ۲۳۶-۴: درین چار ۵: بدین چار
 بیت ۲۳۷-۵: دفع پیران ندارم - چرا باشم ۱ و ۲ و ۶: ندارم بکار
 بیت ۲۳۸-۶: بجان کسی ۴: بجان سگان
 بیت ۲۳۹-۵: که با پیر - بقدری و
 بیت ۲۴۱-۳: در آید - بر آرد ۶: زکاف صدف سر بر آرد ۳ و ۴: افزوده:
 از آن ابر کاتش در آب افکند زمین سایه بر آفتاب افکند
 بیت ۲۴۳-۴ و ۶: در آید بکار
 بیت ۲۴۵-۳ و ۴: نشاط سخن بر دلم ۱ و ۲: نشاط دلم بر سخن
 بیت ۲۴۶-۶: سیه چشمه اید
 بیت ۲۴۸-۳: نقش فرمان ۵: چو فرمان دهد نقش را کارکن - بفرمان گرو کرد ۶:
 بنگارکن - ما کرد
 بیت ۲۴۹-۵: از یار چست ۳: با که گردد درست ۶: ندارد
 بیت ۲۵۰-۳: شهر گفتا که ۶: که از شهر یاری
 بیت ۲۵۱-۳:
 خرد گفت آن کس بود هوشیار که باشد پسندیده هر دیار
 ۶: پسندیده شهریار
 نسخه ۳ بعد از این بیت ۲۵۵ را آورده است.
 بیت ۲۵۲-۴: صره بازو ۶: خیره بازو ۳ و ۴ و ۵: جهان بخشیش بی ترازو بود
 ۲: جهان بخش بی هم ترازو بود
 بیت ۲۵۳-۵: گر بود مور خار ۴: به پیلان دهد طعمه
 بیت ۲۵۴-۴: بخامه درون جام دستی ۵: بخانه زدن ۶: نچون جام کاری - جام
 دستی ۱ و ۲: نه چون خام کاری - بخامه زدن خام دستی
 بیت ۲۵۵-۱ و ۲: دهد پشه را رایت جبرئیل ۶: پشه رایت
 بیت ۲۵۶-۱ و ۲: شوریده آب ۵: سوزنده خواب ۶: زاندازه نشناخت آن شد خراب
 بیت ۲۵۷-۵: سراز پیل - کلاهی نینداختند ۳ و ۴: که یک ره سراز پای ۱ و ۲:
 سراز نیزه
 بیت ۲۵۸-۲: اندکی بود و بسیار خرد ۳: از آن گشت ۶: از این برد خرد
 بیت ۲۵۹-۱ و ۲: سخایی که دانش فزاید. بجوش ۵: که دانش در آرد - در آرد خروش
 ۴: بجایی که ۳: ندارد
 بیت ۲۶۰-۳: مصراعها مقدم مؤخر آمده است ۴: یکی با هزار ۵: ندارد
 بیت ۲۶۱-۳: که حمال و بیاع آید ۴: که حمال و بیاعت ۶: کم و بیش بالا ۵:
 ندارد

- بیت ۲۶۲-۳: از این کشت ۵: ندارد
- بیت ۲۶۳-۳: مزن دهره ۵: ندارد
- بیت ۲۶۴-۵: ندارد
- بیت ۲۶۵-۵: ندارد ۶: گردن کوه را
- بیت ۲۶۶-۵: ندارد
- بیت ۲۶۷-۵: ندارد ۶: که بازش خر
- بیت ۲۶۸-۶: سخن از برکوه ۵: ندارد
- بیت ۲۶۹-۵: ندارد ۶: هر که را سایه - بود پایه ۳: هر کس آن مایه -
سایه ۱: هر که را مایه ۲: هر گرانمایه
- بیت ۲۷۱-۳: بعنوان این نامه نامد درست ۶: زمن هر کسی نامه را - بعنوان آن
نامه ۱ و ۲: زمن هر کس این نامه را
- بیت ۲۷۲-۳ و ۴: در او خوی هلوت روان ۶: ندیدم در آن
- بیت ۲۷۳-۱ و ۲: دیدم از قهر - بناپاکی
- بیت ۲۷۴-۴: برفریهی ۶: نی فربهی
- بیت ۲۷۵-۵: جگر پاره ۶: همه طرقة طبع - جاهکی خوارگان
- بیت ۲۷۶-۵: لعلی چو در ۶: همه رشته را
- بیت ۲۷۷-۱ و ۳: خریدار ۳: نباشد پسند
- بیت ۲۷۸-۶: خروسی شنید
- بیت ۲۸۲-۴: تا چند و چند
- بیت ۲۸۳-۴: برون آی - برون آراگر
- بیت ۲۸۴-۵: چنین گنج از بخت روزی بود سز اوار گیتی فروزی بود
- بیت ۲۸۵-۴: خوان باز بر منبرش
- بیت ۲۸۷-۵: ندارد ۶: ملک عزالدین قاهره نشان
- بیت ۲۸۸-۳ و ۴ و ۵: ندارد ۶: موصل به مردانگی - شاهان به فرزاندگی
- بیت ۲۸۹-۳: پولاد از او گشته ۵: ندارد ۶: فرهنگ و داد چو مودود کزوی جهان
بود شاد
- بیت ۲۹۰-۵: ندارد ۶: به طغرای دولت چو طغرل تکین - ابوالفتح مسعود بن نوردین
- بیت ۲۹۱-۳ و ۵: گل درو - بلبل درو ۶: افزوده:
- دیوار ربیع از بهاری بهشت زبس گل فشان و زبس کار و کشت
- بیت ۲۹۲-۳: ندیدی - زرفشان
- بیت ۲۹۳-۳: شیخون خورد ۳ و ۴: لاژورد
- بیت ۲۹۴-۴: با آفتاب

- بیت ۲۹۶-۳: کمانش چو سر برزند
 بیت ۲۹۷-۴: که باشد کسی کو
 بیت ۲۹۸-۴: رسن تابد
 بیت ۲۹۹-۳: ندارد ۴: تشنه را خسته در تاختن
 بیت ۳۰۰-۴: گمان کردن
 بیت ۳۰۱-۴: ولیک این زظلمت بود آن
 بیت ۳۰۵-۳: بود کی نشین ۴: بود پیش کین
 بیت ۳۰۷-۴: گواهی من اینک جهاندار شهر
 بیت ۳۰۸-۴: کزان زلزله
 بیت ۳۱۱-۳ و ۴: گوهر گاو دور
 بیت ۳۱۲-۳: زهم بر شکست ۴: همه برگست
 بیت ۳۱۳-۴: بر اعضای خاک ابر را بسته کرد
 بیت ۳۱۴-۴: در آورد نیل - در و مصریان ۳ و ۴: نسخه وحید افزوده:
 زمین را چنان در هم افشرد سخت کز افسردگی کوه شد لخت لخت
 نه یک رشته را مهره بر کار ماند نه یک مهره در هیچ دیوار ماند
 بیت ۳۱۵-۳ و ۴: جهان را ۳: در هم افسرد.
 بیت ۳۱۶-۴: رشته مهره - بر هیچ دیوار
 بیت ۳۱۸-۴: شهنشاه را گنجه از
 بیت ۳۱۹-۴: برون آمد
 بیت ۳۲۱-۴: آن گوهر ۳: از این دایره
 بیت ۳۲۲-۴: بفیروزی آباد
 بیت ۳۲۳-۳: در این رخنه - شد آن مملکت جمله یک سر ۴: شد آن مملکت دور از
 اکنون خراب
 بیت ۳۲۴-۱ و ۲: نگر تاباین شاه گردون سریر
 بیت ۳۲۵-۴: گلین بارویش از بسی
 بیت ۳۲۷-۳: از خانه‌ای
 بیت ۳۲۸-۳: چو از یاری
 بیت ۳۲۹-۳: تو بینم درو هر چه ۴: تو بینم ما
 بیت ۳۳۰-۴ و ۵: او را بدو
 بیت ۳۳۱-۴: کله داری ای پادشاه - که داری
 بیت ۳۳۲-۵: که بر سر سری - از کله ۴: بعد از این بیت ۳۳۹ را آورده است.
 بیت ۳۳۳-۳ و ۴ و ۵: زسرها تو کردی

- بیت ۳۳۴-۳: زسر سبزی افراشته دارد کلاه (مصراع دوم) ۶: راوی و رای شاه ۳ :
- بعد از این بیت ۳۳۸ را آورده است.
- بیت ۳۳۵-۵: نصرت افراشته ۳: ندارد ۶: از نصرت انگبخته - بزرگی زرای تو
انگبخته ۴: تردد زرای تو بر خاسته
بیت ۳۳۶-۴: افزوده :
- زمنصوری رایت و رای خویش همه کارها کرده بر جای خویش
- بیت ۳۳۷-۳: ندارد ۱: کیانی گذشتند - آنک داری کلاه ۵: به سر سبزی اینک
شکستی کلاه ۴ و ۶: اینک توداری
بیت ۳۳۸-۳ و ۴: تو کامروز ۴: بنقش خود
بیت ۳۳۹-۵: هم از تست
- بیت ۳۴۰-۱: تو داری از ایشان به بیداد داد (مصراع دم) ۶: تو داری از ایشان به بیداد و
داد (مصراع دوم) ۱: افزوده :
- چو در رادی آری بترتیب شست سزدگر شوی برکیان پیش دست
۳ و ۴: افزوده :
- چو (۴: تو) در داد بیشی و پیشیت هست
- مزدگر شوی (۳: شدی) برشهان (۴: برکیان) پیش دست
- بیت ۳۴۲-۲: بر آبی بدین ۱: بر آبی برین ۲: کنی پرده تنگ هستی ۶: بر آری
تو این
- بیت ۳۴۳-۱: ز کاس نظامی ۵: چو باغ نظامی ۶: ز شمس نظامی - بایین کاوس و
۴: نبوشی به آیین
- بیت ۳۴۴-۳: ستانی یکی ۱ و ۵ و ۶: ستانی بان
- بیت ۳۴۵-۳ و ۵: کان سخن
- بیت ۳۴۶-۳ و ۵: بوامی که ۳: که بر شاه گردد نخست ۵: وارث آمد بدست
- بیت ۳۴۷-۴: من این گفته ام کاینچنین
- بیت ۳۴۹-۵: یکی مایه
- بیت ۳۵۰-۱ و ۲: باین گل
- بیت ۳۵۱-۳: بر افروز جان - تو بادی جهان را جهان پهلوان ۱: که حلوا ی پخته است در
خان خام
- بیت ۳۵۲-۳: ندارد ۴: تو می را بهانه زمن دور دار ۵ و ۶: زمن دور دار
- بیت ۳۵۳-۵: بدان چام کار زاندیشه ۴: در اندیشه
- بیت ۳۵۴-۳: ندارد ۵: جهان تا جهان پهلوان
- بیت ۳۵۵-۳ و ۴ و ۵: برات تو در ۶: مثال تو ۵: مبیناد جز چرخ گردان بکار

- بیت ۳۵۶-۱ و ۶: بلندست بالا ۳: زچرخ ۶: چرخ بلند - گزند ۵: چرخ از
 کبودی ۴: نیامد فرود
- بیت ۳۵۷-۱: زیرتر زیر تو ۶: دورتر رام تو
- بیت ۳۵۸-۳: درخشنده ۶: دور خشنده - فیروز باد
- بیت ۳۶۰-۶: کیی یادگار
- بیت ۳۶۲-۶: که چون باره شاه
- بیت ۳۶۳-۶: وطن گاه شب رازخود داد نور ۳ و ۴ و ۵: وطن گاه پیشینه را داد نور
- بیت ۳۶۵-۶: بر اندازه سفت
- بیت ۳۶۶-۵: از رهبری
- بیت ۳۶۷-۳: وزآن
- بیت ۳۶۸-۴: که از مرز و بوم
- بیت ۳۶۹-۶: بود برخمه
- بیت ۳۷۰-۱ و ۵: جمله در تازی آمد پدید ۶: در بازی آمد ۴: نسخه وحید افزوده:
 صدف چون زهر گوهری گشت پر پدید آمد از روم دریای در
- بیت ۳۷۱-۶: که اینست کان هست
- بیت ۳۷۲-۵: ندارد ۳: دگردفترش ۳ و ۴: زنده ماندند ۶: کزو زنده ماند
 بدیوانیان
- بیت ۳۷۳-۱ و ۳ و ۶: همان صفر ۴: همان لوح ۲: همان سفر ۵: بسدو گرم
 کردند.
- بیت ۳۷۴-۳: صفر برخواندند ۴: لوح برخواندند ۳: چو اکسیر از و ۴: بتکسیر
 از و
- بیت ۳۷۵-۳: از بدونیک مهر
- بیت ۳۷۶-۱: زانطماخس ۴: زاسطماخس ۳: زاصطماغس ۶: زسطماخس
 ۳ و ۶: نیایی نشان
- بیت ۳۷۷-۳: عقل رای - کشور خدای
- بیت ۳۷۸-۳ و ۶: بر آن ۴: بدین کاردانی ۵: بدان کاردانی
- بیت ۳۷۹-۵: بخت بلند
- بیت ۳۸۱-۶: بارگاهی که ماوا ۳: مایه بالا
- بیت ۳۸۲-۳: که بر تخت شاه ۶: سرورا
- بیت ۳۸۳-۶: چنان کرد ۳ و ۴ و ۵ و ۶: مهمان سوی ۵ و ۶: نمودند عهد
- بیت ۳۸۴-۳ و ۴: این بیت را افزوده است.
- بیت ۳۸۶-۶: زبان گشت وز ۳: وزونام

بیت ۳۸۷-۶: زطاعت ککش بیش روزی نشست (مصراع دوم) ۱: بسطا عتگهش بسود
دایم نشست

بیت ۳۸۸-۱: نهان خانه برداشتی ازادیم ۴: داشت از

بیت ۳۸۹-۳ و ۵: ریگ سپید ۱ و ۲: خاک سپید ۶: حالی

بیت ۳۹۰-۴: در این خرگه

بیت ۳۹۱-۶: نهادی بسر

بیت ۳۹۲-۲: روی بر روی ۳ و ۶: آن روی پاک

بیت ۳۹۳-۳ و ۶: سپاهی بر آراستی ۳ و ۵: زآینده ۱: بنا بوده هم ۴: بازی

خواستی

بیت ۳۹۴-۱: همان فتح ۳: فضل خدا بود ۵: وزجهد

بیت ۳۹۵-۵: ندارد

بیت ۳۹۷-۶: چه صافی

بیت ۳۹۸-۵: عذر خواهی گرفت ۳ و ۴: نیک رایب گرفت ۶: جهان را برین

بیت ۳۹۹-۵: ندارد

بیت ۴۰۰-۳: چو میزان

بیت ۴۰۱-۳: اگر پیر بود و گر طفل بود - و زاره نمود ۵: و گرداد خواهی

بیت ۴۰۵-۵: نبودی دلش

بیت ۴۰۶-۵: پیشش هزار

بیت ۴۰۷-۳: کزایشان بدی ۴: کزایشان کند ۵: بر افسونگری چند

بیت ۴۰۸-۶: کلیچه ربودی هم

بیت ۴۱۰-۳: پیران هندو

بیت ۴۱۲-۴: مشکل گشایان

بیت ۴۱۴-۶: عهد خود

بیت ۴۱۵-۵: رفیقان یاریگرش ۴: بازی گوش ۱ و ۵: آن گره از درش

بیت ۴۱۷-۱ و ۶: دو اسبش

بیت ۴۱۸-۳: دشمنی آمدی

بیت ۴۱۹-۴: به زرکان خود را ۶: بزنگار خود را چو در ساختی

بیت ۴۲۰-۳: شدی - کارها روشنش

بیت ۴۲۱-۲ و ۴ و ۵ و ۶: ندارد ۳: در آن ره کلید

بیت ۴۲۴-۵: بزاهد دعا

بیت ۴۲۵-۳: این بار بیش ۵: گر از زاهد آسان نشد کار خویش ۴: این کار ۶:

به پیغمبری بردی آن دار

- بیت ۴۲۸-۳: زهرپرده ۴ و ۵: آمدش - آمدش
 بیت ۴۲۹-۳: دو بازیچه در
 بیت ۴۳۰-۱ و ۵: در جهان
 بیت ۴۳۱-۲ و ۳: براهش نشستند ۶: بزم از کران تا
 بیت ۴۳۱-۳: یکی جامه‌ای - بر آمده تنگ ۵: چو گلنار در بر بر آورده ۱: چو گل
 تازه بودش بر آورده
 بیت ۴۳۴-۱: آن حلقه نغز ۴: خلعت نغز
 بیت ۴۳۵-۱: خام آسترش دوخته
 بیت ۴۳۶-۳: جامه بگذاشت بس ۱: باشی روزگار ۱: بر آن جامه زدتابسی
 بیت ۴۳۷-۳: رخنه دود ۵: زخمه زد زود تاراج خورد - سال گرد ۱ و ۵: حلقه
 شد ۶: خرقه شد ۱: زبس ترجمه دور و تاراج ۵: مصراعها مقدم
 مؤخر آمده
 بیت ۴۳۹-۳: جامه را کرد سازدگر ۵: جامه می‌کرد ۶: جامه شد فسادی
 دگر ۴: کهن جامه را کرد سازی
 بیت ۴۴۰-۲ و ۴: آن رنگ زشت ۵: ای مدبر
 بیت ۴۴۱-۴ و ۵: چرا پژه
 بیت ۴۴۲-۳: چرا کرد
 بیت ۴۴۴-۳: که این جامه است ۴: جامه هست ۶: آنک از نخست
 بیت ۴۴۵-۳ و ۵: کز نو ۳: بدل کرده‌ام - عمل کرده‌ام
 بیت ۴۴۶-۳ و ۶: در و یافت
 بیت ۴۴۸-۴: در این حال خلقان ۵: از آن ناله خلقان
 بیت ۴۴۹-۱ و ۶: در گریه خفت ۳: بگریه
 بیت ۴۵۱-۵: رومی نگار ۱ و ۶: سرعیب ۵: گشایند بار ۶: نقش زیبای
 بیت ۴۵۲-۴ و ۶: به ازما ۵: نغز پوش ۲: برنداریم جوش
 بیت ۴۵۳-۵: خاکستر و عود بید
 بیت ۴۵۴-۵: رهی ۶: به آواز این
 بیت ۴۵۶-۵: گذارنده چرب
 بیت ۴۵۷-۳: مغرب اوراند کام
 بیت ۴۵۸-۳ و ۴ و ۵: این بیت را افزوده‌اند
 بیت ۴۵۹-۲: بقولی دگر ۵: دگر آنکه سنجیده داشت ۳: کویسیجیده ۱: پس
 پشت
 بیت ۴۶۰-۳: بستدی آفتاب ۶: دو قرن ملک

- بیت ۲-۴۶۱: دگرگونه دستان زد
 بیت ۳-۴۶۲: ابو محشر ۵: ابوالمعشر
 بیت ۵-۴۶۳ و ۶: سر آمدن زمان ۳ و ۴: نبودن آن ۶: ملک را
 بیت ۳-۴۶۴: زمهری که ۶: بکاغذ درش
 بیت ۱-۴۶۵: بیاراست
 بیت ۳-۴۶۶: بسته صورت نگار ۵: صورت نگار ۶: دگر بریسار
 بیت ۳-۴۶۷: از سر هر یک - لاژورد ۵: زراویخته ۶: هیکل اندوخته ۲: از
سر شکل
 بیت ۶-۴۶۸: هیکل شناس
 بیت ۳-۴۶۹ و ۴: که هر ۴: چپ و از راستش
 بیت ۶-۴۷۰: بر آن دلبری ۵: پیکر بدان دلبری ۱: که بر سازد از نیکویی پیکری
 ۲: پیکر خط آزی
 بیت ۶-۴۷۱: بلاد اوفتاد ۳ و ۴: بروکرد یاد ۶: بدورفت یاد
 بیت ۱-۴۷۲: بنارفت
 بیت ۱-۴۷۳: عرب چون بدان ۵ و ۶: عرب را
 بیت ۳-۴۷۴ و ۴: قرنش زراست ۵: کانچه قرص زراست ۶: فربه تراست ۲:
قرنش برست
 بیت ۳-۴۷۶ و ۴ و ۵: جز این گفت
 بیت ۳-۴۷۷ و ۴ و ۵: بدان گوش ۳: تاج انگیختی - زددوشی طوفی آویختگی ۶:
کان تاج
 بیت ۳-۴۷۸: بدر گوش را گنج از آن
 بیت ۳-۴۷۹: نبردی پیام
 بیت ۱-۴۸۰: از جهان در نوشت
 بیت ۳-۴۸۲: مواز سر میزبان - بدو میزبان ۴: چو موی سر
 بیت ۳-۴۸۴ و ۵: از نفس
 بیت ۳-۴۸۵: سخن نی زبان را فراموش ۴: سخن چه زبان را ۵: سخن زان زبان
او فراموش
 بیت ۳-۴۸۶: نگفت آن سخن
 بیت ۶-۴۸۷: زنوشیدن - آید بدرد
 بیت ۵-۴۹۰: که جاه جهان ۶: فراخست گوش
 بیت ۳-۴۹۱: نگهداشتی مرزبان بستگی ۶: خویش از زبان
 بیت ۳-۴۹۲ و ۵: شنیده چنان شد ۵: کزین چاه - بر آهنگ ناله یکی نای رست ۶:

بر آهنگ ناله یکی نال رست

بیت ۴۹۳-۵: همان دزد دستی

بیت ۴۹۴-۵: شبان بیابانی آمد به راه

بیت ۴۹۵-۴: این بیت از نسخه ۴ نقل شده است

بیت ۴۹۶-۵: ندارد ۳: برسم شبانان از ونیشه ساخت ۱ و ۲: از او پیشه ساخت

۳: بزد زخم و آنگه

بیت ۴۹۷-۳: گله خورد بر آن نیشه ۵: به اندیشه ۳ و ۴ و ۵: بدان نی

بیت ۴۹۸-۳: بر آن دشتبان پیر چوپان گذشت ۴: بر آن دشتبان پیر

بیت ۴۹۹-۳: شد آن مرد

بیت ۵۰۰-۳ و ۶: چنان بود در ناله نی براز.

بیت ۵۰۱-۵: ندارد ۳: گرم شد - نرم شد

بیت ۵۰۲-۲: بر آهنگ سامان او پی پسر ۶: بر آهنگ سامان آن ره نبرد

بیت ۵۰۳-۳: شبان قصه نی ۶: شبان را از آن نی بدو گفت راز ۴: شبان قصه نی

بدو

بیت ۵۰۴-۵: که آن نی

بیت ۵۰۵-۳: بزخم خودش کرده ام گرد پاک ۵: از خاک پاک ۲ و ۳: نشد زخم زن

۶: نشد زخمه زین

بیت ۵۰۶-۳: درون خانه ۵: در و چاره عشق

بیت ۵۰۷-۳: آن داستان ۴: وطن گاه راه

بیت ۵۰۸-۶: بخلوت

بیت ۵۰۹-۴ و ۵: ای مرد آهسته

بیت ۵۱۱-۴: اگر گفتمی آزاد گشتی چو میغ ۲: و گرنه سرت را برد سیل تیغ

بیت ۵۱۲-۶: کان ۴: جزاز

بیت ۵۱۳-۶: جای رفت ۵: دعا کرده با ۴: دعا کرد و آنگاه

بیت ۵۱۴-۵: با من چنین

بیت ۵۱۶-۶: نگفتم جز آن با کسی نیک رای

بیت ۵۱۷-۵: چوشه گفت

بیت ۵۱۹-۳: نفس راه یافت - پیشینه را شاه یافت ۵: راه یافت

بیت ۵۲۰-۴: شر آگه ۵: نهفتنده کس

بیت ۵۲۴-۳: مغنی بر آر اول - بر رودی خام ۵: زخمه تخته بر رود و

بیت ۵۲۷-۵: که رومی مگر - از بر شاه

بیت ۵۳۲-۵: خرامند گردش

- بیت ۵۳۵-۵: تبش را
 بیت ۵۳۶-۴: نه ابروی شه دور گشت از
 بیت ۵۳۸-۵: فروشد ز تخت و بر آمد بپام ۳: شوریده را کم پذیرد
 بیت ۵۳۹-۳ و ۵: بام در
 بیت ۵۴۰-۳: در آن دشت ۳ و ۴: شبان دید در ۲: شخص بلند
 بیت ۵۴۱-۲ و ۵: همانا یکی پیر
 بیت ۵۴۲-۵: گله کرده در دشت و صحرا یله
 بیت ۵۴۴-۳: بام و عالی ۴: عالی سرشت
 بیت ۵۴۵-۵: شبان را بفرمان
 بیت ۵۴۶-۵: شبان چون بیامد بتزیدیک
 بیت ۵۴۷-۳ و ۵: کان شاه ۲: سدا سکندر است.
 بیت ۵۵۰-۴: از قصه
 بیت ۵۵۶-۵: که این قصه
 بیت ۵۵۷-۳: سخن را که نبود سخن سرسری (مصراع دوم)
 بیت ۵۵۹-۳: شبان خاک راه زمین بوسه داد
 بیت ۵۶۳-۴: دماغ از گل سرخ رویش مست
 بیت ۵۶۴-۵: ززیبا پرستان
 بیت ۵۶۶-۵: در آن شب که از داغ دودی نداشت ۳: ندارد ۲: در آن شب که او دود
 و داغی
 بیت ۵۶۷-۳: ندارد ۴، بحدی کزو
 بیت ۵۶۸-۳: ندارد
 بیت ۵۶۹-۳ و ۵: نوش لب خویش را
 بیت ۵۷۲-۵: که نام پلنگان
 بیت ۵۷۳-۳: بنام این بیابان
 بیت ۵۷۸-۵: بدانست کان شاه اندیشه ناک
 بیت ۵۸۰-۵: بنشناخت
 بیت ۵۸۲-۳: سوی خان خود بردش آن نیک ساز ۵: دو چشمش فرو بست و آورد باز ۵:
 بروی فرو بسته‌اش برد باز
 بیت ۵۸۴-۳: یکی زان سواران - وزور از
 بیت ۵۸۵-۵: جز آتش دگر چیز ۲: وزان بیش
 بیت ۵۸۷-۵: ندارد ۳: آن چاه پیش ۴: آن خار پیش
 بیت ۵۸۸-۱ و ۲: ندارد ۳: کمر بسته

- بیت ۵۸۹-۳: ندارد
- بیت ۵۹۰-۳: گرانمایه می داشت ۵: گرانمایه را کرد
- بیت ۵۹۱-۱ و ۵: از آن تاب وزان تب
- بیت ۵۹۳-۳: دل شاه را
- بیت ۵۹۴-۳: خواهد از راه مهر ۲: جوانمرد را جوید
- بیت ۵۹۶-۳: بر آراست آن خانه ۴: در کنار
- بیت ۵۹۷-۵: بیاورد شاه - مه از دم ازدها بسته را
- بیت ۵۹۸-۱ و ۲ و ۵: ندارد ۳ و ۴: بند برقع
- بیت ۵۹۹-۴ و ۵: مجلس و شمع ۱ و ۲: معشوق دید
- بیت ۶۰۱-۳ و ۴ و ۵: از آن خرمی
- بیت ۶۰۲-۱: آن قصه را ۳ و ۴: شهنشه چو گفت شبان کرد
- بیت ۶۰۳-۱ و ۲: پیر خسته می و جام ۵: دیک پخته
- بیت ۶۰۴-۱: که از بام خاص - از خلاص
- بیت ۶۰۵-۳: شاه خسرو پرست
- بیت ۶۰۶-۱: مداوای شاهش ۵: مدارای شاهیش شاهی
- بیت ۶۰۸-۱ و ۲: هنر باید ۵: مردی و ۴: بالش از مشتری
- بیت ۶۰۹-۵: ندارد ۳: شناسد زهر چیز کالای نغز
- بیت ۶۱۰-۵: بدل هوش و در مغز مغز آورد
- بیت ۶۱۱-۳: زبانی که دارد
- بیت ۶۱۲-۳ و ۴: یکی نغمه بنمای ۵: آرد درود
- بیت ۶۱۳-۴: این نغمه ۳: در سرم مغز را ۵: که ساکن کند
- بیت ۶۱۴-۵: مصراعها مقدم موخر آمده - که از فیلسوفان
- بیت ۶۱۵-۲ و ۳ و ۴: ندیده چنو ۱: ندیده چنان
- بیت ۶۱۸-۳: گشاینده هوش
- بیت ۶۱۹-۵: به تعلیم داننده را
- بیت ۶۲۱-۱ و ۲: کنیزک ۱: بروس او همه ۵: بروی وی آزرمش
- بیت ۶۲۲-۳: بدان خو بروی ۴: ره به اندیشه
- بیت ۶۲۳-۵: بشد مست از آن
- بیت ۶۲۴-۳ و ۴ و ۵: بدان
- بیت ۶۲۶-۵: در روز درس ۴: زتقصیر او ۵: در دل آورد
- بیت ۶۲۷-۴: که آیا که ره زد ۵: که آیا چه ره زد ۱ و ۲: چه شورید ۵: در مغز
- ۴: افزوده:

- به سودای او سخت بیچاره گشت
که از راه تعلیم آواره گشتات
نمیدانم از راه صدق و مجاز
که او را که میدارد از درس باز
بیت ۶۲۸-۳: شاگرد صد
- بیت ۶۲۹-۳: برورهنمای ۴: بدان رهنمای
بیت ۶۳۰-۲ و ۳ و ۵: از آن سگه ۵: سگه می‌بود ۳: نقد کهن
بیت ۶۳۲-۱ و ۲: نویسنده یک ۵: پرستنده یک
بیت ۶۳۳-۵: هنر پیشه را پیش خود خواند شاد ۱: از مانیاری ۴ و ۵: بیاد
بیت ۶۳۵-۴: بر پشته‌ای ۱: که بر بشه راه زد
بیت ۶۳۶-۵: زانک بنواخت
بیت ۶۳۷-۱ و ۳: بر آن مهربان ۴: جوانی و زاین سان ۵: جوانی بدان سان بدین
خوب چهر
- بیت ۶۳۸-۴ و ۵: بدان صید ۵: نباید شدن درد و کار
بیت ۶۳۹-۵: بدانست ۴: کین تیز
بیت ۶۴۰-۵: سوی من - از انجمن
بیت ۶۴۲-۵: ندارد
بیت ۶۴۴-۵: افزایش کند ۱: یکی آنچه ۳: یکی آنک ۴: خوانرا افزایش
بیت ۶۴۵-۱: پایه را - مایه را ۵: از شخص آن
بیت ۶۴۶-۱: پایه آمد ۳: در انداخت آن را به طشتی دلیر
بیت ۶۴۷-۱: این مایه
بیت ۶۴۸-۳: آن نقره زیبایی زاب ۵: روی و زورفت رنگ ۵: نقره زیور از لعل و
رنگ
- بیت ۶۵۰-۱: بدو شادمانه ۳ و ۴: بیر شادمانه ۲ و ۵: برو شادمانه
بیت ۶۵۱-۵: زشت چیست
بیت ۶۵۴-۱: مانده‌اندر ۲ و ۳: مانده
بیت ۶۵۵-۴: مشغولی و
بیت ۶۵۶-۵: ندارد ۱: ولیک آنک - ازین بود بردل شد او تا عزیز ۴: دلیل آنکه
خوب پیکر کنیز - ازین بود در چشم هر کس عزیز
بیت ۶۵۷-۱: ندارد ۳: این خلط در تن نمی‌بینیش - می‌بینیش
بیت ۶۵۸-۵: چه باید بخون - عاشقی باختن ۱: برین خلط ۳: بدین خلط
بیت ۶۵۹-۳ و ۴: کز آن
بیت ۶۶۰-۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵: در آن
بیت ۶۶۱-۴: بنوش کنیزان چینی

- بیت ۶۶۲-۲: ندارد ۵: جفت کن تاترا ۵: بسیار دل بر دل کس ۳: مردی کس
بود
بیت ۶۶۳-۲: ندارد
بیت ۶۶۴-۱ و ۵: این بیت را بعد از ۶۶۱ آورده است.
بیت ۶۶۵-۵: چو دید ارشمید آن که - جدا چون کند نسخه ۵ بیت ۶۶۲ و ۶۶۳ را بعد از ۶۶۵
آورده است.
بیت ۶۶۶-۳: بعدری چنان
بیت ۶۶۷-۳: فریبنده بد خواه داشت ۵: ولی روی دل سوی آن ماه
بیت ۶۶۸-۱ و ۲: سهی سرو او گشت
بیت ۶۶۹-۳: سرنگس از مستی آمد ۵: باره آمد بجوش - زمستی بهوش
بیت ۶۷۰-۵: ندارد
بیت ۶۷۱-۳: دل ارجمندش ۱ و ۲: برشاخسار
بیت ۶۷۲-۱: در جشن بگشاد
بیت ۶۷۳-۳: چو ایمن کسی کونهان ار ۵: ندارد
بیت ۶۷۴-۵: ندارد ۲: عنان خود
بیت ۶۷۵-۳ و ۴: آن چشم ۱: از جسم چینی
بیت ۶۷۷-۳: فرزادگان ۵: ندارد
بیت ۶۷۸-۳: پیشتر زانک - همان کامرانی
بیت ۶۸۰-۴: طرح داده
بیت ۶۸۲-۱: چشمه پر نور ۵: چشمه بی نور
بیت ۶۸۵-۳: مرا طالع
بیت ۶۸۶-۳: در آن عقد
بیت ۶۹۰-۵: افزوده:
چو خاک سیه آن پری زاده خورد چنان چون پریزادگان بساده خورد
بیت ۶۹۱-۳: نیارم من اندوه
بیت ۶۹۲-۳: مغنی راه ۱: فغانه نوای
بیت ۶۹۳-۴: بدان یک نوا
بیت ۶۹۴-۳: کهن فیلسوف ۴: گزین فیلسوف
بیت ۶۹۶-۳: نامور داشت او - بگذاشت او
بیت ۶۹۷-۳: بد خواه او چنین درست ۵: بدو گشته
بیت ۶۹۹-۱: از ملک آزاد خویش ۵: اجداد خویش
بیت ۷۰۰-۳: گشته زوداد خواه

- بیت ۷۰۱-۴: چو دید او ۱ و ۲: در او درس دانش
 بیت ۷۰۲-۵: بر اش دانش
 بیت ۷۰۳-۱ و ۲ و ۵: ندارد
 بیت ۷۰۴-۴: کرد گستاخ ۲: دارای دهر
 بیت ۷۰۵-۴: به آیین کنیزان
 بیت ۷۰۸-۱ و ۲: ندارد
 بیت ۷۰۹-۱: هوای دلش کرد
 بیت ۷۱۰-۱ و ۲: دانش اندوختن ۴: رامش اندوختن
 بیت ۷۱۱-۳: بر آن دلنواز
 بیت ۷۱۲-۴: بدان دُر ۵: به آن دُر
 بیت ۷۱۴-۱ و ۲: می نوشت
 بیت ۷۱۵-۱: کشور خویش چون کرد ۴: نیارا نیارد
 بیت ۷۱۶-۳: بدان داوری ۵: بر آن داوری ۴: در آن داوری - برگ و راهی
 بیت ۷۱۸-۵: بر آن چون سر
 بیت ۷۱۹-۴: بدان کیمیا - لغت نامه ۵: میرشد - اکسیر شد
 بیت ۷۲۰-۳: آن پایگاه ۱: از دستگاه
 بیت ۷۲۱-۳: با افسرش ۴: با گوهرش
 بیت ۷۲۳-۵: از شاه و تاج
 بیت ۷۲۴-۳: در اکسیر ۴: دُر پخته
 بیت ۷۲۵-۱ و ۲ و ۵: ندارد
 بیت ۷۲۶-۵: چه دُر
 بیت ۷۲۷-۵: نیامد بدشت ۴ و ۵: نعل زرین
 بیت ۷۲۹-۴: زیور آرامتند - خواستند ۳: زیور انگاشتند
 بیت ۷۳۰-۵: ندارد
 بیت ۷۳۱-۱: خبر داشتند
 بیت ۷۳۲-۵: نمودار خواهش بدان ۴: نمودار خواهش
 بیت ۷۳۳-۵: به مکر جهان کردن
 بیت ۷۳۴-۲: یکی روزه
 بیت ۷۳۵-۲ و ۵: که باقوت
 بیت ۷۳۹-۵: بدان خواسته
 بیت ۷۴۰-۳: منظرش
 بیت ۷۴۱-۴: بدان جلوه

- بیت ۷۴۲-۱ و ۲: بر آورده
- بیت ۷۴۳-۳: صلیب دوگیسو چو ۴: و مشکین
- بیت ۷۴۵-۱: در صبح پیشانیم ۵: در صحن بستانیم ۴: بجوید در صحن
- بیت ۷۴۶-۳ و ۵: از زبان
- بیت ۷۴۷-۱ و ۲ و ۴ و ۵: ندارد ۳: که پر آب و تابنده
- بیت ۷۴۹-۱ و ۲ و ۵: ندارد ۴: بر هر یک آن
- بیت ۷۵۰-۲: برشمرد
- بیت ۷۵۱-۵: ندارد ۳: بر افراختند - در این ۴: در این باب
- بیت ۷۵۳-۱ و ۲ و ۵: ندارد ۳: سخن خواست - بدآراسته
- بیت ۷۵۶-۴: پیوشید گرد در تا پدید ۵: نعل زرین کشید ۱: در آهنی ۲: زرین کشید
- بیت ۷۵۷-۵: آن سخن
- بیت ۷۵۸-۵: کیمیای گهر ۳: گیاه قلم ۱: بسان قلم
- بیت ۷۶۲-۵: از شگفت ۴: دمش را گرفت ۱ و ۳: خراسانی آمد دمش. متن از نسخه مورخ ۸۳۵ است.
- بیت ۷۶۳-۳ و ۴: از آن دم که اهل خراسان زنند ۵: از آنها که ۱ و ۲: از آنان
- بیت ۷۶۵-۳: برگیل ۱: بر آمیختن
- بیت ۷۶۶-۳: در آن سرخ ۴: بدان مهرها ۵: چه سان مهره
- بیت ۷۶۷-۵: آن مهره‌ها را سپرد
- بیت ۷۶۸-۴: به براز ۵: حقه باز
- بیت ۷۶۹-۵: ندارد ۱: وزان کیسه
- بیت ۷۷۰-۳: ۳: و اخرم ۵: بار بخرم ۴: که دارم برنج
- بیت ۷۷۱-۴: طبرنک
- بیت ۷۷۳-۱: بدار الخلافه چنین باز داد
- بیت ۷۷۴-۳: بگوهر شناسی
- بیت ۷۷۵-۵: مصراعها مقدم موخر آمده ۱: یکی ده کند صد هزار
- بیت ۷۷۶-۳: که آید هزار از صد من درست ۴: از من صد درست
- بیت ۷۷۷-۳: به من برگذارید.
- بیت ۷۷۸-۵: نسازند با من در کار صرف ۴: در این کار صرف ۱: نیازند
- بیت ۷۸۰-۴: زرش داد وزر
- بیت ۷۸۱-۵: بامی خام
- بیت ۷۸۲-۴: زان زربجای

- بیت ۷۸۳-۴: کوزه ساخت
 بیت ۷۸۴-۴: طبرنک ۵: کردنامد
 بیت ۷۸۵-۴: آن کارگاه
 بیت ۷۸۶-۳ و ۵: سرخ رازو ۱: سرخ او را
 بیت ۷۸۸-۳ و ۴: در افشانند
 بیت ۷۹۰-۵: آن سخن ۳: نقد نو آمد بکان ۲: زکار کهن
 بیت ۷۹۱-۴: در کدخدایی
 بیت ۷۹۲-۳: بامید گنج آن چنان ۵: همی کرد
 بیت ۷۹۴-۳ و ۴: حق این با تو
 بیت ۷۹۵-۱: که نزدیک من
 بیت ۷۹۷-۳: بستد بساز - کمر بسته ۵: در ترکناز
 بیت ۷۹۸-۲: گریزان ره خانه ری گرفت ۵: گریز ره خانه وی گرفت - شبی چند با
 عاقلان ۱ و ۴: با عاقلان ۳: گریز ره خانه را برگرفت
 بیت ۷۹۹-۵: بختاندشان
 بیت ۸۰۱-۵: چنان شد که یک کس نشانش ندید
 بیت ۸۰۲-۴: ندارد ۵: زان فریب
 بیت ۸۰۳-۴: ندارد ۵: جز این
 بیت ۸۰۴-۴: طبرنک فروش - طبرش آمد ۳: طفرش آمد
 بیت ۸۰۵-۴: طبریک چویاد آورد مر دبیر
 بیت ۸۰۶-۳: نگر بافسون
 بیت ۸۰۷-۴ و ۵: در این داوری ۵: کم سزد
 بیت ۸۰۸-۴ و ۵: بیونان
 بیت ۸۱۰-۳: زن کاردان
 بیت ۸۱۱-۴: به پوشیده - بر آن گنج ۵: داشتش - بیناشش ۳: ندارد
 بیت ۸۱۲-۳: ندارد ۴: سیم رازر ۴ و ۵: صدف ریزه را
 بیت ۸۱۳-۳: گنج آن
 بیت ۸۱۴-۴: جهان دور گیر ۲: به جنگ و سپاه
 بیت ۸۱۵-۵: دشمنان را شکنج
 بیت ۸۱۶-۳: شه شناسنده شد - بگرمی ۳: تابنده شد
 بیت ۸۱۷-۳: جان پاک - زگفتار دشمن ۴: کز آن - بگفتار ۵: کز آن خاک - زتدبیر
 بیت ۸۱۹-۳: بسیجید در خدمت ۴: بسیجید بر خدمت ۵: بچسبید بر خدمت
 بیت ۸۲۱-۳: کنیزک

- بیت ۸۲۲-۴: هنرهاست
 بیت ۸۲۳-۴: نهایی درو
 بیت ۸۲۴-۵: آرد از ترک و ناز
 بیت ۸۲۵-۵: بدو طالعی
 بیت ۸۲۶-۳: هر که آن - جوی ناید ۴: گنج زو
 بیت ۸۲۷-۳: به بسیاری طالع مال و گنج
 بیت ۸۲۸-۳: کنون آن ۳ و ۴: بجای نیاکان
 بیت ۸۲۹-۳: ره پوزش ۵: دور تاخت
 بیت ۸۳۱-۳: قاصدش
 بیت ۸۳۲-۴: از رخ تازه
 بیت ۸۳۳-۴: و گنجی ۵: یرشهریار
 بیت ۸۳۴-۴ و ۵: ندارد ۳: چندین ندیدست
 بیت ۸۳۵-۳: دلش را فسرد - ملال از دل و
 بیت ۸۳۶-۲: درم را دل آتش
 بیت ۸۴۰-۵: گنج سنج
 بیت ۸۴۱-۴: کنی می نهاد
 بیت ۸۴۲-۳: سرانجامش از یاد
 بیت ۸۴۴-۴: کیسه نیروی
 بیت ۸۴۵-۳: چندان درم
 بیت ۸۴۶-۳: زتقصیر آن ۵: زتفصیل او ۵: اگر شه گمارد بر آن ره
 بیت ۸۴۷-۳: روان نه نه نانی ۱: یکی ناتوان
 بیت ۸۴۸-۵: فشانی کند - بی نشانی کند
 بیت ۸۴۹-۱: چنین مایه را ۴: مال راکی
 بیت ۸۵۰-۴: صلاح آن
 بیت ۸۵۱-۱ و ۲: ندارد
 بیت ۸۵۲-۳ و ۴: آوای کوس ۵: به تشنیع
 بیت ۸۵۳-۵: ندارد
 بیت ۸۵۴-۱ و ۲: چون خواند کرد
 بیت ۸۵۶-۴ و ۵: بسی نیک و بد کرد بامرد
 بیت ۸۵۷-۳: آزاد بهر ۵: آزاده
 بیت ۸۵۸-۱ و ۲: که آنجا
 بیت ۸۶۰-۴: نیاید چنین



- بیت ۸۶۱-۳: هم به تن هم
 بیت ۸۶۳-۵: او راسپاس
 بیت ۸۶۴-۵: مصراع‌ها مقدم مؤخر آمده ۴: شاه گردان ۳: شاه عاجز نواز
 بیت ۸۶۶-۴: رعیت زیادت ۳: بنزدت کشند
 بیت ۸۶۷-۵: هم آزاده تو هم آزاد
 بیت ۸۶۹-۳: جاه شاه - دهم بوسه
 بیت ۸۷۰-۱ و ۲: این بیت را بعد از ۸۷۱ آورده
 بیت ۸۷۱-۵: من اینجا چو اول - به هر ترک و تاز
 بیت ۸۷۲-۱: ناتوانی بدست
 بیت ۸۷۳-۳: روایی نبود ۱: بزم نوایی - کار و کشتم ۴: کاس و کسبم ۵: کار
 و کشتم نوایی
 بیت ۸۷۵-۴: همی برگ آن برگ
 بیت ۸۷۷-۴: شد از مهر یک باره ۱: یک بار مهر ۵: شد آن مهر
 بیت ۸۷۸-۴: شکیننده قانع
 بیت ۸۷۹-۵: خشکش آمد
 بیت ۸۸۰-۳: که باشد بخوردن ۴: نبودش بجز خون ۵: به چیزی
 بیت ۸۸۲-۵: آب و رنگ
 بیت ۸۸۳-۱: شد بار
 بیت ۸۸۴-۳: از خانه شاه جهان
 بیت ۸۸۵-۵: بیابان بیابان ۳ و ۴ و ۵: همه کوی و شهر
 بیت ۸۸۷-۳: درودرگهش
 بیت ۸۸۹-۳ و ۴ و ۵: دری برنشسته ۵: درودود ۲ و ۳: برو دود ۴: پراز دود
 و گرد ۲: دری درنشسته
 بیت ۸۹۰-۵:
 در و هیمه خسروارها سوخته و زان هیمه‌ها آتش افروخته
 ۳: در او هیمه ۴: بر او هیمه
 بیت ۸۹۲-۱: نهاده لوندی ۵: نهاده کبای - نمک سوده ۳: سوده فربه در آن
 بیت ۸۹۳-۳: با تند دود
 بیت ۸۹۵-۱ و ۲: نه دزدی و نه دزدراحت دواست ۵: من دزد این خود ۴: نزد
 دزدان ۳: دزدان رواست
 بیت ۸۹۶-۳: بیمار خوش - فرومانده
 بیت ۸۹۸-۳: در این کوی ۴ و ۵: در این سایه

- بیت ۸۹۹-۵: شنیدم من احسانت
 بیت ۹۰۰-۵: به مهمان تو تاختم
 بیت ۹۰۲-۳: ور آن گونه ۵: وزین گونه
 بیت ۹۰۳-۲ و ۴ و ۵: ندارد ۳: و شیرین
 بیت ۹۰۴-۴: آورد رود
 بیت ۹۰۶-۳: زخمه رود ۵: رود بنگاشتم
 بیت ۹۰۷-۴: چو دیوی
 بیت ۹۰۸-۳: ندارد
 بیت ۹۰۹-۴: برون رفت
 بیت ۹۱۲-۴: یکی زنگیی
 بیت ۹۱۳-۴: ندارد ۱: یافتم
 بیت ۹۱۵-۱ و ۲ و ۵: ندارد ۳: کز این
 بیت ۹۱۶-۱ و ۲ و ۵: ندارد
 بیت ۹۱۷-۱: بر آن همه
 بیت ۹۱۸-۳: دیبای زرد
 بیت ۹۲۲-۵: نشینم بکنجی ۱ و ۵: و تنها
 بیت ۹۲۳-۴: از و ۳: قسمت با مداد
 بیت ۹۲۵-۱ و ۲: زیاجستم
 بیت ۹۲۶-۵: سیه زنگیی - به پشت خود آورده
 بیت ۹۲۷-۴ و ۵: نره شیر
 بیت ۹۲۹-۳ و ۴: کرد همزاد ۵: خود خفته
 بیت ۹۳۰-۵: در دامنش
 بیت ۹۱۳-۵: افتم بخاک - مبادا که گردم زدستش هلاک ۱: گرفتم زجای
 بیت ۹۳۲-۴: بهم بردید
 بیت ۹۳۳-۳: برست و برزد
 بیت ۹۳۴-۲ و ۳: پس مدتی ۵: بسی مدتی
 بیت ۹۳۵-۲: بست برد ۳: بر بست و برد ۱: در پشت برد
 بیت ۹۳۶-۳: چو هنجار
 بیت ۹۳۷-۳: بر آن گنج ۴ و ۵: از آن گنج ۴: پران شدم
 بیت ۹۴۰-۳: ندارد ۴: نیامد پیش
 بیت ۹۴۱-۴: از دوش رخت
 بیت ۹۴۲-۵: آواز نوشاد من ۳: از آن شادتر

- بیت ۹۴۳-۴: که بخورد - مرا شکر فرمود و خود شکر کرد
 بیت ۹۴۴-۵: جستم خیر ۱: تاج رو
 بیت ۹۴۶-۱ و ۳: چو دیدم
 بیت ۹۴۸-۳: که با گنج و گوهر هم آزاد
 بیت ۹۴۹-۴: آن شب
 بیت ۹۵۰-۳ و ۴: کامد اینجا
 بیت ۹۵۲-۵: مصراع‌ها مقدم و مؤخر آمده ۳ و ۵: مرد از ۴: مرد با جای
 بیت ۹۵۳-۳ و ۵: بدان سان ۵: فرستاد نزد بلیناس زود
 بیت ۹۵۴-۴: ندارد
 بیت ۹۵۵-۳ و ۴: ندارد ۵: جوابی نهان
 بیت ۹۵۶-۵: بلیناس چون دید فرمان
 بیت ۹۵۸-۱: نشست و فرستاد ۳: نبشته فرستاد ۵: برشه فرستاد ۴: کس
 ندیده شنید
 بیت ۹۵۹-۳: بدان حکم او.
 بیت ۹۶۰-۱ و ۲ و ۵: ندارد.
 بیت ۹۶۱-۳: که این طالع نانوا ۵: که این ناتوان نانوا ۴: این طالع از
 بیت ۹۶۵-۵: کرم کرد
 بیت ۹۶۶-۱ و ۲: پس از آنک ۵: ندارد ۴: یکی را
 بیت ۹۶۷-۴: زآهنگ ماساز - مابازگیر
 بیت ۹۶۹-۴: به هر مرز
 بیت ۹۷۱-۵: قوت قویتر
 بیت ۹۷۲-۵: نغز مغز
 بیت ۹۷۵-۵: به پیکار او
 بیت ۹۷۷-۵: بانکار بتوان
 بیت ۹۷۹-۵: به دریای ۳: بدان گنج
 بیت ۹۸۰-۳: بپیچند از آزمون گوینده هوش ۴: بگیرند از الزام ۵: گوینده هوش
 ۵: در نیارند گوش
 بیت ۹۸۳-۳: نزد ایشانپسند ۴: در ایشان
 بیت ۹۸۴-۲: انگخته نو ۵: انگخته نو
 بیت ۹۸۵-۳: که در سنگ
 بیت ۹۸۶-۵: دید باز آن گروه
 بیت ۹۸۷-۱ و ۳: سوم بار

- بیت ۹۸۸-۴: ندارد ۵: لختی دراز
 بیت ۹۸۹-۵: چندین جرس
 بیت ۹۹۰-۵: گشت حیران گلوگشت
 بیت ۹۹۱-۳ و ۴: خبر داشت ۵: ندارد
 بیت ۹۹۲-۳: رواز
 بیت ۹۹۳-۲: ندارد
 بیت ۹۹۴-۳: هشتاد مرد
 بیت ۹۹۵-۱: کز باختند
 بیت ۹۹۶-۴: چون آب دریا به پیش
 بیت ۹۹۷-۵: آگاه شد - شاه شد
 بیت ۹۹۸-۴: سروتر دید ۳: هشتاد خشک
 بیت ۹۹۹-۲: پیرسید هرمز ۵: پیرسید و هرمز
 بیت ۱۰۰۰-۱ و ۲ و ۵: ندارد ۳: از آنجا ۴: وز آنجا به آرامگه
 بیت ۱۰۰۲-۲ و ۵: که هرمز ۳: هشتاد کس - هشتاد خس ۵: ماند هفتاد
 بیت ۱۰۰۳-۵: ندارد ۳: گروهی که از حق گرفتند هوش ۴: گروهی که از حق گرفتند
 ۳: یافه کردند گوش ۴: یافه کردند
 بیت ۱۰۰۶-۳: زری را
 بیت ۱۰۰۷-۱: از رهی تافتن ۵: شقایق درودن
 بیت ۱۰۰۸-۵: افزوده:
 بیانات تا تسوانی هنر پیشه کن زمسرد هنر پیشه اندیشه کن
 بیت ۱۰۰۹-۴: به آوای نرم
 بیت ۱۰۱۰-۳ و ۴: گریزد کسادی
 بیت ۱۰۱۱-۱: هوا بر شب
 بیت ۱۰۱۲-۵: سپه را امید - بخواندن در آمد
 بیت ۱۰۱۳-۳: زمانی چو آتش زمانی چو موم
 بیت ۱۰۱۴-۳ و ۴: رده برده فیلسوفان
 بیت ۱۰۱۵-۵: همی رویشان
 بیت ۱۰۱۶-۵: یکی از طبیعت
 بیت ۱۰۱۷-۱ و ۲ و ۵: یکی را ریاضی ۴: هندسی برگشاد
 بیت ۱۰۲۱-۳: اهل خرد را
 بیت ۱۰۲۲-۳: همه نقد
 بیت ۱۰۲۳-۳: آمد از من پدید

- بیت ۱۰۲۶-۱: از جمله فن ۴: که استاد او بود
- بیت ۱۰۲۷-۲: آنک اندوختند ۳: آنچه اندوختند ۴: چه هر دانستی ۵: به هر دانشی
- بیت ۱۰۲۸-۳: روز جهان
- بیت ۱۰۲۹-۳: کفانی برون
- بیت ۱۰۳۰-۱: از اوزان این ۵: از او رنگ آن هفت
- بیت ۱۰۳۲-۳: از آواز رود ۵: و آواز ۱: این سرود ۲: درین خم
- بیت ۱۰۳۴-۳ و ۵: اینجا پدید
- بیت ۱۰۳۵-۳: در آن پرده‌ها سازشه رود ۴: در آن پرده‌گه پرده از رود ۵: پرده رود گه زود
- بیت ۱۰۳۶-۳: آورد برست
- بیت ۱۰۳۷-۵: نوایی بر
- بیت ۱۰۳۸-۴: بر آن رسم و برهان که ۵: رسم هیئت
- بیت ۱۰۳۹-۱: ندارد ۴: بر او نغمه ۳ و ۴ و ۵: فرو بست جست ۵: وز نغمه
- بیت ۱۰۴۰-۵: به بم
- بیت ۱۰۴۱-۳ و ۴: بنرمی
- بیت ۱۰۴۲-۱: ناله را آب و دست ۳ و ۴ و ۵: چنان نسبت ناله‌ش آمد بدست ۳: که زد شخصی از پای بست
- بیت ۱۰۴۳-۱ و ۵: بادده ۳: این بیت را بعد از ۱۰۴۱ آورده است.
- بیت ۱۰۴۴-۴: آدمی گر شنیدی نواش - هواش ۱ و ۵: طرب خیره ۵: زاد زان خوش نوا - گشته هوا
- بیت ۱۰۴۵-۱: ساز خفت ۴: بر آن گشت جفت ۲: ساز و جفت
- بیت ۱۰۴۶-۲: چو بر بست بر ۱ و ۲ و ۵: راه و دستان
- بیت ۱۰۴۷-۲: که آن را جز او کس نشد ۵: نشد جز بخور رهنمون
- بیت ۱۰۴۸-۵: که سازنده را ۳: بر آید بجوش ۴: که نالیدنش دل
- بیت ۱۰۴۹-۲: بجایی رسید آن نواگر ۱: بجایی رسید این کواکب نواخت ۴: رسید آن نوارا ۵: رسید این کواکب نواخت ۵: علت نساخت ۳: بجایی رسید
- بیت ۱۰۵۰-۴: ندارد ۵: همایون از آن ۳: عقل یافت
- بیت ۱۰۵۱-۳: چو او تار ۴: چو آن ارغنون بسته آمد
- بیت ۱۰۵۳-۴: در آن خط شد و ارغنون بر
- بیت ۱۰۵۴-۴: روان کرد بر خود ۵: گروه با گروه
- بیت ۱۰۵۵-۳ و ۴: بر آواز او

- بیت ۱۰۵۷-۴: بر شیر زور ۵: بامیش زور ۳: ژبان کرد
 بیت ۱۰۵۸-۲: دانست ساز ۴: دانست راز ۳: بگردید ساز ۱ و ۲ و ۵: نسغمه
 کنان جفت
 بیت ۱۰۵۹-۳: کان دده ۴: از آن بیهشی ۳ و ۵: وز آن
 بیت ۱۰۶۱-۳ و ۵: این سخن
 بیت ۱۰۶۲-۴: چنان - این پرده
 بیت ۱۰۶۴-۵: نخسبد
 بیت ۱۰۶۵-۴: بهوش آرد آن ۵: بهوش آرد این
 بیت ۱۰۶۶-۳ و ۵: شاه نیز
 بیت ۱۰۶۷-۴: چو بنشید ارسطو
 بیت ۱۰۶۸-۵: زان زیرک
 بیت ۱۰۷۰-۳: بتعلیم
 بیت ۱۰۷۱-۳: در او تار علمی ۴: در او تار علوی ۵: بر اوقات علوی
 بیت ۱۰۷۲-۴: پس رنجهای
 بیت ۱۰۷۳-۵: نظرهای نغز - ددو دام را کرد بیدار مغز
 بیت ۱۰۷۵-۳: که دانای یونان بر آن پرده ۵: ندارد
 بیت ۱۰۷۶-۳: بی خویشی آغاز ۵: ندارد
 بیت ۱۰۷۷-۵: ندارد
 بیت ۱۰۷۸-۵: ندارد
 بیت ۱۰۷۹-۵: ندارد
 بیت ۱۰۸۰-۵: ندارد ۳: اوشگفت
 بیت ۱۰۸۱-۵: ندارد
 بیت ۱۰۸۲-۳: یک ره ۵: ندارد
 بیت ۱۰۸۳-۵: ندارد
 بیت ۱۰۸۴-۳: برزتم ساز او ۵: ندارد
 بیت ۱۰۸۵-۵: ندارد
 بیت ۱۰۸۶-۵: ندارد ۴: بانسبت
 بیت ۱۰۸۷-۱ و ۲ و ۵: ندارد ۳: پیکار تنگ ۴: بآن خط
 بیت ۱۰۸۸-۵: ندارد ۳: خط منزلش
 بیت ۱۰۸۹-۵: ندارد
 بیت ۱۰۹۰-۲: سبک راه ۳: بیهوش شد ۵: ندارد
 بیت ۱۰۹۱-۵: این بیت را بعد از ۱۰۷۳ آورده است.

- بیت ۱۰۹۲-۳: بی خبر بود آن ۵: بی خبر گشت
 بیت ۱۰۹۳-۳: کز آن بیهشی ۴ و ۵: از آن بیهشی چون ۵: که اندر خروش ۴ :
 زودر خروش
 بیت ۱۰۹۴-۴: از و داشت ۵: بدین سان برو
 بیت ۱۰۹۵-۴: پرده کج
 بیت ۱۰۹۶-۲ و ۵: آن او وان ۳: آن او زان
 بیت ۱۰۹۸-۳ و ۵: استاد دانا
 بیت ۱۰۹۹-۵: بر افزود رایش
 بیت ۱۱۰۰-۳: بگفتن سخن را ۵: بخوان گلورا
 بیت ۱۱۰۲-۱ و ۲ و ۵: ندارد
 بیت ۱۱۰۳-۳: برد سر همچو ماهی ۲ و ۳ و ۴ و ۵: در آب ۴: فرو برد سرمه
 ۲: چو ماهی بآب
 بیت ۱۱۰۴-۳: او رنگ خود
 بیت ۱۱۰۵-۲ و ۴: افکند ۵: بیالاتر
 بیت ۱۱۰۶-۵: چون نواخت
 بیت ۱۱۰۹-۱: زداندگان را نخواند
 بیت ۱۱۱۰-۴: خیالی که
 بیت ۱۱۱۱-۳: آفرینی ۴: کاین فیروزه قام
 بیت ۱۱۱۲-۱: که تابد دل
 بیت ۱۱۱۳-۲ و ۵: پیشینگان ساختند ۴: پرداختند
 بیت ۱۱۱۵-۳ و ۴: فرمان دهد ۴: وگر شاه ۳: بگویم ده از صد یکی
 بیت ۱۱۱۶-۳ و ۴ و ۵: آن داستان ۱: این داستان
 بیت ۱۱۱۷-۳ و ۴: شاه فرخ سریر ۳: افزوده:
 از ایسام و از گردش روزگار شنیدم زاستاد خود پاددار
 بیت ۱۱۱۸-۴: بخشف شکوفه
 بیت ۱۱۱۹-۳: کلوخی برانداخت شد از
 بیت ۱۱۲۰-۴: وزو صورت
 بیت ۱۱۲۴-۴: ژرف دریا دوید ۵: وادی خزید
 بیت ۱۱۲۵-۳: ستور مسین ۲: مسی دیدو
 بیت ۱۱۲۶-۱: در آن رخنه از نور ۳: از آن رخنه از نور ۳: سرتاسرین ستور
 ۴: در آن رخنه
 بیت ۱۱۲۷-۳: بروخفته

- بیت ۱۱۲۸-۴: در از زریک ۲: در از رنگ
 بیت ۱۱۲۹-۳: سبک ساز ۲: سبک باز
 بیت ۱۱۳۱-۴: دگر نقد شایسته
 بیت ۱۱۳۲-۴: گله کرد در پیش ۵: گله پیشتر راندو ۱: چون بامداد
 بیت ۱۱۳۴-۳: گله برد بر ۵: گله کرده بر
 بیت ۱۱۳۵-۳: نگین رانماید بدوی - اوی
 بیت ۱۱۳۷-۳ و ۴: پیرسید ازو ۳: حال میش ۳ و ۴: جوابی سره
 بیت ۱۱۳۹-۳: دگر باره دیدار گشت
 بیت ۱۱۴۱-۳: بگوتا
 بیت ۱۱۴۲-۱: شبان را عجب ۵: از این داوری ۴: در آن راز جست
 بیت ۱۱۴۳-۴: چنان بد ۱ و ۳: خاتم بدست ۵: مصراعها مقدم موخر آمده است.
- بیت ۱۱۴۴-۵: نگین دان آن را
 بیت ۱۱۴۵-۳: نگین چون گرفتی ۴: نگین تا بیالا
 بیت ۱۱۴۶-۱: شبان راز بیننده ۳: ز چشم همه خلق پنهان
 بیت ۱۱۴۷-۳: حجاب نگین را
 بیت ۱۱۴۸-۳: از آن رای آگاه
 بیت ۱۱۴۹-۵: چو گردو ۴: ۱۱۴۹ و ۱۱۵۰ را بعد از ۱۱۴۶ آورده است.
 بیت ۱۱۵۰-۴: ۱۱۴۷ و ۱۱۴۸ را بعد از ۱۱۵۰ آورده است.
 بیت ۱۱۵۲-۵: زپنهان و پیدا ۳: به پیدا و پنهان
 بیت ۱۱۵۴-۳: سو پادشه ۴: سوی پادشا
 بیت ۱۱۵۵-۴: از پادشاه انجمن
 بیت ۱۱۵۶-۳: دل پادشه - بدو پادشه ۵: زخود بیم کرد - بدو پادشه
 بیت ۱۱۵۷-۴: کارتو چیست - بدین کار کیست ۳: بدین کار کیست ۵: بدین کام
 بیت ۱۱۵۸-۵: تخت خوشنود
 بیت ۱۱۵۹-۳: معجزات تست ۵: معجز اینست
 بیت ۱۱۶۰-۳ و ۵: بدو پادشه ۴: از قیاس - از هراس ۱ و ۲: همان مردم تیز هوش از قیاس
 بیت ۱۱۶۱-۵: افزاز شد - همان پادشاهی بدو باز شد
 بیت ۱۱۶۲-۱: چگونه رساند
 بیت ۱۱۶۳-۳ و ۴: کین نگین ۴: چگونه برداختند
 بیت ۱۱۶۴-۴: چنین باید ۱: نیرنگ ساز ۴: این بیت را بعد از ۱۱۶۵ آورده است.

- بیت ۱۱۶۵-۳ و ۴: آن بستگی
- بیت ۱۱۶۶-۲ و ۶: مصراعها مقدم موخر آمده است ۴: آن شنید ۵: بر آن برکان
- بیت ۱۱۶۷-۵: ندارد ۴: آن داستان - برین داستان ۵: برین داستان ۱: پرو داستان ۳: از آن داستان
- بیت ۱۱۶۸-۳: بساط مرا
- بیت ۱۱۶۹-۳: که من زان
- بیت ۱۱۷۰-۳: چنین گفت
- بیت ۱۱۷۱-۳: سوز هد بودندی ۴: بود آموزگار
- بیت ۱۱۷۲-۵: نجستند - نبرزیدشان ۳: پبرزید شان
- بیت ۱۱۷۳-۲: نکردند الا
- بیت ۱۱۷۵-۱ و ۵: نکردی تنعم
- بیت ۱۱۷۶-۱ و ۲: در سر آید بگرد ۵: در سر آیت
- بیت ۱۱۷۷-۵: کز رسم و رای ۴: بجایی رسیدند
- بیت ۱۱۷۸-۴: ز دریا بخشکی
- بیت ۱۱۷۹-۵: بریدند و بازی نمی باختند ۶: مصراع اول ۱۱۷۹ با مصراع دوم ۱۱۸۰ آمده است. ۲ و ۵: ندارد
- بیت ۱۱۸۲-۳: زفرزنگی ۴: چون صبحگاه
- بیت ۱۱۸۳-۴: چنین داد ۳: که با ماندارد
- بیت ۱۱۸۵-۲ و ۶: فرستاد و
- بیت ۱۱۸۶-۳ و ۵: بدارای دولت بر افروز جام
- بیت ۱۱۸۷-۵: فریبی و را
- بیت ۱۱۸۸-۵: اندر آن ره
- بیت ۱۱۸۹-۳ و ۴ و ۵: من اینجانیم ۴: که انجا خیال است ۲: او بسی من است ۳: و آن بی من است ۵: کزین جای خالیست اری من است.
- بیت ۱۱۹۰-۵: که هم از در ایزد ۳: هم از درگه او ندارم دودست
- بیت ۱۱۹۲-۴: گیتی فروز
- بیت ۱۱۹۶-۵: رسانیدی او
- بیت ۱۱۹۷-۴: ندارد ۵: سخنها سقراط
- بیت ۱۱۹۸-۴: که خوانند
- بیت ۱۲۰۰-۳: گفتی رهی یافتست
- بیت ۱۲۰۱-۳ و ۴: بکنجی خراب
- بیت ۱۲۰۳-۲: خوی برید ۴: چون برید ۵: دیبا خرید

- بیت ۱۲۰۶-۳ و ۴ و ۵: مگر این صفت
 بیت ۱۲۰۷-۳: برو مهر شاه ۴: بد و مهرماه ۵: ازین مهر
 بیت ۱۲۱۱-۴: شده شاه انجم سوری انجمن ۳: بر انجمن ۵: در آن انجمن
 بیت ۱۲۱۲-۳: بر نیامد
 بیت ۱۲۱۳-۳ و ۴: هنرمند بیگانه فش ۴: رمیده نشد
 بیت ۱۲۱۴-۴: ندارد
 بیت ۱۲۱۵-۳: با او دراز ۵: با او فراز
 بیت ۱۲۱۶-۳: خوانمت بارها
 بیت ۱۲۱۷-۲ و ۵: چه سود از ۵: اجابت نکردی
 بیت ۱۲۱۸-۴: مصراعها مقدم موخر آمده است ۳: بسیا وبگو - چو آیی بدرگاه ما
 ۵: بیاباز گو حجتی
 بیت ۱۲۱۹-۳: بحاجت در آی
 بیت ۱۲۲۱-۳: چنان داد
 بیت ۱۲۲۳-۵: ندارد
 بیت ۱۲۲۸-۳ و ۵: برون از مدارا ۴: از مواسا کند
 بیت ۱۲۲۹-۵: بیزم اندرون ماه را ۲: شاه راهمند
 بیت ۱۲۳۰-۴: نبینند با آب و رنگ ۲: سوی او مرا پای از ۵: مرا پای از آنجاست بر
 خویش لنگ
 بیت ۱۲۳۱-۲ و ۵: ندارد ۴: مرا ناورد یادشاه
 بیت ۱۲۳۲-۵: ندارد
 بیت ۱۲۳۴-۲: نیست نرم
 بیت ۱۲۳۵-۳: وگر گرم ناید
 بیت ۱۲۳۶-۳: غنا ساز گیرد - خوش آید ۵: غلی ساز
 بیت ۱۲۳۷-۳: ندارد
 بیت ۱۲۳۸-۵: بدارای رهبر
 بیت ۱۲۴۰-۳: بیک جای طوفان بیک جای آب ۵: ندارد
 بیت ۱۲۴۱-۵: همانا که درهاست مان از شگرف
 بیت ۱۲۴۲-۵: چو بد گوهری در
 بیت ۱۲۴۳-۵: بر دری دور باش - که باشد ز زوبین همه
 بیت ۱۲۴۴-۵: کند - کند
 بیت ۱۲۴۵-۵: چه باک
 بیت ۱۲۴۶-۳: آیم برت

بیت ۱۲۴۷-۲: که این نقطه

بیت ۱۲۴۸-۳: شهر یاران برش ۳ و ۴: برشاه شد خوان در بر سرش ۱ و ۵: خواند درس

از برش

بیت ۱۲۵۳-۵: شه آن

بیت ۱۲۵۴-۳ و ۴: در آسوده

بیت ۱۲۵۵-۴: جای کرد - بجنیاند و بیدارش از پای کرد ۳: مراو او بجنیاند

بیت ۱۲۵۷-۳: دیگری را بدست آوری ۴: جزمی بدست ۵: نجنید دانا

بیت ۱۲۵۸-۳: چون کیمیا

بیت ۱۲۶۰-۲ و ۵: ندارد ۳: راهرو دو نیم جو

بیت ۱۲۶۱-۵: گران گرد کردن ۴: گشتن چوکوه

بیت ۱۲۶۲-۲: تو اینک بخواه ۳: پس ای نیکخواه

بیت ۱۲۶۳-۳ و ۴: بر میارای جور

بیت ۱۲۶۴-۴: این را بعد از ۱۲۶۵ آورده است

بیت ۱۲۶۵-۵: با آنکه داری

بیت ۱۲۶۶-۱: جنده سالخورده - گرانست گر ۵: بست از همه ۱: گرانستی از

پشتی گرم

بیت ۱۲۷۰-۲: حدیث درشت ۳: از و باز جست

بیت ۱۲۷۲-۳ و ۴: بر آن بنده

بیت ۱۲۷۵-۲: گفت شه ۳ و ۴: چون نور ۱: خود نور رسیده بمن

بیت ۱۲۷۶-۳: زپاکی - زهر سوزمین ۲: بمرده زمین آشنایی مکن ۱ و ۴ و ۵:

بمرده زمین

بیت ۱۲۷۹-۴: کسان راز خواب

بیت ۱۲۸۰-۵: ندارد ۴: بیت ۱۲۸۳ را بعد این بیت آورده است.

بیت ۱۲۸۱-۳: بر آشفته ۵: نه بیدار هوشی که خود

بیت ۱۲۸۲-۳: زشیران تند و هزیران جنگ

بیت ۱۲۸۴-۴: بیت‌های ۱۲۸۱ و ۱۲۸۲ را بعد از ۱۲۸۴ آورده است.

بیت ۱۲۸۷-۵: کان سربلندی ۳ و ۴: آنچه آن

بیت ۱۲۸۸-۳: پیرای مرد - رای مرد ۴: چون آهن

بیت ۱۲۸۹-۵: شیشه را - این روشن آئینه ۱: این روشن آئینه را ۴: زدایی به آیین تر

آئینه را

بیت ۱۲۹۰-۳ و ۴: چو بردن توان ز آهن تیره زنگ ۱ و ۲ و ۵: چو بردن توانی ز آهن

توزنگ

- بیت ۱۲۹۱-۴: در راز
 بیت ۱۲۹۲-۳: صقل زن روان
 بیت ۱۲۹۴-۳ و ۴ و ۵: کارد از لب برون
 بیت ۱۲۹۵-۵: سیاهی که آن سوخته شد چو بید ۳: سیاهی بر سوخته شو ۱: سوخته

نوچر

- بیت ۱۲۹۶-۲ و ۳ و ۴: مگر کاینه ۳: زنگی آهن
 بیت ۱۲۹۷-۳ و ۴: از اینجا
 بیت ۱۲۹۸-۳: چون لقمه
 بیت ۱۲۹۹-۳ و ۴ و ۵: بدین گنبد
 بیت ۱۳۰۰-۵: نهان خوانه ۲: بود - بود
 بیت ۱۳۰۱-۳: در یوزه کرده ۱: فقاعی زیاد
 بیت ۱۳۰۲-۴ و ۵: بامید باش
 بیت ۱۳۰۳-۵: ندارد
 بیت ۱۳۰۴-۱ و ۲: تو در پاک نامی زخاشاک
 بیت ۱۳۰۵-۵: چو سلطان رود
 بیت ۱۳۰۶-۲ و ۴: چه دانی ۱: بنا خوانده بر تو از ما درود
 بیت ۱۳۰۷-۳: گر آبی بمادر
 بیت ۱۳۰۸-۵: بیانی ز دربان خلاص ۵: نبینی به تنها خلاص
 بیت ۱۳۰۹-۵: در بزم شاه
 بیت ۱۳۱۰-۵: ناخون
 بیت ۱۳۱۱-۱ و ۲ و ۵: ندارد ۳: تند شیر
 بیت ۱۳۱۲-۲ و ۵: ندارد
 بیت ۱۳۱۳-۵: بدرگاه او - جاه او ۴: خرد سیلی ۲ و ۴: جاه تو
 بیت ۱۳۱۵-۱ و ۲: کمتر از بنده باش ۳ و ۴: وراین
 بیت ۱۳۱۶-۳: با شبانان چکار
 بیت ۱۳۱۷-۲: تو گرمی مکن گرمی از ۲ و ۳ و ۵: گرمی از خوی ۱ و ۲ و ۴ و ۵:
 بگفتم
 بیت ۱۳۱۸-۱: دلی هست من کوز من تفته بود ۵: دل تاخت من کوز من
 بیت ۱۳۱۹-۳: ره آوردش اینست و ره توشه این ۵: این بود ۴: ره آوردش این است
 بیت ۱۳۲۱-۲: ندارد ۳: سو بزم ۴: خود از آنجا شتاب
 بیت ۱۳۲۲-۱: کاتب نبشت
 بیت ۱۳۲۳-۲: نیامد خموش ۳: نباشد خموش

- بیت ۱۳۲۵-۴: در شاه ۱: ره دیده
 بیت ۱۳۲۶-۲: دهان مهر
 بیت ۱۳۲۷-۴: کز چرخ کحلی نقاب ۵: به پیکارگان رخ
 بیت ۱۳۲۸-۵: و فرهنگ ۴ و ۵: بر او رنگ
 بیت ۱۳۲۹-۱ و ۲ و ۵: که از گرد راه ۴: هندی ۱ و ۳: هند ۳: که اینک ز راه
 بیت ۱۳۳۰-۴: ندارد
 بیت ۱۳۳۱-۳: ندارد
 بیت ۱۳۳۳-۳: مغان را جوایش بر
 بیت ۱۳۳۴-۱ و ۵: این بیت را بعد ۱۳۳۲ آورده است
 بیت ۱۳۳۵-۳: زدست ۵: باید نشست
 بیت ۱۳۳۶-۱ و ۵: ز حال زمین ۴: سپهر بلند
 بیت ۱۳۳۷-۵: سخن می نمود
 بیت ۱۳۳۸-۵: تازه چید
 بیت ۱۳۴۰-۳: حقه در گوش - جهان را هم از لفظ چون نوش
 بیت ۱۳۴۲-۳: چو گفت از ثنا ۵: چو شد از ثنا ۴: نقاب غرض شد
 بیت ۱۳۴۳-۵: ندارد
 بیت ۱۳۴۴-۵: دل تیره را
 بیت ۱۳۴۶-۵: که بگشاید
 بیت ۱۳۴۷-۲: در همه روزگار
 بیت ۱۳۴۸-۵: ندارد
 بیت ۱۳۵۰-۴: گر این گفته ۲: یابم از تو جواب
 بیت ۱۳۵۱-۲: و گر نامد ۴: توان بست رخت
 بیت ۱۳۵۲-۱ و ۲ و ۵: هر کسی را
 بیت ۱۳۵۳-۱: زاو - زاو ۲: از او - از او
 بیت ۱۳۵۴-۵: گفتش
 بیت ۱۳۵۶-۱ و ۲: چو کرد او سزاوار - پیرسید
 بیت ۱۳۵۸-۳: چون کنم زو بدست ۴: چونش آرم بدست
 بیت ۱۳۵۹-۵: ستایش پدید ۴: نشانش ندید است ۵: در بسته را چون گشایم کلید
 ۳: خواهم کلید
 بیت ۱۳۶۱-۱: ندارد ۴: کجا جویمش ۲: چو پرسند حالی
 بیت ۱۳۶۲-۱: نه بالا و زیر ۴: ز حجت شود مرد پرسنده شیر ۳: پرسنده زیر
 بیت ۱۳۶۳-۴: این بیت بعد از ۱۳۶۱ آمده است.

- بیت ۱۳۶۴-۱ و ۵: ندارد
- بیت ۱۳۶۵-۱ و ۵: ندارد ۴: جان آفریننده ۳: جا آفریننده
- بیت ۱۳۶۶-۵: توانت شمرد ۱: اندیشه شاید
- بیت ۱۳۶۷-۳: بدین چیزها بد ۴: بدان چیزها ۵: ۱ و ۵: داند اندیشه ۱: باشد
- بدو
- بیت ۱۳۶۸-۴: در اندیشه
- بیت ۱۳۶۹-۳ و ۴: اندیشه کاید آن ۱: باشد اندر ضمیر ۳: سو آفریننده ۳ و ۴: در اندیشه رای
- بیت ۱۳۷۱-۳: آن راه را
- بیت ۱۳۷۲-۲ و ۵: کرد بر - آنجا رسیدی آنجا ۴: رسیدم
- بیت ۱۳۷۳-۳: وزین
- بیت ۱۳۷۵-۵: به شب تاری
- بیت ۱۳۷۶-۳: ندارد ۵: باشد او را زمان ۴: هرچ از زمین آید - باشد
- بیت ۱۳۷۷-۴: کارگاه
- بیت ۱۳۷۸-۴: از آن چون
- بیت ۱۳۸۰-۵: بر مساز - که نایی سر رشته خویش
- بیت ۱۳۸۱-۳ و ۵: منزل کشید - زمنازل ۵: که نتوان زمنازل به بیرون ۴: هفت میدان
- بیت ۱۳۸۲-۱ و ۲ و ۵: از این منزلت چون ۱ و ۲: بشاید گذشت ۴: از این مندل چون
- بیت ۱۳۸۴-۴: برنگذرد ۵: کی پی برد ۴: از کجاره
- بیت ۱۳۸۵-۴: برین داستاناها
- بیت ۱۳۸۶-۴: ندارد ۵: نکو چون نبینی ۱: نیکو نبینی
- بیت ۱۳۸۷-۴: ندارد ۵: بسی کس ۱: اندیشه پنداشتم
- بیت ۱۳۸۹-۲: جهان دگر ۳ و ۵: بدان جا ۳: توان کرد
- بیت ۱۳۹۰-۲: که برگوی ۴: ملک و جان
- بیت ۱۳۹۱-۴: جهان دگر
- بیت ۱۳۹۲-۱: کانجا ۳: بدان جا
- بیت ۱۳۹۳-۳: چو اینجا - بدانجا گذشتن چه بایدت جست ۵: چه آمد ۱: بآنجا نشستن چه باید درست
- بیت ۱۳۹۴-۳: چنان دادن ۵: از رخ
- بیت ۱۳۹۶-۳: بدینجا همی کشته کاری بری - بدانجا ۴: بدین جا - بآنجا ۵:

- ندارد ۲: بدینجا کنی کشت و کار ۱: کشت کاری بوی - بانجا ۴ :
- کشت کار ۲: کاری
- بیت ۱۳۹۹-۳: چو پول است و بروی
- بیت ۱۴۰۱-۵: دربنگه جان پذیر ۱ و ۲: در تنگی جان پذیر
- بیت ۱۴۰۲-۱ و ۳ و ۵: یافتست ۱: کاتشی یافتست
- بیت ۱۴۰۳-۵: جان و آنکس - گریکی راشکی است
- بیت ۱۴۰۴-۳ و ۴: آتش برو
- بیت ۱۴۰۵-۳: کاهر منی رای - وگر جای آتش بود جای ۱ و ۵: کاهر منی شاه ۵ :
- اگر جان انسی ۴: اهریمنی
- بیت ۱۴۰۶-۳: که چون جان
- بیت ۱۴۰۷-۱ و ۲ و ۵: جان او
- بیت ۱۴۰۹-۱: غلط گفت برجان ۵: شود زود از و باز جای
- بیت ۱۴۱۰-۳: یا جان بمرد ۱ و ۲: چگو یید جان هم به آن جان سپرد
- بیت ۱۴۱۱-۳: ندارد ۲: وزین نیست ۵: و زینست زرق - ز داده بود تا بفرموده فرق
- ۱: نه داده بود باز فرموده فرق
- بیت ۱۴۱۲-۴: درگذرکو - نور خاک ۱: نه آب و نه خاک
- بیت ۱۴۱۴-۱ و ۵: چو نیرو
- بیت ۱۴۱۵-۳: بود کوه - نیبند چنان
- بیت ۱۴۱۶-۱ و ۵: آن خفته
- بیت ۱۴۱۷-۳: خفته خیز ۵: شد این خانه خیز
- بیت ۱۴۱۸-۱ و ۵: زیبگانگی است ۲: درین آشنائی
- بیت ۱۴۱۹-۵: این نور و تاب
- بیت ۱۴۲۰-۳: گشت - گشت
- بیت ۱۴۲۱-۵: چسان گشت پیدا بر کس که گفت ۱: پیدا و کس را نگفت
- بیت ۱۴۲۳-۳: ندیدی کسی - این گنج ۵: نه بیداری آن گنج ها ۱: به پنداری آن گنجها
- ۴: این گنج
- بیت ۱۴۲۴-۱ و ۴: این مرد ۵: همان هندو
- بیت ۱۴۲۷-۵: نیکویی خود کند
- بیت ۱۴۲۸-۱: از این کاردان تر بجان آزمای - بیننده بر جان ۵: از او کاردانتر
- بیت ۱۴۲۹-۲ و ۵: همه چیزها ۳: گرایش رسد ۱: رسید - رسید
- بیت ۱۴۳۰-۳: جز آن را ۵: که چرخش ۱: سرگردنش
- بیت ۱۴۳۳-۳: بسند از

- بیت ۱۴۳۴-۵: چو دانم - پسندیده را نا پسندیده‌ام
- بیت ۱۴۳۵-۴: صاحب کیاس ۳: از راه معنی ۴: چنان دارد از راه معنی قیاس ۵:
- چنان آرد از راه معنی سپاس
- بیت ۱۴۳۶-۵: کرده نظر
- بیت ۱۴۳۷-۵: راز دم ساختن ۳: او ساختن
- بیت ۱۴۳۸-۵: ندارد ۳: بدان رخنه گاه ۱ و ۳: بدان
- بیت ۱۴۳۹-۱: هواکز
- بیت ۱۴۴۰-۴: گر بود
- بیت ۱۴۴۱-۵: در چشم زد ۱ و ۳ و ۴: ندارد
- بیت ۱۴۴۲-۱: علتی نیست
- بیت ۱۴۴۳-۳: را از نظر ۴ و ۵: و راهش نظر ۵: نقش دوند
- بیت ۱۴۴۴-۳: زخمش دهد ۵: بتادید زخمش
- بیت ۱۴۴۵-۲ و ۳ و ۴: تعجب روانیست ۵: نیاید جر ۱ و ۳: نیامد جز
- بیت ۱۴۴۶-۱: دعا باختن
- بیت ۱۴۴۷-۳: خود را دهد ۴: گرفتار را گر دهد
- بیت ۱۴۴۸-۱: زخمی رسد ۱ و ۲: دهن در شبش ۳: دهن دشنش او فتدبر
- ۴: دهن در بسیش
- بیت ۱۴۴۹-۴: جوی خون ۵: بر پیشانی
- بیت ۱۴۵۰-۳: بدین هر دو - چشم زخم است ۴: که آتش
- بیت ۱۴۵۱-۴: آتش آید
- بیت ۱۴۵۲-۱: باز گردد گزند
- بیت ۱۴۵۳-۱: بر آورد
- بیت ۱۴۵۴-۳ و ۴: که آواز ناید
- بیت ۱۴۵۷-۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵: گفت ۴: بخردی ۶: گفتش
- بیت ۱۴۵۸-۱ و ۵: در نقش آن ۳: اگر نیک نیک و ۵: نیک و ۴: اگر بد
- بیت ۱۴۵۹-۲ و ۵: نقش راند
- بیت ۱۴۶۰-۴: در آن باغ
- بیت ۱۴۶۱-۵: چوبیند ۴: بیند بیازی ۱ و ۵: در آن
- بیت ۱۴۶۲-۵: آن شد که باشد
- بیت ۱۴۶۳-۳: سر بسته ما
- بیت ۱۴۶۶-۳: یکسان پزد دیگ ما ۵: رنگ مادر نوید ۴: رنگها را لوید ۱ و ۲: در نوید
- ۵: آن سیه گشت و این

- بیت ۱۴۶۷-۲: ویک ۲: ای گراینده
 بیت ۱۴۶۸-۳: آئینه فش
 بیت ۱۴۷۰-۳: زچندین
 بیت ۱۴۷۱-۳: به تحسین
 بیت ۱۴۷۳-۴: از ره
 بیت ۱۴۷۴-۲: بدین داستان ۳: در این
 بیت ۱۴۷۵-۳: فیلسوف کهن - که چون شه بشد تازه رو در سخن ۵: که چون باز شد
 بیت ۱۴۷۶-۳: فرخنده حال
 بیت ۱۴۷۷-۱: او را در آن ۵: بخشش شه
 بیت ۱۴۷۸-۵: به فرمانبری
 بیت ۱۴۷۹-۱ و ۲ و ۵: بفرماندهی شاه
 بیت ۱۴۸۰-۵: ندارد ۳: درج می کشت
 بیت ۱۴۸۱-۲: سخن رفت
 بیت ۱۴۸۳-۱ و ۲: بقراط پیر
 بیت ۱۴۸۴-۴: قرفون یوس
 بیت ۱۴۸۵-۱ و ۲: همان هر مس فرخ نیک ۵: ندارد ۱: بعد از ۱۴۸۳ آورده
 است.
 بیت ۱۴۸۸-۳: ندارد
 بیت ۱۴۸۹-۵: ندارد
 بیت ۱۴۹۰-۵: ندارد ۳: گزاریم یک
 بیت ۱۴۹۲-۳: کوژ پشت
 بیت ۱۴۹۳-۵: بدانگه که ۳: برگفت
 بیت ۱۴۹۴-۳: که ترکیب عالم نبود از نخست ۵: که ترکیب نابود نبود درست ۴: نبود
 از
 بیت ۱۴۹۵-۳: زافزایش ۱ و ۵: چو افزایش ۴: پیشینه بر پیش رو
 بیت ۱۴۹۶-۱ و ۲ و ۵: جرم کبود
 بیت ۱۴۹۷-۵: جمع آموزگار
 بیت ۱۴۹۸-۳: بدانم که از ۲ و ۳: راه و ۳: پای دانش ۴: ندانم که از
 بیت ۱۴۹۹-۴: بفرمان خوش
 بیت ۱۵۰۰-۱: بتدبیر و حکم ۳ و ۵: بتقدیر حکم
 بیت ۱۵۰۱-۱: از نخست - برست ۳: چون گذشت ۵: چون برست
 بیت ۱۵۰۲-۵: بنا کرد نهادش بنا ۳: از ما به اول غنا ۱: چو بانگ

- بیت ۱۵۰۳-۱ و ۵: ندارد ۳: از سرآغاز - جهان گنج ۴: جهان گنج سر بسته در
 بیت ۱۵۰۴-۳ و ۵: این کارگاه
- بیت ۱۵۰۵-۳: نویسنده را - بفکر و صواب ۱: و صواب
- بیت ۱۵۰۶-۱: چنان رفت یکسر برای کهن - کار سطر شود پیشوای سخن ۴: ندارد
 ۵: چنین رفت یکسر - پیشوایی سخن
- بیت ۱۵۰۸-۵: برگشاینده
- بیت ۱۵۰۹-۴: که بگشاد ۲: بگشاید
- بیت ۱۵۱۰-۴: که آغاز
- بیت ۱۵۱۱-۳: جنبشی فرد کرد ۱ و ۲: چندانکه آن را دو کرد ۵: آن یک دو کرد
 بیت ۱۵۱۳-۳: جز اول که آن
- بیت ۱۴۱۴-۱ و ۵: ندارد ۳: زان دو
- بیت ۱۵۱۵-۵: آن سه در دور مرکز
- بیت ۱۵۱۶-۵: آن جسم
- بیت ۱۵۱۹-۳: بر آرمید
- بیت ۱۵۲۰-۵: تابنده تابناک ۱ و ۲ و ۳: سپهری
- بیت ۱۵۲۲-۳: بدان میل ۵: بر آن میل
- بیت ۱۵۲۶-۲: بزویی ۵: نویسی
- بیت ۱۵۲۷-۵: هوای تری ۳: چنین نغزو ۴: چنین نغزو ۵: چنان نغزو و پاک
 ۲: نغز پاک
- بیت ۱۵۲۸-۵: آسوده گشت ۳: دردش - ۱: آب دردی ۲: خاک طشت
- بیت ۱۵۲۹-۴: چار گوهر ۳: در مرکز ۲: خویش پای
- بیت ۱۵۳۳-۱ و ۲ و ۴: چنان راند ۳: چنین داد
- بیت ۱۵۳۴-۳: ودانش ۵: برومند باد - تنومند باد
- بیت ۱۵۳۵-۲: داند نشان ۱: هر کس دهند
- بیت ۱۵۳۸-۵: آن بخار
- بیت ۱۵۳۹-۱ و ۲ و ۴ و ۵: تکاپو گرفت
- بیت ۱۵۴۰-۳: چوهر گوهری
- بیت ۱۵۴۱-۴ و ۵: زلفظی ۳: این جمله ۱ و ۵: گره بسته
- بیت ۱۵۴۲-۵: مواساگر ۲: بخواهد شنید - نیکی آمد ۴: وگر زیرکی این - عالم
 آمد پدید ۵: گیتی آمد ۳: گوهر آمد
- بیت ۱۵۴۳-۵: نمودار رسته ۳: یکی بدین داستان
- بیت ۱۵۴۴-۳: زمین بوس

- بیت ۱۵۴۵-۵: هست دانش من بیاد ۲ و ۵: تنها آفرین خدا بر تو باد ۳: آفرینش
 بیای ۱: بسی آفرین بر تو باد از خدای
 بیت ۱۵۴۶-۳: که به نور با دیده
 بیت ۱۵۴۷-۱ و ۳: چنان بازگفت ۴: چنین باز - که پیدا شود رازهای نهفت ۱ و ۳ و
 ۵: رازهای نهفت
 بیت ۱۵۵۲-۱ و ۲: یکی قسم از او مایه روشن ۴: دگر بخش
 بیت ۱۵۵۳-۵: دو بخشش از او - که او چون بجنیب بداند ۱ و ۲: که چون او بجنبد
 بداند کوست
 بیت ۱۵۵۴-۴: سیوم ۵: سیم
 بیت ۱۵۵۵-۵: زمرکوب گردش شده گردناک ۳: شده دردناک
 بیت ۱۵۵۷-۵: جهانجوی گفتا که
 بیت ۱۵۵۹-۳: زپرسیدن - هست آن
 بیت ۱۵۶۰-۵: کند هر یکی ۱ و ۲ و ۳ و ۴: عرضه ۵: عرض کالای
 بیت ۱۵۶۱-۴: جز ایزد نبد کافرینش نمود
 بیت ۱۵۶۲-۳: همه برق
 بیت ۱۵۶۳-۵: پدید آمد آن برق از ماه و مهر
 بیت ۱۵۶۴-۵: زیادی کز
 بیت ۱۵۶۶-۳: بس آنگاه خاک
 بیت ۱۵۶۷-۳: باشد خرامنده باش - تو اکنون جهاندار و پاینده باش
 بیت ۱۵۶۸-۵: سزاوار تو بر متاباد مهر
 بیت ۱۵۶۹-۵: آید زروی قیاس ۴: در قیاس
 بیت ۱۵۷۱-۳: جوهر نامدار
 بیت ۱۵۷۲-۴ و ۱: جوهر گشادی
 بیت ۱۵۷۳-۳: ترشد یکی نیمه خشک
 بیت ۱۵۷۴-۳ و ۵: یکی نیمه
 بیت ۱۵۷۵-۵: زبان تازمان ۱: زمین و زمان ۴: شد آن رمیده زمین در زمان
 بیت ۱۵۷۶-۵: تا بدانجا ۴: جنبش نمای ۳: بروخط ۳ و ۵: نیست رای
 بیت ۱۵۷۷-۲: فضل آزمایی ۱ و ۵: فضل آزمایی
 بیت ۱۵۷۸-۱: کان ره باز کرد ۵: مصراع‌ها بجای همدیگر آمده
 بیت ۱۵۷۹-۴: باد پیروزمند
 بیت ۱۵۸۰-۴: کام او - نام او ۱ و ۲ و ۵: ازین خرّمی نام
 بیت ۱۵۸۱-۱ و ۲ و ۵: هر میوه بار



مرکز تحقیقات کتابخانه و اسناد ملی

- بیت ۱۵۸۲-۳: نشاید گذشت ۵: نباید گذشت
 بیت ۱۵۸۳-۵: از آنها که - که در طاق پیروزه ۳: بر این طاق ۴: بر اندیشه راه
 بیت ۱۵۸۴-۵: بر لوح کوه
 بیت ۱۵۸۶-۵: معانیست
 بیت ۱۵۸۷-۵: رخنه گردون رهی
 بیت ۱۵۸۸-۱: از مه و آفتاب
 بیت ۱۵۸۹-۱: ندانم ۲ و ۳: دانم ۳: آفرینش
 بیت ۱۵۹۰-۳: دُر گنج ۴: زدریا دلی
 بیت ۱۵۹۲-۳: یاریت - رستگاریت
 بیت ۱۵۹۳-۴: حدیثی که پر شد ۱ و ۳ و ۵: پرسد ۵: بکوشیم و پرسیم ۱:
 پرسیم
 بیت ۱۵۹۴-۱: خوانیم ترس
 بیت ۱۵۹۵-۱ و ۳: جهان شد درست
 بیت ۱۵۹۷-۴: توالد بود ۵: ولد بود آن هر چه ۳: آن مایه - کر خدایی
 بیت ۱۵۹۹-۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵: که هیچ پیکر میانجی
 بیت ۱۶۰۱-۴: از این ۳: وزان سروران
 بیت ۱۶۰۲-۱ و ۴: بدین عبرت
 بیت ۱۶۰۶-۳: شاه و ۴: آورد روزگار ۵: خیزد از روزگار
 بیت ۱۶۰۸-۳: آفرین یاد
 بیت ۱۶۱۴-۱ و ۵: توانیم خواند ۵: بجستن در آن ۱: نخستین در آن چون
 بیت ۱۶۱۴-۱: از این نقش
 بیت ۱۶۱۷-۵: مزن در مجنبان ۳: ازل بسته کس را
 بیت ۱۶۱۸-۵: بزرگ آفرینند مست از هر
 بیت ۱۶۲۲-۱: چو شد بسته چشم
 بیت ۱۶۲۴-۶: بر بسته بود
 بیت ۱۶۲۵-۵: دگرها که
 بیت ۱۶۲۶-۵: وزان ره (جای مصراعها مؤخر مقدم شده) ۳: وزان پرده
 بیت ۱۶۲۹-۴ و ۵: خردمندی او راست ۲: او راست گوهر چه
 بیت ۱۶۳۱-۱: برون آید
 بیت ۱۶۳۳-۴: درودی رسانید
 بیت ۱۶۳۴-۳: در سخن
 بیت ۱۶۳۵-۱: حواله مکن

- بیت ۱۶۳۶-۴: سرو بن رازین
 بیت ۱۶۳۸-۵: یکسره ۱: مکینه ۴: شکنجه
 بیت ۱۶۳۹-۵: یکی مردم
 بیت ۱۶۴۰-۵: ندارد ۳: نه خاک آدمی راست این مغز و پوست
 بیت ۱۶۴۱-۴: مهره در دست ۳ و ۵: حقه باز
 بیت ۱۶۴۲-۳: در کف نهان
 بیت ۱۶۴۳-۵: یالاجورد ۴: لاژورد
 بیت ۱۶۴۴-۵: نام مشک ۱ و ۳ و ۴: ناف مشک
 بیت ۱۶۴۶-۵: ندارد ۲ و ۳: نه در نیستی
 بیت ۱۶۴۷-۵: گر کند جایگر ۱: گر بود ۳: کو بود خانه گیر ۵: فراهم شود
- جایگیر
- بیت ۱۶۴۸-۱ و ۲ و ۳ و ۵: چوهرچه ۵: در زمین
 بیت ۱۶۴۹-۳: کو بود ریز ۴: چون شود ریز ریز
 بیت ۱۶۵۰-۵: زسیماب
 بیت ۱۶۵۱-۳: گردد روان ۲ و ۵: بود ناتوان ۱: بود باتوان ۴: بود زو توان
 بیت ۱۶۵۳-۱ و ۵: نشاط غنی ۲: آمد پدید ۴: نتوان رسید
 بیت ۱۶۵۵-۳: بلند افسران
 بیت ۱۶۵۶-۵: که بادانش خود گشاید کلید
 بیت ۱۶۵۷-۵: بسته‌ها را گره
 بیت ۱۶۵۸-۱ و ۴ و ۵: از مهان ۳: در جهان
 بیت ۱۶۵۹-۲ و ۵: ندارد ۴: سبق بردانش اهل روم (این بیت را بعد از بیت ۱۶۶۰ آورده است).
- بیت ۱۶۶۰-۳: بدید آنچه ۱: بیود آنچه ۵: بودش نهان
 بیت ۱۶۶۱-۱: سروشی که تاج ۲: ندارد
 بیت ۱۶۶۲-۳: کرد پس
 بیت ۱۶۶۳-۳: از هفت
 بیت ۱۶۶۵-۵: طلعتش گشت
 بیت ۱۶۶۶-۳: از حق
 بیت ۱۶۶۷-۱ و ۲ و ۴ و ۵: ندارد ۳: سروش درفشان
 بیت ۱۶۶۸-۵: نهفته در آن - از جهاندار پاک
 بیت ۱۶۷۰-۱ و ۲: ندارد
 بیت ۱۶۷۲-۵: ندارد ۴: در آن

- بیت ۱۶۷۳-۳: در آری به مهر
 بیت ۱۶۷۴-۳: دین بد
 بیت ۱۶۷۵-۱ و ۲: ندارد
 بیت ۱۶۷۶-۳: گزارش نمایی
 بیت ۱۶۷۷-۳ و ۵: در آری
 بیت ۱۶۷۹-۱: از تو گیرند بهر
 بیت ۱۶۸۰-۴: به از حکم آن
 بیت ۱۶۸۱-۳: ز راه خدایی نه از راه خویش
 بیت ۱۶۸۴-۳: تیز گوش
 بیت ۱۶۸۵-۵: بیرون کنم
 بیت ۱۶۸۹-۱: که از دزد ترسم ۲: هم از درد ترسم ۳ و ۴ و ۵: زد ز خیم ترسم
 بیت ۱۶۹۰-۱: سپه چون رود
 بیت ۱۶۹۱-۱ و ۴ و ۵: فراوان نه از ۳: از آب و خاک - ناکسان را هلاک
 بیت ۱۶۹۲-۱ و ۴ و ۳ و ۵: زکوی
 بیت ۱۶۹۳-۵: بوم بیگانه از ۱: در خشک و تر ۱ و ۲ و ۴: بر کور و کر
 بیت ۱۶۹۴-۵: اگر
 بیت ۱۶۹۷-۵: زد ریا - کرده پر ۴: گشته تر
 بیت ۱۶۹۸-۳: ندارد
 بیت ۱۷۰۰-۴: در چارخند
 بیت ۱۷۰۱-۳: نه سک رارها
 بیت ۱۷۰۲-۱: جز ممسکش
 بیت ۱۷۰۳-۳: زد ریا - که خوانند هابیل را ۵: که خواندست هایشان - ۱۷۰۳ و ۱۷۰۴ در
 ۱ و ۲ و ۴ و ۵ مؤخر مقدم آمده است.
 بیت ۱۷۰۵-۵: باریکی
 بیت ۱۷۰۶-۱ و ۲: ندارد
 بیت ۱۷۰۸-۱: ندارد در جهان پای تو ۲: ندارد کسی در جهان رای تو - نگیرد کسی در زمان
 پای تو ۵: سرکشان رای ۴: سرکشی ۳: ندارد کس از سرکشان پای تو -
 نگیرد کسی در جهان جای تو ۱ و ۴ و ۵: در جهان پای تو
 بیت ۱۷۱۰-۴: که یابی بر اوج ۵: به هر جا که یابی
 بیت ۱۷۱۱-۱ و ۲ و ۴: به اندازه خود ۴ و ۵: سپاه آوری
 بیت ۱۷۱۴-۵: گذر نیک در ره گذرهای تو - کسی باید از پیش روهای تو ۴: بر رهگذر
 ۱ و ۳: تو - تو

- بیت ۱۷۱۵-۳: ندارد ۵: که رانش کند ران - نگهبان تو ۲: که رانش کند ۱ و ۴: که رایش کند
- بیت ۱۷۱۶-۱ و ۲ و ۴ و ۵: ندارد ۳: مرا هیچکس
- بیت ۱۷۱۷-۵: روشنایی بدو
- بیت ۱۷۱۸-۵: بدو ظلمت ۴: خویشتن را ۱ و ۲: بدان تیرگی
- بیت ۱۷۱۹-۱: وگر تو عنان ۵: ندارد
- بیت ۱۷۲۱-۵: لغتهای نیکانت ۱: بیگانه
- بیت ۱۷۲۲-۵: ندارد ۳: یاری دهی
- بیت ۱۷۲۳-۵: گشاید سخن
- بیت ۱۷۲۴-۱: نداند نیوشنده
- بیت ۱۷۲۵-۳: نیکی بیابی ۵: و بابد مخالف
- بیت ۱۷۲۷-۱ و ۲: از اندازه آن
- بیت ۱۷۲۸-۳: در آن
- بیت ۱۷۳۰-۳: پیغام فرخ ۴: خبرهای نغزش رسانید گوش
- بیت ۱۷۳۲-۱ و ۲: بازدارند گزند
- بیت ۱۷۳۳-۵: به هر صف اعظم ۱ و ۴: صفراعظم ۳: بدان مایه ۴: نشان بد
- بیت ۱۷۳۴-۲: زفرهنگ ۳: فرخ سه پیر - برزد حریر ۵: ز نقش سیه
- بیت ۱۷۳۶-۴: کاید او را ۴: فلاطن
- بیت ۱۷۳۷-۴: سیوم ۳: بود ارجمند ۳ و ۵: این سه فهرست ۴: سه فرسنگ
- بیت ۱۷۳۸-۵: نامه های
- بیت ۱۷۴۱-۱: طلب کرد
- بیت ۱۷۴۲-۵: خدا یافتی
- بیت ۱۷۴۳-۴: او همان روز ۳: نشست اولین
- بیت ۱۷۴۴-۳: چنان داد
- بیت ۱۷۴۵-۳: نام بلند
- بیت ۱۷۴۹-۱: ندارد ۲ و ۵: بکاغذ در
- بیت ۱۷۵۱-۳ و ۴: شویاد دار
- بیت ۱۷۵۴-۱ و ۲: تن آسان به پیروزی دل ۵: به نیروی آسان تن و دل
- بیت ۱۷۵۵-۳ و ۴: سازگار است
- بیت ۱۷۵۶-۵: تنومند باد
- بیت ۱۷۵۸-۴: که کراجوانی از
- بیت ۱۷۵۹-۵: نیارد گزند

- بیت ۱۷۶۰-۵: زعجلان به نخجیر ۳: بفحدان نخجیر
 بیت ۱۷۶۱-۱: سبق برد خود زانک آئینه دار ۲ و ۵: سبق دار خود را تک آئینه
 بیت ۱۷۶۴-۵: نیست کین
 بیت ۱۷۶۵-۳: آبادی خویش - خویش
 بیت ۱۷۶۷-۵: ندارد
 بیت ۱۷۶۸-۳: شد این بهر تاج آندگر بهر جنگ
 بیت ۱۷۶۹-۳: بخون برادر - که بر فرق ۱: بخون
 بیت ۱۷۷۰-۳: در کسی بهر ۵: برکس ۴: افزوده:
 مگو راز دل باکس اربش نوی کزان گفتن آخر پشیمان شوی
 بیت ۱۷۷۱-۴: که در دل بدی ۳: بدی آیدت
 بیت ۱۷۷۲-۴: بدان رابد آید ۵: زنیکا ۳: آرد فرود
 بیت ۱۷۷۳-۴: ندارد
 بیت ۱۷۷۵-۵: بد جوهران ۳: زپروردن
 بیت ۱۷۷۶-۳: میاویز ۵: منه کیمیایی
 بیت ۱۷۷۹-۵: خواهی و
 بیت ۱۷۸۰-۱: کسی جستن از مردم نیست گوش ۳: سخت گوش
 بیت ۱۷۸۱-۳ و ۵: از گاو و گورو ۵: شادی بهم
 بیت ۱۷۸۲-۳: به تهمت
 بیت ۱۷۸۳-۱: بهم در نهی
 بیت ۱۷۸۴-۳: از آندوه
 بیت ۱۷۸۵-۳: زمردی همی دان ۲ و ۵: زمردم دمی
 بیت ۱۷۸۷-۱: زبی توشه جور پیش آردت - سرش بشکنی جور پیش آردت ۴: زنیسی
 بوسه بر حور پیش آردت - سرش بشکنی مغز پیش آردت ۵: زبی توشه گر جور
 پیش آردت - سرش بشکنی مغز پیش آردت
 بیت ۱۷۸۸-۳: شود سخت
 بیت ۱۷۸۹-۳: بتندی ببر ۴: بچربی در آورد
 بیت ۱۷۹۰-۳: پراکنده شان کن ۴: پراکنده شان لگام لگام
 بیت ۱۷۹۱-۵: ندارد ۳ و ۴: تو بر آردی از
 بیت ۱۷۹۲-۴: دهقان شاه
 بیت ۱۷۹۳-۲: ندارد ۳ و ۴: رسول توانا
 بیت ۱۷۹۴: ندارد
 بیت ۱۷۹۵-۳: گر آهن بر آرند رنگ ۱: در آرد بزنگ ۱ و ۲: بزر دادن آهن بر آید

- بیت ۱۷۹۶-۱ و ۴ و ۵: زرافکند نست
- بیت ۱۷۹۷-۲: مصراعها مؤخر و مقدم آمده است ۳: تیزی زدست ۵: بدست
- بیت ۱۷۹۸-۵: بسوز کسان
- بیت ۱۷۹۹-۵: بیارای تو گردد
- بیت ۱۸۰۱-۴: خزانه که با تست با ۳: چو باتست - زدادن شدی
- بیت ۱۸۰۴-۴: به هر جا که هست ۳: بجایی نشست
- بیت ۱۸۰۵-۳: بگفتش ار ۱: ار خواهد
- بیت ۱۸۰۷-۴: زهرت در افتد ۲: زتیزی مباش
- بیت ۱۸۰۸-۵: از شاد کامی
- بیت ۱۸۰۹-۴: همه تشنه - نسازد ۵: تشنه آب را - که باید نشاید ۲: پسیایی
نباید ۱: بیاید نشاید
- بیت ۱۸۱۱-۵: دهان کس ۳: کز آن باز
- بیت ۱۸۱۲-۳: همان میوه ۴: کزین ناتوانی
- بیت ۱۸۱۳-۵: ندارد
- بیت ۱۸۱۵-۵: بی ترس و باک
- بیت ۱۸۱۶-۳: از آن جستجوی ۵: گفت و گوی
- بیت ۱۸۱۷-۳: از مال کاری بچنگ - بی درنگ ۴ و ۵: ده یکی
- بیت ۱۸۱۸-۴: از پیش به
- بیت ۱۸۱۹-۵: به از گردش آسمانی ۴: حصارى بدی
- بیت ۱۸۲۰-۵: بده بیشتر ۳: مال
- بیت ۱۸۲۴-۵: بروزی دوباری ۴: بر آرای خان
- بیت ۱۸۲۵-۵: تن آسامشو تا نگردی ۳: تا بیایی بروم ۴: تا نیایی
- بیت ۱۸۲۶-۴: ندارد ۲: آب صافی ۳: نخیزد غبار
- بیت ۱۸۲۷-۴: ندارد
- بیت ۱۸۲۹-۴: مده ناکسان را سوی
- بیت ۱۸۳۰-۴: خصلتی - مگردان شرشتی که بودت
- بیت ۱۸۳۱-۳: مردم بگردند از ۴: چومردان
- بیت ۱۸۳۲-۱ و ۲ و ۵: ندارد
- بیت ۱۸۳۳-۱ و ۲ و ۳ و ۵: ندارد ۴: بنه خوان اصلی - مشو در پی نسخه ۳ افزوده:
پیاده ندیدی که فرزین شود همه کج رود زانک خود بین شود
- بیت ۱۸۳۵-۳: یابی کسی ۴: چنان به که با او نکوشی ۳: نخواهم که با او ۱:
بینم که با او بگویی بسی ۵: نباید که با او بکوهی بسی

- بیت ۱۸۳۸-۵: اگر یاری - سر از یار دولت نباید ۳: نباید کشید
بیت ۱۸۳۹-۱ و ۲ و ۵: ندارد
- بیت ۱۸۴۰-۱: آید نواز - آن روز ناز از تو باز ۴: از تو باز
- بیت ۱۸۴۴-۳ و ۵: چو پیروز ۱ و ۳: چو پیروزه
بیت ۱۸۴۶-۳ و ۴: بر انداز ۴: شود کاید
بیت ۱۸۴۸-۴: دادگر
- بیت ۱۸۵۰-۱: چون رای او ۳: که بد باتن
بیت ۱۸۵۱-۵: مصراعها مؤخر مقدم آمده
بیت ۱۸۵۲-۳: چو گرداند
- بیت ۱۸۵۴-۱ و ۲ و ۴ و ۵: ربیعی ربیعی ۱ و ۵: سرنبشت
بیت ۱۸۵۵-۳: که هرچ آن بگردد ز ترتیب ۲: آن بگردد
بیت ۱۸۵۶-۳: ندارد ۴: ارکنی نیکا کن ۱: کنی نیکی
بیت ۱۸۵۷-۱ و ۲ و ۵: زیان از بد خلق
- بیت ۱۸۵۸-۳: نجفتن مژه همچو الماس ۱: مژه در نجفتن چو
بیت ۱۸۵۹-۱: که باس شبان هست ربا بنده گرگ ۲: که با این شبان شد ربا بنده بیت گرگ
۵: که با این شبانست بسیار
- بیت ۱۸۶۰-۵: چند زشت
بیت ۱۸۶۲-۳: غمی باش پیدا و پنهان ۴: غمی باش
بیت ۱۸۶۳-۳: نیاز آیدت
- بیت ۱۸۶۴-۱ و ۲: هزیمت پذیرد دگر - حرب گاه ۳: پذیران گه حربگاه - بدان حرب
هزیمت پذیرد که از حربگاه - نیابد که باشد در آن حربگاه
بیت ۱۸۶۵-۵: بر شکست
- بیت ۱۸۶۷-۳: بفرخ رکیبان ۵: بفرخ پاک فیروزمند
بیت ۱۸۶۸-۴: خویشتن دان ۳: چنان دان که باشد همه از خدای
بیت ۱۸۷۲-۳: بود چاره ساز
- بیت ۱۸۷۳-۵: فروریخت ۱: فروریخت از آن کان
بیت ۱۸۷۴-۵: کلک گوهر برش ۳: در دفترش
بیت ۱۸۷۵-۱ و ۲: که باد آفرین ۳: بر آفرین
بیت ۱۸۷۶-۱: بساط کهن کوه گوهر
- بیت ۱۸۷۸-۵: چو گوهر نژادست جوهر نهاد ۳: گوهر نژادست، گوهر نهاد ۴:
گوهر نگارست و گوهر نهاد
بیت ۱۸۷۹-۳: نمودار گر

- بیت ۱۸۸۱-۵: در این دامگه ۳: در این مرحله ۱ و ۲: در این پایگه
 بیت ۱۸۸۲-۱ و ۲: بتدبیر گیرد جهان را بتیغ
 بیت ۱۸۸۷-۵: که شیری کند
 بیت ۱۸۸۹-۵: از این مرد ۱ و ۲: که آن یک و را پر کنند این تهی ۵: یکی زان کند پر
 و دیگر تهی ۴: که این پر کند طبع را آن تهی
 بیت ۱۸۹۰-۵: نه بسیار جفت و ۳ و ۴ و ۵: کز آن سستی ۳ و ۴: وزین ناگوار
 بیت ۱۸۹۲-۲: ندارد ۴: معشوقه نام - از او کام بی جان ۵: کام بی جان برآید بکام
 ۱: از آن کانی جانی ۳: که از ما بر آرد سرانجام کام
 بیت ۱۸۹۳-۳: که او شهری
 بیت ۱۸۹۴-۳: ندارد ۴: آن گونه ۵: مصراعها مؤخر مقدم آمده
 بیت ۱۸۹۵-۵: نهاری - نی جگر
 بیت ۱۸۹۶-۴: زهر گوهر
 بیت ۱۸۹۷-۳: عنانش نیچم ۵: زماهم به پیچند سر ۲: مصراعها مؤخر مقدم آمده
 بیت ۱۸۹۸-۵: اگر خاک در آب
 بیت ۱۸۹۹-۳ و ۴: بود خیکش ۳: لب خورد ۵: کری بنده کش هر دو خر
 بیت ۱۹۰۰-۳: این سفر و آن درشت ۴: بهم لایقند
 بیت ۱۹۰۲-۴: سوی تو
 بیت ۱۹۰۶-۲: بود گاه پاس ۱: و را وقت پاس ۳: ندارد
 بیت ۱۹۰۷-۲ و ۳ و ۴ و ۵: خسبنده مرگ
 بیت ۱۹۰۸-۳: گرین خواب
 بیت ۱۹۱۰-۳: بر آسودن
 بیت ۱۹۱۱-۳: گراینده باید زهر ۲: زهر سو
 بیت ۱۹۱۲-۲: که هر چون بنانی ۱: گهر چون بیابی
 بیت ۱۹۱۴-۵: گر آرند گیتی ۱ و ۲ و ۵: مصراعها مؤخر مقدم آمده است
 بیت ۱۹۱۵-۵: پیش آیندگان - برپرستندگان ۴: آفرین نشینندگان
 بیت ۱۹۱۷-۲: ندارد ۴: چه مایه ۵: آفت آتش
 بیت ۱۹۱۸-۳: هر کار ۵: سرانجام بسیار کوشیدنی ۴: خوردنی نه و
 بیت ۱۹۱۹-۱ و ۴ و ۵: حسابی
 بیت ۱۹۲۳-۳: خاک سرزر
 بیت ۱۹۲۵-۵: ندارد
 بیت ۱۹۲۶-۳: جو فزاینده - بدان چربیش
 بیت ۱۹۲۷-۵: راه نه - آگاه نه ۱: رهی دور و بزمی

- بیت ۱۹۲۸-۲: غنود از جهان ۱: جان بی خبر
 بیت ۱۹۲۹-۳: نباید چنان ۱ و ۲: که هم ناتوان
 بیت ۱۹۳۰-۱ و ۲ و ۳ و ۵: بر آید چو
 بیت ۱۹۳۳-۱ و ۲ و ۵: ز فرهنگ
 بیت ۱۹۳۴-۵: نباشد هراس ۱ و ۲: او را نباشد هراس
 بیت ۱۹۳۵-۵: ندارد
 بیت ۱۹۳۶-۱ و ۲: چو شبم بدریای
 بیت ۱۹۳۷-۳: هر بوم را - بدست آورد سیر
 بیت ۱۹۳۸-۵: نهانی کسی
 بیت ۱۹۳۹-۳: بآسانی ار ۴: کام گردد - بسختی نباید ۵: بیاید کشیدن
 بیت ۱۹۴۰-۱: لشکر ملامت پدید ۳ و ۴ و ۵: زیکسر سلامت ۵: چند کس را بیاید
 بیت ۱۹۴۱-۳: که دستش ۱ و ۲: زدن نای روین غم سر بود ۵: زدن پای را تاتنش
 سر بود
 بیت ۱۹۴۳-۵: از کار بیهوده
 بیت ۱۹۴۶-۳: سخن دانی شه
 بیت ۱۹۴۷-۵: بهر جا که باشد
 بیت ۱۹۴۹-۳: نیارد فرود
 بیت ۱۹۵۰-۵: مثالی بیستم
 بیت ۱۹۵۲-۳ و ۵: شاه بس
 بیت ۱۹۵۳-۴: یار تو - کارتو ۵: خداوند با دا نگهدار او
 بیت ۱۹۵۵-۴: از آن نامور نامه دل شاد گشت
 بیت ۱۹۵۶-۳: نارنج رنگ ۵: سیم روز
 بیت ۱۹۵۷-۳ و ۴: دانای روم
 بیت ۱۹۵۹-۴: خردمند روزی
 بیت ۱۹۶۱-۵: که فرهنگ
 بیت ۱۹۶۲-۵: رای بینش نیاز
 بیت ۱۹۶۳-۳: پس از حمد
 بیت ۱۹۶۴-۴: برین چاه ۳ و ۴: خاشاک پوش ۳: که شاهد بدین
 بیت ۱۹۶۵-۵: تراکین چنین گوهر
 بیت ۱۹۶۶-۳ و ۴: برره
 بیت ۱۹۶۸-۳: یار چندان
 بیت ۱۹۷۲-۵: ندارد ۲: بتنها خوری - بتنها خوری



مرکز تحقیقات و اسناد ملی
 ۲: مثالی نیشتم ۴: بکار آگهان

- بیت ۱۹۷۳-۳: پیش میرت شود چون ۳: این بیت بعد از ۱۹۷۴ آمده است
 بیت ۱۹۷۴-۲ و ۵: ندارد ۴: به هفتاد خانه‌ش
 بیت ۱۹۷۵-۳: ندارد
 بیت ۱۹۷۶-۴: بنفشه که در تک بود - عفونت دهد بوی را
 بیت ۱۹۷۷-۵: در آری بگوش ۳ و ۴: بر آرد بدوش ۳: کند باد را خاک
 بیت ۱۹۷۸-۵: گر سرای - کزو ۲: سزای نو
 بیت ۱۹۷۹-۵: بیک قرص ۴: شود خاک
 بیت ۱۹۸۰-۵: باشد این تاختن
 بیت ۱۹۸۱-۳: برون آمد
 بیت ۱۹۸۲-۵: باشدش سرنوشت
 بیت ۱۹۸۴-۵: ندارد
 بیت ۱۹۸۵-۵: خوبگیر
 بیت ۱۹۸۶-۳: خر کاهل ارزانک - همان بس که آبی ۵: از اینست
 بیت ۱۹۸۸-۲ و ۳ و ۵: که تر می شود ۳: از افشاندن آبش بدر ۴: از افشاندنش آب در
 ۵: از افشاندنش
 بیت ۱۹۹۲-۲ و ۵: زطعم خورش ۵: زهر نعمتی ۲: کار سازیش بین
 بیت ۱۹۹۳-۳: مشو سرکه وار - بود سازگار
 بیت ۱۹۹۴-۴: این بیت را بعد از ۱۹۹۵ آورده است
 بیت ۱۹۹۶-۳: وگر زنده
 بیت ۱۹۹۷-۴: دست و پایی ۵: پا این پرستشگرند
 بیت ۱۹۹۹-۵: ندارد
 بیت ۲۰۰۰-۳ و ۵: ندارد
 بیت ۲۰۰۱-۲ و ۵: بیش از او
 بیت ۲۰۰۳-۴: مهر باید فزود ۲: بگفتار خود
 بیت ۲۰۰۴-۴: که تا هر کسی
 بیت ۲۰۰۵-۵: ندارد
 بیت ۲۰۰۶-۴: ندارد ۵: گر چه بدگو بود
 بیت ۲۰۰۸-۵: ندارد
 بیت ۲۰۱۰-۴: امیدی بسی بهتر
 بیت ۲۰۱۱-۲ و ۵: ندارد ۳: ندیدی ۴: حرام است برزیره جز
 بیت ۲۰۱۲-۳: به آبت دهم زیره ۴: ندارد
 بیت ۲۰۱۳-۳: نم آب ۴ و ۵: سیل آید

- بیت ۲۰۱۴-۴: که روزیت پرسند ۲: پرسنده روزی
 بیت ۲۰۱۵-۱ و ۲ و ۳: در اندیش ۵: از کنده ۲: در اندیشه کنده پای پیچ
 بیت ۲۰۱۶-۴: ندارد ۲: باین
 بیت ۲۰۱۸-۴: کسی دامت
 بیت ۲۰۱۹-۴ و ۵: ندارد
 بیت ۲۰۲۰-۴: ندارد
 بیت ۲۰۲۱-۵: را کردی
 بیت ۲۰۲۲-۱ و ۲ و ۵: که در سبز ۱: آری بیاغ
 بیت ۲۰۲۴-۱ و ۵: نیز نیست ۴: جدا کردنش نیست نیز آگهی
 بیت ۲۰۲۵-۳: خاک سکونت - شتاب از فلک ۵: شبان ملک شد ۱: رهسی بی
 قلا زهمی تاختند (مصراع دوم).
 بیت ۲۰۲۶-۵: ندارد ۱ و ۲: چو شاهی ۱: بدش آبگون بود نیکوش زر (مصراع دوم)
 بیت ۲۰۲۷-۱ و ۲ و ۵: چنان کن دوان ۱: سم باد پایان شد از پویه ریش (مصراع دوم)
 ۳: عنان درکش این ۳ و ۴: که در ره خشکها است این پیشه را
 بیت ۲۰۲۸-۳: ندارد
 بیت ۲۰۲۹-۱ و ۲ و ۵: چو خواهی که بارای
 بیت ۲۰۳۲-۳: دلاور شود ۴: برابر شود
 بیت ۲۰۳۴-۴: ندارد ۳: کسان را مکن
 بیت ۲۰۳۵-۴: ندارد ۱ و ۲: کرم بادانه را ۱ و ۲ و ۵: تند خانه را
 بیت ۲۰۳۶-۱: زپوشندگان
 بیت ۲۰۳۷-۱: بافسوسگر
 بیت ۲۰۳۸-۴: ندارد ۱ و ۲ و ۵: بگویم ۵: که زین به نگوید ۳ و ۴: نگویم که
 بیت ۲۰۳۹-۴: ندارد ۲ و ۵: کایت از آسمانی
 بیت ۲۰۴۰-۵: این بیت و بیت بعد را بیت ۲۰۰۴ آورده است.
 بیت ۲۰۴۱-۲: تیزو
 بیت ۲۰۴۲-۵: از درج ۳ و ۴: این خرد نامه
 بیت ۲۰۴۳-۳: چشم چون ۵: چشمه چون
 بیت ۲۰۴۵-۲: سهی سرورا
 بیت ۲۰۴۶-۴: سخن بهره
 بیت ۲۰۵۰-۵: در آئینه ۳ و ۵: نشناختم ۴: خویش بگذاشتم ۱ و ۲:

- بیت ۲۰۵۱-۳ و ۴: در این
- بیت ۲۰۵۴-۵: رستم زکار - سست بار
- بیت ۲۰۵۸-۵: شبیخون چو آب - گردد خراب ۳: خامه کردم
- بیت ۲۰۶۵-۲ و ۵: پدر نیز بگشاد ۴: همین گفت
- بیت ۲۰۶۶-۲ و ۵: ازین داد و دین
- بیت ۲۰۶۷-۳: مهربانی نمای ۲ و ۵: چو مادر شده
- بیت ۲۰۶۹-۴: ندارد ۲ و ۵: بفرمان دین کوش ۲ و ۵: به که فرمان دهی
- بیت ۲۰۷۰-۳: تخت و دیهیم ۴: سپردم بدو
- بیت ۲۰۷۱-۵: ندارد
- بیت ۲۰۷۲-۱: چیره باشی
- بیت ۲۰۷۳-۵: ندارد
- بیت ۲۰۷۴-۵: فردا بعذر آوری - در آن داوری ۲: زیانت نگیرد ۱ و ۲ و ۳ و ۴:
- ز عذر آوری
- بیت ۲۰۷۵-۳ و ۴: پرداخت رخت ۲ و ۵: افزوده:
- چو زآینه بپینند پوشیده راز ۵: بدارنده تخت گویند باز
- ۱ و ۵: ندارد
- بیت ۲۰۷۶-۲ و ۵: ندارد
- بیت ۲۰۷۷-۲ و ۵: آنچه
- بیت ۲۰۷۸-۲ و ۵: هر تنی لشکری
- بیت ۲۰۸۰-۲ و ۵: هزارش نخستین ۳: بکسی کشی ۵: بگیتی بسی کوه را کرده خاک
- ۱ و ۴: کرده خاک
- بیت ۲۰۸۱-۵: هزارش دگر ۴: بارشان از
- بیت ۲۰۸۲-۲ و ۵: ندارد ۳: بزبروزیر
- بیت ۲۰۸۳-۵: هزارش دگر بختیان بودتیز ۴: افزوده
- هزار دگر آلت کار زار زشمشیر و زدشنه کردند بار
- بیت ۲۰۸۴-۳: پیشه‌ورکان جهان را ۱: کرده ۴: همه پیشه دار
- بیت ۲۰۸۵-۲: ندارد ۱: بر افروخت رایت
- بیت ۲۰۸۶-۱ و ۴ و ۵: زمقدوسیه
- بیت ۲۰۸۷-۵: مصراعها مؤخر مقدم آمده
- بیت ۲۰۸۸-۵: ببرد از جهان ۱: تخت خود را با سریر
- بیت ۲۰۸۹-۱ و ۲ و ۵: ندارد ۳: بر آن روشن
- بیت ۲۰۹۰-۱ و ۲ و ۵: ندارد ۳: که از کوه و دریا

- بیت ۲۰۹۲-۱ و ۲ و ۵: ندارد ۳: چو زائینه بیند نیوشنده راز
 بیت ۲۰۹۳-۳: وگر ۲ و ۵: ندارد
 بیت ۲۰۹۴-۱ و ۲ و ۵: ندارد ۴: نور عالی
 بیت ۲۰۹۵-۳: آنجا در او
 بیت ۲۰۹۶-۳ و ۴: بعزم درست ۲: میان بسته
 بیت ۲۰۹۷-۵: وادی زمین در نوشت
 بیت ۲۰۹۹-۵: تظلم زنان ۱: عنان گیر از صدق شاه
 بیت ۲۱۰۲-۱: یک آهر منست
 بیت ۲۱۰۳-۳: این خانه ۴: گداز و گدازند
 بیت ۲۱۰۵-۵: سر برافراخته - انداخته
 بیت ۲۱۰۷-۱ و ۲: و زایشان برایشان
 بیت ۲۱۰۸-۵: بفریاد یابد ۳: نامد دگر هیچ کس
 بیت ۲۱۰۹-۱: آن جنایت ۲ و ۳ و ۵: آن حکایت
 بیت ۲۱۱۰-۳ و ۴: در باز کرد
 بیت ۲۱۱۱-۴: بعد از بیت ۲۱۱۲ آورده است.
 بیت ۲۱۱۲-۵: کزو داد داد آمد از
 بیت ۲۱۱۴-۵: بر آورد
 بیت ۲۱۱۵-۵: پیدا دگر بود - به دروازه
 بیت ۲۱۱۷-۴ و ۵: بدین خانه ۱ و ۳ و ۵: بدین گونه
 بیت ۲۱۱۸-۲ و ۵: این خانه ۴: بر آلود
 بیت ۲۱۱۹-۴: ندارد ۳: افزوده:
 به مقدس رسان رأیت خویش را بر افکن زگیتی بد اندیش را
 بیت ۲۱۲۰-۴: ندارد
 بیت ۲۱۲۱-۵: باساز شد - تاز شد ۴: باز گشت
 بیت ۲۱۲۲-۴: هم نیز بگشاد راه
 بیت ۲۱۲۳-۳: بدانش بجا آر
 بیت ۲۱۲۴-۱ و ۲: ندارد ۳: بدان ره
 بیت ۲۱۲۵-۱: پیاموخت در ۲ و ۴ و ۵: در هر کسی
 بیت ۲۱۲۷-۱ و ۲: بر دشت ورود ۴: سبزه یافت
 بیت ۲۱۲۸-۵: عزم ره
 بیت ۲۱۲۹-۴: بدریا شتافت ۲ و ۵: برافکند
 بیت ۲۱۳۰-۳: سرمه چو بر آب ۵: بیاورد صیدی ۴: بیاوردی

- بیت ۲۲۳۳-۱ و ۲: پس و پیش باز ۳: هم از وحشی ۲: زجنسی
 بیت ۲۱۳۵-۳ و ۴: راه دراز
 بیت ۲۱۳۶-۳: رخشنده تر - نینگبخت کر ۱: عمارت گهی دید و جایی فراخ (مصراع اول)
 بیت ۲۱۳۷-۳: ریگ و بوم
 بیت ۲۱۳۸-۳: که آن جای رخشنده پاک - بد آن ۲: زترتیب گوگرد ۱: بدو جان و
 دل را شتابندگی (مصراع دوم)
 بیت ۲۱۴۰-۱: برهنه سرو پای بیلی بدست (مصراع دوم)
 بیت ۲۱۴۳-۴: نمودی نهان
 بیت ۲۱۴۴-۱: حجاب معنی ۱ و ۲: در آن آب را ۳ و ۴: حجاب معلق ۵ :
 حجاب معانی در آن راه را - ماه را
 بیت ۲۱۴۵-۱ و ۲ و ۳: از موج دو ۴: بدریا در افکنندگی
 بیت ۲۱۴۶-۴: بخاور فرو بچشمست ۳: بمابر فرو ۵: ندارد
 بیت ۲۱۴۷-۵: ندارد
 بیت ۲۱۴۸-۳: شود حوضه حوضه بدریا شود ۴: شود حوض و زان حوض دریا
 ۱ و ۲: شود حوضه او بدریا
 بیت ۲۱۴۹-۱ و ۲ و ۳: مغیب ۴: مقبب بود چون - معلق شود ۳: معلق شود چون
 شود ۲: گرد و خاک
 بیت ۲۱۵۰-۵: آب دریای هام
 بیت ۲۱۵۳-۱ و ۲: آن اوج او ۴: علم چون بر اندازد ۳: از موج او - فوج او
 بیت ۲۱۵۴-۲ و ۵: که اندر نوردد ۵: زمین از حساب
 بیت ۲۱۵۵-۳: چنان - پس پرده در هست پرده شناس ۲: دگر رهبری نیست
 بیت ۲۱۵۶-۱: بشد چشم
 بیت ۲۱۵۷-۱ و ۳ و ۴ و ۵: کان چشمه ۱ و ۳ و ۴: آن چشمه
 بیت ۲۱۵۸-۳ و ۴ و ۵: آن آب
 بیت ۲۱۵۹-۴: ازین پرده - نیابد بکف ۵: سررشته نامه بکف هیچ باز
 بیت ۲۱۶۱-۵: آن چشمه پاک ۲ و ۳ و ۴: گرد خاک
 بیت ۲۱۶۳-۱ و ۲: بدان ساحل ۳ و ۴: شد اندام شست ۵: شد کام جست
 بیت ۲۱۶۴-۱ و ۲: قطره دندان
 بیت ۲۱۶۶-۳: برسید باز ۱ و ۳ و ۵: ترتیب و ۱: بسیجیدن
 بیت ۲۱۶۷-۱ و ۲ و ۳ و ۴: درین ۱ و ۲: افکنیم - افکنیم
 بیت ۲۱۶۸-۱ و ۵: در آب
 بیت ۲۱۷۰-۱: قصاحه نام ۴: نقاصه ۵: قفاضه

- بیت ۲۱۷۴-۵: ندارد ۳: بتر زان که گفتیم ازین خانه ۱: عرصه بینی
- بیت ۲۱۷۵-۳: همه ازرق و سرخ و سبزه و سیاه ۱ و ۳: سرخ و زرد و سیاه
- بیت ۲۱۷۶-۵: چون فرشهایی زرز ۱: مرفشارزر ۴: مرفشیشاو
- بیت ۲۱۷۷-۳: ببند و را - خورمی
- بیت ۲۱۷۸-۳: وزان خورمی ۱: همین دیدن و
- بیت ۲۱۷۹-۴: افتد نیاید بهم ۳: افزوده
- زیهتان جان سردنش رهنمای همی خواندش پهنة جان گزای
- بیت ۲۱۸۱-۱ و ۲ و ۳: از آن خاک بر سنگ خفت ۴: در خاک
- بیت ۲۱۸۲-۱ و ۲ و ۳ و ۴: هیونان سخت ۵: بدان سنگ ۳: سپارندرخت ۱ و ۲ و ۴: رسانند رخت
- بیت ۲۱۸۳-۳: کنند سنگها را همه باز ۴: افزوده
- همه چشمها باز جستند جست نکندند آن سنگها را نخست
- بیت ۲۱۸۴-۱ و ۲: وزین سنگ ۴: وزان جنس ۳: کشتد بر هیونان چون پیل مست
- ۵: برندش بر آن بر ۴: روان شد به پشت هیونان
- بیت ۲۱۸۵-۵: لفاقه بدو باز
- بیت ۲۱۸۶-۳: نباشند که گردند از آن ۴: نمایند خود را
- بیت ۲۱۸۸-۳: ندارد ۴: از آن باد چون زرد خاک
- بیت ۲۱۸۹-۳ و ۵: صدا شتر از آن بار ۲: صدا شتر شتر بار
- بیت ۲۱۹۰-۳ و ۴ و ۵: که بود ۵: برو بوم آنرا
- بیت ۲۱۹۱-۴: بفرمود کان سنگها ۵: بفرمان شد ۲ و ۵: وزان سنگ شادی
- برانگیختند
- بیت ۲۱۹۲-۵: از آنها ۳: کز آنها یکی بار ۱ و ۳: یکی بار ۲: زیشان یکی
- بیت ۲۱۹۳-۱: بر آورده پی در
- بیت ۲۱۹۴-۲: بر آورده ۳: بپرده درون هم ۳ و ۴: در آورده نغز
- بیت ۲۱۹۵-۳: گلی کرد کلی از آن ۴: بپرورده کلسی ازان زر خاک
- بیت ۲۱۹۶-۵: درون نیز اندود و خالی ۱: ببندود و خالی ۴: درونش نیندود
- بیت ۲۱۹۷-۳: ندارد ۴: چنین گشت ۵: چنان است - در آن روزگار ۱ و ۲: درین
- بیت ۲۱۹۹-۵: ندارد ۳: کز آن زرد گل خورمی داشت
- بیت ۲۲۰۲-۳: طلب کردو ۱ و ۵: ره بدید ۳ و ۵: بر انداخت بالا ۴: چون دید
- بیت ۲۲۰۳-۴: سنگ ازو جان ۵: زود جان در ربود
- بیت ۲۲۰۵-۳: یکی زاد مرد
- بیت ۲۲۰۶-۴: بر قصه شد

- بیت ۲۲۰۷-۲: از آن رو ۳: از ورودی ۴: از آن در بنافت
 بیت ۲۲۰۸-۵: چو بگذشت دیگر بر آن هشت ماه ۴: چوشش دیگر ۱: رفتن پراه
 ۵: ستون آمد
 بیت ۲۲۰۹-۳: از آن ره زدریا رحیل آمدش - گذر سوی اردبیل آمدنش ۱: نیل آمدش
 بیت ۲۲۱۰-۳: آن جایگه ۱: مایه را
 بیت ۲۲۱۱-۳: راند برکوهسار
 بیت ۲۲۱۲-۲: بدان رشته ۱ و ۳ و ۴: بر آن رشته ۵: چو اندر سوی نیل سیل
 ۴: چو آمد شد رود نیل
 بیت ۲۲۱۳-۳: از زمین در نوشت
 بیت ۲۲۱۴-۱ و ۲ و ۵: از دیدن ۵: رود خشک
 بیت ۲۲۱۷-۵: کوه بنیادش
 بیت ۲۲۱۸-۴: پراه آن رود شد ۲: آن بود تند ۳: آن رود تند - بر رفتنش ۵:
 گشته کند
 بیت ۲۲۱۹-۴: پشته گاو ۵: خابست - مست
 بیت ۲۲۲۰-۳: بر آن نیمه خود را
 بیت ۲۲۲۱-۳: در آن مرغزار ۴: از آن مرغزار
 بیت ۲۲۲۲-۳: کسی باز پس
 بیت ۲۲۲۳-۳: که هر کس - از آن یافتی ۴: براو یافتی ۵: براو تاختی
 بیت ۲۲۲۵-۴: ازین چاره ۳ و ۵: چاره راند
 بیت ۲۲۲۷-۳: بر کوه ۴: بدین کوه ۴: همراه باید ۲: بیک جانساند
 بیت ۲۲۲۸-۵: به هر منزلی ده قدم ساختن
 بیت ۲۲۲۹-۳: رفتی گرفتی ۱ و ۴: ناید بکار
 بیت ۲۲۳۱-۳ و ۴: ازین سان
 بیت ۲۲۳۲-۵: چنان شد در آن - هنرمند پاکیزه ۳: در آن داوری - هنرمندو
 بیت ۲۲۳۳-۳: نامه اش در نورد
 بیت ۲۲۳۶-۲ و ۴: بود بچه مرد
 بیت ۲۲۳۷-۳: کز او باز پس ماند از اصل و بن ۵: گراو باز یابد ۴: گراو باز پس
 ماند از اصل و بن ۱: شه الماس ها را بهم گرد کرد
 بیت ۲۲۳۸-۱ و ۲: وگر تنگ دارد ۵: وگر تنگش آید
 بیت ۲۲۳۹-۵: ببرد دل ۱: در آن پویه تعجیل همی ساختند
 بیت ۲۲۴۰-۳: شخصی شگرف - از این
 بیت ۲۲۴۱-۴: شد با آن جوان ۵: پیر با آن جوان ۳: چو شیری که با بچه باشد دوان

- ۵: پیر با آن جوان ۵: روان ۱: چو رفتند یک ماه از آن راه بیش
 بیت ۲۲۴۲-۳: پس نیم روز - زپاین ۴: بسی نیم روز ۱ و ۲ و ۵: زپاین آن
 بیت ۲۲۴۳-۱: برون بردشه رخنه زان سنگلاخ
 بیت ۲۲۴۴-۳: کز رنج راه ۱: نبشته
 بیت ۲۲۴۶-۳: از موی باریک تست ۱: از تاریکی موی رست ۵: از موی باریک
 سست
 بیت ۲۲۴۹-۴: از این سو - خردزین ۳: خرد را ۱: دلم تازه شد - آوازه شد
 بیت ۲۲۵۰-۳: وزین روی پشته بی راغ بود ۵: وزین سوی
 بیت ۲۲۵۱-۵: بر آن میوه و سبزه و آب ۴: بر آن سبزه و میوه و ۲: بر آن میوه
 بیت ۲۲۵۲-۳: هوایی تری ۱: آرزو
 بیت ۲۲۵۳-۳: مشک ریز - زمین از لطافت ۵: از تراوت
 بیت ۲۲۵۴-۳: ندارد ۱: بکش بابلوش ۲: بکش بابلوش
 بیت ۲۲۵۵-۳: همه زنده - همه از سر ۴: از آن سو - و زاین سو ۱: راز و گویندگی
 بیت ۲۲۵۷-۳ و ۵: کان بیابان ۱ و ۳: از کجا
 بیت ۲۲۵۸-۵: بر آن پای ۴: افزوده:
 در اینجا مگر پایها بسته‌اند چو پا بسته کز دردسر رسته‌اند
 بیت ۲۲۵۹-۵: اینک ای شاه - بماشاد باشید و ما ۳: سخن‌های من شاه را سود باد
 بیت ۲۲۶۰-۳: از راه ۵: سپه برد از آن سوی نزدیک دشت ۲: سپه را از آن کوه پایه
 گذشت ۱: کوه باید گذشت
 بیت ۲۲۶۱-۳ و ۴: که تا هر کسی
 بیت ۲۲۶۲-۴: بدانست کانجا - راه راست
 بیت ۲۲۶۳-۴: وزان راه رفتن
 بیت ۲۲۶۴-۵: بیفشاند گنج ۳: روان کرد
 بیت ۲۲۶۵-۵: از ریک نزدیک بیش ۴: لقب راهش از جوشش دیک
 بیت ۲۲۶۶-۴: لشکر گهی صف
 بیت ۲۲۶۷-۵: زظلمت بر ایشان
 بیت ۲۲۶۹-۳: رای تو - بر پای تو
 بیت ۲۲۷۰-۴: یک آنست یکیک
 بیت ۲۲۷۱-۳: جوابی
 بیت ۲۲۷۲-۱ و ۴: بر این گونه ۳: زمان زود کرد ۱: زمان زیر گردون ۵:
 زمان و زمین جمله رازیر کرد
 بیت ۲۲۷۳-۵: جز این

- بیت ۲۲۷۴-۱: ندارد
- بیت ۲۲۷۶-۳: آتش و جوش
- بیت ۲۲۷۷-۵: که خواهد خدای
- بیت ۲۲۷۸-۳ و ۴: کارزر ۱ و ۴: زریافته ۲: چون طبل
- بیت ۲۲۸۰-۳: آن یافت
- بیت ۲۲۸۱-۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵: درو رفت ۳: درخت از
- بیت ۲۲۸۲-۴: یکایک درختشان ۵: میوه پیچنده لعل
- بیت ۲۲۸۳-۱ و ۲: نار یاقوت و یاقوت بار ۳: یاقوت یاقوت بار
- بیت ۲۲۸۵-۳: هوایش جواهر ۵: گل عالمی خون بها
- بیت ۲۲۸۷-۳: دده چندی از زر ۴: دورود بسی
- بیت ۲۲۸۸-۵: ندارد ۱: چشم تبگر - وگردیده بودی
- بیت ۲۲۸۹-۳: زبلورید ۱ و ۲ و ۴: پاره نیم
- بیت ۲۲۹۱-۳: خشت ازوزر
- بیت ۲۲۹۲-۳: شه دید آن قصر زرینه خشت
- بیت ۲۲۹۳-۳ و ۴: گنج زر ۵: آن گنج
- بیت ۲۲۹۵-۵: درخشنده چون
- بیت ۲۲۹۶-۱: در آن زر - بجز سوسن ۳: مگر گرد عنبر و یاگرد مشک ۵: سونش و عنبر
- بیت ۲۲۹۷-۴: درون شد خداوند فرهنگ ۵: در آن رفت
- بیت ۲۲۹۸-۵: بیابانی از
- بیت ۲۲۹۹-۳: در آن فرش ۱ و ۲ و ۴: مینوسرشت ۱ و ۴: یاقوت مینا سرشت
- بیت ۲۳۰۰-۱: نبشته ۳: نوشته برو - چورانی
- بیت ۲۳۰۱-۴: دخمه گفتست - کزو زیب و رونق
- بیت ۲۳۰۳-۲: یکی ستر ۵: یکی سبز ۱: بکن سبز پوشی ۴: ایم - ایم
- بیت ۲۳۰۵-۵: زمشک سیاه
- بیت ۲۳۰۶-۱ و ۵: بر آرد
- بیت ۲۳۰۹-۳: ولی چونکه بینی
- بیت ۲۳۱۰-۴: ندارد ۳: پاودست - زنعل ۵: بیت ۲۳۰۹ را اینجا آورده است
- بیت ۲۳۱۱-۴: غباریم آکنده اندر - در خاک به
- بیت ۲۳۱۲-۵: که خاکش ۳: نشانی نیابی جز این گور زرد ۴: در این گور زرد
- بیت ۲۳۱۳-۵: تو نیز گشاینده ۴: برقفل
- بیت ۲۳۱۴-۵: از نیک آزاده ۳: ارخود که آزاده

- بیت ۲۳۱۷-۳: گنج وزان ۱ و ۲: باتو باری
 بیت ۲۳۱۸-۳: سکندر از آن لوح آویخته ۴: بدان تاج ناربخته - چو شاخی ۵: بدان
 لوح
 بیت ۲۳۲۰-۱ و ۵: چشم گوینده ۳: لختی عیار
 بیت ۲۳۲۱-۳: برون رفت و آن گنج را در بیست - بدان گنج ۴ و ۵: بدان گنج ۱ و
 ۲: گنج گوهر
 بیت ۲۳۲۲-۱: زباغی که در تیغ تیغ ۵: میغ تیغ ۴: چندان دریغ
 بیت ۲۳۲۳-۴ و ۵: بعمری
 بیت ۲۳۲۴-۵: در آن گنجدان
 بیت ۲۳۲۵-۳: زرده ده و
 بیت ۲۳۲۷-۵: نیمه ره بیابان - دادن ۳: زان راه بیابان ۴: نیمه ره زان بیابان
 بیت ۲۳۲۹-۱: چه دارند
 بیت ۲۳۳۰-۳: که دست از شما
 بیت ۲۳۳۲-۵: ندارد ۴: ژرف دریا
 بیت ۲۳۳۴-۴: آنچه یابیم از صید ۳: از صید ۵: بینیم نرم ۱ و ۲ و ۳: موی
 چرم
 بیت ۲۳۳۵-۲: آید آنجا ۳: آب بر آتش
 بیت ۲۳۳۶-۵: بزد آتش
 بیت ۲۳۳۸-۵: ازین برتر آغاز و انجام ۳: وزین بدتر
 بیت ۲۳۳۹-۴: که دارند ماوا
 بیت ۲۳۴۰-۱: آتشی دشت ۱: نشاند پرید ۱: نشاید پرید
 بیت ۲۳۴۱-۱: و وحشی
 بیت ۲۳۴۲-۵: بپرند چندان
 بیت ۲۳۴۳-۵: از ایشان همان یکیک ۴: از ایشان زما
 بیت ۲۳۴۴-۳: سرگرانی
 بیت ۲۳۴۵-۴: نمودند کاب
 بیت ۲۳۴۷-۵: نمایم سود ۴: نباید نمود
 بیت ۲۳۴۸-۳: دگر نیز پرسیدشان - زهنگام خورد و زهنجار خفت ۴: و گرنیز
 پرسیمشان
 بیت ۲۳۴۹-۳: دو چندان که - آب ناید ۴: آب نامد
 بیت ۲۳۵۱-۴: این گروه
 بیت ۲۳۵۳-۴: ندارد ۳: بیابانیان

- بیت ۲۳۵۵-۳: از گذرهای دور - در آنجا
- بیت ۲۳۵۶-۳: که شهری است ۱: مشک و بید
- بیت ۲۳۵۷-۳: زپانصد فزونند هر یک بسال ۴: فزو نیست سال
- بیت ۲۳۵۸-۳: پپانصد اگر بر فزاید دگر - نیابی زپیری کسی را ۵: نیینی زپیری
- بیت ۲۳۵۹-۵: ندارد
- بیت ۲۳۶۰-۱ و ۲ و ۵: در آن خاک ۳: از این ۴: وزین نیز
- بیت ۲۳۶۱-۱ و ۵: جوینده را
- بیت ۲۳۶۲-۲: درآید بخاک ۵: در او رستنی چون بر آید
- بیت ۲۳۶۴-۵: بدان خلق
- بیت ۲۳۶۵-۴: مصراعهای مؤخر مقدم آمده ۵: آتش از دین
- بیت ۲۳۶۶-۵: خبر باز جست ۳: سورج
- بیت ۲۳۶۷-۳: اسیران اسیران و - زشفقت
- بیت ۲۳۶۸-۳: خود و کار ۵: سازور ساختند
- بیت ۲۳۷۱-۵: دریا رسید
- بیت ۲۳۷۲-۵: یافت چون
- بیت ۲۳۷۵-۵: بسختی رساندند ۴: رسانید چو بیگانه خویش
- بیت ۲۳۷۶-۳: آب انجم شدند - بختند ۵: چو از ماه و انجم
- بیت ۲۳۷۷-۴: ندارد
- بیت ۲۳۷۸-۴: ندارد ۱: گرفتند یک ماه ۵: گرفتند آنجا ۳: هم سایه دار
- بیت ۲۳۸۲-۴: گوهر نگار
- بیت ۲۳۸۳-۴ و ۵: که چون شه ۳: زمغرب برون - برافراخت تخت ۴: بسر
افروخت رخت
- بیت ۲۳۸۶-۵: ندارد ۳: سوکو چگاهی ۴: دگر ساختند
- بیت ۲۳۸۷-۳: که شه چون
- بیت ۲۳۸۸-۳: رهی بیند
- بیت ۲۳۸۹-۳ و ۵: سرپرست - یزدان پرست
- بیت ۲۳۹۰-۱: در تباه آورد ۴: شاه براه آورد
- بیت ۲۳۹۱-۴: شه آن شب در آن منزل
- بیت ۲۳۹۲-۳: اندوه شد لاجوری مثال
- بیت ۲۳۹۵-۱: جوی باغ ۵: همچو روشن چراغ
- بیت ۲۳۹۶-۳: رهی
- بیت ۲۳۹۷-۳ و ۴ و ۵: سرپرستان ۴: ده مهتری را ندید ۳: ده مهتری ناپدید

۵: ده ناخدا ناپدید

بیت ۲۳۹۸-۳ و ۴ و ۵: ده خدایی

بیت ۲۴۰۱-۱: بسی سی چهل ۳: بسی و چهل ۵: از آن سر بر آن گشته سر

بیت ۲۴۰۲-۴: سری بود ۵: سری دیدی ۳: پرمغز و از - فرورفته درخم همه

بیت ۲۴۰۳-۴: دروباز

بیت ۲۴۰۶-۳ و ۵: زان نهفت ۳: وامانده باشد

بیت ۲۴۰۷-۲: ندارد

بیت ۲۴۰۹-۳: فرمانده و ۴: از این گونه

بیت ۲۴۱۲-۵: ندارد ۳: راه دین ۳ و ۴: طریق خدایی

بیت ۲۴۱۳-۵: ندارد

بیت ۲۴۱۴-۵: از کار برخاسته ۲: از آن راه

بیت ۲۴۱۵-۳: برون رفت ۴: از آنجا به یک

بیت ۲۴۱۷-۴: پیچ در ۳: خاره و خاره

بیت ۲۴۱۸-۵: کزان بر ۳ و ۴: که از بردن

بیت ۲۴۱۹-۵: بدوکرد

بیت ۲۴۲۰-۳ و ۵: برون بردلشکر بر آن

بیت ۲۴۲۱-۴ و ۵: آن سنگ بود ۳: بر آن سنگ ۵: بدان سنگ ۴: بخون رنگ

بود

بیت ۲۴۲۲-خم چارپای

بیت ۲۴۲۳-۳: کز چرم گاوان و

بیت ۲۴۲۴-۵: نمطها

بیت ۲۴۲۵-۴: ندارد ۳ و ۵: شدزو

بیت ۲۴۲۶-۳: راه راروفتند

بیت ۲۴۲۷-۴: از آنها

بیت ۲۴۲۸-۵: ازین گشت

بیت ۲۴۲۹-۳ و ۴ و ۵: بسختی ۳: از آن لعل برتافتیم

بیت ۲۴۳۱-۳: نریزند ۲: ریزه زیر

بیت ۲۴۳۲-۳: از وی خراش

بیت ۲۴۳۳-۲: کانرا بلاس ۵: کر زیر را آس کرد ۴: کان سنگ را

بیت ۲۴۳۵-۵: بدانش پژوهی - ده خویش

بیت ۲۴۳۶-۳ و ۴: سنگ جو ۵: گنج برد

بیت ۲۴۳۷-۵: آن گفتگوی - هر یک بدان

- بیت ۲۴۳۸-۵: گوهر کم
- بیت ۲۴۳۹-۳ و ۴: بر کمر کرد ۵: بر کوه کوه
- بیت ۲۴۴۰-۴: ندارد
- بیت ۲۴۴۱-۴ و ۵: جوهر در آرد
- بیت ۲۴۴۲-۲ و ۳ و ۴ و ۵: جوهر فروش ۵: همه بوده ماران
- بیت ۲۴۴۳-۳ و ۴: این ره
- بیت ۲۴۴۴-۴: ماران و ۵: مار و هم از
- بیت ۲۴۴۸-۳: در کمر ۴: گذرهای ۵: سیه دید بر خاره سنگ - بهر سو نشسته
- بیت ۲۴۴۹-۳: چو شه زان عقابان
- بیت ۲۴۵۰-۳: کاین فریه است آن نزار ۵: ببینند کان فریه است یانزار ۴: ارزازار
- بیت ۲۴۵۲-۳: ندارد
- بیت ۲۴۵۳-۳: ندارد
- بیت ۲۴۵۴-۳ و ۴: بشناختند ۴ و ۵: در انداختند ۳: بینداختند
- بیت ۲۴۵۵-۳: الماس دوسنده ۲ و ۳ و ۴ و ۵: در کباب ۵: پیرش در آمد
- بیت ۲۴۵۷-۵: پی هر ۳: هر گروه
- بیت ۲۴۵۸-۵: مصراعها مؤخر مقدم آمده
- بیت ۲۴۵۹-۵: زیباش زرد ۳: افزوده:
- جز او کان الماس را کس ندید که او بود بر قفل کانها کلید
۴: افزوده:
- جز او کان الماس نشناختند در این کوه اگر چه بسی تاختند
- بیت ۲۴۶۰-۵: بشادی سوی کشتی نسخه ۵ افزوده:
- چو از کان الماس شد با خبر بمنزل که دیگرش شد گذر
- بیت ۲۴۶۱-۵: مصراعها مؤخر مقدم آمده ۴: در این پویه ۵: بی قلاوه ۳:
- می تاختند
- بیت ۲۴۶۲-۵: انگیختند - ریختند
- بیت ۲۴۶۴-۳: زنیروی بخت ۴: رست سپاه از خطر
- بیت ۲۴۶۵-۳: جای فراخ ۵: دید جایی
- بیت ۲۴۶۷-۵: پابندگی - نوازندگی
- بیت ۲۴۶۹-۵: در آن کشت
- بیت ۲۴۷۰-۵: چالاکی گوهرش
- بیت ۲۴۷۱-۳: فروزنده شممی
- بیت ۲۴۷۳-۵: دیدش بازم

- بیت ۲۴۷۴-۵: بجز کار نغز
 بیت ۲۴۷۶-۳ و ۴: گوهر
 بیت ۲۴۷۷-۴: زپرگار خاکت
 بیت ۲۴۷۸-۳: آئینه رای
 بیت ۲۴۷۹-۴: همه بوستان
 بیت ۲۴۸۲-۳: کار باید
 بیت ۲۴۸۶-۳: از روزگار
 بیت ۲۴۸۹-۳: ای جهان کد خدای ۵: ای بگیتی خدای
 بیت ۲۴۹۰-۵: بدان کس
 بیت ۲۴۹۲-۵: نهم روی خود چندره برزمین
 بیت ۲۴۹۳-۳ و ۴ و ۵: بدین چشم
 بیت ۲۴۹۴-۳: زدیگر ۴: کز این هر یکم هست ۵: که آن هر یکم بیش صدگونه بود
 بیت ۲۴۹۶-۲ و ۵: ندارد ۳: دین آوری
 بیت ۲۴۹۷-۲ و ۵: ندارد
 بیت ۲۴۹۸-۵: وان خیر عیان
 بیت ۲۴۹۹-۴: بگویم ۳ و ۴: ناورید
 بیت ۲۵۰۰-۴ و ۵: زبند تو دارد
 بیت ۲۵۰۱-۴ و ۵: بر آن ۵: سوی مایه ۳: سرور سیرت
 بیت ۲۵۰۳-۳: بدین خدا کرد
 بیت ۲۵۰۵-۳: از آن
 بیت ۲۵۰۸-۳: به مرزی دگر باز منزل رساند ۴: به منزل دگر باز منزل
 بیت ۲۵۰۹-۴: چو خرم - زمین های آن
 بیت ۲۵۱۰-۴ و ۵: سبزه آب
 بیت ۲۵۱۱-۳ و ۵: ندارد ۱: خزان نه خلل
 بیت ۲۵۱۲-۳: بوم را - این در و بام ۵: بام کیست
 بیت ۲۵۱۳-۵: ندارد ۳: کند کار کو ۴: چرا زرع کردن ندارند رو
 بیت ۲۵۱۷-۲: ولی گر زبیداد
 بیت ۲۵۱۹-۳ و ۴: آرد این ۵: به انصاف تو داد این
 بیت ۲۵۲۱-۳: مال آرند ۵: از مالش
 بیت ۲۵۲۴-۴ و ۵: دروسدی
 بیت ۲۵۲۶-۳: بیازچه شان ۴: نیارد بتاراجشان
 بیت ۲۵۲۷-۵: ندارد

- بیت ۲۵۲۸-۳: ناساز
- بیت ۲۵۲۹-۳: آن ساز ۴: دلش باطرب
- بیت ۲۵۳۱-۳: طلاپه کشان
- بیت ۲۵۳۴-۲: در زیر ۵: صراحی خروشان
- بیت ۲۵۳۵-۳ و ۴: بلبل نغز
- بیت ۲۵۳۷-۲: ندارد ۳ و ۴: درین فصل ۱: فصل آواز ۳: فصل آوای
- بیت ۲۵۳۸-۳: زگیسو
- بیت ۲۵۳۹-۳: از ساز او
- بیت ۲۵۴۰-۵: ندارد ۳: بر بانگ و ساز
- بیت ۲۵۴۴-۳: چو گور - بالاژورد ۴: برلاژورد
- بیت ۲۵۴۷-۳: نرگس خوابناک ۴: بیت ۲۵۴۹ را دنبال این بیت آورده
- بیت ۲۵۴۸-۳: بفصل
- بیت ۲۵۴۹-۴: باد در بوستان
- بیت ۲۵۵۰-۳ و ۴: وز آنجا ۳: برکوه و بردشت
- بیت ۲۵۵۱-۳: کزو گشت
- بیت ۲۵۵۲-۳: بدان شهر - کنکو بهشت ۴: در شهر - کنک بهشت ۱: لیکن بهشت
- بیت ۲۵۵۵-۳: برو خانه گنج پرداخته ۴: بدو خانه گنج پرداخته ۲: بر آن گنجدان
گنجی انداخته ۵: بجای ۲۵۵۵ این بیت را آورده:
- در آن سبزه و باغ عنبر سرشت سرایی کشیده چو خرم بهشت
- بیت ۲۵۵۶-۱ و ۵: آورده با طاق ۵: افزوده:
- نشسته یکی بت به کاخ اندرون مکلل بچوهر درون و برون
- بیت ۲۵۵۸-۳: فروزنده تر صحنی از
- بیت ۲۵۶۰-۵: ندارد ۴: که بریت
- بیت ۲۵۶۲-۱ و ۵: کرد و باشاه
- بیت ۲۵۶۴-۵: بروز و بگوهر ۱: گوهر فراز
- بیت ۲۵۶۵-۱ و ۲: نگرکین
- بیت ۲۵۶۶-۳ و ۴: این داستان
- بیت ۲۵۷۰-۵: از این - گنبدی
- بیت ۲۵۷۱-۵: دو گوهر گرفته
- بیت ۲۵۷۲-۳: به پیروزی ۴: فیروزی فرخی ۵: دو همای
- بیت ۲۵۷۳-۱ و ۵: این مرغان
- بیت ۲۵۷۴-۵: در آمد

- بیت ۲۵۷۸-۴: ندارد
- بیت ۲۵۷۹-۴: ندارد
- بیت ۲۵۸۰-۳ و ۴: این همه زر - دو چشم این گوهر ۴: بیت ۲۵۸۳ را اینجا آورده است
- بیت ۲۵۸۱-۳: ندارد
- بیت ۲۵۸۲-۳: ندارد
- بیت ۲۵۸۳-۳: برو روشنان
- بیت ۲۵۸۴-۲: مکن چون چراغ
- بیت ۲۵۸۵-۴: شب آزاد
- بیت ۲۵۸۶-۳: نبشت - این نگار ۵: بیست ازیر
- بیت ۲۵۸۸-۴: گنج آکنده
- بیت ۲۵۹۰-۱ و ۲: بر آورد سر
- بیت ۲۵۹۲-۳: بدیشان
- بیت ۲۵۹۳-۳: زدین خدایی بصر ۵: زدین قوتی بر نظر
- بیت ۲۵۹۴-۳ و ۵: تازمین ۱ و ۵: بر آمد
- بیت ۲۵۹۷-۵: شهب پرشی
- بیت ۲۵۹۸-۳: چو زآمد شد این ۴: لاژورد
- بیت ۲۵۹۹-۱: کشورگشایان ۳: سخن رفت
- بیت ۲۶۰۰-۱: پس آنگه شب و روزگار ۳: پس آن ۳ و ۴: که شد روزگار ۵:
- پس آنگه شد از روزگار ۳: همه عهد را ۴: همه عیدها ۵: همه عذرها
- بیت ۲۶۰۲-۳: دل روز چون مهر در مهریست ۲: در مهریست ۵: زریست ۴:
- هندو آتش
- بیت ۲۶۰۳-۳ و ۵: بخاقان اشارت
- بیت ۲۶۰۴-۴ و ۵: مراگفت
- بیت ۲۶۰۸-۳: راه چاره شناس
- بیت ۲۶۰۹-۴ و ۵: بر آن هر دو ۳ و ۵: بدان ختم شد هر دو ۴: راحل کند
- بیت ۲۶۱۱-۳: سوره
- بیت ۲۶۱۲-۴: کزان هر
- بیت ۲۶۱۴-۳: بگذاشت در کوچگاه
- بیت ۲۶۱۵-۱ و ۲ و ۵: ندارد
- بیت ۲۶۱۶-۵: باندازه برداشت ۴: بیت ۲۶۱۷ را بعد از ۲۶۱۵ آورده است.
- بیت ۲۶۱۷-۴: همان نیز - سواران مردانه ۳: فرزانه و مرد
- بیت ۲۶۱۸-۳: علامت سو ۱: سوی شرق

- بیت ۲۶۱۹-۴: بارض جنوبی
 بیت ۲۶۲۰-۳ و ۴: رفتند ازین گونه
 بیت ۲۶۲۱-۲: یابین دریا
 بیت ۲۶۲۲-۳: فرضه گه - علمها بگردون ۵: بر آن قصه گاه ۴: برانجم
 بیت ۲۶۲۳-۴: چنین رفت ۱ و ۲: آنجا شگرف
 بیت ۲۶۲۴-۲: بر آیند همه شب ۵: ازین قوم گاه
 بیت ۲۶۲۵-۱ و ۲: همه غم سرآرند و بازی کنند ۵: غزلها سرایند
 بیت ۲۶۲۶-۵: لطف دمسازشان
 بیت ۲۶۲۷-۴ و ۵: هیچ بحری ۳: ندیدت کس ۱ و ۲: هیچ بهری
 بیت ۲۶۲۸-۳: برین سان بر آن ۴: در آن کنج
 بیت ۲۶۳۱-۱: نافه صبح - ستاره درو گنج گوهر نهاد
 بیت ۲۶۳۳-۵: بر آن قرصه - بدریا
 بیت ۲۶۳۴-۳: مرآن
 بیت ۲۶۳۶-۳: بدیگر سرود ۴: از بانگ رود
 بیت ۲۶۳۷-۵: چون بجوش
 بیت ۲۶۳۸-۱: لحن آواز ۳: بر آن حزن آواز ۴: ندارد
 بیت ۲۶۳۹-۳: که او خنده ۴: ندارد
 بیت ۲۶۴۱-۲: شد از صوت ۳: صوف زومی ۴: صوف چینی
 بیت ۲۶۴۲-۴: بدین موجگاه
 بیت ۲۶۴۳-۱: راز خدا
 بیت ۲۶۴۶-۱ و ۲ و ۴: زدريا بدشت
 بیت ۲۶۴۷-۲: گیتی گرای - چین زانجای
 بیت ۲۶۴۸-۳: بگفتش که تانایم ایدرفراز ۲: ایدرفراز ۱ و ۵: اندرفراز ۴: ایدرفراز
 بیت ۲۶۴۹-۱ و ۲ و ۳ و ۴: گر آسودگی ۵: باسودگی
 بیت ۲۶۵۰-۳: گر آیم شوم خود ترا ۵: ترا کردم ای حق
 بیت ۲۶۵۱-۳: بشناخت بدرود ۵: بنگذاشت و بدرود
 بیت ۲۶۵۳-۵: همرهانی
 بیت ۲۶۵۴-۵: زچندین ۳ و ۴: فرزانه را بر دوس
 بیت ۲۶۵۵-۳: سوژرفی
 بیت ۲۶۵۶-۳: جهان بان چنان ۵: جهان راپر
 بیت ۲۶۵۷-۳: آمد از میل دریا ۴: آشوب دریا
 بیت ۲۶۵۸-۳ و ۴ و ۵: که سوی محیط ۳: راه کشی نبود ۵: بیار آمد و باز گشتن

نبود

بیت ۲۶۶۰-۴: ره بازگشتن ندیدند باز - بازگشتن چو آمد ۳: سو بازگشتن گرفتند ساز
 بیت ۲۶۶۲-۳ و ۵: بد انجام قرار ۴: بر آنجا ۲: بآنجا
 بیت ۲۶۶۴-۴ و ۵: در بسی منزل ۵: برونامه ها
 بیت ۲۶۶۶-۲: منزلی سخت ۵: از این سو - ۱ و ۵: از آن سوی
 بیت ۲۶۶۸-۵: پرداختند - افراختند ۳ و ۴: دستش انداختن
 بیت ۲۶۶۹-۳: وزانسو

بیت ۲۶۷۰-۱: چنین ریختند ۴: مسین ساختند - افراختند ۳: زروی جزیره
 بیت ۲۶۷۲-۱: از آنجای ۲: کز آنجای ۱ و ۲: تا به آنجاست ۳: در نگذرد راه
 بیت ۲۶۷۶-۲ و ۳ و ۴: مهیا کند - دریا کند.
 بیت ۲۶۷۷-۵: ندارد

بیت ۲۶۷۸-۱: بیت ۲۶۷۷ بعد از ۲۶۷۸ آورده است.

بیت ۲۶۷۹-۳ و ۴: زگردابه ۵: در گرد آن کوه
 بیت ۲۶۸۳-۱ و ۲: فروبرد لشکر ۵: بپایان ۳: برون شد زکوه
 بیت ۲۶۸۴-۱: بیالای این ۱ و ۴ و ۵: پیوند فرزند
 بیت ۲۶۸۵-۳: ندارد ۵: رواز جهان

بیت ۲۶۸۶-۳ و ۴: ژرف دریای ۳: از آن بندگه
 بیت ۲۶۸۷-۴: کان بدینجا ۵: قضاها
 بیت ۲۶۸۹-۱: خطرناکی ۵: قضاها

بیت ۲۶۹۰-۴: رخ خویش را

بیت ۲۶۹۱-۴: راه پیشی - گه رفتن ۵: گه رفتن ۳: که از رفتنش بنده
 بیت ۲۶۹۲-۱: خطرناک

بیت ۲۶۹۳-۳: بخشکی برند جان برون این

بیت ۲۶۹۵-۵: ندارد ۱ و ۲: این ره ۳: که دیری و دوریش ۴: دیریش چاره
 هست

بیت ۲۶۹۶-۳: سکندر مثل زد بر آن ۴: بر آن ۵: بدان

بیت ۲۶۹۷-۳: زاندیشه آور درست ۵: که راهی

بیت ۲۶۹۸-۵: که آن راه پیروزاری ۱ و ۲ و ۵: بگیتی ره

بیت ۲۷۰۰-۱ و ۴: سازد آنجا ۵: بر آرم از این روی ۳: روی و سنگ ۱: بر
 آریم ازین

بیت ۲۷۰۱-۳: گنبدی و بر

بیت ۲۷۰۳-۳: بزودی جهد کشتی - بآیین پیشین برافتد ۴: بر آیین

- بیت ۲۷۰۴-۳: چون داند ۴: آن شعبده
 بیت ۲۷۰۵-۳: بجا آورد ۵: تا هر چه گفت - بجا آورد ز آشکارا ۱: از نهفت
 بیت ۲۷۰۶-۳: آن هر چه
 بیت ۲۷۰۸-۳: پذیرای او به افسون و درنگ ۴: آواز و افسون و رنگ
 بیت ۲۷۰۹-۱: طلسمی مبین
 بیت ۲۷۱۱-۳ و ۵: در آن بند آب ۴: درین بند ۱: بر آن طبل
 بیت ۲۷۱۳-۴: افزوده:
 ز تیزی که زد چرخ در روی آب تو گفتی که می‌گشت چون آسیاب
 بیت ۲۷۱۵-۲: بزین طبل ۳: فرو کوفت بر طبل بانگ رحیل ۴: بسزد طبل و
 بانگی چو
 بیت ۲۷۱۶-۱: جای تنگی
 بیت ۲۷۱۷-۴: از بهر
 بیت ۲۷۱۸-۳: زشاهی - جزمال
 بیت ۲۷۲۰-۴: که آن شیرنر - دوقولی شود ۵: که آن آب بند ۳: سخن دوقولی
 بیت ۲۷۲۱-۱: بیرون درود ۵: هست بحر و رود - سرود
 بیت ۲۷۲۲-۴: این راز ۵: کن راز را
 بیت ۲۷۲۴-۳: در کنج کوه - آید سطر و ۴: آید زیانی شکوه ۵: ماهی افتد زیبای
 شکوه
 بیت ۲۷۲۵-۴: ندارد ۲: پس آنگه کند تیز کشتی ۱: تیره کشتی شتاب
 بیت ۲۷۲۶-۴: ندارد
 بیت ۲۷۲۷-۳: همین طبل رویین پرسته چرم - رساند ب ماهی بانگی بسهم ۴: چو آن
 طبل رویین گرگینه چرم - یک آواز گرم ۵: چو آواز طبل کهنه چرم - ب ماهی رسد
 بانگ آواز نرم
 بیت ۲۷۲۹-۴ و ۵: از پر و بال او
 بیت ۲۷۳۲-۴: بدان کوه - ۵: بر آن کوه - قرضه گر ۳: سوفرضه گه
 بیت ۲۷۳۳-۴: بیت ۲۷۳۹ را بعد از این بیت آورده است ۵: قرضه
 بیت ۲۷۳۴-۱ و ۵: ندارد ۲: زمین بازی
 بیت ۲۷۳۵-۱ و ۵: ندارد ۴: که زخمی زند کو بماند بجای
 بیت ۲۷۳۶-۱ و ۲ و ۵: ندارد ۳: لطف صبا
 بیت ۲۷۳۷-۳: نباید نیاز ۴: برابر وی و چشمش ۱: برابر وی و چشمش
 ۲: با برو و چشمش ۵: برابر دو چشمش
 بیت ۲۷۳۸-۴: این بیت را بعد از ۲۷۳۴ آورده است

- بیت ۲۷۳۹-۵: ندارد
- بیت ۲۷۴۰-۴: پویان پلنگ
- بیت ۲۷۴۱-۳: کرد و نام زمان
- بیت ۲۷۴۲-۳: افزار کشتی ۱ و ۵: بآن ره ۳: بر آن ره
- بیت ۲۷۴۳-۵: قرضه گاه
- بیت ۲۷۴۴-۳: زشادی ندانم که ۴: زشادی مپوس آنک چون ۵: زشادی چگویم که
- بیت ۲۷۴۶-۴: درد و ناک ۵: غم و درد
- بیت ۲۷۴۷-۴: یزدان نیکی دهش
- بیت ۲۷۴۸-۳: سوشاه ۵: آگاه گشت - شاه گشت
- بیت ۲۷۵۰-۵: سخنهای دیرینه
- بیت ۲۷۵۱-۳: میل گه وان خطر ساختن - بر آن گونه ۱: وز خطر ساختن - بدین گونه
- ۵: کیل گه وان خط ساخته - پرداخته
- بیت ۲۷۵۳-۵: رهانده طلسمی
- بیت ۲۷۵۵-۱: دل جان جانان ۵: دل و جان جانان
- بیت ۲۷۵۶-۳: قصه پرداز ۵: جهان اندرین
- بیت ۲۷۵۷-۳: رهی نیک و هر بد
- بیت ۲۷۵۹-۳ و ۴: گراینجا ۴: این بکار
- بیت ۲۷۶۱-۵: بیاورد یاد
- بیت ۲۷۶۳-۳ و ۴ و ۵: درای شتر خاست از ۵: کوچ جای - زجای ۳: بر آمد زراه
- بیت ۲۷۶۴-۳: شد از پای محمل کشان پای ۱ و ۲: راه پیش
- بیت ۲۷۶۵-۵: شد چون
- بیت ۲۷۶۸-۵: کرد رخت - داد بخت
- بیت ۲۷۶۵۹-۲ و ۵: بیابان جوشیده ۲: که جوشده دید ۳ و ۴: از هوس مغز
- خویش
- بیت ۲۷۷۰-۴: ده روز خوی ۵: خوبا بیابان
- بیت ۲۷۷۲-۲ و ۵: شهر چیست - شهر چیست
- بیت ۲۷۷۳-۴: داد خاقانش نسخه ۳ و ۴ و ۵ بعد از این بیت، بیت ۲۷۷۶ را آورده است.
- بیت ۲۷۷۵-۳: غریبان گریختند ۴: روز ایشان سیاه ۵: روسیان را سیاه
- بیت ۲۷۷۶-۱: دگر چیزها هست ۳: افزوده:
- نگیرند انس و نسجویند قرار زهسولی که باشد بدریا کنار
- بیت ۲۷۷۷-۳: زین رواق
- بیت ۲۷۷۸-۳: ندارد ۴ و ۵: دل آید هلاک

- بیت ۲۷۷۹-۴: رخنه دارند - رخنه دارند زیست
 بیت ۲۷۸۰-۴: آن خاک گیرند هوش
 بیت ۲۷۸۱-۵: زان شمار
 بیت ۲۷۸۲-۲ و ۳ و ۴: با مداد پگاه
 بیت ۲۷۸۳-۲: آرد خروش
 بیت ۲۷۸۴-۵: دخمه سازی
 بیت ۲۷۸۵-۳: بر آن گونه. این بیت را بعد از ۲۷۸۶ آورده است ۴: بدین گونه تا
 بیت ۲۷۸۶-۵: تا زدریان ۴: بدان تا جوآید زدریا
 بیت ۲۷۸۷-۴: کان بانگ ۱ و ۵: بر بانگ سخت ۵: شد چنین لغت لغت
 بیت ۲۷۸۸-۴ و ۵: این بانگ
 بیت ۲۷۹۰-۲: چو آتش مبت ۱: زگر می منیت بود ۵: زگر می مثلث بود ۳ و
 ۴: زگر می مقبب شود روی
 بیت ۲۷۹۱-۴: آوازا آید - چون موج ۳: که افکند چون
 بیت ۲۷۹۲-۳: و تیزی همان
 بیت ۲۷۹۴-۵: خورشید روشن ۱ و ۲ و ۴: بخورد بر کشد
 بیت ۲۷۹۶-۵: زموج - زواج ۳: هایل باوج
 بیت ۲۸۰۰-۳ و ۴: اگر زهر بود
 بیت ۲۸۰۱-۳: دگر نقد ۱: یکی نیست می کرد
 بیت ۲۸۰۲-۳: شه از ۴: نقدی رها
 بیت ۲۸۰۵-۵: بترتیب خویش
 بیت ۲۸۰۶-۳: دگر خوردها بود زین گونه ۴: دگر خوردهایی جز آن ۵: از این نیز
 چند
 بیت ۲۸۰۸-۳: از هوا
 بیت ۲۸۰۹-۲: برو عرضه کرد آن ره و دین و خویش ۵: از داد و از دین خویش
 بیت ۲۸۱۰-۴: دین شناس - گمر می کرد ۵: آن دین شناس ۳: از آن گمر می
 ۱: گمر می یافت
 بیت ۲۸۱۲-۳ و ۴: در افتاد ناگاه ۵: ناگه بطشت
 بیت ۲۸۱۴-۳: دریا رسید ۴ و ۵: سر آهنگ
 بیت ۲۸۱۵-۵: خبر داده بود
 بیت ۲۸۱۶-۳: شه از بانگ آن هول زهره
 بیت ۲۸۲۰-۳: جهان را تبیره بر آشوب ۵: بر آشوب
 بیت ۲۸۲۱-۳: برگشته چون ۵: از آشوب - زان رستخیز

- بیت ۲۸۲۲-۴: این بیت را بعد از ۲۸۲۳ آورده است
 بیت ۲۸۲۵-۴: گشادند راه
 بیت ۲۸۲۶-۳: طبلی دو مانی ۵: کزان طبلهای شفاعت
 بیت ۲۸۲۷-۵: رود بانگ دریا زآواز او
 بیت ۲۸۲۹-۵: جنبش آمد
 بیت ۲۸۳۰-۳ و ۵: بر پای داشت ۳ و ۴: رای داشت
 بیت ۲۸۳۳-۳: بر آمد به یکماه ۴: برآسود یک ماه ۳ و ۴: بسیجیده ره را باهستگی
 بیت ۲۸۳۴-۳: کان هست و بیغاره ۲ و ۵: بجز ساز کاری ۴: بجز سازگان ساز
 بیت ۲۸۳۵-۳ و ۴: حله پوش
 بیت ۲۸۳۷-۳ و ۴: با حوری از ۵: تبشهای ناخودی
 بیت ۲۸۳۸-۵: نگشاد از بهر برگ ۵: از بهر برگ ۴: از پیوست برگ
 بیت ۲۸۳۹-۲ و ۳ و ۴: خنده شد
 بیت ۲۸۴۰-۳: سوکوه - خیزای غریب ۴: چیزای غریب ۵: همی خواند
 بیت ۲۸۴۱-۳ و ۴: بگوش جهان
 بیت ۲۸۴۲-۲: درفشید - بخورد ۳ و ۴: بخورد
 بیت ۲۸۴۳-۳: رشت عالم برنگ ۵: آتش چو سنگ
 بیت ۲۸۴۴-۲: شیران درید ۳: دست وزور
 بیت ۲۸۴۵-۴: ندارد ۵: باحورد
 بیت ۲۸۴۶-۳: سکندر سو راه سر تیز کرد ۴: ره خواب ۵: عزم خرخیز
 بیت ۲۸۵۲-۵: رخشان و زرچند دور ۲: رخشنده زر چند دور
 بیت ۲۸۵۴-۵: زمحمل که محمل کش آید
 بیت ۲۸۵۵-۳: ورنه ۵: بگو کونه از - مانند بیم
 بیت ۲۸۵۷-۳: دگر آرزو در منش کار - ازو ۴ و ۵: در دلش کار کرد ۵: استری چند
 ۴: پر بار کرد ۲: از و نقره چند باز کرد
 بیت ۲۸۵۸-۴: بدان راه - ندیده زمین ۳: هوارا نبود
 بیت ۲۸۶۹-۳ و ۴: یکی هفته ۳: برجامه بنشست گرد ۱: نشست
 بیت ۲۸۶۰-۴: دو گفتی ۳: خاک و آتش دو نیم ۴: بیت ۲۸۶۳ را بعد از ۲۸۶۰ آورده است.
 بیت ۲۸۶۱-۵: نه در نیمش ۴: نه سیم را نیز شایست ۱ و ۵: نه آن سیم را نیز
 بیت ۲۸۶۲-۵: ندارد ۳: سودای بر آن
 بیت ۲۸۶۳-۳: یکی چشمه‌ای بود مانند نوش ۵: در آن آب سیماب گون کرد جوش
 بیت ۲۸۶۴-۳ و ۴: بخوردندی ۲ و ۵: نخوردندی ۴: که آبش زیر بود

بیت ۲۸۶۵-۵: ندارد ۴: زسیم کس را نبودی ۳ و ۴: بیت ۲۸۶۴ را بعد از این بیت آورده است.

بیت ۲۸۶۶-۵: چو روشن

بیت ۲۸۶۷-۳ و ۴: ورازندگانی

بیت ۲۸۶۹-۵: کشد راز آن آبگیر ۴: آب جسمش پذیر

بیت ۲۸۷۱-۳: بجایی کزان بود ۵: بجایی کزو بود ۳ و ۴: کزان بود

بیت ۲۸۷۲-۳ و ۵: رخساره پاک ۵: نباشند الا بخاک

بیت ۲۸۷۳-۳: تا بنده هور نسخه ۲ و ۵ از این بیت تا بیت ۲۹۰۴ افتادگی دارد.

بیت ۲۸۷۴-۳: که از دیدنش ۴: که از هیبتش

بیت ۲۸۷۵-۳ و ۴: پیروزه رنگ

بیت ۲۸۷۷-۴: براحوال

بیت ۲۸۸۰-۴: دگر چیز داد

بیت ۲۸۸۲-۳: که شفقت بر

بیت ۲۸۸۳-۳: چو دیبا فراخ ۴: دست دارد زدربا

بیت ۲۸۸۴-۳: بر آن دشت - چهره و دیو

بیت ۲۸۸۶-۴: نه بینی نشانی

بیت ۲۸۸۷-۳: ندارد ۴: نه اندیشه گرم

بیت ۲۸۹۰-۳: نیابی در ایشان

بیت ۲۸۹۳-۳: چو بلبل دهد

بیت ۲۸۹۵-۳ و ۴: چو آتش بسیری

بیت ۲۸۹۷-۳: برینگونه

بیت ۲۸۹۸-۳: همان مهر ناکاسته

بیت ۲۸۹۹-۳: ستمکاره تنین در آنجایگاه

بیت ۲۹۰۰-۳: از دشت و کوه - از او

بیت ۲۹۰۱-۳: آب دانه بهره رها ۴: آب و دانه یکی ره رها ۳: افزوده:

به امید آن کوه دریا ستیز که اندازدش ابر سیلاب ریز

چو آواز تند بگوش آورند زمین را چو دوزخ بجوش آورند

بیت ۲۹۰۳-۳: چو میرد از ایشان یکی خورندش هم ایشان همی زان گروه

بیت ۲۹۰۴-۵: ندارد ۳: دشت شور

بیت ۲۹۰۵-۵: زمردار پاکست ۵: افزوده:

در آن صحن بستان شه کامران برآسود یک هفته شادمان

طلوع سکندر چو آنجا دمید زیاجوج هر سو شکایت رسید

- که شاها زیا جورج و از خیل او بما شهر بر بسته شد چار سو
بیت ۲۹۱۰-۵: هر چه خواهد برند
- بیت ۲۹۱۲-۲ و ۵: چو دریا ۳ و ۴: بکشتی تیز ۵: چو دریا بیک سر ۴: درما
گریز
- بیت ۲۹۱۴-۳: از این تیغ کوه ۴: تیغ و کوه
- بیت ۲۹۱۵-۴: بدفع چنین
- بیت ۲۹۱۶-۳ و ۴: حال یا جورج ۵: افکند حکم یا جورج را
- بیت ۲۹۱۷-۲ و ۴ و ۵: بدین گونه ۳: بر آن گونه ۲: بندی ز پولاد - نشاید شکست
۳: نیاید شکست ۵: که تا هست چرخش نشاید نشاید شکست ۴: افزوده:
- مغنی بدان ساز بر ساز رود که بر چرخ ناهید گوید سرود
سرودی چنان نازک و دلگشای که گم گشتگان را بود رهنمای
- بیت ۲۹۱۹-۴: سوری آن شهر تاخت ۳: جست آنرا ۵: جست او را
- بیت ۲۹۲۱-۳: کاربرد ۴: درگذشت ۵: نیابند خورشید
- بیت ۲۹۲۳-۳: ره آرد جسم ۵: ره آورد و خشم از ره آورد پیش
- بیت ۲۹۲۴-۳: آب کشت ۵: روان بود
- بیت ۲۹۲۵-۵: همه باغ پر بار ۳ و ۵: دیوار نه - نه ۳ و ۴: گله بر گله
- بیت ۲۹۲۶-۵: یکی دشت ۳: که تا میوه
- بیت ۲۹۲۸-۵: تنش کرد
- بیت ۲۹۲۹-۳ و ۴ و ۵: چوزین ۳: کار آگاه ۵: شد - شد
- بیت ۲۹۳۱-۵: کرد برسبزه
- بیت ۲۹۳۳-۵: بدیدش دری ۳: روی و سنگ
- بیت ۲۹۳۴-۵: عاقب اندیش
- بیت ۲۹۳۵-۵: دید آراسته - گونه برخاسته ۴: از و قفل و زنجیر
- بیت ۲۹۳۶-۵: عذر باز
- بیت ۲۹۳۷-۳: چه کاخی ۴: مینو مینا ۵: مینای مینو
- بیت ۲۹۳۸-۳: بنعمت برآاستند - از پیش ۵: برخواستند
- بیت ۲۹۴۰-۵: چو پذیرفته شد شه بدیشان ۳: بر آن ۴: بدان
- بیت ۲۹۴۱-۲: بی سپاس ۵: کان جهان بی نیاز - چرا چیز خود را ندارند باز
- بیت ۲۹۴۲-۵: بدین ایمنی چون رسید این گزند ۳: ندارند ۴: ندارید
- بیت ۲۹۴۳-۴: ندارند پس این بیت را بعد از ۲۹۴۴ آورده است.
- بیت ۲۹۴۴-۳ و ۵: همه کرده ۵: در کوه و
- بیت ۲۹۴۷-۳: برکارها

- بیت ۲۹۵۰-۵: که تا این ۳: برین دشت ۴: برین کنج کوه
 بیت ۲۹۵۱-۴: بیت ۲۹۵۴ را بعد از ۲۹۵۱ آورده است.
 بیت ۲۹۵۲-۱ و ۲ و ۵: بر بوده ۱: کس بسیج ۳: راست کاری نداریم ۵ :
 نداریم هیچ
 بیت ۲۹۵۳-۴: دگر کج روی ۱ و ۵: درکز روی در جهان ۵: جسته‌ایم
 بیت ۲۹۵۴-۵: واژگونه
 بیت ۲۹۵۵-۴: کز آن
 بیت ۲۹۵۶-۵: ندارد ۳ و ۴: خدا آزمایی
 بیت ۲۹۵۷-۳ و ۴: بکوشیم ۵: با داده
 بیت ۲۹۵۸-۴: عاجز شود - و راز ما کسی راز زانی کنیم ۳: سختی رسد بردباری
 ۵: سختی رسد
 بیت ۲۹۶۰-۱ و ۲ و ۴ و ۵: باخود
 بیت ۲۹۶۱-۱: کس زما مال ۳: راس را سیم در مال
 بیت ۲۹۶۵-۳ و ۴: باگاو یا گوسفند ۳: بیت ۲۹۶۷ بعد از این بیت آورده است.
 بیت ۲۹۶۸-۱: تیر از گوشه ۵: نیزه از
 بیت ۲۹۶۹-۵: چو کاریم - سپاریم آن را
 بیت ۲۹۷۰-۴: که باشد تذرو
 بیت ۲۹۷۳-۵: بیزدان بنازیم ۳: و الله بس ۴: دیگر نه کس
 بیت ۲۹۷۵-۵: بود داوری
 بیت ۲۹۷۷-۴: می خوریم ۳ و ۴: همه یار
 بیت ۲۹۷۸-۱ و ۵: نداریم و ناید ۴: کسی را نیاید بکار
 بیت ۲۹۷۹-۳ و ۴: نداریم خوردی ۳: جوسنگ ۵: خورد یک از یک ۱: نخواهیم
 خسته بر کس به تیغ
 بیت ۲۹۸۰-۳: نه مارا از ۵: بر از رای ایشان
 بیت ۲۹۸۱-۳: زدرها در آرند ۵: بوقت بهار
 بیت ۲۹۸۲-۳: شمار آوریم
 بیت ۲۹۸۳-۴: دگرگه که ۵: از در دوست باز
 بیت ۲۹۸۵-۵: که چندانک
 بیت ۲۹۸۷-۵: که دانیم آن درد نیاید ۴: این درد
 بیت ۲۹۸۸-۳: نیاریم گفت
 بیت ۲۹۸۹-۵: بجستن نساریم ۳ و ۴ و ۵: چه کرد - چه خورد ۳: فغان بر نداریم
 ۳ و ۴: کاین را ۳ و ۴ و ۵: کاین را که

- بیت ۲۹۹۰-۵: ندارد ۱ و ۲: ما را بود ۳: سر نداشت
 بیت ۲۹۹۱-۵: کرد راست ۴: کین چیست
 بیت ۲۹۹۳-۳: چو آن
 بیت ۲۹۹۵-۱ و ۳: قصه نشنیده
 بیت ۲۹۹۶-۳: کارهای ۵: رازهای نهفت
 بیت ۲۹۹۹-۱ و ۵: پیش از ۳: جهانست ۱ و ۵: نیک مردم ۴: پبای
 بیت ۳۰۰۰-۵: بدستان گرفتست - شدست
 بیت ۳۰۰۱-۵: آند پس ماچه
 بیت ۳۰۰۳-۵: بیاموزیم آیین
 بیت ۳۰۰۷-۱: بکرد از درون یاد
 بیت ۳۰۰۸-۴: دیدشان روشناس
 بیت ۳۰۰۹-۴: شاد دل ۵: دریای لشکر
 بیت ۳۰۱۰-۱: وشى پوش ۵: وشق پوش
 بیت ۳۰۱۱-۵: پراکنده گشته
 بیت ۳۰۱۲-۳: رهاندی کسی
 بیت ۳۰۱۳-۳: از دم ۴: گوهر نمای
 بیت ۳۰۱۴-۵: بدین در - از این گنج ۳: گنج گوهر
 بیت ۳۰۱۵-۳: کریوه فرامش
 بیت ۳۰۱۸-۴: چهره یار ۳: تاجی برو
 بیت ۳۰۲۰-۵: ندارد
 بیت ۳۰۲۱-۵: بستان و - بشد کوی
 بیت ۳۰۲۲-۱: همه شاخ
 بیت ۳۰۲۳-۵: مصراعها موخر مقدم آمده
 بیت ۳۰۲۵-۲: سوریش ساختند
 بیت ۳۰۲۷-۲: کند برکشیده
 بیت ۳۰۲۸-۱ و ۲: انگور برناونی ۵: انگور ورناونی ۳: انگور برناومی ۴:
 بریادمی
 بیت ۳۰۲۹-۱: سر تا قدم ۵: زحرمت ستیزه شده روی ۱: زحرمت ستیزه شده
 روی خم
 بیت ۳۰۳۰-۱ و ۲: جوش نفیر
 بیت ۳۰۳۱-۴: کافاق پرشور - زسوی چنان ۳: چنین دور بود
 بیت ۳۰۳۲-۵: بیابان و دریا

- بیت ۳۰۳۳-۳ و ۴: از سر صلح
- بیت ۳۰۳۵-۳ و ۴: آمد شد ۳: دری داد ۳ و ۴: ولختی
- بیت ۳۰۳۶-۱ و ۲ و ۵: این بیت و ابیات ۳۰۳۷ و ۳۰۳۸ و ۳۰۳۹ را بعد از ۳۰۴۰ آورده است.
- ۱ و ۲ و ۴ و ۵: که بالاش فحل است ۳: پهنا فراخ
- بیت ۳۰۳۷-۵: سوی هستی
- بیت ۳۰۳۸-۱ و ۲ و ۵: ندارد ۳: سو منزل
- بیت ۳۰۴۱-۱ و ۵: نیمه کوتاه ۴: دست کوتاه کن
- بیت ۳۰۴۲-۵: نیوشنده بد مست
- بیت ۳۰۴۳-۴: ندارد ۳: وزان ۵: خوش زمامی
- بیت ۳۰۴۴-۴: ندارد ۳: سو روم
- بیت ۳۰۴۵-۵: بی راه و دشت ۲: اندر نوشت
- بیت ۳۰۴۶-۴: بکر ما رسید
- بیت ۳۰۴۷-۵: بردرخت - بازتخت ۳: سو روم
- بیت ۳۰۴۸-۳: سوشهر ۵: شهر رود - ملامت
- بیت ۳۰۵۰-۳: سوروم ۵: روم راه - زیابل سوی روم ز دبارگاه
- بیت ۳۰۵۱-۵: زهره در او کار
- بیت ۳۰۵۲-۵: بهیبت
- بیت ۳۰۵۴-۵: دگر روی من
- بیت ۳۰۵۵-۱ و ۳: اگر صد اگر
- بیت ۳۰۵۶-۴: دستور خسرو
- بیت ۳۰۵۷-۳ و ۴: ازو ۵: امیدواری ندید
- بیت ۳۰۵۸-۵: زیانان ۱ و ۵: از آن مرز
- بیت ۳۰۵۹-۳: سوشهریار - بد اختیار ۴: بروزی که آن کرده بود.
- بیت ۳۰۶۰-۵: دیدست - رنج شست
- بیت ۳۰۶۱-۲ و ۴: پس آنگه بزد ۵: پس آنگاه ۳: پس آن ۴: بمالید
- بیت ۳۰۶۲-۴ و ۵: از دلیل
- بیت ۳۰۶۴-۳: کی کند چون در آمد
- بیت ۳۰۶۷-۱ و ۲ و ۴ و ۵: ندارد
- بیت ۳۰۶۸-۳: که ساکن از تاختن
- بیت ۳۰۶۹-۵: چو شمعی در آب و در آتش
- بیت ۳۰۷۱-۱ و ۲: ندارد ۳: برشاخ سخت - نو بهاری درخت
- بیت ۳۰۷۲-۴: پژمرانید

- بیت ۳۰۷۳-۳ و ۵: بر پشت
 بیت ۳۰۷۵-۱: چو دیر آمد
 بیت ۳۰۷۶-۵: باد جوانی - سرنوشت
 بیت ۳۰۷۷-۵: فرو مرد گلها به دست چراغ ۳ و ۴: بردشت
 بیت ۳۰۷۸-۳ و ۴: اندود ۱: از پرو بار
 بیت ۳۰۷۹-۴: ندارد ۲: ورقهای رنگی
 بیت ۳۰۸۰-۳: نگهبان گلها
 بیت ۳۰۸۱-۳: که رفتی سو برگه
 بیت ۳۰۸۲-۳ و ۴ و ۵: دیوار گشته
 بیت ۳۰۸۵-۳: تماشا روان ۴: تماشاوران باغ بگذاشتند ۱ و ۵: فغان از چمن
 ۵: مرغ برداشته
 بیت ۳۰۸۶-۵: چو سرهان شده پرچین روی آب
 بیت ۳۰۸۷-۳: نه از بلبل آواز نه
 بیت ۳۰۸۹-۲ و ۳ و ۴ و ۵: این برگ
 بیت ۳۰۹۴-۵: بریزید لاله - مصراع دوم را از قلم انداخته و بجای آن مصراع دوم بیت ۳۰۹۵ را آورده است.
 بیت ۳۰۹۵-۵: ندارد ۳ و ۴: پزشکان شهر
 بیت ۳۰۹۷-۳: عمر بگذشته باز
 بیت ۳۰۹۸-۴: چو پیمانان پرشد مدارا چه سود
 بیت ۳۰۹۹-۴: ندارد
 بیت ۳۱۰۰-۳ و ۴: که پوینده یابد
 بیت ۳۱۰۱-۲: آمدو ۵: آمد از - زمرد
 بیت ۳۱۰۳-۵: در این
 بیت ۳۱۰۴-۱ و ۵: که گرمش ۵: گیرد گزند
 بیت ۳۱۰۵-۵: در آید بخاک
 بیت ۳۱۰۶-۵: ندارد
 بیت ۳۱۰۷-۱: بخت سبیل ۵: ۳۱۰۹ را بعد از این بیت آورده است
 بیت ۳۱۰۹-۳: مداواتی
 بیت ۳۱۱۰-۵: مصراعها موخر مقدم ۱ و ۲: سراینده شد مرد
 بیت ۳۱۱۴-۴: بصد زار
 بیت ۳۱۱۵-۱: درنده نهنگ
 بیت ۳۱۱۸-۱ و ۴ و ۵: برکوه و

- بیت ۳۱۱۹-۵: برمن - نه در مهر
 بیت ۳۱۲۱-۳: گلوی مرا در نیارد
 بیت ۳۱۲۲-۵: کوره گنج - بر شوت ستاند مگر رنج
 بیت ۳۱۲۳-۵: دهد این
 بیت ۳۱۲۴-۳: شمشیر تخت
 بیت ۳۱۲۷-۳: بسی خرد کرده زخورد و بزرگ
 بیت ۳۱۲۹-۳ و ۴: بدل کرده ام - حل کرده ام
 ۵: بدل کرده پیر - بسی همگنان را که برزد دبیر
 ۱ و ۲ و ۳: بساط مشکلا تا که حل
 بیت ۳۱۳۰-۵: زقبچاق تا قلزم فیروان - چو میغم ۴: قلزم فیروان ۳: دوان بود
 بیت ۳۱۳۱-۴: دامی
 بیت ۳۱۳۲-۵: که آن را کسی
 بیت ۳۱۳۴-۳: مصراعها موخر مقدم آمده
 بیت ۳۱۳۵-۱ و ۳: زقاویل و هاویل ۴: زهاییل و قابیل
 بیت ۳۱۳۶-۴: برآورد آتش
 بیت ۳۱۴۰-۱: خبر دارم ۳: لخت او
 بیت ۳۱۴۱-۳: زمغرب به مشرق رساندم نوند ۱ و ۲ و ۵: پرند
 بیت ۳۱۴۲-۳: سواد نشست ۴: نخستین نشست ۵: چورستم نشست ۳: بیت
 بیت ۳۱۴۴ بعد از این آورده است. از تحت کپیبرداری
 بیت ۳۱۴۳-۳: بظلمات
 بیت ۳۱۴۴-۳: مصراعها موخر مقدم آمده ۵: بغفلت نپرداختم ۴: هیچکدام
 بیت ۳۱۴۵-۳ و ۵: که رفتم
 بیت ۳۱۴۷-۲: در شبستان خسرو پرند ۳: واندر پرند - مستمند
 بیت ۳۱۴۸-۴: نیامد بیالین
 بیت ۳۱۴۹-۳: سیه در سیه
 بیت ۳۱۵۰-۳: که یک تن ۴: دم نیا سوده ام
 بیت ۳۱۵۲-۱ و ۲ و ۵: همان جمله ۱: دیده ۳: درین جمله دیدم ۴: زدیدن نشد دیده
 از دیده
 بیت ۳۱۵۴-۳ و ۵: گر این سی و شش ۵: گر بدی سی هزار
 بیت ۳۱۵۵-۴: درین راز
 بیت ۳۱۵۶-۴: مصراع دوم را ندارد
 بیت ۳۱۵۸-۱: آمد آنجا
 بیت ۳۱۵۹-۳: بیستم در

- بیت ۳۱۶۳-۵: جهانند ازین تنگنای ۴: ندارد
- بیت ۳۱۶۴-۳: این بیت را بعد از ۳۱۶۵ گزند از چه خاست
- بیت ۳۱۶۶-۵: مگر داند اوکین ۳: گزند از چه خاست
- بیت ۳۱۶۸-۵: بهر مز فرستید و ۳: مگر دل دهد
- بیت ۳۱۶۹-۴: مگر واخرد او مرا ۳: مگر باز گیرد مرا ۵: مگر باز بخرد مرا
- بیت ۳۱۷۰-۵: (بجای مصراع دوم)، مصراع دوم بیت ۳۱۷۳ را آورده است.
- بیت ۳۱۷۱-۴: برین حال ۱: درین حال
- بیت ۳۱۷۴-۱ و ۲ و ۵: چو گشت آسمانم ۳: نشاید بر آوردن
- بیت ۳۱۷۵-۴: کنون باید آن خاک را
- بیت ۳۱۷۶-۳: از آن پس که ۱: در آن آبکند
- بیت ۳۱۷۷-۳: رسانید باز
- بیت ۳۱۷۸-۱ و ۲ و ۵: ندارد
- بیت ۳۱۷۹-۱ و ۲ و ۵: درکوه ۳: چه افزوده که را ۵: و بازو
- بیت ۳۱۸۲-۱ و ۵: دیدست ۵: باشد بسی
- بیت ۳۱۸۳-۴: ارستم دیده‌ام
- بیت ۳۱۸۴-۱ و ۲ و ۵: در آمد بخاک ۱ و ۳ و ۵: برم جان
- بیت ۳۱۸۶-۳: شد چه خواب
- بیت ۳۱۸۷-۳: آرخفتگان
- بیت ۳۱۸۸-۳ و ۴: بخشیم ۱ و ۵: با‌آواز
- بیت ۳۱۹۱-۴: علاج شناسنده
- بیت ۳۱۹۲-۱ و ۲ و ۴: چو شب از گزارش ۵: گلوی گزارش بزیست - بخندید باران
- ۱ و ۲: بخندید باران ۳: چون شب گریست
- بیت ۳۱۹۴-۴: از این چاره
- بیت ۳۱۹۵-۳: امید بهی ۳ و ۴: دوار ابدرگاه او
- بیت ۳۱۹۸-۴: آن سیل - زمین رستخیز ۳: زمن رستخیز ۵: چرا برنیاید
- بیت ۳۱۹۹-۴: از آن پیش ۵: کان می بریزد - جان ما
- بیت ۳۲۰۰-۳: نخواهم که یک مویت - موی لرزد ۵: که موی تو ۲: توامویی افتد
- بیت ۳۲۰۱-۴ و ۵: ندارد
- بیت ۳۲۰۴-۵: مصراعها مؤخر مقدم آمده
- بیت ۳۲۰۶-۳: کزین
- بیت ۳۲۱۱-۳: که هم تن قوی بود و هم دل قوی ۱ و ۵: که هم جان قوی بود
- بیت ۳۲۱۲-۴: بدیگر سرا ۵: بدیگر گذر

- بیت ۳۲۱۳-۴: از این خاک ۲ و ۳ و ۵: چاره دور
 بیت ۳۲۱۴-۱: مشو پیشه را ۴: تشنه را آب جوی ۳: درچار جوی ۱ و ۲: در چاره
 جوی
 بیت ۳۲۱۵-۵: مگر رحمتم
 بیت ۳۲۱۶-۴: چو رفت از پس که بلند آفتاب ۳: از سر کوه
 بیت ۳۲۱۷-۳: ازدهایی ۴ و ۵: کاژدهای سیاه ۵: فروشست
 بیت ۳۲۱۸-۵: سخت تاریک و بی مهر چهر - بتاریکی از یکدیگر سست مهر
 بیت ۳۲۱۹-۵: درگاهها
 بیت ۳۲۲۰-۵: دزد ماه و ملک دزدگیر
 بیت ۳۲۲۱-۱ و ۲ و ۴ و ۵: چون شبه ۳: چون سیه
 بیت ۳۲۲۲-۳ و ۴: که در بیست و هشتم ۱ و ۲: بیست و هفتم ۳: شب از ماه ماه
 بیت ۳۲۲۴-۳: خردمند و بسیار ویر ۴ و ۵: خردمند و دانا
 بیت ۳۲۲۵-۳: سو مادرش
 بیت ۳۲۲۶-۱ و ۲: فریبنده بالا به چون مادران ۳ و ۴ و ۵: فریبنده چون لابه مادران
 بیت ۳۲۲۷-۱ و ۲: نکوشی فرمان
 بیت ۳۲۲۸-۴: نامه جویان
 بیت ۳۲۲۹-۴: دو شاخ از ۵: دو شاخ سرکلک
 بیت ۳۲۳۰-۵: آمد حریر - عبیر
 بیت ۳۲۳۱-۱ و ۳: چو باریک شد
 بیت ۳۲۳۲-۱ و ۵: که بنیاد او
 بیت ۳۲۳۴-۴: آن ورق رانگار ۳: از فروزان - بدان
 بیت ۳۲۳۵-۳: سو چهار
 بیت ۳۲۳۶-۴: قطره چشمه - شکست آن سبو ۵: شد چشم ۱ و ۲: شکست سبو
 ۳: شکسته سبو ۵: درخت گل سرخ بدرود باد
 بیت ۳۲۳۷-۵: ندارد ۴: در آید بگرد
 بیت ۳۲۳۸-۵: ندارد ۳ و ۴: برین ۴: ستم کرد یاد
 بیت ۳۲۳۹-۲ و ۳: فسون از زبان
 بیت ۳۲۴۰-۳: بسوزی ازین کریکی
 بیت ۲۴۴۱-۴: دست خویش
 بیت ۳۲۴۴-۴ و ۵: ندارد ۳: پیش ویر - مرده و مانده
 بیت ۳۲۴۵-۴: ندارد ۱: بفرمان پذیری ۵: بفرمان پذیرای
 بیت ۳۲۴۶-۴: دیوان پاک

- بیت ۳-۳۲۴۷: باغ بهشت
- بیت ۴-۳۲۴۸: جانور را حیات - بجان دارویی ۲ و ۳ و ۵: بجان دارویی ۵: شد
- هلاک - کو برد غم بخاک
- بیت ۴-۳۲۵۰: بدان نام - بدان نقش ۳: بدان نقش
- بیت ۱-۳۲۵۱ و ۲ و ۵: ندارد ۴: با ۳۲۳۵ جابجا کرده است.
- بیت ۲-۳۲۵۲: بیرسائی عقل ۳: بر سامی عقل ۵: بزبایی عقل
- بیت ۳-۳۲۵۳: کز آتش افروختند ۵: بهر فیض کز کیسه بر
- بیت ۵-۳۲۵۴: بهر پی که
- بیت ۱-۳۲۵۶ و ۲ و ۵: ندارد ۳: خلق آزادگان ۴: حال افتادگان
- بیت ۳-۳۲۵۸: نزل نا ساخته ۵: خون ناخاسته
- بیت ۵-۳۲۵۹: بیدار خیز
- بیت ۱-۳۲۶۰: کنج زندانیان
- بیت ۳-۳۲۶۲: غریبان بی ناونوش
- بیت ۵-۳۲۶۵: به آسودگی
- بیت ۱-۳۲۶۶ و ۲ و ۴ و ۵: عدل کوتاه دست ۳: بخرسندگی ۱ و ۲: خلوت نشست
- بیت ۳-۳۲۶۷ و ۵: بنفسی
- بیت ۳-۳۲۶۸: که با مردمش کار ۱: بخت کویر علوم برسدی
- بیت ۳-۳۲۷۰: فریاد داران نفس
- بیت ۱-۳۲۷۱ و ۳ و ۵: زپیغمبران
- بیت ۱-۳۲۷۲ و ۳ و ۵: بآن ره ۱: بر آن راهبر ۵: بر آن ره که نبود جز او دست گیر
- بیت ۱-۳۲۷۳ و ۲: باوست - باوست
- بیت ۱-۳۲۷۴: گوش و آواز
- بیت ۳-۳۲۷۵ و ۴ و ۵: بدین عاجزی ۱: بآن عاجزی
- بیت ۵-۳۲۷۶: جان نوازنده اوست
- بیت ۴-۳۲۷۷: وثیقه
- بیت ۳-۳۲۷۸: ندارد ۱: روشناس
- بیت ۳-۳۲۷۹: ندارد
- بیت ۳-۳۲۸۰: ندارد
- بیت ۴-۳۲۸۱: باکس ۵: دگر آنکه بر
- بیت ۴-۳۲۸۳: خوری شادخوار
- بیت ۴-۳۲۸۵: که غایب ندارد کسی
- بیت ۳-۳۲۸۶: ندارد

- بیت ۳۲۸۷-۳: تو نیز آن ره
 بیت ۳۲۸۹-۱ و ۲: که مانم ۵: ندارد ۳: چنان گیر ۴: اندر آید بسنگ
 بیت ۳۲۹۰-۵: ندارد ۳: اگر صید بود سال و ارسی
 بیت ۳۲۹۱-۴: هفت باغ - با کلید است ۱: که در ما کلید
 بیت ۳۲۹۲-۳: سو آن ۱: که باشم برو جاودان جایگیر ۳ و ۵: باشم درو
 بیت ۳۲۹۳-۱ و ۳: بر آن صید ۴: عهدگاه ۱ و ۵: بی گرد ماه ۳: دو دو ابرست
 بیت ۳۲۹۴-۱ و ۴ و ۵: نماند سرای
 بیت ۳۲۹۵-۵: ندارد
 بیت ۳۲۹۶-۵: زمارستگار
 بیت ۳۲۹۷-۱: برد عنوان
 بیت ۳۲۹۸-۵: بصد زحمت - نالنده تا شب زسوز
 بیت ۳۲۹۹-۳: تخته بر میل ۴: بر میل
 بیت ۳۳۰۰-۳: گردنده گرد
 بیت ۳۳۰۱-۱: بر آن ناخن ۳: چند رنگ
 بیت ۳۳۰۲-۳: فرو بسته شد روی ۴: دریده فرو - شب روی
 بیت ۳۳۰۳-۳: فلک را بگردن ۴: زهر انگیختند ۱ و ۲ و ۵: همه چرخ ۵: در
 زمین ریختند
 بیت ۳۳۰۶-۳: بیفسرد ۴: دررگش ۲ و ۵: خون ورگش
 بیت ۳۳۰۷-۱ و ۳ و ۴ و ۵: خال ۵: بر آمد
 بیت ۳۳۰۸-۳: در جان
 بیت ۳۳۱۰-۳: زشمع درخشان - چشم کور
 بیت ۳۳۱۳-۱ و ۲: درین کارگه
 بیت ۳۳۱۴-۱: این دخمه ۵: این تخته ۴: بیت ۳۳۱۷ را بعد از این بیت آورده
 است.
 بیت ۳۳۱۵-۱: که او در جهان آن ۲: که آن در جهان آن ۳: بیازرد نپکو
 بیت ۳۳۱۶-۵: در پس
 بیت ۳۳۱۷-۴: زره تاختن ۵: رهی شد
 بیت ۳۳۱۸-۵: وزان
 بیت ۳۳۲۰-۳: برگیرد - راه گفتار ۳ و ۴ و ۵: آن راه
 بیت ۳۳۲۱-۵: مرده راز
 بیت ۳۳۲۲-۵: آن کیانی
 بیت ۳۳۲۴-۳: بکرده درونش

- بیت ۳۳۲۵-۳: هم اندرون - چه سود آنک بد موج دریای ۵: ناور دو عود
 بیت ۳۳۲۶-۲ و ۵: کمر سای ۴: کفن سای مرد
 بیت ۳۳۲۷-۴: مرد اندام چون سیمین چه سود ۱: چون سیم بود
 بیت ۳۳۳۱-۵: گنج و دیا
 بیت ۳۳۳۳-۳: سو مصر ۱: شهر دور ۵: از راه دور
 بیت ۳۳۳۵-۳: زدست جهان - کس این دفعه ۳: این بیت را بعد ۳۳۳۶ آورده است.
 بیت ۳۳۳۶-۴: ندارد
 بیت ۳۳۳۷-۳: نیابی از و ۱ و ۲ و ۴: نیابی درو
 بیت ۳۳۴۰-۱: پایان رسیدند ۴: پایان رسانید
 بیت ۳۳۴۲-۳: سوی او روی نیست - خوی نیست
 بیت ۳۳۴۳-۱: مبین ۳: زمان دیده
 بیت ۳۳۴۴-۳: که با او
 بیت ۳۳۴۵-۳ و ۴: سرنگون ۱ و ۲ و ۵: از سیل او سیل ۳: بوی خون
 بیت ۳۳۴۶-۳: مه خورشید و مه تابش میل ۵: خورشید مه
 بیت ۳۳۴۷-۴: که آن نیست زر سرخی ۵: مصراعها مؤخر مقدم آمده
 بیت ۳۳۴۸-۱: کمر بست ۵: برکین او
 بیت ۳۳۴۹-۱: جادوی این ۵: پنهان کشی است.
 بیت ۳۳۵۰-۱: ندارد ۴: مردم پرستی
 بیت ۳۳۵۱-۱: ندارد
 بیت ۳۳۵۲-۱: ندارد
 بیت ۳۳۵۳-۵: بریشم کش است - از و نیمی آب و دگر آتش است ۳: یکش نیمه آبی
 بیت ۳۳۵۴-۵: ازین سو تهی - دهد حلقه‌ای را بهی
 بیت ۳۳۵۵-۱: ندارد ۵: بگیتی فروتن ۳ و ۴: چه مانیم ۴: که دود است.
 بیت ۳۳۵۶-۴ و ۵: در نورد
 بیت ۳۳۵۷-۵: باز می
 بیت ۳۳۵۹-۳ و ۴: بره در ۲: نشان شدن
 بیت ۳۳۶۲-۳: که آن می ۴: که این می ۵: کو از آن می
 بیت ۳۳۶۳-۳: بر آوای
 بیت ۳۳۶۶-۱: گلو گیرد ۳: کند روزگار
 بیت ۳۳۶۷-۵: از چرخ
 بیت ۳۳۶۸-۵: نشسته
 بیت ۳۳۶۹-۴: شود ممسک از

- بیت ۳۳۷۰-۳ و ۴: دهند ۲: فروشان ری ۳: به ریحان می
 بیت ۳۳۷۶-۵: نشینند ۴: عالم ندارد
 بیت ۳۳۷۷-۳: بزرگان که با ۳ و ۴: آمدند - آمدند
 بیت ۳۳۷۹-۵: شب که بنوشته پیش
 بیت ۳۳۸۰-۱ و ۲ و ۳ و ۵: هم جان و هم
 بیت ۳۳۸۱-۱: این نامه ۴: زطوفان آن
 بیت ۳۳۸۲-۵: از امر شاه
 بیت ۳۳۸۴-۳ و ۵: پس از شاه ۵: شاه او خود فراوان - همه روزه ۲: فراوان
 نزیست
 بیت ۳۳۸۵-۳: برو نیز شد
 بیت ۳۳۸۶-۱: بر آن ساز ۲ و ۴: شورش غم ۳: سوزش و غم
 بیت ۳۳۸۸-۴: پس مرگ
 بیت ۳۳۹۰-۵: نوایی نو آیین
 بیت ۳۳۹۲-۳: بر آتش کنند
 بیت ۳۳۹۶-۳: زخویشان و - که بر جز من این ۴: که بر خوبستن شغل ۵: که بر من
 این شغل
 بیت ۳۳۹۷-۵: بی خواستن
 بیت ۳۳۹۸-۴: بمامم گمان بود کافتد بسنگ - بخورشید کافتد
 بیت ۳۴۰۱-۴: فروماندم - ۳: خیمه تنگ را ۵: بیت ۳۴۰۸ را بعد از این بیت
 آورده است.
 بیت ۳۴۰۲-۴: ندارد
 بیت ۳۴۰۳-۴: ندارد ۲: باین سرسری ۳: پاستوار
 بیت ۳۴۰۷-۳ و ۴: کز این - بر آن ۳: بخت ورشد ۲: تخت پوش
 بیت ۳۴۰۹-۳ و ۴: بغمخواری
 بیت ۳۴۱۰-۳: خواهد درید
 بیت ۳۴۱۱-۴: چو پرترکنی
 بیت ۳۴۱۲-۱ و ۳ و ۴ و ۵: خون ریختن
 بیت ۳۴۱۳-۱: سودای کس - در آید زپس ۳ و ۴ و ۵: در آید شیبخون بیخت
 بیت ۳۴۱۴-۴: ازین غار ۳: گیرم شمار
 بیت ۳۴۱۵-۳: بچنگ آورم - درنگ آورم
 بیت ۳۴۱۶-۱: خاک پاک ۴: جوهر ۵: ندارد
 بیت ۳۴۱۷-۲: نیچیم ۳: پیچیدنی است - هر آنج آن بسیجید نیست ۵: بسنجم بکار

بسیجیدنی

- بیت ۳-۳۴۱۸ و ۵: به تخم گیاهی
 بیت ۳-۳۴۱۹: چو هنگامه رفتن آید ۳ و ۴: دردیر
 بیت ۲-۳۴۲۰: گر آسان ۴: افزوده:
 من از خدمت خاکیان رسته ام به ایزد پرستی میان بسته‌ام
 بسرین سرسری پول ناپایدار چگونه توان کرد پای استوار
 بیت ۱-۳۴۲۱ و ۴ و ۵: افکند - افکند
 بیت ۳-۳۴۲۲: در این داوری
 بیت ۴-۳۴۲۳: وگر ناوری
 بیت ۳-۳۴۲۵: از ملک عالم - برین زیستن گو نشاید
 بیت ۳-۳۴۲۶: ندارد
 بیت ۳-۳۴۲۸: بسا دو ستان را ۵: که در چه نشست
 بیت ۴-۳۴۲۹: مانده گشت ۵: ناله زارزیر
 بیت ۱-۳۴۳۰: ازین ناله زیر ۴: ناله راز
 بیت ۲-۳۴۳۲ و ۵: ندارد
 بیت ۳-۳۴۳۳: چو ابر سیه
 بیت ۵-۳۴۳۴: جای مصراعها مؤخر مقدم آمده ۳: چو وقت آمد
 بیت ۳-۳۴۳۷ و ۵: پیر منزل ۵: بمنزل رود
 بیت ۴-۳۴۳۹: جوهر - هر یکی را گمان ۵: هر کسی را مکان
 بیت ۱-۳۴۴۱ و ۲: پرده نشناختم ۴: برین دل که این
 بیت ۳-۳۴۴۲: وزین ره
 بیت ۲-۳۴۴۳: جهان داندم ۳: هفت آسمان خواندم
 بیت ۱-۳۴۴۴ و ۲: جهان مدخل ۵: چنان مدخل - بیستم درو
 بیت ۳-۳۴۴۵: شناسای این ۵: فرو گفت
 بیت ۵-۳۴۴۷: ندارد ۲: پاک از سر آگهی است - بر ما تهی است.
 بیت ۵-۳۴۴۸: بدینجا ۲: بانجا
 بیت ۲-۳۴۴۹: کارند
 بیت ۳-۳۴۵۱ و ۴: گذرگه در آمد ۴: چو دهلیز تنگ
 بیت ۵-۳۴۵۴: بر آورد گیتی
 بیت ۵-۳۴۵۵: ندارد
 بیت ۳-۳۴۵۶ و ۴: بدان ۳: چاره جان
 بیت ۵-۳۴۵۷: ناله از ناله ۴: از دانیم رست

- بیت ۳۴۵۸-۵: چو هر مز ۳ و ۵: بدین ۴: بدان
 بیت ۳۴۵۹-۳: کالای گیتی
 بیت ۳۴۶۰-۴: گران یاری - چه باید
 بیت ۳۴۶۱-۳: جوان خانه ۵: وحش بود ۳: درو بی نوا ۵: جهان خانه حبس
 بیت ۳۴۶۲-۵: زکوی گران - چه و نام او شد
 بیت ۳۴۶۳-۵: ندارد ۴: آهو و گورو ۳: آهو گور آدم
 بیت ۳۴۶۴-۵: ندارد ۴: من آن گور و حشم که از
 بیت ۳۴۶۷-۴ و ۵: چه خسیانم
 بیت ۳۴۶۸-۵: بران رای لحنی ۴: لحنی نخست ۳: که این هست ۱ و ۳ و ۴ و ۵: خطائی
 درست
 بیت ۳۴۶۹-۴: توان باد ۵: جهان را بیاد
 بیت ۳۴۷۱-۳: در این
 بیت ۳۴۷۲-۳: پرده راه
 بیت ۳۴۷۳-۳: بدان طفل ۵: آمد شتاب
 بیت ۳۴۷۴-۵: آمدم - این خواب چون آیدش
 بیت ۳۴۷۵-۳: که خاک آمد و آتش و آب و باد
 بیت ۳۴۷۶-۴: زکوی چه باید
 بیت ۳۴۷۷-۵: که بنیاد اول
 بیت ۳۴۷۹-۴: کهن می شدم
 بیت ۳۴۸۰-۳: برین ۳ و ۴: داستان چون
 بیت ۳۴۸۱-۳: و فریاد ۵: به آهنگ
 بیت ۳۴۸۲-۵: این سرود
 بیت ۳۴۸۳-۳ و ۴: بطوفان آب
 بیت ۳۴۸۴-۵: نشست رفیقان بازیگرش - بازیگری
 بیت ۳۴۸۵-۴: بیمار دست
 بیت ۳۴۸۶-۴: دیدست
 بیت ۳۴۸۸-۳: بدان
 بیت ۳۴۸۹-۳: ایمن
 بیت ۳۴۹۱-۳: شود دور
 بیت ۳۴۹۲-۵: ندارد
 بیت ۳۴۹۳-۵: ورقها بازی نباید نوشت
 بیت ۳۴۹۵-۴: با او بنال

- بیت ۳۴۹۷-۳ و ۵: بر نوای چنان ۳: از چشم
 بیت ۳۴۹۸-۳: سر آمد زمان
 بیت ۳۵۰۰-۵: که این خانه ۳: توتن هیکلی دان نه جای
 بیت ۳۵۰۱-۳: هفت پیکر ۵: بدین هفت ۴: فروماند
 بیت ۳۵۰۲-۳: اوج گیر ۴: از اوج
 بیت ۳۵۰۳-۳: گهی بر برم طوطی را بشاخ ۴: گهی بر طاووس رانم بشاخ ۵: ندارد.
 بیت ۳۵۰۴-۴ و ۵: ندارد
 بیت ۳۵۰۵-۵: ندارد ۳: زمان می‌کنم - بقدر توان می‌کنم ۴: پی نهد
 بیت ۳۵۰۶-۳: چو خواهم
 بیت ۳۵۰۷-۴ و ۵: هم الیاس دریا
 بیت ۳۵۰۸-۴: ایوان تن - در ایوان من ۳: به محنت نشست هم خوان من ۵: به
 من هم
 بیت ۳۵۱۰-۴: چه گفت ۳: سو هم‌رهان
 بیت ۳۵۱۱-۵: که جستی بود
 بیت ۳۵۱۲-۴: مغنی بی‌ارای ۵: بسازای
 بیت ۳۵۱۳-۳: وگوزان ۴: ببینم مگر ۵: دگر زان ترنم شود
 بیت ۳۵۱۴-۴: بست بنواخت
 بیت ۳۵۱۵-۴: کاین پای لغز
 بیت ۳۵۱۶-۳ و ۵: چه خرم بهشت ۴: چه پابندگی
 بیت ۳۵۱۷-۴: ندارد ۵: زدنای ما هست
 بیت ۳۵۱۸-۴ و ۵: ندارد ۳: گمانگر
 بیت ۳۵۱۹-۳: چو بر فروشان ۴: بر آن بوی چربش - چوب خوبی ندارد درنگ
 بیت ۳۵۲۱-۴: کشد بر خط تیز بر کار او
 بیت ۳۵۲۲-۳ و ۴: به خواب ۳: با برشیمین ۴: مغنی در آری - چنگ بانگ ریاب
 بیت ۳۵۲۳-۳: به مغزم نوایی تو آرد
 بیت ۳۵۲۴-۴: چه سقراط - شد باز
 بیت ۳۵۲۵-۳ و ۴ و ۵: نهان ۴: از دلش ۱ و ۲: نهانی دلش
 بیت ۳۵۲۶-۴: چه شد ۳: بسوز سفر
 بیت ۳۵۲۷-۳ و ۵: مرگ را چاره بر
 بیت ۳۵۲۸-۳: در آن خون که افسرده گردد ز جوش - چه زهر هلاهل چه داروی نوش ۴:
 افسرده سالدین - بر آیین بود ۵: در آن خوان که صحنش سفالین - بآیین بود.
 بیت ۳۵۳۰-۴: چه دیدند

- بیت ۳۵۳۱-۴: ندارد
- بیت ۳۵۳۲-۴: افزوده:
- سرایی بکردند از آن دلپذیر که چون جان کند عزم ازین بارگیر
- بیت ۳۵۳۳-۴: زین جنبش اعضای ما - جای ما
- بیت ۳۵۳۴-۳: گرم باز یابید ۴: گیرند پای ۵: گیرند پای - که خوانند گیرند جای
- بیت ۳۵۳۵-۴: ندارد ۳: بدو نیز طوفان مرگ - سر بترک ۵: طوفان آب - زهر ناب
- بیت ۳۵۳۶-۴: ندارد ۳ و ۵: بدیشان
- بیت ۳۵۳۷-۳: زان رهی دلنواز ۴: ره چاره ساز ۵: جان بساز
- بیت ۳۵۳۸-۴: افزوده:
- در آمد به او نیز طوفان خواب فرو برد چون دیگران سر بخواب
- شدند آگه از زیر کان در نهفت که استاد دانا بدیشان چه گفت
- بیت ۳۵۳۹-۴: چه این ۵: بردار گام
- بیت ۳۵۴۱-۳: زششصد دو سال ۵: از شصت عمرش سه سال ۴: شش مه زشصت سه سال
- بیت ۳۵۴۳-۳: گاه از دخیل ۴: گاه از رحیل
- بیت ۳۵۴۴-۳: دارد امیدوار
- بیت ۳۵۴۵-۴: شما و تن ۵: وین سرما و
- بیت ۳۵۴۶-۳: بود که ۴: تو پندار گفتمی که خود
- بیت ۳۵۴۸-۴: ۴: ۴: شه باشد آن ره
- بیت ۳۵۴۹-۴: بخردان ستد ۵: شد روزگار
- بیت ۳۵۵۱-۱ و ۴: ملک عز دین آنکه - به او داد او رنگ خود را کمند
- بیت ۳۵۵۲-۳: بعد از بیت ۳۵۵۳ آورده است.
- بیت ۳۵۵۳-۳: فریدون گهر ۳ و ۴: پیروز بی ۵: پسندیده بزم
- بیت ۳۵۵۴-۳: بعد از بیت ۳۵۵۵ آورده است ۵: زس حقه ۴: دروزنده ۳: پیروزه مهد
- بیت ۳۵۵۵-۳: شده نوش خود حلقه ۴: شده دوش او
- بیت ۳۵۵۶-۴: چه بزمی
- بیت ۳۵۵۷-۴: زنحل ۵: دو نحل
- بیت ۳۵۵۸-۳: که هر - مالند گوش ۵: بسایک قبا را که پیچیده ۴: بسایک فنان به
- پیچید گوش
- بیت ۳۵۶۰-۴: پروران
- بیت ۳۵۶۱-۳: باکفا کفاتی ۴: باکفی الکفائی ۵: به رکنی الکتابی
- بیت ۳۵۶۲-۳: بود ناگزیر
- بیت ۳۵۶۳-۳: (مصراع دوم) همه اهل دانش همه اهل دین ۱ و ۴: بزرگ آفرینش بلند آفرین

- بیت ۳-۳۵۶۴: خورده با ده به سالوس چند - شده هوشمند ۵: باده هوشمند - نوش خند
 بیت ۴-۳۵۶۶: چه از هم ملک ۵: جوان هم ملک بود و
 بیت ۵-۳۵۶۹: باختن در طراز آورند - در حبش ترکتاز آورند ۳: در حبش
 بیت ۳-۳۵۷۰: حکم آفاقش آورده
 بیت ۳-۳۵۷۱: بفیروزی این - بدو کرده ۵: بفیروزی
 بیت ۳-۳۵۷۲: پرگار عالم شده ۵ و ۳
 بیت ۳-۳۵۷۳: ملک کیخسروی ۵: خودای ۴
 بیت ۳-۳۵۷۵: جمال - شه را به شهزاده
 بیت ۴-۳۵۷۶: برگشاد این ۵: آمد پدید ۳: زدربای آید ۵
 بیت ۴-۳۵۷۷: ندارد ۳: چنین در نبودست بر هیچ ۵: ندیدست بر هیچ
 بیت ۳-۳۵۷۸: چو از مهد آمد - آمد ۵: چو مهد اول آمد
 بیت ۴-۳۵۷۹: بدان خرمی
 بیت ۵-۳۵۸۰: که در بزم آن خلد گاه - ترا
 بیت ۳-۳۵۸۱: ندارد ۵: زان تهی بزم ۴: شدی بزم بر خواسته
 بیت ۴-۳۵۸۲: این یاوری ۳: که در مهد جای
 بیت ۵-۳۵۸۳: زیر خاک
 بیت ۵-۳۵۸۵: درو نافته
 بیت ۵-۳۵۸۶: این چو
 بیت ۴-۳۵۸۷: بنوبت گذشته دو ۵ و ۴
 بیت ۴-۳۵۹۰: بیاید چو ۳: چنین پرده را چنان ۵: چو آمد
 بیت ۵-۳۵۹۱: چو من زیرکی خاص جان ۴: چو من زیرکی خواست جان
 بیت ۵-۳۵۹۳: مرا باید اینجا - باید بکن ۴: دانی بکن نسخه ۳ افزوده:
 در این دآوری بخت یار تو باد سعادت مدد بخش کار تو باد
 بکام تو بادا زمین و زمان ز تو دور بادا بدید گمان
 بیت ۳-۳۵۹۷: میان بسته ۴: مرا بست ۵: بود جوهری
 بیت ۳-۳۵۹۸: این گوهر آورده ۵: گوهر آورده
 بیت ۳-۳۶۰۱: فرومانده - ولی مشتری باز حل خویش ۴: مشتری پیش
 بیت ۴-۳۶۰۲: جویم زهوش - بشکند
 بیت ۵-۳۶۰۳: ندارد ۳: کمر گردی - برکشیدم
 بیت ۳-۳۶۰۶: سخن را نیوشنده باید
 بیت ۴-۳۶۱۰: گرانی بود پرزاغ ۵ و ۴
 بیت ۴-۳۶۱۱: زبی و زنی تیغ

- بیت ۳۶۱۲-۵: ندارد ۳: پسند هوا ۴: نشنید نوا هم دو آهنگی
 بیت ۳۶۱۳-۳ و ۵: بها کو
 بیت ۳۶۱۴-۳: چو دریاش
 بیت ۳۶۱۵-۵: ندارد ۳: که دریا زد دریا کنون آرמיד
 بیت ۳۶۱۶-۴: هر آواز - از اندازه پر بود ۵: کان بگیتی - از آوازه بود ۳: از آوازه بود
 بیت ۳۶۱۷-۵: چویی دربی ۳: آوازه را ۳ و ۴: کجا باشد اندازه را
 بیت ۳۶۱۸-۵: چرا نیست پوشیده ۴: چه آبیست پوشیده
 بیت ۳۶۱۹-۵: ندارد ۳: زمن در ۴: سر انداز را
 بیت ۳۶۲۰-۵: نه رنگیست چندین ۴: همان هفت فاقه بر خوانده‌ام
 بیت ۳۶۲۱-۵: هنوزم سبک
 بیت ۳۶۲۲-۳: زیانگ درست است ۵: رهین درو نست افغان
 بیت ۳۶۲۳-۳: بنیاد باشد درست - بپرگار چست ۵: پرگار بیتم ۲: ندارد
 بیت ۳۶۲۴-۲ و ۳: همه خوردش انجیر ۴: حرابی ۵: عوانی که با این درشتی بود - انجیر
 مثنوی
 بیت ۳۶۲۵-۴: سال من آمد کهن ۳: تازگیم از نخست ۵: یکی گر - رونق بارگیم
 ۲: بارگیم
 بیت ۳۶۲۶-۴: همان اسب خنکم
 بیت ۳۶۲۷-۵: صد در ترازو
 بیت ۳۶۲۸-۴: زر بدامان
 بیت ۳۶۳۰-۴: چو صید افکنم صید خود
 بیت ۳۶۳۱-۳: سینه خورد
 بیت ۳۶۳۲-۳: ندارد ۴ و ۵: کژ انداختن
 بیت ۳۶۳۳-۴: ندارد
 بیت ۳۶۳۵-۳: همان مانده
 بیت ۳۶۳۶-۵: حساب زمین دارد
 بیت ۳۶۳۷-۳: ندارد فراز
 بیت ۳۶۳۹-۲: نیوشنده را کو ۳: نیوشنده به گر ۵: نیوشنده را گر
 بیت ۳۶۴۰-۲: بگوید که او ۳: نگوید که خود چون این جهان
 بیت ۳۶۴۱-۲ و ۵: از مهد خویش
 بیت ۳۶۴۲-۵: رای کرد
 بیت ۳۶۴۳-۳: یکی از حریفان خواب - برای صواب ۵: از غریقان
 بیت ۳۶۴۴-۳: غم مابدان شرط کردن

بیت ۳۶۴۵-۵: با کاردانی - بجای مصراع دوم این، مصراع دوم از بیت ۳۶۴۶ را آورده است
۲: ندارد

بیت ۳۶۴۶-۵: بیهوده پرداختن

بیت ۳۶۴۷-۲: کی ایمن بود مرد هوشیارهش ۴: مرد هوشیارهش ۳: مرد بسیارهش
۵: چو ایمن بود ۴ و ۵: آن باد ۲: غوغای آن کرد قندیل

بیت ۳۶۴۸-۳: ندارد ۴: به از در ۲: چومی خانه را

بیت ۳۶۴۹-۳: نیابم کباب ۲ و ۵: زکوه شکم

بیت ۳۶۵۰-۳: قوت خویش

بیت ۳۶۵۱-۵: در چراغ

بیت ۳۶۵۲-۳: چو از بار طفلان تهی شد شکم - چو طفلان تینچه خوری بر نشکنم ۴: چو
از طبل بانای تهی شد - بشکنم

بیت ۳۶۵۳-۴: سال ماه

بیت ۳۶۵۴-۴: عقد بگذشته را

بیت ۳۶۵۵-۵: به بیداری اندر

بیت ۳۶۵۶-۵: فال نیک اختری ۳ و ۴: افزوده:

۳: جهان از دهم روز بود از ایار نمود در گذشته زپانصد شمار

۴: جهان را دهم روز بود از ایار نمود دو گذشته زپانصد شمار

بیت ۳۶۵۸-۵: فال محمود باد

بیت ۳۶۵۹-۴: دری بین که ناسفته چون سفتمش - ساعتی گفتمش

بیت ۳۶۶۱-۴: یاورش و فرهنگ

بیت ۳۶۶۲-۵: ندارد ۳: چنین داستان ۴: زین داستان بهره‌مند

بیت ۳۶۶۳-۵: ندارد

بیت ۳۶۶۴-۵: ندارد ۳: از نام او ۴: افزوده:

هزاران درود و هزاران سلام زما بر محمد علیه السلام

هزاران درود و هزاران شنا زما بر علی آن شه اولیا

هزاران درود از خدای معین بر اولاد و امجاد او اجمعین

۴: تمت الكتاب بعون الملك الوهاب و صلى الله على خير خلقه و مظهر لطفه محمد و آله

اجمعين الطيبين الطاهرين و سلم تسليمًا كثيرًا. تم ۸۱۶

۵: افزوده: فی شهر صفر سنه احدا عشرین و تسعه ما یه من ید الضعیف المحتاج الی رحمة الله

الفقیر الحقیر اخی بن خواجه همدانی

فهرست لغات و ترکیبات معنی شده با اشاره به شماره بیت

آبگیر ۲۱۹۰	آ
آتش ۳۵۵۹	آب ۷۹ - ۲۲۸ - ۵۲۵ - ۶۵۹ - ۳۵۵۹
آتش از آب برآوردن ۲۹۴	آب آزمای ۲۶۵۹
آتش پرست ۱۸۰۴ - ۲۶۰۲	آباد بوم ۲۳۶۹
آتش هفت جوش ۱۹۱۷	آب از دهان فرو چکیدن ۲۵۷۶
آخر آمدن سرود ۴۳۸	آب به جوی شدن ۸۷۰
آدم ۱۹۴۸	آب بر آتش بودن ۲۳۳۵
آدمی ۱۹۴۸	آب حیات ۶۳
آرام از آرامگاه برداشتن ۱۶۷۲	آب حیوان ۷۲ - ۳۲۱۳
آرام سازی کردن ۲۶۲۵	آب حیوان اسکندری ۳۳۷۳
آرام نشایست کرد ۲۸۶۱	آبدار ۱۵۳۸
آرایش ۲۰۴۵	آبدست ۷۰۵ - ۱۰۴۲
آرزو ۱۸۸۸	آب دیده ۲۰۱۷
آرمیده ۱۵۷۵	آب را بسته کردن ۳۱۳
آروغ بد ۱۹۸۴	آب روان، نان روا ۸۴۷
آز ۱۹۲۲	آب ریز ۲۰۸
آزاد زیستن ۱۵۰۹	آب ریزی کردن ۹۷۹
آزاد شدن ۵۲۱	آب زلال ۲۵۶۸
آزادگان ۳۴۰۹	آب گل ۲۵۳۷
آزاده ۶۷۸ - ۱۷۶۲	آب کبود ۲۶۲۱
آزم ۱۶۱۸ - ۲۰۰۴ - ۲۳۰۲	آبکند ۱۱۲۱ - ۳۱۷۶
۳۱۰۹ - ۲۴۷۳	آب گزاینده ۳۰۵۱

آزمایش ۱۴۲۹	آنکس که جان می‌کند ۱۹۲۰
آزمون کردن ۱۱۴۸	آوارگی ۳۴۴۲
آسان خوردن ۳۴۲۰	آواره ۲۲۴۹
آسانی ۳۴۲۰	آواز راز دار ۵۰۰
آسمان ۲۵۸۱	آواز روح عالم است ۱۰۳۳
آسودگی ۲۶۴۹	آواز کردن ۴۸۲
آسیب ۳۴۵۵	آواز کوس بر آوردن ۸۵۲
آشنا ۲۲۷۴	آواز مرغ ۳۰۷۵
آشفتگان ۱۹۳۰	آوازه ۱۰۶۶
آشفته ۲۰۴۹	آوازه بر خلاص ۶۰۴
آشفته رنگ ۲۸۸۵	آوردن ۱۶۰۶
آفاق ۱۶۷۵	آوریدن ۳۰۳۳
آفت ۱۸۸۷	آهستگی ۲۰۲۶
آفتاب ۱۳۳۱ - ۳۴۳۳	آهن ۴۲۰
آفتاب زحمت از سر کوه برد ۳۲۱۶	آهن دل ۲۸۸۵
آفت سر ۱۹۴۱	آهو ۱۱۲
آفرین ۲۷۰ - ۱۳۹۸	آهوی شیر مست ۱۳۱
آفرین ساز ۱۰۰۰	آیت ۲۰۳۹
آفرینش ۱۳۹۸	آینه رای ۲۴۷۸
آکندنی ۱۸۰۲	آینه روشن کردن ۹۹
آلت ۲۳۳۴	
آلت کار ۲۷۰۶	الف
آمد شد ۱۱۹۹	ابر آتش در آب افکند ۲۴۲
آمودن ۸ - ۷۴۲	ابر سیه ۳۴۳۳
آموزگار ۸۶	ابرش ۹۸
آن خود ۱۰۹۶	ابر و آفتاب ۲۶۵
آن طالع آورد پیش ۹۵۲	ابر و قراخ ۲۵۶۱

از خویشتن برگشتن ۱۶۹۶	ابرو فراخی ۱۴۸۸
از خیال گشادن ۱۰۱۷	ابریشم چنگ ۳۵۲۲
از در وازه آویختن ۲۱۱۵	ابومعشر ۴۶۲
از دست برد ۲۸۳۷	اجداد ۶۹۹
از دل گرد فروشتن ۱۳۹۴	اجرام ۱۴۹۶
از دو پیکر بهی پیکری بردن ۴۷۰	اجل ۳۳۰۵ - ۳۵۲۴
از دیده دور ۵۰	احیاء ۳۰۷
ازرق ۱۱۹	اختر سگال ۱۴۵۵
از سر ۵۵۷	اختیار آمده ۲۶۵۳
از سر دست زور ۲۸۴۴	اخلاط ۱۱۸۴
از عهد دور بودن ۱۷۱۷	ادیم ۳۸۸
از گاو به خر نشستن ۱۹۸۲	ارتفاع ۱۲۲۷
از مادر انداخته ۹۶۲	ارج ۳۵۵۱
از مهد بیرون پریدن ۷۶	ارزانی داشتن ۱۶۷۰
از میل سرمه بوی خون آمدن ۳۳۴۵	ارزیر ۲۰۳۳
از ناف گور بیرون آمدن ۱۹۸۱	ارسطو ۶۱۵ - ۶۱۹ - ۳۱۶۳
از نسیم آبخور کردن ۲۳۳۷	ارغنون ۴۵۴ - ۱۰۳۸
از وحی ۲۰۶۱	ارمغانی ۹۷
ازدها ۹۲۱	از اصل و بن ۲۲۳۷
ازدهای برخ عروس ۲۰۲۳	از اوج علم برانداختن ۲۱۵۳
ازدهای هفت سر ۲۰۶	از این خانه دور ۲۱۷۴
استادکشی ۲۶۴۲ - ۲۶۸۲	از بنه ۲۲۴۵
استفهام انکاری ۲۷۵۹	از بهر بازی ۱۹۶۵
استوران ۵۸۴ - ۷۷۷ - ۱۲۱۴	از بیمار رنج بردن ۳۲۶
اسکندروس ۲۰۶۳ - ۳۳۷۷	از پایه سر انداختن ۲۰۶
اسکندری ۲۰۶۱	از تخت رخت بردن ۲۰۶۴
اشاره به آیه قرآن کریم ۲۱۴۶	از جوش انفسرده گشتن ۳۵۲۸

انجم ۹۹۷ - ۱۵۸۳	اشاره به مرگ همسر ۶۸۵ - ۶۸۶ - ۶۷۸
انجیر خوار ۳۰۲۲	اشاره به انعکاس صدا در حمام ۱۰۳۲
انجیر دار ۳۰۲۲	اصل و فرع ۸۴۹
اندلس ۲۱۲۱	آغانی ۱۰۲۸
اندیشه را رنجانیدن ۴۰۹	آفرنجه ۲۱۲۱
اندیشه کردن ۷۳۳ - ۲۷۳۴	افزایش و کاهش ۱۴۹۵
انصاف ۲۰۹۹ - ۲۵۱۹	افسانه ۲۳۴
انطیاحس ۳۷۶	افسردگی ۳۱۵ - ۱۵۴۹
انکار ۹۷۷	افسرده ۲۲۴
انگبین ۲۴۸۴	افسوس ۲۰۳۷
انگبین از موم کشیدن ۶۶۵	افسوسگر ۲۰۳۷
انگبین خانه ۲۰۰ - ۳۵۵۷	افسونگری ۸۹
انگبین خور ۲۰۲	افشردن ۳۱۰۲
انگبین گر ۲۰۲	افلاکیان ۸۲
انگشتری باختن ۱۱۴۹	اقبال ۱۸۲۸ - ۳۵۸۰ - ۳۵۸۷
انگور از انگور رنگ گرفتن ۱۸۲۹	اقصا ۲۵۱۴
انگیختن ۱۹۶۵ - ۲۱۹۱	اکسیر ۷۱۸
اویاش ۲۰۳۱	اکسیر انداختن ۷۱۸
اوتاد ۳۰۰۰ - ۳۴۸۵	اکسیر خود ۷۱۸
اوتار ۴۵۴	اکسیر گر ۷۱۸
اوج ۲۴۱ - ۲۱۴۵	اکسیری ۷۷۳
اوج گیر ۳۵۰۲	اکفی الکفاة ۳۵۶۱
اورنگ ۱۳۲۸	اگر خربدی ۷۲۸
اوزار ۲۷۴۲	الرحیل ۳۴۵۲
اولیتر ۸۶۰	الماس ۲۰۳۳
آهز ۳۰۷	امانت دریا ۱۸۲۷
اهریمنی ۱۴۰۵	امانت کوه ۱۸۲۷

بارید ۳۵۳۵	اهریمن ۲۱۰۲
بار خواستن ۱۳۳۰	ایار ۳۶۵۷
بارگی ۱۷۰۵	ایزد پناه ۳۳۹۵
بارگی گرم کردن ۳۵۱۰	ایزد پناهی ۳۳۹۵
باره ۲۲۰۱	ایستادن ۲۰۹۵
باریک بین ۴۰۹	ای شگفت ۱۰۸۰
بازارگان ۲۷۵	ایمن ۸۳ - ۳۴۸۹ - ۳۵۱۷
باز جستن ۱۲۱۰ - ۱۱۸۵ - ۲۲۰۶ - ۳۱۷۵	ایمن کردن ۱۹۳۱
باز رنگ آوردن ۸۸۲	این مرحله ۱۸۸۰
باز کرد ۱۵۷۷	ایوان ۲۳۰۸
باز کردن ۱۱۲۹	
باز گرفتن ۹۶۷	ب
بازیچه ۲۱۵	با آب و رنگ ۸۱
بازیچه باد ۷۵	بابلی چاه ۱۶۹
بازیچه روم ۱۹۵۶	باج ۷۲۳
بازیچه زنگ ۱۹۵۶	با حور ۲۸۳۷
بازیگر ۸۸	باحوری ۲۸۳۷
بازگونه ۲۹۵۴	باد ۱۹۷۶ - ۱۴۸۷
باساز شدن ۲۱۲۱	باد آمدن ۲۷۶۲
باستانی ۶۹۲	باداچین ۲۰۶۶
باسخن یارگشتن ۲۴۳	باد پوینده ۳۰۸۴
باغ ارم ۲۲۷۹	باد خصم خدای ۵۱۶
باغ نغز ۳۵۱۵	باد دمیدن بر چراغ ۲۵۸۳
بالا پهن و پهلو فراخ ۳۰۳۶	باد سرد ۳۴۵۴
بالاترین طاق ۱۵۵۲	باد سموم ۲۳۶۹
بالاش ۵۶۳	باد قنديل کش ۳۶۴۷
بالغ ترین ۳۴۷۱	بار ۱۲۶ - ۹۴۱ - ۱۸۰۱ - ۲۳۱۷

بامات ۲۳۱۷	بد دل ۱۹۸۵
بانگ از گلوی خروس ۲۵۰۶	بد دلی ۱۸۲۱
بانگ پر جبرئیل ۲۷۱۵	بد رود کردن ۲۶۵۱
بانگ تیز ۲۷۲۸	بدمست ۱۷۶۷
بانگ طبلی ۳۶۵۲	بدستی بیالا ۲۸۸۷
بانوا ۹۶۱	بدگمان ۳۵۹۵
بین ۳۳۴۳	بد گوهر ۱۷۷۵
بت بی زبان ۲۵۸۵	بد مهر ۲۰۰۲
بت پرست ۶۴۱	بدین دل ۳۴۴۱
بجای آورین ۲۱۸۷	بر ۲۵۱۹
بجای ماندن ۲۸۲۶	بر آمدن ۱۲۵۰ - ۱۶۹۶
بحر ۱۳۲ - ۲۶۲۷	بر آرنده ۲۴۹۱
بحران ۵۲۹	بر آوردن موی ۳۳۰۰
بخار ۵۲۳	برات آور ۲۵۲۷
بخت از فتراک سر بر آورد ۲۳۹۳	براز ۷۶۸
بخته ۱۳۱۲	بر افراخت یال ۱۰۱۷
بختی ۲۰۸۱	بر افروخته ۲۲۸۶
بخرد ۲	بر انداخت ۲۴۹
بخرد نواز ۲	بر انداختن ۲۵۵۵
بخش ۲۷۶۸	بر اندیشیدن ۲۰۱۵
بخشایش ۱۶۸۲ - ۳۱۷۱	بر انگیختن ۲۱۱۶ - ۱۱۲
بخشودن ۲۳۶۴	بر انگیختنی ۳۴۱۲
بخت ور ۳۴۰۷	بر باد شدن ۳۰۷۷
بداندیش ۱۲۹۲ - ۲۱۰۱ - ۳۳۳۳	بر تافتن ۲۴۲۹
بدان سان که بُد ۱۴۹۳	بر تو باری مباد ۲۳۱۷
بَدْبَد ۱۴۵۸	بر خاک خفتن ۲۱۸۱
بد خواه خام ۱۷۹۰	بر خط پرگار تنگ کشیدن ۱۰۸۷

برومند ۱۵۳۴	بر خنده جام گره بستن ۵۲۸
برومند باغ ۳۶۵۴	برخی ۲۵۸۹
برومندی ۲۴۷۱	برد العجوز ۱۸۷
برون از ۲۲۷۰	بِرِ دانش ۱۳۴۹
برون از زبان ۱۲۲۷	بر دهل دوال زدن ۳۵۴۱
برون زانک ۱۶۷۰	بر سختن ۲۶۸
برهنه شدن روان ۱۴۲۱	بر سخته ۲۵۴۰
بر یاد او ۳۵۶۱	برق ۲۲۳
بریدن ۲۳۴۲ - ۲۳۷۵	برقع ۵۱۴ - ۱۱۴۱ - ۳۲۰۲
بریشم کشی ۱۹۸	برقع بر انداختن ۲۳۰۲
بریشم نواز ۱۱۶۹	برقع دریدن ۶۴
برنیش ۱۶۲	برقع فروهشتن ۵۸۱
بزانو نشستن ۱۵۴۴	برقع گشودن ۶۹۳
بزم داران ۵۶۱	برکار کردن ۷۶۲
بزم داران ۵۶۱	برکه ۳۰۸۱
بزم سلطان ۳۳۵۹	برکه لاجورد ۱۲۸
بزمه بلند زدن ۳۵۲۶	برکشیدن ۲۰۴۴
بساط ۲۵۳۵ - ۱۴۱	برکشیدن نغمه ۶۱۳
بست ۳۶۲۴	برگی راه ۷۱۶
بستگان سخن ۳	برگ ریزان ۳۰۸۹
بستگی ۱۵۰۸ - ۱۱۶۵	برگ ساختن ۸۷۵
بستگی دادن ۲۰۲۸	برگشادند راز ۲۸۸۱
بستگی ها ۳۶۵	برگ و نوا ۳۰۸۸
بستن ۲۲۲	بر مهر خویش ۳۳۷۹
بسیار کس مرد ۶۶۲	برنافه صبح بوی بردن ۲۶۲۹
بسیار گن ۱۸۹۰	بروگردن ۹۲۷
بسیج ۲۴۶۸	بروم اندر آمد شبیخون زنگ ۳۳۷۸

بوسه بستن ۱۵۴۴	بسیج آوردن ۲۰۱۵
بوم ۴۴۴	بسیج کردن ۱۶۸۲
بوی شیر ۳۰۳۰	بسیجیدن ۳۴۱۷-۲۱۶۶-۸۱۹-۴۵۹
بوی شیر ۳۰۳۰	بسیجیدنی ۳۴۱۷
بوی مشک ۱۶۴۴	بسیجیده داشتن ۴۵۹
به آبی شد ۱۵۷۱	بقابه قدر افسر ۲۹۴۷
به آزمون تر ۱۳۷۹	بقعه ۲۱۲۵ - ۲۵۹۲
بها ۳۶۱۳	بکر ۱۶۷
بهار ۲۵۵۳ - ۳۳۲۲	بگذاشت ۴۳۶
به اندیشه سفتن ۳۶۵	بگذاشتن ۶۹۶ - ۲۶۵۱
بهایم ۱۰۴۵	بگرد در آمدن ۳۲۳۷
به بند داشتن طعام ۱۹۷۴	بلندی که ۲۲۱۱
به پای کردن ۱۶۰۱	بلورتر ۲۲۸۹
به پوشیدگی ۷۵۶	بلیناس ۳۱۶۴ - ۳۴۹۸
به چربی ۱۷۸۹	بناگر ۱۵۰۲
به چربی بریدن ۱۹۲۵	بند ۲۵۲۴-۲۶۷۹-۳۴۳۱
به چرم اندر آوردن ۲۴۲۳	بند از کیسه گرفتن ۲۶۶
به چنگ آوردن ۸۹۷	بند راگره برزدن ۳۳۵۸
به حاجت پاییدن ۱۲۱۹	بند هاروت ۴۰۷
به حجّت شود مرد پرسنده سیر ۱۳۶۲	بندی از عدل ۲۵۲۴
به خدمت غلام ۸۲۱	بنشناس ۵۸۰
به خود بیم کردن ۱۱۵۶	بنگاه ۲۳۷۵
به خود خواندن ۵۰۳	بن ناپدید ۲۳۴۰
به خورد سیر داشتن ۱۹۳۷	بنه ۲۶۳۱ - ۲۱۶۷
به دارنده خود ۱۷۱۱	بنه برشتر بستن و کوس نواختن ۳۵۱۴
به دانش پایگاه بُود ۳۸۲	بنیاد ۲۱۹۱
به دارو شدن ۲۰۳۲	بور ۲۰۹۴ - ۲۳۹۴

به هوش ۳۶۰۲	به ده باز خرم ۷۷۰	به دستان ۱۰۹۴
به هر مدّت ۲۹۰۹	به رقص آمده ۲۵۳۴	به ده باز خرم ۷۷۰
بهی ۲۰۶۴ - ۳۱۹۵	به ساز ۲۷۴۲	به رقص آمده ۲۵۳۴
به یاد کسی می خوردن ۹۱۲	به ساز نیامدن ۲۵۲۸	به ساز ۲۷۴۲
بهی بزم ۳۵۸۱	به سختی داشتن ۱۷۸۸	به ساز نیامدن ۲۵۲۸
بهی پیکر ۴۷۰	به سر رشته خویش باز نیایی ۱۳۸۰	به سختی داشتن ۱۷۸۸
بهی رومی ۸۱	به سهم ۲۷۲۷	به سر رشته خویش باز نیایی ۱۳۸۰
بهی طلعت ۵۶۲	به سیلاب در ۳۶۰۴	به سهم ۲۷۲۷
بیاری تا گردی آراسته ۱۷۹۹	به شاخ سبزی در آمد ۶۶۸	به سیلاب در ۳۶۰۴
بیاعی ۳۶۱۲	به شه بر ۲۰۳۲	به شاخ سبزی در آمد ۶۶۸
بی انجمن ۶۴۰	به طبع ۱۵۷۳	به شه بر ۲۰۳۲
بی برگی ۸۷۵ - ۹۶۲	به طفلی شود شاخ گلبرگ پیر ۳۱۸۹	به طبع ۱۵۷۳
بیت ۲۶۲۷	به غربت ۲۸۴۰	به طفلی شود شاخ گلبرگ پیر ۳۱۸۹
بی ترازو بودن ۲۵۲	به فرمان کسی کردن ۲۴۸	به غربت ۲۸۴۰
بیخودی ۱۶۶۶	به فریاد آمدن ۲۱۰۸	به فرمان کسی کردن ۲۴۸
بی خویشتن ۳۱۸۶	به کار در آمدن ۹۱۰	به فریاد آمدن ۲۱۰۸
بیدار بخت ۲۰۹۱	به کاغذ بر ۱۷۴۹	به کار در آمدن ۹۱۰
بیدار مغز ۱۰۹۰	به گوش آوردن ۴۸۳	به کاغذ بر ۱۷۴۹
بیدانش ۲۵۹	به گوهر کنیز ۸۲۱	به گوش آوردن ۴۸۳
بی زرو سیم ۳۸۸	به مردانگی خون خود ریختن ۱۱۸۱	به گوهر کنیز ۸۲۱
بی ساز ۲۵۲۸	به میزان نگهداشتن ۴۰۰	به مردانگی خون خود ریختن ۱۱۸۱
بی سازی ۹۰۵	به نخجیر خواهد شدن مهد شاه ۳۱۱۷	به میزان نگهداشتن ۴۰۰
بی سراک ۲۰۸۰	به نخجیر رفتن ۳۱۱۷	به نخجیر خواهد شدن مهد شاه ۳۱۱۷
بی سیم ۸۳۹	به نوک مژه راه رفتن ۵۱۳	به نخجیر رفتن ۳۱۱۷
بیش داد ۳۴۰	به نیکی یاد کردن ۵۲۱	به نوک مژه راه رفتن ۵۱۳
بیش کین ۳۰۴		به نیکی یاد کردن ۵۲۱
بیشه ۲۰۲۷		

پای بست ۲۳۴۳	پایه سرو ۹۹۸
پای به گنج فرو شدن ۱۴۹۸	بیشی ۳۰۳۷
پای برگنج ۹۶۴	بیع ۶۱۱۱
پای پیش زدن ۱۹۴۱	بیغاره ۱۷۲۶ - ۲۸۳۴
پای داشتن ۲۷۷۹	بیغوله ۴۸۹
پای رنج ۲۳۱۶	بی کس بُود ۶۶۲
پای عمر به سنگ آمدن ۳۲۸۹	بیگانه ۲۲۷۴
پای کوفتن ۹۰۸	بیگانه بوم ۸۳۹ - ۱۸۲۵
پایگاه ۲۶۸ - ۱۷۹۰	بیگانه سم ۲۴۶۸
پای لغز ۲۲۵۸	بین ۱۹۹۲
پای نداشتن ۲۹۱۴	بی نصیب ۱۶۷۸
پایین پرست ۷۰۵ - ۵۶۴	بی نور ۳۱۰۸
پتیاره ۲۹۱۵	بی وزنی ۳۱۱۱
پدرام کردن ۶۱۹	بیوس ۹۵
پذرفتگار ۱۷۴۷	بیوه ۱۹۰۱ - ۲۵۸۴
پذیرای صورت ۱۲۸۸	بی همال ۹۱۶
پذیرفتگی ۱۲۸۴	
پراکندگی ۱۹۳۵	پ
پرداختن ۶۵۸ - ۳۳۵۷ - ۳۶۰۴	پا ۲۰۵۵
پردگی ۳۵۹۰	پاس ۱۱۶ - ۳۰۷۴
پرده ۲۱۴ - ۲۳۰ - ۱۰۶۲ - ۳۴۴۱	پاس داشتن ۵۹۰ - ۲۴۱۳
پرده بستن ۹۰۵	پاسگه ۱۱۱ - ۱۸۸۱
پرده تنگ ۹۶۷ - ۳۴۱	پاک دامن تراز بوی مشک ۸۷۸
پرده دار ۳۵۸۹	پالغز دادن ۱۶۹۶
پرده دیر سال ۳۴۹۶	پالودن ۳۴۴۹
پرده رودگه ۱۰۳۵	پالوده ۳۰۲۹
پرده کج ۲۹۵۲	پایان پشته ۲۴۴۲

پس عطف ۲۱۵۰	پرده کج راست شد ۱۰۹۵
پشته ۹۱۷	پرزاغ ۲۰۵۰
پشته خاره سنگ ۲۴۴۳	پرستش ۲۳۴۷
پشته گاه ۲۲۳۵	پرستشگران ۱۹۹۸
پلاس ۳۳۰۳-۳۲۷۸-۱۲۰۳-۴۴۲	پرستندگان ۱۹۹۸
پلنگ ۱۹۶۶	پرستنده ۲۹۵۷
پناخسرو ۳۵۰۲	پرگار ۲۱۵۲-۲۹۹۳
پناهنده ۴۲۷	پرگار چین ۲۵۹۴
پنج حرف سکندر ۳۰۳۹	پرند ۷۴۱
پنج نوبت ۳۰۴۰	پرند پوشیدن ۲۱۵۲
پوزش ۸۲۹	پرنیان ۲۰۵۰
پوست کشیدن ۲۴۵۳	پرواز ۹۶۲
پوشیدگان ۲۰۳۶	پرواز کردن ۹۶۲
پوشیده رازی ۴۸۶	پروردگی ۳۲۰۹
پوشیده گنج ۸۱۱	پرورده ۵۴۸
پوشیدگی ۴۸۱	پرورش ۹۷۳
پول ۳۴۰۳	پرورش کار ۱۲۰
پولاد خای ۴۰۶	پرورشهاکه آید بکار ۳۲۳۴
پولاد هندی ۱۴۵۴	پزه ۴۴۱
پوی پوی راندن ۱۹۳۰	پژی ۲۱
پوینده ۳۱۰۰	پوی در ایمنی است ۶۷۳
پویه ۲۴۶۱-۳۴۳۲	پریزادگان باده را می خورند ۶۷۷
پهلوی به آرامگاه نبردند ۲۶۲۰	پریوار ۶۷۳
پیچیدن ۳۲۷۹	پژوهشگری کردن ۳۶۴
پیچیدنی ۳۴۱۷	پژوهنده دور ۲۰۶۰
پیچیده گوش ۳۲۶۲	پس (بصورت اضافه) ۲۱۵۰
پی چیزی را نگرفتن ۳۹۹	پست ۱۲۰۴

پیدا کردن ۳۳۶۵	پیکری دیگر از خلق ۲۳۵۰
پیرایستن ۱۵۸	پیک منزل شناس ۳۴۳۷
پیرایش ۲۰۴۵	پی گم کردن ۲۴۶۸
پیرایه ۲۸۰۰ - ۳۴۰۸	پی گم کردن از خلق ۱۰۳۰
پیرایه پوش ۴۸۳	پیل افکنندن ۲۹۱۶
پیرایه سنج ۳۳۶۹	پیوند ۱۳ - ۱۱۷۸ - ۲۶۸۴
پیر پخته ۶۰۳	
پیروزه گون گنبد ۱۸۴۴	ت
پیری ۹۰	تاب ۲۱۴۳ - ۳۳۶۷
پیشباز آمدن ۴۱۲	تاب انجم ۲۳۷۶
پیش بر خاستن ۲۹۳۸	تاش ۵۳۵
پیش بینندگان ۱۹۱۵	تابناک ۶۵۹
پیش خدا کمر بستن ۱۲۴۵	تاج انگبخته ۴۷۷
پیشداد ۳۴۰	تاج ده ۳۶۱۹
پیشرو ۱۴۱	تاراج ۶۴۱
پیشکش ۱۳۴	تارک ۱۰۰۶ - ۲۵۰۲
پیش میر ۱۹۷۳	تاش ۱۲۴۶
پیشه کار ۲۰۸۴	تار و پود ۱۴۹۶
پیغام با کلید ۱۲۲۵	تازه دویی ۹۴
پیغوله ۲۳۲۸	تافته ۱۳۱۸
پی فراخ ۸۷۴	تا نجنبند او را ندانند ۱۵۵۳
پی فراخی در آهنگ ۹۶۷	تاریخ عمر ورق در نوشت ۳۵۴۰
پی فشردن ۱۹۴۲	تاریک مغز ۳۶۰۵
پیکر ۸۸	تب، آتش بی دود است ۵۶۶
پیکار خاک ۲۴۷۷	تبش ۲۵۵۱ - ۲۸۳۷ - ۲۹۲۷ - ۳۱۲۳
پیکر جان پذیر ۱۴۰۱	تبیله ۲۷۸۴ - ۲۸۲۰
پیکر شناس ۹۴	تخت افلاک ۶۰

تعظیم ۱۷۰۴	تخت بریاد بستن ۷۵
تعقید معنوی ۱۵۷۳	تخت و میل ۳۱۰۷
تعلیق ۱۰۷۰	تخته ۳۳۳۴
تغیّر دادن ۹۷۷	تخته پردوختن ۳۱۴۳ - ۳۴۰۸
تف ۲۲۶۵ - ۳۳۶۷	تخلخل ۱۵۳۴
تفته ۱۳۱۸	تخم بی آب نمی‌روید ۱۹۳۸
تفصیل ۸۴۶	تجسس گری ۳۳۴۲
تقریر ۳۵۷۸	تذرو ۳۰۹۴
تقویت تشبیه ۲۷۶۴	تراز بسی گوهر آمیختند ۱۹۶۵
تقویم ۱۲۴۷	ترازو بچنگ ۳۵۹۸
تک ۱۱۷ - ۲۲۵۴ - ۲۸۸۹	ترازو به دست ۱۹۸۲
تکائف ۱۵۳۹	ترتیب ۱۶۷
تک بارگی ۳۰۴۹	ترتیب ساز ۲۱۶۶
تک و ناخن ۲۹۹	ترجمان ۱۷۲۴
تلاوش ۲۲۵۴	ترسکار ۲۶۶۲
تلاوشگه ۲۳۷۲	ترکانه وش ۱۲۱۳
تلخ جام ۶۴۳	ترکاز ۵۸۲ - ۷۹۷
تماشا ۵۹۲	ترکاز کردن ۱۵۳ - ۳۰۸۳
تماشاکنان ۳۰۸۵	ترکنازی ۲۰۹۲
تمامی ۱۶۵۸	ترک رومی کلاه ۴۰۴
تمتع ۱۱۷۵	ترکیب ۱۱۸۴
تمتع کردن ۱۱۷۵	ترنجی ۲۳۸۵
تمناً (تمنی) ۱۲۶۲	ترنم ۳۵۱۰
تموز ۱۸۷ - ۳۳۶۷	تری ۱۰۶۳ - ۲۷۳۷ - ۳۵۲۳
تندر ۲۷۹۲	تشبیه محسوس به معقول ۱۰۹
تندی ۹۶ - ۱۴۰۴	تشینع ۸۵۲
تندیس ۲۲۸۷	تعبیر رؤیا ۱۸۴

تیغ وطشت ۱۳۸۲	تن رانمک سود کردن ۱۶۶
تیمار ۵۳۷ - ۳۴۸۵	تن سخت ۲۴۸۴
تیمار سوز ۱۱۶۸	تنگ بار ۱۴۸۸
	تنگ بهر ۲۷۷۳
ث	تنگ دهلیز کردن ۲۸۴۶
ثواب ۲۹۱۵	تنومند ۲۷ - ۱۵۳۴
	تنها خور ۱۹۷۲
ج	تنین ۲۸۹۹
جادوی ۴۰۷	تواناکن ۳
جاسوسی ۱۳۱۸	توتیا ۲۵۹۳
جام ۱۸۰۷ - ۳۱۴۰	توتیای بصر ۲۵۹۳
جام کار ۲۵۴	توسن ۹۶ - ۲۴۷۹
جام گیتی نمای ۳۵۷۴	توش ۳۲۶۱
جامگی خوار ۲۷۵	توشه راه کردن ۱۷۲۹
جان ۶۴۴ - ۳۲۴۸ - ۳۵۹۱	توقیع ۲۹۲
جان باختن ۲۲۰۰	تولاً ۷ - ۲۹۴۵
جان پاک ۸۱۷	تو نیکی و مخالف بدی یابد ۱۷۲۵
جان پذیر ۱۴۰۱	تو هم ۳۰۵۲
جان داور ۳۲۴۸	تهی ۲۴۰۲
جان را سیاه کرد ۳۳۸۰	تیز بودن بازار ۲۷۷۶
جان علوی گرای ۱۴۰۹	تیزپر ۲۰۲۶
جان گزای ۱۴۲۸	تیز شدن ۲۴۵
جانور ۱۶۸۳	تیزی ۱۷۸۹
جانور شد حیات ۳۲۴۸	تیشه برکان رسیدن ۱۳۷
جاوید مانان ۳۲۴۶	تیغ ۲۰۴۰
جای آسودگان ۲۱۱۹	تیغ تیز ۲۰۴۱
جای اوکنده پای او شده بود ۲۲۶۹	تیغ در آینه ۲۰۴۸

جود ۳۳۲۵	جای طاعت ۲۱۲۰
جودی ۳۳۲۵	جایی کہ خورشید نور ندارد ۲۳۵۵
جو سنگی ۲۹۷۹	جبرئیل ۲۵۵ - ۱۲۲۴
جوشن ۳۰۳۰	جداگشتن جان و تن ۳۱۱۴
جوش خون ۱۴۴۹	جرس از گلوی خروس باز کرد ۲۸۱۸
جوشش دیگر ۲۲۶۵	جرس جنبانیدن ۹۸۹
جوش ۳۳۵۱	جرعہ ۸۵
جولان زدن ۳۰۹۳	جرہ ۳۴۵۶
جوی ۸۲۶	جرّہ جان نواز ۳۴۵۶
جوی بر تشنہ راہ زد ۶۳۵	جریدہ ۲۶۱۵
جهان ۳۴۴۳	جز دولت کسی پیشم نیفتادہ ۹۴۰
جهانبانی ۱۸۸۱	جزع ۲۲۸۹
جهان پهلوان ۳۵۴ - ۳۵۶۶	جزع ناب ۲۲۸۹
جهاندار ۲۶۴	جستی ۲۸۹۱
جهان داور ۱۵۶۶	جفت ۶۶۲ - ۱۸۸۸
جهان دیدہ ۳۳۴۳	جگر ۳۵۹۱
جهان می دواندش ۲۶۵۶	جگر خوارہ ۲۷۵
جهانی بخورد ۲۸۸۷	جگر سفت ۵۱۷
جهد ۱۹۴۳	جلّاب پختہ ۳۵۱
ج	جلوہ گاہ ۷۴۱
چار بالش ۲۱۹	جم ۴۵۶
چار پایی ۱۲۷۸	جمام ۲۲۷
چار جوی ۳۲۱۴	جمشید وار ۳۱۳۶
چار دیوار تنگ ۲۱۵	جنوبی گرای ۱۷۰۳
چار سو ۲۳۶	جوان پیکر ۹۰
چار طبع مخالف نهاد ۳۴۷۵	جوانمردی ۳۳۶۹
	جوہر از کان بر آوردن ۳۶۱

چشمه نوش ۳۵۵۵	چار مادر ۶۶۳ - ۳۲۳۵
چکاوک ۲۸۴۱	چاره ساز ۲ - ۱۰۲۱
چو آتش بر افروخته ۱۳۳۳	چاره سنج ۲۷۱۸
چون آسیا بگرد کسی گردیدن ۱۲۵۷	چاره گری ۲۸۸۱
چون خربه گل درماندن ۱۷۸۴	چاشت ۲۸۲۰
چو نقره از آلودگی پاک بودن ۱۲۹۹	چاک کردن ۲۰۸۰
چون قطره آب خواندن ۲۳۱۹	چاه پست ۲۲۲
چون گل شکفتن ۳۳۶۱	چاه تمثال پوش ۱۹۶۴
چون ماه جرم بر آفتاب افکند ۲۸۹۶	چراغ ۳۱۰۵
چون مطرب باش ۱۷۹۸	چرب دست ۷۸ - ۴۵۶ - ۷۵۹ - ۳۵۶۵
چه ۷۲۶	چرب گفتار ۳۵۶۵
چهار ترکیب آراسته ۱۸۹۶	چربی ۸۱۹
چه بانگ آمد ۱۵۰۲	چرخ پیروزه مهد ۳۵۵۴
چه دل ۲۰۲۴	چرخشت ۳۰۲۹
چهر بر افروختن ۲۹۴۰	چرک ۲۸۳۷
چهره بر افروختن ۲۰۴۳	چرم آهو ۱۰۳۷
چیپال ۳۱۳۴	چرم را مشک اندودن ۱۰۳۷
چیره دست ۵۹۱	چست ۲۴۹ - ۴۰۷ - ۷۶۱
چیزی غریب گفتن ۲۸۴۰	چشم بد ۱۴۲۶ - ۲۰۷۲
چین باطراز ۱۵۳	چشم تنگ ۲۵۳۸
چین روی آب ۳۸۶	چشم روشن کن ۸۲
ح	چشم زد ۲۰۷۲
حاجت نمودن ۲۸۲۵	چشم گرم شدن ۲۱۵۶
حال بیرون بودن از ۲۰۷۳	چشمه ۳۱ - ۲۱۴۵ - ۳۲۳۶
حش ۱۳۴ - ۳۵۶۹	چشمه آفتاب ۱۱۰۳
حجت ۹۷۱ - ۱۰۲۴ - ۱۲۱۸ - ۲۴۱۱	چشمه جان ۷۲
	چشمه گرم ۲۱۴۷

حلقه گوش بند ۱۲۸۵	حجت نویسان ۳۲۴۶
حلقه گوش کردن ۲۸۳۵	حریگاه ۱۸۶۴
حلقه هفت جوش ۳۴۰۷	حریص ۲۰۴
حله ۱۱۸ - ۴۳۷	حریف ۱۴۳۱
حله بردوخته ۲۳۹۶	خرم پیش داشتن ۲۱۹۹
حله هفت دنگ ۱۱۸	حریف ۱۴۴۶
حوالت کردن ۲۱۴۷	حریفان خام ۱۹۷۰
حور ۶۰۰	حریفانه ۹۱۰
حوضه ۲۲۸۹	حساب فلک راندن ۳۱۰۷
حیران ۹	حساب کهن ۱۳۷۹
	حسب ۱۲۹
	حسد ۱۷۶۲
خ	حشمت ۲۵۹۷
خارا شکاف ۱۶۳۲	حصار ۲۱۹۳
خارو ترنج در خاطر ۹۲۵	حصار جهان را باز کردن ۲۱۱۰
خاقان ۲۵۹۵	حصن ۵۴۰ - ۲۲۰۱ - ۳۴۳۱
خاک ۲۰۲۵	حفاظ ۵۶
خاک برزر کردن ۱۹۲۳	حق شاهنامه ۳۴۴
خاک بر سر کردن ۱۹۲۳	حقه ۷۶۸ - ۱۳۴۰
خاک بیز ۲۰۸ - ۱۶۴۹	حکم خدا ۸۱
خاک بیزی کردن ۹۷۹	حکم نامه ۹۵۹
خاک تاریک ۵۴	خلوت ۱۹۹۲
خاک جوشان ۲۳۶۹	حلقه در گوش ۳۵۵۵
خاک خوردن ۶۷۷	حلقه در گوش کردن ۱۳۴۰
خاکدان ۲۰۹	حلقه را بهی دادن ۳۳۵۴
خاک عنبر ۱۸۹۸	حلقه را تهی کردن ۳۳۵۴
خاکی ۸۵ - ۱۶۳۰ - ۲۸۷۲	حلقه کعبه ۳۱۴۲
خاکیان ۳۴۰۲	

خام دستی ۲۵۴	خروس سپید ۱۰۱۲
خام رشت ۴۴۰	خروس سپید عرش ۲۷۸
خامه ۹۲	خروس صحرايي ۲۵۳۳
خامه برحریر نهادن ۱۸۷۱	خریف ۱۸۹
خامه زدن ۲۵۴	خزینه ۱۸۰۱
خانِ خانان ۲۷۵۵	خسرو خرام ۶۱۵
خانه آفتاب ۲۸۳۶	خسروی بامِ عالی نشست ۵۴۴
خانه پاک ۲۱۰۰	خسک ۳۰۸۴
خانه خیز ۲۷۷۶	خشک رود ۱۰۶۳
خانه ری ۷۹۸	خشکی کش ۳۵۲۳
خانه وحش ۳۴۶۱	خشن ۱۰۰۷
خدارا ۲۶۴۳	خصم ۱۰۶۸
خداوند بینش ۱۵۶۱	خضراخرام ۱۶۳۲
خداوند زور ۲۲۹۹	خطرناکی ۱۸۷۸
خدای آزمایی خصومت است ۲۹۵۶	خفتگان ۱۹۳۲ - ۳۱۸۷
خدایی ۱۹۸۰ - ۳۲۹۸	خفتن ۳۵۴۲
خدمتگری ۳۹۱	خفتن و خسیانندن ۷۹۹
خراسانیانه ۷۶۲	خفته ۱۲۸۱
خرام ۲۸۹۰	خلط خام ۶۴۳
خرامش پذیر ۱۵۶۶	خُلُق ۴۴۸
خرپشته کوه ۱۳۸	خَلَق ۴۴۶
خر خیز ۲۸۴۶	خُلُقان ۴۴۸
خرقه انداختن ۲۲۰۰	خلوت رو ۲۷۲
خر کاهلان ۱۹۸۶	خلوتی زاده ۳۵۷۵ - ۳۵۷۴
خرگه ۳۸۹	خمار از سر خلق بیرون کردن ۱۶۸۶
خرگه کوز پشت ۱۴۹۲	خم خان ۳۳۷۱
خروار ۲۸۲۸	خم قیر ۳۲۲۰

خوشگواری ۱۹۹۲	خم لاجورد ۱۱۹ - ۲۵۹۸
خوشه ۳۰۲۹	خم نیلگون ۲۱۰
خون به جوش آمدن ۲۶۳۷	خندیدن نارو بود ۴۳۸
خون تذرو ۲۵۳۳	خنک ۲۲۳
خون خام ۳۵۱	خنک ۲۰۲۳
خون خورشید در جام کردن ۲۳۹۱	خواب آشفته ۳۵۱۲
خون خوردن جانور ۱۲۰۳	خواب بردن ۱۰۱۳
خون مرا خورد ۶۱۸	خواب خرگوش ۱۲۸۲ - ۱۹۰۷
خونی ۲۰۳۰	خوابگاه ۲۰۵۹
خوی (عرق) ۲۴۶۲	خوابگاه ۲۳۲۰
خوی (عادت) ۲۴۷۳	خوابناک ۲۵۴۷
خوی پلنگ ۱۲۸۲	خواجه مقبل ۱۲۹۳
خوی سازندگان ۱۹۶	خوار ۲۶۱۳
خویشتن در کشیدن ۵۶۶	خوار آمدن ۲۶۱۳
خه ۳۵۷۳	خوان ۲۷۴
خیال ۲۳۴ - ۱۱۸۹ - ۱۴۱۴	خوان آراستن ۱۳۲۴
خیال روی پوش ۲۷۵۸	خوانِ دُر ۱۲۴۸
خیره ۲۰۷۲	خواندن ۱۳۲۴
خیل چین ۱۳۴	خواهش بر آراستن ۷۵۱
د	خواهش پذیر ۷۳۹
داد آفرین ۳۲۷۶	خواهنده ۱۸۱۸
داد خواه ۲۹۰۸	خوب روی هنر پیشه ۶۲۲
داد خواه گشتن ۷۰۰	خورد خاک ۱۹۲۳
داد خواهی ۷۰۲	خوردگاه ۱۹۸۹
دارالسرور ۳۵۴۵	خوردهای غریب ۱۸۱۳
دارای درگه ۱۲۳۸	خورشید ۲۵۸۲
	خورشید گردون نورد ۲۸۴۲

۳۲۷۳ - ۳۱۰۰ - ۱۲۳۸ - ۲۷۴	دارنده تخت ۲۰۹۲
دُرّ ۱۳۴۰ - ۱۱۹۹ - ۱۰۰۶ - ۷۱۲	داروی نوش ۳۵۲۸
دَر آن باب ۷۵۱	داستان دری ۳۶۵۶
دَرّاج ۲۰۳	داستان زدن ۱۰۰۱
دَرّاعه ۷۴	داغ ۲۵۸۶
دَرّ، افکنده ۳۰۸۲	داغ چرم ۱۰۱۱
دُر بتاراج ده ۳۶۱۹	دام ۲۲۶۶
در بیع تیغ آمدن ۲۳۲۲	دامگاه ۳۹۰
در پای پیل انداختن ۲۰۱۹	دانای روم ۶۶۵
در پرده ۳۹۵	دانستن ۲۴ - ۲۹۸۸ - ۳۴۵۷
درج ۲۳۸۲ - ۱۷۳۷ - ۵۲	دانش ۳۶۲۴
درج دُر ۲۰۴۲	دانش سگال ۱۴۷۰
درج سخن ۱۲۲	داند زبست ۲۷۷۹
درج یاقوت ۲۵۶۷	دانه بگشادن ۲۷۳۸
در حساب آمدن ۲۱۵۴	دانه تیز ۲۸۹۳
درخت گل سرخ ۳۲۳۸	داود ۷۴ - ۲۸۹
در خواب ۲۸۴۶	داور ۸۷۴ - ۲۰۹۸
درد زد ۸۰	داور داوران ۱۷۱۱
در زمان ۲۱۱۶	داوری ۷۰۰ - ۷۱۶ - ۷۴۶ - ۸۰۷
درست ۷۷۶	۸۲۹ - ۱۰۲۴ - ۱۱۴۲ - ۱۹۴۲ - ۲۰۷۴
درستی ده ۶۸	۲۵۷۸ - ۲۹۷۵ - ۳۴۲۲ - ۳۵۹۴
درستی طلب کردن ۵۱۷	داوری ساختن ۱۹۱۰
درس شدن ۱۷۰۷	داوری گه ۵۳۴
دُر سفتن ۷۱۲	دایه کوز پشت ۳۱۸۲
درع ۷۴	دخمه ۲۷۷۹ - ۳۳۳۸
درفش ۱۳۴۸	دو آدمی سار ۲۲۲۷
درفش کیان ۳۵۸	دده ۱۰۴۳ - ۲۲۶۶ - ۲۸۸۸

دستبرد ۳۳۶۵	درفشنده ۲۶۶۱
دستبوس ۲۸۲۸	دُر کشیدن ۳۷۰
دست به اشاره افراختن ۲۶۶۸	در گرفت آمدن ۱۴۴۶
دست پرورد ۳۲۴۱	دِر گنج بر خاکیان باز کردن ۷۲۵
دست پیرای ۱۲۸۸	در گوش سخن گفتن ۲۲۷۶
دست دزدی به کالا کشیدن ۴۹۲	در مانده ۳۱۰۶
دست زور ۲۶۵۶	درم دار ۸۵۳
دستکار ۴۷۲	دُر ناسفته ۱۳۳۹ - ۷۱۲ - ۲۰۴۶
دستکاری ۷۸۲	در نافه مشک آوردند ۳۳۷۲
دستگاه ۷۱۶	در نورد بودن ۲۲۳۰
دستور ۷۰۰ - ۳۰۵۳	در نوشتن ۲۸۱۲
دستور دانا ۸۱۸	درود ۱۹۴۹
دستور دانش پژوه ۷۰۱	درون راه یافتن ۴۴۶
دستوری ۴۱۶ - ۷۲۱	درون سخن ۱۲۷۰
دشمن زور ۴۲۰	در هفت کشور باز کردن ۳۵۷۱
دشمن قویتر ۱۹۴۱	دری ۳۶۶
دعا کردن ۳۹۵	دریا ۱۹۵۹
دعا کرده ۵۱۳ - ۳۹۵	دریای اعظم ۲۱۴۰
دعوی ۱۹۴۲	دریا شکوه ۱۵۸۳
دغا باختن ۱۴۴۶	دریای قلم ۳۱۲۶
دفتر ۱۴۸	دریای کشتی نشین ۲۶۵۲
دفتر خسروان ۳۶۷	دریای مطلق ۲۶۵۵
دفتر رمز روحانیان ۳۷۲	دریوزه ۷۸
دکان بریشم کشی ۳۳۵۳	دزد آلوده دست ۲۰۳۱
دگرره ۳۲۰	دست ۲۰۵۵
دگر نیمروز ۲۴۴۲	دست افشاندن ۸۶۸
دل به اندیشه دادن ۶۲۲	دستان ۱۰۴۶ - ۱۴۷۴

دندان سپید کردن ۴۵۳ - ۱۲۹۵	دل از جوش خون به خروش آمدن ۲۵۳۲
دو اسبه ۴۱۷ - ۲۲۱۱ - ۲۳۷۰ - ۳۵۲۴	دل (از دو حرف تشکیل یافته است) ۶۶۴
دوال ۲۷۱۴ - ۲۸۴۹	دلآلگی ۳۶۳۴
دوانیدن ۱۰۵۴ - ۲۶۴۵	دلاور ۲۰۳۲
دوای دل ۵۹۳	دلبری ۸۹
دو پیکر ۴۷۰	دلخواه ۶۶۷
دوتیغی ۳۵۷	دل را بر چیزی طواف دادن ۴۳۳
دوختن ۲۵۵۷	دل زجوش تهی شدن ۴۹۰
دود افکنی ۲۸۴۳	دلکشان ۳۰۸۷
دو دستی تیغ زدن ۴۵۶	دلکشی ۳۴۰۶
ادود بالا ۳۳۵۵	دلم آتش ۱۴۵
دود سیه ۳۲۲۵	دل نهادن ۳۵۳۳
دور ۱۵۶۶	دلیر ۸۰۹
دور از اکنون ۳۲۳	دلیری ۲۰۳۱
دور باش ۱۲۴۳	دلیل ۳۵۴۳ - ۳۰۶۲
دور فرسنگ ۲۰۷۱	دلیلی دیگر ۳۰۶۲
دورگیر ۱۵۶۶	دم ۷۶۲
دوسیلدن ۲۴۵۵	دماغ ۳۳۳
دو شاخه ۱۷۶۰	دماغ فلک ۳۶۵
دو قرن فلک ۴۶۰	دماضی چو موم ۱۰۱۳
دولت ۲۴۳	دماضی که در سر در آرد غرور ۳۳۳
دولت تیزگام ۲۰۵۷	دم سرد ۳۰۹۱
دولتی ۲۴۳	دم شمردن ۷۵۰
دو نیمه ۱۵۷۲	دم کشیدن ۱۹۸۶
دو وارث ۳۴۵	دم گشادن ۴۰۳
ده آباد بودی و در ده کسی ۲۵۱۸	دمه ۳۰۹۱
دها ۲۳۹۸	دمی دردناک ۳۹۲

۸۸۸ - ۳۰۱	دها و دهش ۲۶۹
دیوان خاص ۶۲۰	دهخدایان ۲۳۹۸
دیوان رنج ۲۰۶۲	دهش ۱۲۰
دیو باد ۲۲۷۵ - ۲۷۱۳	دهقان ۳۰۸۰ - ۱۷۹۰
دیو بند ۲۱۰۶	ده گانه ۷۸۲
دیو فام ۲۸۸۴	ده، میزبان ۲۳۹۷
دیو لاج ۲۲۷۵	دهن دره ۱۴۴۸
دیو مردم ۴۴	دهن مهر کردن از می ۱۳۲۵
دیهم ۲۰۷۰	دیبای چین ۲۶۴۱
	دیبای زرد ۲۵۹۸
ذ	دیجور ۹۳۶
ذَل ۳۲۶۱	دیدن (متعدی) ۲۶۳۴ - ۲۷۵۸
ذنب ۳۳۰۴	دیدنی ۱۶۶۴
ذوفنون ۳۵۵۷	دیده ۳۱۵۲
	دیده بانان ۲۰۹۱
ر	دیده بان گاه ۲۰۹۱
راتب ۲۵۵	دیده بستن ۱۶۲۹
راز ۳۱۱۵	دیده دور کردن ۲۵۸۲
راز را ندانیم خواند ۱۶۱۵	دیده رود کردن ۲۶۵۱
راستان ۱۴۴۳ - ۲۵۶۵	دیر ۳۴۲۴
راست قسم ۲۹۶۱	دیر خارا ۳۴۱۵
راست کردن ۲۷۰۶	دیگر ره ۱۶۵۰
رامش فروز ۳۳۸۶	دینار نغز ۶۰۹
رامشگری ۲۵۳۵ - ۳۳۷۳	دین پرور ۲۹۵۱
راوق پذیر ۱۵۵۴	دین پروران ۳۲۷۱ - ۲۸۷۶
راوق گری ۱۵۵۴	دین پروری ۲۴۹۰
راه ۱۰۴۶	دیو ۱۶۶۷ - ۲۴۰۹ - ۳۶۳۴

۳۴۴۳ رصد بند	راهبر ۳۲۷۲
۳۵۶۸ رصد بندی	راه بردن ۴۰۱
۱۵۵۶ - ۳۰۱۷ رطب	راه تنگ ۱۶۳۱
۳۹۳ - ۲۷۶۱ رفته	راه در پای پیل آمد ۲۲۰۶
۱۶۵۹ رقوم زدن	راهرو ۱۲۶
۲۰۹۲ - ۱۳۲۹ - ۵۱۸ رقیب	راه ناگزیر ۳۲۷۲
۲۱۸۷ - ۵۴۴ - ۴۱۵ رقیبان	رایت ۱۱۳۳ - ۲۱۰۱
۳۴۳۷ رقیبان پاس	رایض ۲۴۷۹
۱۲۰۶ رمزی در زندگی نظامی	رباط ۲۲۰
۲۴۴۳ رنگ از روی رفته	ربع مسکون ۲۳۶۶
۲۴۱۳ روارو	رحیل ۲۱۵۲ - ۲۶۳۰ - ۲۷۱۵
۲۷۳۳ رواق کبود	رخ بدانش بر آفر وختن ۳۸۴
۲۱۷ روباه سرخ	رخت برداشتن ۲۰۷۵
۷۸۱ روباهی	رخت پرداختن ۲۱۳۹
۲۴۲۵ رویدن	رخت خورشید و ماه در چاه ۱۲۹
۹۰۴ - ۶۱۲ رود	رخش ۲۷۶۸
۵۲۴ رود خام	رخصت ۵۸۵ - ۲۲۶۷
۱۰۷۳ رود خیز	رخنه ۲۹۵۹
۱۰۳۵ رود گه	رستم ۳۱۴۰
۳۹۹ رود ومی	رُسته آخر ۱۵۵
۲۶۰۲ روز چهره در مهر بست	رسم مجوس ۳۱۳۶
۳۰۵۹ روز اختیار	رسم نیا بجای آوردن ۷۱۵
۲۰۸۴ روز کی	رسن بازی ۲۷۳۴
۲۸۴ روزی (قسمت)	رشته گوهر گرای شد ۳۲۰
۲۰۸۹ روشن	رشوت ۳۱۲۲
۱۶۰۵ - ۲۵۸۳ روشنان	رصد نامه ۳۴۴۶
۱۲۸۹ روشن کردن سینه	رصد بستن ۱۳۳

روضه ۳۷

ز	روم را در طراز بریشم کشیدن ۱۱۶۹
زاد ۹۶۲	رومی طراز ۴۵۱
زاد سرو ۳۱۱۳	رونده ره ۳۵۴۸
زاغ رنگ ۳۳۷۸	روی برکردن ۳۳۰۰
زبان آور ۴۰۸ - ۳۲۲۸	ره ۲۳۰ - ۴۵۴ - ۶۹۲
زبان آوری ۷۴۶	ره آورد ۱۳۱۹ - ۲۵۵
زبان برگشودن ۲۱۱۶	ره آورد عرش ۶۵
زبان بستگی ۲۲۳۸	رها کردن ۲۸۰۱
زبان ترکردن ۳۱۸۵	رهاکن ۲۷۴۴
زبان دادن ۴۲۲	ره انجام ۶۵ - ۱۳۵ - ۲۴۱۶ - ۳۳۱۸
زبان را فراموش کرد ۴۸۵	ره باستان ۱۴۷۳
زیانگ جرسها بر آمد خروش ۳۱۹۳	ره بُرد ۱۳۱۹
زبان گرفتن ۲۰۷۴ - ۳۰۸۴	ره بُردن ۲۳۶۸
زیانم شمشیر است ۱۴۵	رهبری ۳۴۴۱
زیانی ۲۲۷۶ - ۱۲۹۳	رسیج ۲۹۲۳
زیانی چو آتش ۱۰۱۳	رهروان ۱۹۱۵
زیانی چو شمشیر ۱۳۵۵	ره زدن ۱۹۳۲
زیون افکنان ۱۷۸۴	ره شناس ۱۹۳۴ - ۲۶۰۸ - ۳۵۱۷
زیی توشه‌ای توشه ساخته ۱۲۵۳	رهنامه ۲۶۶۰ - ۲۷۷۲
زحل ۳۶۰۱	ریاضت ۱۸۲
زخم زبان ۴۲۳	ریاضتگر ۱۴۲۳
زخم زدن ۴۹۶	ریاضت گری ۱۱۷۳ - ۹۶
زخم زدن دو دستی ۳۳۵۰	ریحان ۳۵۱۵
زخم سازی کردن ۲۷۸۴	ریحان صبح ۲۸۱۴
زخمناک ۵۰۵	ریحانی ۹۰۸
زخمه بر رود گماشتن ۹۰۶	ریگ بوم ۲۱۳۷

زمیری ۶۹۵	زخمه پخته ۵۲۴
زمین بر زمین ۲۵۹۴	زخمه زن ۵۰۵
زمین بوس ۲۵۹۷	زر آکن ۱۹۲۳
زمین بوسی کردن ماهی و مار ۷۳	زر انداختن ۴۱۹
زمین خیز ۱۹۳۷ - ۲۸۹۳	زر اندوده ۳۰۷۸
زمین زاد ۸۶۷	زر پخته ۷۲۴ - ۷۸۱
زناخن ۳۳۰۰	زر خشک ۲۲۹۶
زندانیان زیر خشت ۳۲۴۷	زر در زمی نهادن ۱۹۲۲
زندگی کردن بجای کسان ۲۳۸	زر دشت ۱۷۱
زو نام دانش نگشت ۳۸۶	زر دهمی ۲۳۲۵
زهر آب خورد ۳۱۲۶	زر دگل ۳۲۳۸
زهر چشیدن ۵۶۶	زرع گاه ۲۴۱۵
زهر دژ ۳۷۰	زرع گه ۲۴۶۶
زهر صورتی قالبی ریخته ۲۲۸۷	زرکار ۳۳۲۳
زهره ۱۴۸ - ۱۷۰	زر مغربی ۲۶۱۸
زهر ملاحل ۳۵۲۸	زر نیخ زرد ۱۶۴۳
زهی ۳۲۹ - ۷۶۸ - ۲۶۵۶	زر و آتش ۱۵۲
زیبا منش ۵۴۳	زکات ۲۵۲۶
زیر تخت ۱۱۰۵	زلف سیاه ۳۰۲۶
زیر زند ۱۷۰	زمان دادن ۱۶۸۳
زیرکان ۳۰۵۵	زمان، گشت ۳۸۶
زیرک نهاد ۵۴۳	زمانه زمین را نوازنده تر ۲۳۸۴
زیر و زیر ۱۵۷۲	زماهی به ماه ۲۰۸۴
زیره آب ۲۰۱۱	زمن خون و سرو زشما تیغ و طشت ۷۷۹
	زمهریر ۳۳۶۸ - ۳۱۸۹
ژ	زمی ۱۹۲۲ - ۲۱۳۲
ژاله ۳۴۹۷	زمی بر زمی ۲۱۳۲

سبز مینا ۲۲۱۵	ژرف چاه ۱۲۹
سبزه ۱۱۲	ژرف دریا ۳۴۵۸
سبق برد ۱۷۶۱	ژرف دیدن ۱۴۳۱
سبکتر شد ۲۵۰۵	ژنده سالخورد ۱۲۶۶
سبک خیز ۲۴۵	
سبلت آفتاب ۳۰۸۶	س
سبلت آفتاب به سوهان زده شده ۳۰۸۶	ساختن ۳۳۵۷
سبیکه ۷۸۸	ساز ابریشم ۲۵۳۹
سیر بر آب افکندن ۳۱۷۶	ساز او ۲۸۲۷
سپند از دل ۲۰۴۴	سازگاری ۱۹۹۲
سپند بر آتش پراکندن ۲۰۴۴	سازگاری کردن ۱۷۴۶
سپهر رامتر از زمین ۳۵۷	سازور ۱۵۳۹ - ۲۳۶۸
سپید آب ۱۵۳	سازیدن ۴۹۵
سپید و سیاه ۱۷۰۵	ساجر ۹۳۸
سپیده دم ۶۳	ساق گاو و سم گور دیدن ۲۸۴۴
ستر پوشی ۲۳۰۳	سالار فرهنگ و هوش ۲۲۹۷
ستمکاره شد باد و کشتی شکست ۸۸۳	سالار هفت خر و ارکوس ۲۵۰۶
ستمگر کشی کردن ۳۱۸۳	سالخورده درخت ۲۶۳
ستودان ۲۲۹۵ - ۱۱۳۱	سامان شناس ۸۱۰
ستور ۸۰۰۰ - ۱۱۲۶ - ۱۹۸۱	سان ۱۴۰۵
۲۹۶۶ - ۲۲۹۹	ساو ۷۲۳
ستون ۲۳۰۸ - ۲۷۴۱	سباع ۱۰۴۵
ستوه ۳۵۹۶	سبب لنگ بودن ستور ۱۲۳۰
ستوه آمدن ۱۲۶۱	سبز باغ ۲۰۵۰
ستیزنده ۱۷۸۸	سبز جوی ۲۳۸۵
ستیزنده تر ۱۲۰۹	سبز خنگ شمس ۲۰۲۳
سختا باسخن ۱۴۳	سبز فرش ۶۴ - ۲۷۸

سرپرست ۲۳۸۹	سخت کار ۱۷۸۸
سرتافتن ۳۳۴۱	سخت گوش ۴۱۸
سر جوش ۱۵۴۱	سخت گوش ۱۹۱۷
سر چیزی داشتن ۲۳۱	سخن از مغز آوردن ۶۰۹
سر داشتن ۷۲۸	سخن بر آهنگ کسی ساز دادن ۲۲۷۱
سر در آب بردن ۱۱۰۳	سخن بسته گشتن ۶۳۰
سر در پای پیل ماندن ۱۱۱	سخن بگوش کسی انداختن ۵۱۰
سرود برداشتن ۹۰۶	سخن را جنبانیدن ۳۴۶۷
سر در جهان آوردن ۱۲۰۲	سخن گستر ۱۰۰
سر در خمار آوردن ۱۷۲۰	سخن های سر بسته ۵۰۹ - ۱۳۴۶
سر در داغ آوردن ۲۰۲۲	سخن نانیوشیده داشتن ۲۰۳۶
سرد گشتن ۹۹۴	سر ۲۵۰۱ - ۳۳۷۶ - ۳۴۱۳
سرسری ۳۴۰۳	سر آهنگ ۸۷ - ۲۷۶۳
سرسبزی ۳۳۷ - ۳۵۵۰	سرآب ۲۹۹
سر شدن ۹۷۱	سرا پرده احمد (ص) از نور بود ۷۷
سر عیبه گشودن ۴۵۱	سر از طاق عرش برگردن ۶۴
سرفشانی ۲۳۴۴	سر از مغز پرداخته ۲۷۳
سرفیلسوفان ۳۶۱	سراسیمه ۸۷۵
سرکشان مخالف گرای ۱۶۰۱	سراندیب ۳۱۳۹
سرکوب ۱۵۵۵	سرای فریب ۳۲۹۴
سرکوب گردش ۱۵۵۵	سراینده ۱۰۰ - ۵۲۱ - ۲۵۳۸
سرمه ۳۱۷	سراینده استاد ۶۲۶
سروتر ۹۹۸	سراینده بلبل ۶۷۶
سروش ۱۰۰ - ۱۴۶۳ - ۱۶۶۶ - ۲۲۹۷	سر با بیابانیان در آوردن ۲۵۹۰
سرو شاداب ۲۰۵۲	سر برگرفتن ۳۱۷۵
سروشش پهلو ۳۰۳۶	سر بسته های سپهر ۱۴۹۱
سره ۱۱۳۷	سر به آب فرو بردن ۳۵۳۵

عنوان کتاب : اقبالنامه نظامی گنجوی : متن علمی و انتقادی : از روی قدیمی ترین
نسخه های خطی قرن هشتم با ذکر اختلاف نسخ و شرح ابیات و معنی لغات و
ترکیبات و کشف اسرار

نام مولف : زنجانی، برات، نظامی، الیاس بن یوسف

نام ناشر : دانشگاه تهران

جلد : 1

بخش: ج1

نام و نام خانوادگی کاربر: ali zaheri

نام سایت : www.noorlib.ir (کتابخانه دیجیتالی نور)

تاریخ دانلود : 1393/07/25

تعداد صفحات دانلود شده: 20

محدوده دانلود : از صفحه 421 تا صفحه 440

سمن سینه ۲۰۴۸	سرهنگی ۳۶۱۲
سمن کاشتن و سرو پیراستن ۱۵۸	سریر ۱۴۰ - ۲۰۴۴ - ۳۲۹۲
سنیدن ۲۸۸۹	سزا ۷
سنگ آزمایان ۳۶۰۸	سست گوش ۱۷۸۰
سنگ اعظم ۷۵۵	سطبر ۱۹ - ۲۱۶۴
سنگلاخ ۲۰۲۷ - ۲۵۹۱ - ۳۳۶۴	سعدان ۳۱۰۸
سواد ۱۱۴ - ۴۷۱ - ۲۳۰۱ - ۲۳۸۸	سفال ۹۰۸
سواد سخن ۱۹۶۰	سفت ۳۰۷۳
سوخته بید ۱۲۹۵	سفته ۵۱۵
سودای بیهوده ۵۲۵	سفر ۱۹۹۴
سور ۳۰۲۵	سفر اسکندر ۳۷۳
سونش ۲۲۹۶	سفر اعظم ۱۷۳۲
سوی نهان شدن خورشید ۲۱۳۱	سقراط ۱۱۸۸ - ۳۱۶۷ - ۳۵۲۴
سه خط ۱۵۱۴	سقف این بارگاه ۵
سیاست ۲۱۷۲	سکه ۸۳ - ۲۸۵ - ۱۰۱۸ - ۲۹۴۸
سیاه و سپید ۳۹	سکه بر سخن زدن ۱۳۷۹
سیرت ۲۹۹۳	سکه بر نقد فرهنگ زدن ۱۰۱۸
سیفور ۲۸۱۲	سکه رفته ۲۰۵۴
سیل دریا شتاب ۲۶۵۷	سکه قدر بر ماه زدن ۱۶۰۳
سیل محیطی ۲۶۶۲	سکه ملک و مال ۱۸۳۱
سیل ناگاه ۱۹۲۸	سگالش ۳۱۰۳
سیم ۲۸۶۰	سگالشگری ۱۷۳۲
سیماب ۱۲۷۷ - ۱۶۵۰ - ۲۱۶۴ -	سگالیدن ۱۴۵۹
۲۸۶۰ - ۲۷۹۳	سگ مشغله ۲۹۱۱
سیم خام ۷۲۴	سلاسل ۳۱۲
سیم ده پنجمی ۲۳۲۵	سلطان ۳۳۶۲
سیم سای ۱۹۶۰	سلیمان ۷۵

شیخون ۲۰۳ - ۲۹۳ - ۳۱۸۹	سیم سنج ۸۴۰
شیخون خواب ۲۰۵۸	سی و شش سال ۳۱۵۴
شیخون کردن ۱۶۸۶	سیه تا سیه ۳۱۴۹
شیخون من ۸۹۴	سیه زنگی ۸۹۱
شتاب ۴۰۸	
شتابنده ۷۲۲ - ۲۲۷	ش
شتابنده راه دیگر سرای ۳۴۴۰	شاخ شاخ ۸۹۲
شخ ۳۰۱۱	شاه ۱۷۹۰
شخص بی جان ۹۲۰	شاه شاهان ۲۷۵۵
شذاد ۳۱۳۸	شاه نوخیز ۲۶۲
شذاد عاد ۳۲۰۱	شاهوار ۳۲۸۳
شدن ۳۶۳۵ - ۳۴۴۲ - ۲۸۲۷ - ۲۶۴۰	شاهی ۶۰۶
۲۳۷۹ - ۹۵۲ - ۵۹۷	شاهین ۳۰۹۴
شراری از او کالبد یافت ۱۴۰۲	شاهین گردون ۲۹۵
شوره ۲۸۹۸	شایستگان ۳۰۴۴
شغل راست داشتن ۳۳۹۶	شبانہ ۵۴۶ - ۱۱۲۴
شقایق ۱۰۰۷	شب بازی ۱۳۷۵
شقه ۱۰۴ - ۳۲۳۰	شب باگهر بود ۹۴۹
شقه کار ۱۰۴	شب تب زده ۲۳۷۶
شکر ۲۵۴۱	شب تخت بر پیل زد ۳۲۹۹
شکر ۲۷۴۹	شب چراغ ۳۵۰ - ۱۷۰۹
شکرانه ۲۷۴۹	شب چراغی ۲۵۵۸
شکر خنده زدن میوه ۲۸۳۹	شبدیز ۳۲۹۵
شکسته ۱۵۵	شبستان ۵۶۴ - ۳۱۴۷
شکم بنده ۱۸۲۱ - ۱۹۸۱	شب شنبه را گنجه از یادرفت ۳۱۸
شکم پرداختن ۲۰۴۷	شب کاینات ۶۳
شکم چار سو کردن ۲۱۸	شنبه ۴۴۲ - ۳۲۲۱

شکر وار ۱۹۱۱	شیر مرد ۷۸۱
شکنجه ۲۷۴۱	شیر مست ۶۲۳
شکوفه ۱۱۱۸	
شکوفه کردن ۵۲۲	ص
شکوه ۲۲۳۰ - ۲۷۲۴	صاحب‌دل ۱۹۱۳
شکیننده ۲۰۰۹	صاحب دو قرن ۴۵۶
شگرف ۲۲۳۸ - ۵۱۸ - ۴۸۹	صاحب قران ۱۶۸۳
شگفتی بماند ۹۵۹	صاحب قیاس ۱۴۳۵
شمار ۲۷۸۱ - ۳۳۴۰	صبح سحر خاسته ۱۷۹۹
شمع ۱۴۱۹ - ۷۸	صبح‌دم دو دستی تیغ می‌زند ۴۵۶
شموس ۲۰۲۳	صحرا خرام ۱۷۰۱
شناسای کار ۲۶۸۶	صحن ۷۴۵
شناسنده ۳۱۹۱	صدای خم ۱۰۳۱
شناسنده حرف نه تخت نیل ۳۱۰۷	صدفهای گوهر نشان ۳۷۶
شناخت نمای ۲۸۲۶	صدق ۳۲۷۱
شنگرف ۲۵۴۴	صحراحی ۳۲۰۳
شوریا ۸۸۲	صفت فاعلی در معنی مفعولی ۲۰۲۷
شورش ۲۸۶۵	۴۲۷ - ۳۵۶۰
شوریده ۵۳۸	صلا دادن ۳۳۶۰ - ۲۰۳
شوریده خواب ۲۵۶	صلیبی ۷۴۳
شوره ۲۵۹۱	صمغ ۲۴۸۴
شوشه سرخ بید ۳۸۹	صنم ۶۵۱
شولم ۲۹۸	صواب ندیدن ۲۱۶۸
شه ۳۲۰۳	صورت کسی را بد کردن ۱۲۴۴
شهر بند ۱۳۸۳	صوف ۲۶۴۱
شهر زور ۳۰۴۸	صیت ۳۴۱
شیر پیکر ۱۱۳۳	صید افکنی ۸۰۹

طراز سخن ۱۹۶۳	صیدگه ۲۹۹۷
طرافا طراق ۲۷۷۷	صیر فی طبع ۲۷۵
طراوت ۶۴۸	
طرح ۱۳۲	ض
طرز ۸۶	ضرورت ۲۴۱۹
طرفدار ۲۸۸	ضمیر ۱۱۰۷
طشت ۲۸۱۲	ضمیری چون دریا ۲۷۶
طشت از بام افتادن ۲۸۱۲	
طشت خون ۲۰۷	ط
طشت غربالی ۲۰۷	طارم سرمه گون ۳۳۴۵
طشت و آتش بچنگ ۲۸۴۳	طاس ۳۴۴
طعنه ۲۸۲۶	طاس طوسی نواز ۳۴۴
طغرا ۲۹۲	طاعتگری ۲۱۲۰
طفیل ۲۶۷۵	طاق ابرو ۷۴۴
طلایه کنان ۲۵۳۱	طاق بازیچه رنگ ۱۹۵۶
طلب کردن ۱۷۸۸	طاق پیروزه ۱۵۸۳
طلسم ۱۵۴۴ - ۲۶۶۸	طالع ۱۳۳ - ۱۴۶۰ - ۳۴۸۵
طلسمات ۱۰۷۶	طالع شیر ۱۴۵
طلسمی مسین ۲۷۰۹	طالع نیک ۱۳۳
طناب ۱۳۸	طباخه ۱۸۸۷
طور ۷۷	طبرزد ۲۵۴۱
طوطی نهاد ۲۵۴۳	طبریک ۷۷۱
طوفان انصاف خواهی ۳۳۵۲	طبل را دوال زدن ۲۷۹
طوق دُر ۴۷۷	طیب ۱۸۱۳
طومار ۳۳۸۱	طبیعت ۱۵۴۰
طواف کردن ۸۸۸	طپانچه ۳۶۵۲
طین اصفر ۲۱۳۶	طراز ۸۲ - ۱۵۳ - ۱۶۶۱ - ۳۵۶۹

عقیق ۲۲۹۴	ظ	
علم برگشیدن ۲۶۳۴	ظفر دیده ۱۸۶۶	
علوی ۱۰۷۱	ظلمات ۳۱۴۳	
عماد خویی ۱۲۱		
عمارت پذیر ۲۱۹۰	ع	
عمارت گه ۲۵۰۱	عاد ۳۱۳۸	
عمامه بتاج الهی رساند ۱۶۶۱	عاریت ۱۸۹۶	
عمود کشیدن رود ۲۲۱۷	عالی عنان ۲۰۹۴	
عنا ب ۳۰۲۴	عاملان ۷۹۸	
عنان پیچیدن ۱۸۹۷	عبرت ۱۶۰۲ - ۱۱۶۶ - ۴۲۸ - ۲۹۲۹	
عنان تاز ۲۱۲۱	عبره ۲۰۶۳	
عنان عزیمت را بلند آوردن ۱۸۶۷	عبیر ۳۲۳۰	
عنان کش ۲۰۲۷	عذرو ناز ۲۹۳۶	
عنان گیر ۲۰۹۹	عروس ۹۴	
عنان گیر انصاف شاه آمدند ۲۰۹۹	عروسان مهد ۵۱۴	
عنبر به مشک آمیخت ۲۵۴۶	عرضه کردن ۱۵۶۰	
عند لیب ۲۸۴۰ - ۸۳۷	عرضه گاه ۱۴۶۱	
عنقا ۱۰۲۸	عزم ۳۳۹۵	
عوج ۲۹۱۵	عشوه ۷۸۰ - ۷۶۰	
عود ۱۶۴۴ - ۸۹۰	عضابه ۱۶۲۲	
عود پخته ۱۰۵۱	عطارد ۱۲۴	
عود خام ۱۰۵۱	عطشه آفتاب ۱۸۷۰	
عود سیه ۴۵۲	عطسه نشانه بهبودی ۶۰۵	
عیبه ۴۵۱	عطف ۲۱۵۰	
عیسی ۷۶	عطف دریا ۲۳۷۱	
عیسی نفس ۲۶۵۴	غقایین ۲۴۴۹	
	عقد ۳۶۵۴	

غنچه لعل و در ۵۲۲	غ	غار ۳۴۱۴
غواصی ۵۷ - ۱۹۵۹		غایب اندیش ۲۹۳۴
غوغای خود ۳۱		غبار بر دل کسی نهادن ۱۷۷۴
غیب ۱۱۰۷		غراب ۳۶۲۴
ف		غربال خاک ۲۰۷
فارغ ۲۹۶۶		غرُم ۲۹۸۱
فام ۳۴۶		غرور ۳۲۱۳
فحل ۱۷۶۰ - ۲۵۵۷		غریدن ۱۴۴
فحلان نخجیر ۱۷۶۰		غریقان آب ۳۶۴۳
فراخ ۲۵۹۱ - ۳۴۱		غریو ۳۶۰۳
فراخ آستین ۱۸۰۶		غزالان ۳۳۷۲
فراز ۳۶۳۷		غزال و غزاله ۶۷۵
فراز آمدن ۲۶۴۸ - ۴۸۱ - ۳۵۲۴		غزاله شد از چشم ۶۷۵
فراز کردن ۳۳۳۸		غزل های تر ۲۵۴۱
فراغت ۱۶۵۳		غلامان کار ۸۰۰
فراهم شدن ۵۳۴		غلط شدن زبان ۷۴۶
فَرخ ۳۴۹۰ - ۴۶۷		غلط کاری ۱۶۵
فَرخ رکابان ۱۸۶۷		غم ۲۷۳۵
فَرخی ۲۵۷۲		غمخوارگان ۳۲۶۴
فردوس ۲۹۳۲		غم خود خوردن ۳۶۳۹
فرشته ۳۴۱۹		غم را بستگی دادن ۲۰۲۸
فرشته نمودار ۶۱		غمگین نواز ۳۳۸۶
فرش کسی را در نوشتن ۳۴۸۰		غم نامه ۳۳۸۰
فرسنگ ۱۶۲۷		غم یافته ۲۰۹۸
فرضه ۲۷۳۳		غنا ساز گنبد ۱۲۳۶
فرضه گاه ۲۶۲۲		غنچ ۲۲۸۴ - ۳۰۱۹
فرفورس ۳۵۱۴ - ۱۴۸۴		

فیروزی ۲۵۷۲	فرمانبری ۹۶ - ۲۰۶۹
فیض ۱۷۴۲ - ۳۱۹۷	فرمانده ۲۴۸
	فرو بستگی ۱۹۴۴
ق	فرود آمدن ۲۱۲۷
قابه ۱۲۷	فرو ریختن ۲۱۹۸
قایل ۱۷۰۳	فروماندن ۳۴۰۱ - ۲۴۰۲
قارون ۸۱۳	فرومانده ۳۶۰۱
قاروره ۲۳۸۵ - ۳۰۹۷	فرو مردن ۳۰۷۷
قارونی ۳۶۰۰	فریاد کس ۲۱۰۸
قانون ۱۰۵۰	فریب دادن ۳۴۴۹
قایل ۱۲۱	فریبنده ۳۲۲۶ - ۲۰۰۹ - ۲۵۶۵
قب ۳۵۱۸	فریبنده چون شمع ۲۰۰
قباد ۳۴۰	فریدون گهر ۳۵۵۳
قباله نویس ۱۷۶	فزایش ۶۴۴
قبطی ۶۹۵	فسرده ۲۲۲ - ۳۰۸۱
قبله ۲۴۹۰	فسوس ۹۵
قتال ۳۱۳۴	فسونگر ۲۱۰
قدس ۳۱۴۲	فشاندن ۲۴۵۲
قدسیان ۲۱۰۹	فصلی دگر ۷۵۱
قدم گاه ۳۱۳۹	فضول ۶۴۶
قراخان هندو ۲۶۰۲	فلاطون ۳۱۶۵
قران ۳۴۹۲ - ۳۵۴	فلک را فرود آوردن ۱۰۶۳
قرص ۳۰۰	فور ۳۱۳۴
قرص جوین ۱۲۵۹	فهرست ۱۹۶۱
قرصه ۱۹۷۹	قیاض ۲۴۱
قرعه راندن ۱۴۵۹	قیاض دریا ۲۴۱
قرمزی ۲۸۱۲	فیروزمند ۱۸۶۷

کار سر دوخته ۲۷۱۷	قرن ۴۶۷
کارگاه ۵	قصاصه ۲۱۷۰
کار فروبسته ۱۲۶	قصه برداشتن ۸۴۳
کار گشادن ۴۰۳	قصه راندن ۲۲۲۵
کار نهران ۳۳۱۲	قصه ماند ۳۶۳۸
کاری گره ۴۱۲	قضیب ۲۴۰۴
کاشانه ۹۲۰	قطره ۳۲۳۶
کافور ۱۵۷۳ - ۱۸۷۰ - ۷۰۸ - ۲۵۴۷	قطره آب ۲۳۱۹
کافور پوش ۵۴۱	قطره دزدان ابر ۲۱۶۴
کافور تر ۲۵۴۷ - ۲۲۹۸	قفل داران گنج ۳۶۰۰
کافور خوار گشتن ۷۰۸	قفل و بند ۱۷۱۰
کافور گون ۲۷۷۱	قلاوز ۲۴۶۱ - ۲۷۶۴
کام ۵۳۰ - ۳۳۰۴	قلزم ۳۱۳۰
کام بر آوردن ۲۹۶۰	قندیل ۳۲۶۰
کام جشن ۲۱۶۳	قنوج ۳۱۳۰
کام شیر ۲۶۸۸	قوت ۷۳۴
کام و زبان ۲۷۴۱	قیاس ۹۴ - ۸۱۰
کان کن ۱۹۲۰	قیروان ۳۱۳۰
کان یاقوت ۱۰۶۱	قیصور ۲۶۹۴
کاوس ۳۴۰	
کباب ۲۴۵۵	ک
کباب تر ۳۳۷۲	کاخ ۳۰۱۵
کبودی ۲۵۹۸	کار ۱۹۳۹
کتاب الوف ۴۶۲	کار آزمایشان ۲۱۶۸
کتاب گیتی شناس ۳۷۱	کار دانان ۵۳۲
کجا ۴۱۸ - ۲۴۵۲ - ۲۵۱۰ - ۳۱۲۳	کار را چو زر ساختن ۴۱۹
کجاوه ۲۰۱۹	کار ساز ۱۹۴۸

کحلی ۱۶۶۱	کفی ۱۲۰۴
کد خدای ۱۹۹۱	کلاه بر انداختن ۲۵۷
کد خدایی ۷۹۱	کلک ۲۰۴۷
کده ۳۲۱۲	کله ۱۱۸
کدیور ۳۰۱۵	کله داری ۳۳۲
کران تا کران ۴۲۸	کلیچه ۴۰۸ - ۳۰۰
کرد او ۱۶۱۲	کلید به زنجیر خایی در آمد ۱۵۷۷
کرم ۱۹۸	کمانگر ۳۵۱۸
کرم بادامه ۲۰۳۵	کمبودگی ۲۶۴۹
کردن ۲۷۰۱	کمر بستن ۲۱۱۳
کرده شدن ۱۵۰۰	کمر بستن بر چیزی ۳۳۴۸
کژرو ۸۷	کمر بسته ۸۲۱
کس ۲۳۹۸	کمر بسته از سکونت ۲۰۲۵
کسادى ۱۰۱۰	کمر چست بستن ۳۹۱
کسرى ۳۵۵۳	کمر خوانی ۳۶۰۳
کس نیارد برات ۲۵۲۶	کمر در کمر ۲۲۱۵
کشت اول ۱۵۵	کمر دزد ۳۶۱۹
کشتی ۳۱۱۶	کم نزدن در بازی ۸۰۷
کشتی کش ۲۶۷۷	کمی گرفتن ۲۸۹۸
کشتی کش چاره ساز ۲۶۷۷	کمین کردن سمن بر بنفشه ۲۰۵۳
کشتی گرای ۲۶۴۷	کن ۲۴۸ - ۳
کشش ۱۷۸۰	کنام ۵۷۲
کشکینه ۸۷۹	کنج کوه ۲۶۲۸ - ۲۷۲۴
کشور خدایان ۲۵۹۹	کنده ۲۰۱۵ - ۳۴۳۱
کشیدن ۲۶۲ - ۹۱۹	کنده پای پیچ ۲۰۱۵
کفر ۴۸۶	کنده چار بالش ۲۱۹
کفل گرد کردن ۲۵۴۴	کنیز ۶۲۱ - ۶۷۸

گاورس ۲۹۷۰	کوتاه دست ۳۲۶۶
گاورس و جو ۲۹۷۰	کوچگه ۳۶۳۹
گاه ۵۲۷ - ۲۰۷۰ - ۳۳۳۹	کوران ۲۵۸۳
گاه رحیل ۳۵۴۳	کوروکر ۱۶۹۰
گداختن ۳۰۵۲	کوز ۲۹۲۷ - ۳۳۶۷
گداز و گزند ۲۱۰۳	کوژپشت ۲۴۸۲
گذاشتن ۲۱۲۰	کوس نجیبانیدن ۳۳۸۸
گذر برره رستگاریش باد ۱۵۹۲	کوشیدن ۱۸۳۵
گذر بستن ۲۱۶۴	کوکب ۴۱۳
گذشت ۲۳۳۰	کوکبه ۴۱۳
گذشته ۳۶۳۵	که ره ناورم سوی سامان کار ۳۱۲۰
گر ۴۰۱ - ۲۶۴۹	که گر خوبی از خویشتن در هراس ۱۷۸۵
گران ۳۱۷۸	کهن ۲۶۲
گرانبار کردن ۲۱۸۹	کهن سرو را نوی دادن ۲۰۴۵
گرانباری ۱۸۱۶	کهن طاق ۱۶۷۵
گرانستی گر نیستی گرم و سرد ۱۲۶۶	کی ۳۵۵۳
گران مایه ۲۶۹	کیانی درخت ۳۰۸۹
گرانی بردن ۳۶۱۰	کیانیان ۳۵۸
گرایش ۱۶۷۵	کیخسرو ۳۱۴۰ - ۳۴۰
گراینده ۱۹۱۱	کیسه از نقره و زر دریده شدن ۳۴۱۰
گرد ۱۷۶۲ - ۳۰۹۱	کیقباد ۳۵۵۶
گرد آمدن ۱۱۷۶	کیمیا به خاکستر دادن - ۱۷۷۶
گردابه ۲۶۷۹	کیمیای قلم ۷۵۹
گرد از دامن شستن ۸۵۱	کیهان خدیو ۱۶۷۵
گرد بر آوردن ۲۵۵۹	
گرد خیز ۲۸۵۵	گ
گردش ماه و سال ۳۶۵۳ - ۲۰۶۰	گاو دل ۱۷۸۴

گفت ۹	گرد ناک شدن ۲۱۴۹
گفتنی های ناگفته گفتن ۷۱۲	گردنان ۳۴۲۸
گل ۳۵۰ - ۱۱۰۳	گردنده حال ۲۰۶۰
گل خسروی ۳۲۴۰	گیرده گند مین ۱۲۵۹
گل سرخ ۲۰۵۳	گردی بزیر ۳۳۵۵
گل سرخ بر دامن خاک ریخت ۶۷۶	گرفته ۳۵۱۲
گلوی مرا در نیارد به بند ۳۱۲۱	گرگسار ۲۹۱۱
گله در گله ۲۹۲۵	گرگینه چرم ۲۷۲۷
گلیم ۲۰۳۴	گرم خیز ۲۰۸۳
گلیم از پشم خود کردن ۲۰۳۴	گرم داغ کردن ۲۵۸۴
گلین خانه ۳۵۰۰	گرم شدن ۵۰۱
گماریدن ۸۴۶	گرمی ۲۸۰۸
گنبد ۱۶۳۳	گرو باختن ۲۰۱۶
گنج بی ازدها ۹۱۳	گرو بردن ۱۳۵
گنجدان ۴۷۸ - ۹۱۳ - ۲۳۱۵	گروه گرفتن طاق ابرو ۳۲۷۷
گنج دریا شکوه ۸۴۱	گریزنده جانی به لب تاخته ۳۱۲۱
گنج کانی ۹۴۶	گریوه ۲۲۰
گنج گشادن ۸۵۶	گریه شمع ۳۱۱۴
گنج و مار ۸۰۸	گزافه سخن ۱۵۶۵
گنگ ۱۳۲۴	گزایش ۶۴۴
گنگ بهشت ۲۵۵۲	گزیده تر ۶۹
گور زرد ۲۳۱۲	گزین ۶۹۳
گوش پیچیدن ۴۱۸	گستاخ بهر ۷۰۴
گوش گشادن ۶۱۸	گستاخ چنگ ۲۷۴۰
گوشمال ۴۸۴	گستاخی ۵۴۹ - ۱۹۷۱
گوش مالیدن ۳۵۵۸	گسی کردن ۲۸۱۱
گوش ناسفته نگذاشته ۳۱۲۵	گشادن ۱۲۷ - ۱۰۱۷ - ۲۵۶۸ - ۲۹۲۶

لب دوختن ۳۲۱۹	گوهر ۱۴۴
لبش حقه نوشد ارو ۳۵۵۴	گوهر آگین ۱۱۰۴
لب لعل ۳۰۲۴	گوهر انداختن ۲۰۴۷
لحن ۳۴۶۸	گوهر خر ۳۵۹۶
لخت ۳۱۴۰	گوهر کش ۳۵۵۹
لخت لخت ۲۷۸۷	گوهر هفت رنگ ۲۱۹۸
لختی ۲۶۳۸ - ۲۱۵۴	گوهری مرد ۹۵۲
لطف ۹۶۵ - ۱۵۴۱	گوی ۲۰۱۶
لعابی زجاجی ۳۳۶۶	گوینده خاک ۲۳
لعبت ۲۵۶۱	گهر با گلید ۹۴۹
لعل ۲۹۳	گه نیستی در پراکندگی است ۱۶۴۶
لعل شب افروز ۳۶۰۹	گیا خواره ۲۵۴۵
لغت بیرون آوردن ۱۷۲۲	گیاهان جلاب گیر ۳۳۶۸
لغت نامه علم اکسیر ۷۱۹	گیتی فروز ۲۸۴
لغافه ۲۱۸۵	گیرنده ۲۱۹۵
لفظی چو در ۲۷۶	گیسو به گیسوی چنگ هشته ۲۵۳۸
لگام از لگام پراکنده کردن ۱۷۹۰	
لگام کشیدن ۱۹۳۹	ل
لوح ۷۱۴	لابه ۳۲۲۶
لوح نادیده ۱۵۹۴	لاجورد ۱۵۳ - ۲۹۳ - ۲۵۴۴
لوح ناربخته ۲۳۱۸	لاجوردی هلال ۲۳۹۲
لوحی از شاخ آویخته ۲۳۱۸	لاف زدن ۳۳۵۰ - ۱۰۱۸
لولاک ۶۰	لاله ستان ۲۷۳۸
لؤلؤتر ۸۱۱	لاغر ۱۹۲۵
لوید ۸۹۲ - ۱۴۶۶	لب به مهر ۳۵۲
لهو ۱۹۹۴	لب چشمه ۲۵۶۸
لهو گستاخ کن ۱۹۷۱	لب خم ۳۰۳

م	
مجاز به اعتبار حال و محل ۳۴۴۳	مادر آورد ۱۸۳۰
مجاز به اعتبار مایکون ۲۲۰۰	ماده شیر ۸۰۹
مجمر نقره پوش ۴۵۲	مادیت ۱۵۶۴
مجموعه‌ای از آن جمله حرف ۲۲۳۸	ماندگی ۲۱۲۸
محابا ۱۷۶۵	ماندن (متعدی) ۲۱۸۶
محتشم ۳۰۱۶	مأموا ۲۳۳۰
محرم ۲۵۳۶	ماورد ۳۳۲۵
محمل کش ۲۸۵۴ - ۳۵۲۰ - ۳۲۶۷	ماه ۷۴۱
محمود غزنوی ۲۸۹	ماه از دم اژدهارست ۵۹۷
محنت آباد ۵۷۴	ماه دو نیم گردد ۲۸۹۷
محیط ۲۶۵۸	ماهی از کوهه گاو دور شد ۳۱۱
محیط جهان ۲۱۴۲	ماه ناکاسته ۲۸۹۸
مخالف روان ۲۳۶	مایه ۲۵۰۱
مدارا ۶۰۶ - ۱۲۲۸	مایه ایزدی ۱۴۵۷
مدام ۲۱۵۰	متأثر از آیه قرآن کریم ۳۲۵۰ - ۳۵۱۷
مدخل ۳۴۴۴	۳۵۱۷ - ۳۲۱۴
مدبر ۴۴۰ - ۱۸۲۹	متأثر از ضرب المثل چینی ۳۶۰۹
مدبری ۱۲۵	متأثر از ضرب المثل ترکی ۳۱۴۸
مدت ۳۰۹۸	متأثر شدن نظامی از فردوسی ۳۳۲۲
مراثب ۲۶۰	متأثر شدن سعدی از نظامی ۳۴۱۶
مراد ۲۷۵۷	متاع ۲۸۰۰
مرحله ۲۵۰۸ - ۲۶۰۳	مترادفات بجای هم ۳۰۸۵
مردم رمی ۱۷۸۵	متمم در میان دو حرف اضافه ۳۳۵۹
مردم گیا ۷۵۳	۳۶۰۴ - ۳۰۰۵ - ۲۰۳۲ - ۱۴۳۱ - ۱۹۲۰
مردمی ۱۷۸۵ - ۲۴۰۰	۱۷۴۹ - ۱۷۵۸
مرزبان ۴۹۹	مثال ۲۲۳۸
مرغان شهر ۲۸۱	

مصری ۷۶۴	مرغ سفدی ۳۰۷۵
مصریان ۳۱۴	مرغ علوی خرام ۳۵۳۰
معلق ۲۱۴۹ - ۲۱۴۳ - ۱۵۸۳	مرغ گوینده ۳۰۸۴
مفاک ۲۱۴۹ - ۲۳۱۱ - ۲۲۰	مرقشیشا ۲۱۷۴
مفان ۱۳۳۱ - ۳۰۸۵	مرکب نیم لنگ ۱۶۳۱
مفانه ۱۳۳۳ - ۶۹۲	مرگ ۱۹۰۷ - ۲۷۳۸
مغز بجوش آمدن ۲۵۳۲	مرگ با همهران جشن است ۳۵۱۱
مغز پالودگی ۳۹۵	مرگ شیرین ۶۸۷
مغز رمیده ۶۰۲	مرگ همسر دوم نظامی ۶۸۸
مغنی ۴۵۴	مرگ همسر سوم نظامی ۶۸۹
مغیب ۲۱۴۹	مرهم پرستی ۳۳۵۰
مغیلان ۴۴۱	مزدور ۲۵۲۵
مفاصل ۳۱۲	مسجّل ۲۰۶۱
مفرش سیم سود ۲۸۷۱	مسخر ۱۷۰۷
مفلس ۱۸۰۸	مسلمان ۲۸۷۶
مقبل ۱۸۲۸ - ۸۵۳ - ۳۵۸۷	مسیحا ۱۱۹
مقدس ۲۰۹۸ - ۲۱۰۱	مشتري ۱۱۲۸ - ۱۴۸ - ۱۲۴ - ۳۶۰۱
مقرنس ۷۴۰	مشعبد ۱۶۴۱
مکبه ۱۶۳۸	مشغله ۵۴۱
مکنون ۱۱۰۷	مُشک ۲۶۳۵ - ۱۵۷۳
مگرداد ۱۵۸۰	مُشک ۱۹۸۸
مگس ۲۰۰	مُشک سقا ۱۹۸۸
ملایک سرشت ۳۵۶۰	مشکل گشادن ۴۱۲
مَلِک پرور ۳۵۶۰	مشک ناب ۱۸۷۰
مُلک سخن ۲۴۸	مشکوی پاکان ۳۱۸۴
مُلک مغرب ۲۱۲۱	مشکین سریر ۳۱۸۴
ملوکانه ۱۳۲۸	مشکین کمند ۷۴۳

مهر ۱۲۴ - ۲۷۱۷	ملوک طوایف ۳۳۷۶
مهر برداشتن ۲۰۴۶	من آنجائیم ۱۱۸۹
مهر خاتم به موم آوردن ۱۹۵۷	منادی ۲۱۱۶
مهر زبان بستگی ۴۱۹	منادی بر انگیختن ۳۲۸۴
مهر شد ۸۷۷	مناسک ۱۷۰۱
مهر گردنده ۸۷۷	منجنیق ۲۵۲۲ - ۳۶۰۹
مهر مادر ۳۵۸۹	منجوق ۱۱۳۳
مهره ۳۱۶ - ۷۶۶	مندل ۱۰۸۸ - ۱۳۸۱
مهر باختن ۷۶۶	منزل ۱۶۲۷ - ۲۴۱۵
مهره باز ۷۶۸	منزل تنگ ۲۵۹۱
مهره دزد ۷۶۸	منزل خون ۱۳۸۲
مهره دزد و حقه باز ۱۶۴۱	منسک ۱۷۰۲
مهیا ۳۶۱۳	منش ۸۲۳
می ۳۲۰۲	منش ۳۴۷۴
میانجی ۱۵۹۹	منش دادن ۷۱۰
میانجی ابر بر آفتاب ۲۹۴	منشور ۲۵۲۵
می بر یاد کسی ۱۶۰	منظر ۷۴۰
میثاق ۲۵۷۹	منظور ۳۵۱۵
می خام ۶۰۳ - ۷۸۱	مو ۱۷۶۶
میزان ۴۰۰	موج هیبت ۲۱۴۲
میخ ۲۰۱۷ - ۳۱۳۰	موسی ۷۷
میل بر آوردن ۳۱۴	موکب ۱۹۳۶
میل گه ۲۶۷۷ - ۲۶۶۷	مومیایی ۳۶۵۳
مینا سرشت ۲۲۹۹	موی باز کردن ۴۸۱
مینا و ش ۲۲۱۷	مهد ۳۵۷۸
مینو ۷۰ - ۳۲۴۶	مهد زمین ۳۳۲۳
مینوی روحانیان ۲۵۸۹	مهد مینو ۳۵۸۲

نال ۴۹۲	مینوی مینا ۲۹۳۷
نام ۳۶۰۲	میوه دار ۱۵۸۱ - ۲۸۳۹
نامردمی ۲۴۰۰	میوه و آستین فراخ ۱۸۰۶
ناموس ۲۳۰۴	میوه دردناک ۳۱۰۵
ناموس و نیرنگ ۱۰۱۸	
نامه ۲۷۱ - ۱۷۳۶	ن
نامه حکم ۲۰۶۱	ناب ۲۲۸۹
نامه خسروان ۲۹۹۵	ناباکی ۲۷۳
نامه خسروی ۲۰۴۵	نابوده ۳۹۳
نامه در نیل زدن ۳۲۹۹	ناخردمند ۲
نامه دل نواز ۳۵۷۱	نارنج زرد ۳۲۳۷
نام یزدان یاد کردن ۲۵۰۲	ناز ۱۲۱۳
نان خشک ۸۷۸	نازش خر ۲۶۷
ن بهره ۶۰۹	نازکش ۱۲۱۳
نیلد ۱۱۷۵	ناز نینی ۲۴۸۴
نبینم ۱۸۳۵	ناسک ۱۷۰۱
نثار کردن ۲۳۲۰	ناسک و منسک ۳۱۳۵
نجیب ۲۰۸۳	ناشکیبا ۳۲۶۹
نحل ۳۵۵۷	ناف زمین ۱۱۲
نخجیر بانی ۲۳۳۳	ناف گور ۱۹۸۱
نخل بن ۱۵۵۶ - ۱۲۷	نافرخی ۳۴۹۰ - ۱۰۰۵
نخلبند ۹۲	نافه ۱۱۲
نخوانده ۹۰۰	نافه مشک ۲۶۳۱
نداوت ۲۲۵۳	نافه ۲۰۱۹
ندیم ۹۶۶	ناکردنی ۱۹۱۹ - ۳۱۷۲
نرگس ۲۰۵۲	ناگفتنی ۴۸۴
نرگس تهی از خواب ۲۰۵۲	ناگوار ۱۹۸۴ - ۱۸۹۰

نرماده ۳۲۰۸	نغز گوی ۲۵۳۵
نزار ۲۴۵۰	نغخ صور ۳۱۱
نزل ۲۵۹۵ - ۲۸۰۵ - ۳۵۹۱	نفرین ۳۱۸۱
نزهت ۲۵۳۰	نفس ۴۸۴
نزهت نشینان بهشت ۳۲۴۷	نفس به گذرگاه تنگ رسید ۳۴۵۱
نژادش مکن ۱۷۶۴	نغیر ۳۰۳۰ - ۳۴۲۹ - ۲۵۴۵ - ۲۹۵
نژند ۳۲۲۷	نقاب برگشودن ۱۶۷۷
نسبت ۱۰۴۳	نقد ۱۰۱۸ - ۲۸۰۰
نسفتن ۱۳۳۹	نقره خام ۲۶۳۵
نسیم گل ۲۵۳۶	نقره خنگ ۳۶۲۶
نشاط ۱۶۵۳	نقره زر خرید ۳۴۱۰
نشاط سخن ۲۴۵	نقره زیبقی ۶۴۸
نشان جستن ۳۶۶ - ۱۰۳۰	نقش ۱۹۶۱ - ۲۰۵۷
نشینندگان ۱۹۱۵	نقش ازل بسته ۱۶۱۷
نصرت ۳۳۵	نقش انگشتی ۳۸۲
نصره الدین ۲۸۷	نقش بر حریر زدن ۱۷۳۴
نطع ۱۸۶	نقشبند ۱۹۶۱
نطفه ۱۴۴۳	نقش پرگار کن ۲۴۸
نظاره گان ۱۳۲۷ - ۷۴۴	نقش کهن ۶۳۰
نظام ۳۵۶۱	نقل خشک ۳۳۷۲
نظر بسته ۵۹۷	نکته های گره بسته ۱۳۳۹
نظم تهی ۱۶۳	نگارنده ۲۴۹۱ - ۴۵۶
نعل بر آتش بودن ۹۸	نگاشتن ۱۵۹۹
نعل برابرش بودن ۹۸	نگهبان ۱۹۳۱
نغز ۶۰۹ - ۲۲۵۸ - ۱۰۱	نگهبان گلبن ۳۰۸۰
نغز باف ۴۳۳	نگین دان ۱۱۴۴
نغز کار ۴۳۶	نمط ۱۶۱ - ۲۰۳۸

نورد زمین ۲۱۵۴	نمک سود ۸۹۲-۳۲۰۷
نوردی زکاغذ ۲۴۴۳	نماز بردن ۱۹۵۴-۳۳۹۴
نور و ظلمت ۱۷۱۵	نماید مرا ۱۴۰۲
نوش ۳۵۵۵	نمرده زمین آزمایی کردن ۱۲۷۶
نوش آب ۱۲۹۷	نمودار ۲۶۰۶ - ۴۲۸ - ۱۴۶۰ - ۱۴۴۳
نوشتن ۳۱۳۲ - ۲۷۳۸	نمودن ۲۲۴۵ - ۱۲۲۳ - ۱۳۳۰ - ۱۴۴۲
نوش دارو ۸۱	۱۴۶۲-
نوشمند ۳۵۶۴	نو آیین تر ۸۳۷
نوش و ناز ۳۰۸۳	نوا ۳۶۱۲ - ۲۸۰۸ - ۸۷۳
نو کردن نقش کهن ۲۰۵۵	نوا بر آهنگ گرفتن ۲۰۵۶
نوند ۳۱۴۱	نوا داده ۹۶۱
نهان خانه ۵۸۲ - ۳۸۸	نوازش پذیر ۲۳۶۷
نهان از دلش ۳۵۲۵	نوازش فروش ۲۶۷
نهانی ۱۸۱۸	نوازنده ۱۲۱۷
نه تخت نیل ۳۱۰۷	نوای غریب ۸۳۷
نه در کیسه رونق نه در کاسه نور ۸۴۴	نوای مغانی ۶۹۲
نه دل می دهد ۳۲۰۲	نوباوه ۳۷۷
نهفت جهان ۱۵۵۸	نوباوه عقل و رای ۳۷۷
نهفتیده ۵۲۰	نوبتی ۳۸۷
نهنگ ۳۱۱۶	نوبتی بیرون زدن ۱۶۸۵
نهنگ ازدها ۲۱۷۰	نوبت کوفتن ۲۸۱۶
نهیب ۳۰۵۲	نوبت گه ۳۵۸۷
نی ۱۷۴۹	نو بودن ۶۳۰
نیاز ۱۲۱۳	نوبهار ۲۵۵۳ - ۲۹۲
نیرنگ و ساز ۱۱۶۴	نوحطان سخن ۹۱
نیک نیک ۱۴۵۸	نور پاش شدن ۱۲۴۳
نیم جو ۱۲۶	نورد ۱۷۳۹ - ۷۶۰ - ۱۵۳ - ۲۸۵۹

وقت مولود ۹۵۱	نیوشا ۱۵۴۲
وقع ۲۳۷	نیوشنده ۱۷۲۴ - ۱۰۴ - ۲۷۸۶ - ۳۰۴۲
ولادت ۳۵۵۲	۳۶۰۶ - ۳۶۰۲
ویرانه رنگ ۹۱۱	نیوشیدن ۷۴۶
	نیش عقرب از باد خزان ۲۸۴۲
ه	نیشه ۴۹۶
هاییل ۱۷۰۳	نیل بر اندودن ۱۱۱
هاییل و قایل ۳۱۳۵	نیل بر در اندودن ۳۱۴
هاتف ۱۶۳۲ - ۱۶۸۴ - ۳۰۳۷	نیل یالاجورد ۱۶۴۳
هاتف خضر نام ۱۶۳۲	
هاروت ۴۰۷	و
هاروت بازهره هم ستیز شد ۱۰۶۶	وادی ۲۰۹۷
هان ۱۹۶۶	واصل کیمیا ۷۷۴
هاییل ۲۷۹۶	والیس ۹۵۳ - ۱۴۸۴ - ۳۱۶۶ - ۳۴۸۱
هر دو ۱۰۴۲	وثیقت ۳۲۷۷
هرمس ۳۴۵۸ - ۳۱۶۸ - ۹۷۱ - ۱۴۸۵	وحشت آباد ۱۳۶
هزبر ۱۲۸۳	وحشتیان را به مهر آوردن ۱۶۷۳
هزیمت پذیرفتن ۱۸۶۴	وحشی نهاد ۶۶۱
هست نام ۲۸	وحی ۳۲۷۱
هشت باغ ۳۲۹۱	وراء ۸
هشتم قران ۳۵۵۲	ورز ۲۵۱۴
هفت اختر ۳۴۹۲	ورق شستن ۲۳۶۳
هفت پدر ۶۶۳	وسواس ۱۶۶۷
هفت پوست ۱۲	وشی ۳۰۱۰ - ۴۳۳
هفت پیروزه کاخ ۳۴۱	وطن گاه ۳۶۳
هفت خم ۱۰۳۰	وقت خواب ۴۶۰
هفت رود ۳۷۳۳ - ۳۴۸۱	وقت رحیل آفتاب ۲۱۵۲

هفت شاخ ۳۰۳۶	هوای نرم ۲۶۰۴
هفت کحلی طراز ۱۶۶۱	هور ۱۱۲۶
هفت مندل ۱۳۸۱	هیبت ۱۹۳۶ - ۱۵۶۲
هفت هندوی کحلی جرس ۳۴۸۹	هیضه ۱۸۰۷
هلاک دوآنیدن ۲۶۴۹	هیکل ۳۵۰۱
همان دیدن و دادن جان همان ۲۱۷۸	میلاج ۳۱۰۹
همال ۱۷۸۲	هیون ۲۱۸۲
همای ۲۵۷۲	
همایون ۵۴۱	ی
هم پشت ۲۲۳۵	یاجوج و ماجوج ۲۸۸۴
همت در آسمانها را باز کرد ۹۹۹	یار خندان ۱۹۶۸
هم ترازو ۲۴۷۶	یاری ده رهنمون ۱۷۲۲
هم زاد ۹۱۲ - ۹۴۸	یاریگر ۱۰۰
همسر ۲۹۶۲	یاقوت پاش ۱۰۶۱
همسرم نور چشمم بود ۶۸۲	یاوه کردن ۱۰۰۳
همشیر ۱۷۶۹	یخ از پاره سیم ۲۲۸۹
هم گوهر ۱۴۷	یرق داده ۲۲۷
همین رشته ۲۷۶	یسار ۴۶۶
هنجار ۹۳۶ - ۲۳۶۶ - ۳۲۷۸ - ۲۳۰	یکباره شمشیر از دست شدن ۱۴۶۵
هندو ۷۹۷ - ۳۵۸۷	یک بدیگر نغز بر آوردن ۲۱۹۴
هندوی شب ۲۷۳۳	یک تنه ۶۳۱
هندوی غم ۶۲۴	یک جو ۲۵۲۱
هنر ۲۹۴۸ - ۳۶۵۴	یک دانه هفتصد دانه ۲۹۷۱
هنرگشته ۳۶۵۴	یک دل برای دو کار نیست ۶۳۸
هو ۲۵۱۰	یک رشته ۳۶۵۴
هوا ۱۰۴۴	یم رنگ ۶۶۴
هوا (هوی) ۶۹۳	یک ره ۲۵۷ - ۳۶۱

یکسانی رنگها در لوید ۱۴۶۶

یک سر ۱۹۴۰

یک فن ۳۵۵۸

یک کماندار ۱۴۳۲

یک نفس ۳۲۷۰

یکی پایه در ده شود ۳۴۹

یکی پرده ۹۶۷

یکی رشته گوهر ۳۲۰

یک یک ۲۳۴۳

یله کردن ۱۱۳۴ - ۲۶۱۴ - ۲۹۴۴ - ۱۸۸۰

یمین ۴۶۶

یوسفان ۳۱۴ - ۳۴۲۸

یونس ۷۳



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

علاوه بر معنای لغات و ترکیبات و عبارات مشکل. توضیحاتی درباره بعضی از نکات دانستنی داده شده است. فهرست توضیحات در ذیل با شماره بیت آورده میشود تا به شرح همان بیت مراجعه شود.

پیش میر ۱۹۷۳	آسیا و آرد کردن گندم ۱۷۹۰
پیمانان پرشدن ۳۰۳۴	آفرینش شیطان از آتش ۱۴۰۵
تأثر از خیمه شب بازی ۲۷۵۸	آهو ۱۱۲
تأثر از ضرب المثل آذربایجانی ۱۹۶۹	اجزاء تشبیه ۱۴۸۰
تأثر از کلیله و دمنه ۲۹۸	اختر گذشتن و فال زدن ۴۱۶
تأثر از مثل افلاطونی ۱۰۳۴	ارزش کتاب نظامی ۳۶۱۹
تأثر از ویس و رامین ۳۵۱۱	ارزیر و الماس ۲۰۳۳
تاش ۱۲۴۶	از این خانه دور دور ۲۱۷۴
تصویر سکوت و سکون ۲۳۱۸	اسب خنگ و اسب نقره ۳۶۲۶
تصویر زمان ۲۱۷۸	استخدام (صنعت) ۶۶
تعبیر خواب ۲۹۵۴	استفهام انکاری ۱۳۰۵
تلخ خور ۱۹۷۲	اسم خاص (بصورت جمع بسته شده)
جرس جنبانیدن ۹۸۹	۳۴۲۸
جوان گشتن ۲۵۳۰	اضافه کردن صفت به خود صفت ۱۴۵۸
چار طبع ۳۴۷۵	ام غیلان ۴۴۱
چاه تمثال پوشی ۱۹۶۴	او باش ۲۰۳۱
چرب بودن ۱۹۲۶	انگشتی باختن ۱۱۴۹
چراغ ۳۱۰۵	باده خوردن پری ۶۷۷
چون آب خواندن ۲۳۱۹	بارکشی و طوفان دریا ۳۴۰۶
چهار گوهر ۱۸۹۸	برات آور ۲۵۲۷
حلقه بگوش ۳۱۲۵	بلور آبدار ۲۲۸۹
حیا ۳۲۶۹	بیشکین ۳۰۵
حور ۶۰۰	بوی سیب ۳۴۴۹
خاصیت کافور ۲۷۳۸	بی وزنی ۳۶۱۸
خدمتکار ۱۳۴	به اندازه بخشیدن ۲۶۱
خروس سپید ۱۰۱۲	پای برگنج ۹۶۴
خروس عرش ۲۷۸	پلاس ۳۳۰۳

شکل کره ۲۱۲	خشک ۲۲۹۶
صفت جمع و موصوف مفرد ۱۹۸۶ - ۲۱۶۴	خشن ۱۰۰۷
طبریک ۷۷۱	خضر و الیاس ۲۶۷۶
طبل دریده و مرغ ایوان ۲۵۹	خطبه‌های نماز جمعه در زمان سابق ۲۸۵
عادت شیر ۱۷۸۵	خواب خرگوش ۱۲۸۲
عشق ۳۲۶۸	دار ۱۵۸۱
عناب و فندق افشانی ۳۰۲۵	در سگلو ۳۳۶۶
عیبه ۴۵۱	در راز خار و خاشاک پاک کردن ۱۳۰۴
غایت تصوّر ۴۰۹	در گوش سخن گفتن ۲۲۷۶
غراب و انجیر ۳۶۲۴	در کیسه رونق و در کاسه نور نداشتن ۸۴۴
غلط کاری ۱۶۵	درم دار ۸۵۳
فیروزه و مروارید ۹۳	دکان ابریشم کشی ۳۳۵۳ - ۳۳۵۴
قباله نویس ۱۷۶	دلکش ۳۰۸۷
قد مگه‌آدم ۳۱۳۹	دم کشیدن ۱۹۸۶
کافور ۷۰۸	دود ۳۲۲۱
کجاوه ۲۰۱۹	دو فعل پشت سر هم ۲۹۸۸
کرم بادامه ۲۰۳۵	ذوالقرنین ۴۶۰
کمر خوانی ۳۶۰۳	رنگ رزی عیسی (ع) ۱۱۹
کندن نگین ۱۲۴	روباه و دنبه ۱۷۷۹
کوزه و آب ۳۲۳۶	ره زدن ۱۹۳۲
گاورس و جو ۲۹۷۰	روح ۳۱۱۲
گاو و ماهی ۳۱۱	زلزله (سال ۵۳۴) ۳۰۷
گلف استریم ۲۶۵۷	زمین خیز ۱۹۳۸
- لاج ۲۰۲۷	زهر صورتی قالبی ریخته ۲۲۸۷
ماضی بجای مضارع ۱۵۷۷	سر آهنگ ۲۷۶۳
ماهی ۳۳۵۱	سبز ۱۱۲
مترادفات ۲۱۴۵	سریسته ۶۰۱
مردم گیا ۷۵۳	سگه ۲۰۵۴
مسند و مسند الیه ۳۰۴۲	سنگ آزما ۳۶۰۸
مشعل دار ۱۸۰۰	سنگ شبه ۴۴۲
مشک و سقا و آب ۱۹۸۸	سیاهی با نقره ۲۸۶۲
معنی یک ضرب المثل ۲۲۳۶	شکاف قلم ۳۲۲۹

- منجنیق ۲۵۲۲
 منزل ۲۴۱۵
 موسیقی ۱۰۳۳
 مهدی (مهد + ی نسبی) ۳۵۷۸
 مهره دزد و حقه باز ۱۶۴۱
 می پخته ۶۰۳
 میوه چینی ۱۸۰۶
 ناب ۲۲۸۹
 ناه ۱۱۲
 ناه و صبح ۲۶۲۹
 نام خدا خواندن ۱۴۷۲ - ۲۵۰۲
 نان خشک ۸۷۸
 نسبت ۱۳۰
 نظامی نصیحت می کند ۲۰۰۰
 نظامی معنی می کند ۳۱۴۹
 نظامی و اقبال نامه ۳۶۳۳
 نعل بر آتش ۹۸
 نقاشی رومیان و چینیان ۱۸۱
 نکته باریک ۳۶۱۸
 نگهبانان با جرس ۳۱۹۳
 نور خطان سخن ۹۱
 نوعی سوگند ۳۴۴۷
 نهنگ شمشیر دار ۱۷۶۸
 نیم لنگ ۱۶۳۱
 وحدت عمل ۱۰۶۶
 وقایع (سال ۶۰۲) ۳۵۷۸
 هفت رود ۲۷۳۳
 هنر ۲۹۴۸
 یک ره ۳۶۱
 یگانگی خدا ۱۰



توجه: پایان توضیحات. شماره ابیات داده شد برای آگاهی از توضیح به شرح همان بیت مراجعه شود.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

کشف‌الایات اقبالنامه نظامی گنجوی (با شماره بیت)

	الف
از آن بیشه سرو ۹۹۸	اجابت نکردن ۱۲۱۷
از آن بیهشی ۱۰۹۳	اجازت رسید ۱۱۱۶
از آن پارسی ۳۶۷	ارسطو به دلگرمی ۱۰۲۰
از آن پس ۴۴۸	ارسطو جهان‌دیده ۳۱۹۴
از آن پند کو ۱۲۸۷	ارسطو چوبش‌نید ۱۰۶۷
از آن پیشتر کان ۱۵۷۸	ارسطو جو واماند ۳۴۳۳
از آن پیشتر کاید ۳۱۹۸	ارسطوش فرزند ۶۱۹
از آن پیش‌کارد ۲۰۳	ارسطو کجاتا ۳۱۶۳
از آن پیش‌کافتم ۳۱۷۶	ارسطو که بد ۱۴۸۳
از آن پیش‌کان پشته ۹۲۸	ارسطو نخستین ۱۷۳۵
از آن پیش‌کائده خوری ۳۲۸۶	ارسطوی دانا ۷۱۱
از آن پیش‌کان زهر ۵۶۹	ارسطوی روشن ۱۵۰۷
از آن پیش‌کاید ۲۰۵۸	از آن ابر ۲۴۲
از آن پیش‌کابین ۲۵۷۰	از آنان که ۲۴۲۷
از آن پیش‌کز تخت ۲۰۶۴	از آن باد بر باد ۳۰۷۷
از آن تن که بادش ۲۳۱۲	از آن باده ۱۴۶۴
از آنجا خبر ۱۲۹۷	از آن به که برگوش ۳۶۰۵
از آنجا که بر ۳۶۶۰	از آن به که پیش از ۳۴۱۲
از آنجا که شد ۵۳۷	از آن بیشتر ساخت ۱۱۱۲
از آن جسم چندانکه ۱۵۱۸	از آن بیشتر گنج ۸۱۳
از آن جسم گردنده ۱۵۲۰	
از آن جمله چون ۲۹۸۲	

از آن چرب ۹۰۳	از آن مایه ۳۰۶۶
از آن خاک ۲۳۶۹	از آن مختلف ۶۶۳
از آن خط که ۲۳۱۹	از آن مرحله ۲۹۱۹
از آن داد خواهی ۷۰۲	از آن مغربی ۷۹۳
از آن دم که ۷۶۳	از آن مملکت ۳۰۰۹
از آن دوزخ ۶۰۰	از آن بزم ۵۶۱
از آن راز ۵۱۵	از آن نیز ۲۳۶۰
از آن راه ۲۵۵۱	از آن هر شبانروز ۲۸۹۴
از آن روشنی ۱۶۰۵	از آن همرهان ۲۶۵۳
از آن ره که ۲۲۰۹	از اندودن مشک ۳۳۲۵
از آن زخمه ۵۲۵	از او بستدم ۹۰۵
از آن زلزله ۳۰۸	از او بوسه ۲۵۴۱
از آن سخت ۱۸۴۲	از او کارگر ۱۴۲۸
از آن سرکشان ۱۶۰۱	از او کار مقدس ۲۱۲۱
از آن سکه ۲۰۵۴	از او هر چه ۱۵۵۰
از آن سوکه ۲۱۳۱	از ایشان به ما ۲۳۴۳
از آن شد ۲۷۰	از این بیش ۱۶۱۶
از آن میل گاه ۲۷۵۱	از این بیشتر ۱۵۶۵
از آن شب ۳۶۴۶	از این بیهده ۱۹۱۰
از آن علم ۷۱۳	از این پیشتر ۱۰۱
از آن فیلسوفان ۱۴۸۲	از این چار ۱۸۹۶
از آن قصه ۷۵۰	از این خوبتر ۳۶
از آن کوچ ۲۳۸۴	از این رسم ۳۰۰۶
از آن گنج ۷۳۱	از این روی ۴۷۵
از آن گنجدان ۲۳۲۴	از این سرو ۳۰۳۶
از آنکه ۱۵۸۳	از این سوزت ۳۲۴۲
از آن لشکر ۲۰۷۷	از این سوکه ۲۲۴۹

اگر سازد ۲۷۰۰	از این سو همه ۲۲۵۵
اگر سرخ ۳۲۳۷	از این کیمیا ۷۵۹
اگر سیرت ۳۰۰۱	از این منزل ۱۳۸۲
اگر شاه فرمان ۲۵۶۶	از این هر دو ۱۸۸۹
اگر شاه فرماید ۱۱۱۵	اشارت چنان ۳۷۹
اگر شور بایی ۸۸۲	امید خورش ۲۰۱۰
اگر صاحب ۱۸۳۵	اگر آب ۱۸۹۸
اگر گرگ ۲۹۶۷	اگر آسمان ۳۳۵۷
اگر گفتنی ۳۳۲۱	اگر ارشمیدس ۶۲۹
اگر گفته را ۱۳۵۰	اگر بیشکین ۳۰۵
اگر گفتنی ۵۱۱	اگر پرسی ۲۶۴۵
اگرگیری ۱۶۰۲	اگر پیرزن ۴۰۱
اگر ماندنی ۳۲۸۰	اگر جادویی ۲۱۱
اگر مرده ۱۴۱۹	اگر جوش ۲۰۵
اگر مقبلی ۱۸۲۸	اگر چه خداوند ۱۳۴۹
اگر من ۱۹۵۰	اگر چه زره نافتن ۳۳۱۷
اگر منزلی ۲۶۶۷	اگر چه زشاهان ۳۳۸۹
اگر مهد عیسی ۷۶	اگر چه من از ۳۵۹
اگر می‌پذیری ۸۶۸	اگر خاصگان ۱۲۳۴
اگر نازی ۱۸۳۸	اگر خضر ۷۲
اگر هست ۱۳۷۸	اگر خفته‌ای ۲۳۰۵
اگر وقع ۲۳۷	اگر داد بودی ۲۵۱۸
	اگر دشمنی ۲۰۹۳
	اگر دشمن زر ۴۲۰
	اگر راست ۸۶۱
	اگر راه ۲۶۹۱
	اگر زان خورشها ۳۲۸۶
ب	
بباید چنین ۸۶۰	
بباید چو آید ۳۵۹۰	
بباید یکی ۱۹۱	

بترسید ۳۰۴۳	بیخشایش ۱۶۸۲
بتی ساختند ۲۵۸۰	بیخش و بخور ۱۹۹۰
بجوشید ۲۸۳۹	ببردند ۲۴۵۷
بحمد الله این ۲۶۷	بیرگنج ۲۳۱۷
بخاری که ۵۲۳	ببزند چندان ۲۳۴۲
بخفت و ۷۹۹	ببیردنی ۴۹۵
بخندید دانا ۱۲۵۷	ببین ای ۱۲۴۷
بخندید و در ۳۳۰۹	ببین تا ترا ۱۳۱۴
بخندید و گفت ۳۴۵۲	ببین تا چه ۲۰۲۰
بخندید و گفتا ۳۵۴۴	ببین در جهان ۳۳۴۳
بخوان خلق را ۳۲۸۴	ببین سوز من ۳۱۸۸
بخواند آن ۶۴۹	ببینم که ۶۴۱
بخوانید ۳۱۶۷	ببالود روغن ۳۴۴۹
بخوردندی ۲۸۶۴	بپرداخت ۶۴۵
بد آید بدان را ۱۷۷۲	بپرسید ۶۴۵
بدان تا بخواهد ۶۹۹	بپرسید از احوال ۱۱۳۶
بدان تا بود ۲۰۹۱	بپرسید از او ۱۱۰۷
بدان تا پژوهش ۲۴۳۵	بپرسیدشان کاندین ۳۳۲۹
بدان تا جهان را ۳۵۶۸	بپرسیدشان کاین ۲۹۴۱
بدان تا چو آهنگ ۲۶۰۵	بپرسید عطار ۷۷۱
بدان تا چو کشتی ۲۷۲۶	بپرسیدگان ۱۰۸۳
بدان تا چو سایه ۱۷۱۹	بپرسید کاین ۲۵۱۲
بدان تا زیباغ ۴۰	بپرسید و هر مس ۹۹۹
بدان تا زدريا ۲۷۸۶	بپیچیم سر ۳۴۱۷
بدان تا سخنگو ۵۵۵	بپژ مرد لاله ۳۰۹۴
بدان تا طلسمی ۲۶۷۶	بت خوش زبان ۲۵۸۵
بدان تا کنم ۱۳۴	بترزین همه ۲۱۷۴

بدو گفت کز ۵۵۰	بدان تا نگین را ۱۱۳۵
بدو مجلس ۳۵۷۲	بدان پیکر از ۸۹
بدو نیک ۹۵۵	بدانجا رسیدند ۱۱۷۷
بدو هیچ ۱۳	بدان جام ۳۵۳
بدین آرزو ۳۴۸۰	بدان راست ۲۰۲۲
بدین ایمنی ۲۹۴۲	بدان رسته کان ۲۲۱۲
بدین چشم و ۲۴۹۳	بدان طفل مانم ۳۴۷۳
بدین خواب ۱۲۸۲	بدان طفل یک روزه ۳۱۵۱
بدین داستانشا ۱۳۸۵	بدانستن ۱۶۵۸
بدین راستی ۴۰۲	بدان کوس ۲۷۸۵
بدین زرد گل ۳۲۳۸	بدان کوه ۲۷۳۲
بدین زیرکی ۱۴۹۷	بدان گنج ۹۳۷
بدین سازمندی ۲۰۸۵	بدان گونه ۲۹۱۷
بدین سحر ۱۷۱	بدان لحن ۳۴۶۹
بدین فرخی ۲۴۷۶	بدان ماند ۳۳۵۶
بدین فن ۲۷۳۰	بدانیم کاین ۱۴۹۲
بدین گل ۳۵۰	بدستی بیالا ۲۸۸۷
بدینگونه بر ۹۱	بدیشان ۳۰۰۰
بدینگونه تا ۲۸۲۰	بدیگر کرم ۲۴۹۴
بدینگونه می کرد ۲۲۷۲	بدو گفت ای ۵۰۹
بدینگونه یک ماه ۲۸۷۰	بدو گفت بر خیز ۱۲۵۶
بدین ملک ۳۳۹۰	بدو پادشاه ۱۱۶۰
بر آتش ۸۹۲	بدو حال آن ۵۵۸
بر آراست ویرانه ۳۲۶	بدو گفت خود ۱۲۷۵
بر آراستش ۲۵۰۳	بدو گفت رو ۱۱۸۸
بر آراستندی ۹۷۰	بدو گفت کاهریمنی ۱۴۰۵
بر آرای بز می ۳۵۷۹	بدو گفت کاین ۶۵۵

برآن سنگ ۲۴۳۱	برآرای مجلس ۳۵۱
برآن شد ۱۱۹۸	بر آرنده آسمان ۲۴۹۱
برآن فرضه بی ۲۷۳۴	برآرنده سقف ۵
برآن فرضه گاه ۲۶۲۲	برآری بر این ۳۴۲
برآن فرضه گه ۲۶۳۳	برآریمش از ۲۹۶۰
برآن فیلسوفان ۱۶۰۸	برآسود از آشوبهای ۳۵۱۱
برآن قوم ۲۴۱۳	برآسود از آن جای ۲۱۱۹
برآن کار ۲۹۲۱	برآسود از آن رنج ۶۰۳
برآن کس ۱۷۸۶	برآسود بر خاک ۲۷۴۶
برآن گوش ۴۷۷	برآشفته شد ۱۲۷۰
برآن لحن شیرین ۲۶۳۷	برآشفتم از ۳۶۱۱
برآن لحن و آواز ۳۶۳۸	بر آمد شبانه ۵۴۶
برآنم کز این ۵۵	برآمد گل ۱۱۰۳
برآنم که این صورت ۱۶۱۰	برآمد یکی باد ۳۰۷۰
برآنم که این طاق ۱۵۸۴	برآمد یکی صدمه ۳۱۱
برآن هر دو را ۲۶۰۹	برآمودگانی ۱۶۹۷
برآواز من ۲۸۱	برآموده چون ۷۴۲
برآورد کاخی ۲۱۹۴	برآن ترک ۶۲۴
برآورد لشکر ۲۴۲۰	برآمیخت دانا ۶۴۳
برآهنگ ۱۰۳۴	بر آن جامه ۴۳۵
برآیی بگرد ۱۶۷۳	برآن جوهر ۷۱۸
برابر در ایوان ۳۳۳۶	برآن چیز ۱۴۳۷
برادر بجرم ۱۷۶۹	برآن راهرو ۱۲۶۰
برافراخت او زار ۲۷۴۲	برآن راه می رفت ۲۸۵۸
برافروخته طاقی ۲۸۷۴	برآن رفت ۲۵۷۹
برافراخته روی ۱۳۲۱	برآن ره ۱۸۱۴
برافزود پایهش ۱۰۹۹	برآن ریگ ۲۱۳۷

برون برد شه ۱۴۶۵	برانداخت هامون ۱۱۱۹
برون بنا ۲۱۹۹	برانداختم دخمه ۳۱۳۸
برون جست ۲۷۱۶	برانداختی ۲۴۹
برون رفت و ۱۰۲۸	برانگیخت ۱۰۶۳
برون رفت و زان ۲۳۲۱	بر او باد ۳۶۶۴
برون رفته ۴۹۸	بر او دست ۱۱۲۹
برون زآسمان ۱۳۸۰	بر او راه ۲۲۱۶
برون زانک ۱۶۷۰	بر او رنگ ۱۱۰۴
برون زانکه ۱۷۳۰	بر او طالعی ۸۲۵
برون شد به صحرا ۱۰۵۲	بر او کرد شه ۲۸۰۹
برون شد خطی ۱۰۸۶	بر او گریکی ۲۲۲۱
برون شد وزیر ۱۷۴۷	بر او گشته ۶۹۷
برون لاف مرهم ۳۳۵۰	برایشان ۹۹۳
برون نامدی ۲۶۸۱	براین چار سو چند سازیم ۲۱۸
برهنه یکی ۱۱۵۴	بر این چار سوی مخالف ۲۳۶
برید این حکایت ۳۱۶۹	بر این چون ۲۵۷۴
بزد تیغ ۹۳۰	بر این در مگر ۳۰۱۴
بزد طبل ۲۷۱۵	بر این ره ۲۳۰
بزرگ آفریننده ۱۵۱۸	بر این ساحل ۲۶۲۵
بزرگان آن ۲۹۴۶	بر این سبزه ۱۱۲
بزرگان در آن حال ۲۷۸۰	بر این سرسری ۳۴۰۳
بزرگ اندکی ۲۵۸	بر شاه اگر ۱۲۴۴
بزرگان سوی ۳۳۷۷	برون آر ۲۸۳
بزرگان که این ۲۵۷۵	برون آورید ۱۰۷۳
بزرگان لشکر ۳۳۹۳	برون آی چون ۱۲۹۸
بسا آب دیده ۲۰۱۷	برون از میانجی ۲۲۷۰
بسا چیز ۱۸۵	برون از وطن ۲۳۵۹

بسی ساز ۲۵۳۹	بسا خواب ۱۸۴
بسی سالها ۱۵۶	بسازای ۴۵۵
بسی سنگ ۲۱۷۵	بس است ۳۰۴۰
بسی شب ۱۴۹۰	بسا مملکت ۲۰۲۱
بسی قلعه ۶۹۴	بسازیم ۲۹۵۷
بسی کردم ۱۱۶۵	بساط گل ۲۵۳۵
بسی کرده‌ام ۳۱۷۲	بساطی کشیدم ۱۴۱
بسی کوفتیمش ۲۴۳۰	بساطی کشیده ۲۲۸۶
بسی کوه ۲۲۱۳	بسا کس که ۱۳۸۷
بسی گرد ۸۸۸	بسا یوسفان ۳۴۲۸
بسی گشت ۸۲۲	بسوزی ۳۲۴۰
بسی گنج ۲۸۴۸	بسی باز ۲۴۳۸
بسی نکته‌های ۱۳۳۹	بسی بندی ۲۷۴۷
بسی نیک و بد ۸۵۶	بسی پیش باز ۲۱۳۳
بسی وادی ۵۷۲	بسی تب زده ۲۷۳۸
بفرمود از آنجا ۳۰۶۳	بسبجید ۸۱۹
بفرمود تا از ۲۴۲۳	بسی حجت ۲۴۱۱
بفرمود تا بر ۲۱۸۲	بسی خلق را ۳۰۳۳
بفرمود تا عبره ۲۰۶۳	بسی خرد را ۳۱۲۷
بفرمود تا عذر ۸۳۱	بسی خواند ۱۲۱۱
بفرمود تا فیلسوفان ۳۶۹	بسی خوان ۲۹۳۸
بفرمود تا کاردانان ۵۳۲	بسی در ۷۱۲
بفرمود تا کله ۲۴۹۰	بسی را چو ۳۱۸۱
بفرمود تا لشکر ۲۸۱۷	بسی راند ۲۵۹۱
بفرمود تا لشکر روم و شام ۲۰۷۶	بسی رخنه ۱۶۵۷
بفرمود تا مرد ۱۳۲۲	بسی رفت ۲۸۵۱
بفرمود تا هر که ۲۹۳۰	بسی رهبری ۳۴۴۱

بفرمود دانا ۶۵۳	بلی گر چه شد ۳۶۲۵
بفرمود شه تا از آن ۲۱۸۹	بلی مردم ۱۶۳۹
بفرمود شه تا برآرند ۲۵۵۹	بلیناس دانا ۱۵۴۴
بفرمود شه تا چورای ۲۸۶۸	بلیناس را چون ۳۴۹۸
بفرمود شه تا شتاب ۱۳۳۱	بلیناس کو ۳۱۶۴
بفرمود کارد ۵۱۸	بلی هر کس ۲۳۰۸
بفرمود کارند ۲۴۵۰	بنفشه چو در ۱۹۷۶
بفرمود کز ۳۲۲۴	بنفشه دگر باره ۶۶۹
بفرمود میلی ۲۰۸۹	بنفشه طلایه ۲۵۳۱
بقاباد شه را ۳۵۵۰	بنالید چون ۳۳۹۱
بکاریم دانه ۲۹۶۹	بنانوکنی ۱۶۷۵
بکردند از این ۲۲۳۱	بنه چون ۱۴۳۸
بکن ستر پوشی ۲۳۰۳	بنه دل ۱۸۳۷
بکن شادم ۳۴۸۲	بنه نیز ۲۶۱۳
بکوشید تا در ۱۰۷۹	بود چار دیوار ۳۴۷۷
بکوشید کارد ۳۰۵۰	بود خوب ۲۲۳۴
بگفت آتش ۱۸۰۵	بود سالی ۹۱۵
بگفتا خوری ۹۰۴	بود مدبری ۱۲۵
بگفت آن بری ۶۴۰	بود نورت ۱۷۱۶
بگفت این و برزد ۳۴۵۴	به آبادیش ۲۵۲۵
بگفت این و چون ۳۱۸۶	به آبی ۵۸۵
بگو تا چه جوهر ۳۴۳۹	به آزار او ۸۱۶
بگو تا چه نیروست ۱۴۳۳	به آرم سلطان ۳۲۵۷
بگویند جان داد ۱۴۱۱	به آرم کن ۲۳۰۲
بگویند هر یک ۱۴۹۹	به آسانی آن ۱۹۳۹
بگیرند هنگام ۲۸۸۹	به آسانی از ۳۴۲۰
بلندیت بادا ۳۵۶	به آگاهی مرد ۳۲۵۲

به آن آرزو ۳۷۷۵	به آن آرزو ۳۷۷۵
به آنجا تواند ۱۶۲۷	به آنجا تواند ۱۶۲۷
به آن چیز ۱۳۶۷	به آن چیز ۱۳۶۷
به آن خو بروی ۶۲۲	به آن خو بروی ۶۲۲
به آن داوری ۷۱۶	به آن داوری ۷۱۶
به آن در ۳۲۷۳	به آن در ۳۲۷۳
به آن ره ۳۲۷۲	به آن ره ۳۲۷۲
به آن صید ۶۳۸	به آن صید ۶۳۸
به آن کاردانی ۳۷۸	به آن کاردانی ۳۷۸
به آن کیمیا ۷۱۹	به آن کیمیا ۷۱۹
به آن میل ۱۵۲۲	به آن میل ۱۵۲۲
به آن نام ۳۲۵۰	به آن نام ۳۲۵۰
به آن هم نشینان ۳۴۸۸	به آن هم نشینان ۳۴۸۸
به آواز طبلی ۲۸۱۹	به آواز طبلی ۲۸۱۹
به آیین ۲۰۸۸	به آیین ۲۰۸۸
به احیای او ۳۰۷	به احیای او ۳۰۷
به اردرخم ۳۶۴۸	به اردرخم ۳۶۴۸
بهار سکندر ۳۳۲۲	بهار سکندر ۳۳۲۲
بهارش جواهر ۲۲۸۵	بهارش جواهر ۲۲۸۵
به ار مادر این ۴۵۲	به ار مادر این ۴۵۲
به ارنام ۶۹۱	به ارنام ۶۹۱
بهاری در او ۲۵۵۳	بهاری در او ۲۵۵۳
بهاری هم ۲۹۱	بهاری هم ۲۹۱
به استاد کاری ۲۷۰۷	به استاد کاری ۲۷۰۷
به استاد کشی ۲۶۴۲	به استاد کشی ۲۶۴۲
به اسکندریه ش ۳۳۳۴	به اسکندریه ش ۳۳۳۴
به اشک ۳۴۱۶	به اشک ۳۴۱۶
به افرنجه ۲۱۲۲	به افرنجه ۲۱۲۲
به افسون ۷۸۱	به افسون ۷۸۱
به افسونگری ۸۱۲	به افسونگری ۸۱۲
به اقبال این ۳۲۱	به اقبال این ۳۲۱
به اقرار او ۱۰۹۷	به اقرار او ۱۰۹۷
به اکسیر کاری ۷۲۴	به اکسیر کاری ۷۲۴
به الهام یاری ۱۷۲۲	به الهام یاری ۱۷۲۲
به الهام یزدان ۲۸۷۷	به الهام یزدان ۲۸۷۷
به امید خوشنودی ۳۳۸۳	به امید خوشنودی ۳۳۸۳
به امید گنجی ۷۹۲	به امید گنجی ۷۹۲
به اندازه آنکه باشد ۱۴۶۲	به اندازه آنکه باشد ۱۴۶۲
به اندازه آنکه در ۲۹۰۰	به اندازه آنکه در ۲۹۰۰
به اندازه او نیز ۲۶۱۶	به اندازه او نیز ۲۶۱۶
به اندازه بردار ۲۸۵۴	به اندازه بردار ۲۸۵۴
به اندازه جهد ۴۱۴	به اندازه جهد ۴۱۴
به اندازه عقل ۱۵۳۲	به اندازه عقل ۱۵۳۲
به اندازه هر کس ۱۳۳۷	به اندازه هر کس ۱۳۳۷
به اندازه هر گران ۲۶۹	به اندازه هر گران ۲۶۹
به اندرز ۲۰۶۵	به اندرز ۲۰۶۵
به اندیشه ۱۰۶۹	به اندیشه ۱۰۶۹
به انصاف ۲۵۱۹	به انصاف ۲۵۱۹
به اول چه ۱۵۵	به اول چه ۱۵۵
به اول سخن ۵۳	به اول سخن ۵۳
به اول شبیخون ۲۱۱۴	به اول شبیخون ۲۱۱۴
به ایزدشناسی ۱۳۷۳	به ایزدشناسی ۱۳۷۳
به این پر ۲۳۵	به این پر ۲۳۵
به این هر دو ۱۴۵۰	به این هر دو ۱۴۵۰

به پوشیدگی ۷۵۶	به این هفت ۳۵۰۱
به پیدا و پنهان ۱۱۵۲	به بوسه ۲۵۴۲
به پیرایش نامه ۲۰۴۵	به بازار ۳۰۸۰
به پیروزی این ۳۵۷۱	به بازی در آید ۸۸
به پیروزی خود ۱۷۵۴	با بازی نیندوختم ۳۱۴۴
به پیغام ۴۱۹	به بالا شود ۲۳۳۶
به پیغمبران ۴۱۱	به بالای آن بند ۲۶۸۴
به تاریخ یک سال ۸۴۵	به بالای آن طاق ۲۸۷۵
به تدبیر آن ۸۱۷	با بالای دودی ۱۵۸۵
به تدبیر پیران ۴۱۶	به بخشایش ۳۱
به تدبیر کار آگهان ۴۰۳	به برهان این ۱۷۲۵
به تدریج ۲۲۳۰	به بی برگی ۹۶۲
به ترتیب ۱۶۷	به بیغوله ۴۸۹
به ترکیب آن ۲۱۹۳	به بیماری ۲۶۹۰
به تزی ۱۵۲۶	به بیهوشی ۱۰۸۸
به تسلیم ۱۴۷۱	به بی یاری ۳۶۵۵
به تشنه ۳۳۶۸	به پاسخ چنین ۲۳۵۱
به تعجیل ۲۱۲۷	به پاسخ دگر باره ۱۴۱۷
به تعلیق ۱۰۷۰	به پاسخ کشاورز ۲۴۷۸
به تعلیم او بود ۶۲۸	به پایان این ۲۳۵۰
به تعلیم او خاطر ۲۸۸۰	به پایان رساندند ۳۳۴۰
به تعلیم او کاردانان ۲۶۷۳	به پایان شد ۳۶۵۶
به تعلیم دانش ۱۵۳۴	به پرگار ۳۲۵۱
به تقدیر ۱۵۰۰	به پروردن ۲۰۶۸
به تیغی ۲۰۴۱	به پرهیزکاران ۳۲۵۵
به جان آمده ۳۳۰۸	به پیروزی عقل ۳۲۶۶
به جان آن چنان ۲۲۴۵	به پشت اندر ۹۳۸

به جان شو ۱۳۰۸	به خشنودی ۶۸۴
به جانی کز او ۳۲۴۸	به خفتن ۳۴۷۴
به جای تو گر ۱۸۵۶	به خلوت چو بنشست ۱۰۰۱
به جای غباری ۳۱۸۵	به خلوت زدودم ۱۷۹
به جای می ۳۰۸۳	به خلوت کند ۸۲۵
به جایی رساند ۱۰۴۹	به خم در شد ۱۰۳۰
به جایی که آمن ۱۷۹۵	به خوان کسان ۱۶۳۸
به جز آنکه ۱۵۱۳	به خواهش چنان ۱۲۸۵
به جز خونی ۲۰۳۰	به خوبی شد ۳۵۸۶
به جز دانه کاری ۲۴۸۱	به خوش بویی ۳۲۵۶
به جز سر تراشی ۴۷۹	به خون ریختن کمتر آور ۲۰۱۵
به جز سفر اعظم ۱۷۳۳	به خون ریختن سر ۲۱۰۵
به جز سیم و زر ۲۷۷۶	به داد آفرینی ۳۲۷۶
به جز مرگ ۳۱۶۰	به داد و دهش ۲۵۲
به چاره گری ۳۱۰۰	به دار الخلافه ۷۷۳
به چربی ۱۷۹۷	به دارای دولت ۳۱۳۳
به چشم ۴۶	به دانا رسید ۷۵۷
به چندین رقیبان ۴۱۵	به دانش چنین ۲۱۵۵
به چندین کنیز ۶۶۱	به دانندگان ۱۴۸۹
به چنگال ۲۸۸۸	به دردی که ۳۲۶۸
به حجت نویسان ۳۲۴۶	به درگاه او ۷۲۸
به حرفی که ۳۲۶۷	به درگاه شاه ۲۵۹۶
به حق گفتنش ۹۸۰	به دریا در ۱۹۲۰
به حکم آشکار ۹	به دریا رسد ۲۶۵
به خاکش ۳۳۳۸	به دریا کند بیع ۳۶۱۵
به خدمتگری ۷۰۴	به دزدی هم ۳۰۲۲
به خشکی و تزی ۳۰۴۵	به دست آوردند ۲۲۴۰

به دستش در ۱۱۲۸	به زنهار ۱۱۵۷
به دست کسان ۱۹۹۶	به زیرزمین ۲۷۷۹
به دستورشه برد ۷۰۰	به زیروبم ۱۰۴۰
به دستوری شه ۷۲۱	به ژرفی ۲۷۰۳
به دشت و ۳۵۰۷	به سختی در ۱۸۴۳
به دعوی ۱۵۲	به سختی همی ۸۷۷
به دفع ۲۹۱۵	به سر بردم ۵۲
به دل گفت ۲۹۹۶	به سر چشمه نیل ۲۲۱۰
به دود سیه ۳۲۲۵	به سر سبزی شاه ۱۵۹
به دیناری ۷۶۹	به سرسبزی صبح ۳۲۵۸
به ذلّ غریبان ۳۲۶۲	به سستی ۳۰۴۹
به رامش ۴۳۱	به سقراط فرمود ۱۹۵۷
به راهی ۸۰۱	به سقراط گفتند ۳۵۳۱
به رسم ۴۹۶	به سوهان زده ۳۰۸۶
به رقص ۲۵۳۴	به سوهان یکایک ۷۶۵
به رفتن ۲۱۲۶	به سودای زنگی ۱۲۹۴
به رنجی ۳۲۶۵	به سوز دل ۳۲۴۴
به روز سپید ۲۳۳۶	به سوی بیابان ۲۷۶۸
به روز و به شب ۱۸۸۴	به سوی توانا ۱۷۹۳
به روزی دو ۱۸۲۴	به سیلاب در ۳۶۰۴
به روشن‌ترین ۱۸۲۶	به شصت آمد ۳۶۳۳
به رویی ۱۴۶۹	به شایستگان ۳۰۴۴
به رهبر ۲۳۱	به شب ناله ۳۲۶۰
به زخم ۵۰۵	به شب زنده داران ۳۲۵۹
به زرو ۲۵۶۴	بهشت این ۲۲۵۶
به زن دادم ۹۴۳	به شرحی ۱۲۰۷
به زندانیان ۳۲۴۷	به شرطی که باشی ۲۶۰۷

به فرسخ رکابان ۱۸۶۷	به شرطی که چون ۹۱۹
به فرسخ رکابی ۲۴۱۵	به شه باز گفتند ۸۰۹
به فرخندگی ۱۴۷۹	به شه داد ۲۲۴۴
به فرزانه شه ۲۷۸۷	به شهری که دارو ۸۷۴
به فرزانه فرمود ۲۷۰۵	به شه گفت رهبر ۲۸۵۳
به فرزانه گفت ۲۶۷۵	به شه گفت کای ۳۱۹۶
به فرزند ۹۴۸	به شه گفت چون ۲۷۱۰
به فرمان او ۲۱۹۱	به شه گفت فرزانه ۲۷۸۹
به فرمانبری چون ۱۶۷۱	به شیری که ۳۲۴۳
به فرمانبری زانکه ۲۴۵۳	به شیری که ۳۲۴۳
به فرمانبری کوش ۲۰۶۹	به صبری که ۳۲۶۹
به فرمان پذیران ۳۲۴۵	به صحرا شد و ۱۰۷۶
به فرمان پذیری ۲۱۸۷	به صدقی که ۳۲۷۱
به فرمان شاهش ۱۳۳۵	به صد محنت ۳۲۹۸
به فرمان شه پیر ۱۸۷۳	به طاق دو ابرو ۵۲۸
به فرمان شه راه ۲۴۲۶	به طبع آن ۱۵۷۳
به فرمان شه سوی ۱۳۳۲	به طغرای ۲۹۰
به فرمان کشتی ۲۶۷۷	به طوفان ۳۱۲۶
به فرمان من ۳۲۰۷	به عذری ۶۶۶
به فریاد فریاد ۳۲۷۰	به عرض جنوبی ۲۶۱۹
به فرقی که ۳۲۵۴	به عزلت ۳۲۶۳
به فصلی چنین ۲۵۴۸	به عطاری ۷۶۷
به فیروی بخت ۱۴۷۶	به عنبر خری ۲۵۴۷
به فارونی ۳۶۰۰	به غفلت ۱۳۷۱
به قانون ۱۰۵۰	به غمخواری ۲۹۷۷
به قدس ۳۱۴۲	به غواصی ۱۱۵
به قطره ستان ۱۹۸۷	به خامی که ۳۴۶

به گیسو غبار ۲۵۶۲	به قول دگر آنکه ۴۵۸
به لشکرگه ۲۸۳۲	به قول دگر کان ۴۵۹
به لشکر مگو ۲۸۵۵	به قیصور ۲۶۹۴
به ما بر ۲۱۴۶	به کار اندر ۱۹۹۵
به ما زانچه ۲۹۷۱	به کاری که ۲۰۲۸
به ماهی ۲۸۳۱	به کام تو بادا ۳۵۹۵
به محتاج ۳۲۶۱	به کرمان ۳۰۴۶
به مردانگی ۱۱۸۰	به کس بر ۴۰۰
به مرهم رسیدند ۲۳۷۹	به کف بر ۳۴۵۰
به مشرق ۱۷۰۲	به کفش ۱۳۰۹
به معذوری ۱۲۱۹	به کمتر ۸۶۹
به مغرب ۱۷۰۰	به کم مدت آن ۳۲۲
به مقدار ۱۰۱۵	به کم مدتی ۸۴۰
به مقدس ۲۱۰۱	به کنجی در ۳۰۰۵
به من بانگ ۸۹۴	به کوره ۷۸۸
به من بر ۳۵۷۶	به کینه ۳۱۱۹
به منزل ۱۳۵	به کینه مبر ۱۷۶۳
به موجی که ۳۲۴۹	به گفتن مرا ۳۴۸
به مور آن ۲۵۳	به گرد جهان ۱۰۶۱
به موکب ۱۹۳۶	به گفتار ۲۰۰۳
به مهمانی ۳۳۵۹	به گنجی چنان ۹۴۷
به نادیدن ۳۲۷۴	به گنجینه‌ای ۱۸۰۸
به نازی ۱۸۳۹	به گوش آمد ۹۴۲
به ناخفتگیها ۳۲۶۴	به گوش جهان ۲۸۴۱
به نظارگان ۷۴۴	به گوش خلیفه ۷۹۰
به نعل ۲۴۲۹	به گیتی پژوهی ۳۳۵۵
به نوبت ۳۵۸۷	به گیتی چنین ۱۱۸۱

به هر شمع ۳۲۵۳	به نیروی تو ۵۱
به هر طایفه ۱۷۲۱	به نیروی داد ۱۵۰۹
به هر کس بده ۱۹۷۳	به نیک اختری ۲۶۱۰
به هر کوه ۳۰۱۱	به نیک و به بد ۱۹۴
به هر مدّت ۲۹۰۹	به نیکی سراینده ۵۲۱
به هر مدّتی فیلسوفان ۹۶۹	به وقت خزان ۱۶۴۴
به هر مدتی گردش ۸۶	به وقت خورش ۱۸۱۳
به هر مرز ۱۶۸۷	به وقت رحیل ۲۱۵۲
به هر منزلی ۱۸۱۰	به وقت نیاز ۲۹۸۱
به هر نکته‌ای ۹۸۲	به هر بقعه‌ای ۲۵۹۲
به هشیاری ۸۲۷	به هر جاکه او ۳۰۱۲
به هم جمع ۹۷۵	به هر که باشی تنومند ۱۷۵۶
به هم صحبتان ۳۵۱۵	به هر چه که باشی زیبکار ۱۹۶۷
به هنگام این ۳۰۸۹	به هر جاکه حربی ۱۸۶۳
به یاد نظامی ۳۴۳	به هر جاکه راند ۱۹۴۷
به یزدان ۳۴۴۷	به هر جاکه رایت ۲۶۶
به یک جو که چرینده ۱۹۲۶	به هر جاکه رفتن ۳۱۴۵
به یک جو که درمالش ۲۵۲۱	به هر جاکه مرکب ۱۷۱۲
به یک قرصه ۱۹۷۹	به هر جاگرایش ۱۷۱۵
به یک هفته ۲۸۵۹	به هر جوهری ۲۴۳۲
به یونان ۳۶۳	به هرچ آری ۱۸۶۸
بیابان جوشنده ۲۷۶۹	به هرچ آفریننده ۲۹۹۱
بیابان و یگ ۲۸۵۰	به هرچ آمد از ۱۸
بیابان و وادی ۳۰۳۲	به هرچش ۱۹۵
بیابانی از آتشین ۲۲۷۶	به هر حرفتی ۱۴۳۱
بیابانی از ریگ ۲۱۳۶	به هر دولتی ۱۷۵۳
بیابانیان را ۲۸۰۸	به هر سان ۲۹۹۰



مرکز تحقیقات کتابخانه و اسناد ملی

ترا خواهم ۳۲	پس از آنکه ۹۶۶
ترا دست ۱۹۹۷	پس از مدتی ۹۳۴
ترا دیده ام ۲۴۹۷	پس از مرگ ۳۳۸۸
ترازوی چربی ۳۵۱۹	پس از نام ۱۹۶۳
تراشنده استاد ۴۸۱	پس این ۲۸۸۳
تراشنده کاین ۵۱۲	پس سی چهل ۲۴۰۱
تراکایت ۲۰۳۹	پس شاه نیز ۳۳۸۴
تراکامدستی ۲۴۹۶	پس کس نگویم ۲۹۸۸
تراکز بسی ۱۹۶۵	پسند آمدش ۱۲۵۱
ترانیز ۹۲۳	پسندید شاه ۵۵۶
تظلم کنان ۲۰۹۹	پس و پیش آن کوه ۲۴۱۹
تعجب زوالی ۱۴۴۵	پس و پیش بیند ۱۹۳۳
تغیر ۹۷۷	پل است ۱۳۹۹
تفاخر کنان ۱۰۱۹	پلاسی ۳۳۰۳
تکاپوی ۱۶۷۹	پلنگ است ۱۹۶۶
تکائف ۱۵۳۹	پناهنده بخت ۴۲۷
تکش ۲۲۵۴	پیاده که او ۱۸۳۴
تماشای آن ۴۳۴	پیاده نهاده ۶۸۰
تماشای او ۱۲۵۵	
تماشاکنان ۳۰۸۵	ت
تن آدمی را ۱۶۴۵	تبسم ۳۵۳۳
تن زهر ۳۵۲۶	تبشهای ۲۸۳۷
تن سخت ۲۴۸۴	تب مرگ ۳۱۹۱
تن شاه ۳۰۶۰	تیره زنان ۲۷۸۴
تنش را ۳۲۰۷	تجسس گری ۳۳۴۲
تنش محرم ۶۰	تجسس نسازیم ۲۹۸۹
تن ماکه در ۱۶۴۶	ترا ایزد ۱۸۴۹

تو نیز ای گشاینده ۲۳۱۳	تنم در درشتی ۲۴۸۳
تویی چشم ۸۱	تنومند ۲۷
تویی خالق ۳۰	تنی ده هزار ۲۶۱۲
تویی رایت ۳۳۵	تنی دید چون ۳۱۱۲
تویی گنج ۱۶۷۸	تو آن چشمه ۷۹
تهی مانده ۲۰۸۷	تو آن شبچراغی ۱۷۰۹
تهی نیست ۳۶۲۲	تو آنی ۱۲۷۳
	تواناست ۲۶
ث	تواند که ۷۳۵
ثنا رفت ۴۷۲	توانی که ۱۲۸۹
ثناگفت بروی ۱۱۶۶	تو با اینکه ۱۲۶۵
ثناگفت و بر ۲۵۰۲	تو با این گرانی ۱۲۶۷
ثناگفت و چندان ۱۰۹۵	تو خوانی مرا ۱۲۳۹
ثنای جهاندار ۱۳۴۱	تو در پاک ۱۳۰۴
	تو در کنج ۹۲۰
ج	تو دزدی و من ۸۹۵
جداگانه از بهر ۲۸۰۳	تو شاهی چو ۲۰۲۶
جداگانه در روغن ۲۴۰۰	تو کامروز ۳۳۸
جداگانه هر ۱۵۹۹	تو کز خواب ۱۲۸۱
جز آن زر ۲۲۷۷	تو گرمی مکن ۱۳۱۷
جز آتش ۲۵۱۱	تو گفستی که ۲۸۶۰
جز آن نیست ۴۴۵	تولد بود ۱۵۹۷
جز اول ۱۶۲۴	تو مستغنی ۴۳
جز او را ۱۴۳۰	تو می خاری ۱۶۳۶
جز او کیست ۲۴	تو می خور ۳۵۲
جز او هر که ۸۲۶	تو نیز آنچه ۱۷۲۴
جز او هر که را ۲۷۲	تو نیز ای جوان ۳۴۲۶

جوز ایزد ۱۲۰۵	جهان جوی از آن ۲۲۷۸
جز این گفت ۴۷۶	جهان جوی بر بارگی ۲۳۹۳
جز این هر چه ۳۵۰۸	جهان جوی را کار ۳۰۶۵
جز این یک ۲۹۰۵	جهان جوی را گفت ۱۵۵۷
جزیره بسی ۲۱۳۲	جهان چون دکان ۳۳۵۳
جزیره یکی ۲۶۶۱	جهان چون زرش ۳۰۶۷
جوابش ۱۲۶۳	جهان چون شبه ۳۲۲۱
جوابی که ۱۱۹۱	جهان خار در پشت ۱۹۰۰
جوان را ۹۸	جهان خانه ۳۴۶۱
جوانمرد چون در صنم ۶۵۱	جهاندار باره ۲۹۲۳
جوانمرد چون دید ۵۹۴	جهاندار پاسخ ۱۳۶۳
جوانمرد کو ۵۸۸	جهاندار چون ۲۶۴
جوانمرد گفت ۲۴۸۹	جهاندار خواندش ۲۴۷۳
جوان مردی شیر ۱۷۸۵	جهاندار در وقت ۲۸۲۸
جوانمردی باغ ۳۳۶۹	جهاندار فرمود تا یک ۲۶۳۰
جوانمردی ۸۹۹	جهاندار فرمود کان دل ۲۵۶۷
جوانی در آن ۲۴۶۹	جهاندار فرمود کان زادمرد ۸۵۱
جوانی و خوبی ۲۴۷۴	جهاندار گفتا از این در ۳۲۰۶
جوانی وزان ۶۳۷	جهاندار گفتا بهانه ۱۳۵۴
جهان آفرین ۱۹۶۲	جهاندار گفت از حساب ۱۳۷۹
جهان آن جهان شد ۲۲۸	جهاندار گفت این گراینده ۱۴۶۷
جهان آن کسی ۱۹۲۴	جهاندار گفتش چه بد ۲۶۸۵
جهان از تو ۲۷۶۰	جهاندار گفتش که صاحب ۱۴۳۵
جهان ازدها ۱۸۹۲	جهاندار نالیده ۳۱۹۳
جهان پر شد ۱۸۶	جهان در جهان ۲۶۵۶
جهان ناختن ۲۷۶۲	جهان دیده دانای حاضر جواب ۱۲۲۱
جهان جمله ۳۱۵۲	جهان دیده دانای روشن ضمیر ۱۱۱۷

چرا تو رسم ۳۲۹۱	جهان دیدگان ۳۱۵۶
چرا چون ۳۳۱۹	جهان‌دیده هندو ۱۳۵۵
چرا خوش ۳۲۹۳	جهان را بدین ۳۳۳۹
چرا سر نیارم ۳۲۹۲	جهان را تویی ۲۵۰۰
چراغ ارچه ۳۳۰	جهان را چنین ۷۳۷
چراغی زدیروزه ۱۳۰۲	جهان را چو ۱۷۹۹
چراغی که کوران ۲۵۸۳	جهان را در این ۲۷۵۶
چراغی که مرگش ۳۱۰۴	جهان را دهم ۳۶۵۷
چکید از ۱۵۲۷	جهان را که بینی ۱۸۹۱
چگونه است ۲۹۴۵	جهان را به آمد شدن ۳۰۳۵
چگونه توان داد ۱۶۹۸	جهان را زگنج ۱۲۲
چگونه توان راستی ۳۴۷۶	جهان فیلسوف ۳۴۴۳
چگونه رساند ۱۰۷۴	جهان گر چه ۱۲۰۲
چگونه شوم ۱۲۴۳	جهانگیر چون ۱۸۸۲
چگونه نهادش ۱۵۰۲	جهان مرزبان ۲۷۹۷
چنان آمد آواز ۳۰۳۷	جهانی بدین ۱۳۹۱
چنان آمدم ۹۴۰	جهانی به جوهر ۱۵۰
چنان افشرد ۳۱۰۲	جهانی چنین خوب ۳۵
چنان بازگردانش ۳۵۹۲	جهانی چنین در غلط ۳۶۳۲
چنان باید ۱۱۶۴	جهانی دگر ۱۳۸۹
چنان برکش ۶۱۳	جهانی که ۳۳۴۴
چنان برکشید ۲۸۶۹	
چنان بر من ۳۱۲۰	
چنان بست ۱۰۴۲	
چنان بودکان ۲۱۸۱	
چنان بود آواز ۵۰۰	
چنان بودکان ۱۱۴۳	
	ج
	چرا از پی ۱۹۱۱
	چرا بست ۱۶۳۷
	چرا بیشکین ۳۰۴
	چرا پره ۴۴۱

چنان می نماید ۱۲۳۱	چنان به که هر ۱۸۵۳
چنان واجب ۱۴۹۴	چنان بیند آن ۱۶۶۵
چنان وقت ۲۳۲	چنان دهم ۴۸۴
چنین آمد از ۱۴۷۵	چنان چشم ۲۲۲۴
چنین آمده است ۱۲۰۸	چنان خور ۱۹۸۹
چنین باز دار ۶۳۵	چنان داد فرزانه ۲۷۸۲
چنین باز دادند ۲۳۳۱	چنان داد فرمان ۱۱۸۳
چنین بسته ۳۲۳۴	چنان دان حقیقت ۲۹۵۰
چنین بود تا بود ۱۴۹۳	چنان دان که از ۵۲۲
چنین بود در ۱۷۵۰	چنان دان که یابم ۳۲۸۹
چنین بود گوینده ۹۵۰	چنان ده به هر ۲۴۸۰
چنین چند نو ۳۷۷	چنان رای دیدند ۲۲۲۶
چنین داد پاسخ ۱۲۶۹	چنان رای زد ۲۶۱۱
چنین داد فرمان ۱۷۴۴	چنان رفت ۱۵۰۶
چنین رانده ۱۹۶۰	چنان زن ۳۵۳۸
چنین راند والیس ۱۵۳۳	چنان زی ۱۸۲۳
چنین زد مثل کاردان ۱۸۵۹	چنان ساخت ۱۰۴۸
چنین زد مثل مرد ۱۷۵۸	چنان شد ۳۴۷۱
چنین شد ۲۲۳۲	چنان عهد ۹۷۸
چنین گر ۲۹۷۲	چنان کادمی ۱۰۴۴
چنین گشت ۱۵۳۶	چنان کان ۱۰۵۹
چنین گفت با ۱۸۰۴	چنان کرد ۲۷۳۶
چنین گفت چون ۳۵۲۷	چنان کز ۲۷۷۸
چنین گفت دانا ۲۱۵۸	چنان کن که چون سر ۱۷۱۱
چنین گفتش ۱۴۵۷	چنان کن که فردا ۲۰۷۴
چنین گفت کافزون ۱۶۶۹	چنان گشت ۷۲۳
چنین گفت کانگه ۵۶۰	چنان لرزه ۳۰۹

چو آن هردو ۱۵۱۲	چنین گفت کای ۲۴۷۹
چو آن هر سه ۴۷۰	چنین گفت کایمن ۳۴۸۹
چو آن یاوری ۳۵۸۲	چنین گنج ۲۸۴
چو آواز آن ارغنون ۱۰۵۱	چنین گوید آن کاردان ۱۱۷۰
چو آواز آن طبل ۲۷۲۷	چنین گوید آن نغز ۵۲۶
چو آهو بره ۳۳۹۲	چنین هفت ۱۴۸۶
چو آید زیک ۱۹۴۰	چو آبی ۲۱۴۸
چو آید قیامت ۱۹۸۲	چو آتش برون ۱۵۳۸
چو ابریشمی ۱۹۷	چو آتش بود ۱۴۰۷
چو از آتش ۸۱۸	چو آتش در او ۱۴۰۴
چو از بانگ ۳۶۵۲	چو آراست ۵۹۶
چو از تاب ۲۳۷۶	چو آسوده ۱۵۲۸
چو از چشم ۲۳۲۰	چو آمد بجایی ۲۱۹۰
چو از خانه ۱۹۷۵	چو آمد به دروازه ۲۹۳۳
چو از خویشتن ۱۳۶۴	چو آمد به والیس ۹۵۶
چو از دانش ۷۲۰	چو آمد زبابل ۳۰۴۸
چو از دخل او ۲۵۲۰	چو آمد کنون ۳۲۱۲
چو از ذات ۱۶	چو آمدگه دعوی ۲۱۲۳
چو از راه ۵۷	چو آمدگه زادن ۸۷۹
چو از رایت ۱۱۳۳	چو آمدگه عزم ۳۵۱۴
چو از سیرت ۲۹۹۳	چو آمرزش ۱۷۷۱
چو از قدسیان ۲۱۰۹	چو آموخت ۲۱۲۵
چو از ماندگی ۲۱۲۸	چو آنجا ۱۳۹۳
چو از مرگ ۳۴۲۲	چو آن جوهر ۱۵۱۶
چو از مهر مادر ۳۲۲۳	چو آن چشمه ۲۱۵۶
چو از نقش ۴۵۱	چو آن لحن ۲۶۳۷
چو از هوشمندان ۱۰۷۷	چو آن ناله ۱۰۳۵

چو استاد کشتی ۲۶۸۲	چو بر پشته رفتن ۲۲۲۹
چو اسکندر آسود ۲۷۶۱	چو بر جای ۴۶۵
چو اسکندر آمد ۲۷۴۵	چو بر چرم ۱۰۳۷
چو اسکندر آینه ۳۱۱۱	چو بر خواند ۳۶۶۱
چو افتاد ۲۴۳۷	چو بر دست ۱۴۸
چو افتی ۱۷۹۰	چو بردن توان ۱۲۹۰
چو افکنده ۵۸۱	چو بر رشته ۱۹۴۳
چو الماس ۲۴۵۵	چو بر روی آب ۲۷۹۰
چو امشب ۹۱۸	چو بر زد همه ۱۶۵۹
چو اندازه ۳۰۶۲	چو بر سگه ۲۸۵
چو اندیشه ۱۳۸۴	چو بر شقه ۳۲۳۰
چو انگشتری ۱۱۳۰	چو بر عادت ۱۸۹
چو او ۲۷۹	چو بر گل ۳۱۸۹
چو این قصه ۲۷۵۴	چو بر گنج دادن ۸۳۵
چو این نامه ۱۸۶۹	چو بر گنج لیلی ۶۸۸
چو این مایه ۶۵۷	چو بر ملک ۱۶۸۰
چو باد خزانی ۳۰۷۶	چو بر من نماند ۳۲۹۴
چو باد هوا ۱۸۸	چو بر ناتوان ۳۴۸۵
چو باران ۱۸۷	چو بر نا شدن ۱۲۲۴
چو باز اختر ۳۴۹۳	چو بر نایه ۲۶۲۹
چو باز سرکه ۱۹۹۳	چو بر نسبت ۱۰۴۶
چو با کاروانی ۳۶۴۵	چو بر نسبتی دیگر ۱۰۶۵
چو بد گوهری ۱۷۷۷	چو بر نسبتی راند ۱۰۶۴
چو بر آشنایی ۴۵	چو بز می ۳۵۵۶
چو بر آفتاب ۲۸۹۶	چو بسیار برگشت ۲۲۹۳
چو بر باره شد ۲۲۰۳	چو بسیاری عمر ۳۲۹۰
چو بر پشته خاره ۲۲۴۸	چو بشنید شه ۲۹۱۶

چو بگذاشت از این ۶۷۵	چو پیری ۹۰
چو بگذشت و بگذاشت ۳۴۵۵	چو پیمانان پرگشت ۳۴۱۱
چو بنشست ۵۰۸	چو پیمانان عمرش ۳۰۳۴
چو بنیاد دولت ۳۰۹۲	چو تابنده ۱۳۳۴
چو بیدادگر بود ۲۱۱۵	چو تن مرد ۳۳۲۷
چو بیدادگر دشمن ۲۱۱۲	چو تو بارگی ۱۷۰۵
چو بیند در او ۲۱۷۷	چو تو خدمت ۱۹۹۹
چو بیند عجب ۱۴۴۴	چو توفیق ۳۴۹
چو بیننده ۱۴۱۶	چو تو هستی ۳۴
چو بی وزنی ۳۶۱۷	چو چشم مرا ۶۸۲
چو بیهوشی ۱۰۹۰	چو چشمه ۱۴۰۰
چو پاسی ۱۱۶	چو حال ۳۵۴۲
چو پاکی ۱۲۷۸	چو حلوائی ۶۸۷
چو پایان ۲۱۴۰	چو خاقان از این ۲۷۴۸
چو پابندگی ۳۵۱۶	چو خاقان خبر ۲۵۹۵
چو پایین ۲۰۰۰	چو خاک از ۲۰۲۵
چو پذیرفت ۲۹۴۰	چو خالی شد ۱۱۵۵
چو پرداخت زین درج ۲۰۴۲	چو ختم سخن ۱۶۰۳
چو پرداخت زین نقش ۳۵۲۱	چو خسرو خبر ۲۵۲۳
چو پرسیدی ۲۹۴۹	چو خسرو طلسمی ۲۶۷۴
چو پرکرد ۶۴۷	چو خندید ۴۳۸
چو پرگار ۱۵۲۳	چو خواهم شد ۳۴۴۲
چو پرگار بنیت ۳۶۲۳	چو خواهم نبیند ۱۱۵۹
چو پروانه ۴۷	چو خواهی که باشد ۱۸۶۶
چو پروردگان ۳۱۹۷	چو خواهی که برگنج ۱۸۲
چو پوشیدنی ۱۹۱۹	چو خورشید از ۱۱۲۲
چو پیداست ۱۳۹۲	چو خورشید پوشد ۲۱۵۱

- ۲۷۹۴ چو خورشید جوشان
 ۲۷۷۷ چو خورشید سر
 ۳۳۰۰ چو خورشید گردنده
 ۳۳۴۶ چو خورشید و مه
 ۱۹۹۱ چو دادی
 ۶۳۹ چو دانست استاد
 ۲۸۰۴ چو دانست سالار
 ۲۴۰۹ چو دانست فرمانده
 ۲۲۶۲ چو دانست کانجا
 ۲۳۲۳ چو دانست کان
 ۱۲۵۲ چو دانست کو
 ۱۹۶۸ چو در بزم
 ۳۶۱۴ چو در بیع
 ۹۹۵ چو در پرده راست
 ۳۴۷۲ چو در پرده مرگ
 ۱۷۸۲ چو در پرده ناجنس
 ۵۱۹ چو در پرده نی
 ۲۹۳ چو در جام
 ۲۲۸۸ چو در چشم پیکر
 ۴۴۰ چو در چشم شاه
 ۳۰۰۸ چو در حق
 ۲۸۳۶ چو در خانه خویش
 ۹۴۱ چو در خانه رستم
 ۳۴۱ چو در داد
 ۹۹۲ چو در کس
 ۱۷ چو در قدرت
 ۲۹۱۲ چو در ما
 ۱۲۲۶ چو در نافه
 ۱۳۳۸ چو در هندو
 ۲۳۷۵ چو دریا بریند
 ۲۴۴۱ چو دریا که گوهر
 ۱۹۷۲ چو دریا مکن
 ۵۸۰ چو دزدان
 ۷۱۷ چو دستور دانا
 ۸۳۰ چو دستور گرد
 ۳۶۳۷ چو دلو
 ۳۸۳ چو دولت به دانش
 ۲۴۶ چو دولت دهد
 ۲۷۷۰ چو ده روز
 ۷۸۲ چو ده گانه ای
 ۲۶۴۱ چو دیبای
 ۲۵۸۷ چو دید آن پری
 ۳۰۰۷ چو دید آنچنان
 ۳۱۱۰ چو دید اختران
 ۶۶۵ چو دید ارشمیدس
 ۷۰۱ چو دیدش
 ۳۴۰۷ چو دیدم کز این
 ۹۳۶ چو دیدم که هنجار
 ۲۸۷۸ چو دیدند سیمای
 ۲۸۸۱ چو دیدند شاهی
 ۳۴۳۷ چو دیدند کان پیک
 ۳۵۳۰ چو دیدند کان مرغ
 ۳۰۷۵ چو دیر آید
 ۴۹ چو ذره

چو زیره ۲۰۱۲	چو رخت ۳۲۱۶
چو زین سان ۲۶۷۰	چو رفتند ۲۴۶۳
چو زین گونه ۴۱۷	چو روباه ۲۱۷
چو سالار ۲۵۰۶	چو روز دگر ۱۱۰۲
چو سایه که ۱۷۵	چو روز سیاست ۱۹۷۰
چو سر سینه ۳۶۳۱	چو روشن تراست ۱۸۲۷
چو سقراط را داد ۱۵۵۶	چو ره یاره ۲۵
چو سقراط را رفتن ۳۵۲۴	چو ریحان ۲۸۱۴
چو سقراط مهر ۱۲۱۰	چو زآبادی ۳۲۸
چو سلطان شود سوی ۱۳۰۵	چو زآینه ۲۰۹۲
چو سلطان صلا ۳۳۶۰	چو زآمیزش ۲۵۹۸
چو سود ۱۷۷۹	چو زاسکندر ۳۳۷۵
چو سوی کف ۱۱۴۶	چو ز اندازه ۱۲۱۲
چو سوی محیط ۲۶۵۸	چو زان دشت ۲۲۷۵
چو سیفور ۲۸۱۲	چو زان سان ۲۴۴۹
چو سیماب در پستی ۲۷۹۶	چو زان مرحله ۲۵۰۸
چو سیماب دید ۲۱۶۵	چو زخم زبان ۴۲۳
چو شاه آن ۲۲۰۷	چو زپراکنده ۱۶۵۰
چو شاه ارسلان ۱۰۵	چو ززین ۱۳۸
چو شاه این ۱۵۰۳	چو زن دید ۷۰۸
چو شاه جهانش ۸۵۵	چو زنگی زبان ۹۰۲
چو شب خون ۲۳۹۱	چو زنگی سر یار ۹۳۲
چو شب‌دیز ۳۲۹۵	چو زنگی مرادید ۸۹۳
چو شب را ۳۱۹۲	چو زو بستند ۲۱۱۸
چو شب نافه ۲۶۳۱	چو زو رستنی ۲۳۶۲
چو شد آهر ۳۴۶۳	چو زو کار ۲۳۶۸
چو شد بسته ۱۶۲۲	چو زیرک ۱۶۰۶

چو صاحب رصد ۱۰۳۳	چو شد حرف ۱۰۹۶
چو صاحب گله ۱۱۳۶	چو شد کار آن ۲۴۱۴
چو صافی بود ۳۹۷	چو شد کار او نیز ۳۳۸۵
چو صنعت ۱۶۳۰	چو شد گفته ۲۱۸۰
چو صیّاد را ۶۲۳	چو ششماه ۲۲۰۸
چو طالع ۲۹۱۸	چو شمشیرش ۲۹۴
چو طاووس ۲۳۹۲	چو شمع از ۳۱۱۴
چو طوفان اندیشه ۱۰۸	چو شورش در آب ۲۸۶۶
چو طوفان انصاف ۳۳۵۲	چو شورش نبودى ۲۸۶۵
چو عاجز شد ۱۰۸۱	چو شه بارعیت ۲۰۳۲
چو عاجز شدی ۱۷۴۲	چو شه پوزش ۸۲۹
چو عاجز شود یار ۲۹۵۸	چو شه چون ۳۵۶۲
چو عالی ۳۳۴	چو شه درده ۲۳۹۷
چو فارغ ۲۰۹۴	چو شه دید راز ۵۱۷
چو فرمان چنین آمد از شهریار ۱۵۱۰	چو شه دیدگان کان ۲۴۴۵
چو فرمان چنین آمد از کردگار ۱۶۸۵	چو شه دید کز ۲۴۲۲
چو فرمان دِه ۲۴۸	چو شه دید کو ۲۴۳۳
چو فرمود سالار ۱۵۳۵	چو شه دیدگان گفت ۱۷۲۶
چو فرمود شه ۱۵۸	چو شه را ۱۵۸۱
چو فرهنگ ۱۵۴۷	چو شه شد ۲۲۹۲
چو فضل ۱۵۷۷	چو شه گفت آن ۱۶۰۷
چو قیاض ۲۴۱	چو شه گفت کاحوال ۸۷۰
چو قاروره ۲۳۸۵	چو شه نامه ۹۵۹
چو قاصد ۳۰۵۶	چو شیر افکنم ۳۶۳۰
چو قرص جوین ۱۲۵۹	چو شیران آهن دل ۲۸۸۵
چو کارش ۶۹۸	چو شیران به اندک ۱۹۸۵
چو کاری ۴۱۲	چو شیران درید ۲۸۴۴

چو لختی سخن ۱۴۸۱	چو کرد آسمانم ۳۱۷۴
چو لختی گزاینده ۲۹۳۱	چو کرد آفرینی ۱۳۵۶
چو لشکر کشی ۱۹۳۴	چو کردی ۱۱۵۱
چو لعل ۳۶۰۹	چو کشتی ۲۷۱۳
چو بابی گنه ۲۰۲۹	چو گم گردد ۹۳
چو مادر ۳۳۸۰	چو کوشم ۳۵۰۶
چو مارا ۱۶۱۴	چه کوه از ۲۵۴۴
چو ماند ۳۲۰	چو گردد ۱۸۵۱
چو محمود ۲۸۹	چو گردنده ۱۵۱۹
چو مردم ۱۸۳۱	چو گشت آن ۱۵۱۵
چو مرگ ۳۱۳۱	چو گشت از ثنا ۱۳۴۲
چو مشکین ۳۱۸۴	چو گشت از دوا ۵۹۳
چو مطرب ۱۷۹۸	چو گشت این ۱۷۳۸
چو من خفته‌ای ۱۲۸۰	چو گشتند از ۲۳۶۷
چو من دیدم ۸۸۴	چو گفت این پناهنده ۳۴۹۵
چو من کردم ۱۸۰	چو گفت این ترنم ۳۵۱۰
چو موی از ۴۸۲	چو گفت این سخن دیده ۲۶۵۱
چو مهد ۳۵۷۸	چو گفت این سخن‌های ۱۳۲۰
چو میرد کسی ۲۹۸۷	چو گل خوردن ۳۵۶۴
چو میرد یکی ۲۹۰۳	چو گوهر برون ۳۵۹۶
چو میل ۲۲۳۵	چو گوهر بگوهر ۱۶۰۰
چو میوه ۳۰۱۵	چو گوهر نژاد ۱۸۷۸
چو نام ۳۶۵۸	چو گوینده ۹۹۰
چو نامه ۳۲۹۷	چو گیرد ۲۸۹۸
چو نحس ۳۴۹۱	چو لختی در آن ۲۲۷۹
چو نزدیک ۲۶۲۱	چو لختی رود ۲۱۵۴
چو نزل ۳۵۹۱	چو لختی زمین ۲۰۹۷

چه افزایش ۱۴۹۵	چو نقش ۱۴۴۶
چه بازیچه ۲۱۵	چو نیروی ۱۵۴۹
چه بانگ ۲۷۸۸	چو نیمه شد ۲۸۲۴
چه باید در این ۱۹۱۷	چو والیس ۳۴۸۳
چه باید زخون ۶۵۸	چو وقت آید ۷۷۰
چه باید گران ۳۴۶۰	چو وقت رحیل ۳۱۰۱
چه بودی که در ۳۵۸۰	چو هر جوهر ۱۵۴۰
چه بودی کز این ۱۹۰۸	چو هرچ آن ۱۶۴۸
چه بینی ۳۳۴۵	چو هر چار ۱۵۲۹
چه تدبیر سازم ۳۱۲۱	چو هرچ او ۱۸۵۵
چه خسبیم ۱۹۰۴	چو هر مس بدین ۳۴۵۸
چه خواهی ۲۰۱۶	چو هر مس سخن ۹۸۱
چه خوشتر ۲۵۳۷	چو هم کاسه ۱۳۱۰
چه دانم که ایشان ۱۶۸۸	چو هندو جواب ۱۳۷۵
چه دانم که من ۱۴۳۴	چو هندوی دانا ۱۴۷۰
چه دانی که آید ۱۳۰۶	چو هندوی شب ۲۷۳۳
چه دیدم ۹۴۶	چو هنگام حاجت ۱۷۴۰
چه زر در ترازو ۷۲۶	چو هنگام رفتن ۳۴۱۹
چه کوهی ۲۲	چو هنگام ناز ۱۸۴۰
چه گفتم ۳۲۷۴	چو یابی پرستنده ۲۰۰۱
چه گنج است ۹۷	چو یابی توانایی ۱۸۶۰
چه گویم ۶۰۱	چو یک چند ۲۶۵۶
چهل روز ۲۶۲۰	چو یک رنگ ۶۶۴
چهل مدخل ۳۴۴۴	چو یکسان ۱۴۶۶
چه مشغولی ۶۳۴	چو یک مه ۲۱۳۹
چه معجز ۱۶۹۵	چو یک نیمه ۲۳۲۷
چه نیروست ۱۴۲۷	چهارش هزار ۲۰۷۹

خبر داد دانای ۲۷۲۳	چه نیکی ۳۳۱۵
خبر داد شه را ۲۶۸۶	چه هر کس ۲۲۲۳
خبر دارم ۳۱۴۰	
خبر داشت کان سد ۵۴۷	ح
خبر داشت کان شاه ۵۷۸	حجاب ۲۱۴۴
خبر ده که ۱۳۷۷	حدیث طبریک ۸۰۳
خبر یافت ۹۹۱	حدیث سرکوه ۷۵۴
خبر یافتند ۳۷۵	حدیثی که ۱۵۹۳
خجسته ۶۸۱	حریرت ۴۴۲
خجل گشتم ۲۰۵۶	خریصی ۱۹۷۸
خدا باد ۲۹۴۸	حریفانه ۹۱۰
خدا ترس ۱۷۵۵	حساب ۲۱۲
خدایا ۱۳۶۸	حسد ۱۷۶۲
خدا کرده ۲۹۶۶	حصار جهان ۲۱۱۰
خداوندان ۴۳۶	حصاری ۱۳۸۳
خدایا تو این ۳۶۵۶	حفاظت ۵۶
خدایا تویی ۲۹	حکایت چنان ۲۶۲۸
خدای از پی ۱۹۳	حکایت زشخصی ۱۴۱۰
خدای خرد ۲	حکیم ۴۲۴
خدایی است ۱۹۸۰	حکیمان باریک ۴۰۹
خدایی که هست ۱۴۶۱	حکیمان نگر ۱۱۶۳
خدایی نه و ده ۲۳۹۸	حلالم کنید ۳۱۸۳
خراسانی آن گنج ۷۹۷	
خراسانی آن مهره‌ها ۷۸۷	خ
خرامنده ۲۳۹۴	خبر باز پرسیدش ۲۴۸۶
خرد باد ۱۹۵۳	خبر باز جست ۸۰۴
خرد تا بدین جا ۱۵۷۶	خبر باز جستند ۳۴۳۸

خرد را بتدبیر ۱۷۴۸	خنک برق ۲۲۳
خرد رشته ۱۳۴۸	خود آمد ۲۸۰۷
خرد گفت ۲۵۱	خورند آنچه ۲۸۹۷
خردمند پاسخ ۱۲۷۱	خوریم آنچه ۲۳۳۴
خردمند چون ۱۹۵۴	خوریم آنقدر ۲۹۸۵
خردمند خواند ۲۶۸۸	خوش آمد ۲۴۸۵
خردمند روی ۱۹۵۹	خوشا ۲۵۳۰
خردمند شه ۱۳۹۴	خدای وارث ۳۵۷۳
خردمند و بارای ۶۱۸	خیال چنین ۳۵۷۵
خردمندی ۱۶۲۹	خیال همه خوابها ۱۴۱۸
خرد هر کجا ۱	خیالی بخوانی ۲۳۴
خر کاهلان ۱۹۸۶	خیالی برانگیخت ۱۱۱۰
خروس رحیل ۳۱۱۷	خیالی که در ۲۷۵۸
خروشیدن ۲۸۱۸	
خری آبکش ۱۸۹۹	
خریداری ۲۷۷	
خزینه بسی ۶۱۷	
خزینه زهر ۱۷۹۶	
خزینه که با تست ۱۸۰۱	
خطرناکی کار ۲۶۴۴	
خطی چار سو ۱۰۵۳	
خلایق ۲۷۴۴	
خلق بود ۴۴۶	
خلیفه چو آگاه ۸۰۲	
خلیفه چو اکسیر ۷۸۰	
خم خان ۳۳۷۱	
خمی هر کس ۲۳۹۹	
	د
	دبیر زبان ۳۲۲۸
	دد و دام را از بیابان ۱۰۵۴
	دد و دام را نیست ۲۹۸۰
	در آر ۳۵۲۲
	در آمد به بازیگری ۱۱۴۹
	در آمد به آن شهر ۲۵۵۲
	در آمد به او نیز ۳۵۳۵
	در آمد به زین ۲۷۶۷
	در آمد بغریدن ۱۴۴
	در آمد خرامان ۲۰۴۸
	در آمد رقیبی ۱۳۲۹
	در آمد سیه ۹۲۶



مرکز تحقیقات کتابخانه و اسناد ملی

در آن روضه ۳۷	در آمد مغ ۱۳۳۳
در آن ره زرفتن ۲۲۶۳	در آموختشان رسم دین ۲۴۱۲
در آن ره که ۱۹۴۱	در آموختشان رسم و آیین ۲۳۶۵
در آن ره نبودش ۲۲۷۳	در آموز اول ۱۶۹۶
در آن زرع ۲۴۶۶	در آموزد از ۷۳۶
در آن ژرف ۲۱۴۱	در آن آزمایش ۷۹۶
در آن شب بدان ۳۲۲۲	در آن انگبین ۳۵۵۷
در آن شب که ۲۷۶۳	در آن بحر ۲۱۵۰
در آن شهر از ۲۸۲۹	در آن بزم ۳۵۶۷
در آن شهر شد ۲۹۳۴	در آن بند ۲۶۸۰
در آن عید ۶۸۶	در آن پستی ۵۴۰
در آن قطره ۶۶۰	در آن پویه ۲۴۶۱
در آن کار ۱۰۷۱	در آن پیشه ۸۷۳
در آن کس ۲۴۹۰	در آن تب بسی ۵۳۵
در آن کشف ۱۶۶۴	در آن تب که جز ۵۶۶
در آن کوره ۹۹	در آن جای پاکان ۲۱۰۲
در آن گرم ۱۸۵۲	در آن جای بیگانه ۱۶۹۳
در آن لعبتان ۲۶۳۴	در آن جسم ۱۵۱۷
در آن مرز ۲۵۰۴	در آن خانه ۲۵۵۵
در آن ناحیت ۵۷۱	در آن خون ۳۵۲۸
در آن نامه ۳۲۲۶	در آن داوری ساعتی ۵۰۲
در آن نسبتش ۱۰۷۸	در آن داوری هیچکس ۸۰۷
در آن وحشت ۱۳۶	در آن داوری هرمس ۹۷۲
در آوردم ۹۰۷	در آن دشت می‌گشت ۵۴۲
درازی ۳۶۳۶	در آن دشت خاک ۳۳۲۹
در اعضای ۳۱۳	در آن رخنه از ۱۱۲۶
در افکن ۱۷۹۱	در آن رخنه منگر ۳۲۳

در این پرده بسیار ۲۱۵۹	در افکنند کشتی ۲۶۵۲
در اینجا ۱۳۹۶	در افکنده طرحی ۱۳۲
در این چار ۳۴۷۵	در انداز سنگی ۱۸۴۶
در این داوری بخت ۳۵۹۴	در انداز کشتی ۲۷۱۱
در این داوری کاوری ۱۶۸۱	در اندیشه این ۱۵۹۵
در این دخمه ۲۳۰۱	در اندیشه من ۱۵۹۵
در این دشت ۲۳۳۳	در اندیشه ۱۳۶۱
در این ره پناه ۳۴۶۵	در او آتشی ۸۹۰
در این ره جز این ۱۹۰۷	در او بندی ۲۵۲۴
در این ره که جز ۲۲۴۷	در او جان ۵۰۶
در این ژرف ۲۳۳۲	در او خفته‌ای ۱۱۲۷
در این سی و شش ۳۱۵۳	در او رستنی‌ها ۵۷۳
در این شب ۱۱۰	در اوره ۲۵۲۷
در این شهر ۲۵۰	در او گنبدی ۲۲۹۵
در این طشت ۲۰۷	در او ماهیان ۲۲۹۰
در این غار ۳۴۱۴	در او مردمانی ۲۳۸۹
در این غم ۲۷۳۵	در او نیست ۲۳۶۱
در این فضل ۳۰۳۱	در او هر چه کاری ۲۵۱۶
در این کار ۳۳۱۳	در او هیچ ۲۱۳۴
در این کنج ۳۳۳۸	در ایام ۲۸۴۵
در این گردد ۱۳۹۷	در این آب ۲۶۴۳
در این گفتنش ۳۴۶۷	در این آتشین ۲۳۴۰
در این گفتگو ۳۵۴۶	در این بحر ۲۶۲۷
در این مهربان ۳۰۲	در این بندگی ۱۲۴۶
در این میل ۳۳۴۷	در این بود ۶۰۴
در این نامه ۹۵	در این پاسگه ۱۸۸۱
در این نکته ۳۶۱۸	در این پرده با آسمان ۲۱۴

دری کان ۲۵۸۱	در این وقت ۳۱۱۱
دعا را ۳۲۱۵	درفشنده تیغت ۳۵۸
دعا کاید ۳۹۶	درفشنده خورشید ۲۸۴۲
دعا کردنش بین ۳۹۵	در کج روی ۲۹۵۳
دعا گفت و گفت ۲۵۶۹	در گنج ۳۳۹۴
دکانها بسی ۲۹۳۵	در و دشت ۳۳۶۷
دگر آفت ۱۸۸۸	درختان زشاخ ۳۰۷۹
دگر آنکه بر ۱۶۹۰	درختان مگر ۳۰۲۵
دگر آنکه گفتی ۱۴۰۸	درخت گل ۲۵۱۰
دگر باره این ۱۵۴	درستی ده ۶۸
دگر باره چون ۲۷۹۵	درستی صدم ۷۷۶
دگر باره بختم ۲۴۵	درم دادن ۸۳۶
دگر باره برکان ۱۵۱	درم دار ۸۵۳
دگر باره بر مرز ۲۵۴۹	درو دم رسانید ۱۶۳۳
دگر باره پرسید از او ۱۲۶۸	دروغی نگویم ۱۰۲۴
دگر باره پرسید کز چین ۱۴۶۵	دروغی نگوییم ۲۹۵۶
دگر باره پرسید هندوی ۱۴۰۱	درون را ۲۱۹۶
دگر باره خاک ۵۵۹	درون رفت و ۸۵۴
دگر باره در ۲۹۲۰	درون رفت سالار فرهنگ ۲۲۹۷
دگر باره دولت ۲۴۳	درون رفت سالار گیتی ۲۲۸۱
دگر باره زد ۱۰۹۱	درون ماند ۲۲۰۰
دگر باره سر در ۲۳۲۶	درونی که مهر ۱۲۲۸
دگر باره شه رفتن ۲۵۰۷	دری بود ۳۶۵۹
دگر باره شه گفت ۱۲۶۲	دری پر زدعوی ۲۷۴
دگر باره غفلت ۲۳۳	دری راکه او ۱۰۰۶
دگر باره کشتی ۲۳۷۴	دری راکه بندش ۱۷۵۲
دگر باره گفت ۳۱۷۰	دریغا ۳۲۰۴

دگر گفت ۱۹۰۳	دگر باره گفتش ۱۳۹۰
دگر گوش را ۴۷۸	دگر باره گنجینه ۹۸۴
دگر گونه پرسیمشان ۲۳۴۸	دگر باره هندو در آمد ۱۴۲۵
دگر گونه دانا ۲۷۹۳	دگر باره هندوی ۱۴۵۴
دگر گونه در دفتر ۲۷۱۹	دگر بخشها ۱۵۵۱
دگر گونه دید ۲۹۲۴	دگر جاکه ۱۶۲۵
دگر گونه دیدم ۲۰۵۱	دگر چون ۱۷۲۰
دگر گونه شد ۳۳۰۵	دگر خوردشان ۲۹۰۲
دگر گونه گوید ۴۶۲	دگر داستانی ۴۶۱
دگر گونه هندو ۱۴۱۳	دگر دفتر رمز ۳۷۲
دگر مابقی ۲۶۱۴	دگر روز چون ۲۶۰۲
دگر نسبتی ۱۰۵۸	دگر روز خواهش ۷۵۱
دگر نقد ۱۱۳۱	دگر روزگز ۱۸۷۰
دگر نیم روز ۲۲۴۲	دگر ره پدیدار ۱۱۳۹
دگر نیمه را ۹۳۵	دگر پری ۲۵۶۸
دگر ها که ۲۹۸۳	دگر ره پدیدار ۱۱۳۹
دل آشنا را ۲۲۷۴	دگر ره پری ۲۵۶۸
دل ارشمیدس ۶۷۱	دگر جوایش ۱۲۷۷
دل از شغل عالم ۳۴۲۵	دگر ره چو سبزی ۶۶۸
دل از قصه ۷۰۳	دگر ره زمین ۲۵۹۷
دل پادشارا ۱۱۵۶	دگر زمینو ۲۵۹۰
دل پاک را ۱۲۹۱	دگر ره ندید ۹۸۶
دلت تازه ۳۵۴	دگر زنگی ۹۱۲
دل خود ۴۹۷	دگر شب ۳۲۹۹
دل شاه را ۱۲۳۳	دگر کان بیابان ۲۲۵۷
دل شاه شوریده ۲۷۸۱	دگر کاندیرین ۲۱۷۰
دلش چون ۳۹۰	دگر کاین ۲۵۶۵

دو اسبه به هر مس فرستاد کس ۳۱۶۸	دلش زان ۵۴۳
دو اسبه فرستاد ۳۰۵۶	دل شه بدان ۱۲۸۴
دواکردن از ۲۷۳۹	دل شه در آن ۱۴۸۸
دو اگر بود ۳۰۶۴	دل شه زبند ۱۹۵۵
دو باشد مگس ۲۰۰	دل شه که ۵۳۱
دو بیوه بهم ۱۹۰۱	دلم آتش ۱۴۵
دو پرگار برزد ۱۳۹۸	دلم باز ۲۵۴۳
دو تندبسی از زر ۲۲۸۵	دل تافته ۱۳۱۸
دو تیغی تر ۳۵۷	دلم را غم ۸۷۲
دو جا مرد را ۱۴۶	دل هر که را ۱۰۰
دو خشتی بر آورده ۲۲۹۱	دلی باید اندیشه ۱۶۲
دو روی است ۱۴۶۸	دلی دارد از ۲۰۲۴
دو شاخه سر کلک ۳۲۲۹	دلی را فروزان ۱۹
دو شاخه گشایان ۱۷۶۰	دلی را که آرد ۱۹۴۹
دو قرن از سر ۴۶۷	دلی را که از ۳۳
دو کرم است ۱۹۸	دلی را که بر ۱۲۲۷
دو گوهر به چشم ۲۵۵۷	دلیری مکن ۲۶۶۵
دو چوهر برآمد ۳۵۸۴	دلیل آنکه ۶۵۶
دوم بخش ۱۵۵۳	دماغ فلک ۳۵۵
دو مرغ ۲۵۷۲	دماغ مرا بر ۱۶۳۴
دو نقش دگر ۴۶۶	دماغ مراکز ۲۸۳۵
دو نیمه شد آن ۱۵۷۲	دماغی کز ۱۲۹۹
دو وارث ۳۴۵	دماغی که ۳۳۳
دویدند بر طیل ۲۸۲۲	دمه سردو ۳۰۹۱
دویدند هر یک ۱۰۵۵	دمی چند برکار ۷۶۲
دویدیم چون ۲۳۵۲	دو آفت بود ۱۸۸۶
دهد آب ۳۳۷۰	دو آینه را ۱۷۸۳

دهد جان و دیگر ۲۱۷۳	رفیقان ۳۵۴۳
دهد حلقه‌ای ۳۳۵۴	رفیقی ۵۷۷
دهد دیو ۳۰۱	رقیبان ۵۴۵
دهد هر کسی شرح ۲۱۶۱	رقیبی ۳۳۲۶
دهد هر کسی مال خود ۲۵۲۶	رواقی ۲۲۹۴
دهش کز ۱۸۱۹	روان چون ۱۴۲۲
دهل زن ۱۰۱۱	روان گردد ۲۷۲۹
دهن مهر ۱۳۲۶	روان گشت ۲۷۴۳
دهی بیند ۲۳۸۸	رونده ۳۵۴۸
دهی چون بهشتی ۲۳۹۶	ره آورد ۲۵۵
	رهاکرد ۲۸۴۷
	رهاکن ۱۸۴۷
ر	زه انجام را زیر ۲۴۱۶
رباطی ۲۲۰	زه انجام را هر ۳۳۱۸
رباینده چرخ ۶۸۳	زه انجام روحانی ۶۵
ربیع از ربیعی ۱۸۵۴	رهانید ۳۲۹۶
رخ سرخ ۳۰۱۹	رهایی جهانی را ۱۶۷۶
رخ طالع ۳۱۰۸	رهایی ده ۳
رخ یوسفان ۳۱۴	رهش ۲۲۶۵
رساندی زمین ۳۰۳۸	ره غیب ۱۶۲۸
رساننده چشم ۱۴۴۹	رهی پیچ ۲۴۱۷
رساننده ما را ۶۲	رهی دور ۱۹۲۸
رسد بر فلک ۱۴۵۳	رهی کان ۴۵۵
رسیدم به ویرانه ۸۸۷	رهی کو ۱۸۱۵
رسیدند از آن ۲۸۷۱	رهی گفتی ۲۲۴۶
رسیده زسر ۲۸۸۶	
رصد بسته ۱۳۳	
رعیت ۸۶۶	

ز	
زپروردگیاها ۳۳۰۹	زیاد آن ۱۷۵۹
زپروردن ۱۵۷۱	زیاد جنوبی ۲۳۷۷
زپوشیدگان ۲۰۳۶	زیاران ۱۵۶۳
زپوشیدن راز ۴۸۷	زیاغی ۲۳۳۲
زپوشیدن درس ۱۰۴	زیان آورانی ۴۰۸
زپوشیده گنجی ۸۱۱	زیان برگشادم ۸۹۷
زپولاد ۴۰۶	زیان دان ۱۷۲۳
زپرهیزکاری ۷۰۶	زیانی است ۱۲۹۳
زپیران زاهد ۴۱۰	زیانی که ۶۱۱
زپیران کشتی ۲۶۶۳	زیایسنینهای ۲۷۰۶
زپیروزه ۱۸۴۴	زبرسختن ۲۶۸
زتابوت ۳۳۲۸	زبزم طرب ۴۲۹
زتاراج ۲۴۶۸	زبس بخشش ۱۴۷۷
زتاریخ ۱۵۰۴	زبس رخنه ۴۳۷
زتخت ۵۵۳	زبس زرکه آن ۷۲۵
زتبری یکی ۱۵۷۴	زبس زرکه بر ۷۲۹
زتعلیم دانا ۶۷۲	زبس گنج ۳۱۸
زتعلیم دانش ۱۵۶۵	زبس میوه ۳۰۱۶
زتندی ۲۷۹۲	زبس نار ۳۰۲۱
زتو ۱۳۰۱	زبلورتر ۲۲۸۹
زتیزی ۲۴۲۱	زبی روغنی ۳۰۲۳
زتبیغ ۲۷۶۶	زپاکان ۱۲۷۶
زجا ۹۲۵	زپرسیدن شاه ۱۵۶۹
زجان ۱۴۱۲	زپرسیده شهریار ۱۵۵۹
زجنابیدن ۹۸۵	زپرگار مشرق ۲۵۹۹
زجنبش ۱۵۳۷	زپرگار معنی ۳۲۳۱
زچندان حکیمان ۲۶۵۴	

زچندان زن ۳۱۹	زدریا به است ۲۶۹۵
زچون کرد ۱۶۱۲	زدریا چو ده ۲۶۷۸
زچه سر ۴۹۳	زدریای او ۹۷۹
زچیزی ۸۸۰	زدر درگذر ۳۶۱۳
زحصری ۲۰۴	زدرگاه ۲۸۱۱
زحرف ۱۵۹۴	زدزدان ۲۹۶۳
زخاقان ۲۷۷۲	زدستان ۱۴۷۴
زخاکی ۳۱۷۵	زدستی ۷۰۷
زخرما ۱۷۶۷	زدکان ۷۷۲
زخشکی ۱۱۷۸	زدم زخمه ۹۰۹
زخفتن ۱۹۰۶	زدم گردن ۳۱۳۴
زخلق ۱۲۴۵	زدن با ۱۷۷۸
زخوبی ۲۴۷۰	زدند از ۳۳۲۳
زخورشید تا ۱۷۶۶	زدنیا چه دید ۳۴۰۶
زخورشید گیرد ۲۵۸۲	زدنیا نجستند ۱۱۷۲
زخون خوردن ۱۲۰۳	زدوزخ ۳۲۱۴
زخون مغز ۲۵۳۲	زدولت ۱۵۹۲
زخویشان ۱۲۰۱	زدونان ۲۰۳۱
زخوی ۱۸۳۲	زده خار ۳۰۸۸
زداغ ۳۳۳۵	زدیده ۳۳۰۲
زدانا پیرسید ۲۱۵۷	زدی روی ۳۹۲
زدانا پژوهیدم ۲۷۲۲	زدی قهقهه ۲۲۲۰
زدانایی ۳۵۱۷	زدیگر زیانها ۳۶۸
زدانستنش ۶	زدیگر کسان ۲۹۶۴
زدانش ۱۵۴۶	زدیگر کنیزان ۷۰۵
زدانندگان ۱۱۰۹	زدیوان ۲۰۶۲
زداود ۷۴	زر آکن ۱۹۲۳

زرآن ۱۸۰۲	زشفل جهان گشته ۱۲۵۴
زرامش ۳۶۴	زشفل دگر ۱۷۲۹
زر اندوده ۳۰۷۸	زشفل شما ۲۳۴۷
زراه بیابان ۲۲۶۴	زشغلی ۲۰۰۸
زرخ بند ۵۹۸	زشکرو ۲۷۴۹
زرسوده ۱۶۴۹	زشمع ۳۳۱۰
زرفته ۳۹۳	زشه دین ۲۸۱۰
زرنجم ۳۱۷۱	زشیرینی ۳۵۵۵
زرنگین علم‌های دیبای ۳۰۱۰	زطومار ۳۳۸۱
زرنگین علم‌های گوهر ۲۷۶۵	زظلمات ۳۱۴۳
زرو گوهرش ۲۵۶۰	زغیرت ۹۶۵
زره نامه ۲۶۶۰	زفرزانه ۲۶۹۷
زری دید ۷۱۹	زفرزند ۹۴۴
زسامان ۸۸۵	زفرهنگ ۳۸۵
زسبزی ۲۴۶۷	زقابیل ۳۱۳۵
زسر مستی انگور ۳۰۲۶	زقاروره ۳۰۹۷
زسر مستی خون ۲۹۰۱	زقلعی ۱۱۲۰
زسنگی ۲۲۰۴	زقنوج ۳۱۳۰
زسرو ۳۴۳۵	زکار ۳۰۴۱
زسودای ۲۸۶۲	زکاغذ ۲۲۴۳
زسیری ۱۸۰۷	زکام ۳۳۰۴
زشادی به فرزانه ۲۷۱۸	زکاوس ۳۴۰
زشادی لب ۳۰۱۷	زکسب ۷۳۴
زشاهان ۳۳۹۶	زکم ۱۹۸۳
زشبنم ۲۳۳۷	زکوه ۳۴۶۲
زشش کربه ۴۱۳	زکیسه ۱۹۲۵
زشفل جهان درکش ۳۳۵۱	زگرد آمدن ۱۱۷۶

زمرگ ۲۹۱۱	زمقدونیه ۲۰۸۶
زگرمی ۱۶۶	زمن ۱۳۵۳
زگریه ۴۴۹	زمنصوری ۳۳۶
زگشت ۱۵۲۴	زمن گر چه دیدند ۳۱۸۲
زگفتار ۲۰۰۷	زمن گر چه شوریده ۱۷۶
زگنبد ۱۲۳۷	زمن هرکس ۲۷۱
زگنج ۲۰۴۶	زموسیقی ۱۰۴۷
زگنجینه آن همه ۹۱۷	زمهرش ۴۶۴
زگنجینه هرورق ۱۷۴۱	زمیلی که باشد ۷۰۹
زگوهر ۱۸۷۴	زمیلی که بر ۱۵۲۱
زلشکر گهش ۷۲۸	زمین بوس شه ۸۶۴
زلشکر یکی ۲۹۲۶	زمین بوسه داد آن ۴۴۳
زلطفی ۱۵۴۱	زمین بوسه دادش ۵۴۸
زما در برهنه ۳۱۷۷	زمین خاک ۸۰
زما در جوانی ۲۹۸۶	زمین خیز ۱۹۳۷
زما دیتی ۱۵۶۴	زمین دید ۲۸۵۲
زماران ۲۴۴۲	زمین را ۳۱۵
زمارنجه ۶۷	زمین گشته ۳۱۰
زماگوسفندان ۲۹۱۰	زنارنج ۲۲۸۴
زمان تازمان ۹۲	زناز ۱۲۱۳
زمانی بدرگاه ۱۱۸۶	زناسک ۱۷۰۶
زمانی نبودی ۱۱۹۵	زنان را ۱۱۷۹
زمستان ۳۳۶۵	زن پاک ۸۷۸
زمشرق به مغرب رساندم ۳۱۴۱	زن دانش ۷۱۴
زمشرق به مغرب شبیخون ۱۶۸۶	زند دایره ۲۷۲۵
زمشغولی ۶۲۵	زنرگس تهی ۲۰۵۲
زمقدس ۲۰۹۸	زرمی ۱۰۴۱

زهر کنجی ۳۲۷	زنقشی ۱۴۵۶
زهر گردشی ۱۸۳۶	زن کار پیرای ۷۳۹
زهر گنج دنیا ۳۳۳۱	زن کاردان چون ۸۳۲
زهر نقد ۲۸۰۱	زنومیدی ۵۷۰
زهر نیک و ۲۷۵۷	زنی بوسه ۱۷۸۷
زهی آفتابی ۳۲۹	زنی داشتیم ۸۷۶
زهیت ۱۵۶۲	زنیروی آتش ۱۵۲۵
زهی روغن ۷۸	زنیروی طالع ۳۴۸۶
زیزدان پاک ۳۴۵۳	زنی کاردان ۸۱۰
زیزدان پرستی ۲۵۹۳	زهامون ۲۸۴۰
زیک بحر ۲۷۲۱	زهر پایگامی ۳۸۱
زیک قابله ۱۲۷	زهر پرده ۴۲۸
زیونان بدیگر ۴۷۱	زهر پیشه ۲۰۸۴
زیونانیان محتشم ۶۱۶	زهرچ ۲۰۰۹
	زهر رخنه ۱۵۸۷
	زهر دانشی آنچه ۱۰۲۷
س	زهر دانشی چاره‌ای ۱۷۳۱
سباع ۱۰۴۵	زهر دانشی دفتری ۳۱۵۸
سبدهای ۳۰۲۸	زهر دانشی کان ۱۱۹۶
سبق برد ۱۷۶۱	زهر در ۳۷۰
سبکبار ۳۱۷۸	زهر سو در آویخته ۲۲۸۳
سبک منجنیق ۲۵۲۲	زهر سو سراسیمه ۸۷۵
سبیکه ۷۸۹	زهر طعمه‌ای خوشگوار ۱۹۹۲
سپاسش ۲۴۹۵	زهر طعمه‌ای کان بود ۲۸۹۱
سپاه آورد ۸۱۵	زهر غارت ۱۸۱۷
سپند از ۱۴۵۱	زهر کس ۹۷۳
سپهر آن ۲۲۹	زهر کشوری ۳۵۶۳
سپه را ۱۸۲۰	

سپهر ازدها ۲۰۶	سخن را نشان ۳۶۶
سپه نیز ۲۶۱۷	سخن را نگارنده ۴۵۶
سپیده ۶۳	سخن زین نمط گرچه ۲۰۳۸
ستاره دل ۳۴۸۷	سخن زین نمط هر چه دارد ۱۶۱
ستاره فرو ریخت ۳۳۰۱	سخن سنج ۲۳۸۲
ستاره گره ۳۲۱۹	سخن گر چه شد ۱۹۴۶
ستانی ۳۴۴	سخن گفتن آسان ۱۶۳
ستم‌دیده ۲۱۰۸	سخن گفتن نرم ۲۰۰۵
ستم را ۳۱۲۹	سخنگو ۲۵۶۱
ستمکارگان ۲۰۱۴	سخن می شد ۱۳۳۶
ستودانی ۲۲۹۸	سخن‌های بر سخته ۲۵۴۰
ستوران تازی ۸۰۰	سخن‌های زبینه ۹۸۸
ستوران زنعل ۲۴۶۲	سخن‌های سرسته ۱۳۴۶
ستوری مسین ۱۱۲۵	سخن‌های سقراط ۱۱۹۷
ستیزنده ۱۷۸۸	سر آمد بیالین ۳۱۴۸
سحرگه ۲۰۴۳	سر آمدترین ۶۹
سخایی ۲۵۹	سر آنگاه ۲۱۹
سخن بین کجا ۱۶۸	سر آهنگ ۸۷
سخن بین که ۱۶۳۱	سر اب از ۲۹۹
سخن تا توانی ۲۰۰۴	سر از داد ۱۵۶۸
سخن چون بسر ۲۰۷۵	سر از شغل ۱۲۰۰
سخن چون به اینجا ۳۴۴۸	سر افکنده ۹۹۶
سخن چینی ۲۹۷۴	سر انجام این ۲۳۰۶
سخن رابر ۲۲۷۱	سر انجام چون از پس ۳۳۱۶
سخن راکه ۲۰۰۶	سر انجام چون دیدمش ۱۳۸۸
سخن راند از آن گنج ۷۳۵	سر انجام چون رفت ۲۱۳۵
سخن راند از انصاف ۱۴۸۰	سر انجام در دیر ۳۴۲۴

سروش سراینده ۱۶۹۹	سرانجامش ۸۴۳
سروش مرا ۴۴	سرانجامت کان ۲۳۷۱
سری بودی ۲۴۰۲	سرانجام کان ۲۳۷۱
سری دیدم ۲۷۳	سرانجام هر ۱۹۱۸
سریر جهاننداری ۲۰۸۷	سراندیب ۳۱۳۹
سریر سخن ۲۰۴۴	سراینده استاد ۶۲۶
سریرش که ۱۶۶۱	سراینده‌ای داشتم ۱۰۲
سریری به آیین ۱۴۰	سراینده‌ای بود ۴۳۲
سزای ۷	سراینده ترک ۲۵۳۸
سزدگر ۳۰۶	سراینده را ۶۳۰
سکندر اشارت ۲۶۰۳	سراینده هر ۲۶۳۶
سکندر بدان ۱۶۸۴	سرایبی ۸۷۹
سکندر بدو داد ۶۲۰	سرخصم ۱۷۸۹
سکندر بر آن ۲۱۶۳	سرخفتگان ۱۶۷۷
سکندر به آن پاک ۲۵۰۱	سرزخمه ۹۰۶
سکندر به آن خلق ۲۳۶۴	سر زلف ۱۹۷۷
سکندر به آن لوح ۲۳۱۸	سر سازگاری ۳۳۴۸
سکندر به آیین ۱۳۲۸	سر سرفرازان ۲۸۷
سکندر به قدس ۲۱۱۱	سر طشت ۶۵۴
سکندر جهان‌دیده ۲۲۲۵	سر فیلسوفان ۳۶۱
سکندر چو بریست ۳۳۱۴	سر کلکم از ۲۰۴۷
سکندر چو بر خط ۳۰۳۹	سر کلک را ۱۷۴۹
سکندر چو دانست ۱۰۹۸	سر م چون ۱۴۳
سکندر چو دید آنچنان رسم ۲۹۹۴	سر نوبتی ۳۸۷
سکندر چو دید آنچنان زاری ۲۱۰۷	سر و تاج ۲۵۵۶
سکندر چو زان ۲۹۲۹	سر و روی ۲۹۸
سکندر چو زین حالت آگاه گشت ۹۹۷	سروش آمد ۱۶۶۶

سوم روز ۱۹۵۶	چو انجم بر آن انجمن بر گذشت ۹۹۷
سوی ژرفی ۲۶۵۵	سکندر چوزین حالت آگاه گشت ۲۶۶۷
سوی خانه آمد ۴۹۱	کز آن میل که پیش نتوان گذشت ۲۶۶۷
سوی خانه خود ۵۸۲	سکندر چوزین ۳۴۳۱
سوی کشور ۷۱۵	سکندر در آن ۲۳۷۰
سوی کوه ۲۲۴۱	سکندر زچین ۲۸۴۶
سوی مصر ۳۳۳۳	سکندر زیونان ۸۰۸
سوی من ۱۲۳۰	سکندر سهی سرو ۳۰۹۰
سه خط ۱۵۱۴	سکندر کز آن ۳۳۶۱
سه فرهنگ ۱۷۳۴	سکندر که آن ۳۹۸
سه مه ۲۱۳۰	سکندر که بر ۳۰۷۳
سهی سرو را ۵۶۳	سکندر که خورشید ۱۶۰۴
سهی سرو لرزنده ۵۶۷	سکندر که دارنده ۱۱۹۴
سیاست ۲۱۷۲	سکندر منم ۳۱۲۴
سیاه و ۲۱۷۱	سکندر نشست ۱۰۱۳
سیاهی پوشید ۳۴۳۴	سکونت ۲۲۲۸
سیاهی زدیله ۳۳۰۷	سگالش بسی ۳۱۰۳
سیاهی کنی ۱۲۹۵	سگالشگری ۱۷۳۲
سیه تا سیه ۳۱۴۹	سگالنده فال ۱۴۵۹
سیه زنگی ۸۹۱	سلامت ۱۹۱۶
سیه کن ۱۲۹۲	سلیمان ۷۵
	سماعی که ۲۳۸۱
ش	سمن بر ۲۰۵۳
شب آمد چه ۳۲۱۷	سواری ۲۹۲۸
شب آمد یکی ۳۶۴۳	سوم بار ۹۸۷
شبان آنچنان ۱۱۶۱	سوم بخش ۱۵۵۴
شبان چون از این ۱۱۴۸	سوم درج ۱۷۳۷

شتابنده مرغ ۳۳۱۱	شبان چون به شه ۶۰۶
شتابنده ملاح ۲۷۴۰	شبان را ۵۰۳
شد آمد ۳۵۰۵	شبان رفت ۱۱۳۴
شد آگه که دانای ۱۰۹۴	شبان گفت پیغمبرم ۱۱۵۸
شد آگه که در عرض ۵۲۰	شبان گفت کای ۵۵۲
شد آوازه ۱۰۶۶	شبانروزی ۲۵۰۵
شد آورد ۵۹۷	شبان به هنگام ۱۱۳۸
شد از گونه ۵۶۵	شبان عجب ۱۱۴۲
شد آن آب ۱۵۷۵	شبان بیابانی ۴۹۴
شد آن بت ۶۴۲	شبان بر آن ۱۱۲۳
شد آن تلخی ۱۲۸۶	شبان نه و صد ۲۹۴۴
شد آن گنج ۱۲۵۳	شب و روز از ۱۰۲۹
شد آن گوهری ۹۵۲	شب و روز بر ۲۲۱۱
شد آن مرد ۴۸۵	شب و روز بیدار ۱۹۳۲
شد از راه ۱۰۸۲	شب و روز پیش ۲۴۹۲
شدم بر سر ۳۱۳۷	شب و روزی می‌گشت ۲۸۴۳
شدند آگه ۳۵۳۶	شبی از دل ۱۰۹
شده خوشه ۳۰۲۹	شبی خانه ۵۹۵
شرفنامه ۱۵۳	شبی سخت ۳۲۱۸
شکاری ۱۲۸۳	شبی کز ۱۳۰
شکسته بسی ۳۱۲۸	شبی و چه ۱۲۹
شکسته جهان ۵۳۰	شتاب آوریدن ۱۹۱۲
شکم بنده ۱۸۲۱	شتاب فلک ۱۱۷
شکم کرده ۲۵۳۳	شتابندگان ۱۹۱۳
شکر خنده ۳۰۶۹	شتابنده چون ۷۲۲
شکسته ۳۰۹۳	شتابنده را ۲۲۷
شگفت آمد آواز ۲۸۲۳	شتابنده راه ۳۴۴۰

شگفت آمد این ۵۰۷	شه آن رسم ۲۸۳۰
شگفتی بود ۲۶۳۹	شه آن کاردان ۲۷۱۲
شگفتی که باشد ۲۶۰۶	شه آن گنج ۲۵۸۹
شکنجه ۲۷۴۱	شه آن نامه را ۱۷۳۹
شمار ستم ۳۴۹۲	شه آن نسخه را ۹۵۳
شماریم ۲۹۶۲	شه از بازی ۲۷۳۱
شما کاسمان ۱۶۱۵	شه از پاسخ ۴۴۷
شما نیز چون از ۳۳۳۲	شه از جمله ۱۲۱۴
شما نیز چون عزم ۳۴۶۶	شه از خواسته ۲۸۰۲
شمایید بر ۱۱۰۸	شه از داد ۱۸۴۸
شناسنده حرف ۳۱۰۷	شه از دنوازش ۲۷۵۰
شناسنده گر ۶۰۹	شه از راز ۲۲۶۰
شنیدم بخاری ۱۱۱۸	شه از رای ۱۲۷۴
شنیدم خراسانی ۷۶۱	شه از ره ۲۱۶۶
شنیدم چو اینجا ۸۵۸	شه از گوهر ۱۲۵۰
شنیدم ز شاهان ۲۲۰۵	شه از مهر ۲۷۱۷
شنیدم کز این ۱۳۴۷	شه از ناله ۵۰۱
شنیدم که بالای ۲۷۸	شه از نسبی ۱۱۰۶
شنیدم که زهری ۳۵۲۵	شه از وقت ۹۵۱
شنیدم که هر ۴۰۵	شه از هول ۲۸۱۶
شنیده چنین است ۲۱۹۷	شه الماسها ۲۴۵۹
شنیده چنین شد در ۸۳۹	شه کاردان ۲۶۴۷
شنیده چنین شد کز ۴۹۲	شهنشاه ۱۱۹۲
شود چهره ۳۰۱۸	شهشه ۶۰۲
شوم ۳۴۱۸	شه و لشکر ۲۱۸۸
شه آمد ۲۷۱۴	شهی کانچه ۲۸۶
شه آن به ۱۸۸۵	

طلب کرد یاران ۳۱۱۵	ص	
طلسمی بفرمود ۲۶۶۸		صدایی ۲۴۰۶
طلسمی درفشنده ۱۱۲۴		صواب ۸۵۰
طلسمی مسین ۲۷۰۹		صدف جمله ۱۸۴۱
طمع ۲۵۷۷		صرف گر چه ۱۷۶۸
		صفایی ۵۴
ع		صلیبی ۷۴۳
عتاب ۶۷۴		
عرب ۴۷۳	ض	
عروسان آبی ۲۶۲۴		ضرورت ۲۰۷۰
عروسان بت روی ۲۵۵۴		
عروسان رز ۳۰۲۰	ط	
عروسانه ۷۴۱		طبریک ۸۰۵
عروس تیش دیده ۵۸۹		طبق ۱۲۴۹
عروس مرا ۹۴		طیب ۳۰۹۸
عروسی زباین ۵۶۴		طیبیان ۳۰۹۵
عروسی که با مهر ۳۵۸۹		طیب بهی ۸۱
عزیمت ۲۶۱۸		طیبی ۵۹۰
عطارد ۱۲۴		طراز سخن ۸۳
عقاب سیه ۲۴۴۸		طرازنده ۱۴۸۷
عقابش ۲۹۶		طراوت ۶۴۸
علم ۲۱۵۳		طرفدار ۲۸۸
عماد خوبی ۱۲۱		طریق ۲۱۰۴
عماری کش ۱۳۰۳		طعامی ۱۹۷۴
عمل‌های ۷۷۵		طلب کار ۳۹
عنان به ۱۸۹۷		طیب کردن ۱۳۶۵
عنان کش ۲۰۲۷		طلب کرد و ۲۲۰۲

فرستاده بر ۲۲۲۲	
فرستاده‌ای را ۸۳۳	غ
فرستادهٔ پی ۱۲۲۰	غبار ۲۳۱۱
فرستاده را ۱۷۹۴	غرابی ۳۶۲۴
فرستاده سقراط ۱۱۸۵	غریب ۲۷۰۴
فرستاده شه ۱۸۷۱	غریبان ۲۷۷۵
فرستادهٔ شهریار ۱۲۴۸	غزالان ۳۳۷۲
فرستد سروشی ۱۴۶۳	غلط کاری ۱۶۵
فرستید ۱۱۸۴	غلط گفتم ۵۹
فرشته ۶۱	غلط گفته‌ای ۱۴۰۹
فرو برد ۲۶۸۳	غم رفتگان ۳۶۴۲
فرو بردنش ۱۶۴۳	غم ما ۳۶۴۴
فرو بستن ۱۹۴۵	غم من ۳۲۸۸
فرو بسته کاری ۱۲۶	غنا ساز گنبد ۱۲۳۶
فرو خفت ۲۸۱۳	
فرو خورد ۶۷۷	ف
فرو آمد از ۵۳۸	فند سال ۲۸۹۹
فرو آمد آسایش ۲۷۹۸	فراخ ۱۸۰۶
فرو آوردند ۲۹۳۷	فراوان ۲۴۴۰
فرود افکند ۲۲۳۹	فرستاد در شهر ۷۸۴
فرور رفت شب ۲۴۴	فرستاد کارندش ۵۴۴
فرو رفتن ۲۱۴۳	فرستادن جان ۳۵۸۸
فرور رفت و گفت ۳۴۵۹	فرستاد نزدیک ۱۲۱۵
فروریخت کرباس ۲۱۹۸	فرستاد نزلی ۲۸۰۵
فروزنده بیلش ۲۴۷۱	فرستادن ما ۳۰۰۲
فروزنده چون ۲۱۷۶	فرستاد و این ۲۲۰۶
فروزنده در صحن ۲۵۵۸	فرستاده‌ام ۳۵۸۸

فلاطون دگر نامه ۱۷۳۶	فروزنده گل‌های ۳۰۷۲
فلاطون که بر جمله ۱۵۹۰	فروزنده مرزی ۲۵۰۹
فلاطون و والیس ۱۴۸۴	فرو شستم از ۳۱۳۶
فلان ۱۰۲۳	فروشنده ۱۵۷
فلک باد ۱۵۸۰	فرو گرفت ۲۸۴۹
فلک بر تو ۱۳۸۱	فرومانده از آن ۱۰۶۸
فلک پاسگه ۱۱۱	فروماند از جنبش ۳۵۳۲
فلک پیش از ۳۱۱۸	فروماند ایوان ۳۶۴۰۱
فلک پیشتر ۶۷۸	فروماند زاغ سیه ۱۰۱۲
فلک تا رسیدن ۳۴۹۶	فرومانده از ۳۶۰۱
فلک دزد و ۳۲۲۰	فرومانده سرگشته بر جای ۱۰۹۲
فلک رازلب ۱۳۴۰	فرومانده سرگشته در کار ۵۸۷
فلک را سلاسل ۳۱۲	فرو مردن ۱۴۰۳
فلک هر ۲۱۴۵	فرب زرو سیم ۲۹۷۸
	فرب ورا ۱۱۸۷
ق	فزون بود ۳۵۴۱
قرار ۳۸۲	فسرده شد ۳۰۸۱
قران ۳۵۵	فسرده کسی ۲۲۲
قضیبی زدندی ۲۴۰۴	فسونگر خم ۲۱۰
قلاوز برداشت ۲۷۶۴	فسونگر دگر ۱۴۵۲
	فضولی ۶۴۶
ک	فکنند ۲۳۷۳
کامید بهی ۳۱۹۵	فلاطون بر آشفت ۱۰۲۶
کباب ۲۴۵۶	فلاطون پس از ۱۱۱۱
کجا آنکه ۶۵۲	فلاطون چنین ۱۰۶۲
کجا جای ۱۳۶۲	فلاطون چو دانست ۱۰۸۵
کجا چشمه‌ای ۲۸۶۳	فلاطون چو در رفتن ۳۴۷۰

کسانی که آن ۳۷۴	کجا خازن ۳۱۲۲
کسانی که بودند ۲۹۰۶	کجا خاکدان ۲۰۹
کسانی که در ۵۳۴	کجا دشمنی ۴۱۸
کسانی که نزدیک ۱۲۲۹	کجا رای ۱۱۵۰
کسی را بود پادشاهی ۲۷۷۴	کجا رفته ۳۱۶۱
کسی را بود کیمیا ۷۶۰	کجا شد ۳۱۶۵
کسی کاورد ۱۷۱۸	کجا عزم ۱۹۳۰
کسی را که این ۲۵۲۹	کجا قطره ۱۷۲
کسی را که باشد ۱۷۹۲	کجا کان الماس بُد ۲۴۵۴
کسی را که پاکی ۶۰۷	کجا کان الماس بیند ۲۴۵۲
کسی ار چشمی ۱۴۴۸	کجا گشت ۲۹۵
کسی را که حجّت ۹۷۱	کجا لشکر ۳۱۲۳
کسی را که خواند ۱۵۹۸	کجاوه چنان ۲۰۱۹
کسی را که کشتی ۲۲۵	کدو برکشیده ۳۰۲۷
کسی را که گردون ۲۱۶	کدوی تهی ۱۰۳۶
کسی را که یزدان ۱۹۴۸	کرا دل ۲۲۵۸
کسی کو از آن ۳۳۶۲	کرا زهره ۱۳۱۱
کسی کو بخود ۱۱۷۴	کز آن پیشتر ۱۵۷۰
کسی کو بر آن ۲۲۱۹	کز آن پیش کافغان ۲۷۸۳
کسی کو بگوش ۲۶۲۶	کز آن خوبتر ۲۹۹۵
کسی کو جواهر ۱۶۴	کز این پیشتر ۲۶۶۹
کسی کو زمرد ۱۲۰۹	کز اینجای ۲۶۷۲
کسی کو در آن ۲۷۰۲	کز این طبل ۲۸۲۶
کسی کو در آید ۱۳۱۳	کس آگه ۸۴۱
کسی کو زجام ۸۴	کس از تیرگی ۲۲۶۸
کسی کو سخن ۶۱۰	کس از دانش ۲۱۲۴
کسی کو سماعی ۱۰۳۱	کس از روزی ۱۹۲۱

کمین گاه ۱۸۸۰	کسی کوشدی ۵۷۴
کند مهره‌ای ۱۶۴۲	کسی کو شکم ۱۹۸۱
کند یک مگس ۲۰۱	کسی کو کشیدی ۲۲۶۹
کنم حاجت ۴۲	کسی کو کند داوری ۲۷۳۷
کنم گنبدی ۲۷۰۱	کسی کو نباشد ۱۷۱۷
کنند ۲۱۸۵	کسی کو نداند ۱۹۰۵
کنون آن سرا ۱۰۳	کسی کو نه‌د ۱۲۵۸
کنون در خطر ۲۶۹۲	کسی گیرد ۲۹۹۲
کنون در شبستان ۳۱۴۷	کشاورز را ۲۴۸۲
کنون رخت ۸۵۹	کشاورز و گاو ۲۵۱۳
کنون زان ۳۷۶	کشش جستن ۱۷۸۰
کنون کامداز ۱۳۱۹	کشند ۷۹۵
کنون کامدی ۲۴۹۸	کشیده ۲۲۱۷
کنون کان کفایت ۸۲۸	کفن ۲۰۳۵
کنون کان نواحی ۳۸۶	کفی پست ۱۲۰۴
کنون کز ۳۴۴۶	کفی خاکم ۳۲۰۸
کنون لعل ۸۴۸	کله دار عالم ۳۳۹
کنون نیز ۶۸۹	کله داری آن ۳۳۲
کنی خلق ۱۶۷۴	کلیچه گمان ۳۰۰
کنیزی ۶۲۱	کمان گر همیشه ۳۵۱۸
که آشفته ۲۰۴۹	کمر بر کمر ۲۴۳۹
که آمد نهی ۸۴۴	کمر بست ۲۱۱۳
که آموخت ۱۷۰	کمر بسته تست ۸۲۱
که آن راز ۱۲۳۲	کمر بسته و تیغ ۳۱۲۵
ک آن رای ۲۶۹۸	کمر خوانی ۳۶۰۳
که آن زن ۸۲۰	کمر در کمر ۲۲۱۵
که آن کام ۲۷۲۰	کم و بیش ۲۶۱

که بر هر چه شاید ۱۵۷۹	که آن کس خورد ۳۲۸۵
که بر هر چه گردد ۱۴۳۶	که آن کس که ۱۹۴۷
که بستان ۶۵۰	که آن مهربان ۶۰۵
که بشتاب ۳۰۵۴	که احوال ۹۵۴
که بود از ۶۱۵	که از بهر ۳۲۲۷
که بی آب ۲۳۴۴	که از بی نوایی ۸۹۸
که بیاعی ۳۶۱۱	که از روی ۲۰۹۰
که بی چشم ۱۴۲۶	که از نیک ۱۴۵۵
که بیرون ۲۳۵۴	که اقصای ۲۵۱۵
که بیننده ۱۴۱۴	که امشب چه ۲۴۰۵
که تا دور ۱۵۶۷	که امشب در ۹۱۱
که تاریک ۱۳۴۳	که اهل ۱۰۲۱
که تامیل ۳۵۷۷	که ایزد ۱۳۹۵
که چندان بدست ۸۲۴	که این اختران ۳۴۹۰
که چندانکه رفتید ۲۳۴۹	که این بانوا ۹۶۱
که چندانکه شاید ۳۲۱۰	که این جامه ۴۴۴
که چندانکه هست ۱۵۴۵	که این را ۷۹۴
که چندین ترازو ۸۳۴	که این مرحله ۲۶۶۴
که چندین سخن‌ها ۱۶۳۵	که این مهره ۷۶۸
که چون آهنی ۱۲۸۸	که این نامه ۳۲۳۵
که چون از تو ۲۱۰۰	که این نی ۵۰۴
که چون این ۳۲۷۷	که بادا ۱۸۷۵
که چون بر ۴۶۳	که باشاه ۲۷۵۵
که چون پیشوای ۱۶۵۵	که باشد ۲۹۷
که چون شاه ۵۱۴	که با من ۳۶۲۱
که چون کشتی ۲۷۲۴	که برداری ۱۶۷۲
که چون من ۱۳۵۷	که بر من ۳۳۹۷

که فهرست هر ۱۹۶۱	که چون نامه ۲۰۶۱
که قبطنی ۶۹۵	که چون یک ۳۶۲
که کشتی بر این ۲۱۶۷	که حکم ۱۷۰۰
که کشتی در آمد ۳۱۱۶	که خوبان ۴۵۳
که گراز ۴۸۳	که دارد ۳۵۶۶
که گرشه گمارد ۸۴۶	که داند که بیرون ۲۱۶۲
که گرشه مرا ۱۲۲۲	که داند که شداد ۲۳۱۰
که گر قطره ۳۲۳۶	که دایم ۱۵۰۸
که گشتیم ۳۴۵۷	که در پیکری ۴۶۹
که گویی ۶۲۷	که در عالم ۳۴۲۷
که ما راده ۳۶۱۰	که دل تنگم ۵۵۱
که ما را سر پرده ۹۶۸	که راز مرا ۵۱۰
که مردی عزیزی ۸۵۷	که را می پرستی ۲۴۸۸
که من در دل ۹۲۱	که روشن ۱۵۹۱
که من رفتم ۲۰۶۶	که رومی ۵۲۷
که منزل ۱۴۱۵	که شاها بدانش ۱۷۵۱
که نتوان ۲۲۲۷	که شاها تو فریاد ۲۹۰۸
کههن جامه ۴۳۹	که شاها در این ۱۹۶۴
که نزدیک ۱۲۱۶	که شاه جهان از ۱۸۷۷
که هر جا ۱۷۱۰	که شاه جهان داور دادگر ۲۵۶۳
که هر چارپایی ۱۲۷۹	که شاه جهان را دراز ۴۹۰
که هرچ از ۱۳۷۶	که شد ۲۴۸۸
که هرچ او ۹۷۶	که شفقت ۲۸۸۲
که مردم ۱۱۴۰	که شه چون چون ۲۳۸۳
که هر ذوفنونی ۳۵۵۸	که شیری که ۱۳۱۲
که هر کشتی ۲۶۸۷	که صاحب ۴۵۷
که هر کو ۲۱۱۷	که فردا چینین ۲۴۰۷

گر از پشت ۳۶۴۹	که هر مس به ۱۰۰۲
گر از جانور ۱۶۸۳	که هنگام کوچ ۳۴۹۹
گر از چیز ۱۵۹۶	کی ایمن ۳۶۴۷
گر از راز ۴۵۰	کیان گر ۳۳۷
گر از زاهدان ۴۲۵	که یک ره سر ۲۵۷
گر از کشت ما ۲۹۶۸	که یونان ۱۱۷۱
گر از ما ۲۹۷۵	
گر افسون ۴۲۲	گ
گر انباری ۱۸۱۶	گذارند ۱۹۱۴
گر اندیشی ۱۳۸۶	گذر گر ۱۹۳۵
گر او با تو ۲۰۸	گذشت از رصد ۱۶۶۰
گر او باز ۲۲۳۷	گذشت از شما ۲۳۳۰
گر او بر ۶۴	گذشت از صد ۳۴۷۸
گر این در ۱۳۱۵	گذشته ۳۶۳۵
گر این قوم ۳۰۰۴	گر آدم ۷۰
گرت با کسی ۱۷۶۴	گر آمد ۷۱
گرت در دل ۱۴۲۱	گر آن بخردان ۳۵۴۹
گرت رغبت ۳۲۸۲	گر آنجا ۲۷۵۹
گرت مذهب ۱۴	گر آن کور ۱۶۹۲
گرش سر ۸۱۴	گر آن کیمیا را ۷۵۸
گرفتار ۱۴۴۷	گر آنها که ۱۱۱۳
گرفتم ۲۰۷۱	گر آهن ۴۲۱
گرفته ۳۰۸۴	گر آید زمن ۷۷۸
گرفتند لختی ۲۶۶۲	گر آیم ترا ۲۶۵۰
گرفتند هر یک ۷۴۹	گر آیم چنان ۲۰۷۲
گرفتندی ۲۴۰۸	گر آبی ۱۳۰۷
گرفتند یک ۲۳۷۸	گر اجزای ۱۶۵۱

گلو باز برتند ۲۴۵۱	گرم باز پرسی ۳۱۵۰
گلو درد ۳۳۶۶	گرم باز یابید ۳۵۳۴
گله کرد ۱۱۳۲	گرم بشکند ۳۶۵۳
گلی کرد ۲۱۹۵	گرم تیز شد ۲۰۴۰
گلی کزنم ۲۰۱۳	گروهی بر آن ۲۸۷۶
گلیم کسان ۲۰۳۴	گروهی چو دریا ۱۷۰۳
گلین باروش ۳۲۵	گروهی حکمیان ۷۳۰
گلین خانه ۳۵۰۰	گروهی در آن ۲۸۸۴
گمان برد ۳۰۵۱	گروهی شمالی ۱۷۰۴
گمان بود ۴۷۴	گروهی ضعیفان ۲۹۵۱
گمانم ۳۴۰۰	گروهی فراوان ۱۶۹۱
گه از ۱۴۹	گروهی که ۱۰۰۳
گهر جوی ۱۳۷	گریز ره ۷۹۸
گهی بیل ۲۴۵۲	گریزنده ۱۸۶۵
گهی تاختن ۳۵۶۹	گریزیم ۲۹۱۳
گهی خورد ۹۰۸	گزین کرد ۱۰۷۸
گهی در خزم ۳۵۰۳	گزین فیلسوف ۶۹۸
گهی زیرما ۲۱۳	گشادم در رازهای ۳۱۵۵
گیادانه ۲۸۳۸	گشادم در هر ۳۱۵۹
گیاخواره ۲۵۴۵	گشادم گره ۹۴۵
گیاهی است ۲۸۹۳	گشاده زیهلوی ۱۱۲۱
	گشاده ست ۲۳۱۶
ل	گشاینده راز ۳۵۵۲
لب از ۱۸۶۲	گل تر ۲۵۴۶
لب خم ۳۰۳۰	گل روی ۶۷۰
لبش ۳۵۵۴	گل سرخ بر ۶۷۶
لب لعل عناب ۳۰۲۴	گل سرخ رو ۷۸۶

مراتب ۲۶۰	لقب ۴۶۸
مراچون ۳۴۲۱	م
مرا رغبت ۱۲۲۵	مباد از تو ۳۶۰
مرا طالعی ۶۸۵	مباداگز آن ۸۵
مرا کاوآیین ۱۲۰	مباش ایمن از دیدن ۱۷۵۷
مرا کایم ۱۲۶۱	مباش ایمن ارزانکه ۲۳۱۴
مرا گر ۱۱۹۰	مبین گر چه ۴۸
مرا مال ۸۶۷	مثال آن ۱۲۴۱
مرا مشتری ۳۶۰۷	مثل زد زدود ۱۸۳
مرا هم زفرمان ۱۵۸۲	مثل زد سکندر ۲۶۹۶
مریز آب ۶۵۹	محمد (ص) ۵۸
مزاج همه ۱۵۳۰	محیط ۲۱۴۲
مزاج هوا ۱۴۴۰	مخواه ۱۷۶۵
مزن ازّه ۲۶۳	مخور آب ۱۸۱۱
مزن در کس ۱۷۷۰	مخور باده ۱۸۲۵
مژه در ۱۸۵۸	مدار از ۳۲۰۵
مسلل ۱۷۶۴	مده پیش ۳۲۱۳
مسوز ۳۲۴۱	مده تن ۱۹۹۴
مسیحا صفت ۱۱۹	مده مدبران ۱۸۲۹
مشعبد ۱۶۴۱	مداوای ۳۰۹۶
مشو باز بودن ۱۷۸۴	مرا از ۱۱۰۱
مشو جفت ۳۳۴۹	مرا این ۱۲۶۶
مشو نا امید ۱۸۴۵	مرا با حساب ۳۳۹۸
مشو نرم گفتار ۲۰۳۳	مرا بس ۲۹۹۸
مصیبت نداری ۳۲۷۸	مرا بنده‌ای ۱۲۷۲
مطیمان آن ۲۱۰۳	مرا بیشتر ۶۳۶
مغنی بدان ساز تیمار ۱۱۶۸	مرا تا بدینجا ۳۵۹۳

مقیمان بقعه ۲۷۹۹	مغنی بدان ساز غمگین ۳۳۸۶
مکش بر کهن ۲۶۲	مغنی بر آرای ۳۴۶۸
مکن پیوه ۲۵۸۴	مغنی بر آهنگ ۹۶۷
مکن جز ۱۷۷۳	مغنی بر آن ۳۴۵۶
مکن در ۱۹۶۹	مغنی بیاد ۳۴۸۱
مکن کار ۱۷۷۵	مغنی بیا چنگ ۱۱۰۰
مگر آتش ۱۴۷	مغنی بیار آن دم ۳۰۱۳
مگر بر نوای ۳۴۹۷	مغنی بیار آن ره ۱۴۷۳
مگر تارها ۲۴۰	مغنی بیار آن نوای ۸۳۷
مگر جان ۳۰۴۲	مغنی بیار اول ۵۲۴
مگر چاره ۵۳۳	مغنی تویی ۳۰۷۴
مگر چون خروشان ۲۸۲۷	مغنی در این ۳۴۹۶
مگر چون شود ۳۳۶۴	مغنی دگر ۳۱۸۷
مگر خاطر ۱۳۲۴	مغنی دل ۲۸۳۴
مگر خوابگامی ۲۰۵۹	مغنی دلم دور ۲۳۸۰
مگر دولت ۱۰۶	مغنی دلم سیر ۳۴۲۹
مگر دیدی ۱۹۰۹	مغنی ره باستانی ۶۹۲
مگر زان بهی ۳۵۸۱	مغنی ره رامش آور ۳۵۴۷
مگر زان تزنم ۳۵۱۳	مغنی ره رامش جان ۳۵۳۷
مگر زان شد ۲۴۴۳	مغنی سحرگاه ۱۶۵۲
مگر زان نوای ۱۱۶۹	مغنی سماعی ۱۰۰۹
مگر سیرگردم ۳۰۰۳	مغنی غنا ۱۳۲۳
مگر شاهشان ۲۳۹۰	مغنی مدار ۲۵۲۸
مگر طشت ۲۸۱۵	مغنی یک ۳۳۶۳
مگر قوت را ۷۳۸	مغنی یکی رود ۶۱۲
مگر کاب ۳۵۲۳	مغیب بود ۲۱۴۹
مگر کان چراغ ۱۳۴۴	مقیمان آن ۲۹۳۶

من آن شب نشسته ۱۱۴	مگر کان غلام ۴۸۰
من آن عود ۱۹۲	مگر کان غنا ۱۰۳۲
من آن گفته ۳۴۷	مگر کز تو ۹۰۱
من آن مرغم ۳۱۸۰	مگر کز یک ۳۳۸۷
من آنم که ۳۵۰۹	مگر گومتر ۱۰۱۰
من آن وحشی ۳۴۶۴	مگر ماکه ۹۱۴
من ادرار ۱۷۸	مگر ناله ۳۴۳۰
منادی بر انگیخت ۲۱۱۶	مگر نقش ۱۶۲۱
من از بیم ۹۳۱	مگر هر که ۳۳۲۰
من از تو ۱۲۶۴	مگر کز زر ۱۸۰۳
من از خدمت ۳۴۰۲	ملک پرور ۳۵۶۰
من از دولت ۱۳۱	ملک خواند ۲۶۳۲
من از کله ۱۱۸	ملک را ۲۶۴۰
من از هول ۸۹۶	ملک زاده‌ای ۵۶۲
من اول که ۸۷۱	ملک زاده چون دید ۵۶۸
من اینجا ۹۱۶	ملک زاده چون یک ۵۹۹
من ابن قصه ۲۱۶۰	ملک زاده را ۳۳۹۵
من اینک ۲۲۵۹	ملک زاده زاندوه ۵۷۶
من این گفتم ۳۶۳۸	ملک زاده زندانی ۵۸۶
من این گوهر ۳۵۹۸	ملک نصرة الدین ۳۵۵۱
من بینوارا ۶۹۳	ملوک طوایف ۳۳۷۶
منشب نیاسوده ۱۳۹	من آن ابرم ۱۷۳
منش داد ۷۱۰	من آن اوج ۳۵۰۲
منش دل ۸۲۳	من آن توسنم ۹۶
منم پیشوای ۱۳۴۵	من آنجائیم ۱۱۸۹
منم و اصل ۷۷۴	من آن ذره ۵۰
من وزن ۸۸۱	من آن شب نهی ۱۲۸

نجوید کسی ۳۸۰	من و زنگی ۹۲۴
نچیده ۲۹۲۷	منه بردل ۱۷۷۴
نخستم ۵۵۴	منه خوی ۱۸۳۳
نخستین بنوک ۵۱۳	منه دل ۲۰۲۳
نخستین خرد را ۱۶۱۹	مهی داشت ۵۲۹
نخستین سبب ۱۴۹۶	میاری ۱۸۰۰
نخستین طرازی ۳۷۱	میا میز ۱۷۷۶
نخستین طلسمی ۱۵۴۸	میان بسته ۳۵۹۷
نخستین قدم ۲۰۹۵	میاور ۲۰۳۷
نخستین ورق ۱۵۶۱	می و نقل ۱۴۲
نخستین یکی ۱۵۱۱	
نخوانده ۹۰۰	ن
نخواندی که آن ۱۸۱	نباشیم از آنگونه ۱۸۹۴
نخواندی که جان ۱۴۰۶	نباشیم کس ۲۹۷۶
نخواهم دگر ۲۹۹۷	نباید غنودن ۱۹۲۸
نخواهم شدن ۳۴۰۵	نباید کز آن ۱۹۷۱
نخواهم که مویبت ۳۲۰۰	نبردم ۳۱۵۷
ندارد جهان خوی ۱۹۶	نبودن چنان ۱۹۲۸
ندارد جهان دوستی ۳۳۳۷	نبینم من ۴۱
ندارد زما ۲۹۶۱	نبینی کسی ۱۴۲۴
ندارد کس از ۱۷۰۸	نبینی که ماهی ۲۲۶
ندارم سر ۳۴۱۳	نبینی که در بزم ۲۹۲
ندارند پایی ۲۹۱۴	نبینی که در گرمی ۲۰۱۱
ندارند جز ۲۸۹۲	نپرسیم ۲۹۵۵
نداریم بر ۲۹۵۲	نپیچی ۳۲۷۹
نداریم چیزی ۲۹۷۹	نترسی ۲۰۱۸
نداریم در خانه ۲۹۶۵	نجوید دگر ۱۳۷۴

نشد خاطر ۱۹۵۲	ندانست ۱۰۸۰
نشست او ۱۷۴۳	ندانم در این ۲۶۴۹
نشستند بر ۲۵۷۲	ندانم که این ۱۶۹
نشستند کشور ۲۵۹۹	ندانم که با ۶۹۰
نشستند یونانیان ۳۴۳۶	ندانم که در ۱۰۸۴
نشسته به هر ۳۵۵۹	ندانیم چون ۷۳۳
نشسته جهان جوی ۳۵۷۰	ندانیم کز ۱۴۹۸
نشسته رفیقان ۳۴۸۴	ندید آنچه ۳۰۵۷
نشسته همه ۱۱۰۵	ندید آن سخن ۹۸۳
نشینم ۳۴۰۹	ندید از ۳۱۰۹
نشینند شاهان ۳۳۷۳	ندیدم دری ۸۸۶
نشیننده بزم ۳۵۵۳	ندیدم کسی در سرای ۱۲۳
نظامی بدو ۳۶۶۳	ندیدم کسی را ۳۳۱۲
نظامی بدین ۱۶۱۷	ندیدند کار ۲۱۶۸
نظامی جو این ۳۵۳۹	ندیدند کس ۵۷۵
نظامی زگنجینه ۲۸۲	ندیدند همتا ۲۵۷۶
نظامی صفت ۱۲۰۶	ندیده ۸۶۵
نظامی گره ۳۳۵۸	نزد دیگر ۱۶۶۲
نظر چون ۲۰۵۰	نسازیم ۲۳۴۶
نظر کردن ۹۵۷	نسیم گل ۲۵۳۶
نظر کرد هر ۲۴۴۷	نشاط غنا ۱۶۵۳
نظر کن ۳۵۷۴	نشان بس ۱۳۷۲
نفس را ۳۴۵۱	نشان داد ۲۷۷۳
نقابی ۱۵۸۶	نشان داده‌اند ۲۳۵۵
نکردندی ۱۱۷۳	نشانش ۱۳۵۹
نکردی ۱۱۷۵	نشاید در آن ۱۹۴۲
نکورای ۱۸۵۰	نشاید شدن ۳۱۹۰

نمایند مرا ۱۴۰۲	نگوروی ۲۳۵۷
نمایند کاب ۲۳۴۵	نگارد ۱۸۷۲
نمایند ۱۴۲۰	نگارنده ۱۶۱۱
نمدها ۲۴۲۴	نگر تابدین ۳۲۴
نمودار اکسیر ۷۴۵	نگر تا به طرفان ۱۲۴۰
نمودار اگر ۱۸۷۹	نگر تا چه ۱۱۴۱
نمودار طالع چنان ۹۶۰	نگردیم ۲۹۷۰
نمودار طالع نماید ۱۴۶۰	نگر کاینه ۱۲۹۶
نمودار نطفه ۱۵۴۳	نگفت آنچه ۲۲۶۱
نمودار والیس ۳۱۶۶	نگفت از سر ۵۵۷
نمود از بیابان ۲۱۲۹	نگفت این ۴۸۶
نمودش که تا ۲۶۴۸	نگفتم جز ۵۱۶
نمودند خواهش ۷۳۲	نگوید که او ۳۶۴۰
نمودند شه را ۲۱۶۹	نگویم جهان ۲۴۹۹
نمودند کان ۱۱۹۹	نگویم که دنیا ۱۸۹۳
نمودند نزل ۲۳۸۷	نگهبان بر ۱۹۳۱
نمونش به هر ۲۴۳۶	نگهبان کشتی ۲۶۴۶
نواحی ۲۶۵۹	نگهدار ما ۲۹۷۳
نوایی دگر ۱۰۸۹	نگهدار ناموس ۲۳۰۴
نوایی که دروی ۸۴۸	نگه کرد ۹۲۹
نوشت از بر ۲۵۸۶	نگیرد ۳۱۷۳
نوشتم ۳۱۳۲	نگین بین ۱۱۶۲
نوشت و ۹۵۸	نگین تا ۱۱۴۵
نوشته بر آن ۲۳۰۰	نگین دان ۱۱۴۴
نویسد خرد ۱۹۵۸	نمانده ۳۱۷
نویسد یکی ۱۷۴۵	نمایند که در ۱۳۳۰
نویسنده ۲۲۳۳	نمایند که رفتن ۱۲۲۳

نه پیشه ۸۴۹	نه آتش ۲۳۳۵
نه چشم ۱۴۴۳	نه آن سرخ ۵۳۶
نه چون ۲۵۴	نه آن شد ۳۳۱
نه خاکی ۱۶۴۰	نه آن میوه ۱۸۱۲
نه خرّم ۳۰۸۲	نهادهش ۹۲۷
نه خلطی ۶۴۴	نهادند آن ۲۴۰۳
نه در سیمش ۲۸۶۱	نهادند بر ۲۸۷۲
نه در طبع ۳۱۱۳	نهادند سر ۱۴۷۸
نه دل ۳۲۰۲	نهاده نگین ۱۱۴۷
نه زانست ۳۶۲۰	نهاده بر آن ۲۲۹۹
نه زان ۳۹۹	نهاده کلاه ۳۹۱
نه زین ۳۳۴۱	نهادهی ۱۸۹۵
نه سبزی ۳۰۷۱	نه از بهر ۳۵۹۹
نه سیری ۱۸۲۲	نه افسرده ۲۲۴
نه شمعی ۱۱۳	نهان خانه‌ای داشت در ۵۸۳
نهفته بدان ۱۶۶۸	نهان خانه‌ای داشتی ۳۸۸
نه کار تو ۲۴۷۵	نهان خانه صبحگاهی ۱۳۰۰
نه کس ۱۳۶۶	نهان و آشکارا ۴
نه گرگ ۱۰۵۷	نهانی ۱۸۸
نه گفتن ۳۲۰۲	نه این سی و شش ۳۱۵۴
نه گوینده ۲۳	نه این گویم ۳۲۳۹
نه ماهم ۳۳۹۹	نه بس بود ۲۶۸۹
نه مردار ۲۹۰۴	نه بس روزگاری ۳۵۴۰
نه من چاره ۳۸	نه بسیار خواریم ۲۹۸۴
نه من مانده ۳۰۳	نه بسیار کن ۱۸۹۰
نهنگان ۱۲۴۲	نه بهر دل ۱۰۲۵
نهیب ۳۰۵۲	نه پایی ۲۰۵۶

وزان پرده ۱۶۲۶	نه یک رشته ۳۱۶
وزان بر سر ۲۷۵۳	نیارد جهان ۱۷۱۳
وزان پیش ۳۱۹۹	نیامد کسی ۲۲۱
و زانجا برون ۲۰۹۶	نیاوردم ۱۹۵۱
و زانجا به بابل ۳۰۴۷	نیاید بدیدار ۱۱۹۳
و زانجا سوی ۲۴۶۰	نیرزد بخاک ۶۶
و زان خرمی ۲۱۷۸	نیفتاده ۲۲۹۶
و زان راه ۲۷۵۲	نیوشاگر این ۱۵۴۲
و زان رستینها ۱۵۳۱	نیوشنده‌ای باز ۳۶۰۲
و زان روز ۱۷۲۸	نیوشنده‌ای نیز ۱۰۴
و زان سرخ ۷۶۶	نیوشنده به ۳۶۳۹
و زان سنگ ۲۱۸۴	نیوشنده چون ۸۶۳
و زان شوریا ۹۳۹	نیوشنده نیک ۳۶۰۶
و زان نغمه ۱۰۳۹	نیوشنده یک ۶۳۲
و زایشان به هنجار ۲۳۶۶	نیوشندگان ۷۴۶
و زایشان نهانی ۱۹۳۸	نیی دید ۴۹۹
و زاین سو ۲۲۵۰	
وزیری ۳۵۶۱	و
وشی ۴۳۳	و با خیزد ۱۹۰
وفا ۱۸۳۰	وجود آفرینش ۱۵۸۹
وگر بر دروغ ۸۶۲	وجودش چو ساکن ۳۰۶۸
وگر با ۲۳۸	وجودش که صاحب ۱۳۶۰
وگر بودی ۶۳۱	وراز ما ۲۹۵۹
وگر خشک ۳۶۵۱	وراگفت ۲۶۰۴
وگر خواهم ۷۷۹	ورایدون ۳۲۸۱
وگر خوردی ۲۸۶۷	ورای همه ۸
وگر دعوی ۱۶۹۴	و زانسونگران ۴۰۷

ولیکن نخواهم ۱۳۵۲	وگر ذات ۱۵
ولیکن نبوشنده ۱۵۰۵	وگر زآمدن ۲۰۷۳
ولی گر چه ۳۳۸۲	وگر زانکه دارد ۲۲۳۸
ولی هر چه ۲۱۷۹	وگر زانکه در ۱۷۱۴
	وگر زین همه ۴۲۶
ه	وگر طارم ۷۷
هر آنچ ۱۳۷۰	وگر کرد ۷۳
هر آن راهرو ۲۲۰۱	وگر کس ۳۲۸۷
هر آن صورتی ۱۶۱۳	وگر گرم ۱۲۳۵
هر آن فتح ۳۹۴	وگر ناتوانی ۱۸۶۱
هر آن کشتیی ۲۶۷۱	وگر ناری ۳۴۲۳
هر آن گنج پوشیده ۱۶۲۳	وگر نامد ۱۳۵۱
هر آن گنج کارد ۹۲۲	وگر نه نو ۱۳۱۶
هر آن میوه ۳۱۰۵	وگر نه چنان ۸۸۳
هر آن نقش ۱۶۲۰	وگو نه من ۳۶۱۹
هر آن نیک ۱۲۳۸	وگر نه یکی ۴۰۴
هر آوازه ۳۶۱۶	وگر نیز ۲۳۵۸
هر آئینه ۱۴۵۸	ولی دارم ۳۶۲۹
هراسان ۲۷۲۸	ولیک آرزو ۲۸۵۷
هرسیدم ۲۰۵۷	ولیک از چنین ۳۲۰۱
هرافسون ۸۰۶	ولیکن بنزدیک ۱۴۴۲
هرالماس ۲۴۵۸	ولیکن به اندازه ۱۵۶۰
هر اندیشه ۱۳۶۹	ولیکن چو بینی ۲۳۰۹
هزار چهارم ۲۰۸۳	ولیکن چو کردندی ۲۲۶۷
هزار دگر ۲۰۸۱	ولیکن دلش ۶۶۷
هزار سوم ۲۰۸۲	ولیکن زبیداد ۲۵۱۷
هزارش عدد ۷۶۴	ولیکن زسنگ ۳۶۰۸

همان خان ۲۶۱۵	هزارش نخستین ۲۰۸۰
همان راه ۲۴۴۴	هزیمت‌پذیر ۱۸۶۴
همان را ۱۸۵۷	هم آخر به نیروی ۲۴۶۴
همان رهگذر ۲۴۲۵	هم آخر پس از ۱۰۷۲
همان زیرکان ۳۰۵۵	هم آخر رقیبان ۷۸۵
همان سفر ۳۷۳	هم از آب ۲۳۷۲
همان سنگ ۷۵۵	هم از ترس ۲۴۴۶
همان فیلسوف جهان‌دیده ۱۳۲۵	هم از جنس ۲۸۰۶
همان فیلسوف مهندس ۱۶۵۴	هم از ره ۳۰۵۹
همان قسمت ۱۵۵۵	هم از فیلسوفان ۶۱۴
همان قول ۴۶۰	همان آب ۵۹۲
همان لحظه ۹۹۴	همان آرزو ۳۴۷۹
همان مشک ۱۹۸۸	همان استواران ۷۷۷
همانم ۳۶۳۴	همان‌که آن ۲۸۰
همان مهر ۶۷۹	همان‌که بر جای ۲۱۳۸
همان نامه ۳۳۷۹	همان‌که پیش ۲۹۹۹
همان نسبت آدمی ۱۰۳۴	همان‌که چون ۹۶۴
همان نسبت آورد ۱۰۷۵	همان باغبان ۲۹۴۳
همان نقد ۱۰۲۲	همان به ۲۳۹
همان نیز ۲۳۳۹	همان بیند ۱۴۲۴
همان هفتمین ۱۴۸۵	همان‌که آن ۱۶۳۲
همایون ۵۴۱	همان‌که بیش ۳۴۰۴
همه آرزوها ۱۵۵۸	همان انجم ۱۵۸۸
همه آفریده ۱۲	همان تشنه ۱۸۰۹
همه بار ۲۸۵۶	همان تیغ ۱۸۸۳
همه بود را ۱۱	همان چاره ۲۶۹۳
همه بودی ۲۸	همان چشمه ۲۱۴۷

همه پاسداران ۱۱۶۷	همه صرف خوران ۱۷۷
همه پزیری ۲۱	همه صیرفی ۲۷۵
همه پیش ۱۷۰۷	همه فیلسوفان درگاه ۳۴۳۲
همه تخت ۳۴۰۸	همه فیلسوفان صده در ۱۰۱۴
همه جنسی ۱۷۸۱	همه کار شاهان ۲۵۶
همه چون ۱۷۴	همه کارها ۱۹۴۴
همه چیز را ۱۴۲۹	همه گنج ۲۳۱۵
همه در خرام ۲۸۹۰	همه مال ۹۴۹
همه در شناسایی ۳۴۴۵	همه مرد و زن ۲۸۲۵
همه در هراسیم ۲۱۰۶	همه نیم هشیار ۳۵۶۵
همه دیده‌ها ۲۱۸۳	همه همچنان ۲۱۹۲
همه راه او ۲۳۲۵	همه یک یک ۱۰۵۶
همه راه پر باغ ۲۹۲۵	همیشه لب ۱۹۸۴
همه راه دشمن ۲۲۶۶	همی گفت ۲۴۳۴
همه رخ ۳۸۴	همین است ۲۳۶۳
همه روز ۲۴۷	همین داستان ۳۶۶۲
همه رهروان ۱۹۱۵	همین رشته را ۲۷۶
همه روی ۱۰۸۷	همین یک ۱۴۳۲
همه زیرکان بر چنان ۱۴۷۲	هنر پیشه را ۶۳۳
همه زیرکان را ۳۰۸۵	هنر تابد ۶۰۸
همه زیرکان گرد ۳۵۲۹	هنرمند ۱۰۰۸
همه زیر کرباس‌ها ۲۱۸۵	هنر نیست ۱۰۰۷
همه زیور روم ۳۳۷۸	هنوزم به پنجاه ۳۶۲۷
همه ساله محمل ۳۵۲۰	هنوزم زمانه ۳۶۲۸
همه شب بدین ۲۶۲۸	هنوزم کهن ۳۶۲۶
همه شهر از ۲۸۲۱	هوا از ۲۲۵۳
همه شهر مانده ۲۵۷۳	هواگر ۱۴۳۹

یکی روزکز ۱۳۲۷	هوای بد است ۱۴۴۱
یکی روز من ۳۶۴۱	هوای جهان ۲۳۸۴
یکی روز می ۴۳۰	هوایی ترو ۲۲۵۲
یکی زاستوران ۵۸۴	هوایی کز او ۳۱۴۶
یکی زان ۲۰۲	هوس بین ۱۹۲۲
یکی سرو ۱۶۰	هوسهای ۳۴۱۰
یکی سگه ۱۰۱۸	
همه شهر چون ۲۳۵۶	ی
یکی شهر کافور ۲۷۷۱	یک آفت ۱۸۸۷
یکی عصمت ۳۵۸۵	یکایک بنزدیک ۲۹۰۷
یکی کارگاه ۱۹۹	یکایک در ختانش ۲۲۸۲
یکی کز ۱۰	یکی آفریننده ۱۳۵۸
یکی کوره ۷۸۳	یکی آنکه ۱۶۸۹
یکی گفتم ۷۴۷	یکی امروز ۱۴۹۱
یکی گفتم کز ۱۹۰۲	یکی از ریاضی ۱۰۱۷
یکی گنبد ۲۷۰۸	یکی از طبیعی ۱۰۱۶
یکی گنج ۲۵۸۸	یکی از مقیمان ۲۵۱۴
یکی گنجدان ۹۱۳	یکی بخش ۱۵۵۲
یکی گویم ۱۱۱۴	یکی پشته ۲۲۱۸
یکی لحظه ۵۳۹	یکی جفت ۶۶۲
یکی مرغ ۳۱۷۹	یکی خرگه ۳۸۹
یکی مشت ۲۴۲۸	یکی دیر ۳۴۱۵
یکی منظری ۷۴۰	یکی راز پوشیده ۷۴۸
یکی نامش ۸۴۲	یکی راز گردون ۲۰
یکی نانوا ۸۴۷	یکی روز برخاست ۱۱۵۳
یکی نیمه در بست ۹۳۳	یکی روز پنهان ۴۸۸
یکی وبدو ۳۲۳۳	یکی روز فرخنده ۱۱۸۲



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

اقبالنامه نظامی گنجوی

(متن علمی و انتقادی)

از روی قدیمی ترین نسخه های خطی قرن هشتم

با ذکر اختلاف نسخ



مرکز تحقیقات کتب و اسناد

شامل: ۱- ضرب المثل ها ۲- آیات قرآن کریم

۳- احادیث و عبارات عربی ۴- فهرست اعلام

۵- فهرست منابع و مأخذ

تصحیح: دکتر برات زنجانی

استاد دانشگاه تهران



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

الف

اگر آب در خاک عنبر شود	* * *	سرانجام گوهر به گوهر شود ۱۸۹۸
اگر مقبلی مقبلان را شناس	* * *	که اقبال را دارد اقبال پاس ۱۸۲۸
امید خورش بهتر است از خورش	* * *	به وعده بود زیره را پرورش ۲۰۱۰

ب

بد آید بدان را زچرخ کبود	* * *	به نیکان همه نیکی آید فرود ۱۷۷۲
برادر به جرم برادر مگیر	* * *	که پس فرق باشد زخون تا به شیر ۱۷۶۹
بر آن ره که نارفته باشد کسی	* * *	مرو گر چه همراه داری بسی ۱۸۱۴
بر آن کس که با سخت رویی بود	* * *	درشتی به از نرم خوئی بود ۱۷۸۶
ببالا شود مرد و فرزند زیر	* * *	بُود بچه شیر زنجیر شیر ۲۲۳۶
بسبخش و بخور با زمان اندکی	* * *	که بر جای خویش است از این هر یکی ۱۹۹۰
بر آن ترک چینی چنان دل سپرد	* * *	که هندوی غم رختش از خانه برد ۶۲۴
بر آن راهرو نیم جوبار نیست	* * *	که او را یکی جو در انبار نیست ۱۲۶۰
برون آی چون نقره زآلودگی	* * *	زنقره بیاموز پالودگی ۱۲۹۸
برون زآسمان و زمین بر ممتاز	* * *	که نایی به سر رشته خویش باز ۱۳۸۰
بنه دل به هر چه آورد روزگار	* * *	مگر دان سراز پسند آموزگار ۱۸۳۷
به بیماری اندر تب آمد پدید	* * *	رخ ریش را آبسه بردمید ۲۶۹۰

به زر دادن آهن بر آور زسنگ ۱۷۹۵	*	*	به جایی که آهن در آید به زنگ
به حلوا دهد طفل چیزی زدست ۱۷۹۷	*	*	به چربی توان پای روباه بست
اگر زنده‌ای دست و پای بزنی ۱۹۹۶	*	*	به دست کسان کسان گوهر مکن
زر و آتش اینک توان آزمود ۱۵۲	*	*	به دعوی دروغی نباید نمود
که از آب روشن نیاید غبار ۱۸۲۶	*	*	به روشن‌ترین کس و دیعت سپار
سیر راه دارم کجا راهبر ۲۳۱	*	*	به رهبر توان راه بردن به سر
که فرخ‌تر آید زمان تا زمان ۱۸۴۳	*	*	به سختی در اختر مشو بد گمان
به دانا از جنس دانا فرست ۱۷۹۳	*	*	به سوی توانا توانا فرست
شود دخل بر نانوا خشک شاخ ۸۷۴	*	*	به شهری که داور بود پی فراخ
که پایان بیکاری افسردگیست ۱۹۹۵	*	*	به کار اندر آی این چه پژمردگی است
زیان ناخوش و مهربانی چه سود ۲۰۰۳	*	*	به گفتار خوس مهر شاید نمود
بسیفتاد و از شادمانی بمرد ۱۸۰۸	*	*	به گنجینه‌ای مسفلسی راه برد
بد از خویشتن بین و نیک از خدای ۱۸۶۸	*	*	به هرچ آری از نیک و از بد بجای
ز نافرخی باشد ارشنوی ۱۰۰۵	*	*	بیانی که باشد به حجت قوی
بود چرب و چربی ندارد به سنگ ۳۵۱۹	*	*	ترازوی چربی فروشان به رنگ
چو صمغی بود کانگبینی کند ۲۴۸۴	*	*	تن سخت کو نازنینی کند

۲۴۸۳	هلاک درشتان بود جای نرم	تنم در درشتی گرفتست چرم
*	*	*
۱۵۹۷	خدایی جدا کد خدایی جداست	تولد بود هر چه از مایه خاست
*	*	*
ج		
۹۸	چو پیری رسد نعل در آتش است	جو آن را چو گل نعل برابزش است
*	*	*
۱۷۸۵	ز مردم رمی دان نه از مردمی	جوانمردی شیر با آدمی
*	*	*
۱۹۲۴	خورد توشه راه با همهران	جهان آن کسی راست کو در جهان
*	*	*
۳۳۵۳	از او نیمی آبی دگر آتشی است	جهان چون دکان بریشم کشی است
*	*	*
۱۹۰۰	به هم لایق است این درشت آن درشت	جهان خار در پشت و ماخار پشت
*	*	*
ج		
۱۹۱۱	گراینده باید به هر سوعنان	چرا از پی یک شکم وار نان
*	*	*
۳۱۰۴	هم از روغن خویش باید گزند	چراغی که مرگش کند دردمند
*	*	*
۱۹۸۹	که اندازه طبع داری نگاه	چنان خورتر و خشک این خورد گاه
*	*	*
۱۲۰۸	که آرد فرامش کنان را به یاد	چنین آمده است آدمی را نهاد
*	*	*
۱۸۵۹	که پاس شبان است پابند گرگ	چنین زد مثل کاردان بزرگ
*	*	*
۱۷۵۸	که گر خوبی از خویشان در هراس	چنین زد مثل مرد گوهر شناس
*	*	*
۱۷۹۰	پراکنده کنشان لگام از لگام	چو افتی میان دو بد خواه خام
*	*	*
۱۹۴۳	شکیبایی از جهد بیهوده به	چو بر رشته کاری افتد گره
*	*	*

۳۴۱۱	به سر در کنی هر چه در سر کنی	چو پیمانان پر گشت پُرتَر کنی
*	*	*
۱۲۲۶	ب او باد خوشبو گواهی دهد	چو در نافه مشک آشنایی دهد
*	*	*
۱۹۷۲	که تلخ است هرج آن چو دریا خوری	چو دریا مکن خو به تنها خوری
*	*	*
۲۴۶	ز سنگ سیه گوهر آید پدید	چو دولت دهد بر گشایش کلید
*	*	*
۴۹	بدان خردی آورد خود را پدید	چو ذرّه بگیرد بزرگان دوید
*	*	*
۱۷۷۹	مزن رأی با مردم بی درم	چو سود درم بیش خواهی نه کم
*	*	*
۲۰۳۲	رعیت به شه بر دلاور شود	چو شه با رعیت به داور شود
*	*	*
۱۹۸۵	که بد دل بود گاو بسیار شیر	چو شیران به اندک خوری خوی گیر
*	*	*
۳۳۵۲	نترسد ز غرق آنکه ماهی بود	چو طوفان انصاف خواهی بود
*	*	*
۶۶۴	چو دل باش یک مادر و یک پدر	چو یک رنگ خواهی که باشد پسر
*	*	*

ح

حریصی مکن کاین سرای تو نیست
وز او جز یکی نان برای تو نیست ۱۹۷۸

* * *

خ

خدایی است روی از خورش تاقتن
که در گاو و خر شاید این یافتن ۱۹۸۰

* * *

خری آبکش بود و خیکش درید
گری بنده غم خورد و خر می دوید ۱۸۹۹

* * *

خزینه ز بهر زر آکنندن است
زر از بهر دشمن پراکنندن است ۱۷۹۶

* * *

خنک برق کو جان به گرمی سپرد
به یک لحظه زاد و به یک لحظه مرد ۲۲۳

* * *

د

در آن چرب و شیرین رها کرد حرب	* * *	که دشمن فریب است شیرین و چرب ۹۰۳
در آن کوره کساینه روشن کنند	* * *	چو بشکست از آینه جوش کنند ۹۹
در افکن بهم گرگ را با پلنگ	* * *	تو بر آرد را از میان دو سنگ ۱۷۹۱
درم دادن آتش کشد کینه را	* * *	نشاند زدل خشم دیرینه را ۸۳۶
دری را که او تاج تارک بود	* * *	زدن بر زمین نا مبارک بود ۱۰۰۶
دلم باز طوطی نهاد آمدهست	* * *	که هندوستانش بیاد آمدهست ۲۵۴۳
دلی باید اندیشه را تیز و تند	* * *	بسرینش نیاید زشمیر کند ۱۶۲
دو آینه را چون بهم بر نهی	* * *	شود هر دو از عارینتها تهی ۱۷۸۳
دواگر بود جمله آب حیات	* * *	وفا چون کند چون در آید وفات ۳۰۶۴
دو جاسا مرد را بود باید دلیر	* * *	یکی نزد آتش یکی نزد شیر ۱۴۶
دهش کز نظرها نهانی بود	* * *	حصار بد آسمانی بود ۱۸۱۹
ر		
رهاکن ستم را به یکبارگی	* * *	که کم عمری آرد ستمکاری ۱۸۴۷
رهی کو بود دور و از اندیشه پاک	* * *	به از راه نزدیک اندیشناک ۱۸۱۵
ز		
زبانی است هر کو سیه دل بود	* * *	نه هر زنگی خواجه مقبل بود ۱۲۹۳
زبانی که آرد سخن نا صواب		به خاموشیش داد باید جواب ۶۱۱

زتسو دور کردن زروزن نقاب	* * *	به روزن در افتادن از آفتاب ۱۳۰۱
زخرما بدستی بود تا به خار	* * *	که این گل شکر باشد آن ناگوار ۱۷۶۷
زخورشید تا سایه مویی بود	* * *	که این روشن آن تیره رویی بود ۱۷۶۶
زدو نان نگهدار پر خاش را	* * *	دلیری مده بر خود او باش را ۲۰۳۱
زر آکن که او خاک بر زر کند	* * *	خورد خاک هم خاک بر سر کند ۱۹۲۳
زسیری مباش آنچنان شاد کام	* * *	که از هیضه زهری در افتد به جام ۱۸۰۷
زشغل جهان در کشای دوست دست	* * *	که ماهی بدین جوش از تیغ رست ۳۳۵۱
زشغلی کز او شرمساری رسد	* * *	به صاحب عمل رنج و خواری رسد ۲۰۰۸
زکم خوارگی کم شود رنج مرد	* * *	نه بسیار ماند آنکه بسیار خورد ۱۹۸۳
زگرد آمدن سر در آید بگرد	* * *	چو سر بایدت گرد آفت مگرد ۱۱۷۶
زگفتار بسد به بود فرمشی	* * *	پشیمان نگردد کس از خاموشی ۲۰۰۷
زهرج آن نیایی شکیننده باش	* * *	به امید خود را فریبنده باش ۲۰۰۹
زیک قابله چند زاید سخن	* * *	چه خرما گشاید زیک نخل بن ۱۲۷
س سخایی که بی دانش آید به جوش	* * *	زطیبل دریده بر آرد خروش ۲۵۹
سخن گفتن نرم فرزانی است	* * *	درشتی نمودن زدیوانگی است ۲۰۰۵
سر آمد ببالین چو تن گشت سست		نیاید ببالین سر تندرست ۳۱۴۸

سر خصم چون گردد از فتنه پُر	* * *	به چربی بیاور به نرمی ببر ۱۷۸۹
سلامت در اقلیم آسودگی است	* * *	کز این بگذری جمله بیهودگی است ۱۹۱۶
سوی من نبینند بر آب و سنگ	* * *	ستور مرا پای از اینجاست لنگ ۱۲۳۰

ش

شب و روز بیدار باشد بکار	* * *	که بر خفتگان ره زند روزگار ۱۹۳۲
شکم بنده را چون شکم گشت سیر	* * *	کند بد دلی گر چه باشد دلیر ۱۸۲۱
شناسنده گر نیست شوره مغز	* * *	نهبه شناسد ز دینار نغز ۶۰۹
شه از داد خود گر پشیمان شود	* * *	ولایت زسیداد ویران شود ۱۸۴۸

ط

طیب ارچه داند مداوا نمود	* * *	چو مدت نماند مداوا چه سود ۳۰۹۸
--------------------------	-------	--------------------------------

ف

فراخ آستین شو کز این سبز شاخ	* * *	فتد میوه در آستین فراخ ۱۸۰۶
فرستاده را چون بود چاره ساز	* * *	به اندرز کردن نباشد نیاز ۱۷۹۴
فرو بستن کار در ره بسود	* * *	گشایش در آن نیز ناگه بود ۱۹۲۵

ک

کجا قطره تا در بدریا برد	* * *	خر آرد و زاین بصره خرما برد ۱۷۲
کسی را که کشتی نباشد درست	* * *	شناور شدن واجب آمد نخست ۲۲۵
کسی کو ز مردم گریزنده تر	* * *	بدو میل مردم ستیزنده تر ۱۲۰۹

کسی کو شکم بنده شد چون ستور	* * *	ستوری برون آید از ناف گور ۱۹۸۱
کشاورز را جای بساید درشت	* * *	چو نرمی ببیند شود کوژ پشت ۲۴۸۲
گشیش جستن از مردم سست کوش	* * *	جواهر خری باشد از جو فروش ۱۷۸۰
که آمد تهی دستی از راه دور	* * *	نه در کیسه رونق نه در کاسه نور ۸۴۴
که گره فطره شد چشمه پدرود باد	* * *	شکست سبو بر لب رود باد ۳۲۳۶

گی

گریزنده چون ره بدست آورد	* * *	بکو شنندگان در شکست آورد ۱۸۶۵
گلیم کسان را مبر سر بزیر	* * *	گلیم خود از پشم خود کن چو شیر ۲۰۲۴
گهر جوی را تیشه بر کان رسید	* * *	جگر خوردن دل بپایان رسید ۱۳۸

مرکز تحقیقات کتب و اسناد

م

مثل زد زدود آنکه فرزانه بود	* * *	که بر ناید از هیچ ویرانه دود ۱۸۳
مثل زد سکندر در آن کوهسار	* * *	که دیر و درست آی و انده مدار ۲۶۹۶
مخور آب نسا آزموده نخست	* * *	به دیگر دهانی کن آن باز جست ۱۸۱۱
مده مُدبران را بر خویش راه	* * *	که انگور از انگور گردد سیاه ۱۸۲۹
مراتب نگهدار تا وقت کار	* * *	شمردن توانی یکی تا هزار ۲۶۰
مزن در کس از بهر کس نیش را	* * *	بپای خود آویز هر میش را ۱۷۷۰
مشو باز بون افکنان گاو دل	* * *	که مانی در اندوه چون خر بگل ۱۷۸۴

۲۰۳۳	که العاس از ارزیر گیرد شکست	مشمو نرم گفتمار بازیر دست
*	*	*
۱۷۷۳	که در نیکنامی است پایدگی	مکن جز به نیکی گرایندگی
*	*	*
۱۹۶۹	که تا بر تو شادی نگرود تباه	مکن در رخ هیچ غمگین نگاه
*	*	*
۱۷۷۵	که پروردن گرگت آرد گزند	مکسن کار بد گوهراں رابلند
*	*	*
۱۸۰۳	گره بدتر از بند و بند از گره	مگو کز زر و صاحب زر که به
*	*	*
۱۷۷۴	که بد نامی آرد سرانجام کار	منه بر دل نیکنامان غبار
*	*	*
۱۸۰۰	بدست کسان خوبتر شد چراغ	میاری خود را چوریحان باغ
*	*	*



ن

۱۹۲۸	که ناگاه سیلی در آید بسر	نباید غنودن چنان بسی خیر
*	*	*
۱۹۶	نسازد نوا با نوازندگان	ندارد جهان خوی سازندگان
*	*	*
۳۳۳۷	نسیابی از او مهربانی بسی	ندارد جهان دوستی با کسی
*	*	*
۱۴۹۸	که راه پای خواهد فرو شد به گنج	ندانیم کسز ما در این راه و رنج
*	*	*
۱۸۱۸	که خشنودی ایزد از چیز به	نهانی به خواهندگان چیز ده
*	*	*
۶۳۲	زنا بخردان بهتر از صد بود	نیوشنده یک تن که بخرد بود
*	*	*

و

۱۳۵۱	دگر باره بر خر توان رخت بست	وگر ناید از شه جوابی بدست
*	*	*

ه

هر آن میوه‌ای کو بود درد نساک	*	*	هم از جنبش خود در افتد بخاک ۳۱۰۵
همان تشنه گرم را آب سرد	*	*	پیاپی نشاید به یکبار خورد ۱۸۰۹
همه روز را روزگار است نام	*	*	یکی روز دانه یکی روز دام ۲۴۷
همه کار شاهان شوریده خواب	*	*	از اندازه شناختن شد خراب ۲۵۶
همه کارها از فرو بستگی	*	*	گشاید ولیکن به آهستگی ۱۹۴۴
هنر نیست روی از هنر تافتن	*	*	شقایق دریدن خشن بافتن ۱۰۰۷

ی

یکی زان مگس کانگبین گر بود	*	*	به از صد مگس کانگبین خور بود ۲۰۲
یکی مرغ بر کوه بنشست و خاست	*	*	چه افزوده بر کوه یا زو چه کاست ۳۱۷۹

آیات قرآن کریم

- بیت ۱ - بسم الله الرحمن الرحيم (سوره یک آیه یک).
- بیت ۱۸۵ - وَ عَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَ عَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَ هُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (سوره ۲ آیه ۲۱۴).
- بیت ۲۳ - هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ (سوره ۳ آیه ۵).
- بیت ۷۶ - وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَىٰ بْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا قَتَلُوهُ وَ مَا صَلَّبُوهُ وَلَكِنْ شَبَّهَ لَهُمْ (سوره ۴ آیه ۱۵۶-۱۵۷).
- بیت ۵ - رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ (سوره ۳ آیه ۲).
- بیت ۲۱۴۶ - حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَ جَدَّهَا تُقْرَبُ فِي عَيْنِ حَمِيَّةٍ وَ وَجَدَهَا عِنْدَهَا قَوْمًا (سوره ۱۸ آیه ۸۵).
- بیت ۳ و ۲۴۸ - أَمَّا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (سوره ۳۶ آیه ۸۲).
- بیت ۱۶۹۰ - ثُمَّ بَدَأْتُمْ بَدَأْتُمْ عَمَىٰ فَهْمٍ لَا يَعْقِلُونَ (سوره ۲ آیه ۱۶۶).
- بیت ۳۵۱۷ - أَمَّا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ (سوره ۳۵ آیه ۲۵).

احادیث و عبارات عربی که در شرح ابیات از آنها استفاده شده است.

در بیت ۶ - اللّٰهُ اَكْبَرُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ

در بیت ۷۷ - اول ما خلق الله نوری

بیت ۲۰۲۶ - البلاء لِلْوَلَاءِ

بیت ۱۳۹۶ - الدنيا مزرعة الآخرة

بیت ۲۴۸ - الشعراء امراء الكلام

بیت ۶۰ - لولاك لما خلقت الافلاك

بیت ۱۸۹۹ - موتوا قبل ان تموتوا

بیت ۱۹۰۴ - النوم اخو الموت

بیت ۶۶ - اذا نزلت سماء بارض قوم رعيناه وان كانوا غضابا

بیت ۱۰۱۲ - بلغني ان تحت العرش ملكاً في صورة ديك برائنه من لؤلؤ وصنصنة من زبرجد

اخضر فاذا مضى ثلث الليل الاول ضرب بجناحيه وزقاً. وقال ليقم القائمون فاذا مضى نصف

الليل ضرب بجناحيه وزقاً وقال ليقم المتجهدون فاذا مضى ثلثا الليل ضرب بجناحيه وزقاً وقال

ليقم المصلون فاذا طلع الفجر ضرب بجناحيه وزقاً وقال ليقم الغافلون و عليهم او زارهم (بنقل از

احياء العلام ج ۱ ص ۲۴۴).

بیت ۱۰۱۲ - سبحان الله الملك القدوس الكبير المتعال لا اله الا الله الحى القيوم.

	آ	
بغداد ۷۶۱		آدم ۷۰
بلیناس ۱۴۸۳ - ۱۵۴۴ - ۲۶۵۴		
۳۲۹۸ - ۳۱۶۴		
بهرام گور ۲۳۹۴	الف	
بیت المقدس ۲۱۰۹		ابومعشر ۴۲۶
بیشکین ۳۰۴ - ۳۰۵		احمد (ص) ۷۷
		ارسطو ۶۱۹ - ۷۱۱ - ۱۰۲۰ - ۱۰۶۷
پ		۱۰۸۹ - ۱۰۹۱ - ۱۴۳۸ - ۱۵۰۶ - ۱۵۰۷
پرویز ۲۶۲		۱۷۳۵ - ۳۱۶۳ - ۳۱۹۴ - ۳۴۳۳
پناخسرو ۳۵۰۲		ارسلان شاه ۱۰۵
		ارشمیدس ۶۱۵ - ۶۲۹ - ۶۳۵ - ۶۶۵ - ۶۷۱
ت		اسکندر ۴۷۴ - ۲۵۸۶ - ۲۷۴۵ - ۲۷۶۱
ترکی ۴۰۴ - ۶۲۴ - ۲۵۳۸		۳۱۱۱ - ۳۲۳۵ - ۳۳۷۵ - ۳۳۸۸
		اسکندروس ۲۰۶۳ - ۳۳۷۷ - ۳۳۸۸
ج		اسکندریه ۲۰۸۶ - ۳۳۳۴
جبرئیل ۱۲۲۴		افرنجه ۲۱۲۲
جم ۴۵۸		اقبال ۳۵۸۷
		الوف ۴۶۲
ج		الیاس ۳۵۰۷
چیپال ۳۱۳۴		اندلس ۲۱۲۲
چین ۱۳۴ - ۱۵۴ - ۱۸۱ - ۴۰۴ - ۲۵۹۴		انطیاخس ۳۷۶
۲۶۹۴ - ۲۸۴۳ - ۲۸۴۶ - ۳۱۳۴		آهز ۳۰۷
		ایران ۲۵۴۸
ح		
حبش ۱۳۴	ب	
		بابل ۲۷۲۰ - ۳۰۴۷ - ۳۰۴۸
		بصره ۱۷۲

سفر اسکندری ۳۷۳ - ۳۷۴	خ
سفر اعظم ۱۷۳۳	خاقان ۶۲۱ - ۲۵۹۵ - ۲۶۰۱ - ۲۶۰۳
سقراط ۱۱۸۴ - ۱۱۹۲ - ۱۱۹۷ - ۱۱۹۸	۲۶۰۸ - ۲۶۴۷ - ۲۷۴۸ - ۲۷۵۴ - ۲۷۷۲
۱۲۱۰ - ۱۲۲۰ - ۱۴۸۳ - ۱۵۵۶ - ۱۷۳۷	۲۸۴۷ - ۲۸۴۸
۱۹۵۷ - ۳۱۶۷ - ۳۵۲۴ - ۳۵۳۱	خانِ خانان ۲۶۲۵ - ۲۷۵۵
سکندر ۳۹۸ - ۴۵۶ - ۴۶۳ - ۴۷۳	خضر ۷۲ - ۱۶۳۲ - ۲۶۷۶ - ۳۵۰۷
۵۰۰ - ۶۲۰ - ۸۰۸ - ۹۹۷ - ۱۰۰۰	خواجه مقبل ۱۲۹۳
۱۰۱۳ - ۱۰۹۸ - ۱۱۸۸ - ۱۱۹۴ - ۱۲۴۷	
۱۳۲۸ - ۱۳۷۵ - ۱۶۰۴ - ۱۶۵۵ - ۱۶۸۴	د
۲۱۰۷ - ۲۱۱۱ - ۲۱۴۰ - ۲۱۶۳ - ۲۲۲۵	دارا ۳۱۳۳
۲۳۱۸ - ۲۳۶۴ - ۲۳۷۰ - ۲۵۰۱ - ۲۶۰۳	داود ۲۸۹ - ۷۴
۲۶۶۷ - ۲۶۹۶ - ۲۸۴۶ - ۲۸۸۰ - ۲۹۲۹	
۲۹۹۴ - ۳۰۳۱ - ۳۰۳۹ - ۳۰۷۳ - ۳۰۹۰	ر
۳۱۲۴ - ۳۱۶۲ - ۳۳۱۴ - ۳۳۶۱ - ۳۴۳۱	روس ۲۰۶۳
سلیمان ۷۵	روم ۱۸۱ - ۳۸۶ - ۸۳۹ - ۱۱۶۹ - ۱۸۲۵
	۲۰۶۳ - ۲۱۱۱ - ۲۵۴۸ - ۳۰۴۷ - ۳۰۵۰
ش	۳۳۷۵ - ۳۰۵۸
شبدیز ۳۲۹۵	رستم ۳۱۴۰
شداد ۲۳۱۰	
شداد عاد ۲۳۰۱	ز
شرفنامه ۱۵۳	زردشت ۱۷۱
شیرویه ۲۶۲	زنگ ۲۸۴۳
شیرین ۶۸۷	زور ۳۰۴۸ - ۳۳۳۳
	زیرزند ۱۷۰
ض	
ضحاک ۲۶۳	س
	سراندیب ۳۱۳۹

ک	ط
کام شیر ۲۶۸۸ - ۲۷۲۰	طراز ۱۵۴ - ۱۱۶۹
کاوس ۳۴۰ - ۳۴۳	طور ۷۷
کرمان ۳۰۴۶	
کرمانشہان ۳۰۴۶	ع
کسری ۳۵۵۳	عماد خویی ۱۲۱
کی ۳۵۵۳	عوج ۲۹۱۶
کیان ۳۳۷ - ۳۴۱ - ۳۵۸	عیسیٰ (ع) ۷۶
کی پشین ۳۰۵ - ۳۰۶	
کیخسرو ۳۴۰ - ۲۰۸۸	ف
کیقباد ۳۴۰ - ۳۵۵۶	فروریوس ۱۴۸۴ - ۱۵۶۶ - ۳۱۶۹ - ۳۵۱۴
	فریدون ۳۵۵۳
گ	فلاطون ۱۰۲۶ - ۱۰۶۲ - ۱۰۹۸ - ۱۱۰۵
گنجه ۲۸۲ - ۳۱۸	۱۱۱۱ - ۱۴۸۴ - ۱۵۹۰ - ۱۷۳۶ - ۱۸۷۱
گنگ ۲۵۵۲	۳۱۶۵ - ۴۴۷۰
	فور ۳۱۳۳
ل	ق
لیلی ۶۸۸	قایل ۱۷۰۴ - ۱۷۰۶ - ۳۱۳۵
م	قارون ۸۱۳
ماریہ ۶۹۵ - ۷۱۹ - ۸۰۸ - ۷۲۷ - ۸۳۰	قدرخان ۲۸۸
محمد (ص) ۵۸ - ۷۲ - ۷۴ - ۷۵ - ۷۶	قدس ۳۱۴۲
محمود ۲۸۹ - ۳۴۴	قلزم ۳۱۳۰
محیط ۲۶۵۸ - ۲۶۶۵ - ۲۱۵۰	قندھار ۲۵۵۳
مرو ۵۶۲	قنوج ۳۱۳۰
مسیحا ۱۱۹	قیوان ۳۱۳۰
مصر ۳۳۳۳	قیصور ۲۶۹۴

هندوستان ۲۵۴۳ - ۲۵۴۹	مغرب ۲۱۲۱
	مقبل ۳۵۸۷
ى	مقدس ۲۰۹۸ - ۲۱۰۱ - ۲۱۱۵ - ۲۱۲۱
ياجوج ۲۸۸۴ - ۲۹۱۶	مقدونيه ۲۰۸۶
يوسف ۷۱ - ۳۱۴ - ۳۴۲۸	ملك شه ۳۵۶۲
يونان ۳۶۱ - ۳۶۳ - ۳۶۸	منسك ۱۷۰۶ - ۱۷۰۲ - ۳۱۳۵
۳۰۵۸ - ۳۰۵۳ - ۶۱۷ - ۳۸۵	موسى ۷۷
يونس ۷۳	موصل ۲۸۸

ن

ناسك ۱۷۰۱ - ۱۷۰۶ - ۳۱۳۵

نامه خسروان ۲۹۹۵

نصرة الدين ۲۸۷ - ۳۵۵۱

نظام (نظام الملك) ۳۵۶۱

نظامى ۲۸۲ - ۳۴۳ - ۱۲۰۶ - ۱۶۱۷

۳۳۵۸ - ۳۵۳۹ - ۳۶۶۳



و

واليس ۹۵۳ - ۹۵۶ - ۹۵۹ - ۱۴۸۴

۱۵۳۳ - ۳۱۶۶ - ۳۴۸۳

هـ

هايبيل ۱۷۰۳ - ۱۷۰۶ - ۳۱۳۵

هاروت ۱۷۰

هرمس ۹۷۲ - ۹۷۸ - ۹۸۱ - ۹۹۹

۱۰۰۲ - ۳۱۶۸ - ۳۴۵۸ - ۱۴۸۵ - ۱۵۷۷

هند ۴۰۴

منابع و مأخذی که در شرح ابیات و معنی لغات از آنها استفاده شده است.

- ۱- امثال و حکم دهخدا
- ۲- اقبال نامه نظامی با تحشیه مرحوم وحید
- ۳- اقبال نامه نظامی چاپ شوروی
- ۴- تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی
- ۵- ترجمه رسایل اخوان الصفا
- ۶- التفهیم لاوائل صناعة التنجیم
- ۷- حدیقه سنائی غزنوی
- ۸- خسرو و شیرین نظامی چاپ شوروی
- ۹- خسرو و شیرین نظامی چاپ وحید دستگیری
- ۱۰- خسرو و شیرین نظامی چاپ دانشگاه تهران
- ۱۱- دیوان ابن یمین فریومدی
- ۱۲- دیوان خواجه حافظ شیرازی
- ۱۳- دیوان خاقانی شروانی
- ۱۴- دیوان رودکی
- ۱۵- دیوان سعدی
- ۱۶- دیوان حکیم سنائی غزنوی
- ۱۷- دیوان صائب
- ۱۸- دیوان ظهیر قاریابی
- ۱۹- دیوان گلشهری (خطی)
- ۲۰- دیوان مختاری
- ۲۱- دیوان منوچهری دامغانی
- ۲۲- دیوان حکیم ناصر خسرو قبادیانی

- ۲۳- شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی
- ۲۵- شرفنامه نظامی چاپ شوروی
- ۲۵- شرفنامه نظامی چاپ وحید دستگیری
- ۲۶- عارف نامه عارف اردبیلی
- ۲۷- کشف الاسرار و عدة الابرار میبدی
- ۲۸- کلیله و دمنه بهرامشاهی
- ۲۹- گلستان سعدی
- ۳۰- لیلی و مجنون نظامی چاپ شوروی
- ۳۱- لیلی و مجنون نظامی چاپ وحید دستگیری
- ۳۲- لیلی و مجنون نظامی چاپ دانشگاه
- ۳۳- مثنوی جلال الدین محمد بلخی
- ۳۴- مختصر المعانی تفتازانی
- ۳۵- مخزن الاسرار نظامی چاپ شوروی
- ۳۶- مخزن الاسرار نظامی چاپ وحید دستگیری
- ۳۷- مخزن الاسرار چاپ دانشگاه
- ۳۸- منطق الطیر شیخ عطار
- ۳۹- هفت پیکر نظامی چاپ وحید دستگردی
- ۴۰- هفت پیکر نظامی چاپ دانشگاه
- ۴۱- هفت پیکر چاپ ترکیه
- ۴۲- هنر شاعری
- ۴۳- فرهنگ آندراج
- ۴۴- فرهنگ معین
- ۴۵- فرهنگنامه شعری
- ۴۶- لغت نامه دهخدا